زرتشت

مزدیسنا و حکومت

مهندس جلال‌الدین آشتیانی



ایدآل بشر

تجزیه و تحلیل افکار

زرتشت

مزدیسنا و حکومت

نوشته

مهندس جلال‌الدین آشتیانی



زرتشت (مزدیسنا و حکومت)
تألیف : جلال‌الدین آشتیانی
ناشر : شرکت سهامی انتشار
چاپ هفتم : ۱۳۷۴
حروفچینی : شرکت سهامی انتشار
چاپخانه حیدری ـ ۲۰۰۰ نسخه

فهرست

فصل سوم ـ پیام زرتشت

فصل چهارم ـ تحولات دین زرتشت

به‌نام خداوند جان و خرد

پیشگفتار چاپ نهم

از آغاز شالوده‌ریزی دفتری که در پیش روی دارید نزدیک به بیست سال می‌گذرد و از نگارش و نخستین چاپ آن در خارج از ایران بیش از ده سال گذشته است. این نوشتار ناوابسته به دوبار چاپ بیرون از ایران، از سال ۱۳۶۶ تاکنون شش‌بار تجدید چاپ شده است. در سرآغاز چاپ نهم شایسته دیدم با خوانندگان گفتگوی کوتاهی داشته باشم و از تیزبینی و داوری و رهنمایی آنان بهره‌مند گردم.

آنگاه که این اندیشه را در سر پروراندم تا برآیند بررسیها و پژوهشهای خود را در دفتری منتشر سازم با یکی از دوستان بسیارگرامی زرتشتی خود، که نمونه‌ای از راست‌کرداری و نیکدلی و نیک‌اندیشی بود، دیدگاه خویش را درمیان گذاشتم. او که در گفتگوهای فراوان کم و بیش به برداشتهایم آشنا شده بود، به کامیابی این برنامه باور نداشت و به درستی گمان می‌برد که نه‌تنها زرتشتیان، بلکه استادان و پژوهشگران سرشناس زرتشتی نیز با جدا ساختن یکسره **گاتها** از **اوستا** و بی‌پشتوانه ساختن باورهای کهن و سنتی هم‌آوایی و هماهنگی نشان نخواهند داد.

خواننده با نگرش و بررسی ژرف این نوشتار در خواهد یافت که در گاتها سخن‌پرداز خردمند و فرزانه اندیشه‌مندی با سرودهای پرمغز و نغز و آگاهی‌بخش خویش به بیان پیامی پرداخته که با آیینهای آن زمان و هزاره‌های پس از او ناهمگون است و پیوندی باکیشهایی چون دین ساسانیان، که زرتشتی نامیده می‌شد، ندارد. سراینده بینشمند گاتها که برای نخستین‌بار یکتاپرستی ناب و بی‌همتایی را درمیان می‌گذارد، ناهماهنگ با همه کیشهایی که شعائر و مناسک و دستورهای تشریفاتی و آیینی را پایه دین می‌سازند و راه سوداگری و چیره‌دستی کیش‌بانان را هموار

می‌کنند بینش و منش درست و زندگی پاک و راست را می‌آموزاند و خرد و دانایی را رهنما می‌داند.

در سراسر این سرودها سراینده خود را **زرتشت** (زَرَتوشْتَرَ) می‌نامد که برای رهنمایی مردم به آیین راستی و راه خردجویی و روشن‌بینی، رسالت یافته است. از این سراینده جُز این گاتها هیچ‌گونه یادمانده‌ای در دست نیست. یکپارچگی جستارها و زبان و دیدگاه و وزن و مایه‌ها و چیستانهای این شیرازه همه گواه بر این است که یک گوینده، یا همان زرتشت، بیان‌کننده همه این سرودهاست. هر چند زبان گاتایی برای پژوهشگران هنوز دارای دشواریهای فراوان است، ولی اندیشه و دیدگاه این بزرگمرد روشندل بسیار روشن و همگن است و آن را هرگز نمی‌توان با نسک‌های اوستایی و نامه‌هایی چون **وندیداد**، **بندهش**، **دینکرد** ... برابر ساخت. پس بر پژوهشگر ریزبین است که این آموزش را جداگانه و ناوابسته به کانن کیش امروزی زرتشتی، که بی‌گفتگو سده‌های فراوانی پس از گاتاها و برخی از بخشهای آن در پیدایش اسلام و نزدیک به ۲۵۰۰ سال پس از زرتشت نگارش یافته‌اند، بررسی نماید. کیش اوستایی، که بی‌گمان از گاتها دارای مایه‌های فراوانی است، بر پایه‌هایی استوار گردیده که با دیدگاههای گاتایی هماهنگ نیستند و گویای یکتاپرستی زرتشت و آیین مزدیسنای او نمی‌باشند. برجسته‌ترین فرهومندی زرتشت گاتها فرو ریختن بنای **دئوپرستی** و بی‌ارزش ساختن همه ایزدان و خدایان آریایی و متولیان و میانجیهای آنان و برپا داشتن کاخ شکوهمند یکتاپرستی و خردجویی بود. ایرانیان از شاهنشاهی ساسانیان، که خود را خدایگان می‌خواندند، زیانهای فراوان دیدند که بدترین آنها وارونه ساختن دین و فرهنگ راستین ایرانی و آماده کردن زمینه برای چیره شدن تازیان بود.

کوتاه سخن، نخستین‌باری که این دفتر در آمریکا منتشر گردید چندان پذیره نشد. ولی زمانی نگذشت که رفته رفته پژوهشگران ایرانی و اندیشه‌مندان زرتشتی دیدگاههایی هماهنگ با آن بیان داشتند، به‌ویژه که پژوهندگان غرب نیز در بررسیهای نوین خود به این دیدگاهها گرایش یافتند.

هرچند که امروز زرتشت و پیام انسان‌ساز او در جهان پژوهش و دانش پایگاه بس بلندی یافته است، ولی نباید فراموش کرد که در پهنه دین و ایمان خرد و دانش جایگاه استواری ندارد و باورهای موروثی خو گرفته شده را، که از هزاره‌های گذشته نسل به نسل واسپاری شده‌اند، نمی‌توان به سادگی دگرگونه ساخت. بیشترین پژوهشگران غرب هم کیش خود را، که بر پایه استوره‌ها استوار است، به وراثت دریافته‌اند و در این زمینه به افسانه و استوره خو گرفته‌اند. پس آنها بیشتر گرایش دارند تا آیین زرتشت را هم در همان زبان اساتیری و اشکانی کرده و اوستا را پایه دریافتهای خود قرار دهند و با آن همداستان شوند.

نویسنده در کتاب **مدیریت، نه حکومت** یادآور شدم که هرگاه مردمی بر مرز و بومی چیره

شدند و فرهنگ خود را به یاری کیش همگانی بر زیردستان پذیراندند، دگرگونی ریشه‌ای در فرهنگ همگانی پدیدار می‌شود، تا جایی که پس از بیرون رانده شدن پیروزمندان باز هم چیرگی فرهنگی تا اندازه زیادی بر جای می‌ماند. بهترین نمونه سرزمینهایی است که عرب نامیده می‌شوند و فرهنگ و زبان عربی در بین آنها پایه گرفته است، در حالی که هیچ‌یک از آنها نه از تبار اعراب بوده‌اند و نه با فرهنگ عربی پیوند داشته‌اند، و همه آنها در فرهنگ و تمدن بسیار پیشرفته‌تر از پیروزمندان تازی بوده‌اند. مصر، سوریه، سراسر شمال آفریقا، شرق مدیترانه و... نمونه‌های برجسته‌ای از این سرزمینهایند. ما نشانهای فراوان دیگری می‌توانیم در ترکیه، آمریکای شمالی، آمریکای جنوبی و... مشاهده کنیم، که گفتگو درباره همه این سرزمینها و گروهها و دگرگونیهایشان نیاز به بررسی گسترده‌ای دارد که من در نوشتاری به آنها پرداخته‌ام و اگر عمری بود امید است در بخش بررسی تمدنها و فرهنگها منتشر سازم.

هرچند این دگرگونی فرهنگها و رخنه و چیره شدن فرهنگ پیروزمندان، به ویژه به یاری پذیراندن دین یک فرایند فراگیر است، ولی ما به یک نمونه نادر و کمیاب و شاید بی‌همتا برخورد می‌کنیم که نه‌تنها بن‌مایه خود را از دست نداده، که در فرهنگ پیروزمندان نیز رخنه کرده و نشان گذاشته است. نخستین شکست سخت ایرانیان در برابر اسکندر رخ داد که به چیرگی فرهنگ یونان انجامید. فرهنگ رخنه گر و فراگیر یونان، که در اروپا و خاورمیانه و مصر و... چنان همه گیر شد که دورانی به نام هلنیسم به وجود آورد و حتی در زبان و فرهنگ مذهبی یهودیان و مسیحیان نشان استواری بر جای گذاشت و کانن دینی آنها به زبان یونانی و در فرهنگ یونان گردآوری شد، نتوانست در برابر فرهنگ ایران پایداری کند و پس از اسکندر فرهنگ ایران توانمندتر از پیش جنبش خود را دنبال کرد. چشمگیرتر از این رویداد ایستادگی در برابر فرهنگ عربی بود. پس از پیروزی اعراب بر ایرانیان آنها کوشیدند از هر سو فرمانروایی خود را بر این سرزمین و مردم آن پابرجا سازند. بسیاری از اندوخته‌های فرهنگی ایران نابود شد و نهادهای فراوانی ازبین رفت. زبان و فرهنگ عربی بر ایرانیان پذیرانده شد و تا چند سده همه نوشتارها و گزارشها عربی بود. ایرانیان با پذیرفتن اسلام زبان و فرهنگ قرآن را نیز پذیرفتند. ولی در این دوران نیز رویداد شگفتی پدیدار شد که در جهان بی‌همتاست. با وجود آنکه روزبه‌روز بر ارزش دین اسلام افزوده می‌شد وستایش قرآن وزبان‌آن گسترش می‌یافت نیروی فرهنگ عربی ورخنه‌آن درجامعه‌ایرانی رو به کاهش می‌رفت و بر رخنه فرهنگ و اندیشه ایرانی در فرهنگ اسلام افزوده می‌شد. نه‌تنها زبان پارسی به همت والا و تلاش و کوشش قهرمانانی چون خردمند سخندان، فرزانه حکیم ابوالقاسم فردوسی توسی، دوباره جان‌گرفت و سخن‌سرایان و اندیشه‌مندان سرفرازی در جامه چامه و سرود و چکامه‌های رسا و شیوا، که از هنر کهن و همگانی آریاییان از یونان تا هند (هُمِر... تا وداها) ریشه

می‌گرفت، بر گسترش این زبان افزودند که گاه شماری ایرانی و سنتها و جشنهای ملی، که برجسته‌ترین آنها نوروز باستانی بود، جای خود را در بین مردم گشودند. اندیشه‌مندانی چون سهروردی در زنده کردن فلسفه و اندیشه ایرانی جان خود را پیشکش کردند و عرفا و دانشمندان و خردمندان برجسته‌ای فرهنگ ایران را در روپوشهای دیگر آراستند... سخن کوتاه که بی‌گمان می توان گفت فرهنگ اسلامی از ایرانیان و اندیشه و هنر ایرانی بسیار بیشتر نشان دارد تا از اعراب. روشنتر از این پایداری و یورش شگرف را در برابر ترکها و مغولها می‌بینیم که نه‌تنها فرهنگ آنها را نپذیرفتند، که فرهنگ خویش را بر آنان پذیراندند. سرزمین ترکیه کنونی جایگاه فرهنگها و تمدنهای برجسته‌ای چون هتیتی، میتانی ... یونانی و بیزانس بوده است، ولی آنگاه که ترکها بر این مردم چیره شدند زبان و دین و فرهنگ پیروزمندان را پذیرفتند و چون مستعربه، ترک‌تر از مغولها گشتند. در حالی که ترکها و مغولها که با سنگدلی و شدت و نیرومندی تمام بر ایرانیان پیروز شدند، خود برنده زبان و فرهنگ ایران به هندوستان و ترکیه گشتند.

سخن بسیار است که در این پیشگفتار نه جا و نه زمان برای بیان آنهاست، تنها باید از این پیش‌سخن نتیجه گرفت که فرهنگ ایران زیر بار هیچ فرهنگ متجاوز نمی‌رفت و دیر یا زود بند گسل می‌شد و نه‌تنها از وابستگی خود را رها می‌ساخت، که متجاوز را هم به خود وابسته می‌کرد.

هرچند راهی که زرتشت نشان داد به درستی پیموده نشد ولی در آنچه از فرهنگ کهن ایران، به ویژه در گزارشهای یونانیان یاد شده است، وابستگی فرهنگ ایران را بـه ایـن پیام مـی‌توان دریافت. دلبندی شدید ایرانیان به راستی و درستی و بینشمندی و آگاهی و ارزش فضایل انسانی در اشعار و اندیشه‌های عرفا و دانشمندان و فلاسفه ایرانیان نشانی از این آموزش والاست.

خواننده گرامی در این روزگاران که راستی و درستی، نیک‌اندیشی و نیک‌کرداری، مهرورزی و همدردی و همیاری، روزبه‌روز رو به سستی و فرودآیی است، و بازار دروغ و فریب و کینه‌ورزی و دورویی پیوسته از رونق و گرمی بیشتری برخوردار می‌شود، آموزشهای ژرف و انسان‌سازی چون پیام زرتشت، که بر دانایی و بینش و خرد استوار است، نه بر هراس و آز و کین‌خواهی، بـرای پرورش انسانهای شایسته فردای ایران بسیار سودمند و کارساز است. این پیام که نشانی از باورهای کهن ایرانیان را دربر دارد، وابسته به یک تبار و مردم و مکان و زمان ویژه‌ای نیست. سه بوخت بنیادی آموزشی زرتشت، *پندار نیک*، *گفتار نیک*، *کردار نیک* که به گفته ویتنی (W. D. Whitney) پژوهشگر نامدار، پایه معنوی همه ادیان بزرگ بوده است، همان نهادهایی است که فرهنگ کهن ایران بر آن بنا شده بود و دریغ و اندوه که درازای زمان رفته رفته به دست فراموشی سپرده شده است. بر فرزندان ایرانی رواست که به این نهادهای انسان‌پرور روی آورند، و وظیفه استادان فضیلت و اخلاق جامعه است که آموزش خود را بر این پایه‌ها استوار سازند. من به سخن خود با این

چند فراز پایان می‌دهم:

راستی و درستی و نیک‌اندیشی، خردپروری و بینشمندی، تنها به یک کیش و آیین وابسته نیست و همه آیینهای مردمی و انسان‌پرور موجب خوشبختی و بالندگی انسان و جامعه انسانی است. زرتشت بیش از سه هزار سال پیش این راه پرورشی و آموزشی را گشود و در هر زمان و مکان پیمودن این راه به پالایش و آرامش می‌انجامد. امید است که خواننده تیزبین و نیک‌اندیش به هدف واقعی نگارنده توجه نموده و درگسترش نهادهایی که از فرهنگ کهن و والای ایران ریشه گرفته و برای پرورش اندیشه و فربودی جوانان ایرانی بایسته‌اند، از هیچ‌گونه کوشش و جنبش دریغ ننماید.

جلال‌الدین آشتیانی

تیرماه ۱۳۷۳

به‌نام خداوند جان و خرد

پیشگفتار

در مقدمه کتاب مدیریت نه حکومت برای ادامه مجموعه تجزیه و تحلیل افکار برنامه‌ای ارائه شد که در آن بررسی تمدنهای جهانی مقدم بر تشریح ادیان درنظر گرفته شده بود. چون در موقعیت کنونی جامعه ایران دین نقش بسیار اساسی و تعیین‌کننده یافته است بجاست که تجزیه و تحلیل ادیان بر بخشهای دیگر تقدم یابد، بخصوص که درباره تمدنهای مختلف منابع فراوان وجود دارد در حالی که ادیان از دیدی که در این رساله توجیه شده کمتر مورد تحقیق قرارگرفته است. در این بخش ابتدا ادیان معروف به توحیدی، مزدیسنا، یهود، مسیحیت و اسلام مورد بحث قرار می‌گیرد و سپس به تحلیل کلی ادیان دیگر پرداخته می‌شود. به نظر من بحث اصولی و منطقی درباره دین از مشکلترین وظایفی است که یک محقق به عهده می‌گیرد. این مسئله‌ای نیست که تنها با استفاده از روش علمی و منطق معمول قابل بررسی باشد.

در همه مذاهب جهانی، که برخی در قطبهای کاملاً مخالف هم قرارگرفته‌اند، اغلب به مؤمنینی برخورد می‌کنیم که از علم و دانش کافی بهره‌مندند. همین پراکندگی و تضاد در معتقدات دانشمندانی که با علم و تجربه سر و کار دارند نشانه آن است که کمتر کسی با منطق و استدلال علمی مؤمن به دین می‌گردد. جالب است که اکثر این مؤمنین دانشمند و پیرو اصول و منطق، همه علم و دانش خود را به کار می‌گیرند تا غیر اصولیترین مسائلی راکه مخالف منطق و تجارب علمی است، به اثبات رسانند. به ظاهر فقط توده مردم عامی و خرافی از معتقدات غیرمنطقی پیروی می‌کنند، ولی درواقع حتی دانشمندان نیز در باورهای مذهبی خویش کمتر پیرو تجربه و برهان علمی می‌باشند. اصولاً دین دارای منطق خاصی است که با منطق علم به مفهوم تجربی بسیار متفاوت

می‌باشد. از قدیم گفته‌اند که صحنه تأثیر دین دل است نه عقل و به قول مولانا پای استدلالیان در این راه چوبین بود. قلمرو علم آزمایش و تجربه است و صحنه دین باطن و وجدان. اما از طرفی نباید این اصل را از نظر دور داشت که در توجیه اصول باطنی نیز تنها وسیله تشخیص عقل است و اتفاقاً به دلیل نادیده گرفتن همین عامل اساسی دین به انحراف گراییده و به جای حرکت و برکت نکبت آفریده است.[۱]

تولد و پرورش در محیطی مؤمن، تلقین و عادت، اثر غیرقابل انکار شعور باطن رنگ‌پذیر و بالاخره جذبه و کشش عاطفی، عواملی است که در درجه اول ایجاد ایمان و عقیده می‌نماید. حتی نودینان نیز بیشتر از دل پیروی می‌کنند تا عقل. جنگهای وحشتناک مذهبی و کشتارهای فراوان و حوادث فجیع تاریخ را، که به‌نام دین رخ داده، هیچ عقل سلیمی تضویب نمی‌کند، ولی جالب است در همه جبهه‌ها در بین آنها که شکنجه و قتل و آزار یکدیگر را عبادت می‌شمرند انسانهای عاقل و سلیم‌النفس فراوانی یافت می‌شوند که در حال عادی آزار موری را روا نمی‌بینند.

با توجه به حقایق بالا این سؤال پیش می‌آید که یک محقق تا چه حد می‌تواند بی‌طرفانه و منطقی به بررسی ادیان مختلف بپردازد؟ او که به قضاوت می‌نشیند، اگر خود مؤمن به دینی است، ناخودآگاه ادیان دیگر را محکوم می‌کند و اگر هرگونه اعتقادی را خرافی و غیرمنطقی بداند، دیگر احتیاج به بررسی و تحقیق نیست و با پیشداوری خود قبل از بررسی رأی خویش را صادر نموده است. از طرفی هرگونه اعتقاد عاطفی ایجاد تعصب نموده و پژوهش علمی و منطقی را ناممکن می‌سازد. انسان با قبول اصول غیرمنطقی تنها وسیله تحقیق را که همان برهان عقلی است، از دست می‌دهد. پس با چنین مشکلاتی چگونه می‌توان به پژوهش ادیان پرداخت؟

مدارک و شواهد علمی و تاریخی مؤید این واقعیت است که بشر موجودی است مذهبی و از آن زمان که ماهیت انسانی یافته و در عرصه طبیعت به فعالیت مستمر پرداخته، از دریچه مذهب به جهان نگریسته است. او برای توجیه مسائل و مشکلاتی که در طبیعت با آن روبه‌رو می‌شده است از جهان‌بینی مذهبی کمک گرفته، ولی دین خود هیچ‌گاه دانش و علم طبیعت نبوده است. بشر برای ارضاء و اقناع کشش درونی خود به تفکر پرداخته و تجربه را به کمک گرفته است. او برای جلب حمایت و رضایت قدرتهای مؤثر در طبیعت به جستجو می‌پردازد و از این فعالیت روحی علم و دانش او مایه می‌گیرد. در توسل به سحر و جادو، علوم شیمی و فیزیک رشد می‌یابد و در بنای معابد و مقابر بشر به بهره گرفتن از هنر معماری و علم ساختمان می‌پردازد. در تهیه جداول و تقاویم و دستورالعملهای مذهبی، نجوم و ستاره‌شناسی تقویت می‌شود... به عبارت دیگر، دین در مراحل

۱. برخی از متفکران دین را حاصل اشراق و گذر از سد عقل توجیه کرده‌اند ولی این فقط دین عرفاست که حتی در این مرحله نیز رها از قالبهای عاطفی نیست.

اولیه تشکیل جامعه بشری محرکی برای پیشرفت و تکامل علم بوده است ولی هرگز رسالات مذهبی به جای منابع علمی قابل استفاده نبوده‌اند. در طول تاریخ تمدن بشر هرگاه دین به جای ایجاد آرامش و رضای درونی و وسیله‌ای برای تقویت سنگر عاطفی و اقناع کشش وجدانی به آداب و رسوم و شعائر خشک و متحجری تبدیل شده که عاملی برای تثبیت حکومت متولیان دین و هیئت حاکمه وابسته بدان گردیده است، نه‌تنها جامعه که دین نیز به انحراف گراییده و چون سدی راه تکامل انسان را مسدود نموده است.

در جوامع ابتدایی رسوم و آداب مذهبی و مقررات و تشکیلات اجتماعی چنان با هم درآمیخته بودند که جدا ساختن آنها امکان نداشت و معبد و کلیسا مرکز همه امور اجتماعی بود. با تکامل بشر شکافی بین دانش و تجربیات او با آموخته‌های مذهبی ایجاد می‌گردد و رفته رفته دین معبدی و کلیسایی سدی در مقابل تکامل و تحرک و شکوفایی جامعه به‌وجود می‌آورد. دستگاههایی که به بهانه تربیت روح انسان نام روحانی بر خود می‌نهند، برای تثبیت موقعیت خویش باید دین را به‌صورت دانشی خاص و اسرارآمیز درآورند تا فقط متولیان دین به‌نام خبرگان مجاز به تعلیم آن باشند. این مهمترین وسیله‌ای است که ضرورت کلیسا و سوداگران دین را تأیید و آنها را بر جامعه تحمیل می‌نماید. نه‌تنها توده مؤمن که متأسفانه همه پژوهشگران ادیان نیز به نظرات این به‌ظاهر خبرگان مراجعه نموده و آنها را مبنای بررسیهای خود قرار می‌دهند، بدون آنکه توجه کنند که همه پیمبران و پایه گذاران بزرگ ادیان مردان ساده و وابسته به توده مردم بوده‌اند که فارغ از استاد و مدرسه و مکتب، با مایه گرفتن از اکسیر اشراق به درون نگریسته و به حق پیوسته‌اند تا صاحب رسالت و الهام گشته‌اند. دانشمندان، فلاسفه، فرماندهان و فرمانروایان هرقدر هم با استعداد و نبوغ، نتوانسته‌اند در توده‌های عظیم مردم ایمانی پایدار و جنبشی برقرار به‌وجود آورند که نه با آنها تجانسی داشته و به زبانشان سخن می‌گفته‌اند و نه تحجر و زنگاری که نتیجه مقام و موقعیتشان بود به آنها اجازه سبکبالی و بلندپروازی پیمبرگونه می‌داد. آنها چنان اسیر مقام و موقعیت خود می‌شوند که هیچ‌گاه به‌خلوص رهروان بزرگ دست نمی‌یابند و جهش و پرش این مردان اسطوره‌ای را درنمی‌یابند.

توده‌ای که به دور این رسولان گرد آمده و عامل انتشار پیام آنها بوده‌اند از مردمانی ساده و بی‌پیرایه تشکیل می‌شده‌اند که جز خلوص و جذبه هیچ علم و تخصصی برای درک نظریات مردمی این پیام‌آوران نداشته‌اند. آتش موسی در دل پیروان ساده و واله او زبانه می‌کشد و نفس عیسی در درون مؤمنین باصفا و شیدایش معجزه می‌کند. آنها با سادگی ایمان خود واله و شیدای حق شدند تا در درونشان نیز بهشت آرامش و سلامت هویدا گشت. پطروس، آندریاس، یعقوب، یوحنا و... ماهیگیران و کارگران ساده و بی‌سوادی بودند و ابوذر و عمار و یاسر و بلال‌و... نه به افتخار فقاهت

نائل شده و نه حتی از مکتب و معلمی بهره گرفته بودند؛ و اتفاقاً همین صفا و سادگی و خلوص است که ایجاد شور و حرکت می‌کند. رسولان حق برای ایجاد جنبش و تحول در همین توده‌های عظیم به اعلام پیام خود پرداخته‌اند نه برای رونق بازار طلاب مدرسه و لاویان کنیسه و رهبانان و کشیشان دیر و کلیسا. آنها نه معلمین فلسفه بوده‌اند و نه استادان نجوم و هندسه.

خرده‌کاریهای علم هندسه یا نجوم و علم طب و فلسفه
که تعلق با همین دنیستش ره بهفتم آسمان برنیستش
علم راه حق و علم منزلش صاحب دل داند آن را با دلش

پیامبران راستین عاشقان صاحبدلی بوده‌اند که به نیکی و انسانیت عشق می‌ورزیده‌اند. زاهد و شیخ و مفتی که در حساب دنیا و آخرت دانه تسبیح می‌شمرند و در فقه و اصول و شرایع چنان غرق شده‌اند که انسانها را فراموش کرده‌اند، هرگز استعداد جذب سرود عشق را ندارند و هیچ‌گاه گوششان به شنیدن آهنگ دل آشنا نمی‌گردد.

چه جای صحبت نامحرمحست مجلس انس سر پیاله بپوشان که خرقه‌پوش آمد

نظر همه مصلحین تربیت انسانهای شریف بوده نه ایجاد لشکرهای عظیمی از موبدان و مغان، کاهنان و کشیشان، لاویان و ملایان و مفتیان... که به اتکاء آداب و دستورات خشک و منجمد، مؤمنین ساده‌دل را تحمیق و آنان را از حرکت و شکوفایی باز می‌دارند.

توده مردم دین را با شعائر توأم می‌داند و هر مصلحی نیز در زمان و فضای خاصی رشد نموده و از آداب و سنن محیط متأثر می‌گردد ولی باید توجه داشت که هدف اصلی هیچ پیامبری تبلیغ و انتشار شعائر و رسوم و حدود و مقررات نبوده است و به همین جهت است که ادیان بزرگ در آغاز ظهور فاقد روحانی و خبره و کاهن بوده‌اند.

به نظر من بررسی منطقی ادیان زمانی میسر است که:

۱ ـ به هسته و هدف ادیان توجه اصلی داشته باشیم و پوسته‌های خارجی آن را که با گذشت زمان تحت تأثیر روحانیت و تشکیلات معبدی سخت و جامد شده است، از آن جدا سازیم. بحث اسکولاستیک درباره شاخ و برگها و فرعیات رسومی نه‌تنها مفید نیست که گمراه‌کننده است. حدود و مقررات و شعائر هر زمان وابسته به شرایط آن زمان است و برای داوری درباره آنها باید در دوران و فضای ظهور این دستورات به بررسی پرداخت نه در شرایط علمی زمان تحقیق.

۲ ـ هنگام داوری با توجه به منطق دین از هرگونه تعصب مذهبی خود را آزاد ساخت. پژوهشگر دین باید به زبان دین آشنا باشد ولی از وابستگی به مذهبی خاص بپرهیزد.

۳ ـ هرچند بیانات مبشرین ادیان را پیروانشان وحی و کلام الهی می‌دانند و به همین دلیل نیز آنها را با رموز و اسرار توأم ساخته‌اند، ولی در حقیقت ادبیات دینی غیر از بخشهایی که توسط

روحانیت به آنها اضافه شده، متکی بر همان برداشتهای مردمی و عمومی است که به زبان زمان ظهورش بیان شده است. باید دقت کرد که در توجیه این روایات بدون در نظر گرفتن تفاسیر معمایی، زبان ساده و مردمی بهترین و صحیحترین وسیله است. عرصه تأثیر دین جامعه است و در بررسی بدیهیات اجتماعی اتکاء به رموز و اسرار جایز نیست.

در پایان لازم می‌دانم خوانندگان گرامی را به یک نکته مهم متوجه سازم.

در این مجموعه نام بنیانگذاران ادیان به سادگی زرتشت، موسی، عیسی و محمد ذکر شده و از به‌کار بردن اصطلاحات مرسوم چون حضرت، اشو،... خودداری گردیده است. متمنی است خوانندگان صاحب معرفت توجه نمایند که منظور از حذف این القاب به هیچ وجه بی‌توجهی به ارزش والای این بزرگان نبوده است. اصولاً کسانی به القاب و تشریفات احتیاج دارند که عاری از شخصیت واقعی و عظمت درونیند.

در گاتاها پیوسته زرتشت به نام خطاب گردیده، و قرآن و تاریخ گواه است که محمد دارای هیچ‌گونه القابی نبوده است. در تورات نیز موسی به همین نام نامیده شده است. القاب و تشریفات نه‌تنها ابرمردها را بزرگ نمی‌سازد، که آنها را کمتر از شاهان، امیران، پاپها و روحانیان کلیسایی می‌نماید که حتی در زمان حیاتشان القاب کبیر، عظیم‌الشأن، جناب، حضرت، اعلیحضرت، رهبر مقدس، قائد کبیر و... به آنها بار شده است و بدون چنین وزنه‌هایی خود را بی‌وزن می‌دانستند.

هیچ محققی تاکنون سقراط، گاندی و امثال آنها را به القاب اعظم و عالیجناب و کبیر و... نیالوده است. این سردمداران حاکم و سوداگران عقاید و متولیان مذاهبند که برای نام و مقام با هم در رقابتند و رسولان و پیامبران حق از این تعارفات بی‌نیازند. پس شایسته است که حرمت این مبشرین سعادت را حفظ کرده و آنها را همتراز دیگر شاهان و رهبران کبیر و عظیم‌الشأن!! نسازیم.

در مقدمه کتاب مدیریت نه حکومت متذکر شدم که در تنظیم این مجموعه خواهم کوشید با بهره‌گیری از اندیشه اهل تحقیق و پرهیز از تعصب و تقلید و تجدیدنظر در ترکیبهای ذهنی خود تا جای امکان، رها از قالبهای تحمیلی و موروثی، به تجزیه و تحلیل بپردازم. از صاحبنظران و خوانندگان گرامی نیز انتظار دارم در قضاوتها و برداشتهای خود از پیشداوری بپرهیزند و داور منصف و آزاده‌ای باشند.

در فاصله بین انتشار بخشهای گذشته و این بخش فرصت کوتاهی یافتم تا قسمتی از یادداشتهای مفقود شده را مجدداً تکمیل نمایم، متأسفانه جبران کامل این ضایعه به این زودیها میسر نیست[۲]. از دانشمندان و پژوهشگران تقاضای همراهی و مساعدت دارم تا در چاپ مجدد به

۲. به کتاب مدیریت نه حکومت مراجعه شود.

رفع نقایص بپردازم. راهنمایی و انتقاد همه اهل نظر را با تواضع و تشکر پذیرا بوده امیدوارم که انتشار این مجموعه قدم کوچکی در راه وصول به حقیقت گردد.

بسیاری از مطالب کتاب شامل اشارات و مسائل فشرده‌ای است که متأسفانه موقعیت برای توجیه آنها نیست. در انتشار این مجموعه با مشکلات زیادی روبه‌رو بوده‌ام که در پیشگفتار کتاب مدیریت نه حکومت تشریح شده و تکرار آنها ضروری نیست.

سخن سربسته گفتم با حریفان خدا را زین معما پرده بردار

همان‌گونه که در رساله‌های قبلی متذکر شدم من نه ادیبم و نه فشار روحی جوّ کنونی اجازه ادیبانه نوشتن و ظریف اندیشیدن را می‌دهد. در رساله‌های تحقیقی و تخصصی نیز بیشتر به موضوع توجه می‌شود تا به متن و سبک نگارش. همه چون مولانا بحر استعداد و هنر نیستند که با وجود پرداختن به اصل و سرودن «قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من» چکامه بی‌قافیه‌اش زیباتر از اشعار قافیه‌پردازان بزرگ باشد.

بوستون، سپتامبر ۱۹۸۱ ـ شهریور ۱۳۶۰

تذکر

اعتقاد عمومی بر این است که در بین ادیان بزرگ، تورات بیانگر باستانیترین مکاتب توحیدی است. حتی بسیاری از محققان صاحب نام پیرو این نظریه می‌باشند. به نظر من این اشتباه از آنجا ناشی شده است که تورات تا امروز به‌عنوان قدیمیترین پیام رسولان صاحب کتاب برداشت می‌گردد.

از بررسی دقیقی که در این رساله (فصل دین یهود) به‌عمل خواهد آمد نتیجه می‌شود که قسمت اعظم تورات کنونی پس از تبعید بنی‌اسرائیل به بابل تنظیم گردیده است و هیچ بخشی از آن قدیمیتر از قرن هفتم ق. م. نیست. اصولاً تورات پس از طی یک دوران تقریباً هزار ساله در اوایل مسیحیت تکمیل شد.

از طرف دیگر گاتاها یا سرودهای زرتشت را، به دلایلی که ذکر خواهد شد، اغلب اشتباهاً به قرن ششم تا هفتم ق. م. نسبت داده‌اند، در حالی که زمان صحیح تنظیم آن مسلماً از هزاره اول ق. م. قدیمیتر است.

اما مسئله قابل توجه آن است که پیامهای مستقیمی از موسی و عیسی در دست نیست و انجیل و تورات به‌طور یقین نه از جانب آنان تنظیم و نه تقریر گردیده است. حتی شخصیت واقعی

آنها نیز ازنظر تاریخی مسلم نیست. در حالی که گاتاها یقیناً سخنان گوینده‌ای به نام زرتشت است که همان پیام‌آور مورد نظر ماست. این واقعیت نه‌تنها از متن این سرودها مسلم می‌گردد که تقریباً همه پژوهشگران و متخصصان اوستاشناس جهان نیز آن را تأیید می‌کنند.

از این شرح مختصر که در فصول آتیه مشروحاً توجیه خواهد شد، چنین برمی‌آید که برخلاف تصور رایج باید گاتاها را بر تورات مقدم دانست و بحث ادیان توحیدی را با مکتب زرتشت آغاز کرد.

به دلایل متعددی که در ضمن بررسی پیام زرتشت به آنها اشاره خواهد شد، مکتب واقعی زرتشت در ایران بسیار ناشناس مانده و با وجود آنکه ایران را موطن او دانسته‌اند در این محیط به معنای واقعی غریب و ناآشناست. بنابر یک مثل آلمانی [۳] «پیمبران در سرزمین خود غریبند». این مثل درباره زرتشت واقعاً صادق است. در سرزمین ایران اقلیت محدودی که خود را زرتشتی می‌نامند اغلب به پیام راستین پیامبر خود آشنا نیستند و مشتی آداب و رسوم و شعار بدوی و خرافات کهنه مذهبی، جعل روحانیت منحرف درباری را به‌نام دین زرتشت پیروی می‌کنند. مؤمنین به ادیان دیگر هم پس از تسلط اعراب در اثر تعصب بی‌جا و تلقین ناصحیح پیروان زرتشت را با مهر باطل مجوس و آتش‌پرست، محکوم ساخته‌اند. متأسفانه برای هیچ‌یک از دو گروه تحقیق بی‌طرفانه میسر نبوده است.

سالهاست که در نظر داشتم رساله تحقیقی درباره زرتشت و پیام او منتشر کنم و در جلد اول این مجموعه نیز وعده چنین رساله‌ای را داده‌ام. هرچند با مفقود شدن یادداشتهایم وفای به عهد مشکل گردید ولی انشاءالله پس از اتمام مجموعه حکومت به آزمایش اطلاعات خویش خواهم پرداخت.

در تجزیه و تحلیلی که در این بخش به‌عمل خواهد آمد اصولاً ادیان توحیدی به‌طور کافی توجیه خواهد شد ولی بررسی تفصیلی را باید به‌رساله‌های جداگانه موکول ساخت. به نظریات محققین در همه فصول به این دلیل اشاره شده است تا از تلقین یک جانبه پرهیز شود و خواننده قبل از داوری با برداشتهای مختلف آشنا گردد. در تشریح مکتب زرتشت کمی بیش از ادیان دیگر به تفصیل خواهم پرداخت، زیرا در ایران متأسفانه هنوز رساله جامعی در این باره تنظیم نگردیده است.

همان‌گونه که بارها خاطرنشان ساخته‌ام هدف اصلی من از تنظیم این مجموعه در درجه اول جلب توجه خوانندگان به نظام صحیح اجتماعی است که موجب آرامش و صلح و صفا در جامعه گردد. همه مسائل دیگر فرع بر این هدف است. البته این وظیفه خطیری است که از من حقیر به

---

۳. انجیل یوحنا ۴/۴۳.

تنهایی ساخته نیست. من فقط سعی خواهم کرد با طرح این مبحث از انتقادها و اظهارنظرهای صاحبان فکر و اندیشه وکمک و راهنمایی صاحبنظران و پژوهشگران بهره گیری نموده یا خود به تکمیل این رساله‌ها بپردازم و یا دیگران را تشویق به انجام این مهم نمایم.

چون مسائل مورد بحث بسیار متنوع و حدود آن بی‌اندازه وسیع و گسترده است به اجبار مطالب بسیار فشرده مطرح خواهد شد. از خوانندگان انتظار دارم با دقت بیشتری به مطالعه پرداخته و این نقص را جبران نمایند و در توجیه اشارات کتاب توجه لازم مبذول دارند.

نسخه اصلی این بخش از آنچه برای انتشار آماده شده مفصلتر بود و به ناچار من به تلخیص آن پرداختم. با وجود این کتاب مفصلتر از آن شده است که برای توجیه مقدماتی ضروری است، ولی چون پس از سالها این فرصت به دست آمده که درباره زرتشت و پیامش رساله‌ای منتشر نمایم و حوادث اخیر نیز شرایطی را به‌وجود آورد که فردای کسانی که آزادگی پیشه کنند به هیچ وجه مشخص نیست، دریغم آمد که بیش از این به ایجاز پردازم. تلخیص مطالب کتاب نیز سبب شده که در بعضی از فصول موضوع بیش از حد معمول به هم فشرده بیان شود. با تقاضای پوزش از خوانندگان گرامی، حوصله و تیزنظری آنان را به یاری می‌طلبم.

زرتشت
مزدیسنا و حکومت

فصل اول

آریاها

۱ ـ خاستگاه اقوام آریایی

آریاها ریشه اقوامی هستند که در اعصار بسیار قدیم به سرزمینهای بسیار، که مهمترین آنها هند و ایران و اروپا بوده است، کوچ کرده‌اند. در اصطلاح مردم‌شناسی این اقوام را ایندگرمان[1] یا هند و اروپایی نامیده‌اند.

آنچه این اقوام را مشخص می‌سازد ریشه مشترک زبان، معتقدات و آداب و رسوم اجتماعی است.

مردمی که به هند و ایران کوچ کرده‌اند خود را آریا می‌نامیدند و در قدیمیترین آثار مضبوط آنها، که در هند ریگ‌ودا[2] و در ایران اوستاست، از این آریاها سخن رانده شده است. در اوستا و ریگ‌ودا کلمه آریا به معنی نجیب، مهمان‌نواز و اصیل آمده است.

در اوستا ائیریه و ائیرین به معنی منسوب به آریا و در فرس هخامنشی ایریا[3] به معنی ایران است. در اوستا سرزمین اصلی آریاها را آریانام وایجا[4] و یا اران‌وج[5] نام برده‌اند.

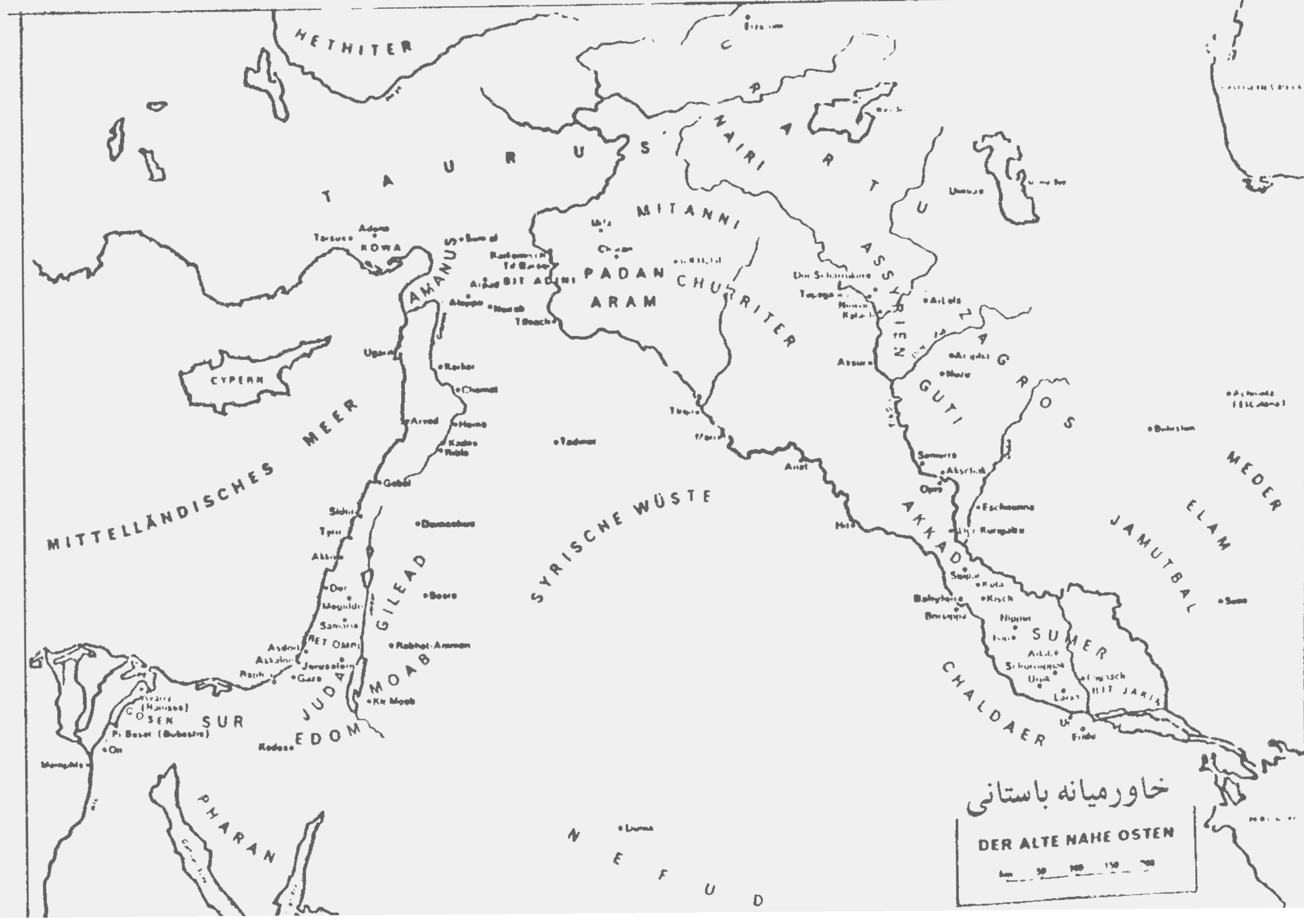
در مورد خاستگاه آریاها نظریات مختلفی اظهار شده است و موطن اصلی آنان را از شمال اروپا تا جنوب روسیه حدس زده‌اند.

---

1. Indogerman
2. Rigveda
3. airya
4. Aryanam Vaeja
5. Eranvez



نقشه ایران بزرگ



خاورميانه باستانى
DER ALTE NAHE OSTEN
HETHITER
TAURUS
URARTU
NAIRI
MITANNI
PADAN ARAM
CHURRITER
ASSYRIEN
ZAGROS
GUTI
AKKAD
SUMER
CHALDAER
BIT JAKIN
JAMUTBAL
ELAM
MEDER
SYRISCHE WÜSTE
NEFUD
MITTELLÄNDISCHES MEER
CYPERN
AMANUS
KOWA
GILEAD
MOAB
JUDA
EDOM
SUR
GOSEN
PHARAN
Damaskus
Tadmor
Assur
Babylon
Kisch
Nippur
Ur
Eridu
Jerusalem
Samaria
Gaza
On
Bosra
Gebal
Arvad
Ugarit
Tarsus
Adana
Sam'al
Tell Barsip
Rabbat-Ammon
Kir Moab
Kadesch
Sidon
Tyrus
Megiddo
Dor
Askalon
Mari
Anat
Dura
Samarra
Upi
Uruk
Larsa
Eschnunna
Arbela
Nuzi
Kalach
Ninive
Susa
Urmia

در قدیم که تورات و کتب مقدس مذهبی مهمترین منابع اطلاعات به‌شمار می‌رفت، آریاها را از نسل یافث[۶] یکی از پسران نوح می‌دانستند. ازنظر تورات همه موجودات زمین در توفان نوح هلاک شدند و فقط ساکنان کشتی نوح باقی ماندند. در این صورت باید تمام ساکنین کنونی جهان از نسل پسران نوح سام و یافث وحام، به‌وجود آمده باشند. این نظر تا اواخر قرن نوزدهم هم در اروپا و کشورهای مسیحی پیروان زیادی داشت حتی دانشمندانی در اثبات آن می‌کوشیدند (هرچند اطلاق دانشمند به این اسطوره خوانان نابجاست).

کامبرلند[۷] انگلیسی در سال ۱۷۲۴ به قول خودش تاریخ دقیق توفان را حساب کرد و جیمز پارسون[۸] پس از او مدعی شد که ریشه زبانهای هند و اروپایی زبان ماجوج بوده است که یافث به آن سخن می‌گفته!! حتی در اواخر قرن نوزدهم مورخ شهیری چون ارنست رنان[۹] فرانسوی برای توجیه موطن اصلی مردم جهان و ریشه زبانهای آنها از تورات کمک می‌گیرد.

از اواسط قرن نوزدهم که مطالعات زبان‌شناسی و مردم‌شناسی توسعه یافت، بررسیهای علمی به تدریج جانشین این فرضیات میتولوژیک گردید. من در زیر خلاصه‌ای از این تحقیقات را فهرست‌وار متذکر می‌شوم.

ماکس مولر[۱۰]، محقق و متفکر آلمانی اواخر قرن نوزدهم موطن آریاها را آسیای مرکزی بیان کرد.

اسحق تیلور[۱۱]، دانشمند انگلیسی هم‌عصر مولر خاستگاه نژاد اروپایی را فنلاند دانست.

د. اربوا دو ژوبن‌ویل[۱۲] فرانسوی و بسیاری دیگر از دانشمندان اواخر قرن نوزدهم منشأ این اقوام را در حوزه سیحون و جیحون، دو رود متصل به دریاچه آرال واقع در روسیه شرقی، که اکنون به سیردریا و آمودریا موسومند و یونانیها آنها را ژاکسارتس و اوکسوس[۱۳] می‌نامیدند، حدس زده‌اند.[۱۴]

هاکسلی[۱۵]، طبیعیدان و فیلسوف و محقق مشهور انگلیسی اواخر قرن نوزدهم محدوده وسیعی بین آرال و دریای شمال را زادگاه اقوام آریایی دانست.

اتو شرودر[۱۶] آلمانی در همین دوران با بررسیهای دقیق استپهای جنوب روسیه را سرزمین

6. Japheth
7. Cumberland
8. J. Parson
9. Ernest Renan
10. Max Mueller
11. Issac Taylor
12. D. Arbois de Jubainville
13. Jaxartes, Oxus
۱۴. در اوستا رودی به‌نام وخشو (Vakhshu) به معنی فزاینده آمده، که حدس می‌زنند همان جیحون باشد.
15. T. H. Huxley
16. Otto Schroder

آریاها معرفی کرد.

هاینه گلدرن[17] آلمانی در پایان قرن نوزدهم جنوب روسیه در شمال دریای خزر را خاستگاه این اقوام پیشنهاد کرد.

یت‌مار[18]، محقق آلمانی در همین اوان جنوب روسیه را مرجح دانست.

پروفسور هیرت[19]، دانشمند آلمانی در اولین سال قرن بیستم اروپای مرکزی را موطن آریاییان بیان نمود.

در اوایل قرن بیستم نظریات بیشتر متوجه جنوب شرقی روسیه تا نواحی بالتیک گردید.

گوردون چایلد[20]، باستان‌شناس و محقق شهیر انگلیسی جنوب روسیه را تأیید کرد.

لومل[21]، شرق‌شناس مشهور آلمانی و متخصص تمدن هند و ایران از اصطلاحات ودایی و ادبیات قدیم ایندوگرمانها نتیجه می‌گیرد که محل اقامت اولیه آریاها در زمان تدوین وداهای اولیه باید در منطقه سرد بوده و نور و حرارت و آتش اثر لذت‌بخشی برای این مردم داشته باشد. او از پژوهش خود به این نتیجه می‌رسد که امکان جنوب روسیه بیش از نقاط دیگر است.

پروفسور مولتون[22]، دانشمند مشهور انگلیسی جنوب شرقی روسیه را ترجیح می‌دهد.

ادوارد مایر[23]، محقق و مورخ معروف آلمانی موطن اولیه این طوایف را در شمال دریای سیاه و دریای خزر می‌داند که از آنجا به سوی دریاچه آرال گسترش یافته‌اند.

پروفسور میلز[24]، اوستاشناس مشهور انگلیسی منشأ آریاها را جنوب روسیه و شمال افغانستان حدس می‌زند.

پروفسور المستد[25]، مورخ انگلیسی نیز جنوب روسیه را مرجح می‌داند.

هنگامی که در آلمان موج تعصب نژادی بالاگرفت محققین آلمانی اروپای مرکزی و شمالی را مقر اولیه اقوام آریایی معرفی می‌کردند، ولی اگر به دقت نظریات پژوهشگران قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم را طبقه‌بندی کنیم، به روسیه مرکزی و جنوبی بیشتر توجه شده است.

جالب است که حدود ده قرن قبل محققان اسلامی ـ ایرانی با استفاده از مدارک اوستایی و بدون توجه به اساطیر تورات که در قرآن نیز منعکس گردیده است، موطن آریاها را خوارزم تعیین نموده‌اند. بیرونی و خوارزمی ازجمله این دانشمندانند. در جلد اول به اختصار بیان شد که دانشمندان اسلامی نظیر ابن‌خلدون، از اولین محققانی بودند که بدون درنظر گرفتن افسانه‌ها و

17. Heine Geldern
18. Jettmar
19. Hirt
20. Gordon–Childe
21. H. Lommel
22. J. H. Moulton
23. Edward Meyer
24. L. C. Mills
25. A. T. Olmstead

اساطیر مذهبی تحقیق تاریخی را آغاز کرده و با بهره گیری از روش علمی سد خرافات قرون وسطی را شکستند؛ آنچه اروپاییان به تدریج در قرن نوزدهم به آن دست یافتند.

از اواسط قرن بیستم نظر پژوهشگران بیشتر به سوی جنوب روسیه متوجه گردید.

پروفسور شدر[۲۶] آلمانی یکی از برجسته‌ترین شرق‌شناسان مبدأ اقوام آریایی را جنوب شرقی روسیه و شمال افغانستان تشخیص می‌دهد.

سرپرسی سایکس[۲۷]، مورخ انگلیسی جنوب روسیه را پیشنهاد می‌نماید.

پروفسور اسمیس[۲۸] انگلیسی جنوب روسیه و شمال دریای خزر را تأیید می‌کند.

پروفسور گیمپرای[۲۹] مکزیکی شمال دریای سیاه و منطقه سفلای ولگا را حدس می‌زند.

آلتهیم[۳۰]، متفکر و فیلسوف آلمانی شمال افغانستان و اطراف دریاچه ارال را سرزمین اولیه اقوام آریایی می‌خواند.

نیبرگ[۳۱]، دانشمند سوئدی نیز معتقد است که آریاها ابتدا در شمال افغانستان و جنوب روسیه می‌زیسته‌اند.

تیمه[۳۲]، دانشمند آلمانی خاستگاه آریاییان را شمال اروپا حدس می‌زند.

کومار[۳۳]، دانشمند هندی منشأ آریاها را در منطقه تمدن قدیم گورگان در شمال دریای سیاه می‌داند.

بویس[۳۴] انگلیسی ولگای جنوبی را موطن این اقوام پیشنهاد می‌کند.

پروفسور وینکلر[۳۵]، محقق مشهور آلمانی جنوب روسیه و نواحی قفقاز را ترجیح می‌دهد.

ویدن‌گرن[۳۶]، محقق هلندی سرزمین نخستین آریاها را از قفقاز تا دریاچه آرال توجیه می‌کند. اسکیت‌ها و سارماتها و آلانها در مناطق قفقاز و سغدانیان، ساکها و خوارزمیان در ناحیه آرال.

محققان شوروی که در این باره تحقیقات جامعی کرده‌اند و با بررسیهای محلی آن را تکمیل نموده‌اند، شمال و شرق دریای خزر و اطراف دریاچه آرال را موطن نخستین اقوام آریایی پیشنهاد کرده‌اند. در رساله‌ای که از جانب آکادمی شوروی تهیه شده به این منطقه تکیه شده است. با توجه به کلیه نظریاتی که ذکر شد، می توان منشأ طوایف آریایی را در منطقه‌ای بین شمال شرقی دریای سیاه

26. H. H. Schaeder
27. Sir Percy Sykes
28. V. A. Smith
29. Gimpera
30. Fr. Altheim
31. H. S. Nyberg
32. P. Thieme
33. D. Kumar
34. M. Boyce
35. Winckler
36. G. Widengren

تا دریاچه آرال دانست.

۲ـ تاریخ مهاجرت و مسیر حرکت آریاها

در مورد مسیر حرکت و تاریخ مهاجرت اقوام آریایی نیز اتفاق‌نظر کامل بین محققان وجود ندارد. در زیر به چند نمونه از نظریات دانشمندان قرن بیستم اشاره می‌نمایم.

ادوارد مایر مسیر حرکت این مردم را از شمال دریای سیاه به جنوب شرقی روسیه توجیه می‌کند. به نظر او این اقوام در توران یا ترکستان حالیه مسکن گزیده و پس از عبور از رودهای سیحون و جیحون به جهات مختلف متوجه شده‌اند. دسته‌ای به جنوب و گروهی به جنوب شرقی و جمعی نیز به غرب سرازیر گشته‌اند.

پروفسور وینکلر معتقد است که مهاجرت آریاها از نواحی قفقاز به آذربایجان و آسیای صغیر و سپس به جنوب انجام یافته است.

پروفسور میلز مسیر حرکت این طوایف را از گردنه خیبر در افغانستان به سوی جنوب و غرب می‌داند. این مهاجرت به دلیل تغییر آب و هوا و سرد شدن خاستگاه آنان صورت گرفته است. وجود ماموتها در یخهای سیبری حاکی از این است که سرزمین روسیه زمانی دارای هوای گرم بوده است و سپس با به‌سردی گراییدن محیط، آرياييها به مهاجرت پرداخته‌اند.

سرپرسی سایکس معتقد است که آریاها از جنوب روسیه به سغد و مورد (سغدیانا و مرژیانا) یا بخارا و مرو حرکت کرده و از آنجا به باختری (بلخ) و نیسایه در مغرب عشق‌آباد، سپس به هریو (هرات)، دای‌کرت (کابل) سرازیر شده و گروهی به پنجاب و دسته‌ای به اورو (طوس) وهرکانا (گرگان)، رگ (ری)، ورنا (گیلان) مهاجرت نموده‌اند. دسته‌ای نیز از طوس به جنوب رفته‌اند که همان پارسها می‌باشند.

المستد مهاجرت آریاها را از جنوب روسیه به آسیای صغیر و غرب ایران می‌داند.

پروفسور شدر عقیده دارد که آریاها از شمال افغانستان به جنوب و غرب کوچ کرده‌اند.

کومار مهاجرت این اقوام را از شمال دریای سیاه به شرق و غرب و جنوب حدس می‌زند.

گیمپرا مسیر حرکت طوایف آریایی را از ولگای جنوبی و قفقاز به سوی جنوب و جنوب شرقی توجیه می‌نماید.

اسمیس معتقد است گروهی از این اقوام به جنوب دریای خزر و دسته‌هایی از شمال افغانستان با گذشتن از گردنه خیبر به کشمیر و پنجاب مهاجرت نموده‌اند.

بویس مهاجرت آریاها را از ولگای جنوبی به سوی قزاقستان و از آنجا به جنوب می‌داند.

ویدن‌گرن، حرکت آریاهای شرقی را از منطقه خوارزم به جنوب و جنوب شرقی دانسته و

عقیده دارد که آریاهای هند از این گروهند. دسته‌ای نیز از قفقاز به سوی جنوب مهاجرت کرده‌اند که پارسها و مادها از این جمله‌اند.

آلتهیم مهاجرت اقوام آریایی را از کناره رودهای سیحون و جیحون به سوی سغدیانا و باکتریا حدس می‌زند که عشایر سغدی و باختری[۳۷] از این گروهند. از این منطقه گروهی به سوی جنوب و دسته‌ای به غرب حرکت می‌نمایند. مهاجرین جنوبی هند را مسخر نموده و کوچگران غربی مادها و پارسها را به‌وجود می‌آورند.

مسئله‌ای که در بررسی زمان ظهور زرتشت نقش مهمی دارد تاریخ مهاجرت این اقوام است. اکثریت دانشمندان خاورشناس زمان مهاجرت این اقوام را به سوی جنوب در حدود ۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰ ق. م. حدس زده‌اند.

گیمپرا، گلدرن، یتمار، مورگان، هیرت، مولتون، وینکلر، المستد، گونتر ایپسن[۳۸] آلمانی و پروفسور زودربلوم[۳۹] سوئدی این تاریخ را ۲۰۰۰ تا ۱۸۰۰ ق. م. می‌دانند.

ایپسن با بررسی مشروح مایل است ثابت کند که ایندوگرمانها تا ۲۰۰۰ ق. م. قومی به هم پیوسته بوده و کلمه ایستار یا ستاره از آن زمان به همه زبانهای دیگر نفوذ کرده است و استار، ایشتار، اشترن و ستاره از همین کلمه مشتق شده است. در این زمان گروهی از این اقوام جدا شده و قبایل متعدد آریایی را تشکیل داده‌اند. او پیشنهاد می‌کند که این دسته‌ها را تا پیش از ۲۰۰۰ ق. م. باید ایندوگرمان نامید و از آن به بعد آنها که به جنوب سرازیر می‌شوند با نام آریا مشخص می‌گردند.

بویس آغاز مهاجرت آریاها را در هزاره سوم ق. م. حدس می‌زند.

پروفسور هربرت کوهن[۴۰]، محقق مشهور آلمانی با بررسی دقیق به این نتیجه می‌رسد که ریشه مردم هند و اروپا را باید در میان اقوام پارینه سنگی[۴۱] جستجو کرد. در این حال مهاجرت آنها باید خیلی قدیمتر از هزاره دوم شروع شده باشد.

بسیاری از پژوهشگران هندی تاریخ مهاجرت آریاها را به این سرزمین تا حدود هزاره چهارم (حتی پنجم ق. م.) عقب می‌برند. در معتقدات سنتی هندوان نیز تا چهار هزار سال قبل از میلاد، زمان این مهاجرت پذیرفته می‌شود.

قبل از نتیجه گیری از این نظریات توجه خوانندگان را به چند نکته زیر جلب می‌نمایم.

۱ ـ در سال ۱۸۸۷ میلادی در مصر میانه منطقه الامارنه[۴۲] لوحه‌هایی گلین به‌دست آمد که شامل نامه‌های فراعنه مصر آمنوفیس سوم و آمنوفیس چهارم (اخناتون ۱۴۰۲ تا ۱۳۴۷ ق. م.) به

---

37. Bakterer, Sogder
38. Guenter Jpsen
39. Soderblom
40. H. Kuhn
41. Paleolithic
42. El. Amarna

سران کشورهای شرق بود. در این مجموعه نامه‌هایی نیز به پادشاهان میتانی [۴۳] در آسیای صغیر تا سرزمینهای فلسطین و سوریه یافت شد. موضوع بسیار جالب نامهای این امرا بود که شکل آریایی و ایرانی داشت؛ مانند آرتاتاما، آرتاشومارا، آرتامانیا که شبیه نامهای ارتاکسرزکسس، ارتابازو، آرتافرن و... و اسامی نظیر یاش‌داتا که شبیه میتراداتاست. این اسامی باکلمات آرتا که همان اشا یا نظام و راستی است و داتا که به معنی قانون است، ترکیب شده است.

در سال ۱۹۰۶ در ناحیه بغازکوی [۴۴] ترکیه، که در عهد باستان محل پایتخت کشور هتیتها به‌نام تیریا بوده است، پروفسور وینکلر به کشف مهمی نایل شد و آرشیوی به‌دست آورد که به پادشاهان هتیتی تعلق داشت. در قراردادی که بین پادشاه هتیتی به‌نام شوپی‌لولی‌یوما [۴۵] و پادشاه میتّانی به‌نام ماتی‌وارزا [۴۶] پسر تورش راتا، بسته شده بود، به خدایان مشترک سوگند خورده بودند که ریشه آریایی داشتند. به‌طوری که خواهیم دید وارونا، میترا، ناساتیا و ایندرا [۴۷] بزرگترین خدایان مشترک اقوام هند و ایرانی یا آریاها بوده‌اند. نام خدایان این پادشاهان نیز میترا ـ اشي ـ ایل، آرونا ـ اشی ـ ایل، ایندرا، ناشا ـ آتیا ـ آنا [۴۸] ذکر شده بود که در حقیقت همان خدایان آریایی با ترکیب ایل مفهوم خدا در بابل و سومر، بوده است. این عهدنامه به ۱۳۵۰ ق. م. تعلق داشته است. در سالهای بعد مدارک جدیدی به‌دست آمد که در آنها اصطلاحات آریایی مربوط به اسب، اسپه یا اسوه [۴۹] به کار برده شده بود و همچنین اعدادی نظیر یک (آیکه) سه (تری) پنج (پنجه) هفت (سَتّه) و... کتابی به‌نام کیکولیس [۵۰] نیز کشف شد که در آن از اصطلاحات آریایی بهره گرفته شده بود.

در ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۱ در یورگان تپه ترکیه مدارک دیگری به‌دست آمد که به شهر قدیمی میتانی به‌نام نوزی [۵۱] تعلق داشت و به قرن پانزدهم ق. م. مربوط می‌شد. در الواح به‌دست آمده اصطلاحات آریایی به کار برده شده بود. همچنین از خدایی به‌نام آگنی نام برده شده بود که حدس می‌زنند همان خدای مشهور آریاها، آگنی، خدای آتش باشد.

مایرهوفر، محقق معاصر آلمانی که در دو رساله به تفصیل ظهور آریاها را در آسیای نزدیک مورد مطالعه قرار داده است از این بررسیها نتیجه می‌گیرد که ایندوآریرهای (اقوام هند

---

43. Mittani
44. Boghaz Koy
45. Shuppiluliuma
46. Mattiwarza
47. Varuna, Mithra, Nasatya, Indra
48. Miitra ashiil, Aruna ashiil, Nasha atiia–anna, Indara
49. asva = aspa
50. Kikkulis
51. Nuzi

و آریایی) آسیای نزدیک با ایندوگرمانهایی که بیش از سه هزار سال قبل به دره ایندوس وارد شدند در دین و زبان اشتراک داشته‌اند. جدا شدن این اقوام را باید در اولین نیمه هزاره دوم ق. م. درنظر بگیریم.

وینکلر، کاشف آرشیو پادشاهان میتانی معتقد است که اقوام آریایی مسلماً قبل از این تاریخ (۱۵۰۰ ق. م.) به آسیای صغیر مهاجرت کرده و زیر نفوذ بابلیان درآمده بوده‌اند. به همین دلیل نیز الواح یافت شده به خط بابلی است.

۲ - بر طبق پژوهشهای وینکلر در ارمنستان شوروی قبایل آریایی تا قرن ۱۴ ق. م. هنوز از هم جدا نشده بوده و به‌صورت دسته جمعی می‌زیسته‌اند. از همین منطقه است که مهاجرت به سرزمین میتانی امکان یافته است. در منطقه آرارات اقوامی که سلطنت اوراتو [۵۲] را به‌وجود آوردند از همین آریاها می‌باشند و ارامنه نیز از همانها مشتق شده‌اند.

۳ - وجود اقوام کاسیت که در حدود ۱۷۰۰ ق. م. بر بابل مسلط شدند بسیاری از محققان را بر آن می‌دارد که این مردم را از ریشه آریایی حدس بزنند. حتی المستد معتقد است که زبان آنها قفقازی قدیم بوده است. خدای بزرگ این اقوام سوریاش [۵۳] نامیده می‌شده است که آن را همان سوریا [۵۴] خدای خورشید آریاهای هند و ایران می‌دانند. اگر ریشه این اقوام را کاملاً آریایی ندانیم باید بپذیریم که با آنها اختلاط و امتزاج داشته‌اند و در این برخورد از عوامل مذهبی و فرهنگی آریاها متأثر گردیده‌اند. بویس نیز با این نظر موافق بوده و معتقد است که وجود خدای سوریاش در بین کاسیتها نشانه قطعی آمیزش با آریاهاست.

۴ - در لرستان آثار متعددی کشف شده است که با آثار باستانی هند شباهت کامل دارد و ازنظر قدمت نیز همسانند. این آثار معرف قرابت ساکنان قدیم این دو منطقه است.

۵ - اشاراتی که درباره خاستگاه آریاها در سرودهای ریگ‌ودا و اوستای قدیم به‌عمل آمده است، منشأ این اقوام را بیش از مناطق دیگر به نواحی شمال افغانستان مربوط می‌سازد.

در بخشهای بسیار قدیمی مهریشت که خود یکی از باستانیترین یشت‌هاست، در بندهای ۱۳ و ۱۴ آمده است که میتر یا میترا (مهر) از فراز کوه هرا (هرابروز = البرز) سراسر جایگاههای استقرار آریاییان را می‌نگرد و بر آنها دیده‌بان است. در این مناطق رودهای بزرگ به سوی ایشکت [۵۵] و پئوروت [۵۶] و مؤورو [۵۷] (مرو) آریا، سغد (سغدانیا) [۵۸] و خوائیریزم [۵۹] (خوارزم) روانند. از این اشاره‌ها برمی‌آید که مسلماً سرزمین آریاها در جوار خوارزم و سغدانیا

52. Urartu
53. Suriiash
54. Surya
55. Ishkat
56. Pouruta
57. Mouru
58. Sughza
59. Khvairizem

بوده که همان منطقه بین رودهای سیحون و جیحون تا مرغاب در شمال خراسان است. ایزد مهر حافظ سرزمینهای آریایی است و این همان منطقه‌ای است که در وداها نیز در شمال هندوستان حدس زده می‌شود. از این اشارات می‌توان به احتمال زیاد نتیجه گرفت که آریاها قبل از مهاجرت به سوی هند در نواحی شمالی افغانستان می‌زیسته‌اند.

۶ـ لهجه گاتایی، که زبان سرودهای زرتشت است، به لهجه ودایی یا زبان سرودهای مقدس آریاهای هند، بسیار نزدیک بوده و با لهجه مادی، که زبان آریاهای غربی است، تفاوت زیاد دارد.

۷ـگروهی از اسکیت‌ها، یا ساکهای شمال شرقی ایران، در سرزمین ساکها یا ساکستان (سیستان) می‌زیسته‌اند. از این مردم در وداها نام برده شده و آنها اقوامی بوده‌اند که از خوارزم قدیم به این منطقه کوچ کرده‌اند.

گروهی از این اسکیت‌ها در غرب ایران به‌سر می‌برده‌اند و شمال آذربایجان یا آتریاتکان[۶۰] مقر آنها بوده است. برخی از محققین چون دانشمند شهیر آلمانی بارتولومه[۶۱] معتقدند که اسکیت‌ها همان تورانیها هستند که در گاتاها نیز به‌نام تورهیا[۶۲] نامیده شده‌اند (هات ۴۶ بند ۱۲).

به عبارت دیگر اسکیت‌ها در جنوب شرقی و غربی روسیه به‌سر می‌برده‌اند. در این صورت ممکن است مقر اولیه آنها در جنوب ولگا و شمال دریای خزر بوده باشد که به شرق و غرب کوچ کرده‌اند.

هرودت از غلبه اسکیت‌های غربی بر مادها گزارش می‌دهد و می‌نویسد که این قبایل بالاخره توسط کیاکزارس پسر فراارتس[۶۳]، که به خشاتریا فراارتس نیز نامیده می‌شده، مغلوب گردیده‌اند. کیاکزارس پس از این پیروزی دولت مادها را تشکیل داده است.

۸ـاقوام آریایی آخائی، یونی، دوری که در حدود ۱۶۰۰ ق. م. به بعد در دسته‌های بزرگ به جزایر اژه و یونان حمله کرده‌اند باید از مسیر روسیه مرکزی و اروپای جنوبی به این مناطق کوچ کرده باشند.

۹ـ برخی از دانشمندان خاورشناس هیکسوس[۶۴]ها را که در سوریه دولت بزرگی تشکیل داده و در قرون هفده و شانزده قبل از میلاد بر مصر مسلط شده‌اند، آریایی می‌دانند. مسلم است که این اقوام نیز مانند کاسیتها با آریاها امتزاج و برخورد داشته‌اند.

60. Atropatene
61. Chr, Bartholomae
62. Turahya
63. Cyaxares – Khshathrita – Fraortes
64. Hyxos

نتیجه

از فشرده نظریات پژوهشگران و خلاصه تذکراتی که نویسنده تنظیم کرده می‌توان چنین نتیجه گرفت:

تا اوایل هزاره دوم ق. م. اقوام آریایی در جنوب روسیه از دریاچه آرال تا ولگای جنوبی و شمال قفقاز پراکنده بوده‌اند. در حدود هزاره دوم ق. م. گروهی به طرف جنوب شرقی مهاجرت کرده و در حدود قرون هفدهم و شانزدهم به رودخانه ایندوس رسیده‌اند. گروهی نیز به سوی شمال شرقی ایران مهاجرت کرده و در مناطق طوس و سیستان و هرات مستقر گردیده‌اند. دسته‌های دیگری از طوایف آریایی با گذشتن از روسیه غربی به جانب اروپا سرازیر گشته و شاخه‌هایی نیز به سوی غرب ایران و آسیای صغیر کوچ کرده‌اند. در غرب ایران به علت برخورد با تمدنهای باستانی بین‌النهرین و عیلام و متأثر شدن از آنها سریعتر فرم گرفته‌اند و آثاری که از آنان باقی مانده است با این تمدنها امتزاج حاصل کرده و یا مانند دولتهای میتانی و هتیتی تحت تأثیر تمدنهای سامی قرار گرفته است. در شرق آریاهایی که به هندوستان کوچ کرده‌اند با تمدن هاراپا و موهنجودارو (به جلد اول مراجعه شود) برخورد نموده‌اند و پس از مدتی خود به تشکیل دولتهای ابتدایی و راج‌نشینها پرداختند، ولی اقوامی که در شرق ایران باقی ماندند تا زمانهای دراز به صورت عشیره‌ای زیسته و در حدود قرون ششم و پنجم ق. م. تازه به ایجاد شهرهای ابتدایی پرداخته‌اند. آریاهایی که به جنوب اروپا و یونان کوچ نموده‌اند با تمدن کرت، که از مصر باستان متأثر بوده است، برخورد داشته‌اند و پس از تسلط بر آن خود تمدنی به‌وجود آورده‌اند. چون مهاجرت طوایف آریایی در زمانهای مختلف و از مکانها و جهات مختلف به‌عمل آمده است و در طول قرنهای متمادی ادامه داشته، ما به آثار متعددی در زمانها و مکانهای متفرق برخورد می‌کنیم و همین امر اغلب سبب اشتباه برخی از محققین گردیده است. می‌توان حدس زد که موطن اولیه آریاها در شمال دریای خزر و روسیه مرکزی بوده که در چندین مرحله به سوی شرق و غرب کوچ کرده‌اند. آریاهای منطقه خوارزم و قفقاز در مراحل اولیه به این نواحی مهاجرت نموده و مستقر شده‌اند و پس از گذشت قرنها و تزاید جمعیت رفته رفته به سوی جنوب حرکت کرده‌اند.

نکته حائز اهمیت برای تحقیق ما درباره زرتشت و موطن او آن است که در حدود هزاره دوم ق. م. گروههای آریایی در جنوب دریاچه آرال و شمال افغانستان ساکن بوده‌اند و گروهی از همین اقوام به سوی هند مهاجرت کرده و در حدود ۱۷۰۰ ق. م. به رود ایندوس رسیده‌اند. به عبارت

دیگر آریاهای هند قبل از حرکت به سوی این سرزمین در جنوب آرال با اقوام آریایی که به سوی ایران مهاجرت نموده‌اند با هم می‌زیسته‌اند. به علت نبودن ارتباطات و وسیله سهل حرکت طوایفی که دور از هم به‌سر می‌برده‌اند لهجه‌های مختلف و متفاوت می‌یافتند. همان‌گونه که لهجه‌های آریاهای یونان، غرب ایران، اسکیت‌ها و آریاهای هند به کلی متفاوت بوده است. نزدیکی لهجه دو قوم همریشه در ادوار بسیار قدیم نشانه آن است که آنها نزدیک به هم می‌زیسته‌اند. لهجه‌های ودایی و گاتایی بسیار شبیه بوده و دارای ریشه واحد و حتی کلمات یکسان است و این دلیل بر آن است که آنها قبل از جدایی با هم در یک منطقه به‌سر می‌برده‌اند. مذهب اقوام مختلف نیز یکی از نشانه‌های مشخص ارتباط آنهاست. مذهب مردمی که به طرف هند مهاجرت نموده‌اند و اقوامی که در شمال ایران ساکن شده‌اند کاملاً به هم شبیه بوده است. پس این شباهت کامل زبان، مذهب و حتی اصطلاح «آریا»[۶۵] که معرف قوم و نژاد آنها بوده است، دلیل مسلم و قاطعی است که این اقوام علاوه بر ریشه مشترک، در یک خاستگاه مستقر بوده‌اند.[۶۶]

۳ـ مشخصات آریاها

آریاها مردمی سفیدپوست بوده و به زبانی شبیه به سانسکریت سخن می‌رانده‌اند که در تماس با محیط و مردم مختلف به لهجه‌های متنوع با ریشه‌های مشترک تقسیم شده است. لهجه‌های ودایی و گاتایی به‌خصوص به هم بسیار نزدیک است.

در سرودهای ریگ‌ودا[۶۷] آریاها مردمی با صفات عالی و سفیدپوست معرفی شده‌اند. برهمنان یا کاهنان در این سرودها با لفظ پینگات کاپیلاکش[۶۸] یا دارای موهای زرد و حنایی، مشخص گردیده‌اند.

در بخشهای قدیمی این سرودهای مذهبی سخن از اقوامی دیگر نیست ولی در بخشهای بعدی از جنگهای متعددی حکایت می‌شود که بین آریاها و بیگانگان به‌نام داساس یا داسیو[۶۹] رخ می‌دهد. اگر به این نکته توجه کنیم که سرودهای اولیه خارج از هند تنظیم شده است توجیه این تحول به آسانی میسر است. در زمانی که آریاها با هم می‌زیسته‌اند قوم بیگانه مفهوم نداشته است ولی هنگامی که با بومیان هند برخورد کرده‌اند از بیگانگان نام برده شده است. ایندرا خدای بزرگ آریاها در این ادوار پورن‌در[۷۰] یا ویرانگر شهرها و باروها نام گرفته است و این نشانه هجوم به

۶۵. به‌طوری که قبلاً اشاره شد در وداها و اوستای قدیم نام مردمی که حامل و پیرو این معتقدات بوده‌اند «آریا» خوانده شده است.

۶۶. کلیه اصطلاحات و اسامی ناآشنا در فصول آتیه توجیه خواهد گردید.

67. Rigveda
68. Pingath Kapilakesh
69. Dasyu
70. Purandara

سرزمین هند و ویران کردن شهرها و قلاع مردم بومی آن سرزمین است که دارای تمدن پیشرفته‌ای بوده‌اند.

بسیاری از محققین تصور می‌کنند که داسیوها ایرانیان رقیب هندوها می‌باشند در حالی که با توجه و دقت بیشتر این اشتباه مشخص می‌شود. در وداها این مردم کوتاه قد و تیره‌رو و بی‌دماغ (دماغ پهن) وصف شده‌اند که پایبند دین و اخلاق نیستند (دین و اخلاق ازنظر آریاها). این مشخصات با ایرانیان به هیچ وجه تطبیق نمی‌کند و معرف همان بومیان هند است که در موهنجودارو و هاراپا تمدن بسیار قدیمی از آنها کشف شده است. ایرانیان با آریاهای هند هم‌نژاد بوده و با آنها کاملاً شباهت داشته‌اند.

در وداها از برخورد با اقوام دیگری به‌نام کاسیاپا[۷۱] سخن گفته می‌شود که به نظر برخی از دانشمندان همان ایرانیان ساحل دریای خزر به‌نام کاسپین[۷۲] می‌باشند که آنها را کاسی‌ها نیز می‌نامیده‌اند. این توجیه به واقعیت نزدیکتر است.

آریاهای هند معتقد بودند که نیاکانشان به مانو می‌رسند. اصطلاحات مان[۷۳] آلمانی و من[۷۴] انگلیسی به معنی انسان از همین کلمه مشتق شده است. قدیمیترین قبیله آریایی هند را وداها ماناوا[۷۵] نامیده است که به دو شاخه شرقی و غربی تقسیم می‌شوند. نیاکان قبایل شرقی از یک پسر مانو به‌نام کاراکو[۷٦] و اقوام غربی از پسر دیگر مانو به‌نام ساریاتی[۷۷] مشتق شده‌اند. آنها منطقه آرتا را متصرف شده و آرتایی نام گرفته‌اند. در وداها از مردمی به‌نام ماناواس ان ارتا[۷۸] (ان علامت نفی است) یاد شده است که معنی ماناواهای غیر آرتایی می‌دهد؛ به عبارت دیگر مردمی که از نژاد ماناواها یا آریاها بوده‌اند ولی ارتایی یا ساکن هند نیستند. این اقوام را نیز به نظر من می توان همان ایرانیان دانست.

در اوستا چنان که قبلاً اشاره شد، به سرزمین آریاها ایرناواج نام داده‌اند.

یشت سیزدهم تشکل جامعه ایران را با کیومرث یا گی مرتن[۷۹] آغاز می‌کند. مرتن به معنی مردن و یا قابل مردن است که همان فناپذیر است. کلمه مرد و مردم نیز از همین ریشه است. گی‌مرت را می‌توان بشر فناپذیر تعبیر کرد. کیومرث را جد اقوام آریایی و اولین انسانی که ندای اهورامزدا را شنید معرفی می‌کنند. به عبارت دیگر اوستا آریاییان را از آغاز مزداپرست می‌داند.

پس از کیومرث هوشنگ[۸۰]، سر سلسله پیشدادیان (پردهاته و پرداته[۸۱] به معنی قانون

71. Kasjapa
72. Kaspien
73. Mann
74. Man
75. Manava
76. Karaku
77. Sariati
78. Manavas an–Arta
79. Gaya Maratan
80. Haoshyangha

اولیه و پیشین و یا نظام پیشین) نام برده شده است.

هوشنگ از کوه هرا به مناطق جنوب دریای خزر[۸۲] دست یافته و دیوان مازنداران[۸۳] و شیاطین گیلان[۸۴] را مغلوب کرده است. پس از هوشنگ ییما[۸۵] به سلطنت می‌رسد. در برخی از اساطیر ییما به جای کیومرث آمده است. او همان یم یا جم است که به جمشید یا یم درخشنده تبدیل شده است. (شید یعنی درخشنده)

در وندیداد ییما اولین بشری است که از طرف اهورامزدا مأمور می‌شود پیام او را به آدمیان ابلاغ کند ولی ییما عدم کفایت خود را برای این کار اعلام می‌کند و سلطنت جهان را بر رسالت ترجیح می‌دهد.

چون اساطیر اوستا در این مورد هیچ‌گونه پایه تاریخی ندارد از شرح بیشتر خودداری می‌شود.

۴ـ دین آریاها

بسیاری از محققین آریاهای اولیه را اقوامی میتراپرست دانسته‌اند. به نظر من چون میترا (مهر) و خورشید اغلب با هم اشتباه می‌شوند و خورشید، چه به‌صورت وابسته به میترا و چه به شکل خدای آفتاب تابان، مورد پرستش همه اقوام آریایی بوده است، این اشتباه حاصل شده که میترا برترین خدای آنها بوده است.

میترا چه در وداها و چه در اوستای متأخر اهمیت بسزایی داشته و در بین اقوام دیگر آریایی مانند رومیها و یونانیها نیز پس از رخنه میترائیسم از ارزش بسیار برخوردار بوده است ولی برعکس تصور برخی از پژوهشگران هیچ‌گاه برترین خدای آریاییان محسوب نمی‌شده است.

آریاها عناصر و فنومهای طبیعی را ستایش می‌کردند و در ادوار نخستین نیز همه نیاپرست بوده‌اند که دنباله مذهب توتم‌پرستی است. آتش و اجاق خانوادگی هم، که توسط پسر ارشد و به نیابت از نیای خانواده یا عشیره نگهداری می‌شده است، مورد ستایش بوده است. نیایش اجاق خانوادگی با مذهب نیاپرستی ارتباط مستقیم داشته، و ستایش آتش نیز از همین مذهب سرچشمه گرفته است. خدای آتش در بین اقوام ودایی به‌نام آگنی نامیده می‌شده و از خدایان محبوب و مورد علاقه آنان به‌شمار می‌رفته است. هندوان او را واسطه انسان و خدایان می‌دانستند. از خدایان بزرگ این اقوام می‌توان وارونا، ایندرا و میترا را نام برد. بسیاری از محققین معتقدند که ایندرا در آغاز

---

۸۱. Para−dhata پر همان Pre و Pro است که در زبانهای لاتین به معنی قبل و پیش می‌باشد و داتا در اوستا به معنی قانون و نظام است.

82. Hyrcania
83. Mazana
84. Varena
85. Yima

مهمترین خدای آریاها بوده است. اسمیس می‌نویسد «بزرگترین خدای آریاهای نخستین ایندرا بود که خدای جنگ محسوب می‌شد. او در نوشیدن سوما[۸۶]، قدرت جنگاوری، نیروی بی‌مهار و وحشی و شهوت از همه سر بود. او یک انسان غول‌پیکر و غول قدرت و مافوق بشر به‌شمار می‌رفت که در خوردن و نوشیدن سیری نداشت». در مذهب این مردم ابتدا از الهه و خدایان مؤنث نشانی نبود، زیرا پیوسته با خشونت و تخریب و قتل و غارت سر و کار داشتند. مهمترین آداب و شعایر آنها قربانی بود که آن را می‌سوزاندند تا آتش و دودی که از آن برمی‌خاست به آسمان رفته به خدایان برسد. به عبارت دیگر قربانی فقط برای جلب نظر و رضای خدایان تقدیم می‌شد نه به منظور انجام یک عمل نیک و اخلاقی[۸۷]. آنان معتقد بودند که با اجرای مراسم قربانی بین خدایان و قربانی‌دهندگان عهدی بسته می‌شود که خدایان مجبور به ایفای آن می‌گردند.

ایندرا در ضمن خدای خشونت، خدای رعد، خدای توفان و باران نیز محسوب می‌گردید. نام ایندرا در وداها آگهر[۸۸] به معنی وحشتناک و ایشانه[۸۹] به معنی حاکم، قدرتمند و مسلط است. با افزایش اهمیت قربانی خدای سوما، مشروب مقدس، نیز اهمیت می‌یابد و قربانی و نیاز سوما پایه مراسم و عبادات مذهبی قرار می‌گیرد به‌طوری که حتی با قربانی می‌توان خود خدایان را نیز حفظ کرد و طول عمر و ثروت و قدرت خود و احفاد خویش را تثبیت نمود. در مراسم قربانی می‌بایستی شراب مقدس نوشند و زیر نظر کاهن قربانی مراسم خاص به جای آورند. آنها معتقد بودند که اگر این مراسم با شرایط و آداب مخصوصی به عمل نیاید، مورد قبول خدایان واقع نمی‌شود؛ پس وجود کاهن قربانی که خبره این کار است ضروری و لازم است تا در اجرای آداب خاصی نظارت نماید.

فیلیسین شاله[۹۰]، محقق معاصر فرانسوی می‌نویسد «روحانیون برای کمک به مؤمنین در مراسم پیچیده قربانی مزدهای گزاف می‌گرفتند و اگر مزدی داده نمی‌شد روحانی ادعیه لازم را نمی‌خواند. حق‌الزحمه را قبل از تقدیم قربانی بایستی پرداخت و بدون ادعیه قربانی پذیرفته نمی‌شد».

برای هر خدمت دقیقاً پاداش معینی در نظر گرفته شده بود که باید داده می‌شد؛ چند اسب یا گاو و چه میزان طلا. به‌خصوص طلا در تحریک خدایان و مرد روحانی به خدمت بیش از هر چیز دیگر مؤثر بود. خواندن ادعیه و انجام مراسم فقط وظیفه روحانیون محسوب می‌شد و مردم عادی

---

86. Soma

۸۷. مانند قربانی حاجیان در مکه که برخلاف نظر اسلام میلیونها گوسفند و شتر و گاو و... را در زیر خاک مدفون می‌کنند.

88. Aghora

89. Ishana

90. Felicienchallet

از این کار منع شده بودند در سرودهای ودا اغلب خدایان نیز برای رهبری مراسم قربانی وارد صحنه می‌شدند و به کمک کاهن قربانی می‌آمدند. مثلاً در ۱/۱ [۹۱] که سرود نیایش به آگنی است خود آگنی به‌عنوان کاهن اعظم به رهبری مراسم قربانی دعوت می‌شود.

در ۱/۴ آمده که فقط با کهانت آگنی قربانی به خدایان می‌رسد.

در ۱/۲ که نیایش به الهه باد وایو [۹۲] است می‌گوید: به اینجا آی که با شوق در انتظارت می‌باشند. عصاره سوما آماده است. از آن بنوش و ندایت را بلند کن ایندرا و وایو!

اینجاست مشروب فشرده بیایید با شادی که سوما شما را طلب می‌کند.

در ۱۲ ـ ۱/۳ اشوین [۹۳] به قربانگاه دعوت می‌شود و همچنین ناسته و سرواستی [۹۴] خدایان قدیم آریایی.

در سرودهای ودا پیوسته خدایان تجلیل می‌شوند و از غضب و قدرت آنها سخن گفته می‌شود. در مقابل این خشم و قوت هراس‌انگیز خدایان، مردم در احترام توأم با ترس و وحشت به‌سر می‌برند و برای جلب نظر آنان و فرو نشاندن خشمشان به تقدیم قربانی می‌پردازند. از مستی سوما نه‌تنها قربانی‌دهندگان که خدایان نیز تحریک شده و در نبرد تیز چنگ‌تر می‌گردند.

در ۱/۵۳ به ایندرا خطاب می‌شود که با مستی سوما قدرت عظیمی به‌دست می‌آورد که در جنگها پیروزیش را تضمین می‌کند.

در وداها نوشیدن سوما حتی دارای پاداش است و خدایان به شراب‌نوشان توجه خاصی دارند. ایندرا خود قدح قدح از مشروب سکرآور سر می‌کشد و در حالی که هیجان مستی او را به وجد و حال درآورده گرز خویش را به گردش در می‌آورد و اژدهای ورترا [۹۵] را سرکوب می‌کند. قربانی‌دهندگان نیز در حالی که گاو را برای قربانی آماده می‌کنند با خدایان هم‌پیمانه می‌شوند. کاهنان نیز به نمایندگی خدایان مؤمنین را رهبری می‌کنند. در ۲/۲۱ اوسیج‌ها (کاهنان قربانی) به وسیله قربانی راه عبور از آبها را می‌یابند و با کمک ایندرا و به پاداش قربانی که به او تقدیم می‌شود، گنجها، ثروت، آسیب‌ناپذیری، محبوبیت، ملاحت کلام و... به‌دست می‌آورند. به عبارت دیگر قربانی منشأ همه نعمتها و رحمتها می‌شود و کاهن و روحانی تنها واسطه خدایان و خبره برای اجرای صحیح آداب و رسوم قربانی که بدون اوجلب نظر خدایان میسر نمی‌گردد. (مذهب شعایری نه دین معنوی و اخلاقی)

ایندرا در سراسر وداها یکی از خدایان مهم آریایی است ولی رفته رفته بر اهمیت وارونا

۹۱. مقصود ریگ‌ودا ماندالای ۱ سرود اول است. شرح اصطلاح ماندالا بعداً داده خواهد شد. از این پس هر جا از ریگ‌ودا اقتباس گردد به همین طریق خلاصه می‌شود.

92. Vayu

93. Ashvin

94. Serv

95. Verethra

افزوده می‌شود. وارونا و میترا را فرزندان آدیتی[۹۶] خدای روشنایی و مادر خدایان می‌دانند. تعداد پسران آدیتی راکه به ادیتی‌یا[۹۷] مشهورند بین شش تا دوازده نام برده‌اندکه مهمترین آنان وارونا و میترا هستند. به‌طوری که قبلاً دیدیم ایندرا، وارونا و میترا حتی حدود قرن پانزدهم ق. م. در بین آریاهای آسیای صغیر پرستش می‌شده‌اند. وارونا را خدای آسمان و خدای خرد نیز نامیده‌اند که همان اورانوس یونانی است. اهمیت وارونا به تدریج به حدی می‌رسد که بزرگ خدایان و خداوند جهان می‌گردد. حدس می‌زنند که افزایش اهمیت و اعتبار وارونا در زمانی رخ داده که آریاها بر اقوام بومی مسلط شده و مستقر گردیده‌اند و در این حال خدای عقل و نظام بیشتر مورد توجه بوده است تا جنگ و تخریب. به همین دلیل نیز وارونا اغلب با رته[۹۸] که نظام صحیح و معقول است، همراه می‌باشد.

درکنار وارونا اغلب به میترا برخورد می‌کنیم و میترا ـ وارونا به‌صورت یک قدرت واحد در وداها مورد توجه قرار می‌گیرند.

میترا نیز یکی از خدایان مشهور آریایی است که به صورتهای گوناگون در همه این اقوام مورد پرستش قرارگرفته حتی به‌نام او مذهبی به‌نام میترائیسم یا مهرپرستی (مهر دینی) از هند تا اروپا پراکنده شده است. به‌خصوص در اوستا میترا دارای مقام بلندی است. میترای ودایی در اوستا میثرا یا میثر و در پهلوی میتر و در فارسی مهر شده است. معنی این کلمه در وداها دوست یا رفیق و همچنین حافظ عهد و میثاق است. کلمه مهر به معنی محبت نیز اشاره به همان روشنی و گرمی مهر است. میت ـ ترا[۹۹] را به معنی پیوند دوستی یا بشردوستی هم تعبیر کرده‌اند.

کلمه مهر در فارسی به خورشید نیز اطلاق می‌شود به همین جهت آن را با خدای خورشید یکسان گرفته‌اند در حالی که در اوستا خورشید را هور = خور[۱۰۰] و خدای خورشید را هور خشئتا[۱۰۱] می‌نامیدند، که به هورشید یا خورشید که هور و خور درخشنده معنی می‌دهد، مبدل شده است. البته رابطه نزدیکی بین خورشید و میترا وجود داردکه با هم تداخل می‌نمایند. میترا تجسم فروغ و روشنایی آسمان است و خورشید چراغ آسمانی؛ به همین جهت گاهی میترا را انوار خورشید نامیده‌اند. تداخل مفهوم مهر و خورشید سبب شده که طلوع و غروب آفتاب را با ظهور و پنهان شدن میترا مترادف دانسته‌اند. در هند قدیم خدای خورشید را سوریه[۱۰۲] می‌نامیدند. در ضمن خورشید چشم میترا نیزبوده است. دریونان و روم میترا وخورشید را قرین هم دانسته و در روم میترا را خورشید شکست‌ناپذیر[۱۰۳] می‌نامیده‌اند. همراه بودن میترا و وارونا در وداها سبب شده

96. Aditi
97. Aditla
98. (Rita) Rta
99. Mith-tra
100. Hvare
101. Hvare Khshaeta
102. Surya
103. Sol invictus

که گاهی وارونا را خدای شب تعبیر نموده و میترا را خدای روز و نماینده نور و روشنی که این دو نیز چون شب و روز پیوسته با هم هستند. مراسم عبادت میترا و وارونا نیز در بین آریاهای ودایی با هم توأم بوده است. برخی از محققین به اشتباه معتقدند که اولین‌بار نام میترا در الواح سلاطین میتانی که قبلاً اشاره شد، دیده شده است، در حالی که این الواح متعلق به قرن چهاردهم ق. م. می‌باشد ولی زمان تنظیم وداها حداقل قرن هفدهم ق. م. است.

این پرستش میتر یا میترائیسم به تدریج توسعه یافته و بر آداب و رسوم و اسرار آن نیز افزوده شد. میترائیسم با مراسم قربانی گاو ارتباط نزدیک داشته و در بسیاری از آثار باقی مانده مجسمه میترا در حال کشتن گاو دیده می‌شود.[۱۰۴]

در مراسم قربانی گاو برای میترا، از مشروب سوما نوشیده و به درگاه خدایان نیاز می‌کرده‌اند. کاهنان نیز از این مشروب می‌نوشیده‌اند تا به خدایان تقرب حاصل کنند. نوشیدن خون قربانی و خوردن گوشت آن نیز به مؤمنین قدرت و قوت عطا می‌کرد و روانشان را نیرومند می‌ساخت. میترا نیز خود از این گوشت و خون بهره می‌گرفت. در ضمن سومه را شیره حیات نیز می‌دانستند که جاودانی بودن خدایان مرهون آن است. سومه را ماه نیز تعبیر می‌کردند (کلمه ماه در اوستا ماونگه[۱۰۵] بوده است).

محقق ایرانی هاشم رضی در تحقیقی که به‌عمل آورده از همین قرابت بین ماه و سومه (یا هئومه[۱۰۶] اوستایی) بهره گرفته و گاو را نیز ماه تعبیر نموده است و اشاره به اسطوره‌ای می‌نماید که خدایان تصمیم گرفتند خدای سوم را بکشند تا شیره حیات را از آن خود ساخته و به جاودان ابدی دست یابند و میترا را مأمور این کار ساختند. میترا که موافق با انجام این مأموریت نبود با کراهت به کشتن ماه یا سوم (هوم) که همان گاو است، پرداخت. در طرح دیگری خدای باد، وایو، مأمور این کار می‌شود و او از میترا و وارونا کمک می‌گیرد. در اسطوره دیگری شیوا کشنده گاو است و به همین علت شیوا[۱۰۷] خدای بزرگ هندیان را (که تصور می‌کنند از مذاهب بومیان در معتقدات آنها نفوذ کرده است) مشابه میترا دانسته‌اند. کشتن گاو مقدس و ریختن خون او به زمین موجب زنده شدن طبیعت و به‌وجود آمدن انواع جانوران و گیاهان می‌شود. میترا هر ساله گاو را می‌کشد تا خونش جریان طبیعت را برقرار ساخته و از نو زنده سازد. چون در اسطوره‌ها آمده است که میترا گاو اولیه را برای کشتن به غاری برد و از طرفی محل تجمع مهرپرستان در غارها بوده است، اغلب مراسم قربانی گاو را در جایی که خورشید دیده نشود، مانند غار، به‌عمل می‌آورده‌اند. مهرابه یا

---

۱۰۴. میترائیسم رومی با مهرپرستی در ایران همسان نیست. در این باره در کتابی جداگانه سخن گفته خواهد شد.

105. Mawngh

106. Haoma

107. Shiva

عبادتگاههای میتراپرستان نیز در نقاط تاریک بوده است.[۱۰۸]

در اوستای متأخر ارزش این مهر فزونی یافته و پس از اهورامزدا بلندپایه‌ترین ایزدان می‌گردد. به نظر من این اثر همان میتراپرستی است که پس از زرتشت مجدداً رواج یافته است. میترائیسم نه در ایران که در بخش بزرگی از جهان قدیم منتشر شد و تا قرن چهارم مسیحی در اروپا رواج داشت. بسیاری از آداب و شعایر مسیحیان اقتباس از آیین مهرپرستی است. مهرابه‌ها یا عبادتگاههای مهرپرستان را در زیر کلیساهای قدیمی کشف کرده‌اند که نشانه نفوذ این آیین در اوایل مسیحیت است.

در ایران میثر ایزد جنگ و پیروزی نیز بود و در نبردها از او یاری می‌جستند. او همچنین ایزد فروغ و روشنی، قدرت و تسلط، پیمان و میثاق و حافظ خانواده و کشور، ایزد داور در روز رستاخیز، ایزد راستی و واسطه میان خدا و بشر است. میثر یاری‌دهنده افتادگان و حامی گله‌ها و چارپایان است. مقام میترا در اوستای متأخر تا جایی افزایش می‌یابد که در مهریشت «اهورامزدا سروری و نگهبانی مردم را به او می‌سپرد تا هم در این جهان و هم در جهان پسین، این بزرگترین ایزدان فرمانروا باشد».

میثر ـ اهوره، شبیه میترا ـ وارونا در اوستا نیز دیده می‌شود که با هم یاور درماندگانند. جشن مهرگان در ۱۶ مهر یا میتراکانا یکی از جشنهای مهم ایرانیان بوده است و در سراسر مناطقی که میترائیسم رواج داشته به آن عمل می‌شده است. در روم تولد میترا را در ۲۵ دسامبر جشن

---

۱۰۸. همه اسطوره‌ها و مذاهب ابتدایی در آغاز پیدایش دارای مفهوم اجتماعی بوده و جنبه‌های مردمی و مفید داشته است. همین اسطوره میترا و افسانه‌های وابسته به آن نیز دارای جهات جالبی است که در جوامع بدوی و ابتدایی به‌صورت عامل محرک و سازنده اثر می‌نموده است. ولی همه این اسطوره‌ها زمانی که به‌صورت پایه و بن کلیسایی درآمده و به تشکیلات ومتولی و واسطه آلوده گردیده، مبدل به بلای اجتماعات و سد حرکت مردم شده است. در این حال هدف و اصل و ریشه از میان رفته و تنه و شاخه‌های آن خشک و فاسد و پوسیده شده و به‌صورت باری بر جامعه تحمیل گردیده است. در این هنگام تشریفات و آداب جای هسته مردمی را گرفته و کلیسا به کمک کاهن و کشیش و روحانی خود به تحمیق مردم پرداخته است.

توجه!

قبل از ادامه این فصل باید توجه خوانندگان را به یک مسئله جلب نمایم. تلفظ صحیح اصطلاحات و اسامی باستانی ودایی و گاتایی و اوستای قدیم احتیاج به الفبای خاصی دارد و حروف معمولی لاتین برای این منظور رسا نیست. در رساله‌های تحقیقی غرب حروف خاصی انتخاب شده است که متأسفانه در دسترس من نیست. برای نمونه من چند سرود زرتشت را در آغاز شرح پیام او پیوست می‌نمایم که با این حروف چاپ شده است. یکی از حروف بسیار معمول در این جملات «ا» است که چون در چاپ به کار بردن آن به سادگی میسر نیست من برای مشخص کردن آن در آخر کلمات حرف ه را به آن افزوده‌ام. مانند اهوره، اشه، ورتره و... که در همه جا مقصود همان فتحه است. در اغلب کتب به جای «آ» حرف «ا» به کار رفته مانند «اهورا ـ اشا ـ ورترا، که در اصل اختلافی نیست».

می‌گرفته‌اند که کلیسای مسیحی این جشن را به روز تولد مسیح مبدل ساخته است. در ایران قدیم جشن مهرگان را بغ یاد می‌نامیدند. بغ یا بگه به معنی خداست و بغ یاد جشن خدای مهر است.

آریاها غیر از ایندرا ـ میترا ـ وارونا ـ آگنی به خدایان فراوان دیگری معتقد بودند و برای عناصر و پدیده‌های طبیعت نیز خدایان متعددی می‌پنداشتند. بنا به یک روایت هرودت (اواخر قرن ششم ق. م.) ایرانیان بت‌پرست نبوده‌اند و از خدایان شکل و صنم نمی‌ساختند. با تکیه به این روایت بسیاری از محققین معتقد شده‌اند که اصولاً آریاها با مجسمه و شکل ساختن از خدایان موافق نبوده‌اند. به نظر من این برداشت صحیح نیست زیرا اولاً هرودت در سراسر ایران به کاوش نپرداخته و ثانیاً او زمانی به ایران سفر کرده است که تحت تأثیر مذهب مزدیسنا، که مخالف بت‌پرستی است، صنم‌سازی تقریباً از جامعه ایران رخت بربسته بوده است. ولی اگر به وداهای قدیم مراجعه کنیم خواهیم دید که خدایان آنان به شکل انسانها درمی‌آیند. ما حتی در دوران هخامنشیان پس از داریوش به مجسمه‌پرستی در ایران برخورد می‌کنیم و به‌طوری که شرح داده خواهد شد معابدی برای آناهیتا و میترا با مجسمه آنان ساخته می‌شود.

هنگامی که ایرانیان پس از زرتشت رفته رفته به دین قدیم آریاها سوق داده می‌شوند ستایش ایزدان فراوانی مانند ایزد آب، آتش، خورشید، ماه، زمین، آسمان و... و نیروهای طبیعی مجدداً برقرار گشته و صدها خدایان دیگر در کنار میترا، ائیریمن، هااوما، ورترغنه (بهرام)، نئیریوسنگهه، وایو، اوشه، آناهیتا و... که مشترک بین آریاییان بوده‌اند ستایش می‌شوند.

چون قدیمیترین آثار مضبوط آریاها سرودهای قدیم ریگ‌وداست، لذا برای توجیه مذهب آنها بهترین منبع به‌شمار می‌رود. در ضمن اوستای قدیم و منابع دیگری که قبلاً به آنها اشاره شد ما را در تحقیق مذهب آریاها یاری می‌نماید.

فصل دوم

زرتشت

۱ـ نام زرتشت

در فصل گذشته دیدیم که تشابه زیادی در معتقدات همه اقوام آریایی از هند تا اروپا وجود داشته و پولی‌تئیسم (پرستش خدایان متعدد)، پرستش عناصر طبیعت توأم با نیاپرستی و مذاهب ابتدایی، دین مشترک آنها بوده است.

در ایامی بسیار دور حادثه عجیبی در بین این مردم بدوی و ساده روی می‌دهد که پس از گذشت هزاران سال هنوز عظمت آن مورد بحث محققین بزرگ جهان است.

در فضایی که کاهنان، ساحران و آتشبانان بی‌شمار به بهانه وساطت صدها خدا و خدای‌نما مردم ساده را گوسفندوار به کنار قربانگاهها، معابد و آتشگاهها می‌کشیدند و با اوراد و آداب و اعمال اسرارگونه به جلب توجه قدرتهای ساختگی مافوق بشری تظاهر می‌نمودند؛ در محیطی که انسانها با وحشت و هراس به هر پدیده طبیعی می‌نگریستند و در هر گوشه‌ای به انتظار برخورد با موجودات عجیب و مافوق‌الطبیعه بودند؛ در دورانی که بشر خود را اسیر نیروهای خارق‌العاده و رام نشدنی می‌دانست و امیدوار بود سرنوشت خویش را با رشوه دادن به خدایان به واسطه دلالان و معرکه گیرانشان، بهبود بخشد؛ در جامعه‌ای که شرک و بت پرستی، نیایش مردگان و هراس از زندگان با خرافات و شعائر و آداب بدوی آمیخته شده بود ... ابرمردی ظهور می‌کند که پیام نافذ و یگانه توحیدیش و صدای پرطنین حق پرستیش مرزهای زمان و مکان را درهم می‌ریزد و از لابه‌لای

قرون و اعصار، تاریخ را درمی‌نوردد و به فضاها و مکانهای دور پراکنده می‌شود. او مبشر سرور و صفا و راستی و محبت بود و مبلغ اراده و اختیار و کار و فعالیت، و بر آن شد که سرنوشت بشر را از کف اختیار خدایان و کاهنان، رمالان و سرداران و سردمداران به‌درآورد و در دستهای پرتوان و سازنده انسانهای راست‌پندار و راست‌کرداری که جز در مقابل حق سر فرود نیاورند، قرار دهد. پیام این راست‌دین ستایشگر حق چنان برتر از سطح فکر و اندیشه مردم آن زمان بود که نه‌تنها پیام‌آور از خانه و کاشانه خویش رانده شد که هنوز پس از گذشت هزاران سال آنها که خود را پیرو او می‌دانند کمتر به حقیقت افکارش آشنا می‌باشند. سرودهای مذهبی که از اعصار بسیار قدیم به‌نام گاتاها بر جای مانده است بخشی از پیام بزرگمردی به‌نام زرتشت است که با رسالتش انقلاب فکری عظیمی پایه‌گذاری شد و هرچند به ظاهر پیروان بسیار نیافت ولی مستقیم و غیرمستقیم در بسیاری از مکاتب فکری و مذهبی دورانهای بعد اثر خود را به جای گذاشت.

آریاها احساسات و عواطف و معتقدات خود را بیشتر در لباس شعر و سرود نمایان می‌ساختند و گفتار منظوم از هنرهای جالب آنان به‌شمار می‌رفت. آنان به‌خصوص میتولوژی و اسطوره‌های مذهبی و فولکلوریک خویش را به‌صورت حماسه و شعر می‌سرودند که حفظ کردن و انتقال آنها نیز بسیار آسانتر صورت می‌گرفت. سرودهای ریگ‌ودای آریاهای هند از قدیمیترین نمونه‌های این اسطوره‌ها و معتقدات مذهبی منظوم است که در جای خود به آنها اشاره خواهد شد. حماسه‌های هُمر شاعر اسطوره‌ای یونان نیز نمونه دیگری از این بیان شاعرانه معتقدات مردمی است. اشعار نغز و دلکش گویندگان قدیم پارسی را که در ادبیات جهان بی‌نظیر است، می‌توان نشانه‌های جوانتری از این هنر آریایی دانست.

گاث یا به زبان اوستای قدیم گاتا[1] به معنی سرود است و در زبان سانسکریت یا زبان آریاییان هند، نیز همین مفهوم را دارد. در پهلوی یا زبان ایرانیان دوران ساسانی نیز گاث[2] به معنی سرود بوده است.

نام حقیقی زرتشت به آن‌گونه که در گاتاها آمده زرتوشتره اسپیتامه[3] است (یسنا هات ۲۹ بند ۸).

یونانیان زرتشت را زروآستر[4] می‌نامیدند و معتقد بودند که این نام از کلمه آستر یا استر (ایستار) به معنی ستاره مشتق شده و مفهوم آن ستاره‌شناس بوده است.

دیوژن لرسیوس[5]، نویسنده یونانی از قول دینون[6] که پسرش تاریخ‌نویسی از همراهان

---

1. gatha
2. gas
3. Zarathushtra Spitama
4. Zoroaster
5. Diogen Laertius
6. Deinon

اسکندر بود (اواخر قرن چهارم ق. م.) نقل می‌کند که نام زرتشت ازنظر ادبی به معنی ستاره‌پرست است. هرمودورس[7] یکی از شاگردان آکادمی افلاطون (قرن چهارم ق. م.) نیز عقیده بالا را تأیید کرده است.

پروفسور گیگر[8]، خاورشناس مشهور آلمانی معتقد است که برخی از یونانیها نام او را ترکیبی ازکلمات زئترا به معنی نیاز، و استر[9] به معنی ستاره می‌دانستند که روی هم مفهوم آنکه به ستاره نیاز می‌برد داشته است. به همین جهت گاهی هم زرتشت را استروتوتم یا فرمانروای ستارگان می‌نامیدند.

افلاطون، فیلسوف و دانشمند شهیر یونانی (۴۲۷ - ۳۴۷ ق. م.) زرتشت را خادم اورومازس[10] یا اورمزد و در جایی نیز او را پسر اورومازس نامیده است.

پروفسور هوزینگ[11] آلمانی نام او را مرکب از دو کلمه زئوترا[12] به معنی نیازدهنده و واستر[13] به معنی چراگاه دانسته و نتیجه می‌گیرد که زرتشت به معنی مالک مزرعه شایسته برای نیاز است.

کازارتلی[14]، اسقف سالفورد نام زرتشت را به معنی شخم‌کننده با شتر تعبیر می‌کند.

بیلی[15]، دانشمند انگلیسی زرت - اشتر یا آنکه شتر را می‌راند معنی می‌نماید.

یوستی[16]، محقق آلمانی این نام را مرکب از زر به معنی زرین و استر یا ستاره دانسته و آن را ستاره زرین تفسیر می‌کند.

زولتسر[17]، شرق‌شناس آلمانی نام زرتشت را صاحب شتر زرین تفسیر می‌کند.

جکسون[18]، دانشمند انگلیسی معنی این نام را دارنده شتر پیر یا خشمناک می‌داند.

تیل[19]، آریاشناس هلندی ستاره زرین را ترجیح می‌دهد.

راولینسون[20]، مستشرق معروف انگلیسی معتقد بود که اصل این نام زیرو - ایستار[21] و سامی بوده است به معنی آنکه از نسل ایشتار (خدای سامیان) می‌باشد!!

بویس[22]، مستشرق انگلیسی نام زرتشت را آنکه شتر را می‌راند یا آنکه شتر را اداره می‌کند

---

7. Hermodorus
8. Geiger
9. Zaathra–astar
10. Oromozes
11. Huesing
12. Zauthra
13. Vastra
14. Casartelli
15. Bailey
16. Fr. Justi
17. Fr. Zolzer
18. Jackson
19. C. P. Tiele
20. Sir H. G. Rawlinson
21. Istar
22. M. Boyce

برداشت کرده است.

مارتین هاوگ[۲۳]، مستشرق آلمانی معتقد است که این کلمه در اصل جارات ـ اوتارا بوده است که به سانسکریت ستایش‌کننده عالی معنی می‌دهد.

ماکس مولر[۲۴]، دانشمند آلمانی‌الاصل استاد آکسفورد صاحب شتر جسور تعبیر می‌کند.

اشپیگل[۲۵]، محقق شهیر آلمانی نام زرتشت را عذاب‌دهنده شتران! توجیه می‌نماید.

هینتس[۲۶]، دانشمند و مستشرق آلمانی عقیده دارد که شتر در قدیم از چارپایان اهلی بوده است که در باکتریا تربیت می‌شده و نام زرتشت مسلماً با نام شتر ترکیب شده است. این نام مشخص آریاهای شرقی است. در تخت‌جمشید رلیفی وجود دارد که هدیه آورندگان را از سرزمینهای مختلف تحت نظر شاهنشاه ایران نشان می‌دهد. بر این سنگ نقش چهار قوم از شرق ایران نقش شده‌اند که عبارتند از باکترر، هاراایور، خورازمیرو آراخوزیر[۲۷] و همه این اقوام که در اطراف خوارزم قدیم یا محل ظهور زرتشت می‌زیسته‌اند، شتر را به‌عنوان هدیه تقدیم می‌کنند. پس به یقین می‌توان گفت که نام زرتشت به اوشتره[۲۸] یا شتر مربوط می‌گردد.

بارتولومه ابتدا معتقد بود که نام زرتشت از دو کلمه زرت ـ و اشترا ترکیب شده و آنکه به آبادانی مرتع تمایل دارد معنی می‌دهد و یا دارنده مرتع با گیاهان قابل فدیه و نیاز، ولی بالاخره معتقد می‌شود که نام زرتشت باید مسلماً از کلمه شتر مشتق شده باشد و می‌نویسد «بنیانگذار مذهب ایرانی یک نام کاملاً وطنی و خانه درآمد دارد و اتفاقاً به همین جهت باید آن را اصیل دانست»[۲۹]. او معتقد است که یک چنین نامهایی در شرق ایران مرسوم بوده است. آلتهیم نیز معتقد است که حتی در دوران اسلام نیز شتران بلخ معروفیت داشته و موطن زرتشت مهمترین منطقه تربیت شتر در عهد قدیم بوده است. ارتباط نام زرتشت، با شتر قطعی است.

برودبک[۳۰]، دانشمند انگلیسی آن را ستاره طلایی تعبیر می‌کند.

گرن[۳۱]، محقق آلمانی معتقد است این کلمه از اوش[۳۲] به معنی درخشیدن و زر به معنی

---

23. M. Haug
24. M. Mueller
25. Fr. Spiegel
26. Walter Hinz
27. Bakterer, Haraiwer, Khorzmier, Arakhozier
28. Ushtra

تذکر: در توجیه شخصیت، مکان و زمان زرتشت کمی به تشریح سخن گفته می‌شود. متأسفانه به‌خصوص در این موارد قابل اهمیت تجزیه و تحلیل دقیقی وجود ندارد و اغلب فقط به اظهارنظرهایی اکتفا می‌شود. خوانندگانی که به تحقیق نظری ندارند کافی است فقط به نتایج هر فصل توجه نمایند.

29. Hat einen ganz hausbackenen Namen
30. Brodbeck
31. Gern
32. ush

طلایی مشتق شده و معنی درخشش طلایی می‌دهد.

شدر معتقد است که از زمانهای بسیار قدیم مهمترین محل تربیت شتر در باکتریا بوده است و زرتشت در منطقه‌ای می‌زیست که شتر بسیار اهمیت داشت و لذا نام او یقیناً با شتر ارتباط دارد.

اعراب نام زرتشت را زر ـ وشت یا سلطنت زرین تعبیر کرده‌اند!

و بالاخره محققین زرتشتی نظیر آذرگشسب و پوروالا به خیال آنکه ارزش پیامبر خویش را بالا برند چنین تعبیر می‌کنند که نام اصلی زرتشت اسپیتامه بوده و هنگامی که به پیمبری مبعوث گردیده، لقب زرتشت به او اعطا شده است. این نام ترکیبی است از اوش به معنی سوزاندن و درخشیدن، و زر به معنی زرین و طلایی. گاو وحشی در بین هندوان اوشترا نامیده می‌شود زیرا دارای رنگ سوخته است. از این توجیه نتیجه می‌گیرند که زرت اوشتر یعنی کسی که چهره‌اش از نور خدا درخشان است و به عبارت دیگر هاله‌ای از نور برگرد چهره اوست. در پرده‌ها و اشکالی که از زرتشت ارائه می‌دهند این نظر منعکس گردیده و او را چون مقدسین مسیحی و امامزاده‌های ایرانی، با هاله‌ای از نور نقش می‌کنند.

دلیل دیگر هم بر این مدعا ارائه می‌شود و آن این است که به عیسی پس از بعثت لقب کریستوس داده شد.

آذرگشسب می‌نویسد «اسفتمان پس از رسیدن به مقام پیمبری باکنیه زرتشت مفتخر گردید. بنابراین سخنی نامعقول است اگر بگوییم پیمبر پس از رسیدن به چنین مقام والای روحانیت، به لقب دارنده شتر پیر یا زردرنگ، مفتخر گردیده است».

او به غربیان انتقاد می‌کند که نادانسته زرتشت را با شتر و حیوان گردن‌دراز مربوط ساخته‌اند!! و بالاخره نتیجه می‌گیرد که:

«زرتشت دارای مفهوم کسی که چهره‌اش از نور خداوندی روشن است و هاله‌ای از روشنایی گرد سرش می‌درخشد می‌باشد».

آذرگشسب می‌نویسد «شتر حیوانی نبود که در بین آریاهای ایرانی اهمیت داشته باشد تا دارنده آن به خود مباهات کند ... بنابراین دارنده شتران زردرنگ و پیر و خشمگین هیچ چسبندگی با نام پیمبر ایران ندارد».

نتیجه

من به‌خصوص به تعبیرها و برداشتهای مختلف اشاره کردم تا خوانندگان توجه کنند

گاهی‌اوقات چگونه حتی اهل تحقیق نیز تحت تأثیر پیشداوریهای نابجا مسائل را غامض و پیچیده می‌سازند و به قول معروف لقمه را از دور سر خود به دهان می‌برند. در حالی که راه‌حلهای ساده و بدیهی اغلب بسیار صحیحتر و منطقیتر است و زودتر ما را به هدف نزدیک می‌سازد. آیا لزومی دارد کلمه مشخص و معینی راکه در تنها مدرک قابل اعتماد ذکر شده تغییر شکل دهیم و به منظور تحمیل نظر خاصی تفاسیر غریب برای توجیه خود کشف کنیم و یا به امید اهمیت دادن به زرتشت افسانه‌پردازی کنیم و او را چون پرده‌های قدیم تعزیه‌خوانی و آدمکهای کلیسایی با هاله‌ای از نور مجسم سازیم؟

من در مقدمه این رساله نیز خاطرنشان ساختم که چنین ابرمردانی عظمتشان در کلامشان نهفته است و نور و درخشش آنها در پیامشان منعکس گردیده و هرگز به چنین بازارگرمیها احتیاج ندارند. آیا موسی و محمد نامهای قابل احترامی نیستند؟ در تورات و قرآن نام پیمبران چگونه ذکر شده است؟ اشتباهاً به نام عیسی اشاره می‌شود که پس از نبوت لقب کریست یافته است. چه کسی چنین نامی به او عطا کرده؟ اولاً این نام یونانی است نه عبری. ثانیاً مسیحیان معتقدند که عیسی پسر خدا و خود خداست و قبل از تولد با خدا و در خدا بوده است. از نظر انجیل او به نبوت نمی‌رسد که کنیه رسالت به‌دست آورد. ثالثاً کریستوس[۳۳] ترجمه کلمه مسیا و مشیاخ است که به عبری به معنی مَسح شده است و معرف یک تشریفات مذهبی است نه یک لقب افتخاری. نام مشیاخ در تورات قرنها قبل از عیسی ذکر شده و او را نجات‌دهنده‌ای خوانده است که قوم یهود را نجات خواهد داد. یهودیان معتقدند که مشیاخ پادشاهی است از نسل داود که عظمت قوم یهود را به آنها باز خواهد گرداند و کلیسا از این نام بهره گرفت و اسطوره مسیح را ابداع کرد؛ مسیحی که هیچ پایه تاریخی ندارد[۳۴]. حتی در تورات به کوروش، رهاسازنده یهودیان از یوغ بابلیان، مسیح یهوه نام داده شده است. اناجیل کلیسا، به‌طوری که می‌دانیم نوشته عیسی یا حواریون فرضی او نیست، بلکه روایاتی است که بیش از یک قرن پس از تولد خیالی عیسی تحریر گردیده و هیچ‌گونه پایه تاریخی ندارد و نمی‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. ولی اگر هم اناجیل را مورد استفاده قرار دهیم باید دقت کنیم که در این روایات درباره عیسی گزارش داده می‌شود و در گاتاها این زرتشت است که سخن می‌گوید و قابل قبول نیست که پیمبری لقبی راکه بعدها به او داده می‌شود در زمان حیاتش به کار گیرد. این مصلحین بزرگ که از مردم و با مردم بوده‌اند نامشان نیز مردمی است و به قول بارتولومه خانه درآمد و وطنی و اصیل است. پس بهتر است به واقعیت توجه کرده و نام زرتشت را آن‌گونه که در گاتاها آمده و با زمان و مکان زادگاه او سازش دارد، توجیه کنیم.

---

33. Christos

۳۴. تاریخی نبودن دلیل حقیقی نبودن نیست.

در جامعه رمه‌دار سه هزار سال قبل که چارپایان و رمه بزرگترین سرمایه کوچگران بود، اغلب اسامی‌شان با نامهای این حیوانات اهلی ترکیب می‌شده است. نام گاو و اسب و شتر، که سه عامل اصلی در زندگانی مردم خوارزم و باکتریا، زادگاه زرتشت، بوده است در ترکیب نامهای این مردم به فراوانی به کار گرفته می‌شده است. در اوستا و حتی گاتاها ما به نامهای مرکبی در ارتباط با اسب مانند:

(ارجاسپ) ارجت‌اسپه[۳۵] یا صاحب اسب راهوار، اوروانت‌اسپه[۳۶] (لهراسب) پدر ویشتاسپ به معنی تیزاسب، کوروش اسپه[۳۷] پدر زرتشت به معنی دارنده اسب سیاه سفید یا خاکستری، ویشتاسپه[۳۸] حامی مشهور زرتشت یا دارای اسب سرکش، جاماسپه[۳۹] از پیروان برجسته زرتشت یا دارنده اسب اصیل، هچت‌اسپه[۴۰] جد زرتشت + دارنده اسبان زیاد، هواسپه[۴۱] دارنده اسب خوب، چتوراسپه[۴۲] آنکه چهار اسب برگردونه دارد، کرشاسپه[۴۳] صاحب اسب لاغر، هباسپه[۴۴] صاحب اسب اصیل و ژاسپه[۴۵] صاحب اسب بزرگ.

در ارتباط با گاو مانند:

دوغدوه[۴۶] به معنی دوشنده شیر گاو نام مادر زرتشت، هوگووه[۴۷] یا صاحب گاو خوب نام فامیل فرشوشتر و جاماسب، گوه‌ین[۴۸] صاحب گاومیش و پرشت‌گوه[۴۹] یا دارنده گاو ابلق.

و مرکب از اسم شتر:

فرش اوشتره[۵۰] یا صاحب شتر تیز و درخشان و یا جسور از پیروان مشهور زرتشت، اروا اوشتره[۵۱] به معنی آنکه شترش نمی‌غرد و هواشتره[۵۲] یا صاحب شتر خوب.

نامهای فوق نمونه‌هایی از ترکیب اسامی دوران رمه‌داری است که در شرق ایران و به‌خصوص مناطق خوارزم تا خراسان امروز رواج کامل داشته است. برخلاف نظر آذرگشسب شتر در مسکن زرتشت بسیار اهمیت داشته و بنابه استدلال صحیح هینتس، شدر، آلتهیم و... اصولاً این منطقه مهمترین سرزمین تربیت شتر در عهد باستان بوده است. ترکیب نامهای خاص و اسامی افراد با اسب و گاو و شتر برای بالیدن به این چارپایان نبوده است و به‌طوری که در بالا دیده شد نمی‌توان

35. Arjataspa
36. Aurvantaspa
37. Pourush-a.
38. vishtaspa
39. Jama–a.
40. Haechat–a.
41. Hva–a.
42. Chatvar–a.
43. Keresh–a.
44. Heba–a.
45. Vaz–a.
46. Dughdhava
47. Hvogova
48. gavayan
49. Parashtgav
50. Farasha–ushtra
51. Arava–oshtra
52. Vohu–ushtra

گفت کسی به اسب لاغر خود افتخار می‌کند بلکه این یک عادت و رسمی بوده است که امروز برای مردمان قرن بیستم هضم آن شاید ثقیل باشد. در بین ژرمنها و آلمانهای کنونی بسیاری از نامها با اسامی گوزن ـ گاو ـ خرگوش ـ کبوتر ـ ماهی و... ترکیب شده است (که ممکن است برای ما و حتی خود آنها امروز قابل تفسیر نباشد).

نام زرت ـ اوشتر که در گاتاها به صراحت ذکر شده مسلماً ترکیبی است با نام شتر و می‌تواند همان دارنده شتر زرگون باشد، همانگونه که فرش اوشتره در گاتاها مسلماً با این نام ترکیب شده است. فرشه را در گاتاها به معنی درخشنده و شفا داده شده تعبیر کرده‌اند (مونا ـ هومباخ ـ اینزلر) و برخی نیز جسور و تیز. آذرگشسب که خود به نام فرشوشتر و قرابت آن با نام زرتشت متوجه است می‌نویسد «در اوستا فقط به نام دو نفر برخورد می‌کنیم که با اوشتر ختم می‌شود و این دو یکی زرتشت و دیگری فرشوشتر (فرش اوشتره) است و در هر دو مورد اوشتره معنی روشنایی را می‌بخشد». حال اگر به زرتشت به دلیل پیمبریش لقب آنکه در سرش هاله‌ای از نور است داده شده، به فرش اوشتره چه کسی و به چه مناسبت کنیه درخشندگی و نورانی شدن داده است؟ باری واقعیترین تعبیری که می‌توان برای نام زرتشت کرد، داشتن ارتباط با شتر، و به‌طوری که ذکر شد، صاحب شتر زرگون بسیار به حقیقت نزدیکتر است. در پیام زرتشت کوچکترین نشانی از ستاره‌پرستی یا حتی احترام و توجه به ستاره نیست. حال چه دلیل دارد که نام او را از صورت اصلی خارج کرده با ایشتار و استار و استر توأم سازیم و از آن ستاره زرین، ستاره‌پرست، فرمانروای ستارگان و... اختراع کنیم و یا مانند راولینسون حتی او را از نسل ایشتار و یک سامی بسازیم!! مثل اینکه بگوییم نام محمد در اصل مه ـ آمد به زبان پارسی از ماه آمده است و او از نسل ماه ایرانی است؟! در هر حال همه این ابداعات مزرعه‌دار، سلطنت زرین جارات اوتارا، زئوتر و اشره و... ابداعاتی است که با اصل ترکیب و شکل و معنی نام زرتشت تطبیق نمی‌نماید. اسپیتامه برخلاف برداشت برخی از محققین ایرانی نام اصلی زرتشت نیست، بلکه نام خانواده زرتشت می‌باشد و آن را بسیار سفید و پاک معنی کرده‌اند. اسپیته به معنی سفید است و در سانسکریت چو تیره است. اگر زرتشت لقب او باشد پس از بعثت چه کسی این کنیه را به او عطا کرده است؟ اگر بخواهیم بپذیریم که اهورامزدا به او کنیه نورانی داده است پس می‌بایستی در گاتاها قبل از اینکه به رسالت خوانده شود با نام اسپیتمه از او نام برند. در سرود ۲۹ که صحنه بعثت او چون نمایشنامه‌ای طرح می‌شود (در آتیه بحث خواهد شد) اهورامزدا سؤال می‌کند چه کسی را برای انجام این کار می‌شناسید؟ وهومن یا عقل کل و خرد پاک به اهورامزدا پاسخ می‌دهد که ما یکی را به نام زرتشت می‌شناسیم که قادر به انجام چنین وظیفه‌ای است. به‌صورت دیگر هنوز زرتشت مبعوث نشده و بیان شیرین و وسیله ابلاغ پیام را نیافته است. اگر نام واقعی او اسپیتامه بود باید گفته می‌شد: کسی را در اینجا به نام

اسپیتامه می‌شناسیم و اهورامزدا پاسخ می‌داد ما به او شیرینی بیان می‌دهیم و لقب زرتشت را به او اعطا می‌کنیم.

همچنین در ۴۳/۷ هـ که وهومنه قبل از بعثت زرتشت به سوی او می‌آید و از او سؤال می‌کند و به قول خود آذرگشسب «زمانی را نشان می‌دهد که زرتشت در گوشه‌ای از خلوت و رؤیای اندیشه فرو رفته، راجع به مسائل مختلف فکر می‌کند که چه کسی هستی یا نژاد و تبارت از کیست؟ چه راهی خواهی رفت؟ ... زرتشت پاسخ می‌دهد... آنگاه گفتم منم زرتشت». او که هنوز از خود می‌پرسد تو کیستی و تبارت چیست، یعنی زمانی که به قول آذرگشسب هنوز در تردید به‌سر می‌برد، حال در این حال خودش به خودش می‌گوید: منم جناب هاله نور بر سر!! مسلماً اگر نام اصلی زرتشت اسپیتمه بود در درددل خود به خویشتن نام واقعیش را ذکر می‌کرد (گفتگو با اندیشه پاک مقصود در خود فرو رفتن و به خود پاسخ دادن است).

در سرود ۵۳/۳ آمده که دختر زرتشت پوروچیست[۵۳] از دودمان هجت اسپه و از خاندان اسپیتامه است و این ترجمه و تعبیر خود آذرگشسب می‌باشد یعنی اسپیتمه نام خاندان زرتشت است نه نام اصلی او.

زرتشت را در مکانها و زمانهای مختلف به نامهای زرتشت، زرتوشت، زردشت، زرتوشترا، زاراوس، زراوسترا، زاراآدوس، زاراهوشت، زردوهشت و... نامیده‌اند ولی نام واقعی او همان است که به صراحت در گاتاها ذکر شده و آن زرت اوشتره یا مخفف آن زرتشت است. به‌عنوان آخرین کلام در این بحث تکرار می‌کنم:

عظمت نام زرتشت در همان مردمی و معمولی بودن آن است که در ضمن دلیل واقعی بودن آن نیز می‌باشد؛ همان‌گونه که نام موسی و محمد چنین بوده است و مسلماً اگر از عیسای واقعی نیز اثری به جای می‌ماند او هم جز عیسی نامی نداشت و برای خود کنیه و لقبی برنمی‌گزید. اگر زرتشت خود خویشتن را چهره نورانی و دارای هاله مقدس می‌نامید مسلماً می‌بایستی در شخصیت و حتی وجود او شک کرد.

تذکر: من در برداشتهای خود به مسئله‌ای برخورد کردم که توجه به آن شاید مفید باشد. در گاتاها از چند نامی که به کار رفته دو نام با اسپه ترکیب شده و دو نام با اوشتره. ولی در یشتها ترکیب با اسپه بسیار زیاد دیده می‌شود در حالی که ترکیب با اوشتره نادر و با گاو خیلی کم است. در بررسیهای آتیه خواهیم دید که گاتاها متصل به زمانهای دور و هنگامی است که اقوام آریایی هند و ایرانی با هم می‌زیسته‌اند و یشتها متعلق به دورانهای بعد و پس از مهاجرت آریاها به ایران تنظیم

53. Pouruchista

گردیده است. اسب به‌صورت یک وسیله اصلی سواری، به‌خصوص در جنگها، از هزاره اول ق. م. اهمیت بسیار یافت و به‌خصوص در مناطق پست و بلند از شتر و گاو نمی‌توان چون اسب بهره گرفت. اگر گاتاها در دشتهای شمالی باکتریا و خوارزم شکل گرفته باشد [۵۴] و یشتها در شمال خراسان و دامنه‌های البرز، و اگر گاتاها متعلق به حدود ۱۵ قرن قبل از میلاد و یشتها به هزاره قبل از میلاد به بعد، می‌توان به علت اینکه ارزش اسب بر شتر و گاو افزونی گرفته و در یشتها نامهای مرکب با کلمه اوشتره نایاب شده است پی برد و آن را توجیه نمود.

۲ - محل ظهور زرتشت

درباره موطن زرتشت نیز نظریات محققین یکسان نیست.

نیبرگ معتقد است که موطن اصلی زرتشت خوارزم بوده است و گاتاها در شهر ری یا راگا نوشته شده است. زرتشت ابتدا در کنار رود سیحون می‌زیسته و از آنجا فرار کرده و به کنار رود جیحون مهاجرت نموده است ولی رفته رفته دین او به شهر ری رسیده و این شهر مرکز روحانی مذهب زرتشت گردیده است. در تمام ایالات باستانی ایران پنج رهبر و رئیس وجود داشته به نام رئیس خانه [۵۵]، رئیس خانواده [۵۶]، رئیس قبیله [۵۷]، رئیس ایالت [۵۸] و رئیس روحانیت [۵۹]. در رأس ریاست ایالت و روحانیت، یک نفر بوده و او را زرتوشتروتمه [۶۰] می‌نامیده‌اند.

بارتولومه زادگاه زرتشت را شمال غربی ایران می‌داند که مکتب خود را در آذربایجان پایه گذاری کرده و آنگاه به اجبار به شرق ایران منطقه شمال خراسان فرار نموده است. او سپس در قلمرو حکومت ویشتاسپ مستقر شده، و دین زرتشت از این ناحیه به سرزمینهای دیگر نفوذ یافته است. بارتولومه به اتکاء نامهایی که در اوستا به کار برده شده و انطباق آنها با موقعیت کنونی مسلم می‌داند که منطقه گسترش دین زرتشت در اطراف دریاچه هامون و شمال افغانستان بوده است.

پروفسور گلدنر [۶۱]، شرق‌شناس شهیر آلمانی نظریه‌ای شبیه بارتولومه اظهار می‌دارد. مولتون معتقد است که زبان گاتاها لهجه قدیمی بسیار خاصی است که متعلق به منطقه‌ای بین پارتیا واپندوس می‌باشد که می‌توان تقریباً سیستان کنونی را درنظر گرفت. این لهجه بسیار نزدیک به زبان وداهای قدیم است پس باید در منطقه‌ای بسیار نزدیک به اقوام ودایی شکل گرفته باشد. سیستان قدیم در ضمن برای رمه‌داری و زراعت بسیار آمادگی داشته و به فضای گاتاها بسیار نزدیک است.

---

۵۴. دریاچه آرال در شمال شرقی خوارزم قدیم است.

۵۵. نمانوپئیتی (مان پت)

۵۶. ویس‌پئیتی (ویس پت)

۵۷. زنتوپئیتی (زندپت)

۵۸. داخیوپئیتی (دهبد) و دهیوپتی

۵۹. ماگوپئیتی (موبد)

60. Zarathushtrotema

61. K. Geldner

او زرتشت را متعلق به این منطقه حدس می‌زند.

جکسون نیز نظری شبیه بارتولومه اظهار می‌دارد و معتقد است پدر زرتشت اهل آذربایجان و مادر او آذری بوده است و زرتشت مجبور شده به شرق ایران مهاجرت کرده و گاتاها را در شرق تنظیم نموده است.

هرتسفلد[۶۲]، خاورشناس آلمانی زرتشت را از خانواده سلطنتی مادها دانسته و موطن او را در غرب ایران محل سکونت قبایل مادی حدس می‌زند که به‌علت مخالفت، با اشراف مادی محاکمه و سپس به شرق ایران تبعید شده است.

آلتهیم مبدأ زرتشت را در شمال شرقی ایران سرزمین باکتریا حدس می‌زند.

لومل خوارزم یاخیوه را، که در شمال افغانستان حالیه است، زادگاه زرتشت می‌داند و معتقد است علت آنکه برخی به اشتباه منشأ او را در غرب ایران حدس زده‌اند آن است که ری یا راگا و آذربایجان مراکز مهم دین زرتشت در قدیم به‌شمار می‌رفته است ولی این مناطق به هیچ وجه با فضای اوستا قابل تطبیق نیستند. مغان یا روحانیون دین زرتشت در ادوار پس از او به جامعه غرب ایران تعلق داشته و مادی‌الاصل بوده‌اند و دین نیز در موطن این روحانیون توسعه یافته است، به‌خصوص در آذربایجان که مرکز آتش‌پرستی بوده و نام آن نیز از آتر سرچشمه گرفته است.

هرتل پدر داریوش را همان ویشتاسپ گاتاها دانسته و معتقد است که زرتشت در غرب ایران رشد کرده و سپس به شرق ایران مهاجرت نموده، و در دربار ویشتاسپ پدر داریوش و حاکم باکتریا (باختر) از حمایت او برخوردار گردیده است.

هنینگ[۶۳]، شرق‌شناس آلمانی شمال شرقی ایران را زادگاه و محل اعلام پیام زرتشت می‌داند.

کریستنسن[۶۴]، دانشمند دانمارکی نیز شرق ایران را موطن زرتشت اعلام می‌کند.

هومباخ[۶۵]، زبان‌شناس و خاورشناس شهیر آلمانی از مطالعه در زبان گاتاها منشأ زرتشت را به‌طور مسلم شمال شرقی ایران تعیین می‌کند.

شدر منشأ زرتشت را در شمال شرقی سرحدات ایران و در ترکستان شرقی (تقریباً نواحی دریاچه آرال) حدس می‌زند. او معتقد است که زرتشت هرگز به سرزمین کنونی ایران قدم نگذاشته، و روایات مربوط به فعالیت او در غرب ایران و سرزمین آذربایجان و حتی در افغانستان همه حکایاتی است که جنبه روایت داشته و بعدها شکل گرفته است. اینها شرح میسیونهای زرتشتی را در دورانهای بعد بیان می‌کند. او معتقد است که مغان یا روحانیون مذهب زرتشت پس از او به

62. Ernest Herzfeld
63. Henning
64. Chrristensen
65. H. Humbach

غرب مهاجرت کرده و دین زرتشت را به آذربایجان و دیگر مناطق غربی ایران وارد ساخته‌اند.

ویدن گرن می‌نویسد شواهدی که در دست است موطن زرتشت را در حدود خوارزم، باکتریا و سغدانیا در اطراف دریاچه آرال مشخص می‌سازد. تجزیه و تحلیل زبان گاتاها در تحقیقات مدرن ما را به این نتیجه قطعی هدایت می‌کند که این زبان مسلماً به شرق ایران تعلق دارد. مطالب و فضای گاتاها نیز در بررسیهای اخیر معرف این است که در شرق ایران تنظیم شده است.

بویس شمال شرقی ایران و مناطق اطراف خوارزم[۶۶] که نواحی سغدیا[۶۷]، باختر[۶۸]، فرقانه[۶۹]، پارت[۷۰] را دربر می‌گیرد و امروز جمهوریهای ازبکستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ترکمنستان شوروی است، موطن زرتشت پذیرفته و معتقد است که زبان گاتاها لهجه شرقی است که حتی تا قرن دوم میلادی هم در خوارزم صحبت می‌شده است. طبق تحقیقات جدید سرزمین زرتشت و محل تأثیر او را باید در شمال افغانستان تعیین کرد.

هینتس محل تولد و تأثیر زرتشت را باکتریا می‌داند که پس از فرار به خوارزم مهاجرت کرده است.

گیگر منطقه تأثیر و ظهور زرتشت را در سرزمین اسکیت‌ها یا ساک‌ها که همان سیستان یا ساکستان است، مشخص می‌کند.

میلز شمال شرقی ایران را ترجیح می‌دهد.

زهنر[۷۱]، محقق آلمانی، زادگاه زرتشت را شمال افغانستان و در بین اقوامی که منطقه وسیعی از جنوب روسیه را فراگرفته بودند، حدس می‌زند. او معتقد است که از همین گروهها قبایل ماد، پارس، باختری، سغدانی، خوارزمی و پارتی منشعب شده‌اند.

دوش گیمن[۷۲]، محقق فرانسوی می‌نویسد «بارتولومه وگلدنر و برخی دیگر از خاورشناسان می‌کوشیدند تا روایات مربوط به زادگاه زرتشت را درهم آمیخته نتیجه بگیرند که وی در بین مادها زاده شده ولی ناچار به باختر یا سیستان گریخته است. ولی نیبرگ نشان داده که همه روایات مربوط به تولد زرتشت در سرزمین مادها و ارتباط دادن تحولات دینی او به مغرب ایران از آنجا سرچشمه گرفته است که در زمان ساسانیان مرکز دستگاه ساسانیان در مغرب بود وکوشش می‌شد تا همگان را قانع کنند از نخست چنین بوده است».

پروفسور لنتس[۷۳]، پژوهشگر و شرق‌شناس آلمانی نیز شمال شرقی ایران را پیشنهاد می‌کند.

---

66. Huvarazmi
67. Sogdia
68. Bactrig
69. Ferghana
70. Parthia
71. Zaehner
72. Dus Guillemin
73. W. lenz

رودلف[۷۴]، محقق آلمانی می‌نویسد که مطالعات و بررسیهای دقیق زبان‌شناسی زادگاه زرتشت را در شمال شرقی ایران مسلم می‌سازد.

ایلرس[۷۵]، دانشمند آلمانی نیز شمال شرقی ایران را محقق می‌داند.

زولتسر[۷۶]، خاورشناس آلمانی در بررسی که در ۱۹۷۹ به‌عمل آورده می‌نویسد تا قرن اخیر نظریه‌ای که در زمان ساسانیان از طرف تئولوگهای زرتشتی بیان می‌شد و طبق آن زرتشت از شمال غربی ایران و سرزمین مادها یا آذربایجان ریشه گرفته بود، مورد قبول قرار می‌گرفت. اخیراً ثابت شده است که این تصور فقط پایه سیاسی داشته و فقط یک ابداع بوده است.

بررسیهای زبان‌شناسی مدرن به‌خصوص نشان می‌دهد که زبان گاتاها متعلق به شرق ایران بوده است نه غرب. امروز پژوهشگران نوین زرتشت را به خوارزم یا خراسان قرون وسطی نسبت می‌دهند که شامل هرات و مرو و مشهد هم بوده است. از سرودهای گاتاها برمی‌آید که زرتشت هنگامی که از زادگاه خود فرار می‌کند زیاد دور نمی‌شود و محل واقعی ویشتاسپ را در باکتریا یا حوالی بلخ کنونی باید حدس زد.

نویسندگان تاریخ عصر اوستا، گیگر، اشپیگل ویندیشمان[۷۷] می‌نویسند که اغلب مورخان رومی نظیر سین‌سلوس[۷۸] و پانودوروس[۷۹] زرتشت را به بلخ نسبت داده‌اند. این محققان نیز با بررسی خود به همان نتیجه می‌رسند که شمال شرق ایران زادگاه زرتشت بوده است.

مورخ رومی مارسلیونس[۸۰] در قرن چهارم ق. م. نیز زادگاه زرتشت را باکتریا مشخص کرده است.

روایات سنتی

بنابر روایات سنتی زرتشت در خانواده‌ای از تبار سلاطین ایرانی ماد متولد شده است. زادگاه او در آذربایجان نزدیک به دریاچه ارومیه بوده است. نام فامیل او اسپیتامه و والدینش به نامهای پوروش اسپه و دوغدو نامیده می‌شده‌اند. پدر او مردی دانشمند و متقی بوده است و مادرش نیز دختر فراهیم‌رو یکی از نجبای ایرانی است. در هنگام تولد نام اسپیتامه یا نام جد خانواده را بر زرتشت نهاده‌اند. در روز تولد زرتشت و پس از آن معجزات و کرامات بسیاری رخ داده است. معلم

74. K. Rudolf
75. W. Eilers
76. Fr. Zolzer
77. F. Windischmahn
78. Syncellus
79. Panodours
80. Marcellinus

زرتشت پدر دانشمند او بوده است. او در ۱۵ سالگی از جامعه کناره گیری کرده و اغلب در عالم فکر و اندیشه به آفرینش می‌اندیشیده است. در ۳۰ سالگی زرتشت به نبوت مبعوث می‌شود و نام زرتشت، یاآنکه بر چهره‌اش نور طلایی می‌درخشد، به خود می‌گیرد. گاتاها در کوه سبلان به او الهام می‌شود. دوازده سال به تبلیغ دین خود در غرب ایران می‌پردازد ولی چون نه گوشی شنوا می‌یابد و نه پشتیبان زیادی و سران قوم هم بر او می‌شورند مجبور به ترک زادگاه خود می‌شود و به شرق ایران و نواحی بلخ و خوارزم فرار می‌کند. در باکتریا یا بلخ به موعظه می‌پردازد و پس از مشکلات فراوان بالاخره ویشتاسپ (گشتاسپ) شاهنشاه این سرزمین به او معتقد می‌گردد و از او حمایت می‌نماید. از بلخ زرتشت به انتشار دین خود در سرزمینهای دیگر می‌پردازد. حامیان او گذشته بر ویشتاسپ دو برادران فرشوشتر و جاماسب، وزیران دربار او، بودند. پس از ۳۵ سال کوشش و تبلیغ بالاخره در ۷۷ سالگی زرتشت در جنگی که بین ارجاسپ پادشاه توران زمین و گشتاسپ روی می‌دهد، در حالی که از آتشکده خود در مقر گشتاسپ دفاع می‌کرده است کشته می‌شود. قاتل او را یک تورانی به نام برات رک رش نامیده‌اند.

نتیجه

قبل از اظهارنظر قطعی لازم می‌بینم توجه خوانندگان را به چند نکته زیر جلب نمایم:

۱ ـ یکی از عوامل مهم جلب توجه مردم به تشکیلات مذهبی، تحریک عواطف و احساسات آنان و ایجاد احترام توأم با وحشت و ایمان به عظمت و قدرت بنیانگذاران این دستگاههاست. بشر دین را به عالم اسرار مربوط دانسته و مایل است مبشرین ادیان را به‌صورت انسانهای خارق‌العاده و مافوق بشری و حتی نیمه خدایان مجسم سازد. اسطوره‌هایی که درباره تولد این سوپرمن‌های معجزه گر ساخته می‌شود همه توأم با عجایب و غرائب و حوادث خارق‌العاده است. برخی از این افسانه‌ها حتی از پیمبران موجودات ازلی و خداگونه ساخته‌اند. کلیسای مسیحیت حتی به این هم قناعت نکرده است و از عیسای فرضی و خیالی خدایی ساخته که هم انسان است و هم خدا. بودا خود را پیامبر خدا نمی‌دانست و خدایی را مطرح نساخت ولی رهبانان بودایی از او خدایانی ساخته، و بتها افراشته‌اند.

مغان و موبدان زرتشتی نیز برای آنکه در این مسابقه از دیگران عقب نمانند پیمبر خود را به خانواده اصیل!! امپراتوران ایران!!! منسوب داشته‌اند و حتی نسب او را به فریدون و جم، اولین پادشاهان اسطوره‌ای تاریخ رسانده‌اند. در هنگام تولد او نیز معجزات فراوانی رخ می‌دهد و دوران

حیاتش نیز با معجزه آمیخته است.

۲ ـ هنگامی که در دربار ساسانیان موبدان و دبیران درباری به تهیه شرح حال زرتشت پرداختند بیش از ۱۵ قرن از ظهور زرتشت گذشته بود و هیچ نشانی از او وجود نداشت. در بین نویسندگان ساسانی که این روایات را جعل کرده‌اند نه تاریخ نویسی مرسوم بود و نه تحقیق علمی، بلکه حتی در نقل حوادث معمولی بیشتر از قصه‌پردازی کمک گرفته می‌شد چه رسد به این گونه مسائل که خود در اصل به اسطوره تبدیل شده بوده است.

۳ ـ متولیان دین ساسانیان سعی داشتند دربار و روحانیت را تقویت کرده و آن دو را به شدت با هم پیوند دهند. به‌طوری که بعداً شرح داده خواهد شد بنیانگذار سلسله ساسانی خود یک روحانی زرتشتی بوده است و دستگاه دربار و کلیسای زرتشتی به‌طوری با هم وابسته شده بود که بقای یکی به حیات دیگری ارتباط داشته است. برای راویانی که حتی نام آنها روشن نیست مهم نبود که قصص آنها با واقعیت تطبیق کند. ساسانیان مرکز دولت خود را در غرب ایران برپا داشته و تشکیلات کلیسای زرتشتی نیز در غرب رونق یافته بود. از طرفی برای هر سرزمینی وابستگی به پیمبر افتخار عظیمی بشمار می‌رفت و زادگاه او مقدس شمرده می‌شد. پس برای تقویت دربار و کلیسای وابسته به آن ضروری به‌نظر می‌رسید که زادگاه پیمبر در منطقه نفوذ آنان و محل وحی و الهامش در سرزمین ایشان باشد.

۴ ـ در فصول مختلف این کتاب خواهیم دید آنچه در زمان ساسانیان به‌نام دین زرتشت تنظیم و به مردم تحمیل شد هیچ‌گونه شباهتی با پیام زرتشت نداشته است. پس به هیچ وجه نمی‌توان انتظار داشت کسانی که اصل دین را جعل کرده‌اند درباره شرح حال زرتشت مدارک قابل اعتمادی را ارائه دهند، گواینکه چنین مدارکی در آن زمان وجود نداشته است.[۸۱]

۵ ـ تقریباً همه دانشمندانی که محل تولد زرتشت را در غرب ایران دانسته‌اند تحت تأثیر روایات سنتی و اسطوره‌های مذهبی قرار گرفته و هیچ‌گونه دلیلی جز این روایات ارائه نکرده‌اند، در حالی که امروز مسلم شده است که این منابع به هیچ وجه اصالت ندارند. جالب است که خود این محققین نیز این واقعیت را تأیید می‌کنند. در بررسی شرح حال زرتشت منطق حکم می‌کند که با روش سیستماتیک به کشف واقعیت پردازیم و چون روایات سنتی بر اسطوره‌های افسانه‌گون استوار است از اتکاء به آنها پرهیز کرده در جستجوی خود از پیشداوری متکی به این قصص سنتی خودداری کنیم.

۶ ـ جالب است که چه در روایات سنتی و چه برداشت محققانی که زادگاه زرتشت را غرب

۸۱. مدارک قبل از ساسانیان نیز قابل اعتماد نیست ولی همه این منابع در زمان ساسانیان توجیه و تجدیدنظر شده و حتی گاتاها نیز در تفسیر پهلوی به کلی تحریف گردیده است.

ایران حدس زده‌اند منطقه تأثیر او را قاطعانه در شمال شرقی ایران و نواحی بلخ و خوارزم پذیرفته‌اند. ویشتاسپ و عشیره او متعلق به نواحی خوارزم و باکتریا بوده است و در این واقعیت همه متفقند. با یک تجزیه و تحلیل منطقی خواهیم دید که مهاجرت زرتشت از آذربایجان به بلخ غیرعملی است. در مطالعات زبان‌شناسی قرن بیستم این نتیجه قطعی شده که زبان گاتاها و وداها به هم بسیار شبیه می‌باشند. در ضمن مسلم است که لهجه گاتاها با لهجه آریاهای غرب به هیچ وجه یکسان نیست، بلکه با زبان مردم خوارزم قدیم شباهت دارد که به کلی ازمیان رفته است. از این بررسی نتیجه می‌شود که گاتاها در بین مردم خوارزم تنظیم و اعلام گردیده است.

حال ببینیم آیا امکان داشته است که زرتشت در بین مردم آذربایجان رشد کرده، به پیمبری مبعوث و پیام خود را اعلام کرده باشد ولی پس از سالها کوشش بی‌نتیجه به بلخ و خوارزم مهاجرت نموده باشد؟

اولاً از مطالب گاتاها برمی‌آید که زرتشت در عشیره ویشتاسپ به زبان آنان سخن می‌گفته و گاتاها زبان مردمی است که با آنها در گاتاها سخن گفته می‌شده است. اگر زرتشت تا چهل و دو سالگی در آذربایجان به‌سر برده باشد به هیچ وجه برای او میسر نخواهد بود به روانی در بین آنان و به لهجه محلی مردم خوارزم شعر بسراید، همان‌گونه که برای محمد (ص) نیز میسر نبود به ایران مهاجرت کند و به زبان فارسی قرآن را اعلام نماید. بزرگترین عامل نفوذ این گویندگان‌حق، بیان شیوا و زیبای آنهاست، به همین دلیل نیز محمد (ص) معجزه خود را قرآن نامیده است. به زرتشت نیز در بعثت او از جانب اهورامزدا به جای قدرت و کرامت و اعجاز، کلام روان و زیبا عطا می‌شود. زرتشت هرگز قادر نبود در بین راه ارومیه به خوارزم لهجه خوارزمی آموزد و پیام خود را که در آذربایجان به او الهام شده است به زبان محلی بلخ برگرداند، حتی به شعر نغز و سرود زیبا![۸۲]

ثانیاً حوادثی که در گاتاها روی می‌دهد به فضای اطراف ویشتاسپ و عشیره او تعلق دارد نه به محیط ارومیه و کوه سبلان. نامها و اسامی نیز چنین است.

ثالثاً اگر کمی به خود زحمت دهیم و به روی نقشه نظری بیفکنیم خواهیم دید که فاصله بین ارومیه تا خوارزم چند هزار کیلومتر بیراهه پر از کوه و صحرا و موانع سخت طبیعی است و در این ادوار بسیار دور که نه راهی وجود داشته و نه وسیله مسافرتی، به هیچ وجه معقول نیست بپذیریم که زرتشت این منطقه بعید و راه غیرطبیعی را برای مهاجرت برگزیده باشد؛ راهی که با شرایط آن زمان

ا. مؤمنین برای توجیه این تناقض اشاره به نبوت زرتشت کرده و ادعا می‌کنند که برای یک پیامبر معجزه‌ای مشکل نبوده است. گذشته براینکه در تحلیل منطقی، معجزه نقشی ندارد، اگر سل به اعجاز می‌شدند به ساده‌ترین معجزه دست می‌زدند که جلوگیری از اعمال قدرت رد تا مجبور به فرار از زادگاه خود نگردند و یا تیغ برات رک رش بر بدن آنها کاری نشده به رساند.

و ناآشنا بودن زرتشت و عدم استطاعت و بی‌یاور بودن او (در این باره صحبت خواهد شد) پیمودنش به زمانی بسیار دراز و شاید یک عمر احتیاج داشته باشد.

رابعاً از مطالب گاتاها برمی‌آید زرتشت در مسیر خود به مردمی برخورد کرده که آنها را می‌شناخته و به زبانشان آشنا بوده است. در آن ادوار تاریک، مردم دو دهکده به فاصله یکصد کیلومتر، با هم غریب بوده‌اند چه رسد به فواصل هزاران کیلومتر!!

خامساً مدارک تاریخی مسلم گواه برآن است که نواحی غربی ایران قبل از هزاره اول ق. م. تحت نفوذ تمدن بابلی و آشوری قرار داشته است و به‌طوری که دیدیم حتی سلطنتهای هتیتی و میتانی در قرن ۱۵ ق. م. زیر سلطه بابل بوده‌اند. تأثیر فرهنگ و تمدن آشور و بابل در دولتهای مادی به شدت وجود داشته و تا قرنهای متمادی حتی قبل از تشکیل امیرنشینهای مادی، این منطقه تحت نفوذ دولتهای بابلی و آشوری قرار داشته است. به‌خصوص در تاریخی که روایات سنتی از تولد زرتشت و بعثت او سخن می‌راند (قرن هفتم و هشتم ق. م.) نفوذ این فرهنگ بر جامعه مادها غیرقابل انکار است.

اگر زرتشت در چنین محیطی پرورش یافته باشد مسلماً باید در گاتاها اثری از فرهنگ و تمدن بابل را مشاهده کنیم و حداقل نام و نشانی از آن بیابیم، در حالی که در این سرودها به کوچکترین اثری از این فرهنگ و نظام، که در آن روزگاران بسیار مهاجم بوده، برخورد نمی‌کنیم و فضای گاتاها را به کلی با محیط بین‌النهرین غریب و ناآشنا می‌بینیم. در گاتاها نه از سلطنت و دربار کوچکترین نشانی هست، نه از جامعه پیچیده مدنی و شهری و نه از علوم بابلی و به‌خصوص نجوم و ستاره‌شناسی مشهور این سرزمین؛ محیط گاتاها به یک جامعه ساده و ابتدایی تعلق دارد که مسلماً در منطقه دوری از تمدن بابلی و بدون کوچکترین آگاهی از آن شکل گرفته است. همچنین ما به هیچ اثری از مذاهب و معتقدات بین‌النهرین و ادیان سامی برخورد نمی‌کنیم.[۸۳]

پروفسور مولتون نیز به این مسئله توجه کرده است و با استفاده از تحقیقات پروفسور کامون[۸۴] امریکایی درباره تأثیر تهاجم تمدن بین‌النهرین در دنیای قدیم از خود می‌پرسد چگونه

۸۳ گذشته بر تمدن بین‌النهرین در مناطق غربی ایران تا ناحیه کردستان و لرستان و پشت کوه و بختیاری تمدنی وجود داشته است که به هزاره چهارم ق. م. می‌رسد. این مناطق را در الواح باستانی انزان یا انشان نامیده‌اند و کوروش یکی از شهرهای قدیمی این منطقه را به نام شوش یا سوزا پایتخت خود قرار داد. حتی در حماسه گیلگمش (جلد اول) از این تمدن یاد شده است و آناتوم پادشاه معروف سومری هزاره سوم ق. م. در ستون معروف خود از غلبه بر عیلام سخن می‌گوید و آسور بانی‌پال ویران کردن شهر مادا کتو را در کتیبه‌ای توضیح می‌دهد. علاوه بر تمدن بین‌النهرین، زرتشت مادی می‌بایست با این تمدن نیز برخورد نموده باشد. جالب است که روایات سنتی زرتشت را از نسل شاهان می‌داند و وابسته به خانواده امپراتوری!!! ایران. در این صورت او باید به دربار و نظام سلطنت بهتر از دیگران آشنا باشد!

84. Camont

ممکن است همسایه این تمدن از آن نفوذ برکنار مانده باشد؟ و چون در گاتاها کوچکترین اثری از این تمدن دیده نمی‌شود او نیز به این نتیجه می‌رسد که گاتاها باید منطقه‌ای بسیار دور از بین‌النهرین شکل گرفته باشد.

سادساً روایات سنتی و آنهایی که به اتکاء این روایات مدعی هستند زادگاه زرتشت غرب ایران است و سپس به شرق مهاجرت کرده است، هیچ‌گونه مدرک و نشانه محققی برای اثبات نظر خود ارائه نمی‌کنند و دلیلی ندارد که یک چنین ادعای نامعقول را بر راه حل طبیعی و ساده و معقول که متکی به دلایل منطقی است، ترجیح دهیم.

از تجزیه و تحلیل فوق نتیجه می‌گیریم که زرتشت در منطقه‌ای در اطراف دریاچه ارال در بین آریاییانی که اجداد مهاجران هند و ایران بوده‌اند، می‌زیسته است. نام زرتشت به‌طوری که قبلاً توجیه شد خود یکی از دلایل بارز وابستگی او به منطقه باختر یا باکتریاست، زیرا در ادوار بسیار قدیم نام افراد به زادگاه و رسوم و آداب معمول وابستگی شدیدی داشته است. زبان او نیز نشانه قرابت او با مردم این منطقه و گویندگان وداهاست. مهاجرت زرتشت یا فرار او نیز در همان مناطق صورت گرفته است و از عشیره‌ای به عشیره دیگر و یا روستایی به روستای دیگر رخ داده است و ممکن است همان‌طور که نیبرگ حدس می‌زند از حوالی سیحون به منطقه کناره جیحون انجام یافته باشد. هرچند که نقطه خاصی در این محدوده حائز اهمیت نیست.

به‌طوری که خواهیم دید طبق تحقیقات مدون مسلم شده است که بخش قدیمی وداها خارج از محیط هندوستان سروده شده است. گاتاها نیز خارج از ایران و در نزدیکی محل ظهور وداهای اولیه تنظیم گردیده است. نتیجه‌ای که از این بررسی می‌توان گرفت آن است که برخلاف تأکید محققان،زرتشت نه پیمبر ایرانیان است و نه پیمبر ایرانی، بلکه او یک آریایی است که به ایران کنونی هرگز قدم ننهاده بوده است، و زمانی که مادها و پارسها دولتی در ایران تشکیل داده و ایرانی به‌وجود آوردند، قرنهای متمادی از ظهور زرتشت گذشته بوده است.

البته مصلحین جهان متعلق به همه ملتها می‌باشند، اما اطلاق پیمبر ایرانی به زرتشت از نظر تاریخی صحیح نیست.

زرتشت در بین اقوام آریایی به دنیا آمد و رشد نمود و رسالت خود را به انجام رساند، ولی در پیام او کوچکترین اثری از ترجیح یک ملت یا طایفه‌ای نیست. چون تورات برای قومی اعلام نشده و به قومی تعلق ندارد. زرتشت به نام یک انسان از همه مردم جهان برای پیوستن به جبهه راست‌دینان و حق‌پرستان دعوت می‌کند. در پیام او نه برای ایرانیان و نه هیچ قوم و نژاد و امت و ملتی، حتی خداپرستان و مزدیسناییان، مزیتی در نظر گرفته نشده است. او فقط به اعتبار تولد در بین آریاییان یک آریایی است ولی در حقیقت یکی از مبشرین حق و راستی است. زرتشت از نظر تبار،

که برای پیمبران هرگز میزانی تعیین‌کننده نیست، به آریاهای هند همانقدر نزدیک است که به مهاجرین آریایی ایران. شاید از نظر زبان حتی به اقوام ودایی نزدیکتر از طوایف مادی و هخامنشی و ساسانی باشد.

درست است که فقط ایرانیان در طول زمانهای بسیار دور خود را زرتشتی نامیده و حتی چندین قرن نیز دولت ایران دین خود را زرتشتی اعلام کرده است، ولی اگر دقت کنیم خواهیم دید که بسیاری از متفکران جهان که نام زرتشتی نداشته‌اند اعمال و افکارشان به مراتب به پیام او نزدیکتر بوده است تا پرآوازه‌ترین موبدان و مغان زرتشتی و متعصب‌ترین پادشاهان ساسانی. آنچه از دربارهای متجاوز و خونخوار و متجاسر به اصطلاح پیرو زرتشت و موبدان، کاهنان، مغان و آذربانان سوداگر مبلغ دین زرتشت به یادگار مانده کوچکترین نشانی از پیام زرتشت ندارد و همانقدر که کلیساها و دربارهای مسیحی و خلفای عرب و روحانیت منحرف و شاهان و فرمانروایان مسلمان از مسیحیت و اسلام بهره‌ای داشته‌اند، این زرتشتی‌نمایان نیز از پیام واقعی زرتشت اثری کسب کرده بودند.

رومیها دینی را به نام مسیح ابداع کردند و کلیسای مسیحی را در رم برپا داشتند ولی با این کار مسیحیت رومی و عیسی ایتالیایی نشد. مغان ایران هم به نام زرتشت ولی بر پایه بت‌پرستی آریاها آئینی را بر مردم تحمیل کردند و فقط به این دلیل نمی‌توان زرتشت را ایرانی نامید.

۳ـ آیا زرتشت یک کاهن بود

در گاتاها سرود ۳۳ بند ۶ چنین آمده است:

پس چون «ستاینده‌ای» در راستی استوار، با وجودم از بهترمنش درخواست می‌کنم. از اندیشه محبت‌بار او می‌خواهم رهبری را آن‌سان که اراده کرده است انجام دهم. ترجمه کلمه به کلمه آذرگشسب.

و پروفسور شوشتری چنین ترجمه می‌کند: بنابراین به حیث «سرودگو» استوار در پیروی اشه با همه توجه از بهترین روان به‌وسیله وهومن التجا و دعا خواهم کرد که بتوانم وظیفه پاسبانی را چنانکه اندیشیده شده است، به انجام رسانم.

در این بند برای اولین و آخرین بار کلمه‌ای به کار رفته است که موجب اختلاف نظر اوستاشناسان گردیده است. کلمه زئوتا[۸۵] را آذرگشسب ستاینده، شوشتری سرودگو، پورداود پیشوا و پوروالا پرستنده ترجمه کرده‌اند. این کلمه در سانسکریت هوتا[۸۶] و هوتر[۸۷]

---

۸۵. Zaota اسم فاعل.

86. Huta

می‌باشد و در اصل به معنی سرودگوست. عرفا و شعرایی که در سرودن اشعار مذهبی تخصص داشتند هوتر یا زئوته نامیده می‌شده‌اند. در اوستای متأخر که دین زرتشت دارای کلیسا و تشکیلاتی شد زئوتا یا زوت پهلوی نام موبدی شده است که در مراسم مذهبی تهیه زَور (مخلوطی از گیاه سکرآور هومه (سوما) و شیر و آب تقدیس شده است و به‌عنوان نیاز به کار می‌رفته) ریاست گروه را بر عهده داشته است. در این تشریفات هفت موبد شرکت می‌کردند:[۸۸]

۱ ـ هاونن (هاونان پهلوی) ـ آنکه گیاه را در هاون می‌فشرده.

۲ ـ فربرتر (فربرتار) ـ زیردست پیشوای گروه.

۳ ـ آسنتر (آسنتار) ـ متصدی تصفیه هوم.

۴ ـ سراوشاورز (سروشاورز) ـ نظم‌دهنده معبد.

۵ ـ آتروخشن (آتروسپی) ـ در خدمت آتش مقدس.

۶ ـ آپرت (آبرت) ـ خدمتگزار آب هنگام انجام مراسم.

۷ ـ رئتئویشکر (رثویشکریاراسپی) ـ مخلوط کننده هوم با شیر.

۸ ـ زئوتر (زوت) ـ رئیس گروه که خواندن اوستا نیز با او بوده است.

برخی از محققین در این مورد نیز با پیشداوری از اوستای پهلوی گاتاها را تفسیر نموده‌اند و از زوت یا سرکاهن مراسم تهیه زور اشتباهاً نتیجه گرفته‌اند که زرتشت نیز از تبار کاهنان بوده است در حالی که زئوترگاتاها هیچ ارتباطی با کهانت نداشته است و همان‌گونه که بسیاری از اصطلاحات پیام زرتشت در اوستای نو به شکل منحرف مورد بهره‌برداری قرار گرفته، زئوتر نیز مفهومی دیگر یافته است. در زیر به خلاصه‌ای از اظهارنظرهای گروهی از محققین اشاره می‌شود:

لومل می‌نویسد که سه گروه روحانی قبل از زرتشت در ایران وجود داشت؛ یکی اترون[۸۹] یا آذربان به معنی خادم آتش، دیگری کرپن[۹۰] یا کرپه که در هند کلپه[۹۱] نامیده می‌شده‌اند و مجری و مراقب شعائر و آداب و رسوم مذهبی بوده‌اند، سومین گروه اوسیج[۹۲] نامیده می‌شدند که فقط یکبار در سرود ۴۴ بند ۲۰ به آنها اشاره شده است. در سانسکریت نیز اوسیک به معنی کاهن می‌باشد.

پس از زرتشت آذربانان تنها گروهی بودند که به دین او گرویدند و روحانیان این مذهب

۸۷. Hutar ـ در سنسکریت Hu به معنی قربانی کردن و عبادت کردن است و Hüta به مفهوم فراخوانده شده و Hutar دعوت‌کننده و فراخوانده است. در ضمن Hut به معنی قربانی است و در دین هندو Hotri هوتری روحانی مأمور قربانی و سوزاندن در آتش است، که همسان با زوت اوستایی است. این یکسانی موجب شده که زئوتر را کاهن پنداشته‌اند.

۸۸. دیده می‌شود که با نفوذ خرافات، دین ساده تا چه حد تشریفاتی شده است.

89. athravan

90. Karpan

91. Kalpa

92. Usij

شدند.

در سنت ودایی به روحانیانی در والامرتبه‌ترین مقامها برمی‌خوریم که آنها را هوتر می‌نامیدند و وظیفه آنان سرودن اشعار مذهبی بوده است. زرتشت در سرود ۳۳ خود را یک زئوتر، که همان هوتر باشد، نامیده است و از این اشاره برمی‌آید که مسلماً زرتشت از طبقه روحانیون سرودگو بوده است.

لومل به اتکاء تحقیقات گلدنر و الدنبرگ[۹۳]، خاورشناس آلمانی، نتیجه می‌گیرد که در جامعه آن روز ایران طبقات شکل گرفته و سه طبقه روحانی، جنگاور و کشاورز به‌وجود آمده بوده است. از این بند یسنا می‌توان نتیجه گرفت که زرتشت به طبقه اول، یعنی روحانیان، تعلق داشته است. اما چون هنوز در ایران طبقات صورت متحجر هند را نیافته اختلاطشان میسر بوده است، چنانکه زرتشت خود با زنی از طبقه جنگاوران ازدواج می‌کند و دختر خود را نیز به یکی از اشراف جنگجو می‌دهد[۹۴]. بنابر نظر لومل زرتشت که خود متعلق به طبقه کاهنان بود رفورمی اساسی در معتقدات آن دوران به عمل آورده و برعلیه معتقدات قدیم قیام می‌کند.

لومل درباره مغ بودن زرتشت اظهار می‌دارد که در زمان او مغ، به معنی یک گروه روحانی، اصولاً وجود نداشته و چون یونانیان و کلدانیان به همه روحانیان دین ایرانی مغ اطلاق می‌کردند این اشتباه حاصل شده است.

لومل برای تأکید و توجیه بیشتر نظریه خویش اظهار می‌دارد که غیر از زرتشت پیمبران دیگری هم بوده‌اند که قبلاً به طبقه روحانی و کهانت تعلق داشته‌اند (بدون ذکر نام یکی از این شواهد).

لومل می‌نویسد که مکتب زرتشت بیشتر به یک فلسفه شهودی شبیه است تا دینی که فقط یک روحانیت اشرافی قادر به بیان آن باشد. بیان گاتاها و عمق آن، هنر بیان و اشارات و روانی کلام این سرودها، که شباهت عمیق با طرز بیان برهمانان سراینده وداها دارد (اوپانیشاد) مشخص می‌سازد که زرتشت باید از یک تربیت اساسی روحانی برخوردار باشد. هنر شعری که زرتشت ارائه می‌نماید بالاتر از کیفیت یک فرد عادی است.

هرتل می‌نویسد «زرتشت به هیچ وجه کاهن و روحانی نبوده بلکه دشمن سرسخت خدایان و کاهنان بوده است».

هرتل با نظر لومل مخالف بود و عقیده داشت که زرتشت به هیچ وجه یک کاهن یا مغ نبوده

93. Oldenberg

۹۴. مقصود حکایتی است که در اوستای متأخر بیان شده و جاماسپه وزیر ویشتاسپه را داماد زرتشت معرفی کرده و برادر او فرش اوشتره را پدرزن زرتشت، که هر دو نیز به بیان اوستا از اشراف بوده‌اند. متأسفانه این روایات و قصه‌ها حتی دانشمند شهیری چون لومل را نیز متأثر ساخته است.

است. او در رساله‌ای این مسئله را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و به این نتیجه می‌رسد که زرتشت یقیناً از طبقه کشاورز بوده است و به طبقه اشراف و جنگجو و روحانی تعلق نداشته است. برای او رمه برتر از همه چیز بود و آن را با تمام وجود دوست می‌داشت. به همین جهت نیز وجدان او راضی نمی‌شد رمه را برای دوه‌ها[۹۵] یا خدایان ودایی، قربانی کنند و به سختی با آئین قربانی به مخالفت برخاست. این محقق معتقد است که سراسر گاتاها معرف آن است که زرتشت به طبقه روحانی تعلق ندارد. دفاع و حمایت شدیدی که از طبقات پایین و کشاورزان و اقتصاد کشاورزی و خانه و خانواده می‌کند بهترین شاهد این مدعاست. هرتل کلمه زئوته را نادادهنده[۹۶] ترجمه می‌کند. این برداشتی است که بسیاری از زبان‌شناسان و پژوهشگران خاورشناس آن را تأیید می‌کنند. هرتل می‌نویسد در آداب قربانی نیز کاهنی وجود داشته که وظیفه او دعوت کردن ارواح جاودانی برای صرف گوشت قربانی بوده است و او را زوته یا هوتر می‌نامیده‌اند ولی باید توجه کرد اگر کاهن نادادهنده بوده است هر نادادهنده‌ای کاهن نیست. متعلقین به طبقه کهانت را زرتشت با کرپن مشخص کرده است.

مولتون ابتدا از سرود ۳۳ نتیجه می‌گیرد که زرتشت از اعقاب همان روحانیانی است که به‌نام زوتر، و در سانسکریت هوتر، در مقابل آتش به خواندن یشتها می‌پرداخته‌اند و هرودت نیز به چنین کاهنینی اشاره کرده است. مولتون سرود ۳۳ را در این زمان چنین ترجمه می‌کند «من چون کاهنی تعلیم می‌دهم به وسیله آن راه راست را، می‌آموزانم به یاری بهترین روال چگونه کشاورزی را به کار گیرند».

اما بعداً مولتون از این نظر عدول نموده و کاهن بودن زرتشت را تکذیب می‌نماید و می‌نویسد «نمی‌توان تصور کرد که زرتشت متعلق به یک طبقه خاص و برتر و روحانی باشد».

او معتقد است باید دید که ما کلمه ایریامن[۹۷] را چه معنی می‌کنیم. در وداها ایریامن بسیار تکرار شده است و در حد مقامی عالی شبیه به ادیتیا تجلیل و اغلب نیز با وارونا و میترا نام برده شده است (ایریامن در وداها یکی از پسران ادیتی است). مولتون به اتکاء نظریهٔ پروفسور ما کدونل[۹۸]، که معتقد است در وداها بیش از ده مورد مفهوم این اصطلاح را رفیق باید معنی کرد، نتیجه می‌گیرد که به احتمال قوی در گاتاها باید همین مفهوم را برای کلمه ایریامن به کار برد[۹۹] و با اشاره به سرود ۳۳ می‌نویسد که پیروان و شاگردان پیمبر ایرانی، که در بین دشنام و تهمت مخالفان می‌کوشیدند پیام او را در جامعه منتشر کنند در یک حلقه برادری با هم به‌سر می‌بردند و می‌توان چنین پنداشت

95. Deva
96. Rufer
97. Airyaman
98. Macdonell

۹۹. برخی به اتکاء کلمه ایریامن معتقد می‌شوند که در زمان زرتشت روحانی وجود داشته است زیرا این کلمه را روحانی و کاهن معنی می‌کنند. مولتون مایل است ناصحیح بودن این نظریه را ثابت کند.

در سه طبقه جامعه آن روز، زرتشت اترون را با ایریامن یا مؤمنین و دوستان خود جایگزین می‌سازد و در زمان او دیگر طبقه روحانی و کاهن از بین می‌رود.

مولتون می‌نویسد «اینکه زرتشت معلم و پیامبر است به وضوح در بالای هر صفحه از گاتاها رقم شده است. او می‌کوشد مردان راه راست را به شنیدن یک پیام بزرگ ترغیب کند که پیروی از آن سبب حیات ابدی خواهد شد...» باری چنین ادامه می‌دهد «در این دکترین جایی برای وظیفه روحانیگری به‌صورت یک شغل کامل نیست. از آداب و رسوم و تشریفات و شعائر یا سحر و افسون، با مقایسه زندگانی و اعمال دیگر مصلحان جهان، در این دکترین به کمترین حدی که امکان می‌رود بهره گیری شده است. اصولاً در ادیان ریتوال جای خاص خود را می‌یابد، ولی نه در مراحل تازه و هنگامی که یک دین حیات خود را آغاز می‌کند.

آلتهیم زرتشت را به اتکاء همان اصطلاح زئوتر از فرقه روحانیان ودائی و اوستایی می‌داند که مأمور قربانی بوده‌اند و می‌نویسد «او با پایه گذاری دکترین خویش به تمام افراد خود پشت کرده و راهی نوین برگزیده است. این رسالت که از جانب خداوند به او ابلاغ شده است راهش را به کلی از کهانت جدا و متمایز می‌سازد. کاهن و کشیش به قدرت و اختیاری که شغلشان به آنها عطا می‌کند، اتکاء دارند، در حالی که پیمبر به قدرت و موهبت درونی خویش متکی است. کشیش در نظام اجتماعی دارای مکان و موقعیت مشخصی است که از نظر حقوقی و اقتصادی تثبیت گشته، در حالی که پیمبر برعکس بدون آنکه از طرف جامعه وظیفه یا مقامی برای او تعیین شده باشد بالاستقلال و بدون پشتیبانی رسمی جامعه پیام خود را ابلاغ می‌کند. عدم وابستگی به دریافت مزد و پاداش یکی از رازهای موفقیت پیمبر است. او جامعه و نظامی کاملاً مخالف نظام موجود بنیان می‌گذارد و برآن است که جامعه قدیم را از قیود حاکم برآن برهاند».

ویدن گرن نیز از سرود ۳۳ نتیجه می‌گیرد که زئوتر همان هوتر ودایی است و مقصود از آن سرودگوی مذهبی و سراینده اشعار مقدسی است که شغلی روحانی می‌باشد.

بویس معتقد است علاوه بر اصطلاح زئوتر دلیل مهم دیگری که تعلق زرتشت را به طبقه روحانی به اثبات می‌رساند آن است که در این ادوار، تنظیم این سرودها با این عمق و تبحر، فقط از کسانی برمی‌آمده است که از کودکی در این رشته کار کرده و تربیت شده باشند و چنین کسانی فقط به طبقه روحانی تعلق داشته‌اند که در هند و ایران فرزندان خود را از سن هفت سالگی به تعلیم علوم مذهبی می‌سپردند. سرودن اشعار عمیق و به خاطر سپردن مطالب عرفانی و دستیابی به مقام هوتر برای کسی امکان داشت که از کودکی برای این کار تعلیم یافته باشد. محال است که دهقان یا دهقان‌زاده‌ای در این ادوار قادر به تنظیم چنین سرودهایی باشد. او می‌بایستی تمام شعائر و آداب و رسوم دین را بیاموزد و نکات باریکی را تعلیم بگیرد...

بویس با الهام از نظر شدر می‌نویسد: سرود ۴۴ در گاتاها به‌صورت یک وحی و الهام است و از یک مایه ادبی و عرفانی غنی برخوردار می‌باشد که با دوران هند و اروپایی یک ارتباط ناگسستنی دارد. محتوای این سرود را فقط با یک گفتار الهامی می‌توان توجیه کرد. زرتشت در درک مذهبی خود فردی یکتا و بی‌نظیر بود و به‌نظر می‌رسد که باید او را به یک رشته طولانی از عرفا و روشن‌بینان، که کمتر با کهانت و غیبگویی سروکار داشته‌اند، مربوط ساخت که مایه ادبی و روحانی را از نسلهای زیادی به ارث برده‌اند.

بویس بالاخره قدم فراتر گذاشته و ادعا می‌کند که تنظیم یک چنین سرودهای عرفانی عمیق حتی فقط با تعلیمات معمولی روحانیان هم میسر نیست و سراینده این چنین اشعاری می‌بایستی علاوه برآنکه یک مدرسه مخصوص زئوتری را طی کرده باشد به تمام پیچیدگیهای عقاید پولی‌تئیستی جامعه خود آگاهی یافته و در مسائل بسیار عمیقتری به تفکر پردازد... سرودهای با عظمت زرتشت معرف آن است که پیمبر برای دست یافتن به چنین قدرت روحی به خیلی از مسائل غیر از مطالعات دگماتیک (جزمی ـ علوم نظری و الهیات) احتیاج داشته است. او باید به جستجوی معلمانی می‌پرداخت که در معرفت و روشن‌بینی بسیار برجسته باشند.

این مختصری بود از اظهارنظرهای مهمی که در تأیید یا تکذیب کهانت زرتشت بیان شده است. برای نتیجه‌گیری ابتدا به تجزیه و تحلیل دلایل مهم موافق و مخالف می‌پردازم.

دلائل موافق:

۱ ـ کلمه زئوتا و زوتر در گاتاها به معنی روحانی و کاهن سرودگو، و تقدیم‌کننده قربانی است.

۲ ـ سرودن اشعار عمیق و عرفانی نظیر گاتاها از مردمی ساده و عادی ساخته نبوده است و سراینده این سرودهای پرمغز و هنرمندانه بایستی شخصی تعلیم یافته باشد که در آن ادوار جز روحانیان کسی دارای این تعلیمات نبوده است.

۳ ـ پیمبران دیگری هم غیر از زرتشت قبل از بعثت روحانی بوده‌اند و تنها زرتشت چنین نبوده است.

دلایل مخالف:

۱ ـ زوتر به معنی سرودگو و دعوت‌کننده است و هر دعوت‌کننده‌ای نباید روحانی باشد.

۲ ـ سراسر گاتاها گواه این است که زرتشت یک کشیش و کاهن نبوده است. او مخالف سرسخت روحانیان است و با آنان به مخالفت برخاسته.

۳ـ پشتیبانی از طبقات ضعیف به‌خصوص دفاع از رمه و مخالفت با قربانی نشانه علاقه قلبی زرتشت به رمه است و چنین شخصی می‌بایستی خود از طبقه کشاورزان و چوپانان باشد.

بررسی دلایل موافق:

۱ـ در تمام بحثها و اظهارنظرهایی که کهانت زرتشت قبل از بعثت او تأیید می‌شود سرود ۳۳ بند ۸ و کلمه زئوتا پایه استدلال قرار می‌گیرد. اولاً اغلب زبان‌شناسان این کلمه را پرستنده، ستاینده، سرودگو و دعوت‌کننده معنی کرده‌اند و زوتر و هوتر هم در بین آریاییان به اعتبار همین مفهوم سراینده سرودهای مذهبی بوده است. به عبارت دیگر بنابرگفته مولتون هر سراینده‌ای نباید کاهن و کشیش هم باشد، همان‌گونه که هرکشیشی انجیل‌خوان است ولی هر خواننده انجیل کشیش نیست. حتی ریشی‌های ودایی یا سرایندگان وداها، که شغل و وظیفه سرایندگی داشته و این وظیفه را به ارث می‌برند، کاهن و کشیش نبودند. اگر زوت در اوستای متأخر نام یک موبد است به هیچ وجه نباید این برداشت را به زمان زرتشت منتقل کرد و به آن‌گونه که اغلب محققان به اشتباه از این پیشداوری متأثر گردیده‌اند، مفاهیم دین ساسانیان را پایه توجیه پیام زرتشت قرار داد. ما در آینده خواهیم دید که چگونه بسیاری از محققان با متأثر شدن از این اشتباه به چه نتایج غلط و منحرفی هدایت شده‌اند. چون تحقیق درباره پیام زرتشت با همین خرافات و روایات منحرف آغاز شده است، هنوز هم بسیاری از خاورشناسان همت آن را که در برداشتهای خویش یکسره از این افسانه‌ها و برداشتهای درباری و کلیسایی آزاد شوند، ندارند. اگر نظریات دانشمندان قرن نوزدهم را با برداشتهای کنونی مقایسه کنیم به روشنی درمی‌یابیم چگونه به تدریج که تأثیر این روایات تقلیل یافته، حقیقت پیام زرتشت نیز نمایانتر شده است.

اما نکته مهمی که هیچ‌یک از خاورشناسان و محققین به آن توجه نکرده‌اند آن است که در گاتاها سخن از زمان حال است نه گذشته دور!!

همه محققان، حتی نیبرگ که زرتشت را در حد شمن‌ها برداشت کرده، معترف‌اند که گوینده گاتاها یک پیمبر است و یا حداقل او خود را پیمبر و رسول اهورامزدا می‌داند. حال مصلحی که با کرپنها و اوسیجها و کاویها به مبارزه برخاسته و بر همه کاهنان و روحانیان جامعه مهر باطل غمّال دروغ زده است و خود را پیام‌آور و رسول حق می‌داند، معقول است که اعلام کند «من که یک کاهن و کشیش هستم!!!» او نمی‌گوید من که یک کاهن بودم، بلکه در حال اعلام پیام خویش است نه بیان موقعیت گذشته.

متأسفانه محققان غربی هر جا در می‌مانند به بندهش، وندیداد، دینکرد و... و خرافاتی که به قول خود این دانشمندان زرتشت همه کوشش خود را در راه مبارزه با آنها به کار برده است، متوسل

می‌شوند و اغلب هم به اشتباه دچار می‌گردند. در خردادیشت زرتشت یک زوت خوانده شده و زوت نیز نام سرکاهن مراسم تهیه زور است. این‌گونه برداشتهاست که ناخودآگاه ایجاد پیشداوری می‌کند.

در بین ترجمه‌های فارسی آذرگشسب، شوشتری و پورداود از گاتاها، بیان پورداود بیشتر به برداشت محققین غربی نزدیک است. در بند ۴ و ۵ و ۶ همان هات ۳۳ چنین می‌خوانیم:[۱۰۰]

۴ ـ منم ای مزدا که از پرستش تو بزدایم نافرمانی و بدمنشی، از آزاده خیره‌سری، از کشاورز همسایگان دروغ، از پیشوا نکوهیدگان را و از چمن چارپایان بدتر نگهدار.

۵ ـ منم آنکه سروش از همه بزرگتر را به یاری خواهم خواند.

۶ ـ منم آن پیشوا (زئوته) که از آئین راستی درست بیاموختم و اینک از بهتر منش خواستار آموختن برزیگری و با چنین منشی به کار انداختن آن به این امید مرا آرزوست. ای اهورامزدا. این تو دیدن و پند پرسیدن (از تو الهام گرفتن).

به‌طوری که دیده می‌شود زرتشت در حال توجیه شخصیت و پیام خویش است و مسلماً به بیان گذشته نمی‌پردازد. او در حال بیان این سرود مسلماً یک کاهن نبوده، بلکه پیمبری است ضد کاهن. حال چگونه می‌توان تصور کرد او می‌گوید من که یک کاهن بودم!! به‌نظر من ترجمه آذرگشسب که برداشت شوشتری و پورداود نیز به آن شباهت دارد، تعبیری است به زبان امروز مؤید این واقعیت که زرتشت به بیان خود می‌پردازد. ترجمه آزاد آذرگشسب چنین است:

«پروردگارا چون پرستنده پرهیزگاری که به راستی و پاکی ایمان استوار دارد، با تمام وجودم روح پاک تو را می‌ستایم و از اندیشه حکمت بارت خواستارم مأموریت ارشاد و رهبری را چنانکه اراده توست انجام دهم. ای خداوند جان و خرد آرزو دارم به دیدار تو و مشورت تو چون یک دوست نائل آیم».

(دستور کانگا و بهرام گورانگلسر و پروفسور میلز هم زئوته را ستاینده و پرستنده ترجمه کرده‌اند).

به‌طوری که همه محققین تأیید می‌کنند کلمات گاتاها دارای معانی مختلف است. در بیش از سه هزار سال قبل زبان آریایی تکامل و پیشرفت کنونی را نداشته است و لغات آن زمان در دورانهای بعد معانی دیگری یافته است. برای آنکه نزدیک به واقعیت و مفهوم زمان تنظیم این سرودها کلمات را توجیه کنیم شایسته است بین مفاهیم مختلف آن را برگزینیم که با محتوای پیام تطبیق نماید. ما اگر به جای ستاینده، زئوته را سرودگو یا ندا دهنده ترجمه کنیم، و نظر بسیاری از زبان‌شناسان را بپذیریم، باز هم این بند مفهوم خود را حفظ می‌کند، زیرا زرتشت در حال بیان این

۱۰۰. هات به معنی فصل است و اصل آن هائیتی است. در فصل اوستا شرح لازم داده خواهد شد.

هات هم یک سرودگوست، که سراینده این سرودهاست و هم ندا دهنده، که پیامبر و دعوت‌کننده است.

زرتشت فقط یک بار خود را زئوته نامیده در حالی که در بندهای مختلف گاتاها یا مانتران[۱۰۱] نامیده می‌شود و یا با مانتره که کلام مقدس است، پیام خود را مشخص نموده است (۲۹/۷، ۳۱/۶، ۴۵/۳، ۲۸/۵، ۲۸/۷، ۴۴/۱۷، ۴۳/۱۴، ۴۴/۱۴، ۳۱/۱۸، ۵۰/۶، ۵۱/۸، ۵۰/۵، ۳۲/۱۳). در وداها مانتره نیز کلام مقدس است و ماتران[۱۰۲] گوینده کلام مقدس. من[۱۰۳] به معنی منش و فکر است و من‌تره عبارت از کلامی است که در فکر و حافظه سرودخوان یا من‌تران جای گرفته و هنگام مراسم و انجام شعائر آن را به زبان می‌آورده است. این اصطلاح معرف موقعیت واقعی زرتشت می‌باشد که خود را یک پیام‌آور و رسول اهورامزدا معرفی می‌کند. بارتولومه و دیگرانی که به اتکاء زئوته زرتشت را کاهن برداشت کرده‌اند، مانترانو را پیمبر معرفی می‌کنند، زیرا بارها تکرار شده و زرتشت را در هنگام بیان سرودها توجیه می‌نماید. مانتران در آئین آریاها خیلی بیش از هوتار و زوتار به کهانت وابسته است پس چرا این کلمه را به معنی رسول و بیان‌کننده پیام و کلام مقدس ترجمه می‌کنند و زئوته را کشیش و کاهن؟ چون هرگز با هسته و محتوای پیام تطبیق نمی‌کند.

مجدداً خاطرنشان می‌سازم که هم زئوته و هم مانترانو توجیه موقعیت زرتشت است هنگام اعلام پیام، و در هر دو حالت نمی‌تواند کاهن و کشیش معنی دهد.

۲ ـ جالب است در بیان محققینی که به لزوم تعلیمات عمیق روحانی برای زرتشت اتکا می‌کنند، تناقض مشهود است. آلتهیم یکی از طرفداران این نظریه می‌نویسد: کشیش و کاهن به قدرت مقام و شغل خود متکی است در حالی که پیمبر از نیروی درونی و الهام‌آمیز و موهبت درونی خود کمک می‌گیرد. بویس می‌نویسد: برای بیان این مطالب فقط مطالعات دگماتیک کافی نبوده است و انجام این عمل به قدرت روحانی خاصی احتیاج داشته است. این سرودها باید از یک الهام الهی سرچشمه گرفته باشد.

اگر تعلیم و تربیت روحانی و درس و بحث عرفانی موجب کمال انسانی و قدرت روحی و فکری برای ایجاد تحول عمیق و سازنده مذهبی می‌گردید، می‌بایستی موبدانی که اوایل ظهور اسلام پس از ۱۵۰۰ سال پیشرفت فکری، برخورد با تمدن روم، بهره‌گیری از تمدن غنی و عمیق یونان، تأثیر از تحول عظیم اسلام و... و استفاده از همه آن وسایلی که محققان ضروری تشخیص

101. mantra, Mantrano
102. matran
103. man

داده‌اند، به تنظیم رسالاتی پرداخته‌اند، لااقل گفتارشان عمیقتر از گاتاها باشد، در حالی که گاتاها را نیز برای سرمشق در دست داشته‌اند. اما برعکس می‌بینیم که آنچه پس از زرتشت، حتی تا هزاران سال بعد هم تألیف شده نه‌تنها از نظر عمق مفاهیم هم‌تراز گاتاها نیست، بلکه مشتی خرافات و شعائر بدوی است که در اولین برخورد بیگانه بودن آنها با پیام زرتشت مسلم می‌گردد. نظری به وندیداد، بندهش، دینکرد، و... می‌رساند که تا چه حد استدلال برخی محققان غربی در این مورد قابل اعتماد می‌باشد.

۳ـ این ادعا که غیر از زرتشت پیمبران دیگر هم از طبقه کهانت برخاسته‌اند، به هیچ وجه با واقعیت منطبق نیست. آیا محمد کاهن و کشیش بود؟ موسی شغل کهانت داشت؟ عیسی از لاویها و خاخام‌ها بود؟ حتی نبی‌های بنی‌اسرائیل (که نمی‌توان آنها را پیامبر نامید) هیچیک کاهن و کشیش نبوده‌اند. همه مصلحانی که به ایجاد تحولی دست زده و علیه نظام دینی جامعه خود قیام نموده‌اند، چون از مردم سرچشمه گرفته‌اند توانسته‌اند در مردم نیز ایجاد جنبش و حرکت نمایند. این واقعیت بطور قاطع خلاف برداشت این پژوهشگران است. کاهن وظیفه‌مند در همه ادیان جهان از موبد، ملا، لاوی، کشیش و... چنان در تعلیمات خشک خود متحجر می‌شود که اگر هم تحول و اصلاحی را پیشنهاد کند مسلماً در همان مسیر آموخته‌های گذشته است و نمی‌تواند از آن حدود خارج شود و سدها را بشکند. تحول مورد نظر کاهن و ملا و لاوی بیشتر شعائری و رسومی است نه عمیق و بنیانی. برای نمونه لوتر را مثل می‌زنیم. او چون کلیسای حاکم را متزلزل ساخت و پایه رفورماسیون را در جهان گذاشت و مذهب و فرقه نوینی به‌وجود آورد که بیش از ۵۰۰ میلیون نفر پیرو دارد، بزرگترین رفورمیست جهان می‌شمارند.

اگر دقت کنیم خواهیم دید که او کوچکترین تغییری در اصول مذهبی و کلسیایی نداد و در معتقدات خشک و شریعت کلیسا و برداشت خرافات و جعلیات انجیل حتی گاهی متعصب‌تر از کاتولیک‌ها بود. کالوین هم به همین طریق عمل می‌کرد. آنها به مخالفت با دستگاه پاپ برخاستند ولی در معتقدات، شعائر و نظام مذهبی مسیحیان هیچ تغییر اساسی به‌وجود نیاوردند. لوتر با همان تعصب کاتولیکها فرمان قتل اصلاح طلبان را به نام بدعتگذار و رافضی می‌داد و حتی سوزاندن آنها را تجویز می‌کرد، کالوین هم به همین نحو.

آنها نه‌تنها اناجیل مجعول را باطل ندانستند که تغییر یک جمله را نیز فساد و ارتداد تلقین کردند و گوینده را مهدورالدم خواندند. ما در جامعه خود نیز با این‌گونه برداشت روبه‌رو هستیم.

روحانی و کاهن و کشیش چنان در معتقدات خود، که طی سالیان دراز با همان تعلیماتی که محققان برای پرورش روحانیان می‌کنند حاصل شده، محبوس می‌شوند که هرگز قادر نیستند این پوسته را درهم شکافته و به کلی از آن خارج گردند؛ حتی اگر صادق و مردم‌دوست و اصلاح طلب

باشند. اصولاً روش تربیت کلیسا تلقینی و همان شیوه اسکولاستیک است که بر روایات و محفوظات تکیه داشته و منطق و تحلیل عقلی در آن راه ندارد. یک طلبه کلیسا که به قول بویس سالهای طولانی با این تعلیمات خشک و بی‌روح تغذیه می‌شود چگونه می‌تواند آن سبکبالی و بلندپروازی را به دست آورد تا سدهای معتقدات موروثی و متحجر را درهم شکند، پرده‌های تلقین و تحمیل را از هم بدرد، هوای مسموم و سنگینی را که طی قرنها به خرافات و باورهای اجدادی آلوده شده بشکافد و به فضای صاف و بی‌غش و باز دست یابد؟

اما زرتشت بنیان معتقدات زمان خویش را درهم ریخت و تحولی را پایه گذاشت که در مقایسه با شرایط آن دوران بی‌نظیر است. چنین انقلاب فکری به وسیله یک کاهن و کشیش غیرممکن است.

موسی بنابه روایات تورات، در بین قوم بنی‌اسرائیل که قبلاً از نوح و ابراهیم و اسحق و... پیام توحید را شنیده بود، این دعوت را تجدید کرد، بدون آنکه در شرایع و شعائر آنان تغییر اساسی به‌وجود آورد.

عیسی به روایت انجیل فقط به تورات متکی شد و بازگوکننده پیام تورات گردید و هیچ‌گونه تحولی در شرایع یهود به‌وجود نیاورد.

محمد که بزرگترین تحول را در جامعه جاهلیت عرب به‌وجود آورد و با اعلان بطلان آئین بت‌پرستی جنبش عظیمی را پایه‌گذاری کرد در بین جامعه یهود و مسیحیت و در کنار تمدنهای پیشرفته ظهور نمود و بخش بزرگی از قرآن تأیید و تکرار معتقدات تورات و انجیل است.

زرتشت در جامعه ابتدایی و بدوی آریاهای بت‌پرست پولی‌تئیست، که غرق در آداب و رسوم خرافی و موروثی و گرفتار کاهنان، کرپنها، اوسیجها و کاویهای متحجر و سواری‌طلب بودند قیام کرد و با همه آداب و رسوم و شعائر و معتقدات حتی نظام جامعه خود، به مبارزه برخاست. او با کاویان یا امیرکاهنینی که با غارت و چپاول و اعمال زور حیات شبانان و مرتع داران صلح طلب را به نابودی تهدید می‌کردند نبرد خونینی را آغاز کرد و به کاهنان سوداگر آتش‌پرست و مستی‌طلب که با تشویق توده مسحور و مخمور به تقدیم قربانی و رقص مستانه به دور آتش مقدس و اجرای ریتوالهای بدوی آنها را در حماقت و بندگی اسیر می‌ساختند، اعلان جنگ داد. جامعه دور افتاده گاتایی قبل از زرتشت با پیام توحید و دین راستی فارغ از کاهن و ریتوالها و شعائر بدوی، ناآشنا بود و پیکار دلیرانه‌ای که زرتشت آغاز کرد فصل کاملاً نوینی در حیات این مردم و تاریخ جهان گشود. او خدایان جامعه را که وسیله‌ای در دست سران و پیشوایان و عاملی برای ادامه تحمیق و تحمیل شده بود یکسره به نام دیو مهر باطل زد و تصورات و معتقدات ناراست و زبانگر متولیان و دلالان عقیده را به نام دروغ و فریب محکوم ساخت؛ بتهای عینی و ذهنی را شکست و بتگرایان را

به پرستش خدای واحد خواند. و مهمتر از همه او مفهوم دین و متدین را به کلی دگرگون ساخت و به مردمان آموخت که تقوی جز عمل نیک نمی‌باشد و خداوند را به قربانی و عجز و لابه و ستایش نیازی نیست. بهشت و جهنم در خود ماست و شر و خیر زاده اندیشه ما، خالق جهان به دلال و واسطه احتیاج ندارد و بزرگترین فدیه و قربانی و نیاز به درگاه او انجام کارهای خیر و پیروی از مثلث مقدس پندار و گفتار و کردار نیک است. نزدیکی به حق با متصف شدن به صفات الهی میسر است و...

آیا بنیانگذار چنین انقلابی، که سراسر نظام فکری و اجتماعی را متحول ساخته و برای اولین‌بار در تاریخ جهان مفهوم واقعی توحید را اعلام نموده است، می‌توان از تبار کاهنان و ملایان و لاویان دانست؟

نه تنها زرتشت، که هیچ یک از رسولان حق از میان کاهنان و کشیشان برنخاسته‌اند و برخلاف گفته لومل و دیگران هیچ پیامبری با تعلیمات کلیسایی موفق به ایجاد انقلاب فکری مذهبی نشده است. البته در بین روحانیان کلیسا نیز انسانهای نیک‌فطرت و صاحب فکر و اندیشه رسا یافت شده است، ولی اتفاقاً همان عواملی را که محققین برای تربیت زرتشت لازم شمرده‌اند، چنان به آنها انجماد و تعصب می‌بخشد که هیچ‌گاه قادر نیستند برخلاف معلومات و محفوظات خود به تحول عمیق و اساسی بیندیشند.

پیمبران همان گونه که بویس و آلتهیم و لومل و... پذیرفته‌اند، از سرچشمه فطرت و منبع درون یا موهبت الهی سیراب می‌شوند و الهام آنان چیزی نیست که با درس و فحص و بحث به‌دست آید و بهترین دلیل نیز تاریخ است. آیا کدام یک از پیمبران با تعلیمات دین و دروس مکتبی به وحی و الهام دست یافته‌اند؟ آیا محمد (ص) در مکتب کدامیک از کاهنان و لاویان و ملایان بزرگ تعلیم یافته بود؟ و از تعلیم یافتگان این مکاتب در زمان آن پیامبر چه کسی قادر بود سوره‌ای نظیر الهامات آن بزرگ‌مرد اُمی را تکرار نماید؟ مفهوم امی مگر جز این است که او به امت و یا توده وابسته و از تعلیمات مکتبی بی‌نصیب بود؟ اگر این رسولان از تبار خاخام‌ها و ملایان تعلیم یافته بودند که گفتارشان ارزشی نداشت و تکرار دروس خشک و منجمد دلالان دین و معبدیان، هرگز شور و انقلابی در دلهای افسرده و بت‌زده به‌وجود نمی‌آورد. این ندای باطن صاف و بی‌رنگ است که جانها را به هیجان و حرکت در آورده و خاطرهای مرده را حیات تازه می‌بخشد. حتی در قرن اخیر به نمونه‌ای چون گاندی برمی‌خوریم که انقلابی در جامعه عظیم هند به‌وجود می‌آورد، بدون آنکه برهمن و کاهن باشد[۱۰۴]. جالب است که حتی همان شعرای عارف شرق که

۱۰۴. علت آنکه انقلاب گاندی سبب تحول اساسی و فکری جامعه هند نگردید و فقط روبنا را متغیر ساخت آن بود که در معتقدات جامعه تحولی به‌وجود نیاورد. او به یک انقلاب (Revolution) دست زد بدون ←

خاورشناسان به آنها اشاره نموده‌اند با تعلیم و تربیت خاص درخشش نیافته‌اند و بنیان سخن شیرین آنان معلومات شعائری و کلیسایی نبوده است، بلکه قریحه و استعداد و گاهی نیز نوعی اشراق و الهام مایه اصلی خلاقیت آنان گردیده است. آنان که با این زبان آشنا هستند به‌خوبی مقصود مرا درمی‌یابند.

تجزیه و تحلیل دلایل مخالف

دلایل ۱ و ۲ به‌نظر من صحیح است.

۳ـ فقط پشتیبانی از طبقات ضعیف و کشاورزان و چوپانان نمی‌تواند دلیل تعلق زرتشت به طبقه کشاورز باشد.

مصلحی که از درون مردم برمی‌خیزد مسلماً پشتیبان ضعفا و طرفدار احقاق حق اکثریت مردم است، که بدون همراهی و حرکت آنان تحول میسر نیست. اما به‌طوری که در جلد اول توجیه شد از زمانی که حکومت و کلیسا به‌وجود آمده این دو به‌اتفاق و یا به‌تنهایی به‌استثمار اکثریت جامعه پرداخته‌اند. پس آنکه طرفدار مردم است نمی‌تواند با حکومت و کلیسا سازش کند و مذهب مردمی نمی‌تواند با حکومت و کهانت سازش نماید؛ در این صورت آن دین متعلق به طبقه حاکم است نه مردم. از طرفی دربار و معبد و هیئت حاکمه و کهانت برای بقای خویش همیشه کوشیده‌اند دین را در اختیار حکومت درآورده و آن را وسیله تثبیت موقعیت خویش سازند، که بدون موفقیت در این راه نابودی و زوالشان قطعی است. متأسفانه به دلیل تحمیل‌پذیری و اعتیاد به اطاعت مردم و نفوذ خرافات و تلقینات موروثی در سراسر تاریخ موفقیت با کلیسا و هیئت حاکمه بوده است. آنها تمام ادیان راستین و انقلابات مردمی را منحرف ساخته و در اختیار خود گرفته‌اند و از همان وسیله‌ای که می‌بایست به نجات مردم کمک کند عاملی برای استثمار، استحمار و استعمار ملتها به‌وجود آورده‌اند. دین زرتشت خود یک نمونه بارز این تحول است. در توجیه ادیان دیگر نیز خواهیم دید که این سرنوشت تمام آنها بوده است.[۱۰۵] برای درهم کوفتن قدرت ملتها و ذلیل و بنده و برده

آنکه تحولی (evolution) ایجاد کند.

۱۰۵. حتی انقلاب روسیه که در نظر اول کاملاً مردمی و توده‌ای و به قول بنیانگذاران آن کارگری بوده است هنگامی که تحت نفوذ متولیان دگم، که به‌صورت مذهب درآمده است قرار گرفت تبدیل به وسیله‌ای در دست هیئت حاکم شد و پولیت‌بورو به‌صورت کلیسا بر مردم حاکم گردید. به‌کمک همین کلیساست که اقلیت محدودی بر صدها میلیون مردم بلوک شرق حکومت می‌کنند. در این مذهب نیز انحراف به نفع هیئت حاکمه به‌وجود آمده و جامعه بی‌دولت مارکس، تبدیل به قویترین و شدیدترین دولتها شده است.

ساختن توده‌ها هیچ شمشیری برنده‌تر از دین منحرف نیست.

قبل از ختم این بحث لازم می‌دانم موضوع مهمی را تذکر دهم. اغلب محققان به اشتباه جامعه دوران زرتشت را با جوامع شکل گرفته و شهرنشینی مقایسه می‌کنند. با تجزیه و تحلیلی که از تاریخ تنظیم گاتاها به عمل خواهد آمد به این نتیجه می‌رسیم که این سرودها در جامعه آریان‌ها که هنوز به شکل عشیره‌ای می‌زیسته‌اند ظهور نموده و در این ایام هنوز تقسیم‌بندی جامعه به طبقات کاهن، اشراف و جنگجو و کشاورز شکل نگرفته بوده است. این اقوام به‌تدریج در حال سکون و قرار بوده‌اند و زرتشت در ایجاد این استقرار کوشش فراوان داشت. پیام زرتشت برای ایجاد یک نظام راستین و جامعه مستقر و متمدن بسیار مؤثر بود و مخالفت با سران غارتگر و کوچگران ویرانگر و حمایت از کشاورزان و رمه‌داران بهترین نشان این سازندگی است. پس از زرتشت اقوام آریایی به هند و ایران مهاجرت کرده‌اند و دورانی طولانی سپری شده است تا وقتی رفته رفته این اقوام استقرار یافته، و تمدن را پایه گذاری کرده‌اند. در این حال است که طبقات شهری شکل گرفته و کارگر، کشاورز، جنگجو، اشراف و روحانی در طبقات مشخص و اغلب موروثی جای گرفته‌اند.

۴ـ آیا زرتشت از تبار سلاطین و اشراف بود؟

درباری و اشرافی بودن زرتشت را روایات سنتی مطرح ساخته است و در بین محققان غربی جز هرتسفلد کمتر دانشمندی آن را پذیرفته است. ولی محققان زرتشتی اغلب آن را ستوده‌اند.

در اوستای متأخر از یک سو به علت وابسته بودن به دربار و از سوی دیگر به توهم بالا بردن مقام زرتشت، نسبت او را به خانواده سلطنتی جعل کرده‌اند، همان‌گونه که معجزات فراوانی هنگام تولد و پرورش و رسالت او ابداع نموده‌اند.

زرتشت، در روایات سنتی از تبار شاهان حتی گاهی از نسل کیومرث و جمشید و فریدون است! جالب است که حتی محققان وابسته به روحانیت زرتشتی نیز از این تلقین مذهبی بی‌نصیب نمانده‌اند. آذرگشسب جد زرتشت را بنیانگذار خانواده سلطنتی ایران باستان که به خانواده پیشدادیان و فریدون می‌رسد توجیه کرده است و دکتر تارا پوروالا استاد بسیاری از محققان معاصر زرتشتی در شرح زندگانی زرتشت می‌نویسد: در خانواده جنگاوران بنام (اسپیتا) منسوب با فامیل امپراتوری باستان ایران، مردی نیک و دانا به نام پوروش اسپه می‌زیست ... او همچنین ویشتاسپه را شاهنشاه بزرگی با دربار با شکوه معرفی می‌نماید. نویسندگان زرتشتی تقریباً همه زرتشت را شاهزاده‌ای می‌دانند که در دربار شاهنشاه ویشتاسب مورد حمایت قرار گرفته است. اما در بین محققان غربی هرتسفلد نظریه‌ای را مطرح می‌سازد که مورد اعتراض و ایراد جمله شرق‌شناسان قرار گرفته است.

هرتسفلد معتقد بود که پدربزرگ زرتشت استیاگس[۱۰۶] آخرین پادشاه مادی بوده است. کورش با مادر زرتشت یا دختر استیاگس ازدواج می‌کند و دختر کورش آتوسا خواهر ناتنی زرتشت بوده است. آتوسا با برادرش کامبیز (کامبوجیه) وصلت می‌کند و پس از مرگ کامبیز همسر داریوش می‌شود. در نتیجه زرتشت برادرزن دو شاهنشاه هخامنشی، ناپسری کوروش و نوه یک شاهنشاه مادی است و برادر ملکه ایران!!. این شاهزاده مادی به فکر اصلاح وضع کشاورزی کشاورزان می‌افتد و تصمیم می‌گیرد در وضع بردگی زارعان که به‌صورت سرف[۱۰۷] به‌سر می‌برده‌اند، تحولی ایجاد کند و آنان را به کشاورزان آزاد مبدل سازد. این عمل او با مخالفت شدید طبقه حاکم و روحانیان روبه‌رو می‌شود و در شهر ری، که موطن او بود، به نام یک انقلابی در مقابل دادگاه قرار می‌گیرد. رئیس این دادگاه همان گوماتای مغ بود که بعدها، پس از آنکه خود را به جای بردیا برادر کامبوجیه معرفی کرد به گوماتای غاصب معروف شد. گوماتا او را به تبعید از زادگاهش محکوم می‌نماید و کوروش نیز این رأی را درباره ناپسریش تنفیذ می‌کند و زرتشت ناچار به طوس مهاجرت می‌نماید. پس از مرگ کامبیز گوماتا به نام اسمردیس (بردیا)، که مخفیانه به‌دست برادرش کامبیز کشته شده بود، به سلطنت می‌نشیند (یا پس از حرکت کامبیز به سوی مصر). زرتشت از این راز اطلاع یافته و توطئه را علنی و به کوروش کمک می‌کند تا گوماتا را کشته برجایش نشیند. هرتسفلد خود متوجه می‌شود که با وجود این خدمت بزرگ به داریوش و با وجود آنکه (به قول هرتسفلد) زرتشت وارث بحق تاج و تخت، و برادرزن داریوش بوده است، هیچ نامی از او در کتیبه‌های داریوش نیست و در شرح کشتی مغ از زرتشت یادی نشده است.

هرتسفلد به این سؤال خود چنین پاسخ می‌دهد که این سکوت به تقاضای زرتشت به عمل آمده و او از داریوش تقاضا کرده است حقیقت را بپوشاند، زیرا «او مایل بود در خفا و تاریکی کار کند» (معلوم نیست پس چگونه این خبر پس از دو هزار و پانصد سال به گوش هرتسفلد رسیده است!!). هرتسفلد مدعی است که این قصه را از گاتاها کشف کرده است و حتی روز حوادث را نیز در گاتاها خوانده است!! در حالی که در حقیقت او این افسانه را از روایتی که کتسیا[۱۰۸] طبیب دربار هخامنشیان گزارش داده است (در حدود ۳۹۸ ق. م.) اقتباس کرده است و خود بر شاخ و برگ آن افزوده است.

کتسیا، که روایاتش به‌نظر محققین به هیچ وجه قابل اعتماد نیست، تعریف می‌کند که استیاگس پسری نداشت و تنها دختر خود را به نام آمی‌تیس[۱۰۹] به اسپی‌تامه نامی، که نجیب‌زاده

106. Astyages

۱۰۷. سرف‌ها (Serf) زارعین بودند که با زمین خرید و فروش می‌شده‌اند.

108. Ktesia

109. Amytis

مادی بود، داد و او را وارث تخت و تاج خویش ساخت. پس از آن کوروش بر استیاگس غلبه کرد، اسپی‌تامه راکشت و آمی‌تیس را به زنی گرفت. آمی‌تیس از کوروش دارای دو پسر شد به نام بردیا و کامبوجیه. کتسیا نام بردیا را به غلط تانیوکزارکس [۱۱۰] نامیده است. بنابه روایت کتسیا، آمی‌تیس از اسپی‌تامه دو پسر به‌نامهای اسپیتاک و مگابرنس [۱۱۱] به دنیا آورده بود. هرتسفلد در این قصه اسپیتاک را زرتشت برداشت کرده است.

باکمی دقت می‌توان پی‌برد که هرتسفلد بر پایه قصه جالبی افسانه جالبتری را ابداع کرده است. پدر و مادر زرتشت پوروش اسپه و دوغدوه می‌باشند که با آنچه هرتسفلد برداشت نموده ارتباطی ندارد. مادر کامبوجیه از شاهزادگان هخامنشی به نام کاساندانه [۱۱۲] دختر فرناسپس [۱۱۳] بوده است که با آمی‌تیس تطبیق نمی‌کند. کتسیا در کتابی که این روایت از آن اقتباس شده آنقدر حوادث عجیبی بیان کرده که حتی مورد استهزاء مورخان باستان قرار گرفته است. او هم سخنی از زرتشت و گوماتا... بیان نکرده و بقیه داستان را هرتسفلد تکمیل کرده است و در یک کتاب هشتصد صفحه‌ای کشف خود را توجیه نموده که مورد قبول هیچیک از محققان قرار نگرفته است. جالبترین نکته این ادعا آن است که این شاهزاده والاگهر و به قول هرتسفلد وارث تخت و تاج مادها درگاتاها، که تنها مدرک قابل اعتماد ماست، پیوسته از تنگدستی خویش می‌نالد و یکی از مهمترین علل عدم موفقیت اولیه خود را نداشتن مال و پشتیبان و قدرت توصیف کرده است؟! در بررسی تاریخ ظهور زرتشت خواهیم دید که این‌گونه افسانه‌ها به هیچ وجه قابل توجه و اعتنا نیستند.

محققین دیگری که در این‌باره اظهارنظر نموده‌اند عبارتند از:

میلت [۱۱۴]، دانشمند فرانسوی معتقد است که اصلاحات اجتماعی زرتشت بسیار مهم و ضد اشرافی است. مخالفت با قربانی نیز موجب برانگیختن توانگران و به‌خصوص کاهنان پرقدرت گردیده است. او می‌نویسد «کشاورز به اشرافیت، که با او فاصله دارد دلبسته نیست بلکه خواهان گونه‌ای دموکراسی نیروهایی است که بتواند به او خدمت کند... همه پژوهندگان گاتاها دریافته‌اند که نظریات اخلاقی مندرج در آن به امور اقتصادی و اجتماعی مربوط می‌شود. اما آنچه باید به جستجویش پردازیم اختلاف بین کشاورزان و بیابانگردان نیست... در اینجا موضوع بررسی ما همان پیکار کهن توانگر و تهیدست است و اشراف پیکارجو و کشاورزان. تنها از نظر این مبارزه است که زرتشتیان کهن برای کیفر پس از مرگ این‌چنین اهمیت قائل شدند».

رودلف می‌نویسد: زرتشت وابسته به اشراف بوده است. ولی با وجود این اقرار می‌کند که

110. Tanyoxarkes
111. Megabernes, Spitak
112. Kassandane
113. Pharnaspes
114. Meillet

زرتشت طرفدار تنگدستان و طبقات بی‌وسیله و مدافع حقوق کشاورزان و شبانان و رمه‌داران بود که هم از طرف سردسته‌ها، رؤسای قبایل و کاهنین و کشیشان، و هم از سوی اربابان خود زیرفشار و مورد تحقیر قرار گرفته، بی‌دفاع رها شده بودند.

او اشاره به کلمه دریگوو یا دریگو[115] می‌نماید (سرودها ۵۳/۹ و ۳۴/۵) و آن را درویش بی‌نوا و تهیدست معنی می‌کند و زرتشت را پشتیبان این افراد می‌داند. رودلف برای اشرافی بودن زرتشت هیچ دلیلی ارائه نمی‌کند.

رودلف معتقد است یکی از اقدامات مهم زرتشت نفی و طرد نمایندگان مشاغل رسمی مذهبی و متولیان آداب و رسوم دین قدیم جامعه یعنی کاویها، وکرپانها و اوسیجهاست و می‌نویسد در این مرحله زرتشت چارچوبی راکه آن روز معمول و مرسوم بوده درهم می‌شکند و در نتیجه از جامعه طرد و آواره می‌شود و چون واعظی تهیدست و بی‌پناه به اطراف کوچ می‌کند.

نظر هرتل قبلاً بیان شد. او معتقد بود که زرتشت به طبقه کشاورز و شبان تعلق داشته است.

به نظر مولتون، که زرتشت را به کشاورزان نسبت می‌داد، نیز قبلاً اشاره شده است.

نتیجه

در جلد اول این مجموعه پس از بررسی تاریخ تکامل جوامع به این نتیجه رسیدیم که در اثر تحمیق مداوم و فسادانگیز روحانیت منحرف، و تلقین و تحمیق دین کلیسایی و آیین معبدی، مردم به اطاعت معتاد شدند و در طول هزاران سال چنان به بندگی و رقیت سلاطین و فرمانروایان گردن نهادند که حکومت و سلطنت به قدرت مقدسی تبدیل شد و وابستگی به این قدرت احترام‌آفرین گردید. مذهب و نظام منحرف چنان انسانها را با خویشتن خویش بیگانه ساخت که حتی شاه و وابستگان او را از موهبتی خاص برخوردار دانستند و فره‌ور و صاحب‌فر ایزدیش شناختند.[116] این تلقین و تحمیق چنان در روح و فکر مردم نفوذ کرده بود که اصولاً بزرگی و عظمت را با فرماندهی و سلطنت برابر می‌دانستند و در فرهنگ و ادبیات اقوام مختلف کلمه شاه با برتری و والایی مترادف گردید. این کابوس عظمت خیالی تا آنجا بر مردم مسلط شد که حتی در مورد

115. Drigu, Drigaove

۱۱۶. جالب است نه‌تنها در جوامع عقب‌مانده که در کشورهای متمدن قرن بیستم هنوز نویسندگانی یافت می‌شوند که یا در اثر تلقین یا برای کاسه‌لیسی و تحمیق، شاه و شهزادگان را از تبار والا و برتر تبلیغ می‌کنند و به اشرار لقب اشراف می‌دهند و جالبتر آنکه حتی آنان را دارای خون آبی (blue blooded; Blaues Blut) معرفی می‌نمایند که با مردم معمولی قرمز خون، متفاوتند!!

پیمبران نیز پیروان مسحور دلخوش بودند که پیرو بزرگی از تبار شاهان باشند. موسی در دربار فرعون چون شاهزاده‌ای تربیت می‌شود، داود و سلیمان شاه پیمبر می‌شوند، عیسی خدازاده‌ای!! از نسل شاه داود است، بودا شاهزاده ساکیامونی است و زرتشت از تبار امپراتوران باستانی ایران!!

حتی درباره محمد که شرح حال زندگی او مشخص و تاریخ حیاتش روشن و مسلم است باز هم سعی می‌شود او را به شکلی ملک و ملک‌زاده سازند. او هم به شکلی با داود شاه مربوط می‌شود و حتی در مجموعه‌الغدیر، که مورد اعجاب و تحسین بزرگان و خبرگان قرار گرفته به فصلی به نام تاج گذاری برخورد می‌کنیم. امینی مؤلف مجموعه تحقیقی الغدیر در این مورد مطلبی دارد که خلاصه‌اش این است:

پیمبر عمامه شیر شکری داشت که فقط در اعیاد و مواقع خاص و پر اهمیت بر سر می‌گذاشت که می‌توان آن را با تاج مقایسه کرد. در غدیر خم پس از انتصاب علی، این عمامه خود را بر سر او گذاشت، و به قول امینی او را به ولیعهدی خود برگزید. او پیشنهاد می‌کند که این روز را باید تاج گذاری علی نام نهاد!!!

پروفسور میلز بارها تأکید می‌کند که زرتشت در محیط ساده و بدوی می‌زیسته است و به همین جهت نیز برای پیام و کلام او آن‌قدر اهمیت قائل است. بارها اوستای متأخر را انحرافی می‌خواند ولی باز خود او تحت تأثیر همین افسانه‌ها برای آنکه شخصیت مهم زرتشت را برجستگی بخشد می‌نویسد، او دارای چنان شخصیت برجسته‌ای بوده است که توانسته شاهنشاه پر قدرتی چون گشتاسب را مجذوب گرداند!![۱۱۷] به گفته پوروالا قبلاً اشاره شد. دهالا نیز از ویشتاسپه به نام شاهنشاهی نام می‌برد که با دربار و ملکه با شکوه!! خویش، هوتئوسه، در ترویج دین زرتشت می‌کوشد. دهالا از ویشتاسپ به‌عنوان مدافع بزرگ دین زرتشت و منتشر سازنده آن در عالم!! سخن می‌گوید (در حالی که در همسایگی او، حتی قرنها بعد، به این دین آشنا نبوده‌اند!!).

جالب است که آذرگشسب از یک سو تاریخ ظهور زرتشت را تا هشت هزار سال قبل به عقب می‌برد و از سوی دیگر او را از تبار شاهنشاهان ایران می‌داند!!. آریاها مسلماً قبل از هزاره دوم ق. م. در ایران نبوده‌اند و یقیناً امپراتوری و شاهنشاهی در این سرزمین قبل از هخامنشیان وجود نداشته است. حتی نخستین سلطنتی که توسط مادها در ایران پایه گذاری شد، به وسیله هوخشتره تحقق یافت که با تصرف نینوا در قرن ششم ق. م. از حد یک امیر منطقه‌ای پا فراتر گذارد. در شمال شرقی ایران و نواحی بلخ و خوارزم که همه این نویسندگان زادگاه ویشتاسب دانسته‌اند، اثری از هیچ امپراتوری و یا پادشاهی حتی در هزاره اول ق. م. دیده نمی‌شود، چه رسد

۱۱۷. البته میلز به اشرافیت زرتشت معتقد نیست ولی ناخودآگاه به شاهنشاهی ویشتاسپ اشاره می‌کند.

به ۶۰۰۰ تا ۳۵۰۰ سال ق. م. هیچ‌یک از محققان، مورخان، خاورشناسان و باستان‌شناسان نتوانسته‌اند تشکیل شهر و دولت شهر و تمدن شهری را قبل از قرون هفتم تا ششم ق. م. در این مناطق به اثبات رسانند، آن‌وقت در چند هزار سال قبل از آن، از امپراتوران و شاهنشاهان و دربار باشکوه آنان سخن گفتن جز اثر این کشش عاطفی و تلقینی نیست که عظمت و برجستگی شخصیت را با شاهنشاهی و سلطنت در ارتباط درآورند. متأسفانه این بیماری چنان در جان بشریت خانه کرد که شفای کامل آن احتیاج به گذشت زمانی دراز دارد.

اگر زندگی پیمبرانی را که واقعاً برای تحول جامعه و اصلاح آن به سود اکثریت مردم قیام کرده‌اند، بررسی کنیم به این نتیجه می‌رسیم که آنان هرگز نمی‌توانسته‌اند از تبار اشراف و سلاطین باشند. همه آنها متعلق به توده مردم بوده‌اند و از بین مردم برخاسته‌اند و به همین جهت نیز توانسته‌اند به زبان مردم سخن بگویند و صفا و سادگی و خلوصشان موجب کشش و جلب توده‌ها گردد.

زرتشت هم مسلماً از بین مردم برخاسته است؛ گذشته براینکه در دوران زرتشت هنوز طبقه‌ای به نام اشراف شکل نگرفته بوده است. او می‌توانسته از تبار کاویان باشد، که مسلماً چنین نبوده است و گاتاها شاهد صادقی براین مدعاست. در فصل بعثت زرتشت در این باره سخن گفته خواهد شد و شخصیت زرتشت تجزیه و تحلیل خواهد گردید.

معتقدین قلیل به شاهزادگی زرتشت نه‌تنها کوچکترین شاهدی برای اثبات این نظریه ارائه نمی‌کنند، که در حقیقت هیچ‌گونه شاهدی هم وجود ندارد، بلکه با اظهارات دیگر خود این ادعا را نیز نقض می‌نمایند.[۱۱۸] در گاتاها که تنها مدرک معتبر ماست نه‌تنها کوچکترین اشاره‌ای به اشرافیت زرتشت نشده است بلکه سراسر آن عکس این نظریه را به اثبات می‌رساند.

۵ـ تاریخ ظهور زرتشت

در مورد تاریخ ظهور زرتشت سه نظریه کلی از سوی محققین اوستاشناس مطرح گردیده است.

۱ـ نظریه‌ای که بر روایات سنتی متکی است و یا زمانی در این حدود توجیه می‌شود.

۲ـ بدون توجه به روایات سنتی و متکی به بررسی‌های زبان‌شناسی و باستان‌شناسی.

۳ـ آثاری که از مورخین و نویسندگان باستانی رومی و یونانی برجای مانده است.

---

۱۱۸. همان‌گونه که بیان شد معتقدین به شهزادگی زرتشت غیر از هرتسفلد نویسندگان زرتشتیند که از اوستای متأخر و روایات زرتشتی متأثر شده‌اند. غیر از این نوشته‌ها کوچکترین دلیلی ارائه نمی‌شود، در حالی که دلایل مخالف در خود گاتاها مستتر است.

۱ ـ تاریخ سنتی ـ در اوستای قدیم به تاریخ ظهور و تأثیر زرتشت اشاره‌ای نشده است. در دوران ساسانیان که کلیسا و کانن زرتشتی پایه‌گذاری شد در این مورد نیز نظریاتی مطرح گردید. ادبیاتی که ظهور زرتشت در آنها توجیه شده است اغلب متعلق به پس از انقراض سلسله ساسانی و آغاز تسلط اعراب بر ایران است که مایه و پایه آنها گزارشهای پهلوی و مدارک باقیمانده از دورانهای گذشته بوده است. اما تا چه حد در جمع‌آوری و اقتباس از این مدارک امانت رعایت شده است و آیا اصلاً پس از حمله اعراب مدارک قابل توجهی باقی مانده که بتوان به اصالت آنها اطمینان داشت، مسئله مبهم و غیرقابل پاسخگویی است. باید در نظر داشت که اصولاً کانن زرتشتی[۱۱۹] به‌طوری که خواهیم دید برپایه اساطیر و خرافاتی که در بین فرقه‌های مختلف و کلیساهای بسیار پراکنده و ناهماهنگ اوایل سلطنت ساسانیان رایج بود، شکل گرفت و اطلاعات قابل اعتمادی که بر مبنای تاریخ و حوادث واقعی بنا شده باشد به هیچ وجه در دسترس نبود. جامعه کلیسای زرتشتی نیز در آن زمان هرگز به تحقیق وقایع اهمیت نمی‌داد و اصولاً با این نوع بررسی به کلی غریبه بود.

تاریخ ظهور زرتشت در دو رساله معروف و پایه‌ای کانن زرتشتی و یک گزارش مربوط به تأسیس این کانن، یعنی ارداویرافنامه، که همه آنها در قرون نهم و دهم میلادی تنظیم شده‌اند، مورد بحث قرار گرفته است.

درکتاب بندهشن[۱۲۰] یا کتاب آفرینش و مبنای خلقت، دوران عمر جهان ۱۲۰۰۰ سال بیان شده است. در سه هزار سال اول خداوند تمام موجودات عالم را در عالم مثل که همان جهان فره‌وشی یا فروهرهاست (عالم روحانی) خلق کرده است. در این عالم این فره‌وشی‌ها بدون حرکت و عمل بوده‌اند و این حالت را مینک[۱۲۱] نامیده‌اند. در ۳۰۰۰ سال دوم مرحله مینک به گتاه[۱۲۲] مبدل می‌شود که حالت کنونی جهان است و فروهرها قالب مادی به خود گرفته به عمل و حرکت می‌پردازند. صورت فلکی یا فروهر زرتشت در آخر سه هزار سال اول خلق می‌شود. او در ۲۵۸ سال قبل از انقراض سلطنت هخامنشی به بعثت می‌رسد. (به عبارت دیگر در حدود ۶۳۰/ ق. م. فره‌وشی او قالب مادی به خود می‌گیرد).

در ارداویرافنامه بعثت زرتشت ۳۰۰ سال قبل از حمله اسکندر ذکر می‌شود و چون اسکندر در ۳۳۰ ق. م. به ایران حمله کرده است تاریخ تولد زرتشت در حدود ۶۶۰ ق. م. خواهد شد.

---

۱۱۹. Canon (Kanon) مجموعه رسائل و مدارکی که اصول و شرایع یک دین را تشریح می‌کند.

120. Bundahishn　　121. meinok

122. getah

مورخان و محققان که برداشت خود را بر پایه گزارش بالا تثبیت کرده‌اند و یا در آن حدود زمانی را حدس زده‌اند عبارتند از:

مورخان اسلامی مانند مسعودی و بیرونی، که جز منابع پهلوی و زرتشتی اطلاعات دیگری در دست نداشته و بعثت زرتشت را ۲۵۸ سال قبل از حمله اسکندر توجیه کرده و آن را ۵۵۸ ق. م. ذکر نموده‌اند. برخی از نویسندگان عرب زرتشت را با یرمیای‌نبی یکی از نبی‌های اسرائیلی همسان دانسته و ظهور او را در حدود ۶۵۰ ق. م. حدس زده‌اند.

پروفسور هنینگ با توجه به این مسئله که در روایات سنتی به دقت ذکر نشده است که ظهور زرتشت ۲۵۸ سال قبل از حمله اسکندر یا انقراض هخامنشیان بوده است و با در نظر گرفتن عمر زرتشت، که در روایات ۷۷ سال آمده، و بعثت زرتشت که در ۳۰ سالگی ذکر شده، به سه تاریخ دست می‌یابد ۶۵۰ ـ ۵۵۳؛ ۶۲۸ ـ ۵۵۱ و ۶۱۸ ـ ۵۴۱ ق. م. در ضمن او معتقد است که مرگ زرتشت می‌بایستی قبل از به سلطنت رسیدن کوروش رخ داده باشد، زیرا اگر در زمان کوروش ویشتاسب نامی به‌عنوان حامی زرتشت هنوز وجود می‌داشت مسلماً اثری از او در تاریخ باقی می‌ماند (با این توجیه خود هنینگ هیچ‌یک از تواریخ ذکر شده قابل اعتماد نخواهد بود زیرا کوروش در ۵۵۹ ق. م. به سلطنت رسیده است).

به اعتقاد هرتسفلد با شرحی که قبلاً از نظریه او داده شد زرتشت همعصر داریوش بوده و در حدود ۵۰۰ ق. م. می‌زیسته است.

آلتهیم بعثت زرتشت را ۵۶۹ ق. م. ذکر می‌کند ولی در کتابی که به نام اسکندر و زرتشت نوشته است او را همعصر همر شاعر یونانی می‌خواند که در این حال در حدود قرن نهم ق. م. خواهد شد.

هرتل پدر داریوش را همان ویشتاسپ گاتاها می‌داند و با این تعبیر ظهور زرتشت در حدود ۵۰۰ ق. م. خواهد شد. هرتل مدعی است که تاریخ دقیق تأثیر زرتشت را از گاتاها کشف کرده و حتی تاریخ دقیق یسنا ۵۳ را ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ ق. م. حساب کرده است!!. او معتقد است که زرتشت در این سرود از ویشتاسپ تقاضا می‌کند دست مغ را از تاج و تخت هخامنشیان کوتاه کند. ولی جالب است که با وجود این ادعا، چون ارتباط گاتاها را با وداها مسلم می‌بیند، در کتاب خود به نام هخامنشیان و کیانیان می‌نویسد که بیشتر قسمتهای ریگ‌ودا پس از زرتشت و در زمانی که قبایل ودایی با زرتشتیان در جنگ بوده‌اند تنظیم شده است. آثار این جنگها در وداها مشهود است. از سوی دیگر تصدیق می‌کند که قسمت اعظم ریگ‌وداها در خارج از هند و در حدود شمال افغانستان تنظیم گردیده است.

هرتل در تحقیقی که در رساله دیگری درباره اوستا و وداها می‌کند می‌نویسد: در وداها

دشمنان اصول ودایی را دوا نید[123] نام برده‌اند و نید را تحقیرکردن معنی می‌کند. او معتقد است که تحقیرکنندگان وداها، یا خدایان ودایی، همان پیروان زرتشت می‌باشند که به‌صورت دیو همه خدایان آریایی را تحقیر کردند. هرتل نشان می‌دهد که چگونه در سراسر وداها از سرودهای یکم تا نهم همه جا از این دوا نیدها سخن رفته است. به عبارت دیگر از اوایل فرم گرفتن وداها برخورد آریاهای ودایی و گاتایی مشهود است. این برداشت گاتاها را با وداهای اولیه همزمان ساخته و به‌طور قاطع برداشت اولیه هرتل را باطل می‌نماید. هرچند هرتل خود این واقعیت را دریافته و مجبور می‌شود تاریخ تنظیم وداها را کاملاً به جلو کشد و آغاز آنها را به ۸۰۰ ق. م. نسبت دهد، ولی با وجود این حتی همین تاریخ نیز با ۵۰۰ ق. م. و سلطنت کوروش سازگار نیست. اگر برخورد هندوها و ایرانیها از دوران کوروش به بعد رخ داده و این مبارزات در وداها منعکس شده باشد مسلماً باید در وداهای قدیم از سلاطین هخامنشی و دولتهای آنان نامی وجود می‌داشت. هرچند اصولاً احتیاج به این بحث نیست زیرا به‌طوری که خواهیم دید وداهای قدیم مسلماً از ۱۵۰۰ ق. م. قدیمیترند. در ضمن هرتل برای قرابت وداها و گاتاها یک شاهد دیگر نیز مطرح می‌سازد و آن به کار بردن کلمه داسیو برای دشمنان است. او معتقد است داسیو از کلمه داهیو و داخیوی اوستا به معنی استان و ناحیه گرفته شده و مقصود از داسیو همان ایرانیان بوده است.

هینتس به روایتی اشاره می‌کند که درباره سرو کاشمر در نامه دبستان ذکر شده است. در این روایت آمده است که هنگامی که زرتشت در سن ۴۴ سالگی به دربار ویشتاسپ پذیرفته می‌شود به افتخار این موقعیت در مقابل آتشکده برزین مهر سروی می‌کارند که قرنهای متوالی سرسبز و شاداب بوده است. در زمان خلیفه المتوکل عباسی شرح این سرو را برای او بیان می‌کنند و او بسیار مایل می‌شود که این سرو را ببیند و چون برای امیرالمؤمنین!! به آن دیار سفر کردن شایسته نیست، سرو باید به خدمت او آورده شود! پس فرمان می‌دهد این سرو را بریده به نزد خلیفه آورند. در روایت آمده که سرو در آن زمان ۱۴۵۰ سال عمر داشته است. هینتس از این محاسبه دقیق!! نتیجه می‌گیرد که تولد زرتشت در ۶۳۰ و مرگ او ۵۵۳ ق. م. بوده است!

میه نیز تاریخ سنتی را پذیرفته است.

قبل از ختم این نظریات باید برداشت دارمستتر[124] را نیز بیان کرد. این دانشمند فرانسوی به دلایلی که در بخش «اشتباه محققین تجزیه و تحلیل خواهد شد، تنظیم گاتاها را در حوالی ظهور مسیح و قرن اول میلادی حدس زده است. این نظریه نیز از سوی هیچ محققی مورد توجه قرار نگرفته است.

123. Deva-nid

124. Darmesteter

۲ ـ برخی از طرفداران نظریه دوم ـ ادوارد مایر دوران تأثیر زرتشت را به قبل از ۱۰۰۰ ق. م. منسوب می‌داند و معتقد است کوشش بی‌مطالعه‌ای خواهد بود اگر سعی کنیم زرتشت را در قرون هفتم و هشتم ق. م. جای دهیم. او ضمناً به کتیبه‌هایی از پادشاهان آشوری در قرن هشتم ق. م. اشاره می‌کند که در آنها نام مزدکو[۱۲۵] از امرای مادی ذکر شده است. او حدس می‌زند که این نام از مزداپرستی کسب شده که در بین مادها نیز پیروانی داشته است. مایر می‌نویسد که مزداپرستی قبل از قرن هشتم ق. م. توسط وعاظ سیار عشایر مغان به جامعه مادها وارد شده و سپس به پارسها نفوذ کرده است و به همین جهت نیز کاهنین مغ جای اترون (آذربان)ها را گرفته‌اند.

گلدنر ابتدا تاریخ سنتی را پذیرفته، ولی بعداً نظر مایر را در مورد وجود مزداپرستی در بین مادها تأیید نموده و ظهور زرتشت را در حدود هزاره اول ق. م. حدس می‌زند. او معتقد است که گاتاها و سرودهای ودا همزمان بوده و قدیمترین بخش اوستا از وداها مسلماً جدیدتر نیست.

بارتولومه ظهور زرتشت را در حدود ۹۰۰ ق. م. حدس می‌زند.

لومل نظریه هرتل را، که ویشتاسپ پدر داریوش است، به کلی بی‌پایه می‌داند و با اشاره به کتیبه سارگون پادشاه آشوری در سال ۷۱۴ ق. م. که در آن به نام مزدا اشاره شده است و با اتکاء به قدمت لهجه گاتاها، و توجه به شرایط ابتدایی محیط زندگی در فضای گاتاها، که از جامعه متشکل نظیر سلطنتهای ماد و هخامنشی بی‌اثر است، زمان ظهور زرتشت را به احتمال قوی قبل از ظهور این سلطنت‌ها می‌داند. او به اثر باستانی طومارالفانتین[۱۲۶] که در آن از پیروان مزدسن یا همان مزدیسنا سخن رفته است، اشاره نموده که به تعداد زیاد در جنوب مصر می‌زیسته‌اند. با در نظر گرفتن فاصله زیاد بین این منطقه و شمال افغانستان زادگاه زرتشت، نتیجه می‌گیرد که زرتشت یقیناً خیلی قبل از ۷۱۴ ق. م. (کتیبه سارگون) می‌زیسته است و می‌توان حدس زد که ظهور او در حدود هزاره اول ق. م. بوده است. لومل به شاهد دیگری برای تأیید قدمت گاتاها متکی می‌شود و آن نام مغ در یسناست. در یسناها نام مغ به‌عنوان یک روحانی و کاهن به هیچ وجه برده نشده و فقط در یسنا ۶۵ بند ۷، که از بخشهای بسیار جدید است، یکبار به مغ اشاره شده است. از طرفی مغان در عصر مادها کاهنین دین بوده‌اند و در زمان هخامنشیان بر جامعه تسلط داشته‌اند، به‌طوری که در قدیم همیشه دین ایرانیان را دین مغ می‌نامیده‌اند. او از این واقعیت نتیجه می‌گیرد که تاریخ تنظیم این آثار باید قبل از عصر مادها باشد و چون گاتاها بر یشتها تقدم دارد می‌توان نتیجه گرفت که قرنها از تنظیم گاتاها گذشته بوده است تا مغان در جامعه مادها مقام روحانیت یافته‌اند.

---

125. Mazdaku

126. Papyri Von Elephantine

وزن‌دونک[۱۲۷] ظهور زرتشت را بین ۱۰۰۰ - ۹۰۰ ق. م. حدس می‌زند.

رودلف تاریخ تأثیر زرتشت را در حدود هزاره اول ق. م. دانسته و می‌نویسد که این تاریخ کاملاً با دنیای روحی و اجتماعی گاتاها منطبق است. تاریخ سنتی را مانند دیگر روایات آن غیرقابل اعتماد می‌داند و معتقد است تمام شواهد تاریخی و فلسفی و منطقی برخلاف این فرضیه حکایت می‌کند که پدر داریوش همان ویشتاسپ گاتاها می‌باشد و زرتشت همعصر هخامنشیان است.

رودلف می‌نویسد که برخلاف تصور آلتهیم تا قبل از قرن پنجم ق. م. در ناحیه خوارزم از زندگی شهری و تمدن پیشرفته اثری یافت نمی‌شود. تحقیقات دانشمندان شوروی این واقعیت را به اثبات رسانده است، گاتاها شاهد زنده‌ای است که زرتشت در یک تمدن شهری نمی‌زیسته است.

مولتون معتقد است که گاتاها متعلق به تاریخی بسیار قدیم است و علت آنکه برخی از محققین به اشتباه دچار شده و سعی می‌کنند آن را به تاریخ جدیدتری نسبت دهند، عمق و ژرفای پیام زرتشت است که برای آن زمان دور بسیار غیرمعمولی به‌نظر می‌رسیده است. حتی برخی از پژوهشگران چون نمی‌توانستند باور کنند این افکار به زمانهای چنان دوری تعلق دارد در وجود زرتشت شک کرده او را یک موجود افسانه‌ای خواندند، در حالی که فضای گاتاها، اشخاص و برخوردها همه به طریقی حاکی از این است که نویسنده این سرودها یک شخصیت واقعی بوده که اثر بزرگی را به‌وجود آورده است. زرتشتی که در گاتاها معرفی می‌شود همه چیز می‌تواند باشد جز یک اسطوره و فقط به این بهانه که درباره این مصلح بزرگ افسانه‌های نامعقولی در ادوار بعد مطرح شده است هرگز نمی‌توان واقعیت وجود او را منکر شد؛ همان‌گونه که به دلیل سیروپدیا (افسانه‌های کوروش) در وجود کوروش نباید شک کرد. زرتشت گاتاها کاملاً یک وجود تاریخی است و به عقیده من (مولتون) این خود اوست که در گاتاها سخن می‌گوید. مولتون به کمک تئوریهای نجومی از اصطلاحات گاتاها نتیجه می‌گیرد که ظهور زرتشت بین ۱۸۰۰ - ۹۰۰ ق. م. بوده و معتقد است که گاتاها و ریگ‌وداها خیلی به هم نزدیک بوده و فقط گاتاها ابتدایی‌تر است و متریک ودایی پیشرفته‌تر از متریک (سجع و قافیه) گاتایی است.

پروفسور هومل[۱۲۸] آلمانی از کتیبه‌ای آسوری متعلق به هزاره اول ق. م. نام اسارا ـ مازا[۱۲۹] را اهورامزدا تعبیر می‌کند و به این اعتبار ظهور زرتشت را قبل از هزاره اول ق. م. حدس می‌زند. او معتقد است که امکان دارد مانند الله که در بین اعراب نام یکی از بتهای عرب بوده است و محمد این نام را برای خدا برگزید، اهورامزدا نیز نام یکی از خدایان آریاها باشد که بعداً از سوی زرتشت

127. Wesendonk
128. Hummel
129. Assora–Mazza

نیز پذیرفته شده باشد.

دونکر[۱۳۰] ابتدا تاریخ سنتی را پذیرفت ولی او هم بعداً تاریخ قدیم و حدود هزاره اول را واقعی‌تر دانست.

میلز تاریخ گاتاها را در حدود ۹۰۰ ق. م. حدس می‌زند و یشتها را بین ۸۰۰ ـ ۶۰۰ ق. م. می‌داند. او می‌نویسد که انتخاب این تاریخ با مطالعه و دقت بسیار به‌عمل آمده است. از جمله دلایلی که پایه برداشت او قرارگرفته است عبارت است از:

زبان گاتاها به‌طوری که از متن آن پیداست زبان رایج و بومی جامعه آن زمان بوده است. در این سرودها ما با افراد واقعی در صحنه برخورد می‌کنیم ... این زبان برای دعوت مردم به‌کار می‌رفته است و زبان خاصی برای گروه برگزیده‌ای نمی‌تواند باشد.

همچنین زبان گاتایی یک زبان مرده نیست، به‌خصوص در محیطی ابتدایی و با آب و هوایی سخت؛ جایی که انرژی باید متوجه برآوردن احتیاجات زندگی گردد، نه ایجاد یک ادبیات ساختگی به کمک یک زبان مرده.

حتی در یک محیط پر ازدحام مانند هندوستان نیز به‌کار بردن یک چنین ترکیب مصنوعی نامأنوس است. گاتاها بیان یک داستان عاشقانه تخیلی نیست، بلکه با احتیاجات روزانه مردم سروکار داشته است. تاریخ هخامنشیان دقیقاً مشخص است و با وجود سنگ‌نبشته‌ها و کتیبه‌های موجود و گزارش مورخین باستانی جای هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد. زبان معمولی آن زمان نیز در این سنگ‌نبشته‌ها و در روی صخره‌ها حفظ گردیده است. با مقایسه این زبان و زبان گاتاها مسلم می‌گردد که مدت بسیار مدیدی باید به‌طول انجامیده باشد تا زبان مردم تا این حد تغییر کرده باشد. علاوه براین زبان و فضای گاتاها دارای اصالت خاصی است به‌طوری که می‌توان آن را احساس کرد. کسانی که بعدها گاتاها را دوباره‌نویسی کرده‌اند به درستی زبان آن را نفهمیده‌اند. لهجه ریگ‌ودا و گاتاها و آداب و رسوم و مفاهیم اقوام قدیم این دو جامعه به حدی به هم نزدیک است که می‌توان آنها را از یک خانواده دانست.

میلز بعدها به تاریخی قدیمتر معتقد شده و حتی ظهور زرتشت را به زمانهای بسیار دورتری منتسب می‌نماید. در زیر قطعه‌ای از میلز را که آذرگشسب ترجمه نموده نقل می‌نمایم:

«سالها پیش تصور می‌کردم زمان پیمبر ایران نباید بیش از یک هزار و پانصد سال پیش از میلاد باشد. ولی بعدها در اثر مطالعه زیاد متوجه شدم که هر قدر زمان زرتشت را از ۱۵۰۰ ق. م. به عقبتر بریم منطقیتر خواهد بود، زیرا هرگاه زمان گاتاها را قبل از پرستش مهر بدانیم می‌توانیم این کتاب آسمانی را کهنترین مجموعه خطی بدانیم که به ما رسیده است. ولی با توجه به کلیه حقایق،

130. Duncker

مخصوصاً تاریخ گذشته ایران و تغییراتی که در زبان آریایی به چشم می‌خورد و عدم وجود مهر و هوم در گاتاها دو ایزدی که در اوستای متأخر و ریگ‌ودا مشترک بوده و به تفصیل از آنها بحث شده، نشان می‌دهد که سالیان بسیار درازی به‌طول انجامیده است تا کیشی که خالی از هر گونه موهوم و خرافات و تعصب و آلودگی بود تنزل کرده و به‌صورتی درآید که در مهرپرستی و آیین هوم رواج داشت. به‌طور مسلم و بدون تردید ایزدان مشترکی که در یشتها و ریگ‌ودا ذکر شده‌اند بسیار کهن می‌باشند و اگر زمان گاتاها را قبل از پرستش ایزدان مذکور بدانیم، چون در متن گاتاها هیچ ذکری از آنها نشده است، پس تاریخی برای قدمت گاتاها نمی‌توان تعیین کرد».

میلز هم مانند هرتل معتقد است که داسیوها همان ایرانیان می‌باشند.

الدن برگ، زبان‌شناس و محقق آلمانی معتقد است که زبانهای اوستایی و ودایی به هم نزدیکتر از لهجه‌های زبان یونانی است؛ حتی نزدیکتر از لهجه ودایی است به اشعار حماسی سانسکریت. قرابت زیاد این زبانها، همچنین شباهت متریک اشعار گاتایی و ودایی قدمت گاتاها را مسلم می‌سازد.

پروفسور کوئیپر[131]، محقق و زبان‌شناس آلمانی معتقد است که مطالعات زبان‌شناسی مؤید این نظر است که گاتاها لااقل به ۱۰۰۰ ق. م. تعلق دارد.

پروفسور رامپیس[132] آلمانی با مقایسه نام خدا در گاتاها و کتیبه‌های هخامنشی نتیجه می‌گیرد که باید سالیان بسیار دراز، شاید چند هزار سال، گذشته باشد تا نامی که مورد توجه و استفاده همگان بوده و هر روز مردم از آن یاد می‌کرده‌اند چنین تغییر شکل و ماهیت دهد.

پروفسور گیگر، اشپیگل، ویندیشمان نویسندگان عصر اوستا: معتقدند که فضای گاتاها و دوران گاتایی از یک محیط چادرنشینی شکارچیان مستقر در اراضی جلگه‌ای حکایت می‌نماید و از شهرنشینی اثری ندارد. از معبد و کاهن نیز در این محیط نشانی نیست، بلکه کرپن‌ها و یوسیجها همان آتش‌داران و جانشینان جادوگران قبیله‌اند. این می‌رساند که این فضا از شهرهای بزرگ مادی و هخامنشی و تمدن شهری بسیار دور است. به همین دلیل باید این محیط را به زمان بسیار قدیمیتری از ظهور این تمدنها منسوب ساخت. همچنین با اشاره به روایات یونانیان می‌نویسند که به‌نظر می‌رسد در زمان افلاطون دنیای قدیم درباره زروآستر اطلاعات کاملی داشته است و این مسلماً طی قرنهای متمادی حاصل گردیده بوده است.

پروفسور هیپل[133]، زبان‌شناس آلمانی معتقد است که علم زبان‌شناسی مدرن زرتشت را حداقل به ۱۰۰۰ ق. م. منتسب می‌سازد.

131. F. B. J. Kuiper 132. Rampiss
133. Hippel

پروفسور لاسن[۱۳۴] آلمانی زرتشت را همعصر ریگ‌وداهای اولیه می‌شمارد که به حدود هزاره دوم ق. م. تعلق دارند.

پروفسور یگر[۱۳۵]، محقق آلمانی معتقد است که افکار زرتشت در نظریات ارسطو بسیار مؤثر واقع شده است و با در نظر گرفتن اشکال انتقال افکار در آن ادوار ابتدایی باید یقین کرد که ظهور زرتشت مدت مدیدی قبل از ارسطو به وقوع پیوسته است. برای آنکه در زمان تأسیس آکادمی اثر پیام زرتشت بتواند به یونان برسد، می‌بایستی قرنها قبل اعلام شده باشد.

نیبرگ زمان زرتشت را به تاریخ بسیار دور و دورانی که جامعه بدوی وجود داشته است نسبت می‌دهد و در ضمن معتقد است که تاریخ ۶۰۰۰ قبل از افلاطون را که یونانیان برای ظهور زرتشت حدس می‌زدند، از بندهشن و ارسطوره خلقت اوستای متأخر اقتباس کرده‌اند. نظریه هرتل و هرتسفلد را نیز کاملاً مردود و بی‌پایه می‌شمارد و پس از بحث مفصلی می‌نویسد: جای تعجب است که داریوش هنگامی که در کتیبه بیستون از مددکاران خود نام می‌برد، جاماسپه و فرش اوشتره را فراموش می‌کند و حتی نامی هم از زرتشت نمی‌برد. هیستاسپ پدر داریوش یک ساتراپ پارت بوده است. یک پارسی پسر پارسی، پسر ارشام که در ۵۲۲ ق. م. هنوز در قید حیات بوده است. او هم پسر آریایی، پسر چیش پیش پسر هخامنش است و چگونه می‌توان او را با کاوی ویشتاسپه پسر اوروات اسپه (لهراسب) از عشیره نئوتارید[۱۳۶] و از قبیله تورانیان[۱۳۷] بنام فریانه[۱۳۸] در ساحل جیحون (سیر دریا) مقایسه کرد؟ اسامی این مکانها و اشخاص از کتیبه داریوش و اوستا کاملاً قابل تشخیص است.

نیبرگ می‌نویسد، هر نامی که در تاریخ تکرار شود متعلق به یک شخص ثابت نیست زیرا در این صورت باید کارل دوازدهم سوئد را با کارل اسپانیا و ویلهلم فون هولنزولرن را با ویلهلم فون اورانین... یکی بدانیم. اگر آتوسا دختر کوروش و زن داریوش را با هوتئوسه[۱۳۹] زن ویشتاسپ یک شخصیت بدانیم، آن‌وقت از نظر هرتل این نتیجه حاصل می‌شود که داریوش با مادر خود ازدواج کرده و خانواده کیانی و هخامنشی را با هم پیوند داده است!! ...

بالاخره نیبرگ پس از شرح مفصلی به این نتیجه می‌رسد که با این افسانه‌ها نمی‌توان یک اصل تاریخی بنا نهاد.

شدر نظریه لومل و نیبرگ را تکمیل می‌کند و می‌نویسد شباهت اسمی ویشتاسپ و پدر داریوش سبب می‌شود که برخی از محققین به هوس افتند این دو را یک شخصیت توجیه کنند و با

134. Lassen
135. Werner Jaeger
136. Naotarid
137. Turer
138. Fryana
139. Hutaossa

این عمل تاریخ و دین ایرانیان را نامفهوم سازند.

شدر با استفاده از تحقیقات زبان‌شناسی و توجه به این اصل که مغان در بین مادها کاهنین جامعه بوده‌اند و این قوم در حدود ۹۰۰ ق. م. از شرق به غرب مهاجرت کرده است، نتیجه می‌گیرد که مسلماً دین زرتشت خیلی قدیمیتر از زمان تشکیل سلطنت ماد و قبل از ۹۰۰ ق. م. ظهور نموده است. یکی دیگر از شواهد بهتر فضای گاتاهاست که از یک جامعه ساده رمه‌داری و شبانی با ساده‌ترین سطح زندگی حکایت می‌نماید. از زراعت پیشرفته و نظام شهری در گاتاها اثری نیست و به فرهنگ سلطنتی و دربار کوچکترین اشاره‌ای نمی‌شود. لهجه گاتاها به دوران بسیار قدیم تعلق داشته و مربوط به مردمی است که در دورانهای بسیار دور در جنوب هندوکش می‌زیسته‌اند. نامهای ذکر شده در گاتاها اسامی معمول بین آریاهای بسیار قدیم است. زرتشت به احتمال قوی به سرزمین اصلی ایران قدم نگذاشته و در منطقه‌ای که بسر می‌برده فقط امیران کوچک می‌زیسته‌اند.

مارکوارت [۱۴۰]، محقق آلمانی با اتکا به اکتشافات و حفریات شوروی‌ها در منطقه خوارزم که وجود شاهان محلی را در حدود ۸۰۰ ق. م. حدس زده‌اند نتیجه می‌گیرد که زرتشت باید قبل از این پادشاهان ظهور کرده باشد.

جکسون ابتدا تاریخ سنتی را پذیرفته بود ولی بالاخره نوشت «کافی است که نشان داده شود پاندول مجدداً به عقب برگشته است تا زمان قدیمیتری را برای ظهور زرتشت بپذیریم. لااقل نظریه گروهی از شخصیتهای بسیار قابل اعتماد صاحب نام و متخصص را برآنها که یک نسل قبل و پس از این تاریخ جدیدتری برای زرتشت پیشنهاد می‌کردند، ترجیح می‌دهیم».

جکسون نیز هزاره اول ق. م. را پیشنهاد می‌نماید و نیز به فرقه‌ای که در سال ۶۰۰ ق. م. به چین مهاجرت کرده‌اند و به احتمال قوی زرتشتی بوده‌اند اشاره می‌کند. او می‌نویسد «هرگاه زرتشت در گاتاها در حال سوم شخص سخن می‌گوید به روشنی از شعرای باستانی ایران ۱۵۰۰ سال سبقت گرفته است».

ویدن‌گرن ظهور زرتشت را در حدود ۹۰۰ ق. م. حدس می‌زند و در هر حال خیلی قدیمیتر از هخامنشیان. او معتقد است که یسنا سی‌ام دارای ریشه کسموگنی [۱۴۱] (مربوط به خلقت و جهان‌شناسی) ایندوگرمان بوده و معرف قدمت تاریخی است.

بویس معتقد است که شباهت بین زبان گاتاها و وداهای قدیم و وجود عناصر بسیار قدیمی در مطالب آن می‌رساند که تاریخ تنظیم این سرودها نمی‌تواند جدیدتر از ۱۰۰۰ ق. م. باشد؛ شاید هم بتوان آن را قدیمیتر دانست. تحقیقات مدرن زبان‌شناسی ثابت کرده است که گاتاها به زمان بسیار قدیم تعلق دارد. او می‌نویسد که تاریخ ظهور زرتشت را بین ۶۰۰۰ ق. م. و ۲۵۸ سال قبل از

140. Markwart

141. Cosmogony

حمله اسکندر حدس زده‌اند، که هر دو این برداشتها بر پایه‌های غلط بنا شده است. ایرانیان قدیم به تاریخ نویسی علاقه نداشتند و در این باره آثار قابل اعتمادی از آنان برجای نمانده است. تنها مدرک قابل اعتماد موجود برای تعیین زمان و مکان زرتشت فقط گاتاهاست. قدمت گاتاها از نظر زبان‌شناسی با وداهای قدیم قابل مقایسه است که تنظیم آنها در حدود ۱۷۰۰ ق. م. آغاز شده است. بویس که از جدیدترین تحقیقات علمی کمک می‌گیرد در کتابی که ۱۹۷۵ منتشر نموده به تفصیل نظر خویش را توجیه کرده و می‌نویسد «شکلی که از جهان پایه تئولوژی زرتشت قرار می‌گیرد بسیار قدیمی است و برداشت او از ترادیسیون رمه‌داری کسب شده است که به تدریج پس از ساکن شدن فرم گرفته است. به‌نظر معقول و طبیعی می‌رسد که بپذیریم پیمبر در زمانی بین ۱۴۰۰ تا ۱۰۰۰ ق. م. می‌زیسته است، در بین اقوامی که هنوز در شمال آسیای مرکزی بسر می‌برده‌اند، قبل از آنکه به طرف جنوب حرکت کرده و در خوارزم مأمن و مسکن خود را تثبیت کنند».

بویس چون اغلب دانشمندان معاصر و برخلاف محققین قدیمی معتقد شده است که می‌توان تقدم گاتاها بریشتها را به اثبات رساند و حتی قدیمیترین بخش فروردین یشت در حدود ۲۰۰ سال پس از گاتاها تنظیم شده است. در یک جهت بسیار قدیمی فروردین یشت به نامهایی اشاره می‌شود که به کلی برای یونانیانی که درباره هخامنشیان تحقیق کرده و در این بررسیها اطلاعاتی در مورد شرق ایران از قرن ششم تا پنجم ق. م. وجود دارد، ناآشناست. همچنین محلهایی که در تاریخ هیچ نامی از آنها نیست. در بخش اول وندیداد، که از نظر زبان‌شناسی و فضای زمانی متأخر بر فروردین یشت است، به نام هفده منطقه برخورد می‌کنیم که بسیاری از آنها با مناطقی در شمال شرق و شمال ایران قابل تطبیق است و به هیچ‌یک از آنها در فروردین یشت برخورد نمی‌نماییم. به‌نظر می‌رسد بین دو اثر فاصله زمانی طولانی وجود داشته باشد که در این فاصله دین زرتشت در بین مردم شرق ایران کاملاً متحول شده، قبل از اینکه به عموزاده‌های غربی آنها رسیده باشد. اگر دین زرتشت در طفولیت خود به مادها و پارسها رسیده بود قطعاً در بین آثار مذهبی این امپراتوری می‌بایستی ضرورتاً نشانی از آن دیده شود. به‌نظر می‌رسد که تعلیمات زرتشت در حدود قرن هفتم ق. م. به مادها رسیده باشد ولی توأم با مجموعه‌ای از شرایع و دستورات و شعائر مذهبی که چنان مقدس و محترم شده بوده است که توسط جامعه غربی دیگر ضمایم قابل توجهی به آن افزوده نشد، هرچند بعداً مسائل جدیدی پیش آمد که می‌بایستی منظور گردد. خود پیمبر می‌بایستی قرنهای طولانی قبل از این تاریخ از خاطره‌ها به کلی محو شده باشد و این واقعیت هنگامی بهتر تأیید می‌شود که توجه کنیم چگونه یونانیان در قرن ششم ق. م. از سوی ایرانیان آموخته بودند، زرتشت شخصیتی متعلق به ادوار بسیار قدیم و دور بوده است. محققین قرن بیستم، به‌خصوص در نیم قرن اخیر، اغلب روایات سنتی را قابل اعتماد ندانسته و ظهور زرتشت را در هزاره اول ق. م. و یا

قدیمتر حدس زده‌اند. البته اثر تلقینی اوستای متأخر، که در ابتدا تنها منبع بررسی دین زرتشت بشمار می‌رفت، هنوز باقی است و به تدریج که تأثیر ذهنی آن تقلیل یافته پیشداوریها از میان خواهد رفت. تعداد دانشمندانی که زمان تأثیر زرتشت را به هزاره اول ق. م. و قدیمتر حدس می‌زنند فراوانند و غیر از آنها که قبلاً ذکر شد بسیاری چون آندرآ[۱۴۲]، خاورشناس آلمانی - کلمن[۱۴۳]، محقق فرانسوی - گیگر[۱۴۴]، مستشرق مشهور آلمانی - کیت[۱۴۵]، محقق آلمانی - شارپانتیه[۱۴۶]، دانشمند فرانسوی و تیل[۱۴۷]، خاورشناس هلندی از این نظریه تبعیت می‌کنند. دانشمندان و محققین ایرانی و هندی که این برداشت را می‌پذیرند عبارتند از:

دهالا[۱۴۸]، دانشمند هندی ظهور زرتشت را به هزاره اول ق، م منسوب دانسته و او هم شباهت وداها و سرودهای گاتایی را بسیار قابل اهمیت می‌شمارد. فیروز آذرگشسب، محقق ایرانی که با هنرمندی بسیار به ترجمه و تفسیر روانی از گاتاها موفق گردیده است، با تلفیق نظریه رامپیس آلمانی و میلز انگلیسی زمان ظهور زرتشت را ۳۵۰۰ تا ۳۰۰۰ ق. م. حدس می‌زند حتی در مقدمه آخرین جلد ترجمه گاتاها که اخیراً منتشر شده تا هشت هزار سال قبل این تاریخ را به عقب می‌برد، که مسلماً همان نظریه اسطوره‌ای یونانیان ۶۰۰۰ سال قبل از افلاطون، موردنظر قرارگرفته است.

پورداود، دانشمند فقید ایرانی به دلایل زیر تاریخ سنتی و نظریه هرتل راکه ویشتاسپ گاتاها و پدر داریوش یکی است مردود می‌داند:

۱ - پدر داریوش در کتیبهٔ بیستون ساتراپ یا خشرپاون ایالت خراسان و گرگان بوده در حالی که ویشتاسپ یک کاوی است.

۲ - داریوش مکرراً به نام اجداد خود اشاره کرده و گفته است که او داریوش، پسر ویشتاسپ، پسر آرشام، پسر آریامن، پسر چیش پیش، پسر هخامنش است در حالی که در اوستا پدر ویشتاسپ گاتاها اوروات اسپه است. در کتب پهلوی و آثارالباقیه و بیرونی و شاهنامه و آثار قدیمی دیگر سلسله کیانی از کی‌گشتاسپ آغاز شده و به کی‌قباد ختم می‌شود و ارتباطی با هخامنشیان ندارد. در یشت نوزدهم، که یکی از قدیمیترین یشتهاست، پدر ویشتاسپ آرشام نیست.

۳ - در کتیبه‌های داریوش نامی از زرتشت برده نشده در حالی که اگر پدرش حامی زرتشت بود مسلماً از او یاد می‌کرد.

۴ - ویشتاسپ یا گشتاسپ نامی بوده است در بین آریاها بسیار معمول و آثاری از سه هزار سال

142. F. C. Andrea
143. C. Clemen
144. C. Geiger
145. A. B. Keith
146. Charpentier
147. C. P. Tiele
148. M. N. Dhalla

پیش وجود این نام را در بین اقوام آریایی گواهی می‌دهد. در کتیبه‌ای متعلق به سال ۸۵۴ ق. م. از نیگلات پیلرز، پادشاه آشوری اسامی چند تن از ایرانیان ذکر شده، که به‌خصوص نام کوشتاسپی یا همان گشتاسپ، جلب توجه می‌کند.

۵ـ نام فرورتی که در اوستا فروش و در فرس هخامنشی فرورتی آمده یک نام زرتشتی است و در بین مادها معمول بوده است. پادشاه مادی فرورتی در ۶۴۷ـ ۶۲۵ سلطنت می‌کرده است[۱۴۹] پس باید زرتشت را باستانی‌تر از مادها بدانیم.

پورداود معتقد است که نامهایی مانند آرتابانوس و اومانوس و... در زمان هخامنشیان نیز از اصطلاحات زرتشتی گرفته شده است (از ارته وهوهنه).

پروفسور شاپور کاوسجی و پروفسور راجه‌رام کریشنابهگوات اساتید زبان و فرهنگ سانسکریت با ارائه کلمات، مفاهیم و جملات فراوانی که در وداها و گاتاها یکسان و یا متشابه می‌باشند، همریشه بودن آنها را مسلم می‌شمارند. آنها نیز چون میلز و هرتل معتقدند که داسیوها، که در ریگ‌ودا مکرراً نام آنها ذکر شده و مورد حمله آریاها قرار گرفته‌اند، همان دخیو یا دهیو اوستایی است و از این کلمه پیروان زرتشت اراده شده است. دانشمندان هندی اصولاً به قدمت بسیار زیاد وداها معتقد بوده و آن را به هزاره چهارم ق. م. می‌رسانند. با در نظر گرفتن این برداشت گاتاها بسیار قدیمیتر از آنچه محققین غربی پذیرفته‌اند، می‌شود. شهریارجی دادابای‌های بهارجه محقق هندی ومتخصص زبان سانسکریت نیزبا مقایسه نامهای متعدد اوستایی و ودایی سعی می‌کند همریشه بودن آنها را ارائه دهد. او به‌خصوص در سرودهای نخستین و بسیار قدیمی وداها که به عقیده او چندین هزار سال قبل از تولد مسیح تنظیم شده است، این همسانی را جستجو می‌کند. برای مثال او می‌نویسد که در اوستا ما به بیدرفش برادر ارجاسپ برخورد می‌کنیم که ویدرفشینیکه آمده است. در وداها نیز آمبریشه ذکر شده زیرا امبره در سانسکریت به معنی درفش است. حال برادر این امبریشه به نام ریج رشوه آمده است که به سانسکریت صاحب اسب‌ها هوار معنی می‌دهد او همان ارجت اسپه اوستاست که برادر بیدرفش می‌باشد. پدر آنها به گفته اوستا وندرمانه است و در وداها بهه‌یمانه و هر دو معنی صاحب ثروت زیاد می‌دهند ... او از این قبیل مقایسه‌ها نتیجه می‌گیرد که حتی اوستای متأخر، که پس از گاتاها تنظیم شده، همزمان وداهای قدیم است. شهریارجی چون زمان وداها را به چندین هزار سال قبل از مسیح مربوط می‌سازد باید گاتاها متعلق به همان ادوار اسطوره‌ای گردد.

نظریه سوم اطلاعات باستانی که بطور خلاصه بدان اشاره می‌شود.

۱۴۹. فروردین، فره‌ور، فرور، فرورد، فروهر و... از این ریشه است.

از کزانتوس [۱۵۰] لیدیایی متعلق به حدود ۴۵۰ ق. م. نقل شده است که او گزارشی درباره زرتشت نوشته و ظهور او را به ۶۰۰۰ سال قبل از حمله خشاریاشا (۴۸۰ ق.م.) به یونان نسبت داده است (به روایتی هم ۶۰۰ سال قبل از این حمله).

اودوکسوس [۱۵۱] یونانی از دوستان افلاطون، فیلسوف و منجمی بود کلدانی‌الاصل متعلق به قرن چهارم ق. م. (۴۰۸ - ۳۵۰ ق. م.). او نیز زرتشت را به ۶۰۰۰ سال قبل از افلاطون متعلق دانسته است. چون این متفکر از اهالی کلده، که زیر نفوذ امپراتوری ایران بوده است، می‌باشد به نظر او بسیار اهمیت داده‌اند.

افلاطون (۴۲۷ - ۳۴۷) فیلسوف و متفکر شهیر یونانی در آثار خود به زرتشت اشاره کرده و به‌طوری که قبلاً اشاره شد او را پسر اورمزد (اورومازس) [۱۵۲] و در جایی هم خدمتکار او دانسته است. افلاطون در رساله الکیبیادس از زبان سقراط می‌گوید که ولیعهد ایران از تعلیم و تربیت شایسته‌ای برخورد می‌گردد زیرا داناترین ایرانیان او را از ۱۴ سالگی به دانش مخفی زروآستر آشنا می‌سازند. هینتس، محقق آلمانی معتقد است نظر افلاطون نیز از این جهت دارای اهمیت می‌باشد که در پاپیروس به‌دست آمده از آن زمان که اعضای آکادمی در آن ذکر گردیده به‌نام یک ایرانی نیز اشاره شده است و افلاطون علاوه بر منابع دیگر مستقیماً نیز به وسیله این شاگرد خود از دین ایرانیان مطلع گردیده است.

ارسطو (۳۸۴ - ۳۲۲ ق. م.) برجسته‌ترین دانشمند عهد قدیم به مغان و عقیده آنان اشاره می‌کند و آنها را شاگرد زروآستر می‌نامد.

پلینوس [۱۵۳] از قول ارسطو اظهار می‌کند که او نیز معتقد بوده زرتشت ۶۰۰۰ سال قبل از افلاطون می‌زیسته است. ارسطو در کتاب دیالوگ خود می‌نویسد که مغان بسیار قدیمیتر از مصریانند. آنها به دو اصل معتقدند. روح خوب و روح شر و بدی که اولی را به زئوس یا اورومازس (اورمزد) می‌نامند و دیگری را اریمانوس [۱۵۴] یا حادس [۱۵۵] (که همان اهریمن است).

هرمودوروس [۱۵۶]، آکادمیکر دیگر ظهور زرتشت را ۵۰۰۰ سال قبل از جنگ تروی ذکر کرده است یا ۶۱۰۰ ق. م. کتزیاس، طبیب یونانی اردشیر هخامنشی مانند روایات معتبر دیگرش!! نقل می‌کند که زروآستر معاصر پادشاه و ملکه افسانه‌ای آسور نینو [۱۵۷] و سمیرامیس [۱۵۸] بوده است!!

---

150. Xanthos
151. Eudoxus V. Knidos
152. Oromazes
153. Plinus
154. Areimanios
155. Hades
156. Hermodorus
157. Nina
158. Semiramis

بروسوس[۱۵۹]، مورخ کلده‌ای قرن سوم ق. م. زرتشت را سرسلسله پادشاهانی می‌داند که از ۲۳۰۰ تا ۲۰۰۰ ق. م. در کلده سلطنت کرده‌اند!

پلینیوس، نویسنده رومی قرن اول میلادی و دیوژن لرسیوس به کتابی اشاره می‌کنند که توسط هرمی پوس[۱۶۰]، مورخ یونانی قرن سوم ق. م. درباره زرتشت نوشته شده بوده است.

پروفیریوس[۱۶۱]، نویسنده قرن سوم یونانی فیثاغورث[۱۶۲]، حکیم شهیر یونانی (۵۸۲ - ۴۹۷ ق. م.) را شاگرد زرتشت نامیده و معتقد بوده است که او از مغان اسرار زیادی را فرا گرفته است. او از قول فیثاغورت می‌نویسد: مغ برای او شبحی از خدا را بیان کرده است به‌نام ارومازس که بدنش از نور و روشنایی خالص پر شده است. روح وی تنها به سوی راستی گرایش داشته و از دروغ و زشتی بری است. پروفسور گیگر این توجیه را با آنچه در فروردین یشت راجع به اهورامزدا آمده که «بدن او از بهترین چیزها ساخته شده است. روح او منترا اسپنتا (کلام مقدس) دارای روشنایی، درخشندگی و درک لایزال است. بدن وی سرآمد بدن امشه اسپندان است» مقایسه می‌کند. پورداود این قسمت را چنین تفسیر و ترجمه نموده: «فروهر اهورامزدا، روان سفید روشن درخشانش منترا اسپنت است و ترکیبهایی که او پذیرد زیباترین ترکیبهای امشه اسپندان است. بزرگترین امشه اسپندان است».

بسیاری از نویسندگان باستانی من‌جمله سیسرون[۱۶۳]، خطیب و قانوندان شهیر رومی قرن اول ق. م. پلینیوس، والریوس ماکسیموس[۱۶۴]، کلمنیس الکساندرینوس[۱۶۵] دیوژن لرسیوس و... سفر فیثاغورث به مصر و بحث با مغان را تأیید کرده و حدس می‌زنند که امپدکلس[۱۶۶]، متفکر یونانی (۴۹۰ - ۴۳۰ ق. م.) نیز از دین زرتشت متأثر شده و مبارزه او برعلیه قربانی خونین از مکتب زرتشت اقتباس شده است.

از دموکرایتوس[۱۶۷]، دانشمند و نابغه یونانی (۴۶۰ - ۳۵۷ ق. م.) نیز نقل شده است که در بابل با پیروان زرتشت صحبت کرده است.

استرابون[۱۶۸]، جغرافیدان معروف رومی یونانی‌الاصل قرن اول ق. م. نیز از زرتشتیان و پارسیان سخن گفته است. پلوتارک، مورخ شهیر یونانی از کتاب فیلیپیکا[۱۶۹] نوشته تئوپومپوس[۱۷۰]، دانشمند یونانی قرن چهارم ق. م. نقل می‌کند که مغ خدای خود هرموزس را شبیه

---

159. Berossus
160. Hermipos V. Smyrna
161. Prophyrius
162. Pytagoras
163. Cicero
164. Valerius Maximus
165. Clemens Alexandrinu
166. Empdocles
167. Democritus
168. Strabon
169. Philippica
170. theopompus

نور و راستی دانسته و اریمانوس را به ظلمت و جهل تشبیه کرده است. آنها معتقدند که انسان دارای حیات جاودانی پس از مرگ است.

اوزبیوس[171]، اسقف مسیحی قرن چهارم میلادی از فیلوس بیبلیوس[172] نقل می‌کند که زرتشت خداوند را فناناپذیر و جاودان و خالق تمام نیکیها و پدر نظم و عدالت دانسته است.

نویسندگان رومی نظیر سین سلوس و پانودوروس تاریخ ظهور زرتشت را ۱۲۰۰ ق. م. نوشته‌اند.

در پایان باید تذکر داد که برخی از اندیشمندان ایرانی از یادمانده‌هایی که دارای ریشه تاریخی و علمی نیستند، پندارهایی برای زادمان و مرگ زرتشت بیان کرده و حتی روز و ساعت آن را حساب نموده‌اند. یکی از این الگارها تولد زرتشت را ششم فروردین ۱۷۶۷ و مرگ او را شب اول فروردین ۱۶۹۰ پیش از میلاد مسیح می‌داند.

۳ ـ آثار برجای مانده از نویسندگان باستانی ـ تاریخ ظهور زرتشت دارای اهمیت بسیاری است زیرا فقط با درک صحیح زمان تأثیر او می‌توان به ارزش پیامش پی برد و زبانش را تا اندازه‌ای درک کرد. از طرفی چون بحث مشروح در این باره از عهده این رساله خارج است سعی خواهد شد در حاشیه بررسیهای اوستاشناسان این مطلب به‌طور فشرده تجزیه و تحلیل شده و تا جای امکان، نظر متخصصین تکمیل گردد.

۱ ـ به‌طوری که تذکر داده شد روایات سنتی به هیچ وجه قابل اعتماد نیست و به طریق اولی نظریاتی که در مورد تاریخ ظهور زرتشت برپایه این روایات بنا شده باشد نیز بی‌اعتبار است. این گزارشها و اطلاعات به‌صورت روایت و قصه در ادواری ثبت گردیده که جامعه ایران به کلی از مکتب واقعی زرتشت بی‌خبر بوده است. اطلاعات و معلومات روحانیت آن زمان از زرتشت و افکار او بنا به شرایط روز فرم یافته و به کلی تحت تأثیر نظام جامعه قرارگرفته است. رساله‌های بندهشن و ارداویرافنامه در حدود دو هزار سال پس از ظهور زرتشت به رشته تحریر درآمده است و چون در این مدت تاریخ نویسی و ثبت وقایع مرسوم نبوده و از روش علمی و منطقی برای بررسی و تحقیق نیز استفاده نمی‌شده است، نویسندگان دوران ساسانی و اوایل اسلام همانقدر از زرتشت و افکارش اطلاع داشته‌اند که دنیای قرن هفدهم و هیجدهم. همه محققین بزرگ و حتی کسانی که روایات سنتی را مورد بهره گیری قرار داده‌اند، اعتراف می‌کنند که دین زرتشت از مسیر واقعی بسیار منحرف گردیده و گزارشهای سنتی به هیچ وجه مورد اعتماد نیست. به نظر برخی از این دانشمندان ازجمله بویس اشاره شد. هرتل که خود یکی از طرفداران جدی ظهور زرتشت در قرن ششم ق. م.

171. Eusebius

172. Philos Byblius

است به نامطمئن بودن ادبیات متأخر اوستایی، که منبع اصلی تاریخ سنتی است، اشاره کرده و می‌نویسد تهیه کنندگان این رساله‌ها طبیعتاً معلومات خود را فقط از ترادیسیون پارسیان می‌توانستند به‌دست آورند. به این جهت این اطلاعات به هیچ وجه شایسته نیستند که به‌صورت منابع تاریخی مورد استفاده قرار گیرند.

به نظر او هم در ایران قدیم تاریخ نویسی وجود نداشته و منابع نویسندگان اوستای متأخر فقط جنبه قصه و روایت دارد.

۲ ـ زبان گاتاها به کلی با زبان فرس هخامنشی متفاوت است و زمانی بسیار طولانی باید بین این دو فضا فاصله قائل شد. زبان یک قوم، به‌خصوص در مسائل مذهبی به سرعت تغییر نمی‌یابد و اغلب در اثر تسلط یک قوم بیگانه ممکن است بر سرعت تغییر زبان افزوده شود. باید توجه کرد که تا تسلط اسکندر هیچ قوم بیگانه‌ای بر آریاهای این منطقه مسلط نشده است. در صفحات قبل دیدیم که برخی از اسامی مادها و هخامنشیان ریشه زرتشتی داشته است. حتی نام خود داریوش در اصل دارایاوهوش و یا دارایاوهومنه است. اسامی خاص در طول زمان کمتر تغییر می‌کنند، حتی اگر زبان هم تغییر یابد. مثلاً نامهای قدیم ایرانی چون بیژن، گیو، دارا، سیاوش، خسرو، سودابه و... پس از تسلط اعراب و ترکها و حتی تغییر مذهب ایرانیان هنوز به همان شکل باستانی رایج و معمول می‌باشد، در حالی که اسامی جامعه مادها و هخامنشیان با جامعه گاتایی شباهتی ندارد و آن اسامی هم که دارای ریشه اوستایی است به کلی تغییر شکل یافته است. جالب است که نه‌تنها اسامی اشخاص که مفاهیم مذهبی نیز تغییر شکل داده و حتی نامهای اصولی مانند خدا و امشه اسپندان و انگره مینو و... به کلی تغییر یافته است. تحول نامها و مفهومات مذهبی، که در شعور باطن و درون مردم جای گرفته، چیزی نیست که در یکی دو قرن صورت پذیرد و این مسئله به حدی حائز اهمیت است که برخی از محققین را برآن داشته این تحول را نتیجهٔ گذشت هزاران سال بدانند!!

۳ ـ اگر گاتاها در قرن هفتم یا ششم ق. م. در غرب ایران تنظیم شده باشد به‌طور یقین می‌بایستی از تمدن و معتقدات بابلی و آسوری در آن نشانی بیابیم. قبلاً در این باره بحث شد که کوچکترین اثری از این تمدن در گاتاها دیده نمی‌شود.

علاوه براین در گاتاها هیچ‌گونه نامی از سلطنت و سلطان نیست. نویسنده این سرودها و محیط تأثیر او به کلی با سلطنت ناآشناست. ما در روایات باقی‌مانده از جوامع عشایری و کوچگر که با سلطنت تماس مستقیم نداشته ولی با این نظام آشنا بوده‌اند به نام شاه برخورد می‌کنیم. در اوایل تورات و در فصل آفرینش [۱۷۳] و اسطوره ابراهیم از ابی‌ملک نام برده شده است و در قرآن از ملک و سلطان سخن رفته است در حالی که کاوی گاتاها فقط یک سردسته و رئیس عشیره است که او را

173. Gnesis

می‌توان امیر کاهنی نامید. در گاتاها مشاهده می‌شود که در یک منطقه کوچک کاوی‌های متعددی با زرتشت مخالفت می‌کرده‌اند و او هم بر علیه این کاویها قیام کرده است و در بین عشیره یکی از آنها، ویشتاسپه، مستقر گردیده است. مسلماً در یک منطقه کوچک نمی‌تواند فرمانرواهای متعددی حکومت کنند و همه نیز با زرتشت برخورد داشته باشند، بلکه بنابرآنچه در جلد اول بیان شد این کاویها رؤسای خانوده‌های بزرگند که کهانت و ریاست را توأماً دارا بوده‌اند (امیر ـ کاهن). پس جامعه زرتشت خیلی قدیمیتر از یک جامعه شهری شکل یافته است.

۴ ـ چه در شروع سلطنت هخامنشیان و چه در قرون بعد جامعه ایران از تعلیمات واقعی زرتشت بی‌خبر بوده و آنچه به نام پیام زرتشت پذیرفته شده بوده است بیشتر به مذهب آریاهای هند و مردمی که قبل از مهاجرت به ایران با دیگر آریاهای شمال شرقی ایران می‌زیسته‌اند، شباهت دارد تا به دین زرتشت. برای آنکه دین تا این حد از مسیر اصلی منحرف شود و به کلی ماهیت متضادی به خود بگیرد، احتیاج به طی شدن قرنهای متمادی داشته است (در این باره بحث خواهد شد).

۵ ـ محیط گاتاها و نامهایی که به کار می‌رود دارای یک اصالت خاص و بدوی است که معرف قدمت آن می‌باشد. اسامی ویشتاسپه، جاماسپه، فرش اوشتره و... معرف یک محیط اصیل ابتدایی است که هنوز از دین متشکل متأثر نشده است. پسوندهای اسب، شتر، گاو، ماه و... به زندگی روزمره مردم مربوط می‌شود در حالی که اسامی جوامع پیشرفته، مثلاً هخامنشی، شکل دیگری دارد. فرورتی، استیاگس، دارایاوش، هووخشتره، ارتابانوس، اوتاتوس و... علاوه برآنکه پیچیدگی یافته به احتیاجات روزمره مردم وابسته نیست و بیشتر ریشه‌های مذهبی و عقیدتی دارد و حکایت از پیشرفت مذهب کلیسایی می‌کند.

۶ ـ پارسها در اواخر قرن هشتم و اوایل قرن هفتم ق. م. در ناحیه پارسوماش[۱۷۴] در دامنه کوههای بختیاری و شرق شوشتر کم‌کم به تأسیس تشکیلات و دولت پرداختند. برای اولین‌بار در دوران سلطنت هوبان ـ ایمنا[۱۷۵]، پادشاه عیلامی (۶۹۲ ـ ۶۸۹ ق. م.) نامی از پارسها به میان می‌آید و سپس در دوران سلطنت سناخریب پادشاه آشور بدانها اشاره می‌شود. هخامنش مؤسس سلسله هخامنشی ابتدا تحت نفوذ مادها و عیلامیها به تشکیل دولت خود پرداخت و پسر او چیش پیش (۶۷۵ ـ ۶۴۰ ق. م.) خود را از زیر نفوذ عیلامها خارج ساخت و منطقه پارسا و انشان[۱۷۶] را به قلمرو خود افزود. پس از او کشورش بین دو پسر او تقسیم شد، آریارامنس[۱۷۷] (۶۴۰ ـ ۵۹۰) و کوروش اول (۶۴۰ ـ ۶۰۰). از آریارامنس سینی طلایی باقی مانده که متعلق به قرن هفتم ق. م.

174. Parsumash
175. Huban–Immena
176. Parsa–Anshan
177. Ariaramaes

است و در آن آمده «این خدای بزرگ اورمزد است که این کشور و سلطنت را به من عطا کرده». این سینی قدیمیترین اثر نوشته پارسهاست و معرف آن است که در قرن هفتم دین زرتشت در بین آنها نفوذ یافته است. از آرشام یا آرسامس[۱۷۸] پسر آریارامنس نیز سینی طلایی دیگری به‌دست آمده که آن هم به همین مضمون کنده کاری شده است. در زمانی که محققین هنوز به تاریخ سنتی معتقد بودند نمی‌توانستند بپذیرند که این آثار اصیل و متعلق به قرن هفتم ق. م. باشد. گیرشمن[۱۷۹]، ایران‌شناس مشهور فرانسوی می‌نویسد که کشف سینیهای طلایی به حدی خارق‌العاده بوده است که محققین در اصالت آنها شک کردند زیرا در این زمان تاریخ سنتی تقریباً مسلم شناخته می‌شد. برخی از محققین نیز، به‌طوری که دیدیم با برخورد به نام مزدا، قدمت دین زرتشت را پذیرفتند. اگر نفوذ دین زرتشت را در عشیره هخامنشیان بپذیریم باید ظهور زرتشت خیلی قبل از این سلسله باشد.

۷ـ هنگامی که در قرن پنجم ق. م. در یونان زرتشت را پیمبر، ستاره‌شناس، ساحر و صاحب سرّی متعلق به زمانهای بسیار دور و ماقبل تاریخ می‌شناختند و برای پیام او عمر چندین هزار ساله تصور می‌کردند، نمی‌توان قبول کرد که یک قرن قبل از این در شمال ایران می‌زیسته است؛ ایرانی که در همان قرن از وجود زرتشت اطلاع درستی نداشته است و حتی با نام او هم آشنا نبوده است. زرتشت برای مغان قرون پنجم و ششم ق. م. و یونانیان صاحب علم و آگاهی وجودی اسرارآمیز و افسانه‌ای بوده است، به همین دلیل نیز در بین مردم این سرزمینها هیچ کس از او خبر درستی نداشت. آنها که از او نام برده‌اند قصه گویان و داستانسرایان نبوده‌اند، بلکه برخی از آنها از بزرگترین متفکرین دنیای قدیم به‌شمار می‌رفته‌اند که برای کسب معرفت، به عادت قدیم، به هرجا سفر کرده و از هر صاحب سری خبری گرفته‌اند. این اطلاعات به‌طور یقین نمی‌توانسته است پس از سپری شدن مدت کوتاهی چنین اسرارآمیز شده باشد. هومر که بیش از ۵ قرن با زمان افلاطون فاصله داشته است هرگز به اندازه زرتشت متعلق به زمان دور و اسرارآمیز نبوده است.

۸ـ توسعه و انتشار همه ادیان بزرگ، که قلمرو وسیعی را تحت تأثیر گرفته‌اند، به کمک یک دولت مقتدر جهانی صورت پذیرفته است. توده‌های مردم پیرو عقل و منطق نیستند و حتی برای تحریک منطق عاطفی نیز به عامل خارجی احتیاج دارند. برخلاف برداشت توین بی، این ادیان جهانی نیستند که دولت جهانی می‌سازند بلکه برعکس دولتهای بزرگ ادیان جهانی ساخته‌اند.

دین یهود به کمک سلطنتهای محلی سرزمین یودا در این منطقه نفوذ یافت و چون این سلطنت محلی بود مذهب یهود نیز در همان منطقه باقی ماند و با از بین رفتن این دولت پیشرفت جامعه یهود متوقف شد. (در قومی شدن دین یهود البته معتقدات تورات بسیار مؤثر بوده است که در جای خود و در تشریح دین یهود بحث خواهد شد. در اینجا فقط توقف کلیسای یهود موردنظر

178. Arsames

179. Girshman

است). مسیحیت همان دین یهود بود که در روم تغییر شکل داد و هنگامی که در یک امپراتوری جهانی دین رسمی شناخته شد توسعه آن در سراسر مناطق زیرنفوذ این امپراتوری آغازگردید و از آنجا به نواحی دیگر نیز نفوذ یافت. در قرون بعد نیز دولتهای اروپا که وارث امپراتوری روم شدند وظیفه توسعه منطقه نفوذ مسیحیت را به عهده گرفتند. اگر مسیحیت به جای روم در فلسطین رشد می‌یافت مسلماً پیروان آن از دین یهود بیشتر نمی‌شد و شاید هم امروز اثری از آن باقی نمی‌ماند. در تمام سرزمینهایی که میسیونهای مسیحی به پراکندن این دین پرداختند، متکی به قدرت دولتهای مسیحی بودند و در هیچ‌یک از این جامعه‌ها مردم بدون اعمال نفوذکشورهای بزرگ و یا کلیسای روم به دنبال مسیحیت نرفتند.

دین اسلام با افزایش نفوذ خلفای کشورگشا از سرحدات عربستان خارج شد و با توسعه دولت اسلامی به سرزمینهای دیگر نفوذ نمود. مردمی که تحت تسلط کشورهای مسیحی و اسلامی دین آنها را پذیرفتند هرگز خود در صدد اطلاع از این ادیان برنمی‌آمدند، بلکه برعکس خرافیترین مذاهب موجود را در اثر عادت و وراثت به‌عنوان مشروعترین و پیشرفته‌ترین عقاید برداشت می‌کردند. اگر در قرن بیستم ما هنوز به خرافیترین مذاهب برخورد می‌کنیم که برخی حتی متعلق به دوران جاهلیت و بربریت می‌باشند، نتیجه همین اعتیاد و وراثت است. جامعه بشری در مسئله مذهب به ایستایی متمایل است نه به پویایی. حتی آنچه به نام ادیان بزرگ اعمال می‌شود اغلب خرافات و موهوماتی است که دستگاههای کلیساها در طول قرون و اعصار جعل کرده‌اند و با وجود این در مترقیترین اجتماعات بدون عکس‌العمل چشمگیری از سوی اکثریت پیروی می‌شود. این ثبات و ایستایی در پذیرش دین موروثی خود بهترین شاهد تداوم اعتیادی مذهب است. ولی قبل از آنکه دین موروثی باشد باید توسط قدرتی در جامعه تثبیت گردد و به همین جهت نیز اغلب با تغییر و تحول قدرت در یک جامعه دین نیز شکل معتقدات هیئت حاکمه جدید را به خود می‌گیرد. امپراتوری روم ترکیه کنونی و کاپادوکیه قدیم را، که مناطق زرتشتی‌نشین بود، به تصرف درآورده و تا مصر نفوذ می‌کند. تسلط روم مسیحی سبب مسیحی شدن همه این مناطق می‌گردد به‌طوری که اسکندریه و قسطنطنیه به مراکز مهم دین مسیح مبدل می‌شود و در سوریه و سواحل مدیترانه، که زیر نفوذ دولت روم درمی‌آید، این دین توسعه می‌یابد. پس از مدتها تسلط روم شرقی دولتهای اسلامی از ترکیه تا شمال افریقا را متصرف می‌شوند. غلبه سیاسی سلطه دینی را نیز با خود به همراه می‌آورد. دولت عثمانی تا مرز اطریش به پیش می‌رود و در این مناطق نیز دین اسلام مسلط می‌شود. مسیحیان دوباره بسیاری از نواحی اشغالی را پس می‌گیرند و تا مرز ترکیه به پیش می‌روند و مجدداً مسیحیت دین رسمی این سرزمینها می‌گردد. اقلیتهای مسلمان هنوز در رومانی، بلغارستان، یوگوسلاوی وجود دارد و این نتیجه همان وراثت و اعتیاد است که اثر خود را

باقی می‌گذارد، همان‌گونه که در سوریه و لبنان و دیگر کشورهای تحت تصرف مسلمانان اقلیت مسیحی باقی مانده است[۱۸۰].

در روسیه برای انتخاب دین و کلیسا مدتها دربار روسیه به تکاپو می‌پردازد تا بالاخره کلیسای ارتودوکس را انتخاب می‌کند. مردم نیز به کلیسای ارتودوکس می‌پیوندند و دین حکام خود را می‌پذیرند. پالمر در تاریخ خود توضیح می‌دهد که چگونه دربارها و دولتهای اروپا دین مردم این سرزمینها را تعیین کردند.

در انگلستان چون پاپ به هانری هشتم اجازه طلاق کاترین ملکه انگلیس را نداد تا او بتواند مجدداً ازدواج کند زن خود را به جلاد سپرد و خود را از کلیسای کاتولیک برید و کشیشان درباری کلیسای انگلیکان را ابداع کردند که تحت نفوذ دربار قرار داشت و با ازدواجهای متعدد و اعدامهای زنان هانری مخالفت نمی‌کرد. مردم انگلستان نیز مذهب شاه خود را برگزیدند.

در سراسر اروپا مذهب پروتستانت به وسیله دوک‌ها و امرای مخالف پاپ توسعه یافت و هرگاه امیر یا دوک‌نشینی کلیسای خود را عوض می‌کرد، رعایای او نیز به اجبار به کلیسای جدید می‌پیوستند که به‌تدریج با وراثت و عادت پایه‌هایش محکم می‌شد.

جنوب امریکا توسط اسپانیولیهای کاتولیک تصرف شد. اکثریت مردم ساکن این مناطق، حتی مردم بومی، کاتولیک می‌شدند. در شمال امریکا دولت انگلیس مستقر گردید و اکثریت مردم پروتستانت و یا پرسبیترین[۱۸۱] گردیدند و دین حکام انگلیس را پذیرفتند. در دوران لوتر مثلی رایج بود که رعایا به دین حکام خود می‌گروند؛ این مثل منعکس سازنده واقعیتی تاریخی است. دین زرتشت در ابتدا از پشتیبانی هیچ دولت و قدرتی برخوردار نبوده است. ویشتاسپه که نویسندگان زرتشتی و به تقلید از آنان برخی از محققین غربی، از او شاه و شاهنشاه ساخته‌اند، به‌طوری که بارها توجیه شد، یک کاوی رئیس عشیره و سرپرست اجتماعی و مذهبی بوده است[۱۸۲] که پس از مرگش پشتیبانی برای توسعه و نفوذ قدرت دین زرتشت باقی نمی‌ماند. علت سکوت اسرارآمیز پیام زرتشت و حتی فراموش شدن نام و نشانی او همین امر است. پیام زرتشت در آن ادوار دارای عوامل خاص حرکت‌دهنده و سازنده بوده است ولی با وجود این در اثر فقدان یک حامی قدرتمند و کشورگشا قرنهای بسیار طولانی لازم داشته است که آهسته آهسته از مرزها بگذرد و در

---

۱۸۰. البته صفت تهاجمی و پیشرونده بودن عقیده نیز نقش مهمی بازی می‌کند که در جای خود مورد بحث قرار خواهد گرفت.

181. Presbyterian

۱۸۲. چون در سلطنت ساسانیان کاوی معنی سلطان گرفت و در ادبیات پس از آن کی مفهوم شاه را یافت و به‌خصوص سلسله پادشاهی اسطوره‌ای کیانی سبب شد که کاوی شاه و شاهنشاه برداشت شود. مانی نیز روشن کاو را به معنی امیر کشور به کار برده است.

اجتماعات نفوذ کند.

با توجه به این تجزیه و تحلیل فشرده وجود اطلاعاتی از دین زرتشت را در یونان قرن پنجم و ششم ق. م. باید با گذشت قرنهای متمادی ممکن دانست. در این حال است که بتوانیم به طرز برداشت غیرمعمول و اسرارآمیز و افسانه‌ای یونانیان پی بریم.

زمانی که معتقداتی به نام زرتشت دین رسمی دولت مقتدر ایران شد نفوذ و توسعه آن سرعت یافت و منطقه وسیعی از دنیای قدیم را فراگرفت، که البته آنچه توسعه یافت دین زرتشت نبود، بلکه مذهب دربار زرتشتی بود. چون وابستگی این دین به دربار ساسانی بسیار زیاد بود با انقراض این دولت و تسلط اعراب از جامعه ایران رخت بربست و دین حکام غالب جای آن را گرفت[۱۸۳].

۹ ـ در بخشهای اوستای نزدیک به گاتاها از آهن نام برده نشده و به پول و سکه رایج اشاره‌ای نشده است. اسم نمک نیز در بین آریاهای ودایی و گاتایی برده نمی‌شود. از این نشانه‌ها نتیجه گرفته‌اند که دوران گاتایی مربوط به عصر برنج است.

۱۰ ـ قبلاً به نظر میلز اشاره شد که چون در گاتاها از ایزدهوم و مهر سخن نرفته است او زمان تنظیم این سرودها را به قبل از پرستش مهر در بین آریاها توجیه می‌کرد. اتفاقاً من عکس این نظریه را صحیح می‌دانم. زرتشت در پیام خود همه خدایان آریایی را به موجوداتی موهوم و زاییده خیال مبدل ساخت و نام هیچ‌یک از آنان را نبرد، زیرا اگر از آنها نام می‌برد برایشان عینیت و واقعیت قائل می‌شد. غیر از هوم و میترا خدایان بسیار دیگری هم در بین آریاها معمول بوده است که از آنها هیچ نامی نبرده مانند وارونا، ایندرا، آگنی... اصولاً زرتشت به هیچ نامی اشاره نکرده است و نمی‌توان گفت که در زمان او مردم به خدایانی معتقد نبوده‌اند، در حالی که پرستش عناصر طبیعت به‌صورت خدایان و خدایان عشیره‌ای و توتمیک از اعصار ماقبل تاریخ رواج داشته است. این سکوت زرتشت یکی از شاهکارهای اوست و با این عمل همه بتهای عینی و ذهنی را موهوم و بی‌نام و نشان ساخت.

جالب است که در اوستای متأخر رفته‌رفته نام این خدایان ظاهر شده و به ارزش و مقام آنها افزوده می‌شود و هر قدر از زمان گاتاها دورتر می‌شویم تظاهر این بتها روشنتر و بیشتر می‌گردد تا جایی که به کلی نام زرتشت هم فراموش می‌شود. این خود دلیل بارزی است بر گذشت زمانی بسیار طولانی تا معتقدات مورخین کاملاً خلاف اصول دین گشته و حتی نام پیمبر هم از خاطره‌ها محو گردد. در گزارش هرودت و دیگر نویسندگان باستانی درباره عقاید مردم ایران عهد هخامنشیان از زرتشت اثری وجود ندارد، در حالی که در همان دوران یونانیان به نام زرتشت آشنا بودند.

۱۸۳. علل انقراض و انحطاط کلیسای زرتشتی و تسلط اسلام و بطور کلی چگونگی تحولات دینی و اجتماعی در جای خود و در جلدهای دیگر کتاب بحث خواهد شد و در اینجا فقط اشاره کلی می‌شود.

۱۱ ـ فضای گاتاها از یک دوران رمه‌داری حکایت می‌کند که هنوز زراعت متشکل به‌وجود نیامده و زارع و دهقان به‌صورت یک طبقه خاص شکل گرفته بوده است. بنابر تحقیقات دقیق زبان‌شناسی هات‌های هفت فصل یا هپتنگ هائیتی[۱۸۴] نزدیکترین یسناها به گاتاهاست. سرود ۴۲ که بعدها به یسنا هفت بهر پیوسته است متأخر براین سرودها می‌باشد. در این هات از واستریا فشویانت[۱۸۵] سخن رفته است که بطور معمول آن را زارع ترجمه کرده‌اند در حالی که با تجزیه و تحلیل دقیق معنی دیگری برای آن به‌دست آورده‌اند.

لومل معتقد است که معنی واسترا مرتع و علوفه، و وستر[۱۸۶] به معنی شبان است. فشاو[۱۸۷] معنی چاق کردن و فربه ساختن می‌دهد و وستریافشویانت به معنی شبان پروارکننده چارپایان و یا پرورش دهنده چارپایان با علوفه است و یا مرتعبان. پورداود و آذرگشسب و شوشتری نیز پرورش‌دهنده معنی کرده‌اند و در رساله مونا[۱۸۸] با استفاده از آخرین تحقیقات زبان‌شناسی تقریباً همان برداشت لومل تکرار شده و این کلمه را رمه‌پرور معنی کرده است[۱۸۹]. بویس نیز آن را شبان رمه چاق‌کن ترجمه می‌نماید. پس حتی در سرود ۴۲ که زمان تنظیم آن مدتهای مدیدی پس از ظهور زرتشت بوده است هنوز از زارع مستقل و کشاورزی اصولی سخنی نیست، بلکه رمه‌داری و کشاورزی وابسته به آن مطرح بوده است. این فضا را که به قبل از پیدایش شهرها و حتی دهکده‌های زراعی تعلق دارد باید بسیار کهن دانست.

رودلف می‌نویسد که از اواسط هزاره سوم آثار رمه‌داری و مرتع‌داری در این مناطق دیده شده است و هند و ایرانیانی که در هزاره دوم به شرق ایران و هندوستان سرازیر می‌شوند دسته‌های گله‌دارند که به‌تدریج ساکن شده و به زراعت می‌پردازند. زمان زرتشت در حدود همین دوران قبل از استقرار کامل است.

مطالعات تولستوف[۱۹۰]، باستان‌شناس شوروی و مطالعات آکادمی شوروی مؤید نظریه بالاست. این هیئتها درکنار رود آمودریا (جیحون) حفریات و اکتشافاتی کرده‌اند و در این مناطق به نشیمنگاههایی برخورده‌اند که متعلق به اقوام رمه‌دار بوده است. این آثار مربوط به قرن هشتم ق. م. می‌گردد و شامل قرارگاههایی است که دارای حصار و شبیه آنچه در وندیداد ییما مأمور ساختن آن از طرف اهورامزدا می‌گردد و ور نامیده شده است می‌باشد. از قرن هشتم به بعد زراعت در این مناطق رونق یافته است. وندیداد بسیار جدیدتر از اوستای متأخر است و به طریق اولی گاتاها خیلی باستانیتر می‌باشند.

184. Haptang–Haiti
185. Vastryo Fshuyant
186. Vastar
187. Fshav
188. Mona
189. Cattle breeder
190. Tolstov

با توجه به این بررسیهای و مطالعات نتیجه می‌گیریم که اوستای قدیم تا مدتهای مدید از تمدن شهری و کشاورزی پیشرفته بی‌اطلاع بوده است و آن را نباید به ادوار بسیار قدیمیتر از قرن هشتم ق. م. منسوب سازیم و گاتاها که براین ادبیات بسیار تقدم دارد، مسلماً قبل از هزاره اول تنظیم گردیده است.

۱۲ ـ در گاتاها ما به یک نظام ابتدایی قبل از تشکیل دولت و حتی مدنیت برخورد می‌کنیم. رئیس جامعه ابتدایی یا سرپرست مذهبی ـ سیاسی عشیره کاوی است و چنانچه بارها اشاره شد او یک امیر کاهن است. در جلد اول این مجموعه توضیح داده شد که در مراحل اولیه تشکیل جامعه و در بین گروههای بدوی اختیارات کاهن و رئیس جامعه در یک شخص متمرکز می‌گردید و به‌تدریج کهانت از امارت جدا شده و دربار و معبد در کنار هم به‌صورت دو تشکیلات وابسته به هم به تأثیر می‌پردازند. در گاتاها ما به زمانی برخورد می‌کنیم که رؤسای عشیره‌های آریایی رئیس مذهب و آتشبان اجاق و آتشگاه خانوادگی می‌باشند. کاوی در برداشتهای جدید یک امیر کاهن است، همان‌گونه که انسی[۱۹۱] در سومر هزاره چهارم ق. م. یک چنین موقعیتی را داشت. حتی یشتها به زمانی تعلق دارد که هنوز جامعه مراحل ابتدایی خود را طی می‌کرده است. در گذشته یشتهای قدیمی مانند مهر یشت، رام یشت و بخشی از فروردین یشت را به تاریخ قبل از گاتاها منسوب می‌ساختند. مطالعات دقیق زبان‌شناسی در سالهای اخیر ثابت کرده است که گاتاها دارای لهجه خاصی است که بر یشتها تقدیم دارد. و بین گاتاها و قدیمیترین بخش یسناها، یعنی هپتانگ هائیتی و بقیه یشتها یک تداوم وجود دارد که گاتاها قدیمیترین حلقه در این رشته است. پورداود معتقد است که بعضی از یشتها به زمانی که مردم هند و ایران مذهب واحدی داشتند می‌رسد. او می‌نویسد «نظر به مندرجات یشتها، از آن جمله ذکر داستانهای ملی، به ناچار باید به یک زمان بسیار بعیدی متوجه شویم تا به یک عهدی برسیم که هنوز ایرانیان و هندوان یکجا بسر می‌برده‌اند. چه نظایر این داستانها در ریگ‌وید برهمانان نیز موجود است. نظر به زبان یشتها باید عهد انشاء آنها را پس از عهد گاتاها قرار دهیم و یک فاصله چند قرنی میان گاتاها و یشتها قائل شویم».

جالب است که در یشتهای قدیم نامی از شاه نیست و از تمدن شهری نیز در آنها اثری دیده نمی‌شود. نام قهرمانان مانند گاتاها هنوز دارای اصالت ابتدایی است، گوین[۱۹۲] دارنده گاو ابلق، وراز =کراز، سئن[۱۹۳] = سیمرغ ، هور چیتر[۱۹۴] یا خورشید چهر، دئوتبیش = دشمن دیو[۱۹۵] و دهها نام از این قبیل که در فروردین یشت با آنها برخورد می‌کنیم و همچنین در یشتهای دیگر که بر

191. Ensi
192. gavayan
193. Saena
194. Hvare Chithra
195. Daevotbish

بدویت و قدمت آنها حکم می‌کند.

یک کلمه که در گاتاها و یشتها به کار رفته، و باعث اشتباه محققین شده است، دخیو یا دهیو است. دخیوپاتی[۱۹۶] همان دخو و ده خداست. بسیاری از محققین دخیو را کشور ترجمه کرده‌اند و تعجب می‌کنند که چرا بعدها دهیو به ده تبدیل شده و معنی قریه را گرفته است. در زبان‌شناسی جدید دهیو را روستا معنی کرده‌اند و دهیوپاتی رئیس روستا یا ناحیه بوده است. بعدها که شهرنشینی به‌وجود آمده، و شهر هم توسعه یافته به کشور مبدل شده است، کلمه کشور یا کرشور[۱۹۷] معمول گردیده که به آن خشترم[۱۹۸] نیز می‌گفته‌اند و شاه یا رئیس کشور را خشتاتیا می‌نامیدند. در این حال که روستا نسبت به کشور اهمیت خود را از دست داده است به ده مبدل شده و دهیو که همان ده خدا و دهیوپت است معنی کدخدا را به خود گرفته. در گاتاها کلمه شهر ذکر نشده است و از کشور به معنای کنونی نیز اثری نیست و به کار بردن پادشاهان کشورها با فضای گاتاها به هیچ وجه منطبق نمی‌باشد. در یشتهای قدیم هم هنوز شهر و کشور شکل نگرفته است. و اگر بنابر برداشت پورداود این یشتها را متعلق به دوران قبل از مهاجرت آریاها به هند و ایران بدانیم گاتاها به هزاره دوم ق. م. منسوب خواهد گردید.

در تحقیقات کریستن سن و برخی دیگر از خاورشناسان یشتهای قدیم را به دو بخش تقسیم کرده‌اند. بخش قدیمی و قسمتی که دارای اضافات زرتشتی است. بخش قدیم را به قبل از تأثیر دین زرتشت و قسمت بعد را به پس از آن منسوب نموده‌اند.

هرچند ممکن است هریک از یشتها در ادوار مختلف تنظیم شده و دارای بخشهای متفاوت باشد، همانطور که در وداها یک ماندالا در یک زمان سروده نشده و توسط ریشی‌های مختلف در ادوار متفاوت تنظیم گشته، ولی با وجود این تحت یک شماره مشخص گردیده است. اما آنچه با تحقیقات جدید زبان‌شناسی مسلم گردیده یشتها اصولاً متأخر بر گاتاها نوشته شده‌اند و زبان آنها چنین حکایت می‌کند. اتفاقاً همین بخشهای قدیمی و پذیرفتن آنها توسط کانن و کلیسای زرتشتی مؤید این واقعیت است که روحانیان جامعه با دین آریاها هماهنگی و هم‌فکری داشته و این بخشها را بنابر معتقدات قدیم آریایی خود تنظیم کرده‌اند. آنها معتقدات قبل از زرتشت را با ملحقاتی از دین زرتشت مخلوط کرده و به زبان روز با سبکی که متأخر بر گاتاهاست، یشتهای قدیمی را تنظیم نموده‌اند.

۱۳ ـ با مطالعات و تحقیقات دامنه‌داری که درباره وداها به عمل آمده تاریخ تنظیم آنها در یک محدوده مشخص تأیید شده است. به‌طوری که در جلد اول بیان شد وداها سرودهای مقدس

---

196. dahyupati 197. Kershvar
198. Khshathram

آریاهای مهاجر به هندوستان است. ودا در زبان سانسکریت به معنی دانایی است و هندوها آن را بالاترین دانش می‌دانستند. ریگ‌ودا[۱۹۹] یعنی دانش سرودهای مقدس یا سرودهای ستایش. در ادبیات سانسکریت آمده که «وداها اشعار ساخته شده بشر نیستند بلکه ازلی‌اند». ویتنی[۲۰۰]، دانشمند آمریکایی معتقد است «که ریگ‌وداها شامل اساس و ریشه تکامل مذهب و سیاست هند می‌باشد».

وداها عبارتند از ریگ‌ودا یا سرودهای ستایش ساما[۲۰۱] ودا ـ سرودهای قربانی یا ـ جور[۲۰۲] ودا ـ وردهای قربانی اتروودا[۲۰۳] ـ دانش سحر و جادو. برخی از هندوها سرودهای اولیه را ازلی دانسته و برای اتروودا اصالت قائل نیستند.

درباره قدمت وداها و زمان‌شناسی و تعیین دقیق تاریخ (کرونولوژی) آن محققین بسیاری به بررسی پرداخته‌اند و مدتهاست که در این موضوع به پژوهش مشغولند. تجزیه و تحلیل دقیق این مسئله احتیاج به رساله جداگانه دارد، ولی چون برای تعیین زمان گاتاها خیلی حائز اهمیت است به‌طور فشرده و اختصار به این بررسی اشاره می‌شود.

ماکس مولر یکی از اولین کسانی است که سعی کرد کرونولوژی ادبیات هند باستان را دقیقاً تعیین کند. او تاریخ سرودهای ودایی را به چند قسمت کرد، چانداها[۲۰۴] بین ۱۲۰۰ ـ ۱۰۰۰ ق. م. مانترا ۸۰۰ ق. م. براهمانا[۲۰۵] ۸۰۰ ـ ۶۰۰ ق. م. اوپانیشادها[۲۰۶] جلوتر از ۶۰۰ ق. م.مارتین هاوگ[۲۰۷]، دانشمند مشهور آلمانی شروع ادبیات ودایی را به ۲۴۰۰ ـ ۲۰۰۰ ق. م. عقب برد.

پروفسور یاکوبی[۲۰۸] آلمانی تاریخ وداها را خیلی قدیمتر و بین ۳۰۰۰ تا ۲۰۰۰ ق. م. حدس زد و اظهار داشت که تاریخ واقعی ممکن است خیلی قدیمتر باشد. هنگامی که تیلاک نظریه خود را اظهار کرد او نیز به این دانشمند پیوست و این سرودها را متعلق به ۵۰۰۰ سال ق. م. دانست. تیلاک[۲۰۹] با استفاده از اشارات نجومی وداها، قدمت آنها را به ۷۰۰۰ سال قبل عقب برد.

مارتین بوهلر[۲۱۰] آلمانی نظریه تیلاک را تأیید کرد.

بالاخره ووست[۲۱۱] آلمانی به بررسی مفصل پرداخت. او از نظریات و تحقیقات دانشمندانی از قبیل الدن برگ، گلدنر، ماکدونل و ... ، که نام برخی از آنها در پاورقی ذکر

199. Rigveda
200. Whitny
201. Sama
202. Jajur
203. Atharvaveda
204. Chanda
205. Brahmana
206. Upanishad
207. M. Haug
208. H. G. Jacobi
209. G. Tilak
210. M. Buehler
211. W. Wuest

می‌شود[۲۱۲]، به این نتیجه رسید که در ریگ‌وداها ماندالای نهم قبل از ۱۴۰۰ ق. م. و ماندالای هشتم در حدود ۱۴۰۰ ق. م. اول پس از ۱۴۰۰ و ماندالای دهم در حدود ۱۲۰۰ ق. م. تألیف شده‌اند. وطن اول و نهم مشخص نیست و ۵ و ۲ و ۷ و ۱۰ در هندوستان و بقیه را در خارج از هندوستان تنظیم کرده‌اند. ۴ را در حدود نهم و ۷ را در حدود هشتم حدس می‌زند. به عبارت دیگر آغاز تنظیم ریگ‌وداها قدیمیتر از ۱۴۰۰ ق. م. و خارج از هند صورت گرفته است. نقصی که این بررسی را کم اعتبار می‌سازد آن است که در هر ماندالا که تحت یک شماره نام برده می‌شود، سرود گویان متعدد در زمانهای مختلف در تنظیم آن شرکت داشته‌اند و همه بندهای یک ماندالا همزمان نیستند. برای درک این موضوع به توضیح مختصری می‌پردازیم:

سرودهای ریگ‌ودا توسط شعرایی به نظم درآمده که آنها را ریشی[۲۱۳] می‌نامیدند. ریگ‌وداها مشتمل بر ۱۰۲۸ سرود است که آنها را سوکتا[۲۱۴] می‌گویند. در تنظیم وداها ۴۰۰ ریشی شرکت داشته‌اند. مجموعه سرودهای یک بخش را ماندالا[۲۱۵] می‌نامند و روی هم رفته ده ماندالا سروده شده که از ۱ تا ۱۰ نمره گذاری شده است. بعضی از ریشی‌ها چندین سوکتا سروده‌اند، مانند ریشی ویشوامیترا[۲۱۶] که تنظیم‌کننده قسمت اعظم ماندالا ۳ و قسمتی از ماندالای ۹ و بخشی از ۱۰ بوده است و همچنین از ۱ و ۲ و ۳ نیز چند سوکتا سروده است. در حالی که ویشوا واسو ـ گنداروا[۲۱۷] فقط یک سوکتای ۱۳۹ از ماندالای ۱۰ را سروده است. با این حساب آنچه ووست درباره قدمت یک ریگ‌ودا بیان می‌کند کاملاً درست نیست. البته خود ووست نیز به این مسئله واقف است و برای تشخیص قدمت یک ماندالا به زمان تنظیم اکثریت سوکتاهای یک ماندالا تکیه می‌کند.

پروفسور دکتر مانکا[۲۱۸]، نویسنده کتاب تاریخ ریگ‌ودا معتقد است که ۷۴۴ سرود وداها متعلق به دوران راما[۲۱۹] می‌باشد و ۴۸ سرود به قبل از دوران راما؛ به عبارت دیگر در حدود ۸۰ درصد این سرودها به دوران راما و قبل از آن تعلق دارند. راما که یکی از قهرمانان اصلی وداهاست به ۱۷۰۰ تا ۱۴۰۰ ق. م. تعلق داشته است.

مانکا با استفاده از تاریخ سنتی هند[۲۲۰] و حساب پورانی[۲۲۱] تاریخ راما را ۳۷۵۰ ق. م

212. J. Wackernagel, A. Hildebrandt, Ch. R. Lanman, Ch. R. K. A. Kaagi S.W. Parzig, H. Zimmer, M. Bloomfield, E. V. Arnold. E. W. Hopkins

213. Rishi
214. Sukta
215. Mandala
216. Vishvamitra
217. Vishvavasu – Gandharva
218. Manka
219. Rama – K
220. Pargiter
221. Purani

حساب می‌کند و با بررسی سوکتاها و شعرای آنها همه سوکتاهای وداهای ۱ و ۳ و ۴ و ۶ و ۷ را متعلق به دوران راما و قبل از آن تعیین می‌نماید.

در بررسیهای جدید نه ۱۲۰۰ ق. م. و نه ۴۰۰۰ ق. م. پذیرفته می‌شود. دکتر سارما[۲۲۲] دانشمند هندی تاریخ جدید دوران ودایی را بین ۲۰۰۰ تا ۵۶۰ ق. م. مشخص نموده و آن را به سه دوره تقسیم می‌کند. مانتراها یا سرودهای ریگ‌وداکه مورد نظر ماست. بخشهای بعد یعنی براهمانا یا آداب و رسوم مذهبی و اوپانیشادها یا فلسفه و عرفان، در زمانهای جدیدتر تنظیم شده‌اند. ریگ‌وداها را چنانکه گفتیم ریشی‌ها سروده‌اند و برهمانا به وسیله برهمن‌ها و اوپانیشادها به وسیله روحانیان عارف و فیلسوف تنظیم شده است. با این برداشت ریگ‌ودا به ۲۰۰۰ ق. م منسوب می‌گردد. بویس، متکی به آخرین بررسیهای دهه اخیر، نتیجه می‌گیرد که تنظیم ریگ‌وداها قبل از ۱۷۰۰ ق. م. آغاز شده است. اغلب محققین معاصر نیز با این نظر موافقند و تنظیم سرودهای ریگ‌ودا را خارج از هندوستان و قبل از ۱۷۰۰ ـ ۱۵۰۰ ق. م. آغاز مهاجرتهای بزرگ آریاییان به دره سند می‌دانند.

هرتل، به‌طوری که قبلاً بیان شد، یکی از کسانی است که در اوایل قرن بیستم به تنظیم وداها در خارج از هندوستان اشاره می‌کند. او می‌نویسد که وجود گیاهان چون سوما یا هااومای ایرانی، جو که متعلق به محیط ایران بوده است و سکوت درباره سورقون[۲۲۳] و برنج و نیشکر، که در هند حائز اهمیت بسیار است، می‌رساند که ریگ‌وداها در خارج از هند تنظیم گردیده است. اشوته[۲۲۴] یکی از گیاهانی است که برای شعائر مذهبی براهمانا بسیار مهم است و نام این گیاه فقط در سرودهای ۱ و ۱۰ آمده و شامی[۲۲۵] که در ریتوال هنوز از اهمیت برخوردار می‌باشد در هیچ یک از سرودها نیامده. از نیاکرودها[۲۲۶]، ورنه[۲۲۷]، اودومبره[۲۲۸]، پلاکشه[۲۲۹]، ویکنکته[۲۳۰]، پرنه[۲۳۱]، بیلوا[۲۳۲] و علف دربهه[۲۳۳] سخنی نیست و همچنین از درخت انجیر که برای هندوها بسیار مهم است. همه این علائم حاکی از آن است که سرایندگان این سرودها از آن اطلاعی نداشتند و در حقیقت به مردمی خارج از مرزهای هند تعلق داشته است. هرتل در ضمن معتقد بود که زبان گاتاها و وداها همریشه بوده و به یک زمان تعلق داشته‌اند.

همان‌گونه که دیدیم میلز نیز در نیم قرن پیش همین واقعیت را مطرح ساخت و صورت

222. Sarma
223. Sorghun
224. Ashvata
225. Shami
226. Nyagrodha
227. Varana
228. Udmbara
229. Plaksha
230. Vikankata
231. Parna
232. Bilva
233. Darbha

مفصلی از اصطلاحات مشابه وداها و گاتاها را که در ضمن مفهوم یکسانی دارند ارائه داد. همچنین نام خدایان ودایی که در اوستای قدیم به ایزدان و دیوان مبدل شده‌اند. برای مثال به چند نمونه از این اصطلاحات اشاره می‌شود: اشه یا ارته ـ رته، مینیو ـ مینو، وهومنه ـ وسومنه، خشاترا ـ کشاترا، ارمئیتی ـ ارمتی، هوروتات ـ سروتاتی، امرتات ـ امریتاتو، سراوشه ـ چراوشیت، ویو ـ ویو، ییما ـ یاما، ثرتیا ـ ترتیا، هئومه ـ سومه، ورتر ـ ورتر، ایندرا ـ اندرا، گندهارو ـ گندرو و... حتی در گاتاها در سرود ۳۲ بند ۴ دوست و عزیز دیوان دئو ـ زوشته نامیده شده و در وداها نیز عیناً همین اصطلاح دو ـ جوشته به کار برده شده است ... بالاخره از همه این بررسیها نتیجه می‌گیرد که آریاهای ودایی و گاتایی به حدی با هم نزدیک و مشابه بوده‌اند که حتی پس از جدا شدن این همسانی را حفظ کرده‌اند و حتی در رسوم و آداب و معتقدات خود نیز به هم شباهت داشته‌اند. این واقعیتی است که در قرن بیستم و به‌خصوص با بررسیهای محققین معاصر کاملاً به اثبات رسیده است. حال که به‌طور یقین گاتاها را با وداهای اولیه همزمان دانستیم و این دو قوم را درکنار یکدیگر مشخص کردیم باید به یک حادثه بسیار جالب که مورد توجه برخی از خاورشناسان نیز قرارگرفته است اشاره کنم:

در وداهای اولیه ما به دو اصطلاح مشخص برای قدرتهای مافوق بشری و خدایان برخورد می‌کنیم که عبارتند از دو[۲۳۴] (دئوه اوستا) و اسوره[۲۳۵]. بویس می‌نویسد «اصطلاح خدایان قدیم ایندوایران دو بوده که به معنی درخشان است و این خدایان درخشندگان نامیده می‌شوند. همچنین لقب جاودانان یا امرته[۲۳۶] (که همان امشه اوستاست) به آنها داده می‌شد. ایرانیان کلمه بگه[۲۳۷] به معنی بخشنده را هم برای خدایان به کار می‌بردند. اصطلاح دیگری وجود داشته به نام اسوره به معنی لردیا سرور و خداوندگار، که هم برای انسان و هم برای خدا به کار می‌رفته است. این نام در وداها لقب همه خدایان بوده ولی بیش از همه به دیئوس پیتار[۲۳۸] اطلاق می‌شده است که قادرترین خدایان به‌شمار می‌رفت. طبق تحقیقات جدید اسوره بیشتر جنبه مجرد و مطلق خدا را مشخص می‌نموده و خدایانی که بیشتر جنبه روحانیت آنها در نظر بوده است به این نام ملقب می‌شده‌اند، در حالی که دِوَ اصطلاح خدا به‌طور کلی بوده است.

میلز می‌نویسد اسوره در وداهای قدیم پدر خدایان است و خدای آسمان و سه عدد از اولین ادیتی‌ها، که میترا ـ وارونا ـ آریامن باشند، قهرمانان او بودند و حتی آگنی عزیزترین خدایان هند از او متولد می‌شود. او همچنین پدر قهرمانی است که زمین از او متولد شده. او ابوالمومنین و پدر ابدیت جاودان است. حتی خدایان برای او سرود می‌خواندند. پسران آسمان خدمتکار او بودند.

234. Daeva=Deva
235. Asura
236. amreta
237. baga
238. Dyaus Pitar

اسوره از ریشه اسو به معنی جان و هستی گرفته شده و این کلمه را هستی‌بخش ترجمه کرده‌اند.
«حال در سرودهای ودا به بررسی این مفهوم می‌پردازیم:

در سرودهای قدیم اسوره بزرگ و مقتدر و قابل ستایش و احترام است.

در ریگ‌ودا 5 سوکتا ۸۵ بند ۶ آمده: پدر ما اسوره که آب را فرو می‌ریزد.

در ریگ‌ودا 5 سوکتا ۶۳ بند ۳ آمده: پرستندگان وارونا و میترا به آنها می‌گویند و شما دو در آسمان ایجاد باران می‌کنید به وسیله قدرت سحرآمیز اسوره[۲۳۹].

در ریگ‌ودا 5 سوکتا ۶۳ بند ۷ آمده: شما دو (وارونا ـ میترا) مشیت خود را حفظ می‌کنید به قدرت سحرآمیز اسوره. به وسیله حقیقت شما بر عالم حکومت می‌کنید.

در ریگ‌ودا 2 سوکتا ۲۷ آمده: (تقدیم به ادیتی‌ها) وارونا به‌عنوان اسوره طرف سخن قرار می‌گیرد. وارونا، میترا و آریامن همه دارای لقب اسوره می‌شوند.

در ریگ‌ودا 1 سوکتا ۵۵ از بین فروغمندان (دوه‌ها) اسوره بزرگ و یکتاست.

در ریگ‌ودا 3 سوکتا ۴ بند ۳۸ آمده: ویشنو بزرگی است که اسوره نام دارد.

در ریگ‌ودا 7 سوکتا ۸ بند ۲۶ آمده: کریشنا و دیگران از جمله فروغمندان چون مده[۲۴۰] هستند (اسوره مده).

در ریگ‌ودا I سوکتا ۱۷۴ : ای ایندرا ما را محافظت کن. ای اسوره ما را نگهداری کن.

در ریگ‌ودا 5 سوکتا ۴۱ بند ۳ : اسوره هنوز مورد احترام است.

رفته رفته در وداها یک تغییر مشخص رخ می‌دهد و اسوره که مفهوم مجرد داشته و دارای عظمت الوهیت است به ضد خدا مبدل می‌شود و مورد شماتت قرار می‌گیرد.

در ریگ‌ودا 10 سوکتا ۴ بند ۵۳ : چون ما پیروان دوه بر علیه پیروان اسوره می‌باشیم (پیروان دوه در مقابل پیروان اسوره قرار می‌گیرند).

در ریگ‌ودا 8 سوکتا ۹ بند ۸۵ : پیروان اسوره که پیروان دوه نیستند بدون جنگ ابزارند.

در ریگ‌ودا 6 سوکتا ۴ بند ۲۲ : ایندرا کشنده اسوره است.

در ریگ‌ودا 5 سوکتا ۱ بند ۱۳۱ : از ایندرا خواسته می‌شود لشکر اسوره را در هم شکند.

در ریگ‌ودا 1 سوکتا ۱۰۰ بند ۸ـ۶ : از ویشنو و شیوا تقاضا می‌شود که قدرت اسوره و مردان او را نابود سازند. در این سوکتاها پیکار برادران اسوره‌ها و دوه‌ها مطرح می‌شود (آنها برادرانی هستند که دشمن یکدیگر شده‌اند).

در سرود 8 سوکتا ۸۵ اسوره ضد خدا معرفی می‌شود[۲۴۱] و پیروان اسوره به دشمنان پیروان

---

239. maya
240. (medha) meda
241. a–devas

دوه‌ها مبدل می‌گردند. ا ـ دوه یعنی ضد دوه زیرا در سانسکریت ا ـ علامت نفی است[242]. پیروان اسوره را ادوه ـ اسورا یا اسوره‌های ضد دیوی‌ها می‌نامند. جالب است که در وندیداد نیزا ـ دئو برای تعریف اهوراپرستان و مزدیسناییان به‌کار برده شده است، یعنی آنها که نفی‌کنندگان و مخالفان دیوانند. این تقابل شاهد جالبی برای توجیه چگونگی تحول مفهوم اسوره است.

در مهابهارتا دوازدهم بند ۱۱۸۴ آمده «در روزگاران پیشین زمانی که بین دوه‌ها و اسوره‌ها جنگ در گرفت اسوره‌ها برادران بزرگتر و دوه‌ها برادران کوچکتر بودند.»؛ به عبارت دیگر اولاً این اختلاف مربوط به زمانهای بسیار دور است و ثانیاً این دو گروه با هم برادر یعنی از یک ریشه بوده‌اند و دارای یک راه و آیین، همانگونه که در ریگ‌ودا ۱ سوکتای ۱۰۰ هم مشاهده کردیم. در اترو ـ ودا و براهمانا که متأخر بر ریگ‌ودا می‌باشند اسوره همیشه مفهوم قدرتهای تاریکی و ضد دوه به خود گرفته است.

در فصل آتیه که نام اهورامزدا تجزیه و تحلیل می‌شود خواهیم دید که اهوره از همان اسوره ودایی اخذ شده است و زرتشت با انتخاب این نام از این عامل روان‌شناسی بهره گیری کرده و نامی را که برای مردم مورد احترام و نشانه معنویت الوهیت بوده است، برگزیده است و نام دوه راکه همه خدایان آریایی به این نامیده می‌شوند به دیو و منبع دروغ و فریب مبدل ساخته است. این عمل مسلماً سبب شده که پیروان دوه‌های هند و به‌خصوص کاهنان و متولیان این خدایان به دشمنی با زرتشت و پیروان اهورامزدا، که همان اسوره است، برانگیخته شوند. چه در توجیهی که هرتل از دوانید می‌کند و چه در برداشتی که میلز و سایر محققین نموده‌اند و علت ضد خدا شدن[243] اسوره را از زمان زرتشت همان باطل ساختن خدایان ودایی توجیه نموده‌اند، این واقعیت مسلم می‌شود که ارتباط قطعی و محققی در بروز این حادثه با ظهور زرتشت و اعلام پیامش وجود داشته است. برادکه[244]، دانشمند آلمانی هم که در این باره تحقیق نموده به این نتیجه رسیده است که «باید ظهور اسوره ـ ادوه را بین هندیان ودایی به مخالفت آنها با ایرانیان اوستا نسبت دهیم». در اثبات این واقعیت دلایل و شواهد فراوان است و به همین مختصر قناعت می‌شود ولی آنچه موردنظر ماست و قابل اهمیت است نتیجه گیری درباره تاریخ ظهور زرتشت است. نکته جالب توجه آن است که ماندالا ۵ سوکتای ۸۵ را ریشی اتری‌بهااومه[245] سروده که متعلق به دوران راماست و در ماندالای ۵ از اولین سوکتاهاست. یعنی از سوکتاهای دیگر این ماندالا قدیمتر است و همچنین سرود ۵ سوکتا ۶۴ ـ ۶۳ متعلق به ریشی ارکنانا ـ آتریا[246] است که از ریشی‌های بسیار قدیم است.

242. adeva–asuras
243. Widergoetter
244. Bradke
245. Atribhaama
246. Arcanana–Atreya

البته یک مسئله را نباید فراموش کرد که مذهب ودایی دارای کانن و دگم مشخص نیست، بلکه آن را بیشتر می‌توان به‌صورت یک فرهنگ خاص توجیه کرد. از این جهت ممکن است در یک ماندالا مطالب همه با هم یکسان نباشد، در حالی که در گاتاها ما یک خط مستقیم را دنبال می‌کنیم که از سوی یک فکر واحد در یک چارچوب مشخص اعلام شده است.

اگر در ادیان و مذاهب مختلف قدیم دقت کنیم خواهیم دید که غیرممکن است بدون یک محرک بسیار قوی و یا یک تحول بنیانی خدایی مورد طعن و لعن قرار گیرد. به‌خصوص در بین مردم پولی‌تئیست که به خدایان متعدد اعتقاد داشته و حتی در قدرت و الوهیت خدایان اقوام دیگر و همسایگان خود شک نمی‌کردند و فقط مایل بودند خدایان آنها، که حامی و نگهدارشان می‌باشند، مقتدرتر از خدایان همسایه باشند. در بین اقوام باستان تعداد خدایان زیاد شده و خدایان جدیدی قدرت گرفته‌اند و از اهمیت خدایان کاسته شده است و به نسبت نفوذ معبد و کاهنان وابسته به این خدایان موقعیت آنها نیز تغییر یافته است ولی هرگز در بین یک قوم خدایان قدیم لعنت نشده‌اند. آن[۲۴۷]، خدای آسمان و فلک دوار، ابتدا از مهمترین خدایان سومری بود و سمت رب‌الارباب داشت. اما پس از مدتی خدای خورشید شاماش (شمس)[۲۴۸] جای آن را گرفت و او دهها قرن از اهمیت افتاد، ولی پیوسته در پانتئون خدایان بابلی وجود داشت تا آنکه مجدداً در کنار انلیل[۲۴۹] عظمت یافت. هوروس در مصر سه هزار سال در بین خدایان مصر از احترام برخوردار بود. در این مدت اهمیت او زیاد یا کم می‌شد و برخی از معابد و فراعنه‌ای که به معبد وابسته بودند خدای آن معبد را بر هوروس تقدم می‌بخشیدند، ولی هرگز هوروس لعن نشد و... اینکه در قومی ثابت یکی از بزرگترین خدایان به ضد خدا مبدل گشته پیروانش دشمنان آن قوم معرفی می‌شوند مسلماً باید حادثه خاص و مهمی رخ داده باشد. حتی در تسلط قومی بر قوم دیگر خدایان مغلوب نیز اغلب به‌صورت درجه دوم در پانتئون خدایان باقی مانده‌اند، مگر آنکه قوم فاتح دارای دین غالبی باشد و یا آنکه در جامعه دینی نو، دارای عوامل پیشرفته و مهاجم، بر جامعه حاکم گردد و مردم به‌تدریج معتقدات کهنه را فراموش کنند. در جامعه ودایی هیچ‌یک از این حوادث رخ نداده است. نه قومی بر آنها مسلط شده و دین غالبی را بر آنها تحمیل کرده است و نه آئین جدیدی آنها را از پولی‌تئیسم روگردان ساخته و خدایان قدیم را مطرود نموده است. تمام آداب و رسوم و معتقدات گذشته برجای خود باقی است و همه خدایان با همان نام و نشان ستایش می‌شوند. فقط یک مفهوم خاص خدا، که در ضمن نامش حاوی مفهوم الوهیت مخصوص نیز هست، به ضد خدایان مبدل می‌گردد و وابستگان به آن خدا و آن مفهوم کلی دشمنان جامعه معرفی می‌شوند، در

---

247. An
248. Shamash
249. Enlil

مباحث آتیه خواهیم دید که چنین حادثه‌ای به‌طور دقیق و یقین با ظهور زرتشت به وقوع پیوسته است. او با انتخاب اهوره، یا هستی‌بخش (اسوره سانسکریت)، به‌صورت تنها خدای خالق و قادر، همه خدایان جامعه را به دیو مبدل ساخته و آداب و رسوم و معتقدات ودایی را محکوم می‌نماید و با روحانیت و حکومت وابسته و پیوسته به هم به مبارزه برمی‌خیزد. چون تنظیم‌کنندگان سرودهای ودایی از همان کاهنان جامعه الهام می‌گیرند، مسلماً باید این دین نو و پیروانش را دشمن جامعه معرفی کنند، که چنین هم کرده‌اند. آنها خدایان را به مبارزه با این آئین و پیروانش خوانده‌اند و با طعن و لعن اهوره ـ اسوره، بی‌اعتباری آن را اعلام کرده‌اند.

به نظر من پیگیری این حادثه و تجزیه و تحلیل دقیق آن ما را به زمان صحیح تنظیم گاتاها راهنمایی می‌کند. گاتاها یقیناً در محیطی شکل گرفته که وداها به‌وجود آمده‌اند. اصطلاحات و مفاهیم و فضای این دو با هم مشابه است و در آن دوران ابتدایی این همسانی فقط در بین دو گروه از یک قوم واحد و در زمان مشابه می‌توانسته است رخ دهد، نه یکی در آذربایجان و دیگری در دامنه‌های هندوکش و با هزار سال فاصله زمانی !!. با دقت در وداها در می‌یابیم که تحول شخصیت اسوره در همان وداهای اولیه شکل گرفته است و اگر به این واقعیت توجه کنیم که یکباره نمی‌توان در چند سال خدای مورد توجه و پرستش مردمی را به ضد خدا مبدل کرد، باید بپذیریم که حتی ممکن است هنگام آغاز تنظیم سرودهای ودایی، پیام زرتشت نیز قبلاً اعلام شده و تاریخ ظهور زرتشت قبل از زمان تنظیم گاتاها و وداها باشد. با این برداشت عمر وداها و گاتاها تقریباً یکسان خواهد بود و اگر آغاز سرودهای قدیمی ودایی را ۱۷۰۰ ق. م. بدانیم ظهور زرتشت را نیز باید حداقل به همین زمان مربوط سازیم.

۱۴ ـ در گاتاها رهبران مذهبی به نامهای کرپه (کرپن) و اوسیج نامیده شده‌اند و کوچکترین اثری از براهمن نیست، در حالی که این روحانیان از هزاره اول ق. م. در جامعه هند ظهور نموده و در حدود ۸۰۰ ق. م. تنها مقام اعلای روحانی جامعه را مشخص می‌ساختند. اگر گاتاها در قرن ششم ق. م. شکل گرفته باشد می‌بایستی به جای کرپن و اوسیج از این روحانیان نام برد و یا حداقل به نام آنها نیز اشاره شود. فقدان نام براهمن در گاتاها مؤید این واقعیت است که این سرودها قبل از هزاره اول ق. م. تنظیم شده‌اند.

۱۵ ـ مغان که رهبران مذهبی ایرانیان در زمان مادها و هخامنشیان می‌باشند و مورخین یونانی به آنها اشاره کرده‌اند، قومی آریایی هستند که به روایتی در حدود قرن نهم ق. م. از شرق به غرب ایران مهاجرت کرده‌اند و به روایت دیگر اصولاً از آریاهای غرب ایران و یکی از عشایر مادی می‌باشند که وظیفه روحانیگری را در بین آنها انجام می‌داده‌اند. حتی نام مغ یا مگ [250] را با

250. mag

ماد، مد و مژ از یک ریشه می‌دانند. درگاتاها از مغ به‌عنوان یک فرقه روحانی نام برده نشده است و حتی در یسناها نیز سخنی از آن نیست و فقط در یکی از یسناهای متأخر، یشت ۶۵کردو هفتم، از مغ نام برده شده است. در یشتها روحانیان اوستایی آترون یا آذربان[۲۵۱] بوده‌اند. لومل در این باره می‌نویسد «در اوستا فقط یک بار نام مغ در یک اثر جدید یعنی یسنا ۶۵ ذکر گردیده است، و این اولین باری است که به رابطه نزدیک بین مغ و دین زرتشت اشاره می‌شود. از این مطلب که در اوستا نامی از مغ نیست می‌توان پی‌برد که در زمان ظهور اغلب قسمتهای اوستای متأخر هنوز طبقه‌ای از مغان پدیدار نشده و در دین مزدیسنا نفوذ نیافته بودند.». هرودت روحانیون جامعه مادها را مغ نامیده است که در بین هخامنشیان نیز نفوذ داشته ولی تسلط کامل نیافته بوده‌اند.

طبق گزارش هرودت، و دیگر اطلاعات باستانی، روزی که گوماتای مغ کشته شد مردم تا شب به مغ کشی ادامه دادند و اگر تاریکی شب مانع نمی‌شد همه مغان را نابود کرده بودند. سپس این روز را به نام ماگووفونیا[۲۵۲] هر ساله جشن می‌گرفتند. این گزارش حاکی از آن است که مغان در آن ادوار هنوز کاملاً بر جامعه مسلط نشده بوده‌اند وگرنه هرگز مردم کوچه و بازار، که معمولاً پیروان کاهنان و وسیله اعمال نفوذ آنان می‌باشند، به انهدام آنها اقدام نمی‌کردند. هرچند گزارش هرودت ممکن است کاملاً با واقعیت منطبق نباشد ولی مسلماً اثری از آن دارد.

محققین نیز معتقدند که در جامعه هخامنشیان نیز ابتدا آترونها نقش روحانیت را به عهده داشته ولی به‌تدریج جای خود را به مغان داده‌اند. به نظر من این برداشت دارای اشتباهاتی است، زیرا نمی‌توان تصور کرد که روحانیان غریب بتوانند به حدی جای کاهنان محلی را بگیرند که به کلی اثر آنها را از بین برده و هیچ نامی از آنها باقی نماند. می‌توان حدس زد که دین زرتشت اصولاً دارای کاهن و کشیش نبوده است و همان‌گونه که پیمبر نیز در پیام خود مطرح ساخته همه اشونها و راست‌دینان پارسا مبلغ و منتشر سازنده دین راستی بوده‌اند. آترونها کاهنینی بوده‌اند که قرنها پس از زرتشت در جامعه شرق و خاستگاه یشتها نفوذ یافته و جای کرپن‌ها و اوسیجها را گرفته‌اند. اترونها پاسداران آتش مقدس بوده‌اند که قبل از زرتشت مورد ستایش آریاها قرار داشت. آذربانان جامعه شرق همان موقعیت برهمانان را یافتند که به‌تدریج در جامعه هند نفوذ یافته و جای کالپا و اوسیک ـ هندو را گرفتند. آترونهای یشتها به مراتب به پیام اصلی زرتشت نزدیکترند از مغان مادی. آثاری که از این مغان باقی است، مانند وندیداد، نمونه بسیار جالبی است از انحراف کلی و اصولی از پیام زرتشت. این تحول کلی و بنیادی نشانه آن است که دین زرتشت برای آنها بیگانه بوده و بسیار از مکتب واقعی به دور افتاده بوده‌اند و آنچه به نام زرتشت در قرون بعد و بی‌اندازه دور از زمان زرتشت اعلام شده است، همان خرافات و آیین بت‌پرستی آریاها بوده است که رنگ

251. athravan

252. Magophonia

زرتشتی به خود گرفته است.

هاشم رضی، محقق ایرانی مدعی است که مغان روحانیان دین ایرانیان قبل از زرتشت بوده‌اند، در حالی که اگر این برداشت صحیح می‌بود می‌بایستی در گاتاها و یشتها از آنها نامی وجود داشته باشد و به جای کارپن و اوسیج و آترون به مغ اشاره گردد. مغان را باید همان‌گونه که هرودت توجیه کرده، کاهنین آریاهای غرب دانست که مانند لاویهای قوم یهود (لویت[۲۵۳]) برای کهانت تربیت می‌شدند و به همین دلیل نیز در اجتماعات دیگر آریایی هم این شغل را دنبال می‌کردند. نمونه این نفوذ به جوامع آریایی، ظهور آنها در هندوستان است. در مهابهاراتا به مهاجرت مغان اشاره شده که در ایام بسیار دور صورت گرفته است. همچنین در این روایات آمده که مردم شمال هند به نام اوتارا ـ کوروس[۲۵۴] همه خوش قیافه و نجیب‌اند و اینها مردمانی هستند که دوا ـ لوکا یا سرزمین دوه‌ها را از دست داده‌اند. پروفسور رااو بهادر[۲۵۵] استاد هندی وداها معتقد است که این اقوام مسلماً همان پیروان زرتشت بوده‌اند که از پیروان دوه‌ها جدا شده‌اند و این اشاره که «سرزمین دوه‌ها را از دست داده‌اند» مؤید همین جدایی است. شمال هندوستان نیز مقصود هرات است. در مهابهاراتا شرح مفصلی بیان شده است و از سرزمین شاکادویپا[۲۵۶] نیز سخن رفته است که آن را شاکستنه یا ساکستان (سیستان) توجیه کرده‌اند. بالاخره پروفسور بهادر نتیجه می‌گیرد که مهاجرت مغان زرتشتی می‌بایستی خیلی دورتر از تاریخ تنظیم مهاباراتا صورت گرفته باشد. با این اشارات اگر ظهور مغان را در هند به حدود قرن ششم ق. م. نسبت دهیم، می‌توانیم وجود آنها را در جامعه هخامنشی مجاور هند بهتر بررسی کنیم.

نتیجه‌ای که از این بررسی گرفته می‌شود این است که کاهنان زمان زرتشت همان کرپن‌ها و اوسیجها بوده‌اند و کاوی امیر کاهن و رئیس جامعه به‌شمار می‌رفته است. بر اثر ظهور زرتشت در بین زرتشتیان، نه آریاییان، طبقه روحانیت و کهانت مستقل از بین می‌رود. پس از مدتهای طویل، که یشتها حاکی از این گذشت زمان و تحول اصول و عقاید و انحراف آن است، آترونها وظیفه کهانت دین منحرف را نیز به عهده گرفته و آن هنگامی است که آتش‌پرستی و یا نیایش آتش و بخشی از مذهب و آیین آریاییان مجدداً به دین زرتشت وابسته شده است. مغان جامعه غربی پس از گذشت قرنها با دین زرتشت، که در حقیقت مذهب آترونهای شرق است با لباس زرتشتی، آشنا می‌گردند و از ترکیب این مذهب و معتقدات گذشته خود معجونی می‌سازند که حتی نام زرتشت را نیز دارا نیست ولی دارای آثار زرتشتی است. عشیره هخامنش نیز بدون تأثیر مغان از مسیر شرق ایران با پرستش اهورامزدا آشنا می‌شود. در معتقدات داریوش و بیانات او تأثیر پیام زرتشت را

253. Levithen
254. Utta–Kurus
255. Rao Bahadur
256. Shakadvipa

بیش از همه در آثار باقی مانده از ایرانیان مشهود می‌بینیم و این نشانه ارتباط او با اصل پیام زرتشت است بدون متأثر شدن از مذهب مغان. مسلماً داریوش نیز در اثر گذشت هزار سال و آنچه در بند ۸ این بحث درباره بی‌یاور بودن دین زرتشت تحلیل شد، نمی‌توانست بازگوی واقعیت پیام زرتشت باشد ولی اگر این بیانات را با آثار اوستای متأخر و ادبیات زرتشتی ساسانیان و حتی هخامنشیان مقایسه نماییم، اصالت آن را بیش از همه آنها خواهیم یافت. پس از داریوش مغ‌کش مجدداً مغان در جامعه ایرانی قوت و قدرت می‌یابند و به‌صورت روحانیان مذهب جامعه به اعمال نفوذ می‌پردازند. در این ایام به‌طور محسوس خرافات مذهبی روبه فزونی است و بازگشت کامل به دین مغان در اواخر هخامنشیان، با پرستش آناهیتا و میترا و برپا داشتن بت و صنم در معابد این خدایان مطرود از جانب زرتشت، مشهود می‌گردد. نفوذ مغان غربی در جامعه هخامنشیان دلیل دیگری است که در عشیره مذکور طبقه روحانی محلی وجود نداشته و صحنه برای تسلط مغان آماده بوده است[۲۵۷].

۱۶ ـ اخیراً در تپه نوش‌جان و نزدیک همدان آثاری از زمان مادها متعلق به قرون هفتم و هشتم ق. م. کشف گردیده است و در بین آنها آتشکده‌هایی دیده می‌شود که بسیار شبیه آتشکده‌های زرتشتی اعصار بعد واقع در آذربایجان و ری و به‌خصوص آتشکده‌های زمان هخامنشیان می‌باشد. با توجه به این آثار می‌توان نتیجه گرفت که در بین مادها نیز دینی شبیه آنچه بعدها در بین هخامنشیان به نام مذهب زرتشت رواج یافت، موجود بوده است. با این اثر نظریه محققینی که معتقدند مغان در بین مادها از پیام زرتشت متأثر گردیده و سپس مبلغ دین آریاهای پولی‌تئیست در لباس پیام زرتشت شدند، تأیید می‌گردد.

۱۷ ـ برخی از محققین تأثیر افکار زرتشت را در دین بودا مسلم می‌شمارند و همچنین تقدیس گاو در بین هندوها را تحت تأثیر مزدیسنائیان می‌دانند، زیرا تقدیس گاو در ایندوگرمانها وجود نداشته است و در وداها به آن اشاره نشده، بلکه برعکس، قربانی خونین توصیه و حتی وظیفه تعیین شده است. ثانیاً منع کشتن گاو اولین بار در اترو ـ ودا آمده است که قدمت آن را به ۱۰۰۰ ق. م. حدس می‌زنند. این محققین معتقدند که زرتشت قربانی خونین را منع کرد و به‌خصوص با قربانی گاو که پایه میترائیسم بود مخالف کرده است و این تحریم به هندوها نیز نفوذ نموده. از این واقعه نتیجه می‌گیرند که ظهور زرتشت قبل از ۱۰۰۰ ق. م. رخ داده است.

---

۲۵۷. اگر به گزارش هرودت توجه نماییم او نیز از دو گونه برداشت مذهبی سخن می‌راند و عقاید مغان را با مذهب ایرانیان یکسان ذکر نمی‌کند و این تأیید بر نظریه بالاست که مغان از جامعه دیگری بوده و برای نفوذ به جامعه هخامنشیان رنگ زرتشتی به عقاید خود داده‌اند و چون ایرانیان طبقه روحانی نداشته‌اند. مغانی که برای این کار به وراثت آماده می‌شوند رفته رفته کهانت جامعه را وظیفه خود ساختند. دین واقعی زرتشت، به‌طوری که خواهیم دید، فاقد طبقه روحانیت است.

به‌نظر من نظریه دیگری که این اعتقاد را به بومیان دراویدی هند مربوط می‌سازند صحیحتر است. شاید این مردم گاو را توتم خود می‌دانستند همان‌گونه که سومریها خوک را توتم خویش قبول داشتند. گاو اصولاً در بین مردم قدیم محترم و گاهی هم مقدس بوده است. در مصر به‌خصوص الٰهه زمین به‌صورت گاو مجسم می‌شده است و نشانه نین خورزاگ[۲۵۸]، مادر خدایان و الهه زمین و حاصلخیزی و چارپایان، بوده است. در کرت نیز الهه ماه به شکل گاو مجسم می‌شده و او را دختر خورشید می‌نامیدند. در بین ملل دیگر نیز صورت گاو محترم بوده است. پس ممکن است از این پندارهای قدیمی در هند نیز تحریم قربانی گاو ریشه گرفته باشد. گاو نر حیوان مقدس خدای بزرگ شیواست که خدای غیرآریایی و متعلق به بومیان هند است. نفوذ عقاید بومیان را در هندوها بیشتر می‌توان پذیرفت تا تأثیر دین زرتشت را شاید اثر مذهب زرتشتی را در بودائیسم، که مذهب نوینی برای هندوان بوده بهتر می‌توان پذیرفت.

۱۸ ـ به‌طوری که قبلاً یادآوری شد در یشتها به سرزمین آریاها اشاره شده است که در خوارزم و مرو می‌زیسته‌اند. به عبارت دیگر در این ایام هنوز اقوام ایرانی به‌وجود نیامده و مهاجرت بزرگ به سوی جنوب آغاز نشده بوده است. گاتاها که مسلماً از یشتها قدیمیتر است، قبل از این دوران تنظیم شده است.

۱۹ ـ پژوهش و موشکافی در وداها و آیینهای بودا و چین واقعیت چشمگیری را روشن می‌سازند که نشاندهنده پیشگامی گاتها را بر وداهای سروده شده در هند و کیشهای پس از آنهاست. پیروان همه این آیینها در همان یادمانده‌های کهن خود را آریا نامیده‌اند و این فرنام را به مفهوم نجیب و شریف و اصیل به‌کار برده‌اند. در آیین بودا آموزش بنیادی یا بُدی دَهَرمه او را چهار حقیقت آریایی ariya Saccam (به پالی) و راه هشتگانه اصیل (ariyo attangiko magga) نامیده‌اند، که در هر دو آریا به معنی اصیل و شریف به‌کار برده شده است. به زبان دیگر آریاییان در زمانی که به هند و ایران وارد شده‌اند، و با بومیان این سرزمینها برخورد کرده‌اند، خود را از آنان ممتاز ساخته و نام «آریایی» یا اصیل برگزیده‌اند، فرنامی که بیرون از این سرزمینها برخوردار نبوده‌اند. ولی چشمگیر است که در گاتاها نشانی از نام آریایی نیست. این فرنام در اوستای کهن نیز

---

۲۵۸. در توجیه «ایران» و اقوام ایرانی باید دقت کرد که ریشه همه اقوامی که در حدود هزاره دوم ق. م. به ایران و هند و آسیای صغیر مهاجرت کرده‌اند آریاهای جنوب و جنوب شرق روسیه بوده است. در این رساله اقوام ایرانی به آن گروه از این آریاییان اطلاق می‌شود که در فلات ایران و در پهنه سراسری ایران قدیم مستقر گردیدند. به اعتبار این برداشت، زرتشت را آریایی، نه ایرانی، نامیدیم. زرتشت در بین همان اقوامی می‌زیسته است که به هند نیز مهاجرت نمودند. حال اگر به اعتبار تاریخ افسانه‌ای سلسله پیشدادیان و کیانیان، که مسلماً از واقعیت نیز بهره‌ای داشته و مانند هر اسطوره‌ای بازگوی مقداری از واقعیت است، گشتاسپ را ایرانی بدانیم، زرتشت نیز ایرانی خواهد شد ولی یک ایرانی اسطوره‌ای!!

به همین مفهوم اصیل و شریف وجود دارد. پس باید نتیجه گرفت که گاتها پیش از آنکه مهاجرین به هند و ایران خاستگاه خود را ترک گویند، و به زبان دیگر پیش از وداها و اوستا و ادبیات هندو، یعنی نزدیک به همان ۱۷۰۰ ـ ۱۵۰۰ پیش از مسیح سروده شده است.

این بود خلاصه‌ای از موارد تأیید نظر محققین در مورد قدمت زرتشت.

اصولاً هرچه تحقیقات درباره زرتشت توسعه می‌یابد بر تعداد دانشمندانی که ظهور زرتشت را قدیمیتر از هزاره اول ق. م. حدس می‌زنند، افزوده می‌شود.

با توجه به تجزیه و تحلیل بالا و قبول همزمان بودن گاتاها و وداها، تاریخ ظهور زرتشت را می‌توان بین ۱۷۰۰ ـ ۱۴۰۰ ق. م. مشخص کرد و اگر روزی قدمت وداهای اولیه، بیش از آنچه تاکنون پذیرفته شده، اثبات گردد زمان تأثیر زرتشت را نیز به همان نسبت باید به عقب برد.

فصل سوم

پیام زرتشت

الف ـ اوستا

اوستا مجموعه شعایر، آداب و رسوم، برداشتها و معتقدات مذهبی اقوام آریایی است که به ایران مهاجرت نموده و زرتشت را به پیمبری پذیرفته‌اند. بنابر روایات زرتشتی ویشتاسپ دستور داد تا اصول تعلیمات پیمبر را جمع‌آوری کنند و آنها را در دو نسخه تنظیم نمایند. این مجموعه همان اوستاست که در قدیم اپستاک [1] یا اصل و بنیان نامیده می‌شده است. در روایات قدیم محل نگاهداری این دو نسخه در نقاط مختلف گزارش شده است. یک روایتی نسخه‌ای را در بایگانی دولتی پرسپولیس (تخت جمشید) و نسخه دیگر را در خزانه شیزگان یا شیزگزارش داده است. گنج شاهی در آتشکده شیز حفظ می‌شده و گنج یا خزانه شیزگان که آن را گنج شایگان (شاپیگان) می‌نامیدند، همان خزانه شاهی است. فردوسی محل محافظت اوستا را آتشکده سمرقند و ارداویرافنامه استخر نام برده است. طبق این روایات در حمله اسکندر و آتش زدن تخت جمشید نسخه محفوظ در این شهر از میان رفته و نسخه دیگر به دست یونانیان افتاده است.

از شاگردان پرودیکوس [2] همسفر سقراط یاد شده است که آنها نسخه‌ای از تعلیمات زرتشت را در اختیار داشته‌اند. در زمان ساسانیان اردشیر بابکان، که خود یک مغ بود، فرمان داد تا مجدداً تعلیمات زرتشت را جمع‌آوری کنند و این وظیفه به عهده تنسر (تنظر) موبد موبدان محول گردید تا

---

1. Apastak
2. Prodicus

او با مکاشفه و وحی!! مطالب صحیح را از غلط جدا نموده و اوستای واقعی را، که اوستاگ نامیده می‌شد، تنظیم نماید. جانشین اردشیر، شاپور اول این کار را تکمیل نمود و تحت نظر دستور یا وزیر خود آذرباد مهر اسپند این کار را به انجام رساند. این نسخه هم در شیز نگاهداری می‌شد. با حمله اعراب مجدداً همه مدارک نابود می‌شود. سپس در زمان مأمون خلیفه عباسی موبدی به‌نام آذر فرنبغ[3] اجزاء اوستا را جمع‌آوری کرده و مجموعه‌ای به زبان پهلوی به‌نام دینکرد تنظیم می‌نماید و پس از او موبدی به‌نام آذرباد آن را به اتمام می‌رساند. تنظیم دینکرد در قرن نهم میلادی آغاز و در پایان همان قرن به پایان رسیده است. نویسندگان و مورخین اسلامی با اتکا بر روایات زرتشتی گزارش داده‌اند که اوستای اصلی بر دو هزار پوست گاو نوشته شده و در پرسپولیس نگاهداری می‌شده است و در روایات سنتی نیز آمده که اوستای اولیه با طلا بر پوست گاو نقش گردیده بوده است.

دارمستتر می‌نویسد که اردشیر بابکان هیربدهیربدان به‌نام تنسر را به نزد خود خواند و به او مأموریت داد جزوات اوستا را در یک مجموعه گرد آورد. در نامه تنسر به پادشاه طبرستان از اوستای قدیم، که بر دو هزار پوست گاو نوشته شده بود، سخن رفته است.

نیبرگ می‌نویسد که ایرانیان بدون اتکاء به کتاب و نوشته با آداب و رسوم منقول و طبق دستور موبدان و مغان وظایف مذهبی خود را انجام می‌داده‌اند زیرا خواندن و نوشتن در آن ادوار کمتر مرسوم بود و فقط روحانیان به این هنر آشنا بودند. اوستاگ در زمان ساسانیان تنظیم شد. چون زبان اوستایی کم‌کم ازمیان رفته بود بر اوستا تعبیر و تفسیری، به زبان معمول یا پهلوی، نوشته و نام آن را زند یا آزئینتی (آزنتی)[4] که به معنی گزارش و خبر است، نهادند. در اروپا به غلط این دو را زند ـ اوستا نامیده و یک مجموعه واحد دانسته‌اند. ویکاندر[5]، محقق آلمانی معتقد است که مغان یا موبدان و کاهنین دین زرتشت در شمال غربی ایران، دارای نوشته‌هایی بودند به‌نام زند که در اصل بر پایه عقاید زروانیستی خودشان بنا شده بود در حالی که هیربدان یا کاهنان جنوب ایران (فارس) نوشته و کتاب نداشتند و سینه به سینه اصولی را تعلیم می‌دادند که اپستاک نامیده می‌شد. رفته رفته، پس از یک مبارزه طولانی، مغان بر هیربدان مسلط شده و اتحادی بین آنها به‌وجود آمد که در آن عقاید مغان برتری یافت. در این زمان روایات حافظه‌ای اوستا را با روایات کتابت شده یا زند توأم نمودند و زند ـ اوستا را به‌وجود آورد که بعدها به‌نام اوستا و تفسیر آن نامیده شد.

نیبرگ معتقد است این مبارزه با ظهور مانی ارتباط نزدیک داشت، زیرا در نوشته‌های مغان ظهور یک نجاتبخش یا سوشیانت پیشگویی شده بود و مانی برای توجیه حقانیت خود از این

3. Atur Farnbag

4. azainti (azanti)

5. Wikander

پیشگویی بهره‌گیری می‌کرد. برای برطرف ساختن این اشکال موبدان کانن جدید را به‌وجود آوردند. هینتس معتقد است که اوستا روایات سنتی بوده است. در زمانی که زبان پهلوی جانشین لهجه قدیم گردید اوستا برای ایرانیان قابل درک نبود، پس از طرف موبدان به پهلوی برگردانده شد و حاشیه و تفسیری هم به آن اضافه گردید که آن را زند یا گزارش نامیدند. همین ترجمه و تفسیر پهلوی بود که اولین‌بار توسط انکتیل دوپرون به اروپا آورده شد. در نقش‌رستم بنای مکعب مستطیل‌شکلی است که آن را خانه زرتشت می‌نامند. در سال ۱۹۳۵ ـ ۱۹۳۹ م. هیئت تحقیقاتی دانشگاه شیکاگو حفریاتی در آن منطقه نمود و به دو نسخه اوستا دست یافت که یکی به زمان شاهپور اول تعلق داشت (۲۶۲ ب. م.) و توسط کرتیر، موبد موبدان و وزیر چهار پادشاه ساسانی و به زبانهای پارتی، ایرانی میانه و یونانی تنظیم شده بود. در این نسخه این بنای مکعب مستطیل بن‌خانک نامیده شده است و چون در دینکرد نیز اوستا را بن به معنی پایه و ریشه گفته‌اند، از آن پس این بنا را خانه اوستا (بن‌خانک = اوستاخانه) نامیدند. این بنا که در زمان داریوش بنا شده به اشکال مختلف توجیه گردیده است، برخی آن را آرامگاه دانسته‌اند و بعضی نیز آتشگاه و گروهی هم محل حفاظت اوستا تعبیر کرده‌اند.

گلدنر و آندرآ اوستا را از کلمه اویستاک مشتق می‌دانند که اصل آن اوپستاک [6] به معنی اساس و بنیان است. زند تفسیری از اوستا به زبان پهلوی و پازند شرحی است بر زند. طبق نوشته‌ای که از مانی (قرن سوم ب. م.) در سال ۱۹۳۰ در مصر به‌دست آمده است، زرتشت تعلیمات خود را به شاگردانش بیان می‌کرده و آنها در خاطر حفظ می‌کردند و پس از مرگ او آنها را نوشته و تنظیم کرده‌اند.

اوپرت [7]، دانشمند آلمانی معتقد است که در کتیبه داریوش، آنجا که می‌گوید من بر طبق ابستم [8] حکومت کرده‌ام، مقصود همان اوپستاک است.

اوستای قدیم را دارای ۲۱ نسک می‌دانسته‌اند و نسک را دسته (دسته گل) معنی کرده‌اند.

پورداود نسک را از کلمه نسکه [9] به معنی نامه و کتاب می‌داند و مسعودی با الهام از قرآن آن را سوره نامیده است.

در دینکرد از نسکهای اوستا نام برده شده که شرح آن ضروری به نظر نمی‌رسد. نسکهای اوستا را به سه بهر یا بخش تقسیم کرده‌اند: نسکهای گاسائیک، هاتک مانسریک و داتیک که هر یک دارای هفت نسک بوده‌اند.

6. Upastak
7. Oppert
8. Abastam
9. Naska

یسناها که مهمترین بخش اوستای قدیم‌اند، از ۷۲ هات یا هائیتی[10] یا فصل و سوره ترکیب شده بوده است. یسن به معنی پرستش و نیایش، نماز و جشن است. از این ۷۲ فصل آنچه به یقین اصالت داشته و محققین آن را متفقاً منسوب به زرتشت دانسته‌اند، ۱۶ هات معروف به گاتاهاست[11]. گات یا به زبان اوستای قدیم گاثا به معنی سرود است و در سانسکریت گاتا همین مفهوم را دارد و در پهلوی گاس[12] شده است.

به‌طوری که می‌نویسند یسناها ترکیبی از نظم و نثر بوده است، مانند گلستان سعدی. گاتاهای موجود قسمتی از بخش منظوم آن است ۱۶ گاتاهای زرتشت عبارتند از اهونودگاتا دارای هفت هات از شماره ۲۸ تا ۳۴، اشتودگاتا مرکب از چهار هات ۴۳ـ۴۶، سپنتمدگاتا، از هات ۴۷ـ۵۰ و هوخشتر گاتا که فقط هات ۵۱ است.

در اوستا این نامها اهون وئیتی، اوشت وئیتی، سپنتا مئینیو، و هوخشتهر[13]، آمده است و از کلمات اول هر گاتا گرفته شده است و اهونود از نام اهونه و ئیریه، دعای مشهور اوستا و بند سیزدهم از یسنا ۲۷ اخذ شده است. برخی از محققین وهیشتوایشت گاتا یا هات ۵۳ را نیز در شمار گاتاهای زرتشت محسوب نموده و جمع آنها را ۱۷ گاتا می‌دانند.

در بین هات‌های ۳۴ تا ۴۳ هشت فصل فاصله است که فصلهای ۳۵ تا ۴۱ را هفت هات یا هپتنگ هائیتی[14] (هفت فصل) می‌خوانند. این سرودها نزدیکترین نوشته‌ها به گاتاها بوده و به لهجه و روشی نظیر آنها نوشته شده است، ولی به نثر است نه به نظم. هات ۴۲ نیز بعدها تنظیم گردیده و به هفت فصل افزوده شده است. در اوستای متأخر گاتاها دست نخورده ذکر شده‌اند ولی، به‌طوری که اشاره شد، چون نویسندگان درست به مفهوم آن آشنا نبوده‌اند تفسیر پهلوی آن را با برداشت خود تهیه کرده‌اند که به کلی با مفهوم واقعی گاتاها متفاوت و گاهی متضاد است. به همین جهت ترجمه‌ها و تفسیراتی که بر پایه این متن پهلوی تهیه شده، مانند تفسیر دارمستتر، منحرف و غیر اصیل است.

یشتها پس از گاتاها و هپتنگ هائیتی قدیمیترین جزء اوستا به‌شمار می‌روند. یشت و یسنا از یک ریشه است و یشتن در پهلوی به معنی ستایش کردن می‌باشد. یشتر را نمازگزار و ستایش‌کننده معنی کرده‌اند. بعضی از بخشهای یشتها به زمانی که مردم هند و ایران از هم جدا نشده بودند می‌رسد و از آداب و رسوم و معتقدات آن زمان متأثر شده است. یشتهای جدید در زمان ساسانیان تنظیم شده است. اوستای کنونی را مشتمل بر پنج جزء می‌دانند. نخست یسنا، سپس ویسپرد یا

10. Haiti
11. Gatha
12. Gas
13. Spenta Mainyu, Ushtavaiti, Gatha–Ahunvaiti, Vohu–Khshathra, Vahishta Ishti
14. Haptang Haiti

ویسپرتو[15] به معنی همه ردان یا همه نام‌آوران و سران، سوم وندیداد که در اصل وی ـ دئو ـ داتا[16] به معنی مخالف ـ دیوان ـ قانون، یا قانون مخالف دیوان است، چهارم یشتها که عبارت است از مضامین ریتوال برای عبادات روزانه، پنجم خورده اوستا یا اوستای کوچک، که در پهلوی خورتک اپستاک است. ادبیات دیگر اوستایی که به زبان پهلوی و ایران میانه تألیف شده است عبارت است از: بندهشن[17] یا بنای خلقت که مخلوطی از عقاید مذهبی درباره طبیعیات و تاریخ و افسانه‌های خلقت است و در قرن دهم میلادی تألیف شده است.

دین کرت یا کرده دین (که آلمانها به آن دنک‌آرت یا روش تفکر هم می‌گویند) که قبلاً درباره آن بحث شد و آن را به غلط مجموعه افکار و قوانین زرتشت معرفی کرده بودند. اصل دینکرد در زمان ساسانیان تنظیم شده ولی آنچه امروز در دست است در قرن نهم میلادی تهیه شده است. رساله‌های دیگر مانند مینوخرد، پندنامه زرتشت، ارداویرافنامه، دبستان، خاطرات زریران و... بنابر ادعای مؤلفین متکی بر تعلیمات زرتشت است ولی در حقیقت جز گاتاها هیچ‌یک از ادبیات اوستایی بر پایه تعلیمات واقعی زرتشت تنظیم نگردیده است. وندیداد را به زمان قبل از خشایارشا منسوب می‌سازند و معتقدند در کتیبه خشایارشا به قانون ضد دیوان اشاره شده است، که مقصود همان وندیداد است. این مجموعه مشتمل بر قوانین و دستورات مذهبی است و بیشتر ریشه‌های آریایی و دین مغان دارد و می‌توان پذیرفت که از طرف آنان تألیف شده باشد.

دینکرد پیدایش کانن یا مجموعه قوانین و دستورات مذهبی دین زرتشت را به‌طور خلاصه چنین توجیه می‌کند که دارا پسر داریوش سوم فرمان داد تا دو نسخه از اوستا و تفاسیر آن (زند) تهیه و یکی را در خزانه سلطنتی و دیگری را در آرشیو ملی نگاهداری کنند. پس از نابود شدن این مجموعه به دست اسکندر ولخش، پادشاه اشکانی فرمان داد اعلامیه‌ای به تمام نواحی فرستاده هر آنچه از زند و اوستا در دسترس است و اصالت دارد جمع‌آوری نمایند. مجدداً شاهنشاه اردشیر پسر پاپک با مشورت تنسر فرمان داد که تمام تعلیمات پراکنده را به دربار آورند. تنسر یک نسخه کامل برگزید و بقیه را مردود اعلام کرد و سپس فرمانی صادر نمود که «مسئولیت تفسیر و تعبیر تمام تعلیمات دین مزداپرستان به ما واگذار شد. اکنون هیچ نقصی در دانش قطعی این تعلیمات وجود ندارد». در ارداویرافنامه چگونگی تنظیم اوستای پهلوی چنین توجیه شده است که تنسر همه موبدان و پیشوایان دین را به پایتخت دعوت کرد و از بین آنها هفت موبد مؤمن و متقی مأمور بررسی شدند. آنها از بین خود موبد جوانی را به‌نام ارداویراف به حکم قرعه برگزیدند تا شخصاً به جهان غیب و عالم بالا رفته و آنچه را فراموش شده مستقیماً از زرتشت و فرشتگان جویا شود و در

15. Vispe-ratavo, Visparad

16. Vi-daeva-data

17. Bun-dahishn

مراجعت به جهان خاکی آنچه دیده است بازگو کند.

ارداویراف می‌نویسد که «آنها نمی‌دانستند مراسم دین و ادعیه آنان در آسمان به یزدانها و ارواح نیکوکار مینوی می‌رسد و یا اهریمن و دیوان از آن بهره می‌برند»!![۱۸] باری ارداویراف پس از استعمال داروی مخدر به خواب می‌رود، چنانکه گویی مرده است. او هفت روز در خواب می‌ماند ولی در این مدت روح او به عالم بالا رفته و همه حقایق را مشاهده می‌کند و پس از بازگشت به این عالم آنچه دیده نقل می‌نماید و از روی مشاهدات و کانن زرتشت را تنظیم می‌کنند!! شرح معراج!! این قهرمان! که حتی محققین زرتشتی او را مقدس می‌شمارند، خود فصل مفصلی است و نمونه خرافات کلیسایی و دین درباری.

آنچه از ادبیات زرتشتی اکنون در دست است د رعهد خلفای عباسی تنظیم گردیده است. ایرانیان به عباسیان کمک کردند تا خلافت امویان را براندازند و به پاس این خدمت به آنها اجازه داده شد به تنظیم مجموعه مذهبی خویش پردازند. بنا به گفته محققین بیشترین فعالیت در زمان مأمون (قرن نهم میلادی) برای جمع‌آوری این ادبیات به‌عمل آمد. در زمان تنظیم این رسالات نه‌تنها هیچ‌گونه مدارک و اطلاعات دقیقی وجود نداشت، بلکه تنظیم‌کنندگان کانن جدید اغلب مفهوم زبان اوستای قدیم را به‌خوبی درک نمی‌کردند. جالب است که بنا بر گزارش محققین حتی دعاهای قدیمی که باید اصالت خود را حفظ نموده باشد، به شکلی ادا می‌شد که به هیچ وجه با متون اصلی مطابقت نداشت و زبانی مخصوص به خود بود که خواننده نمی‌فهمید چه می‌گوید و حتی متنی که نوشته شده بود با آنچه خوانده می‌شد به کلی تفاوت داشت. ولی مهم مفهوم این کلمات نبود بلکه تشریفاتی بود که می‌بایستی به درستی انجام پذیرد تا دیوان رانده شوند و مردم از آسیب مصون مانده و یا استغاثه و طلب کمک آنان به نتیجه رسد. دهالا می‌نویسد که حتی گاهی خود اجراکنندگان ریتوالها و آداب و شعایر معنی آنچه را می‌گفتند درک نمی‌کردند و فقط کلماتی را اداکرده و آدابی را انجام می‌دادند. سرودها و پیامهای مذهبی به مشتی دعا مبدل شده بود که بر خود یا در و دیوار آن را آویزان می‌کردند و به‌صورت سحر و ورد و جادو به کار می‌گرفتند. همین اوستای منحرف بود که ابتدا به اروپا رسید و موجب برداشتهای اولیه غلط محققین گردید.

در ۱۷۴۵ جوانی فرانسوی به‌نام انکتیل‌دوپرون[۱۹] به هندوستان سفرکرد و با پارسیان تماس گرفت و پس از سالها معاشرت با آنان موفق شد در سال ۱۷۷۱ نسخه‌ای از تفسیر پهلوی اوستا را که از هندوستان با خود آورده بود ترجمه نموده و در سه جلد در پاریس منتشر سازد. اروپاییان که

۱۸. دیده می‌شود که چون هندوان و دیگر پیروان ادیان کلیسایی، ادعیه فقط برای جلب نظر خدایان است و آنچه اهمیت دارد تشریفات است نه هدف و مفهوم.

19. Anquetilduperron

درباره زرتشت و افکار او تصورات دیگری داشتند از این سوغات دوپرون بسیار متعجب شدند. نویسنده شهیر فرانسوی ولتر، که قبلاً یکی از تحسین‌کنندگان پرحرارت زرتشت بود، هنگامی که زند ـ اوستای انکتیل دوپرون را مطالعه کرد از اظهارات قبلی خود درباره تحسین زرتشت اظهار تأسف کرد و این مطالب را مشتی مهملات و آشغال خواند. ولی با ادامه مطالعات و تحقیقات دانشمندان کم‌کم واقعیت از پرده برون افتاد و پی بردند آنچه به‌نام زرتشت اجرا و اعلام می‌شود، کوچکترین، قرابتی با پیام واقعی او نداشته و تنها بخش قابل اطمینان اوستا همان گاتاهاست، که در این مورد نیز ترجمه و تفسیر پهلوی آن قابل اعتماد نیست.

هینتس در این باره می‌نویسد «سالها اروپاییان اوستا را طبق گفته ولتر مهمل و آشغال می‌دانستند ولی بالاخره با توجه و دقت بیشتر به این نتیجه رسیدند که در بین این مهملات و این ویرانه‌ها چند قطعه کوچک نفیس و یک جواهر بزرگ درخشان یافت می‌شود»[۲۰]. او می‌نویسد که یسنا در اصل ۷۲۱ فصل بوده ولی از بین آنها ۱۶ فصل درخشش خاصی دارند که به گاتاها مشهورند. هینتس این ۱۶ بخش را «پربهاترین میراث زرتشت برای جهانیان» می‌نامد و معتقد است که «در این مختصر که از اوستای واقعی باقی مانده نه تنها مطالب آن دارای عمق و عظمت خاصی است، که اشعار و سرودهای آن نیز با هنر جالبی تنظیم شده است. بقیه اوستا، حتی آنها که در دو هزار سال پس از او تنظیم شده‌اند، فاقد این هنر می‌باشند».

ب ـ اصول پیام زرتشت

حال که فضای گاتاها مشخص گردید و مسلم شد که برای توجیه افکار زرتشت جز گاتاها منبع دیگری قابل اعتماد نیست، به بیان پیام او از زبان گاتاها می‌پردازیم.

۱ ـ خدا در گاتاها

آنچه مسلم است در محیط و زمان ظهور زرتشت نیاپرستی، ستایش پدیده‌ها و عناصر مختلف طبیعی و اعتقاد به خدایان متعدد وجود داشته است. در بررسی پیدایش اجتماعات و شهرها در جلد اول این مجموعه دیدیم که تا قبل از ایجاد شهرها و دولتها، عشایر و قبایل هر یک برای خود خدا یا خدایانی داشتند که محافظ و مدافع آنها تصور می‌شد. پس از تکمیل شهر دولتها نیز خدایان معابد آن شهر دولت وابسته به مردم آن جامعه بودند و تا دولت بزرگی تشکیل نشد، خدایان عمومی نیز به‌وجود نیامدند. مثلاً انلیل زمانی خدای سرزمین وسیعی گردید که یک جامعه

۲۰. مقصود هینتس از چند قطعه نفیس برخی از یشتها ویسناهای قدیم است، که روح گاتاها هنوز در آنها باقی است و جواهر بزرگ درخشان گاتاهاست.

بزرگ به‌صورت کشور شکل گرفت. به‌طوری که خواهیم دید، حتی یهوه خدای بنی‌اسرائیل نیز تعلق به این عشایر داشت. او ابتدا به‌صورت محافظ دوازده قبیلهٔ اسرائیلی پرستش می‌گردید. مزیتی که این قوم بر اقوام دیگر داشت این بود که اولاً آنها فقط به یک خدا معتقد بودند و ثانیاً از او بت و صنم نمی‌ساختند. اعتقاد به یک خدای واحد خالق و حافظ تمام عالم و پدیده‌های هستی حتی در جامعه یهود نیز به تدریج و در طی قرنهای متمادی شکل یافته است.

در تاریخ ادیان جهان بزرگترین تحولی که به‌وجود آمد و زرتشت را باید مبتکر آن دانست، طرح اعتقاد به خدای واحدی است که وابسته به قوم و عشیره و ملت واحدی نبوده، در معبد و مکانی جای ندارد و خالق همه جهان و جهانیان است.

اگر زرتشت این نظر خود را در زمان تشکیل سلطنت هخامنشیان اعلام می‌کرد، شاهکار بزرگی محسوب نمی‌شد، که در آن جامعه اقوام و ملل مختلفی در یک امپراتوری وسیع به یک فرماندهی سرسپرده بودند و فضای فکری آماده ظهور پذیرش این نوآوری بود. جالب است حتی قوم یهود در دورانی که دولتی تشکیل داده و کشوری به‌وجود آورده بود، باز هم هنوز یهوه را خدای وابسته به قبایل یهود می‌دانست و برای او چادر و قرارگاهی در نظر می‌گرفت که در جنگها پیشاپیش سپاه حرکت می‌کرد و در اوج قدرت تشکیلات، یعنی در زمان سلطنت سلیمان، حتی برای خدا معبد و مسکنی ساخته می‌شود که هنوز آثار آن در فلسطین موجود است. پس از آزاد ساختن یهودیان توسط کوروش اولین اقدامی که به عمل می‌آید دوباره‌سازی معبد یهوه است. یعنی در ظهور امپراتوریهای بزرگ نیز باز ملت یهود به خدای قومی و معبدی خویش فکر می‌کرده است و اغلب آنها نیز هنوز چنین می‌اندیشند[۲۱]. کوشش من در تعیین دقیق زمان و مکان زرتشت برای پی بردن به اهمیت پیام یکتاپرستی اوست. در زمانی که هیچ انگیزه خارجی برای اعتقاد به یک خدای واحد نبود، در دورانی که اعتقاد به یک خالق بی‌جا و مکان و فارغ از زمان، غیروابسته به قوم و ملت و گروه خاصی، غیرقابل قبول می‌نمود، زرتشت پیام یکتاپرستی خود را اعلام کرد. انجیل در قلب امپراتوری عظیم روم و درکنار قوم یکتاپرست یهود، هنوز از تخت خدا در آسمان سخن می‌راند که پسرش درکنار او ایستاده و خدا چون یشم و عقیق می‌درخشد و در اطراف او ۲۴ پیر بر تختهایی جلوس کرده‌اند و تاج بر سر دارند و هفت مشعل که نشان هفت روح خداست در جلو آنهاست... و در آنجا نیز باز سخن از ۱۲ قبیله قوم یهود است و برتری و سروری نژادی (مکاشفه یوحنا)...

قبلاً اشاره شد که به غلط زرتشت را پیامبر و اهورامزدا را خدای ایرانیان نامیده‌اند. اولین

۲۱. امروز نیز پس از سه هزار سال یهودیان خود را قوم برگزیده یهوه دانسته و او را متعلق به خود می‌پندارند و در تشکیل دولت یهود از همان اسطوره‌های سه هزار سال پیش بهره گیری می‌کنند.

سرود گاتاها هات ۲۸ بند ۱ و ۲ به‌نام خدا آغاز می‌شود و در آن چنین آمده است:

۱ ـ پیش از هر چیز این دانای بزرگ نیکی‌افزای مینوی، با دستهای برافراشته تو را نماز برده خوشبختی کامل را خواستارم. پروردگارا بشود که در پرتو راستی و درستی و برخورداری از خرد و دانش، ضمیر پاک و روان آفرینش را خشنود سازم.[۲۲]

۲ ـ ای هستی‌بخش دانای بزرگ (اهورامزدا) هراینه با اندیشه‌ای پاک و دلی روشن به تو نزدیک شده و به دیدارت نایل خواهیم شد پروردگارا پاداشی که تنها در پرتو راستی به‌دست می‌آید و مؤمنین را خوشبخت می‌سازد در هر دو جهان مادی و معنوی به ما ارزانی دارد.

پروفسور شوشتری به زبان دیگری ترجمه می‌کند که چنین است.

۱ ـ او را اکنون می‌ستایم و نماز می‌برم با دستهای افراشته برای سعادت کامل به روان پاک. این مزدا در نخستین به واسطه اعمالی که الهام شده از اشا هستند (من دعا می‌کنم) برای همه و (دعا می‌کنم) برای خرد و هومن تا به این طریق بتوانم نیز روان مادرگیتی را از خود خشنود سازم.

۲ ـ من به راستی این اهورامزدا، به شما به واسطه وهومن نزدیک خواهم شد که به من در هر دو جهان بخشیده شود.

سعادت چه تنی (در این زندگی) و چه روانی (در زیست آینده) به واسطه اشاوتا که تو رهنمایی کنی گرویدگان (آموزش تو را) به جهان روشنایی.

قبل از توجیه این سرودها به چند نکته باید اشاره کنم. در سراسر فصلهای آتیه برای ترجمه‌های فارسی گاتاها از گاتاهای آذرگشسب، شوشتری و در بعضی موارد پورداود، بهره گیری خواهد شد. ترجمه آذرگشسب بیش از ترجمه‌های دیگر امروزی است و می‌توان گفت که اگر زرتشت امروز پیام خود را بیان می‌کرد چنین می‌گفت. در هر بند آذرگشسب قبلاً از یک ترجمه کلمه به کلمه استفاده نموده و سپس آن را به ترجمه آزاد مبدل ساخته است. در آنجا که ترجمه آزاد و ترجمه کلمه به کلمه ازنظر مفهوم اختلاف ندارد همان ترجمه آزاد را به کار خواهیم برد، وگرنه از ترجمه کلمه به کلمه استفاده خواهیم کرد.

گاتاها به زبان و شیوه نویسندگی و روش سخن‌پردازی مردم سه هزار و پانصد سال پیش در قالب شعر بیان شده است. مسلم است برای آنکه این سرودها قابل درک و فهم ما مردم امروزی باشد باید بدون از دست دادن مفهوم واقعی، ترجمه را آرایش داد. آذرگشسب این کار را استادانه انجام داده است. همان‌گونه که مسلمانان نیز بالاخره پی بردند که برای ترجمه و تفسیر قرآن باید

۲۲. کلمه گئوش اوروان را محققین غربی روان‌کاو ترجمه کرده‌اند به جای روان آفرینش. در این باره مشروحاً بحث خواهد شد.

زبان امروزی و مفاهیم امروزی را به کار گرفت و بدون لطمه وارد ساختن به مفهوم اصلی از ترجمه سنتی جدا شد. در ترجمه و تفسیر گاتاها نیز بجاست که در مسیر مفهوم و هدف گوینده آن را قابل فهم و درک برای مردم امروز ساخت. در ترجمه‌های غربی اغلب کلمات خیلی سطحی و تحت‌اللفظی برگردان شده است و بسیاری از جملات نامربوط و از هم گسسته است. اصلاً در شعر، به‌خصوص اشعار پارسی، خلاصه گویی و معما پردازی معمول است و برای برگرداندن آن به نثر باید از شرح و بسط بیشتری استفاده کرد. محققین غربی مسلماً خواسته‌اند به متن کاملاً وفادار مانند و به این جهت توجیه را به خود خواننده واگذار کرده‌اند در حالی که اگر تشریح ضمن ترجمه از طرف آنکه به زبان و محیط سرود آشناست و یا لااقل آشناتر است، انجام گیرد بیشتر به هدف کمک خواهد شد. این سرودها قرارداد سیاسی نیستند که هر کلمه آن پس و پیش شود امکان برخورد اجتماعی پیش آید. علاوه بر این در زبان بسیار قدیمی و ساده گاتایی هنوز لغات و اصطلاحات کمال امروز را نیافته، وگاهی یک کلمه چندین مفهوم را می‌رساند، پس باید مترجم آن اصطلاح و مفهومی را انتخاب کند که مطابق محتوا و مفهوم کلی گاتاها و پیام زرتشت است. ترجمه پورداود بیشتر به برگردان محققین غربی شباهت دارد تا ترجمه‌های آذرگشسب، دکتر پوروالا و شوشتری. ترجمه آذرگشسب که از همه نوتر است، روانتر نیز می‌باشد.

در ترجمه بندهای بالا به‌طوری که دیده می‌شود آذرگشسب برخلاف شوشتری به جای به کار بردن کلمات اصلی گاتاها، مانند وهومنه، اشا و... معنی و تفسیر آنها را به کار برده است و از اندیشه پاک و خرد پاک، راستی و درستی، هستی‌بخش و دانای بزرگ و... بهره گرفته است و با این عمل جملات برای خواننده بهتر قابل فهم و روانتر شده است. در فصول آتیه این اصطلاحات بیشتر توجیه خواهد شد.

اما درباره برداشت زرتشت از خدا:

اولاً در سراسر گاتاها روی سخن همیشه با همه مردم است و تمام پیروان راستی و همه پیروان دروغ مورد خطاب قرار می‌گیرند. نه سخن از آریاهاست و نه اشاره به ایرانیان هیچ گروه و قوم خاصی دارای امتیاز نیست. پیام زرتشت عام است و اهورامزدا نیز خدای همه عالم و عالمیان می‌باشد. (جالب است که برای قوم ویشتاسپه نیز برتری قائل نشده و حتی بدان اشاره هم نکرده است).

زرتشت در همین سرآغاز گاتاها راه مؤمن را مشخص می‌کند و ایمان را توجیه می‌نماید. فقط در سایه اعمالی که متکی به راستی و درستی است می‌توان خدا را خشنود ساخت و اندیشه نیک و خرد پاک بهترین وسیله برای نزدیک شدن به خداست. تنها در پرتو راستی است که مردم می‌توانند به سعادت دست یافته و پاداش دنیوی و اخروی یابند. او در اولین قدم با صراحت تمام

رشوه و فدیه و هدیه، شعائر و تشریفات و نماز به خاطر نیاز ودایی... را که وسایل خشنودی خدایان جامعه است، طرد می‌نماید.

اهوره، به‌طوری که اشاره شد از اسوره گرفته شده و دیدیم که حتی در ادبیات قدیم ودایی نیز اسوره یک نام مطلق و دارای مفهوم کلی و روحانی بوده است نه موجودی جسمانی. اسوره لرد و سرور و لقب اغلب خدایان بزرگ است. قبلاً اسوره و اهوره را جان و هستی بخش معنی کردیم.

مزدا نیز از دو کلمه مز[۲۳] به معنای بزرگ، که در فارسی مس و مه شده است، و، دا[۲۴] به معنی دانش یا بخشیدن و آفریدن ترکیب شده است که در نتیجه، مفهوم مزدا، دانای بزرگ و آفریدگار بزرگ خواهد شد. با این مقدمه می‌توان اهورامزدا را مهین دادار هستی‌بخش و یا هستی‌بخش و دانای بزرگ ترجمه کرد. حال ببینیم این خدای هستی‌بخش و دانای بزرگ چگونه است؟

برای مردمان زمان زرتشت خدایان نیز شبیه انسانها هستند ولی با قدرتی عظیمتر. ایندرا هم مانند کارپن‌ها و پیروانشان مشروب سوما را می‌نوشد اما قدح قدح! او به‌صورت یک انسان غول‌پیکر همه کارهایش عظیم است. میترا هم چشم دارد ولی نه چون انسانها بلکه هزار عدد. او بر اسب تیزتک سوار می‌شود ولی چون باد در آسمانها می‌راند... بر پدیده‌های جهان قدرتهای مختلف حاکمند و هر یک دارای مقام خاص بوده و حدود اختیاراتشان مشخص است. یکی بر باد و دیگری بر آب و سومی بر آتش ... فرمان می‌راند و انسان ضعیف و حقیر در چنگ همه این خدایان گرفتار و پیوسته در تب و تاب است تا به وسیله‌ای با دادن نیاز و رشوه و فدیه و قربانی و انجام شعایر و ذکر اوراد و ادعیه از غضب و خشم و کینه این خدایان بکاهد و مهر و محبتشان را به سوی خود جلب نماید. ولی خالق گیتی در پیام زرتشت بی‌نیاز از جامه جسمانی است و برکنار از شهوات و خواهشهای انسانی. او همه جاست در حالی که لامکان است، و ازلی است چون فارغ از زمان است که خود همه جهان است، او اهورامزدا بزرگ دانای هستی‌بخش جسم و جان است.

قبل از بررسی گاتاها ببینیم محققین در آن باره چه می‌گویند:

لومل معتقد است اهورامزدا در حقیقت خدای بی‌نام است و پیوسته با یک کیفیت جوهری و ذاتی نامیده می‌شود نه یک نام انسانی. مزدا به معنی داناست و مزداپرستی یعنی ستایش دانایی. او می‌نویسد که «شخصیتهای خدایان به‌صورت کاملاً انسانی و قابل تجسم را زرتشت به کلی برانداخت».

بارتولومه می‌نویسد: «نوآوری اساسی زرتشت این است که به جای خدایان متعددی که وجود داشت یک خدای دانا یا اهورامزدا را جانشین ساخت».

23. Maz

24. da

جکسون نیز اهورامزدا را سرور دانا معنی کرده و معتقد است که «مزدا نظیر کلمه مدها[۲۵] در ودا به معنی قدرت روحانی و فهم و عقل است».

مولتون معتقد است که اسورای دانا در قرنها قبل از زرتشت پرستش می‌شده و خدای آریاها بوده است و اهورامزدا بین این عشایر شکل گرفته است. اسوره خدای قبیله بوده و بزرگ خدایان محسوب می‌شده است. زرتشت این پولی‌تئیسم را از بین برد و اهورا را به جای اسورا تنها خالق و خدای بزرگ نمود که به تنهایی حکومت می‌کند (همان‌گونه که محمد الله نام یکی از خدایان اعراب بدوی را پذیرفت و بتها و خدایان دیگر را باطل ساخت). او می‌نویسد «این ایده که خدا و حقیقت یکی است جهش کلی بود که در جامعه بشری اولین‌بار توسط زرتشت به‌عمل آمد».

پروفسور چیترجی[۲۶]، استاد هندی معتقد است که اسوره مده ریگ‌ودا همان اهوره مزداست. اسوره مده و گاهی مهت[۲۷] در هند مورد نیایش بوده، و در ادعیه‌های مختلف ریگ‌ودای هشتم از آن یاد شده است و حتی شیوا به‌نام مده نامیده شده. در ادعیه ریگ‌ودای اول نیز ویشنو نام مده بر خود گرفته است.

پروفسور بهاگواندا، استاد سانسکریت نیز نظریه بالا را تأیید کرده و می‌نویسد که در ریگ‌ودای ششم سوکتای هشتم بند ۲۶ آمده است که کریشنا و دیگران ازجمله خدایان چون مده هستند.

کاشیاپ[۲۸]، استاد هندی هم معتقد است مزدا از کلمه مهد یا مهت ودایی که آگنی نیز به آن نامیده شده، اقتباس گردیده است. اسورا مهت در ریگ‌ودا بسیار آمده و نام ایندرا و دیگر خدایان است.

هینتس برای اهورامزدا اصطلاح سرور همه‌دان را انتخاب کرده است.

فیلیسن شاله معتقد است که اهورامزدا همان وارونا خدای بزرگ آریاییهاست. ولی جالب آن است که خود او در جای دیگر این نظریه را نقض می‌کند و می‌پذیرد که وارونا در اوستا به عفریت شهوت مبدل شده است و می‌نویسد «حتی وارونا در ایران به‌نام وارنه به دیو شهوت و ناپرهیزکاری و ایندرا به‌نام اندرا شیطان خطرناک نام گرفت».

شدر می‌نویسد «زرتشت همه خدایانی که اسوره نام داشتند جمعاً اهورا نامید. این خدایان در مقابل خدایان جنگاور قدیمی که از طبیعت گرفته شده و از دوران ایندو گرمانها نام دوه به مفهوم آسمانی یافته بودند، قرار داشتند».

---

25. medha
26. Chitarji
27. Asura mahat
28. R. Kashyap

هرتسفلد معتقد است که زرتشت تمام خدایان قدیم چون میترا، ورترغنه [۲۹] یا بهرام، آناهیتا، وارونه و... که در مقابل اهورامزدا قرار داشتند به دیو مبدل ساخت و به حدی از خدایان کفار اصنام‌پرست متنفر بود که حتی نام هیچ‌یک از آنها را ذکر نکرد و اصطلاح کلی دیو بر آنها نهاد.

رودلف می‌نویسد خیلی‌ها ادعا کرده‌اند که خدای زرتشت قبلاً در بین آریاها پرستش می‌شده است ولی هیچ‌کس تا کنون این ادعا را ثابت نکرده و می‌توان پذیرفت که این خدا حقیقتاً متعلق به گاتاهاست و او خدای زرتشت است.

پروفسور فریدریش ویلهلم [۳۰] و پروفسور امبری [۳۱]، اساتید هندشناس معتقدند که کلمه اسورا ابتدا نام کلی خدایان هندی بوده و پس از جدایی مذاهب هند و ایران کم‌کم در هند به‌صورت ضد خدایان درآمده و اهورا از همین کلمه گرفته شده است. اسوره از کلمه اسو سانسکریت به معنی جان است و اسورا جان‌آفرین معنی می‌دهد.

ویل دورانت معتقد است که کلمه خدا در ادیان مختلف از مفهوم آسمان گرفته شده است. مغولها به خدای اعلا تنگی [۳۲] یا آسمان می‌گفته‌اند، در چین تی [۳۳] که همان آسمان است، در هند ودایی دیااوس، در یونان زئوس که نام آسمان است، در ایران نیز اهورا از کلمه ازورا [۳۴] به معنی آسمان آبی گرفته شده و هنوز هم در زبان انگلیسی هیون [۳۵] و در آلمانی هیمل [۳۶] یا آسمان معنی خدا نیز می‌دهد.

دوش‌گیمن با اتکا و به گفته ناوادیا، محقق هندی استدلال می‌کند «اگر اهورامزدا را پیش از زرتشت در ایران می‌پرستیدند می‌بایستی مانند خدایان ودایی در ستایش او نیز یک یشت سروده باشند، همانگونه که درباره میترا، آناهیتا، تیشتریا و... سروده شده است. این حقیقت راکه چنین یشتی وجود ندارد باید دلیل قطعی بر آن گرفت که خدایی به‌نام اهورامزدا یا اهورا و مزدا به الگوی زرتشت قبلاً موجود نبوده است».

این بود خلاصه‌ای از اظهارنظر محققین. مسئله‌ای که در این اظهارنظرها جلب توجه می‌کند اقتباس و بهره گیری زرتشت است از معتقدات و مذهب جامعه آریایی. برخی از پژوهشگران حدس می‌زنند که نه‌تنها نام اهورامزدا اقتباس شده است، بلکه خود او نیز تجسم واروناست که بزرگ خدایان آریایی بوده است و امشه‌اسپندان نیز مشابه ادیتی‌های ودایی می‌باشند.

لومل پس از یک تجزیه و تحلیل مشروح این نظریه را مردود می‌داند و معتقد است بین وارونا و ادیتی‌های ریگ‌ودا و اهورامزدا و امشه اسپندان گاتاها هیچ شباهتی نیست (درباره امشه

29. Vrathraghan
30. Fr. Wilhelm
31. Embree
32. Tengi
33. Ti
34. Azura
35. heaven
36. der Himmel

اسپندان در فصل آتیه بحث خواهد شد) و آنچه در مفهوم اهورامزدا اصلی و اساسی است آن چیزهایی است که زاده فکر خود زرتشت است نه آنچه از ریشه هند و ایرانی اقتباس شده و اگر هم از مذهب قدیم چیزی اخذ شده است به مفهوم خاص گاتاها شکل پذیرفته است. لومل نتیجه تحقیقات خود را چنین خلاصه می‌کند:

«من ارتباط تاریخی اهورامزدا را با وارونای هندی و امشه اسپندان زرتشتی را با ادیتیای مذهب ودا صحیح نمی‌دانم. در هر حال آنچه مشخصه اهورامزداست آن چیزی است که زرتشت از او ساخت نه آنچه ممکن است از دیگران گرفته باشد و ما هم به‌طور قطع این مقدار اقتباس از دیگران را نمی‌دانیم چیست. تغییر شکل و ماهیت دادن تکاملی که زرتشت انجام داده به حدی است که می توان آن را با یک ایجاد و ابداع یکسان دانست».

لومل در این باره استدلال دیگری می‌کند و می‌نویسد که «وارونا در دین آریاها به‌عنوان پادشاه آسمانها دارای صفات قهریه است، با سری بی‌مو و عریان، قیافه‌ای وحشتناک و رعب‌آور و خشمگین، که بر آدمیان مرگ و بیماری می‌فرستد، او همچنین فرمانروای قلمرو مردگان است و خواهان قربانی خونین. حال چگونه ممکن است زرتشت میترای مظهر نور و زیبایی و قهرمان آسمانها را طرد کند و وارونای سهمگین رب‌النوع تاریکی و ظلمت را جانشین خدای پاک و اصیل نورانی و روحانی خویش نماید».

به نظر من مانند همیشه اشتباه بعضی از محققین مولود پیشداوری متأثر از اوستای متأخر است. در یسنای هفت فصل یا نزدیکترین یسنا به زمان زرتشت، اهورامزدا به وارونا شبیه شده است و به قول زهنر صفات وارونا را به خود گرفته است. در این هات‌ها، حتی به اهورانی‌ها یا زنان اهورامزدا برخورد می‌کنیم که با عنصر آب مشخص می‌شوند، همان‌گونه که وارونانی در وداها زوجه‌های وارونا بوده و در یاجورودا با آب مرتبط می‌گردند و بالاخره هم در ادبیات متأخر وارونا خدای دریا می‌شود. در یسنای هفت بهری ارزش اشه بر وهومنه افزون شده و پیوسته در کنار اهورامزدا قرار می‌گیرد، همان‌گونه که در ودارته یا همان اشه، پیوسته با واروناست. اهورا حافظ اشه و سرور نور می‌گردد، وارونا نیز حافظ رته و سرور حقیقت و نور است. در این یسنا اهورامزدا دارای قدرت سحرآمیزی یا مایای خوب، هومایین[37] است و در ودا نیز وارونا صاحب قدرت اسرارآمیز مایین[38] نامیده می‌شود.

در هفت فصل خورشید و نور تجسم مزداست و خورشید چشم خدا، در وداها نیز خورشید چشم واروناست.[39]

37. humain

38. mayin

۳۹. وارونه یا وارون و همچنین اهوره در بسیاری از رسالات وارونا و اهورا تلفظ شده است. در این کتاب نیز

به‌طوری که قبلاً بیان شد در وداها، آدیتی مادر خدایان است و مهمترین فرزندان او میترا و واروناست که اغلب به‌صورت میترا ـ وارونا مورد پرستش قرار می‌گیرد. میترا به‌طور مسلم در شمار دیگر خدایان آریایی توسط زرتشت مطرود و مهر باطل دیو خورده است. قدمت مراسم قربانی گاو در محلی به دور از تابش خورشید یا تاریک، که مختص شرایط و آداب قربانی برای میترا بوده است، نشان طرد این ایزد باستانی آریاهاست. این واقعیت را تقریباً همه محققین پذیرفته‌اند.[۴۰]

در دوران پس از زرتشت می‌بینیم که با وجود اعلام بطلان همه خدایان آریایی، مجدداً آنها در قالب ایزدان به اوستای متأخر وارد می‌شوند و به‌خصوص میترا به‌صورت یکی از عزیزترین و قدرتمندترین اوستایی در مذهب ایرانیان قدر و منزلت می‌یابد. جالب است که، کاملاً مانند وداها، میثره ـ اهوره یا میترا ـ اهورا جانشین میترا ـ وارونای هندی می‌گردد.

از این شرح مختصر می‌توان دریافت چگونه اوستای متأخر، به دلایلی که در فصل انحراف دین زرتشت روشن خواهد شد. مذهب ودایی را در لباس پیام زرتشت تبلیغ می‌کرد و متأسفانه اغلب محققین نیز اوستای متأخر را به جای دین زرتشت توجیه می‌کنند. در گاتاها سعی شده است جز اهورامزدا نام هیچ بت و خدا و الههای برده نشود و بر همه این خدایان و صنمهای آریایی یکجا خط بطلان کشیده شود، و این خود شاهکاری بس عظیم است که برای آن اعصار در خور اعجاب و تحسین می‌باشد. با یک چنین برداشتی نمی‌توان پذیرفت که زرتشت از خدایان قدیم بهره گرفته باشد. اگر زرتشت چنین می‌اندیشید قطعاً از نامهای مورد علاقه و محبت آریاییان استفاده می‌کرد و به جای وهومنه و اشه و... از میترا و وارونا و ناساتیه و... کمک می‌گرفت. او حتی در طرد این خدایان نیز نام آنها را نمی‌برد که مبادا خاطر پیروانش به سوی آنها متوجه شود.

اما اینکه از کلمات و نامهای مرسوم در زبان بهره گرفته است، مسلماً او نمی‌توانسته به زبان بابلی گاتاهای خود را تنظیم نماید و می‌بایستی از اصطلاحات رایج در زبان استفاده نماید. مهم طرز استفاده و انتخاب اوست. او در انتخاب نام اسوره و مزدا از یک مفهوم کلی بهره گیری می‌کند و نام هیچ خدای آریایی را برنمی‌گزیند. اسوره همان‌گونه که قبلاً بیان شد، یک مفهوم روحانی است که به اغلب خدایان اطلاق می‌شده است و مزدا به معنای دانایی بزرگ و یا آفریدگار بزرگ (مهین دادار) که هم یک مفهوم عالی است و در ضمن اسمی با مسمی، که خدا خالق و داناست. اما مهمتر از این صفاتی است که زرتشت برای خدا بیان می‌کند. با شرحی که در آتیه داده خواهد شد این واقعیت روشن می‌گردد که زرتشت خدا را مظهر دانش و خرد، راستی و نظام حق و منبع کمال و حیات می‌داند.

گاهی کلماتی که با فتحه تلفظ می‌شود با «ا» ختم شده که ازنظر اصولی فرقی ندارد.

۴۰. در آتیه به این موضوع اشاره خواهد شد.

اهورامزدا نه چون خدایان آریایی طالب قربانی و رشوه و عجز و لابه پیروان است و نه خواهان ارائه عظمت و قدرت و اعمال زور و خشونت. در حالی که در فرهنگ ابتدایی مردم قدیم و تا قرنهای متوالی پس از زرتشت خدایان مظهر قهر و غضب و قدرت‌اند و طالب نیاز و قربانی بندگان باید در درگاه آنان به عجز و لابه و التماس پردازند و با ورد و دعا و انجام مراسم و آداب و تشریفات و تقدیم رشوه و فدیه نظر آنها را به خود جلب نمایند. خدایان برای کمک به تکامل بشر و یا بسط خوبی و عدالت و دفع زشتی و شرکاری نمی‌کنند بلکه برای اعمال قدرت و از روی میل و شهوت، نه کمال و فضیلت، به اجابت تقاضای بندگان می‌پردازند، و گاهی نیز با خشم و غضب نابود و ویران می‌سازند. حتی در برخی از ادیان بزرگ جهانی آثاری از این برداشت هنوز دیده می‌شود. اما خدای گاتاها به کلی به شکل دیگری توجیه می‌شود و با این خدایان هیچ‌گونه قرابتی ندارد. در جلد اول این مجموعه نشان داده شد که روحانیان و کاهنان و دلالان دین و سوداگران معبدی چگونه برای رونق دکان خویش مردم را تحمیق می‌کردند و آنها را از خدایان شهوتران و خودخواه، حسود، غضبناک، سهمناک و قدرتمند و... می‌ترساندند تا بر ترس و وحشت و ذلت آنان، حکومت و قدرت خود را تثبیت نمایند.

زرتشت برای برهم زدن این بساط سوداگری و ریا و دروغ و حیله گری قیام می‌کند و این دکانداران را به‌نام پیروان دروغ و فریب محکوم می‌سازد. اهورامزدا نه خواهان رشوه و اعمال قدرت است و نه واسطه و دلال دارد. او خالق و مهین دادار هستی‌بخش است که رضایت او فقط در سایه اعمال نیک میسر می‌گردد و مزداپرستان برای تجسم روحانیش می‌توانند به مفاهیم مجرد اشا، وهومنه، خشتره و... یا صفات کمالیه، متوسل شوند و با متصف شدن به این صفات به او دست یافته، اهورایی گردند. لومل در این باره می‌نویسد:

«ادیتی‌ها شاهان آسمان بودند و برای حفظ قدرت و سلطنت خویش حکومت می‌کردند نه برای اعمال فضیلت و تقوی، کاملاً چون فرمانروایانی که در روی زمین حکومت می‌کنند. پاداش و کیفر آنها برای ارائه قدرت است نه نتیجه منطقی عمل انسانها، به همین دلیل است که افراد مؤمن در بارگاهشان به عجز و لابه متوسل می‌شوند و از آنها طلب بخشش یا کمک می‌کنند. خدایان مایلند که قدرت آنها مورد اعجاب و تحسین قرار گیرد و از انتقامشان بهراسند، چون خود آنان انتقامجو و زود رنجند. آنها برای برقراری عدالت پاداش یا کیفر نمی‌دهند، بلکه برای تحکیم قدرت و ارائه نیروی خویش به اعمال زور می‌پردازند. ناله و زاری و تقاضاهایی که با اقرار به خطا و اظهار عجز و توبه آمیخته است و به وسیله آن از درگاه خداوندان کلیسا طلب رحمت و بخشش می‌شود، به وضوح مستلزم پست و حقیر ساختن متقاضی در حضور خدای خشمناک است. این موضوع ما را به یاد توبه‌های مذهب خودمان (مسیحیت) می‌اندازد. ممکن است این عجز و لابه‌های تملق‌آمیز و

این چاپلوسیها در مقابل یک پادشاه هندی بجا باشد، همان‌گونه که در مقابل یک خدای هندی نیز این خود حقیر و پست ساختن و اطاعت بی‌چون و چرا لازم است، ولی برای زرتشت این برداشتها به کلی ناآشناست. هرگز یک زرتشتی با پست کردن خویش در مقابل خداوند احترام و بزرگی برای خود نمی‌خرد. او باید کوشش نماید که یک عمل ناشایست را با عملی نیک جبران نماید. اما با چاپلوسی خدا را به چشمپوشی از مجازاتی عادلانه تشویق کردن و او را به یک عمل غیرعادلانه وادار کردن، و یا با خواهش و تمنا، کیفر عمل ناشایستی را ناحق جلوه دادن به هیچ وجه در دین زرتشت میسر نیست».

پس از این بحث لومل از خود می‌پرسد «با این برداشت آیا می‌توانیم قبول کنیم که هر دو این مردم با یک چنین اختلاف اساسی در طرز تفکر به یک خدای واحد نظر دارند؟» (مقصود وارونا و اهورامزداست).

در تأیید نظر لومل باید توجه کرد که اصلاً زرتشت برای شخصیت انسان ارزش خاصی قائل شده است. اصل آزادی و اختیار، که پایه دین زرتشت است (بعداً درباره آن بحث خواهد شد) نشان ارزش و اهمیتی است که انسان در مکتب، زرتشت داراست. رابطه زرتشت با خداوند نیز بسیار عارفانه و لطیف است. او به خداوند چون یک دوست قادر می‌نگرد، نه یک ارباب شه‌منش و سلطان قاهر. او در سراسر گاتاها هنگامی که اهورامزدا را به یاری می‌طلبد فقط به یک یاور می‌اندیشد که دادار جهان‌آفرین است و بزرگ دانای هستی‌بخش، رهبر راه راستی است و رهنمای مسیر سعادت و آمرزش. این رابطه به حدی لطیف و باصفاست که حتی در آخرین حد یأس و حرمان، فشار و تنگدستی، محرومیت و ناکامی زرتشت به دوست خود می‌اندیشد. در آن زمان که دشمنان بر این عاشق سر و جان باخته از هر سوی تاخته‌اند و حتی نزدیکان و اقوامش او را ترک گفته‌اند، در آن هنگام که بی‌یاور و بی‌پناه و با امکاناتی اندک از سرزمینی به سرزمین دیگر می‌گریزد، نه به سخنش توجه دارند و نه از او دلجویی می‌کنند که کرپن‌ها و اوسیجها و کاویان مردم را بر او می‌شورانند... با زهم با صدایی رسا تنها پناه حقیقی خود را می‌خواند و به یار و یاور خویش گله می‌برد، بدون آنکه اصالت انسانی و بلندی طبع خود را از دست دهد. او می‌داند که خداوند دوست مهربان اوست نه شاه قهار و جبار. پس با او نیز چون دوست گفتگو می‌کند و از او می‌خواهد که چون یاری مهربان به یاوریش شتابد. ولی جالب آن است که حتی در این لحظات تنگ نیز یاوری حق را برای نجات خود نمی‌طلبد، درخواست لشکر و قدرت و رمه و مال نمی‌کند و این تقاضا را هم نمی‌نماید که خدایا به من قدرت عطا کن تا دین تو را با شمشیر رواج دهم و دشمنان حق را نابود کنم... بلکه از خدا می‌طلبد «من می‌دانم ای مزدا که چرا ناتوانم زیرا خواسته‌ام کم و کسانم اندکند. به تو درباره این شکایت می‌کنم ای اهورای نیک بنگر من خواستار آن یاریم که

دوست به دوست ارزانی دارد. بیاموز راه درست را و در پرتو قانون اشا مرا از نیروی اندیشه نیک و محبت و عشق برخوردار ساز» هات ۴۲ بند ۲. او خواهان آن است که هرچه بیشتر از نیروی وهومن یا اندیشه پاک و نیک و عشق و محبت برخوردار گشته و در پرتو راستی و درستی و راه حق به مقصود رسد. در بند ۱ همین سرود نیز آنجا که می‌نالد به کدام زمین روی آورم به کجا روی نموده و بروم... باز هم در پایان می‌گوید: چگونه تو را ای اهورامزدا خشنود توانم ساخت. او پیوسته در فکر خشنود ساختن خداوند به وسیله پیمودن راه حق است.

لومل درباره رابطه اهورامزدا با زرتشت می‌نویسد:

«کلمات زرتشت از چنان قدرت درک خداوند و اثر نزدیکی به پروردگار برخوردار است که فقط با تکرار سخنان او می‌توان به مفهوم واقعی آنها دست یافت. با وجود آنکه بعضی‌اوقات مشکلات غیرقابل حلی در درک این کلمات و ترجمه به یک زبان مدرن وجود دارد، رابطه زرتشت با خداوند همه جا از لابه‌لای کلماتش مشهود است... در کلام او جاه و عظمت پروردگار پیوسته با عمیقترین وجهی قابل احساس است و با آن یک نزدیکی بی‌نظیر و قابل اعتماد به خداوند مشهود می‌باشد. روی سخن او با وجود آنکه اغلب با انسانهاست ولی گفتگویش به یک مونولوگی (سخن یک جانبه) مبدل می‌شود که طرف صحبت خداوند است. و سپس چنان اثر می‌گذارد که گویی دیالوگی است (سخن دو جانبه) با خداوند که در آن دوست با دوست سخن می‌گوید».

لومل در این باره به شخصیت زرتشت اشاره کرده و توجیه می‌نماید که چگونه زرتشت حتی در مقابل خداوند به‌صورت یک انسان صاحب شخصیت تقاضا می‌کند نه یک موجود بدبخت، ضعیف و خفیف. زرتشت به جلال و عظمت الهی سر فرود می‌آورد بدون اینکه خود را حقیر و ذلیل نشان دهد و شخصیت انسانی خویش را فراموش کند.

اما موضوع جالبی که محققین به آن توجه نکرده‌اند آن است که نام اصلی خدا در گاتاها مزداست که به تعبیر گذشته مهین دادار یا آفریدگار بزرگ دانا می‌باشد و مفهوم خالق در آن مستتر است، در حالی که اهورا صفت خداوند است. دلایل من برای این نظریه عبارت است از:

۱ـ صفت اهورا گاهی به غیر خدا نیز نسبت داده شده است. در گاتاها در هات سی‌ام بند ۹ و هات سی‌ویکم بند چهارم به مزداس چا اهورائو انگهو اشاره شده است که آذرگشسب مزدا و مهین فرشتگان معنی کرده، دکتر تارا پوروالا اهورامزدا و پرتوهای او، هینتس مزدا و شما اهوراها، مونا مزدا و اهوراها، هومباخ شما اهوراها و تو ای مزدا، مولتون مزدا و اهوراها، ویدن گرن این مزدا و شما اهوراها...

با شرحی که درباره امشه اسپندان داده خواهد شد خواهیم دید که برداشت خدایان درجه دوم، آنچه بارتولومه مطرح ساخت، نادرست است و این مفاهیم، همان‌گونه که دکتر پوروالا

تعبیر نموده و دیگران نیز کم و بیش تأیید می‌کنند، پرتوهای خداوند و صفات الهی هستند. زرتشت نیز به همین جهت آنها را اهوراها می‌نامد نه مزداها. اصطلاح مزدا فقط برای خداوند ذکر شده است، ثانیاً خداپرستان و پیروان دین راستی را مزدیسنائیان می‌نامند نه اهورا یسنائیان؛ آنها مزداپرستند در مقابل مزدایسنا هم دیویسنا آمده است.

۲ـ در هات ۵۷ بند ۱۹ آمده است مزدا اوداتا، که آن را آیین و قانون مزدا معنی می‌کنند (داتا = قانون) همان دین و آیین مزداست. در هیچ جای گاتاها نیامده است اهورائو ـ داتا. (در ۳۳/۱ نیز داتا ذکر شده به‌عنوان قانون ازلی زندگی که همان آیین الهی است).

۳ـ در گاتاها کلمه مزدا ۱۸۰ بار به کار برده شده است که بسیاری از آنها به تنهایی و بدون اهوراست و در همه این موارد مقصود خالق و خداوند بزرگ داناست، در حالی که فقط ۶۹ بار نام اهورا ذکر شده است که در اکثریت قریب به اتفاق با مزدا ترکیب شده و یا در همان بند کلمه مزدا نیز آمده است. در چند سرود معدودی که فقط اهورا ذکر گردیده است بیشتر از نظر هنر شعری چنین انتخابی صورت گرفته، مانند اشعار شعرای ایران و یا مثلاً در قرآن صفات الله چون رحمن و رحیم و قاصم و جبار و... نام برده شده است ولی هرگز رحیم‌پرست و جبارپرست به جای خداپرست و یا دین و قانون رحیم به جای آیین خدا به کار برده نشده است.

۴ـ مفهوم خدا در گاتاها بیشتر به مزدا تعلق می‌گیرد تا اهورا. در آغاز گاتاها سخن از مزداست و زرتشت به سوی او نماز می‌برد (۲۸/۱) و در ۲۸/۵ آمده[41]: «آیا با فرمانبرداری از ندای وجدان و فرمان اهورایی به سوی مزدا راه خواهیم یافت». در اینجا نیز زرتشت با فرمانبرداری از مزدا به راه اهورایی می‌رسد. به عبارت دیگر نام خدا مزداست و اهورا صفت اوست. روش اهورایی، خرد اهورایی، کمال اهورایی و... توصیف کیفیت یک مفهوم است.

۵ـ به‌طوری که دیدیم اسوره لقب خدایان و قهرمانان ودایی بوده است و به عبارت دیگر هم به خدا و هم به انسان نسبت داده می‌شده است. جالب است که در اوستا نیز چنین است. مثلاً در یشت نوزدهم شاه خسرو[42] اهورا لقب یافته و در یشت پنجم همه قهرمانان به اهورا ملقب می‌شوند.

۶ـ در سرود ۴۵/۱۰ آمده. خداوند را ما با درود و ایمانی پاک بزرگ خواهیم داشت. آنکه در پرتو مزداییش اهورا دانسته شده به عبارت دیگر با صراحت تمام تأکید می‌شود که چون خداوند مزدا و بزرگ داناست اهورا و هستی‌بخش نامیده شد. یعنی صفت اهوراست و کیفیت واقعی او

---

۴۱. در آتیه هر وقت این اعداد به کار رود مقصود شماره هات و شماره بندهای فصل است مثلاً در این مورد هات ۲۸ بند پنجم.

42. Haosrovah

مزدایی. در مزدایی اهورایی نیز مستتر است.

پورداود و بسیاری از محققین معتقدند که اسم خدا در ایران بغ و بگه بوده است. در کتیبه سارگون پادشاه آشور (۷۲۱ ـ ۷۰۵ ق. م.) به اسم یک ایرانی برخورد می‌کنیم به‌نام بگ‌داتی، که همان بغداد است که خداداد معنی می‌دهد. نام اصلی بیستون نیز بغستان[۴۳] یا محل خدایان بوده است. نام هفتمین ماه سال بگ ایادیش یا پرستنده بگ می‌باشد...

با این برداشت نام خدا قبل از زرتشت بگه بوده و اهورمزدا نامی است که زرتشت برگزیده است.

اما به نظر من آنچه در اوستای متأخر و جامعه ایرانی دیده می‌شود با گاتاها غریبتر است تا وداهای اولیه، زیرا این دو همزمان در یک مکان و یک قوم شکل گرفته است و اوستای متأخر ویشتها قرنها پس از زرتشت و در محیط دیگری تنظیم شده است. اهورامزدا نامی است که زرتشت برگزیده و مهمتر از همه شخصیتی که در گاتاها برای خدا درنظر گرفته شده است، مشخص این اصالت و یگانگی انتخاب اوست. اگر در این انتخاب از اصطلاحات و مفاهیم ودایی، که به زبان و فرهنگ جامعه وابسته بوده است، بهره گیری شده، به اصالت آن لطمه‌ای وارد نمی‌شود. زرتشت در برگزیدن این نام خدا نیز شاهکاری به خرج داده است و در ضمن آنکه از اصطلاحات جامعه بهره گرفته است به ابداع و نوآوری جالبی نیز موفق شده است. اهورامزدا یا مهین دادار هستی‌بخش، چه ازنظر ترکیب و چه مفهوم، در زمان خود بی‌همتا و بی‌نظیر و یگانه است. این یگانگی در شکل این نام نیست، بلکه در مفهوم و کیفیتی است که برای آن توجیه می‌شود. در گاتاها خدا بهترین است ۲۸/۸، ازلی و اولین است ۴۵/۱۰، نخستین اندیشه گر و خالق قانون ازلی است ۳۱/۷، قدرتمند است ۴۲/۴، ارزشمندترین است ۴۶/۹، بزرگترین است ۴۵/۶، خالق جهان است ۵۰/۱۱، پدر وهومنه ۳۱/۸، پدر اشه ۴۴/۳، خالق نور و خالق بشر که با عقل و وجدان او را می‌آراید ۳۱/۱۱، خالق آب و نبات ۵۱/۷، طبق اراده خویش بر جهان حکومت می‌کند ۴۱/۳، داناترین است ۴۶/۱۹، دوربین‌ترین است ۳۳/۱۳، دانش او مطلق است ۴۳/۶، همه چیز را می‌بیند ۳۱/۳ دانای بر همه چیز ۳۱/۵، رحیم و عادل ۵۱/۴، از اوست درخشش و زوال ماه ۳۱/۷ و در هات ۴۴ به تشریح خلق همه پدیده‌های جهان به اهورامزدا نسبت داده می‌شود و او خالق جهان و جهانیان است...

با یک چنین برداشتی جا برای هیچ صنم و بت و خدای درجه دوم و ایزدی نیست و هیچ رابطه و دلال و کاهن به کار نیاید. برای درک اهمیت و عظمت این برداشت باید حداقل به سه هزار و پانصد سال قبل و یک جامعه ابتدایی و دور از هرگونه تمدن شهری بازگشت و توجیه بدیع و

43. Bagastana

پرمغز زرتشت را با معتقدات آن زمان و حتی قرنها پس از او مقایسه کرد. با مطالعه فصول آتیه بهتر به نظر زرتشت درباره اهورامزدا آشنا خواهیم شد.

۲ ـ آیا زرتشت موحد بود؟

دانشمندان خاورشناس، که در اوستا تحقیق دقیق کرده‌اند، سرود ۴۴ را یکی از شاهکارهای پرمغز گاتاها و از برجسته‌ترین آثار فکری دنیای قدیم می‌دانند. زرتشت در این فصل از پیام خود با بیانی پرمایه و نظمی شیرین می‌کوشد تا راز خلقت را آن‌گونه که هم با طبع عالم و هم عامی سازگار است، توجیه نماید. او در آغاز چنین می‌گوید:

ای خداوند هستی‌بخش با فروتنی از تو پرسشی دارم. آیا آنکه دلداده تو و در راه توست پرستش تو را چگونه باید به جای آورد؟ ای مهین دادار. دلم از مهر تو لبریز است. بشود که ما در پرتو راستی و درستی، از یاریت برخوردار گشته و دلمان از نور پاک‌منشی روشن گردد.

در بندهای بعد زرتشت سؤالات خود را به شکلی تکرار می‌کند که پاسخ نیز در آنها مستتر است و از خداوند جان و خرد درباره مسائل پیچیده حیات، که آن روزگاران با رمز و اسرار و سحر و غیب و جادو پیوسته بود، پرسشهایی می‌کند. او می‌پرسد که سرچشمه بهترین و والاترین زندگی پاک کدام است، چه کس خالق و سرچشمه راستی بوده است (پدر و آفریدگار اشا) و چه کس مسیر ستارگان و خورشید را مشخص ساخته و هلال را به بدر و بدر را به هلال تبدیل می‌سازد؟

اینها و دیگر رازهای طبیعت را از تو خواهانم. کیست نگهدارنده زمین در پایین و سپهر در بالا ؟ کیست آفریننده آب و گیاه، کیست آنکه به باد وزش و به تیره ابر باران‌زا تندروی بخشد، آفریننده و الهام‌بخش منش پاک کیست؟ کدام سازنده بزرگ تاریکی و روشنایی و خواب و بیداری آفرید و شب و روز را پدید آورد که هشداردهنده مرد داناست. در این میان یک سؤال و پاسخ توأم تنظیم می‌شود که:

آیا حقیقت دارد که عشق و ایمان به خداوند در پرتو عمل نیک و راستی و درستی افزایش خواهد یافت؟ و آن جهان بارور را برای این آفریدی که شادی و فراوانی به ما بخشد؟ و در پرتو منش نیک به نیروی ایزدی و اراده دست خواهیم یافت و مجدداً ادامه می‌دهد:

کیست آفریننده ایمان و اراده و چه کسی از روی خرد احترام و محبت پدر را در دل فرزند نهاد؟

و بالاخره در بند هفتم نظر قطعی و کلی را بیان کرده و به همه آن سؤالها پاسخ می‌دهد که:

ای مهین دادار هستی‌بخش. می‌کوشم تا در پرتو خرد پاک تو را آفریننده همه چیز بدانم.

زرتشت در بندهای بعد به پرسشهای خود که درباره ایمان و آموزشهای زندگی و خدمت به

خلق... است ادامه می‌دهد که در فصول آتیه مورد بحث قرار خواهند گرفت و در این بخش احتیاج به طرح آنها نیست.

خوانندگانی که به برداشتهای دینی مردم در روزگاران گذشته آشنا هستند، به‌خوبی درک می‌کنند که معتقدات زرتشت تا چه حد با آنها فاصله داشته است. برجستگی توجیه زرتشت از آفرینش و نقش اراده الهی زمانی روشن می‌شود که آن را با تورات مقایسه کنیم. فصل آفرینش تورات، که در طول قرون و اعصار چون شاهکار پرعظمتی برداشت می‌شده، و هنوز هم در بین صدها میلیون از مردم جهان با همان ارزش باقی است، زمانی شکل گرفته که بنی‌اسرائیل پس از پرورش در دامان تمدن باستانی مصر، برخورد با تمدنهای پیشرفته سومر و بابل و بهره‌گیری از جوامع متمدن سواحل دریای مدیترانه، خود دارای دولت و نظام مدنی گردید. فضای تولد تورات از دهها قرن پیش با نجوم و علوم طبیعی و ریاضیات آشنا بود و هرمسازان مصری و بر پا دارندگان بروج و زیگوراتهای بابلی و سومری و منجمین و متفکرین بین‌النهرین تا کرت... نسبت به جهان آفرینش گیتی به نظریات پرمایه‌ای دست یافته بودند؛ در حالی که گاتاها در جامعه‌ای ساده و فاقد تشکیلات پیشرفته و نظام شهری، به دور از همه تمدنهای بزرگ، در بین مردمی ابتدایی و گله‌دار اعلام شده است [۴۴]. همان‌گونه که بارها تذکر داده‌ام ارزش یک نظریه و یا حادثه‌ای را باید همیشه در زمان و مکان خود توجیه کرد.

در این سرود به‌طور قاطع اهورامزدا خالق همه پدیده‌های جهان و همه حوادث و رویدادهای عالم معرفی شده و حتی کوچکترین اشاره‌ای هم به مددکار و دستیار ـ (وردست) نشده است. نه تنها در این سرود، که در سراسر گاتاها فقط یک خالق وجود دارد و آن هم اهورامزداست. نکته جالب دیگر این است که خلقت در گاتاها به زبان اسطوره بیان نشده و خیلی صریح و واقعی توجیه گردیده است.

در گاتاها، در کنار اهورامزدا به هیچ ایزد و خدای درجه دوم برخورد نمی‌کنیم و تنها نامهایی که در رابطه با خداوند مطرح می‌شود کیفیات اشا، وهومنه و... است که برخی به عادت اسطوره خوانی و تحت تأثیر اوستای متأخر آنها را دستیاران اهورامزدا توجیه کرده‌اند که در بحث امشه اسپندان علل بطلان این تصور بیان خواهد شد.

در توجیه بیان زرتشت درباره خلقت همه دانشمندان برداشت مشترکی ندارند، ولی در اینکه گاتاها پیام توحید و یکتاپرستی است تقریباً اکثریت قریب به اتفاق آنها با هم متفق‌اند.

لومل می‌نویسد: آنچه در گاتاها بسیار مشخص است آن است که خدای دانا تنها خالق می‌باشد. او حتی خالق ارواح دیگری است که اطراف او هستند. زرتشت به صراحت خالق همه

---

۴۴. پس از تشریح دین یهود این موضوع بهتر روشن خواهد شد.

موجودات جهان را مزدا معرفی می‌نماید و پس از همه پرسشها، خود پاسخ می‌دهد که تو را ای مزدا خالق همه این چیزها می‌شناسم (به زبان پورداود همانا می‌کوشم ای مزدا تا تو را با خرد پاک دادار همه چیز فرا شناختن). لومل معتقد است که حتی در زمان ساسانیان نیز اهورامزدا تنها خدای زرتشتیان بوده و اشاره می‌کند به گزارشی از یک کشیش مسیحی که از شکنجه زرتشتیان به مسیحیان تهیه کرده بوده است. این کشیش درباره بهرام گور می‌نویسد: «او نیز به یک خدای واحد معتقد است». لومل می‌نویسد که این تأیید موحد بودن زرتشتیان خیلی جالب است زیرا از قلم کسی تراوش کرده که یکی از متعصبین مخالف دین زرتشت به‌شمار می‌رود و در مورد شکنجه‌های زرتشتیان به هم عقیده‌های خود گزارش می‌دهد.[۴۵]

هرتسفلد معتقد است که «امشه اسپنته‌ها کیفیات الهی هستند و این نتیجه تبدیل یک پانتئون پولی‌تئیستی است به یک طرز تفکر توحیدی که اصیلترین طرز تفکری است که فقط به شخص زرتشت تعلق دارد». او همچنین تأکید می‌کند «در گاتاها زرتشت از هیچ خدایی جز اهورامزدا نام نمی‌برد».

بارتولومه می‌نویسد «نوآوری اساسی زرتشت این است که به جای خدایان متعددی که وجود داشت یک خدای دانا، اهورامزدا را جانشین ساخت».

پتازونی[۴۶]، دانشمند ایتالیایی معتقد است که دین زرتشت اصولاً دین توحیدی است و به هیچ وجه دوآلیستی (ثنوی) نیست. این دین در اثر رفورمی در معتقدات پولی‌تئیستی و طبیعت‌پرستی ایرانیان قدیم به‌وجود آمده و تحت تأثیر دین یهود شکل گرفته است[۴۷].

شفتلوویتس[۴۸]، دانشمند آلمانی معتقد است که دین زرتشت یک آیین توحیدی است و برخلاف پتازونی معتقد است که نفوذ دین یهود در دین ایرانیان قابل اثبات نیست بلکه برعکس عواملی از دین ایرانیان در دین یهود نفوذ کرده است.

پروفسور گری[۴۹]، محقق انگلیسی می‌نویسد «دین زرتشت از دوالیسم بسیار بدور بوده و اصولاً دین توحیدی است.

شدر می‌نویسد «فضای گاتاها از تعدد خدایان وداها و اوستای متأخر کاملاً خالی است. زرتشت فقط یک خدا می‌شناسد که او را سرور دانا می‌نامد. او خالق و سروری است که خورشید و ستارگان را در مسیر خود روان می‌سازد، که ماه را زوال و کمال می‌بخشد، که زمین را در پایین و ابرها را در بالا استحکام می‌دهد و...».

---

۴۵. ایزدان اوستا خود همه مخلوق اهورامزدا هستند.

46. Pettazzoni

۴۷. این اشتباه مولود برداشت غلط از تاریخ زرتشت است.

48. Scheftelowitz

49. Louis. H. Gray

ویل دورانت [۵۰]، با وجود آنکه در آن زمان هنوز تحقیقات نوین تکمیل نشده بود می‌نویسد «دین زرتشت دین توحیدی است و امشه‌سپندان کیفیات الهی هستند ولی پیروان زرتشت که به پولی‌تئیسم عادت کرده بودند این کیفیات را به‌صورت موجوداتی درآوردند که در فرمان اهورامزدا دنیا را خلق کرده و اداره می‌کنند. به این طریق توحید با عظمتی که به وسیله بانی این دین عرضه شده بود، مانند مسیحیت، به پولی‌تئیسم و پرستش چند خدا در بین مردم مبدل شد». او همچنین می‌نویسد «زرتشت به نظر می‌رسد که ارواح خبیثه را خدایان ساختگی و قلابی می‌داند که تجسم خرافی قوایی است که مانع پیشرفت بشر می‌گردد ولی پیروان او ساده و آسانتر دیدند که آنها را به موجودات زنده مبدل ساخته و شخصیت دهند».

میلز با اشاره به نظر برخی از محققین که به دو بند گاتها تکیه می‌کنند، که در آنها خدا به حرف جمع ذکر شده است می‌گوید، در تورات نیز الوهیم اسم جمع است و خدایان معنی می‌دهد در حالی که از آن خدا مفهوم می‌شود. در گاتاها نیز از متن و محتوای پیام کاملاً مشخص است که مقصود فقط خداست. او می‌نویسد «در گاتاها اهورامزدا خالق همه چیز است و تنها خداست... این یک ایده بسیار عظیمی است که یک در ده هزار توانسته‌اند آن را به درستی درک کنند و نه تنها برای زمان و محلی که بیان شده بسیار اعلاست، که برای تمام اعصار و زمانها».

اشپیگل، ویندیشمان ... می‌نویسند «اگر ما گاتاها را مورد دقت قرار دهیم در پایان به یک توحید صرف و کامل می‌رسیم و چنانچه بقیه اوستا را جداگانه مورد بررسی قرار دهیم به یک دکترین مخدوش و گیج‌کننده و به صورتهای مختلف تجدید شده برخورد می‌کنیم» و همچنین آنها تأکید می‌کنند که دین زرتشت مکتب یکتاپرستی است «مفهوم کلمه اهورامزدا در گاتاها اصولاً برابر و معرفی‌کننده والاترین ارزشها و تنها خدای آیین زرتشتی است، همچنان که یهوه در عهد قدیم (تورات) و الله در مذهب اسلام مظهر قدرت یکتایی هستند».

مارتین هاوگ [۵۱]، خاورشناس آلمانی، که برای اولین‌بار ۱۷ هات گاتاها را به‌عنوان تنها باقیمانده اصیل از پیام زرتشت از دیگر یسناها جدا کرد، معتقد است که «دین زرتشت آیین توحیدی است و ثنویت با آن توافق ندارد» و همچنین می‌نویسد «زرتشت توحیدی را تبلیغ کرد که به مراتب از توحید عبرانیان خالصتر است».

وزن دونک مهمترین جلوه آیین زرتشت را تفاوت اساسی میان روح و ماده با تصویر لایزال خدا، که هیچ‌گونه مقید به صفات سنتی و شناخته شده سابق نیست، می‌داند.

المستد می‌نویسد «زرتشت یک موحد واقعی بود. برای او اهورامزدا کاملاً به معنی واقعی کلمه تنها خدا به‌شمار می‌رفت».

---

50. Will Durant

51. M. Haug

گیگر می‌نویسد «در آیین آریاهای قدیم که با هندوها مذهب مشترکی داشتند، خدایان متعدد و قدرتهای طبیعی هر کدام به حکم ضرورت در حکم تواناترین و برترین خدایان ظاهر می‌شدند. ولی در دین زرتشت اثری از چنین ایده‌هایی نیست. تمامی نیروها و قدرتهای مختلف در خدای یکتا، وجودی که سرآمد همه است، جمع شده و مذهب طبیعیون چندتاپرست به مذهب یکتاپرستی زرتشت مبدل گشته است». او همچنین معتقد است «تنها یهوه خدای یهودیان ازنظر بعضی صفات و فقط در زمانی که به آخرین حد تکامل وحدت رسیده است [۵۲] با اهورامزدا قابل مقایسه است».

آلتهیم دین زرتشت را یک دین توحیدی کامل توجیه می‌کند.

زهنر می‌نویسد «خداوند در دکترین زرتشت خالق همه چیز است، هم مادی و هم معنوی، او نیز خالق اراده آزاد است.

هومباخ معتقد است که در گاتاها فقط یک آفریدگار وجود دارد وآن اهورامزداست.

دکتر کارتر [۵۳]، دانشمند انگلیسی‌الاصل می‌نویسد «عقاید انتروپومورفیک در اوستا بسیار کمتر از تورات و انجیل است و به آنهایی که برخورد می‌کنیم باید به‌صورت سمبلیک و یا محصول یک برداشت شاعرانه تعبیر نماییم. برای اهورامزدا هرگز بدن تجسم نمی‌شود. زرتشت او را وجودی نامحدود و غیرقابل درک توجیه می‌نماید، همان‌گونه که یهوه برای شعرا و نبی‌های یهود چنین بود».

بویس می‌نویسد «دین زرتشت توحیدی است و مونوتئیسم آن به مراتب از مذهب عبرانیان خالصتر است».

مولتون به‌طوری که قبلاً اشاره شد به توحیدی بودن مکتب زرتشت معتقد بوده و اهورامزدا را در گاتاها تنها خالق می‌داند که به تنهایی حکومت می‌کند.

هینتس اهورامزدا را سرور همه‌دان ترجمه کرده و می‌نویسد «در گاتاها خداوند به‌صورت عالیترین و بزرگترین جلوه می‌کند (۴۵/۶) و از یگانگی او در هر مصرع شاهدی وجود دارد. تصور زرتشت از خداوند عظیم، حقیقی و خالص است. مفهوم خداوند درگاتاها نسبت به مذاهب بزرگ و جهانی دیگر که آنها نیز اعتقاد به یک خدا را تعلیم می‌دهند، غنای روحی برتری دارد. فقط ابرمردی بزرگ قادر بوده چنین پیامی را اعلام کند».

زولتسر معتقد است که اهورامزدا تنها خالق و تصمیم گیرنده درگاتاهاست. او به اراده خود فرمانرواست و اوراست آنچنان که او خواهد ۴۳/۱ ، ۲۹/۴ . او به‌عنوان اولین و آخرین، قوانین و

۵۲. به‌طوری که اشاره شد تا مدتها یهوه خدای قبیله‌ای بود و به تدریج تنها خدای جهان شده است.

53. Carter

نظام جهان را برپا داشت. ۳۱/۸، ۳۳/۱، ۴۶/۱۵. او خالق نظام حق ۳۱/۷ و حتی پدر نظام راستی است ۴۴/۳، ۴۷/۲ (به زبان پورداود. ای مزدا تویی نخستین و پسین هستی و پدر منش نیک، که تویی دادار درستین راستی).

تارا پوروالا می‌نویسد «دین زرتشت دینی توحیدی است و مونوتئیسم مطلق. این توحید در سراسر تاریخ دین باقی می‌ماند و حتی زمانی که ستایش خدایان قدیم مجدداً برقرار می‌شود مهمترین آنها، که ایزدان بودند، مزدا را پرستش می‌کردند».

در خاتمه این اظهارنظرها به یک نوشته از پروفسور شدر، شرق‌شناس شهیر معاصر آلمانی اشاره می‌کنم:

«مغز غربی ما دو هزار سال است که بین خدا و انسان یک شکاف بزرگی را احساس می‌کند، خداوندی مقدس و باعظمت و پرجلال و بشری حقیر و گناهکار و محتاج آمرزش (اشاره به مسیحیت). فقط گاهی افرادی سعی کرده‌اند به شکلی از این شکافی که امید پر کردنش را نداشتند، بجهند. این کوشش به عرفان ختم شده است. در عرفان سعی می‌شود تنش بین خدا و انسان را حتی در صورت امکان در لحظاتی چند، برطرف سازند. اما در پیام زرتشت انسان با خالق به شکلی برخورد می‌کند که با عرفان بسیار نزدیک است و تجربه عرفانی با یک وضوح و اصالت نادری در آن منعکس می‌شود. اما این برخورد زرتشت فاقد شرایطی است که در زمانهای بعد برای عرفان قائل شدند، یعنی معرفت و درک یک شکاف بین خدا و انسان که باید از میان برداشته شود. در مورد زرتشت شاید بتوان از یک عرفان باستانی سخن گفت. او فاصله بین امور الهی و انسانی را چنان متعادل ساخته که می تواند در حالی که خداوند را چون خالق و سرور عالم پرستش می‌کند، در ضمن با او به یک مکالمه دو جانبه پردازد و گاهی نیز خود این گفتگو را رهبری نماید. اما در این برخورد هیچ‌گونه شکافی بین خدا و انسان و احتیاج به از بین بردن آن احساس نمی‌شود. درست از همین دید است که توجیه قوا و صفات انسانی خدا میسر می‌گردد که در آنها هم تأثیر خداوند و هم رابطه انسان با آنها به ظهور می‌رسد... زرتشت در یک بعد خارج از جهان و خارج از انسان وجود خدا را درک نکرده است بلکه او را در واقعیت زندگی اخلاقی و اجتماعی احساس نموده است. خداوند چون یک قدرت غریب و غیر قابل اکتشاف نیست بلکه او در جریان قالب گرفتن انتظارات، توقعات و احتیاجات زنده و حیات‌بخش به مرحله درک و آگاهی رسیده است. زرتشت در یک مکاشفه درونی خدا را درک و اعلام می‌نماید» شدر معتقد است «همین حالت اگر جلوتر رود به سحر و جادو می‌رسد و همین نزدیکی با خدایان و در اختیار گرفتن قدرت آنهاست که ساحران تظاهر به آن می‌کنند و به وسیله آن خواسته‌اند به انجام اعمال خارق‌العاده موفق گردند. ولی آنچه مسلم است فراست و نبوغ مذهبی زرتشت او را پشت این مرز حفظ کرده و مانع گذشتن

او از این حد شده است، و همین برتری و عظمت او را می‌رساند. او همان‌گونه که به عرفان و سحر نزدیک می‌شود، بدون آنکه گرفتار خطراتش گردد، همان‌گونه نیز درباره خدا و جهان، جدایی دو روح نیک و شر که در آغاز در مقابل هم قرار گرفتند و اختلاف بین پیروان آنها یا راستان و فریبکاران، افکارش را مطرح می‌سازد. او در سرودهای خود بارها به‌صورت تجسم سمبلیک در یک جریان عرفانی به این مسائل اشاره می‌کند، اینها تنها عناصر عرفانی در پیام اوست. او همان‌گونه که از خدایان قدیمی قوم خود و آداب و رسوم و شعایر آنها بریده و با آنها به مبارزه پرداخته است، همان‌گونه هم تمام محتوای اسطوره‌ای که در هند و ایران شکل گرفته بود، از موعظه‌های خود خارج می‌سازد. او فقط یک بار به آن اشاره می‌کند، ولی برای آنکه در مقابلش جبهه گیری نماید (اسطوره ییما). او بر ییما، قهرمان عهد عتیق، که در روایات بعدی به نام پایه گذار تمدن و فرهنگ ستایش می‌شود، مهر گناهکار و خطاکار می‌زند... درک و دریافت مذهبی زرتشت از درون زندگی و حیات جامعه مایه گرفته است. او نه به اوهام و تخیلات متوسل گشته و نه در خودنگری و ذهن‌گرایی غرق شده است، بلکه با اندیشیدن به احتیاج قوم خود به نظام صحیح و محافظت و دفاع از امنیت این نظام به چنین مسیری هدایت گردیده است».

اغلب محققینی که پیام زرتشت را به دقت بررسی کرده‌اند دریافته‌اند که در گاتاها فقط یک خداوند و آفریدگار وجود دارد و زرتشت پیام‌آور یک توحید خالص است. معدودی از پژوهشگران تحت تأثیر اوستای متأخر به یک نوع ثنویت تکیه کرده‌اند که در بخش آتیه مورد بحث قرار خواهد گرفت.

پیام زرتشت که هسته اصلی آن قرنها در فراموشی باقی مانده بود پس از تحولی که به وسیله اترونها یا روحانیان شمال شرقی در آن حاصل شد، که این تحول را ما در یشتها و یسناهای قدیم می‌بینیم، به دست مغان مادی رسید. عشیره هخامنش نیز ممکن است در همین زمان با یشتها و یسناها آشنا شده باشد. آنچه مسلم است در سراسر این اعصار دین واقعی زرتشت، به هیچ صورت، دین عمومی و ملی جامعه نبوده است. فرهنگ اوستایی یقیناً در جامعه و ماهیت آن بسیار تأثیر نموده و آنچه ما از کتیبه‌ها و آثار باقی‌مانده هخامنشیان و روایاتی که مورخین یونان و روم نقل کرده‌اند، درک می‌کنیم همه معرف یک چنین تأثیری می‌باشد. ما در ضمن شاهد بازگشت دین مردم ایران به مذاهب آریایی قبل از زرتشت می‌باشیم و هرقدر از زمان زرتشت دور می‌شویم این بازگشت را روشنتر درمی‌یابیم. ادبیات اوستایی خود به‌خوبی معرف چگونگی این رجعت است، همان‌گونه که کتیبه‌ها و آثار باقی‌مانده از هخامنشیان نیز از انحطاط تدریجی دین جامعه و دولت حکایت می‌کند. پس از فتح اسکندر و ازهم‌گسیختگی امپراتوری ایران در مذهب جامعه نیز پراکندگی حاصل شد و به‌طوری که می‌نویسند در آغاز سلطنت ساسانیان در حدود هفتاد فرقه به‌نام

زرتشتی در سراسر ایران وجود داشته است. مغان که در اصل زروانی بوده‌اند معتقدات خود را با دین زرتشت درآمیخته‌اند. آنچه در دورانهای مختلف به‌نام دین زرتشت در ادبیات اوستایی و ایرانی ظهور می‌نماید نتیجه همین اختلاط معتقدات کاهنان پولی‌تئیست با پیام زرتشت بوده است. در این ادبیات از گاتاها که هسته مرکزی دین زرتشت را تشکیل می‌داد، متأسفانه خیلی کم نفوذ نموده است زیرا علاوه بر آنکه زبان گاتاها به درستی قابل درک نبود، زمینه فکری کاهنان نیز اجازه پذیرش جز آنچه به ارث به آن دست یافته و در باطن آنها جای گرفته بود، نمی‌داد. در قرون اخیر پس از آنکه تحقیق علمی و سیستماتیک در روی گاتاها آغاز شد و به‌خصوص ازنظر زبان‌شناسی این سرودها مورد بررسی دقیق قرارگرفت، به‌تدریج برداشتهای پیشین اصلاح گردید و پیام زرتشت از دین اوستا به کلی جدا شد. متأسفانه هنوز اوستای متأخر در برداشت بسیاری از دانشمندان تأثیر می‌گذارد و چون جزگاتاها آثارگویایی از زرتشت باقی نمانده است و فقط اوستا یادبود معتقدات دوران باستان است، در توجیه مطالب گاتاها ناخودآگاه به سوی این ادبیات تمایل حاصل می‌شود. همان‌گونه که بارها تذکر داده شد اشتباه است اگر فکر کنیم چون نویسندگان اوستا به دوران زرتشت نزدیکتر از ما بوده‌اند لذا اطلاع آنها از پیام حقیقی زرتشت بیشتر بوده است. اولاً بین گاتاها و نوشته‌های مغان بیش از هزار سال فاصله بوده است، که در آن ادوار مدتی بسیار طولانی است، ثانیاً به دلایل متعددی که قبلاً بیان شد در آن دوران با تحقیق علمی به هیچ وجه آشنا نبوده‌اند و معتقدات موروثی آنها نیز اجازه درک غیر از آن نمی‌داده است. امروز که زبان گاتاها به مقدار زیادی شناخته شده و مهمتر از همه اصول برداشتهای آن در چهارچوب کلی قابل توجیه است، شایسته نیست که به پیشداوریهای اوستایی متوسل گردیم.

گاتاها یک سرود مذهبی و عرفانی است و مسلماً مفاهیم و قالبهایی که در زمان زرتشت مطرح بوده به‌کلی با امروز اختلاف دارد، به‌خصوص که زبان شعر اصولاً زبان قابل تأویل و تفسیر است و در تعبیر اشارات نمی‌توان فقط بر معانی ظاهری متوسل شد. برای رفع این اشکال باید به هدف کلی زرتشت آشنا شد و مشکلات را با توجه به آن قالب اصلی توجیه نمود. اوستای متأخر به‌نام دین زرتشت جنگ بین اورمزد و اهریمن را مطرح ساخت و ایزدان و دیوان را در مقابل هم به صف‌آرایی واداشت. سراسر ادبیات اوستایی پر از برخوردهای بین سپاه خیر و شر، نور و تاریکی، ایزدان و دیوان است. مسلم است کسی که با این ادبیات تغذیه فکری شود هرگز نخواهد توانست بدون پیشداوری در گاتاها قضاوت کند. برای توجیه گاتاها و پیام زرتشت باید به کلی اوستای متأخر را فراموش کرد و فقط به گاتاها پرداخت. قبل از پایان این بحث به دو بند از گاتاها که معرف چگونگی برداشت زرتشت از خداوند است اشاره نموده و از خواننده تقاضا می‌کنم این گفتار را در ترازوی عقل خویش سنجیده و با میزان انصاف درباره آن قضاوت کند. سرود ۳۱

بندهای ۷ و ۸.

۸ـ ای سرور دانا آنگاه که تو را در اندیشه خود دریافتم همانا تو را سرآغاز و سرانجام هستی شناختم و با دیده دل تو را نگریستم که تویی پدر منش نیک، دادار درستین راستی و داور دادگر کردارهای مردم گیتی.

۷ـ او (اهورامزدا) نخستین اندیشه گری است که فروغش در انوار آسمانی منعکس گردیده و با نیروی خردش قانون ازلی راستی را آفریده، تا یار و یاور نیک‌اندیشان باشد.

ای سرور دانا، که همیشه یکسانی، با فروغ مقدست باطن ما را روشنایی بخش.

این ترجمه آزاد از آذرگشسب است که با ترجمه کلمه به کلمه چندان اختلاف ندارد و به‌خصوص بند ۸ آن با ترجمه‌های دیگر در مفهوم کلی تقریباً یکسان است. برای مثال ترجمه شوشتری چنین است:

تا که بیاندیشم (و بشناسم) ترا همچنان که ازلی (و قدیم) هستی ای مزدا، همچنان که جوانترین هستی در ذهنم و پدر (معنوی) وهومن. و تا که در چشم من کاملاً (تنها) ترا برگیرم که آفریننده حقیقی اشا هستی و برترین داور بر همه کارهای موجودات.

پورداود این بند را چنین ترجمه می‌کند: همانا در منش خود به تو اندیشیدم، ای مزدا، که تویی نخستین و پسین هستی و پدر منش نیک. آنگاه که تو را به چشمان دریافتم، که تویی داور کردارهای جهان. که تویی دادار راستین راستی.

باید توجه کرد که ترجمه شعر از زبانی به زبان دیگر فقط از یک شاعر زبردست، که به هر دو زبان آشنا باشد، ساخته است. اگر یک شعر حافظ را ما بخواهیم به زبانهای اروپایی ترجمه ساده بکنیم بی‌معنی و گاهی هم مسخره خواهد شد. و از لطافت و زیبایی و عمق اشعار حافظ اثری نخواهد داشت. ترجمه کلمه به کلمه گاتاها نیز برای کسی که کاملاً با افکار زرتشت آشناست قابل درک است ولی در هر حال خالی از لطف و زیبایی است.

در این سرود زرتشت خدا را سرآغاز و سرانجام هستی می‌داند وجودی که او را نمی‌توان لمس کرد، که با اندیشه و تفکر باید او را دریافت. اگر او را با دیده دل بنگریم نخستین اندیشه گری می‌بینیم که انوار آسمان یا همه پدیده‌های طبیعت مظهر آن اندیشه گری اوست. او با نیروی خودش نظام و قانون طبیعت و زندگی را، که همان اشا باشد، و منش نیک و باطن نیک‌اندیش را، که همان وهومن است، آفرید و آنها را فروغ راه بشر قرار داد. اوست داور دادگر کردارهای مردم گیتی. وجودی است که مظهر نیکی و پاکی و عشق و محبت است. او نه قهار است و نه جبار، که نور مطلق است و نیکی مطلق. زرتشت از خداوند که همیشه یکسان است و هیچ تغییری در او نیست، یک تقاضای اساسی دارد: باطن ما را با نور مقدست روشنایی بخش. به نظر من این همان اصل کلی

است که کلید تکامل بشر است. به خود بازگشتن و بر باطن انسانی خویش تکیه کردن. نور خدا جز همان صفات کمالیه حق نیست، که بعداً درباره آنها صحبت خواهد شد. اگر باطن و درون بشر به این انوار و این صفات روشن شود، به خود بازگشته و انسان الهی خواهد شد. (انسان خداگونه)

سخن کوتاه می‌کنم و یقین دارم هر داور راست‌اندیش در این گفته‌ها غور کند درخواهد یافت که کاملترین و عالیترین توجیهی است که یک موحد در جامعه ابتدایی و پولی‌تئیست سه هزار و پانصد سال قبل برای ارائه عظمت پروردگار می‌توانسته است ارائه کند.

۳ـ ثنویت در دین زرتشت

دو روح و دو گوهر ازلی

قبلاً تذکر داده شد که به اشتباه دین زرتشت را با دوگانه‌پرستی یا دوالیسم، آلوده کرده‌اند و اتفاقاً آنچه انگیزه این تعبیر انحرافی شده است به‌نظر من یکی از ظریفترین و جالبترین نکات پیام زرتشت است.

در دو سرود سی‌ام و چهل و پنجم زرتشت به مسئله‌ای اشاره می‌کند که حل آن پیوسته برای خداپرستان بزرگترین مشکل را ایجاد کرده است. من قسمت اول سرود سی‌ام را ابتدا از ترجمه کلمه به کلمه آذرگشسب نقل کرده و برای نمونه چند ترجمه از خاورشناسان غربی را نیز با آن مقایسه می‌کنم:

ترجمه آذرگشسب (کلمه به کلمه نه ترجمه آزاد)

۱ ـ اکنون سخن می‌گویم برای خواستاران از این دو پدیده بزرگ که به راستی برای مرد داناست. همچنین ستایش به اهورا و نیایش به وهومن را و دانش مقدس به وسیله راستی را (بیان خواهم کرد) تا با درک رسایی به بارگاه فروغ برسید.

۲ ـ بشنوید با گوشهایتان بهترین (حقایق) را، بنگرید (به آنها) با اندیشه روشن‌بین. دو راه برگزیند هر فرد برای خویشتن پیش از رویداد بزرگ هر یک به درستی بیدار شوید و این (پیام) راگسترش دهید.

۳ ـ اینک آن دوگوهر که در آغاز همزاد (و در جهان) رؤیا پدیدار شدند در اندیشه و گفتار و کردار آن دو نیکی و بدی و از این‌رو دانا راستی را برمی‌گزیند نه نادان.

۴ ـ و آنگاه هنگامی که این دوگوهر به هم رسیدند نخست پدید آوردند زندگی و نازندگی را و چنین باشد به پایان هستی بدترین برای هواخواهان دروغ ولی بهترین منش برای طرفداران راستی.

۵ ـ از آن دو گوهر آنکه هواخواه دروغ بود بدترین کردار را برگزید. راستی را پاکترین روح (برگزید) آنکه با فروغ فناناپذیر آراسته است و کسی که با ایمان کامل و کردار درست اهورامزدا را خشنود می‌سازد (راستی را برگزید).

۶ ـ از آن دو (مینوی همزاد) راستی را اختیار نکردند هواخواهان دیو زیرا بر آنان فریب (چون) در شک و تردید بودند فراز آمد بنابراین گرویدند به بدترین منش آنگاه با هم به سوی خشم شتافتند تا فنا کنند هستی مردم را.

از بین محققین غربی من مخصوصاً ابتدا ویدن گرن را انتخاب می‌کنم که شاگرد نیبرگ، یکی از خاورشناسانی است که در شخصیت زرتشت شک می‌کند:

ترجمه ویدن‌گرن

۱ ـ اکنون بر آنم که از آن سخن گویم به آنها که مایلند. از آنچه که دانا باید به خاطر سپارد. سرودها و دعاهای وهومنه به اهورامزدا و سرود برای آنکه در نور خواهد نگریست، که به وسیله اشا خوب به یاد سپرد.

۲ ـ بشنوید با گوشهایتان بهترین را بنگرید با عقل درخشان. برای اتخاذ تصمیم بین دو کیش هر کس برای خویش. با تأمل قبل از بحران بزرگ که به سود ما پایان خواهد پذیرفت.

۳ ـ اینک هر دوی روانها در آغاز که در خواب عمیق چون دو همزاد شناخته شدند. در پندار و گفتار و کردار بهتر و بد هستند بین این دو آنان که روشن‌بین بودند درست برگزیدند نه کج‌بینان.

۴ ـ آنگاه که این دو روح به هم رسیدند نخست زندگی و نازندگی بنیان نهادند و در انجام زندگی بد برای دشمنان دین خواهد بود ولی بهترین منش برای راستان.

۵ ـ از این دو روح برگزید دشمن دین بدترین کردار را اما پاکترین روان، که با سخت‌ترین آسمانها جامه بر تن کرده راستی را. و همچنین آنها که با کردارهای درست شادمان در رضایت اهورامزدا می‌کوشند.

۶ ـ بین این دو درست باز نشناختند دیوها، چه هنگامی که با هم شور می‌کردند اضطراب به آنها دست یافت چنانکه بدترین منش را برگزیدند پس همه با هم به سوی خشم شتافتند تا به وسیله او زندگی مردم را تباه کنند.

ترجمه از مولتون

۱ ـ اکنون به آنهایی اعلام می‌کنم که گوش شنوا دارند، آنچه را که مرد با فهم باید به خاطر

سپارد برای سرود به اهورا و نیایش به اندیشه نیک. همچنین برکتی که با انوار آسمانی است که با اشه باید نظاره شود به وسیله آن کسی که به دانایی می‌اندیشد.

۲ ـ با گوشهای خود بشنوید آنچه را بهترین است. بنگرید به آنها با اندیشه روشن و بصیر. برای داوری بین دو کیش، هر کس برای خود قبل از فرا رسیدن پایان بزرگ (انجام بزرگ) دریابید که آن به خوشوقتی ما انجام خواهد یافت.

۳ ـ اکنون آن دو روح اولیه، که خود را در رؤیا آشکار ساختند چون دو همزاد، هستند بهتر و بد در پندار و گفتار و کردار. و بین این دو دانا به درستی برگزید، نه نادان.

۴ ـ و هنگامی که این دو روح همزاد در آغاز به هم رسیدند، زندگی و نازندگی را بنیان نهادند. و در پایان بدترین زندگی باشد برای پیروان دروغ ولی بهترین منش برای آنکه از راستی پیروی می‌کند.

۵ ـ از این دو روح همزاد آنکه پیرو دروغ بود بدترین کردار را برگزید. پاکترین روح راستی را برگزید، آنکه از آسمانهای پایدار جامه بر تن دارد. همچنین آنها که در خشنودی اهورامزدا با انجام اعمال درست شادمانند.

۶ ـ بین این دو همزاد دیوان راستی را انتخاب نکردند، زیرا آنگاه که با هم به مشورت پرداختند از خود بیخودی بر آنها چیره شد پس آنها بدترین منش را برگزیدند. آنگاه همه با هم به سوی خشم شتافتند تا شاید مردم را تباه کنند.

مهمترین این سرود ۵ ـ ۳/۳۰ است که به‌طور خلاصه از چند محقق دیگر اقتباس می‌شود:

ترجمه از هینتس

۳ ـ هر دو روح در آغاز، آن دو همزاد، به وسیله یک صورت رؤیایی خود را آشکار ساختند. آنها در پندار، گفتار و کردار بهتر و بد هستند بین این دو دانایان برای خود به درستی برگزیدند ولی نه نادانان.

۴ ـ و در آن هنگام که این دو روح با هم برخورد کردند بنیان نهادند حیات و نیستی را و در پایان شرورترین به دنبال بندگان دروغ است اما درست پنداران به بهترین منش دست می‌یابند.

۵ ـ از این دو روح برگزید پیرو دروغ بدترین کردار را، اشا اما برگزید روح‌القدس را که آسمانهای پایدار جامه بر تن دارد و (برمی‌گزیند) همه آنهایی که با میل به وسیله اعمال صاف و پاک سعی در خشنودی ایزد دانا دارند.

گلدنر هات ۵ـ ۳۰/۳ را چنین ترجمه می‌کند.

۳ـ و در آغاز این دو روح همزاد بودند که بنا بر گفته خودشان (خوافنا که دیگران رؤیا و خواب ترجمه کرده‌اند) نیک و شر در پندار و گفتار و کردار نامیده می‌شوند. بین این دو نیک‌رفتاران درست انتخاب کردند نه خطاکاران.

۴ـ و چون این دو روح به هم رسیدند حیات و مرگ را پدید آوردند و در انجام برای پیروان راه خطا بدترین زندگی باشد ولی برای پیروان راستی بهترین پاداش وهومنه.

۵ـ از این دو روح پیرو راه نادرست بدترین را انتخاب کرد برای اعمال خود ولی روح‌القدس حقیقت و راستی را برگزید، او که آسمان سخت را چون ردا بر تن دارد و با او همه آنها که با اعمال پاک و درست مایلند ستایش خود را به پروردگار عرضه کنند، آشکارا مزدا را برمی‌گزینند.

هومباخ، زبان‌شناس معاصر آلمانی که تحقیقات او ازنظر علم زبان‌شناسی مورد اعتماد خاورشناسان است خوافنا را رؤیا و خواب تفسیر نموده و این دو بند را چنین ترجمه می‌کند: این دو همزاد در رؤیا آشکار شدند و در افکار و گفتار و کردار یکی بهتر بود و دیگری بد. از این دو برمی‌گزیند فریبکار بدترین کردار و پیرو راستی انتخاب می‌کند برای خود سلامت‌بخش‌ترین کوششها را که سخت‌ترین صخره‌ها جامه اوست.

چون ذکر همه ترجمه‌های محققین نه ضروری است و نه ممکن، برای اطلاع کلی از نظریات آنان در زیر خلاصه‌ای از این برداشتها را ذکر می‌نمایم:

گلدنر به‌طوری که دیدیم سپنتامینیو را روح‌القدس ترجمه نموده و آن را با اهورامزدا برابر می‌داند. چون در مسیحیت به روح‌القدس معتقد بوده، و اب و ابن و روح‌القدس سه چهره یک واقعیت شناخته می‌شوند، لذا بعضی از محققین غربی دچار این اشتباه شده و سپنتامینیو را با اهورامزدا یکسان برداشت کرده‌اند. در تفسیر گلدنر اهریمن و اهورامزدا یا سپنتامینیو و انگره‌مینیو به‌صورت دو روح از آغاز گیتی در مقابل هم قرار می‌گیرند و با این تعبیر ثنویت دین زرتشت پایه‌گذاری می‌شود.

لومل بدون توجه به کلمه خوافنا بند ۳ را چنین ترجمه می‌کند: آن دو روحی که از آغاز وجود داشته و همزاد شناخته شدند، هریک بنابر اندیشه و گفتار و رفتار یکی بهتر و دیگری بد است.

لومل نظر گلدنر را درباره همسانی سپنتامینیو و اهورامزدا نپذیرفته و معتقد است که دو روح سپنتامینیو و انگره‌مینیو یا بنابر تعبیر او، روح هوشمند و روح شرور، در مرحله پایینتر از اهورامزدا

قرار دارند. او می‌نویسد: «آنچه نسبت همزاد بودن انگره‌مینیو و سپنتامینیو را در کلام زرتشت مشخص می‌سازد آن است که زرتشت برای نفوذ بخشیدن و روشن ساختن سخن خویش این مفهوم را به کمک گرفته تا تقارن این دو متعارض و تمایل نزدیک اضداد و بلاواسطگی شدید برخورد آنها را توضیح دهد و... چنانچه به اتکاء یک مفهوم مردود و ذهنی از کلمه دوقلو به سادگی نتیجه بگیریم که این دو وجود از یک خدای نامعلوم متولد شده‌اند، مسلماً دچار سوء تفاهمی بسیار سخت گشته‌ایم».

لومل معتقد است که در هیچ جای گاتاها به این دو همزاد صفت خلاقیت نسبت داده نشده است و فقط در یک جا آن هم هات ۳۰/۴ آمده است «آنگاه که این دو گوهر به هم رسیدند نخست هستی و نیستی بنیان نهادند» و دیگر هیچ. در حالی که در اوستای متأخر در موقعیتهای فراوان این دو به خلق و ایجاد می‌پردازند.

ویدن گرن معتقد است که یسنا ۳۰ منعکس سازنده معتقدات قدیم ایندوگرمانهاست به‌صورتی دیگر، زیرا ایرانیان قدیم معتقد به ثنویت وایو خدای باد بودند. او خداوندی بود که در میان اضداد وجود داشت. او آغاز اشیاء و ستونی بود که زمین و آسمان را به هم مربوط می‌ساخت. آریاها به سه عالم معتقد بودند که وایو رابط و واسط آنها بود. وایو بدن الوهیت و همچنین بدن انسان اولیه کیهانی به‌شمار می‌رفت. روح و نفس انسان اثری بود از نسیم و باد عالم. وایوی انسانی معرف وایوی جهانی است. در ادبیات پهلوی نشان داده می‌شود که چگونه پس از سه هزار سال انسان کیهانی زاییده می‌شود که هر بخش از بدنش معرف قسمتی از عالم است. از سر او آسمان، از پا زمین، از اشکهایش آب، از موهایش نبات، از احساس او آتش ... به‌وجود می‌آید و میکروکوسموس (عالم اصغر) معرف ماکروکوسموس (عالم اکبر) می‌گردد. جهان یک انسان بزرگ است و انسان عالمی کوچک که آنها در مقابل یکدیگر قرار دارند ...

ویدن گرن همچنین معتقد است که چون وایو آریایی دارای دو نهاد متضاد بود در ذکر دین زرتشت نیز این دو گوهر متضاد انعکاس همان وایوست. او می‌نویسد:

«به سختی قابل قبول است که زرتشت به این تناقضهای تئولوژی خود توجه کرده باشد. در هر حال در بیان او هیچ کوششی برای توجیه این تناقض و یا لااقل تعبیر و تفسیر آن نمی‌بینیم».

مولتون معتقد است که انگرمینیو در گاتاها از دو کلمه مجزا تشکیل شده است. ماینیو و انگرا ولی بعدها در اوستا به‌صورت یک مفهوم درآمده و اهریمن یا اهریمنوش نام گرفته است. اگر دقت کنیم منش زشت یک صفت مجرد است و این کلمه‌ای است مشخص گاتاها و ساخته زرتشت. در فرهنگ ایرانی کلمه دروغ[۵۴] وجود داشته که در سانسکریت دروه[۵۵] بوده است. این کلمه در

54. druj 55. druh

گاتاها زیاد به کار رفته در حالی که انگرمینیو فقط یک بار در مقابل اسپنته‌مینیو استفاده شده است (۴۵/۲). درگاتاها همه جا پیرو دروغ استعمال شده ولی از پیرو انگره‌مینیو هیچ اثری نیست. این بررسی می‌رساند که انگرمینیو در مقابل خدا نیست.

مولتون به‌طوری که دیدیم تقریباً شبیه همان ترجمه آذرگشسب را در بیش از نیم قرن پیش بیان نموده است. او می‌نویسد با گلدنر در کلمه یما برای همزاد توافق کرده است ولی هنوز در مفهوم خوافنا با هم اختلاف دارند.

مولتون با توجه به این هات و دیگر مطالب گاتاها معتقد است که به هیچ وجه نمی‌توان وجود اهریمن را از گاتا استخراج کرد و اثبات نمود که زرتشت به یک موجودی به‌نام اهریمن معتقد بوده است. از این کلمه که یک بار در گاتها به این اشاره شده بعدها مغان اهریمن و شیطان یا اکه‌منه[۵۶] ساخته‌اند. مولتون اشاره می‌کند به کتیبه داریوش در آنجا که می‌گوید اهورامزدا به من کمک کرد زیرا من نه فریبکار بودم و نه دشمن[۵۷] و معتقد است که اهریکه معادل انگره است و کلمه دیگر نیز از دروغ یا دشمن اولیه دراوگه[۵۸] مشتق شده است. او تأیید می‌کند که در اینجا نیز انگره یک صفت است.

جکسون می‌نویسد «دوآلیسم مسلماً در بین ایرانیان و حتی آرياييهای هند و ایران قبل از زرتشت وجود داشته ولی شکل و بیان زرتشت به کلی نو و مختص خود اوست. ثنویت او یک دوآلیسم توحیدی است».

جکسون معتقد است این دو همزاد که در گاتاها آمده‌اند «دو وجود مستقل نیستند بلکه در رابطه با هم موجود بوده و مخلوق اهورامزدا می‌باشد».

دکتر کارتر می‌نویسد «اهریمن یا انگرمینیو برترین امیری در بین ارواح شریر است. او خالق شر و زشتی و مقابل و رقیب اهورامزداست در حالی که اهورامزدا فقط نیکی خلق می‌کند. کارتر با اشاره به یسنا ۳۰ نتیجه می‌گیرد که اهریمن از ازل با اهورامزدا وجود داشته است. جالب است که کارتر خود معتقد است که فقط یک خدا در گاتاها وجود دارد و تعجب می‌کند که چرا دارمستتر به زرتشت شخصیت اسطوره‌ای داده و او را با زرتشت اوستای متأخر اشتباه کرده است!

شدر معتقد است که مقابل قرار دادن نور و ظلمت و اهورامزدا و اهریمن ساخته اوستای پس از زرتشت بوده و از یک طرز تفکر مربوط به جهان در مورد اضداد اولیه نور و ظلمت، خدا و شیطان، اورمزد و اهریمن سرچشمه گرفته است در حالی که زرتشت تضاد را در راستی و دروغ، منش نیک در مقابل منش زشت اعلام می‌کند. رفته رفته خدایان قدیمی که توسط زرتشت طرد شده

56. Akamanah

57. naiy ahrika naiy draugana aha

58. drauga

بودند و در بین مردم نفوذ داشتند مجدداً به عقاید مذهبی رخنه کرده و با آنها روایات مذاهب طبیعی و شبانی قدیم درباره خلقت، پایان جهان، آمرزش و... جای خود را باز می‌کند.

بارتولومه معتقد است که اصطلاح خدا و شیطان در مقابل هم ساخته اوستای منحرف است، زیرا زرتشت برای آنکه خدایان قدیم ایرانیان را از خاطرشان خارج ساخته و آنها را به یک خدای واحد متوجه سازد، خدایان قدیم یا دئو را به خدایان دروغ یا بت، تنزل داد و اهورامزدا را در مقابل خدایان کاذب یا بتها قرار داد. اما بعدها که مذهب از مسیر اصلی به کلی منحرف شد، این تقابل به‌صورت خشن درآمد و خدا و شیطان در مقابل هم قرار گرفتند.

بارتولومه درباره توجیه سپنته‌مینیو و انگره‌مینیو چنین نظر می‌دهد که زرتشت دو دنیای حقیقت و دروغ را مطرح ساخته است که چون عوالم نور و ظلمت از هم متمایزند. این دو جهان از ابتدای حیات در کنار هم به‌صورت قلمرو ارواح پاک و شریر وجود داشته‌اند. این جفت همزاد از ازل با هم در حال منازعه بوده و برای افزایش قدرت خویش به تکثیر پیروان خود می‌پردازند. به همین جهت در گاتاها آمده که دیوان هنگامی که به مشورت پرداختند خود را به دست فریب سپردند تا جانب روح شریر را بگیرند.

زولستر می‌نویسد «پیروان زرتشت در قرون بعد درک آشکار و صحیح جملات گاتاها را به مقدار زیاد از دست داده بودند. آنها اهورامزدا را با روح نیکیها همسان قرار داده و در روح زشتیها رقیب او را مجسم ساختند، در حالی که خود زرتشت روح‌القدس را هرگز با خداوند دانا یکسان ندانسته بلکه مخلوق او توجیه کرده است که مرتبه‌ای نظیر پاکان جاودان (امشه اسپنته) داشته است». او همچنین می‌نویسد:

«زرتشت مایل است همه جانداران را به این انتخاب بین خیر و شر رهنمایی کند، همان‌گونه که نمونه‌وار توسط اولین همزاد انجام شده است (۳۱/۳). هیچ کس نمی‌تواند از مسئولیت خود شانه خالی کند، مرد یا زن (۴۶/۱۰)، غنی یا فقیر ۴۷/۴. آنکه انتخاب خود را نموده است می‌تواند به آزادی درباره‌اش سخن گوید و بر طبق آن انتخاب رفتار نماید».

زولستر می‌نویسد زرتشت در ۲۸/۲ از دو عالم استخوانی (مادی) و اندیشه‌ای (روحانی) سخن می‌گوید. در گاتاها این دو با هم ضد و دشمن نیستند بلکه یک هارمونی و هماهنگی به‌وجود می‌آورند. اما زرتشتیان بعدی از این دو یک ثنویت متضادی ساختند که در سراسر جهان حاکم است. من روحانی انسان در گاتاها آن بخش از اوست که دستورات الهی را دریافت می‌کند ۳۳/۱۳ و ۴۶/۷ و پس از آن که به آزادی بین بد و خوب یکی را برگزید، مطابق آن روش فکر خواهد کرد ۴۹/۵، ۲۱ ـ ۵۱/۱۹ و سخن خواهد گفت ۴۸/۴ و رفتار خواهد کرد ۳۱/۲۰، ۴۸/۴، ۵۱/۲۱، کردار و گفتار انسان با پاداش همراه است ۴۳/۵، حتی در این زندگی پیروان راستی به پاداش

می‌رسند ۴۳/۱ و همچنین پیروان دروغ ۴۴/۱۹.

میلز معتقد است که زرتشت در توجیه شر و خیر و تضاد آنها به شاهکاری موفق گردیده که هیچ کس تاکنون به آن دست نیافته است. زرتشت فرشتگان را موجودات فیزیکی با بالهای فانتزی، آنگونه که در افسانه‌ها و اشعار بیان شده، توجیه نمی‌کند، بلکه عالیترین آنها صفات خداوندی و در مرحله پایینتر، اصول اساسی می‌باشند که حیات را از حرکت به سوی فاجعه و بحران نجات می‌بخشند...

شرارت و زشتی که این همه مورد هراس است در مکتب زرتشت به‌صورت یک حلقه زنجیر ضروری در ساختمان علیت جهان توجیه می‌گردد. با درنظر گرفتن اراده آزاد انسان، این عامل چون محرکی در حیات تأثیر می‌گذارد.

زهنر این دو گوهر را به دروغ و راستی تعبیر نموده و می‌نویسد:

«دین زرتشت مذهب اراده آزاد است به عالیترین وجه. هر انسان دیر یا زود با این واقعیت روبه‌رو می‌شود که بین دروغ و حقیقت یکی را آزادانه برگزیند»... او همچنین می‌نویسد «به غلط این برداشت پیش آمده که چون در ۳ ـ ۴۷/۲ اهورامزدا پدر اسپنته‌مینیوست، و چون در یسنا ۳۰ روح پاک و روح خبیث دوقلو می‌باشند، پس اهورامزدا پدر هر دو این دو همزاد است، برداشتی که کاملاً با روح و قالب روحانی گاتاها مخالف است. این نتیجه به ظاهر منطقی ولی درواقع پوچ و نادرست از این جهت حاصل شده که ما می‌خواهیم درباره دکترین زرتشت و تعلیمات او بر پایه استانداردهای تثبیت شده به وسیله مکتب ارتودوکسی دوآلیستی، که مدتها پس از زرتشت وضع گردیده است، قضاوت کنیم. دلایل بسیاری در دست است که می‌توان با اتکا بر آنها چنین برداشتی را نفی کرد.

اولاً غیرقابل انکار است که در بسیاری از جهات، مثلاً قربانی چارپایان، برداشتها و آداب و رسوم متأخر به شدت مخالف تعلمیات پیمبر است. ثانیاً ترادیسیون بعدی اهورامزدا را با روح‌القدس یکی می‌داند در حالی که در گاتاها اهورامزدا صریحاً خالق اسپنته‌مینیوست. ثالثاً در اصول پس از زرتشت اهورامزدا را که با روح‌القدس یکسان است، با نور و روح شرور را با ظلمت برابر می‌دانند، در حالی که گاتاها نور و تاریکی را مخلوق خدا توجیه می‌کند نه خود خدا... بالاخره پس از شرح مفصلی نتیجه می‌گیرد که همه این اشتباهات نتیجه دوآلیسم خشک مذهب ساسانیان است که دو اصل ازلی و مجزا به‌نام خوب و بد را به‌وجود آورد و آنها را در قالب خداوند و اهریمن مجسم ساخت.

هرتل سپنتامینیو و اهورامزدا را یکی دانسته و برادر دوقلوی انگره‌مینیو یا خدای شر و زشتی توجیه می‌کند. ولی در ضمن معتقد است که در گاتاها غیر از اهورامزدا خالقی وجود نداشته و

اهریمن هرگز خلق نمی‌کند.

گیگر می‌نویسد «دکترین زرتشت مسئله دو نیروی فاعله را که مظهر نیکی محض و بدی و زشتی مطلق است به طرز کامل و بارزی تشریح نموده است ولی متأسفانه از زمان حمله اعراب به ایران و جلای وطن زرتشتیان به هند و سرزمین چین، دشمنان این دوگانگی را به دوگانه‌پرستی تعبیر کرده‌اند و اهریمن را در مقابل اهورامزدا قرار دادند در حالی که توحید و اهوراپرستی زرتشتیان در سراسر اوستا و یشتها مشهود است و همین یکتاپرستی ویژه است که همچون ستاره‌ای تابناک بر چهره درخشان این آیین می‌درخشد».

مارتین هاوگ یکی از اولین کسانی است که به صراحت اشتباه معتقدین به ثنویت دین زرتشت را اعلام کرد و متوجه این واقعیت شد که درگاتاها هرگز اهریمن در مقابل اهورامزدا نبوده و تنها خالق اهورامزداست. سپنته‌مینیو و انگره‌مینیو دو قدرت سازندگی و تخریبی خداوندند که موجد ظهور پدیده‌های جهانند و چون شب و روز قابل تجزیه نیستند. او می‌نویسد:

«وجود یک روح شریر همسنگ اهورامزدا و در مقابل او با آیین زرتشت کاملاً مخالف است».

او معتقد است که با گذشت روزگار و تحریف عقاید این دین دستخوش تغییر و انحراف گردید و رو به فساد گذاشت. در این حال اسپنتومانیو با اهورامزدا یکسان تصور شد و انگره‌مانیو در مقابل آن، و این دو به‌صورت دو پدیده متصل توجیه شد و با این برداشت ثنویت به‌وجود آمد که در نخستین فرگرد وندیداد به‌خوبی دیده می‌شود. در یشتها نیز چندگانه‌پرستی آریایی بار دیگر جلوه‌گر شد. عکس‌العمل این دوگانه‌پرستی باعث تقویت آیین زروان، که نوعی یکتاپرستی بود، گردید. آیین زروان در دوران ساسانیان رواج کامل یافت به‌طوری که بسیاری از محققین زروان‌گری را با دین زرتشت اشتباه نموده و آنها را یکی گرفتند و زروان اکرنه[۵۹] را که مغان غربی به آن معتقد بودند، در دین زرتشت وارد کردند».

هنینگ می‌نویسد هر متفکری که درباره خدای مهربان و نیک فکر می‌کند فوراً این سؤال به خاطرش می‌رسد که پس به چه دلیل در جهان این همه بدی و زشتی وجود دارد؟ چون زرتشت متفکری بسیار عمیق بود که بر همه مردمان شرق در تفکر برتری داشت، پاسخ او به این سؤال نیز بسیار مبتکرانه و تازه بود، که او خود اندیشمندی بدیع است. دوآلیسم زرتشت، که در مقابل خداوند یک روح شریر مشغول کار است و با او در مبارزه و بالاخره خداوند پیروز خواهد شد، عکس‌العملی است در مقابل مونوتئیسم. هر صاحب عقلی به این واقعیت متوجه می‌شود که برداشت زرتشت بسیار معقولتر است تا مؤلف کتاب هیوب (ایوب) که وقتی به این اشکال

59. Zarvan Akarna

برمی‌خورد پاسخ می‌دهد «برای انسان شایسته نیست تا راه و رسم قادر مطلق را بشناسد».

دکتر پوروالا می‌نویسد: «زرتشت درباره دو گوهر موعظه کرد ولی فلسفه او به هیچ وجه مفهوم ثنویت نداشت. این دوآلیسم در حقیقت در مراحل بعدی که دین توسعه یافت در آن نفوذ کرد. اما در زمان خود معلم دین و در کلامش ایده‌ای که طرح می‌شود به‌طور قطع و یقین ثنوی نیست». پوروالا از ۳۰/۱ و ۴۱/۹ نتیجه می‌گیرد که این دو عنصر، سپنته‌مینیو و انگره‌مینیو، مخلوق مزدا می‌باشند نه مستقل از او. آنها خود مخلوقند و هرگز خلق نمی‌کنند. آنها دو صورت مختلف خلقتند که مرگ و زندگی است و دو مرحله اعمال قدرت الهی که دائم با هم در حال نزاعند، در حالی که پیوسته با همند.

آذرگشسب در تفسیر این هات می‌نویسد: «هات ۳۰ را می‌توان در حقیقت شاه فصل گاتاها و یا آن‌طور که استاد محمد مقدم گفته‌اند «بیان دین زرتشت» نام گذاشت. زیرا دو اصل مهمی که در آیین زرتشت بر روی آن بسیار تکیه شده است در این فصل به‌خوبی توضیح و تشریح گردیده. این دو اصل عبارتند از سپنتامینیو و انگره‌مینیو یا خیر و شر. دیگری آزادی عقیده و بیان و آزادی اختیار مذهبی و راه نیک و بد زندگی». آذرگشسب در تفسیر ۳۰/۳ می‌نویسد:

«این دو گوهر یعنی نیکی و بدی مینوی‌اند و با اندیشه بستگی دارند زیرا سنجش نیک و بد با انسان است و وجود خارجی ندارد. این دو از آغاز با هم جفت و همزاد بوده و در عالم اندیشه و رؤیا پدید آمدند. دو فروزه نیکی و بدی از آغاز در نهاد آدمی وجود داشته و در اندیشه و گفتار و کردار هویدا می‌گردند. به عبارت دیگر سرچشمه و بنیاد تمام گفتار و کردار نیک و پسندیده و یا زشت و پلید اندیشه انسان است. اگر فکر آدمی خوب و پاک باشد طبعاً گفتار و کردار نیز خوب خواهد شد و هرگاه اندیشه انسان پلید و ناپاک باشد گفتار و کردار ناشایست و زیان‌آور خواهد گردید. اندیشه انسان است که بهشت و دوزخی به‌وجود خواهد آورد. درنظر شخص نیک‌اندیش همه چیز خوب و زیبا جلوه خواهد کرد ولی در نظر شخص کج خیال بهشت در نظرش چون جهنم ناراحت‌کننده و عذاب‌آور خواهد بود. پس خوب و بد و زیبایی و زشتی بستگی به طرز تفکر و اندیشه شخص دارد و از نهاد و مغز او سرچشمه می‌گیرد و هیچ ارتباطی به آفریدگار توانا ندارد... خداوند به انسان نیروی اندیشه و تمیز نیک و بد داده است تا در گزینش نیک و بد عقل خود را به کار برده و راه را از چاه باز شناسد. کسانی که زرتشتیان را به دوگانگی متهم می‌سازند و اهورامزدا و اهریمن را در برابر هم قرار می‌دهند باید به این بند یسنا توجه نمایند تا بفهمند پیمبر بزرگ ایران نیک و بد را زاییده اندیشه بشر دانسته و آنها را دوگوهر همزاد و لاینفک شناخته است و اهورامزدا را تنها پروردگار دانای مطلق و سرچشمه تمام نیکوییها و سزاوار ستایش و نیایش و هیچگاه او را رقیب اهریمن نمی‌شناسد».

با تحلیل نظریات اوستاشناسان به این نتیجه می‌رسیم که اغلب قریب به اتفاق آنان با این نظریه، که دین زرتشت یک مکتب دوآلیستی بوده که جنگ اهریمن و اورمزد را مطرح ساخته است، موافق نیستند. قلیلی هم که ثنویت پیام زرتشت را می‌پذیرند کوچکترین دلیلی از گاتاها ارائه نکرده بلکه به اوستای متأخر متکی می‌شوند. ولی آنچه جای تعجب و تأسف است آنکه اغلب ستایشگران افکار زرتشت هم در این مورد دچار اشتباه شده و در تایید توحیدی بودن پیام زرتشت به مسائلی متکی می‌شوند که اصولاً به گاتاها ارتباط ندارند. قبل از بحث در این مورد به توضیحی درباره زروانیسم می‌پردازیم.

زروانیسم

در یونان باستان به خدایی معتقد بودند به‌نام کرونوس[۶۰] یا خرونس که به معنی زمان است. کرونوس اولین فرزند میتانهاست که عبارت بودند از فرزندان گه‌آ[۶۱] یا زمین و اورانوس[۶۲] یا آسمان. این گروه خانواده خدایان یونانی را تشکیل می‌دادند. کرونوس با خواهر خود رآ[۶۳] ازدواج کرده و از او زئوس بزرگترین خدایان یونانی و دیگر خدایان چون پوزئیدن[۶۴]، حادس[۶۵]، دمتر[۶۶] و هرا[۶۷] و... متولد می‌شوند. کرونوس را خدای زمان نیز می‌نامیده‌اند.

اولین باری که به‌نام خدای زمان در بین ایرانیان اشاره می‌شود قرنهای متمادی از ظهور زرتشت گذشته است. در وندیداد فرگرد ۱۲/۱۹ اهورامزدا به زرتشت خطاب می‌کند که ثواش‌خواداتا[۶۸] یا فضای خودآفریده، و زروان اکرنه[۶۹] یا زمان بی‌کرانه، و ویو، ایزد باد را ستایش کن.

زروان یا زمان بی‌کرانه یکی از ایزدان اوستاست ولی در زمان ساسانیان و سپس تحت تأثیر دین مانی به خدای بزرگ و آفریدگار اصلی مبدل می‌گردد. به‌طوری که در مینوخرد آمده است «همه کارهای جهان وابسته به اراده و خواست زروان است که دوران فرمانرواییش بی‌نهایت بوده و قائم به ذات خود می‌باشد (فصل ۱۰/۲۷)». در مینوخرد کمال و نتیجه خلقت اورمزد تابع

60. Chronos
61. Gea
62. Uranus
63. Rhea
64. Poseidon
65. Hades
66. Demeter
67. Hera
68. Thwashkhvadhata
69. Zaravana Akarna

رحمت و برکت زروان یا زمان لایتناهی گردیده است. در اوستا زروان [70] و در پهلوی زوروان به معنی زمان است.

برخی از محققین معتقدند که خدای زمان از خدایان قدیم آریاییان است که در وداها به‌نام مهاکاله [71] از آن یاد شده است این کلمه به معنی زمان بی‌کرانه می‌باشد. شیوا دارای القاب مختلفی است که یکی از آنها کاله یا مهاکاله است.

نیبرگ معتقد است که مغان مادی پیش از قبول آیین زرتشت زروانی بوده‌اند. در کتیبه‌ای از آنتیوخوس [72] اول از اعقاب سلوکیدها، نام خدایان ایرانی معادل خدایان یونان ذکر شده است. زئوس معادل اورمازوس و اپولون معال میترس (میترا)... و زروان معادل خرونس آپئی‌رس [73] آمده است.

ارتباط دین زرتشت با عقاید زروانیستی ابتدا در گزارشهای مسیحیانی که مورد تعقیب زرتشتیان قرار گرفته بودند دیده شد و سپس توسط نویسندگان اسلامی تبلیغ گردید.

به‌طوری که لومل می‌نویسد قدیمیترین اثری که زروانیسم را با مکتب زرتشت مربوط می‌سازد از یک یونانی به‌نام اودموس رودیوس [74] است که شاگرد ارسطو بوده است. اما به‌طور مشروح اولین‌بار یک کشیش مسیحی از کلیسای ارمنی به‌نام ازنیک [75] در رد عقاید مغان رساله‌ای نوشته که در آن زروانیسم را مطرح ساخته است. او می‌نویسد:

مغان گویند پیش از آنکه آفرینش آغاز شود و آسمان و زمین و مخلوقات به‌وجود آید در بسیط هستی وجودی حقیقی پدیدار شد که زروآن [76] نام داشت و فریابخت و تقدیر نیز خوانده می‌شد. او مدت هزار سال قربانی داد و عبادت کرد تا دارای فرزندی شود به‌نام ارمیزت [77] (اورمزد) تا زمین و آسمان و آنچه در آنهاست بیافریند. چون هزار سال سپری شد در دلش شک و تردید راه یافت که آیا این قربانیها و رنج و عبادتم به ثمر خواهد رسید یا نه و من دارای فرزند مورد نظرم ارمیزت خواهم شد؟

هنگامی که این اندیشه تردیدآمیز در خاطرش می‌گذشت نطفه ارمیزت و اهریمن در رحم مادرشان بسته می‌شد، ارمیزت در اثر قربانیها و اهریمن در اثر شک و تردیدی که کرده بود.

هنگامی که زروان از حال توأمان در رحم مادرشان آگاهی یافت با خود گفت هرکدام از این دو که زودتر بیرون آید پادشاهی جهان را به او خواهم داد. اورمیزت از این اندیشه پدر آگاهی یافت و او را برای برادرش اهریمن فاش ساخت. آنگاه اهریمن به زودی شکم مادر را شکافت و

70. Zrvan
71. Mahakala
72. Antiochos
73. Chronos Apeiros
74. Eudemus Rhodios
75. Eznik
76. Zerouan
77. Ormizt

خود را در برابر زروان نمایان ساخت. زروان پرسید تو کیستی؟ اهریمن پاسخ داد من فرزند تو هستم. زروان گفت پسر من باید درخشنده و دارای بوی خوش باشد در حالی که تو تیره و بدبوی هستی. در همین هنگام اورمیزت نیز بیرون آمد و در برابر پدر ایستاد. زروان او را نورانی و خوش‌بوی دید و دانست که پسرش این پیکر تابان است که برای تولدش این همه قربانی داده بود. سپس از چوب مقدسی که در دست داشت (برس من) دسته‌ای به او داد و گفت تاکنون من برای تولد تو قربانی می‌کردم و از این پس تو بایستی برای من قربانی کرده و فدیه دهی (قربانی چون در مذهب ودایی هسته دین مغان بوده است). در این هنگام اهریمن نزد زروان ایستاد و گفت تو عهد کرده بودی که هر یک از ما زودتر بیرون آید و بر تو نمایان شود شاهی جهان را به او دهی اینک باید بر این پیمان بایستی و مرا شاهی بخشی. زروان او را خطاب کرد و گفت ای موجود پلید نه‌هزار سال از فرمانروایی جهان را به تو می‌دهم اما پس از آن فرمانروایی عالم از اورمیزت است... آنگاه آفرینش شروع شد و آنچه را که اورمیزت می‌آفرید خوب بود و آنچه را که اهریمن می‌آفرید زشت و زیان‌آور بود (ترجمه ترکیبی است از ویدن گرن و روایت هاشم رضی).

این روایت بسیار شبیه برداشت مانویان است از زروان که قبل از ازنیک می‌زیسته‌اند و به احتمال قوی از زروانیسم به حد زیادی متأثر شده بوده‌اند. مانی ترکیبی از مذاهب اوستایی، مسیحیت و بودایی به‌وجود آورد و دین خود را بر آن پایه نهاد. در مکتب مانی نیز زروان خدای ازلی بود. مانویان به ایزدان و دیوان معتقد بوده و پیشوای دیوان را آزیا اهریمن می‌خواندند. آز در اوستای متأخر دیوی است از سپاه اهریمن. بزرگترین خدای نور و نیکی در مذهب مانی زروان و فرزندش هرمزد بود. آنها نیز به افسانه‌ای نظیر آنچه ازنیک روایت کرده است متکی می‌شدند. هاشم رضی محقق ایرانی در نوشته خود افسانه مانویان را چنین نقل می‌کند:

در آغاز جهان ما نبود، تنها دو گوهر وجود داشت، گوهر روشنایی و گوهر تاریکی. گوهر روشنایی زیبا و نیکوکار و دانا بود و گوهر تاریکی زرشت و بدکار و نادان. قلمرو روشنایی در شمال بود و پایان نداشت و قلمرو تاریکی در جنوب بود و به قلمرو روشنایی می‌پیوست. شهریار جهان روشنایی زروان بود و بر جهانی از فروغ و صفا و آرامش حکم می‌راند. در این جهان مرگ و بیماری و تیرگی و ستیز وجود نداشت و همه نیکی و روشنایی بود. در جهان تاریکی آز، دیو بدخوی بدنهاد فرمانروایی داشت. قلمرو آز با دیوان پلید و بدکار و ستیزه‌جو آکنده بود. این دو عنصر جدا می‌زیستند و جهان روشنایی از آسیب دیوان عالم ظلمت در امان بود، تا آنگاه که حادثه‌ای روی داد. روزی آز در حین حرکات دیو آسایش به جهان روشنایی برخورد. عالمی دید روشن و زیبا و آراسته. خیره شد و دل در نور بست درصدد برآمد تا جهان روشنایی را تسخیر کند و گوهر نور را دربر گیرد. پس با گروهی از دیوان به جهان روشنایی حمله برد. زروان شهریار جهان

روشنایی آماده نبرد نبود. برای جنگ با دیوان و بازداشتن آنان دو خدای دیگر از خود پدید آورد. از این دو، هرمزد را که خداوندی جنگ آزما بود برای راندن دیوان فرستاد. هرمزد پنج عنصر نورانی، آب، باد، آتش و نسیم و نور را سلاح کرد. آب و باد و نسیم و نور را به خود پوشید و آتش را چون تیغ به دست گرفت و به نبرد دیوان شتافت. اما آز بدکیش زورمند بود و یاران فراوان داشت. آز در نبرد چیره شد و هرمزد شکست دید. آز و دیوانش پنج عنصر نورانی را که به جای فرزندان هرمزد و سلاح وی بودند بلعیدند و هرمزد مغلوب و بی‌یاور در قعر تاریکی مدهوش افتاد. پس از زمانی هرمزد به خود آمد و خویشتن را مغلوب و بی‌کس و یاور یافت. از قعر جهان تاریکی خروش برآورد و مادر خویش را که یکی از خدایان و آفریده زروان بود به یاری خواست. «خروش» هرمزد جان گرفت و از پایگاه دیوان تا بارگاه خدایان را در اندک زمانی پیموده و پیام هرمزد را به مادر رساند. مام هرمزد نزد زروان رفت و سر فرود آورد و گفت این شهریار جهان روشنایی، فرزندم هرمزد را یاری کن که شکسته و بی‌یاور در دست دیوان اسیر است. آنگاه زروان برای رهایی هرمزد خدایان دیگر از خود به‌وجود آورد. مهرایزد نیرومندترین این خدایان بود. مهرایزد برای نجات هرمزد به مرز جهان تاریکی روان شد وی را ندا داد. چون از هرمزد پاسخ شنید برای پیکار با دیوان پنج فرزند از خود پدید آورد که جنگاورترین آنها ویس بد بود. ویس بد سلاح پوشید و به فرمان مهرایزد به پیکار دیوان رفت و به زودی آنها را درهم شکست و در زیر پا نرم کرد و پوست از تنشان جدا ساخت. بسیاری از دیوان را نیز در آسمانها به زنجیر کشید. آنگاه مهرایزد به بنای جهان ما پرداخت. یازده آسمان را از پوست دیوان ساخت. ازگوشت ایشان هشت طبقه زمین و از استخوان آنها کوهها پدید آمد...

در این افسانه دیده می‌شود که چگونه معتقدات اوستایی، زروانیسم، میترائیسم با هم درآمیخته و معجون ناموزونی به‌وجود آورده است. من مخصوصاً به ذکر این دو اسطوره پرداختم تا خوانندگان توجه کنند در حدود دو هزار سال پس از زرتشت، هنگامی که ایرانیان با تمدنهای درخشان و علم و فلسفه یونان، روم، مصر، کلده و آشور آشنایی یافته و خود پایه گذار تمدن بزرگی شده بودند، در صحنه عقاید مذهبی هنوز تا چه حد بدوی و ابتدایی فکر می‌کرده‌اند. فقط با توجه به شکل مذاهب آن دوران می‌توان به خلوص و عظمت پیام زرتشت پی برد.[۷۸]

۷۸. پس از تحلیل مسیحیت خواهیم دید که حتی در اوج تمدن روم نیز معتقدات مذهبی بر همین پایه‌ها بنا شده بوده است و حتی پس از رنسانس و تحولات عظیم علمی قرن بیستم باز هم در عرصه ادیان کلیسایی اسطوره‌ها حاکم است تا واقعیتهای مربوط به زندگی اجتماعی مردم. بشر در طول هزاران سال اسطوره‌پرست گردیده و دین بدون اسطوره را هضم نمی‌کند. کلیساها نیز در طی قرون و اعصار برای این مردم غذای روحی تهیه کرده‌اند. کافی است ترجمه‌های گاتاها را از مارتین هاوگ تا هومباخ و حتی برداشتهای افراطی نیبرگ و ویدن گرن... را با سرودهای ریگ‌ودا، وندیداد، بندهشن ... مذهب مانی،

بسیاری از نویسندگان اسلامی زروانیان را یکی از فرق زرتشتیان که آنها را مجوس می‌نامیدند، بیان کرده‌اند. شهرستانی مجوسیان رادهری نامیده و اعتقاد به زروان را پایه دین آنها دانسته است و افسانه‌ای شبیه به آنچه ذکر شد بیان می‌نماید با این اختلاف که زروان نه هزار و نود و نه سال زمزمه کرد تا او را پسری متولد شد به‌نام اورمزد...

این روایات می‌رساند که در زمان ساسانیان معتقدات زرتشتیان با زروانیسم آمیخته شده بوده است. برای ارائه تأثیر زروانیسم در عهد ساسانیان به مهرنرسی صدراعظم پادشاهان ساسانی، یزدگرد اول، بهرام پنجم و یزدگرد دوم اشاره می‌شود که در زمان بهرام مقام موبدان موبد را نیز داشت و نام پسر ارشد خود را زروان دات نامیده بود. این کلمه را زهنر قانون زروان ترجمه نموده ولی آفریده زروان و یا زروان داده بهتر است.

بنا بر مدرکی که از الیزئوس[۷۹]، کشیش مسیحی به‌دست آمده، در زمان یزدگرد سوم، زروانیسم مذهب رسمی دولت ایران بوده است. لومل این مدرک را معتبر نمی‌داند و در صحت آن تردید می‌کند ولی بیشتر محققین تأیید می‌کنند که ذات‌سپرم[۸۰]، موبد موبدان سیرکان در زمان ساسانیان زروانیست بوده است.

امروزه به یقین ثابت شده است که دین زرتشت کوچکترین ارتباطی با زروانیسم ندارد و همان‌گونه که اغلب خرافات آریاییان به‌تدریج دین مزداپرستی را آلوده ساخت و به‌نام مذهب زرتشتی در جامعه ایران رواج یافت زروان‌پرستی نیز توسط مغان زروانیست وارد مذهب ایرانیان شد.

لومل پس از یک تجزیه و تحلیل رابطه زروان‌پرستی و پیام زرتشت را قاطعانه مردود دانسته و می‌نویسد غیرقابل تصور است که زرتشت با چنین اعتقادی به اهورامزدا او را مجدداً از مقام خود، حتی تئوریکمان، عزل کرده باشد. در حالی که می‌بینیم او همیشه به یک اصل اساسی تکیه می‌کند که تنها به این خدا خدمت نموده و او را پرستش کند. تمام فکر و احساس و درون او از این آفریدگار پر شده، بدون آنکه در فرض و گمان خود نیز وجود برتری او را از این اعتقاد منحرف سازد. مفهوم آزادی و اختیار که در گاتاها تا این حد شایان اهمیت و ارزش است، کاملاً خلاف عقیده به زروان است زیرا در غیر این صورت دو گوهر اولیه به اجبار خوب و بد متولد می‌شدند و اختیار مفهومی نداشت. او بالاخره می‌نویسد «در سراسر گاتاها نه آنجا که از مشخصات این دو همزدا سخن گفته می‌شود و نه در جای دیگر از پدر دوقلوها ذکری به میان آمده است. نه در گاتاها

تورات، انجیل و به‌خصوص مکاشفه یوحنا و... مقایسه کنیم آن وقت درخواهیم یافت که چرا دین عملی زرتشت که وابسته به زندگی واقعی است و از تسبیح و سجاده و دلق یکسره بریده و به خدمت خلق پرداخته، در گهواره مرده است؟

79. Elisaeus

80. Zatspram

و نه حتی در اوستای متأخر نامی از این موضوع برده شده است که بر فراز اهورامزدا وجود دیگری باشد و نه در بیان اوستای متأخر از زروان و یا از چنین وجودی، حتی سایه‌وار، سخنی گفته شده است».

شدر معتقد است اسطوره زروان کاریکاتوری است که مسیحیان برای مسخره ساختن دین ایرانیان اختراع کرده‌اند و این اساطیر را باید به کلی بی‌اساس تلقی کرد.

در اوستای متأخر نیز از زروان سخن گفته شده ولی او یک ایزد درجه دوم است نه خالق اهورامزدا. با وجود این باید پذیرفت که اسطوره جنگ اورمزد و اهریمن و موجوداتی که مخلوق اهریمن‌اند تأثیر معتقدات زروانیستی است. در اوستای متأخر اهریمن خالق همه بدیها و جانوران موذی است (ویسپرد و وندیداد) یعنی او در کنار اورمزد به آفریدن می‌پردازد. اهریمن به کمک دیوان که دستیاران او باشند، به اعمال زشت و شرارت‌بار می‌پردازد و اورمزد با کمک فرشتگان و ایزدانش به خلق مخلوقات سودمند و نیکنام مشغول است. دو لشکر اهورایی و اهریمنی پیوسته در حال نبردند و پیروان زرتشت در صف سپاهیان اورمزد با پیروان اهریمن و لشکریانش مبارزه می‌کنند و بالاخره لشکر نور یا سپاه اورمزد بر لشکر ظلمت یا اهریمن پیروز خواهد شد. در بندهش آمده است «مدت سه هزار سال طول عالم فروهر (فروشی) یا روحانی بوده است. پس از انقضای این مدت جهان فروهر صورت مادی به خود گرفته است. این دوره نیز سه هزار سال دوام داشت. آنگاه اهریمن به تباه نمودن جهان خاکی پرداخت و رنج و آسیب بیافرید و ناخوشی و مرگ و جانوران زیان‌آور پدید آورد و به ضد آفرینش نیک اورامزدا تیرگی آغاز کرد...». در جای دیگر آمده «اورمزد به روح تبهکار گفت زمانی را معین کن تا با آن بتوانیم پیکار را تا نه هزار سال تمدید کنیم زیرا می‌دانست که با گذشت زمان اهریمن بی‌قوت و ضعیف می‌شود».

محققین اسلامی نیز اعتقاد به اورمزد و اهریمن یا خدای نیکی و زشتی را از اصول عقاید زرتشتیان دانسته‌اند. الغزالی، فقیه مشهور اسلامی در باب دین مغان می‌نویسد «مغان نور مطلق را می‌پرستیدند که شامل تمام انوار است. آنها معتقدند که آن خدای جهان است و همه نیکیها به او نسبت داده می‌شود. ولی چون می‌بینند که در جهان بدی هم وجود دارد نمی‌خواهند آنها را به خدای خود نسبت داده و مایلند خداوند را از شر به دور نگاه دارند. پس جنگ بین نور و تاریکی را مطرح می‌سازند و اصل جهان را به این دو منسوب می‌نمایند و آنها را گاهی خدا و اهریمن می‌گویند.

البغدادی درباره دین مغان اشاره می‌کند به فرقه‌ای که معتقدند خداوند خالق اهریمن است ولی پس از آفریدن او کارهای جهان را بین خود تقسیم می‌کنند. هرچه پاک و نیکوست از خداست و هرچه زشت و پلید از اهریمن.

مشکل خیر و شر، دروغ و راستی، ذلت و قدرت، فقر و ثروت، شادی و درد و... پیوسته انسان را به خود مشغول داشته و به‌خصوص مؤمنین به خدای عادل و یکتا را دچار تردید و تزلزل ساخته است. معتقدین به خدایان متعدد انسان‌نما همه رویدادهای زندگی را به آنها مربوط ساخته و در خشنودی و نارضایی آنان موفقیت و عدم کامیابی خود را جستجو می‌کردند ولی آنکه به خدای یگانه و مظهر حق و عدالت مؤمن می‌گردد انتظار دارد که در جهان نیز حق و داد استوار گردد. مگر خداوند قادر و آفریدگار نیست؟ مگر او عزت و ذلت نمی‌بخشد؟ مگر او بر سرنوشت انسانها حاکم نیست و آنها را خوب و بد نمی‌آفریند؟ چه کسی خالق بدیها، زشتیها، شر و نارساییهاست؟ آیا خدا از روی میل و هوس این همه بدی و زشتی و بی‌عدالتی در جهان می‌آفریند؟ همه متفکرین جهان نمی‌توانستند خود را به حرف ایوب دل خوش کرده و بگویند که کار خدا را باید به خود او واگذار کرد و شایسته انسان نیست که راه و رسم خالق را بشناسد! آنها نمی‌توانستند کورکورانه افسانه‌های کلیساها را پذیرفته و به بهشت و جهنم دل خوش کنند و اصولاً وجود بهشت و جهنم را مورد سؤال قرار می‌دادند. آیا بهتر نبود انسان خطاکار و جنایت‌پیشه‌ای خلق نشود تا اینکه نه جهنمی در آن جهان برپا گردد و نه خداوند برای روشن کردن جهنم خود بدکاران را هیزم آتش خودش سازد؟ این چه عدالتی است که بشر را خداوند شرور بیافریند و سپس او را به جرم بدی در آتش بسوزاند؟. به گواهی بسیاری از محققین گاتاها، زرتشت در آن ادوار دور و تاریک برای این پرسشها جالبترین پاسخ را بیان داشته است. پیام زرتشت از زندگی بشر مایه گرفته و با جامعه و حیات اجتماعی او مربوط است و پاسخ او هم در این مورد ابژکتیو و وابسته به زندگی واقعی است.

اولاً باید توجه کنیم که خیر و شر، عدل و ظلم، خوبی و بدی و... در جایی دارای مفهوم است که تمیز و قضاوت وجود داشته باشد. برای تمیز و تشخیص نیز معرفت و شعور و عقل لازم است. در طبیعت بدون شعور و اختیار نیکی و بدی بی‌معنی است. انواع موجودات زنده بر طبق قوانین طبیعت رشد و حرکت می‌کنند و عکس‌العملهای آنان را غرایزشان مشخص می‌نماید. پلنگ به سبب بداندیشی و یا طینت زشتش درنده نیست و عقرب از ره کین هلاک نمی‌سازد که مقتضای طبیعت آنها چنین است. فرق اصلی انسان با دیگر جانداران در همین آزادی و انتخاب است. میزان انتخاب عقل است و مایه عقل فکر و اندیشه. بشری که با گوهر فکر و اندیشه آراسته نباشد با حیوان اختلافی ندارد و از انتخاب و اراده به معنی واقعی محروم و فقط تابع غرایز است. به همین دلیل دکترین زرتشت برای منش یا فکر و اندیشه تا این پایه ارزش قائل شده است. آنچه به روح انسانی که معرف انسانیت اوست، وابسته است منشی و یا به زبان زرتشت مینوی می‌باشد. در پیام زرتشت منش انسان سازنده شخصیت و ماهیت اوست. بشر دانا سازنده سرنوشت خویش است و هرقدر به معرفت بیشتری دست یابد آزادی او هم بیشتر و انتخابش با اشا یا راستی موافقتر خواهد بود. خرد

و هومنی یا ترکیب عقل و دانش و اندیشه نیک پایه اصلی اصول تربیتی و تعلیمات اخلاقی ـ عملی زرتشت را تشکیل می‌دهد.

به نظر من حتی تکامل هم فقط در جامعه انسانی دارای مفهوم واقعی است و در جهان فاقد اندیشه فقط تحول و تطابق حاکم است. به هیچ وجه نمی‌توان ادعا کرد که حیوانات عظیم‌الجثه میلیونها سال پیش از نمونه‌های مینیاتوری باقی‌مانده ناقصتر بوده‌اند. آنها که باقی مانده‌اند بهتر با محیط تطابق حاصل کرده‌اند، و به طریق اولی نمی‌توان گفت که چین‌خوردگیهای کامبرین از برجستگیهای دوران پرکامبرین کاملتر است. در حالی که انسان به میزانی که محیط را در اختیار خود درمی‌آورد تکامل حاصل می‌نماید و این تکامل ارتباط مستقیم با درجه شعور و معرفت و بالنتیجه انتخاب آزاد بشر دارد. مسلماً بشر قرن بیستم از انسانهای نئاندرتال کاملتر است و به همان نسبت نیز از انتخاب بیشتری برخوردار است. ولی سومریهای شش هزار سال قبل از پیکمی‌های کنونی آفریقا به مراتب کاملتر بوده‌اند، زیرا منش و فکر کاملتری داشته‌اند.

تکامل شعور و خودآگاهی به تکامل جامعه انسانی می‌انجامد. از طرفی هرقدر در جامعه‌ای معرفت حقیقی، نه علم بازاری، توسعه یابد، آن جامعه ازنظر انسانی و اخلاقی به کمال نزدیکتر خواهد شد. قابل توجه است که هر عمل نیک را انسانی می‌نامیم و آنچه شرارت‌بار است غیرانسانی. در اینجا انسان به مفهوم آنچه باید باشد نه آنچه هست درنظر گرفته می‌شود.

با توجه به این واقعیت باید پذیرفت که اصولاً کمال و زوال، خیر و شر و خوبی و بدی فقط در موجود باشعور و اراده مفهوم می‌یابد و به همین جهت است که در همه مکاتب اجتماعی و همه ادیان جهان بدکار شماتت شده و نیکوکار تحسین گردیده است.

اگر بشر در کار خود مختار نباشد کیفر و پاداش هرگز مفهومی نخواهد داشت. رابطه این انتخاب آزاد و اختیار بشر و خالق قادر که اراده مطلق است، مشکلی است که همه آیینهای جهان هریک به‌صورتی با آن روبه‌رو شده‌اند. در اغلب ادیان با وجود قبول کیفر و پاداش سرنوشت بشر کاملاً در دست خداوند بوده و او چون انسانی عظیم بر همه کارهای بشر نظارت می‌نماید و اوست که ذلت یا عظمت می‌بخشد و حتی اوست که به گروهی سعادت هدایت و به جمعی ذلت ضلالت عطا می‌کند. برای دستیابی به سعادت اخروی و دنیوی باید به او توسل جست و او را با ستایش و نماز و نیاز راضی و خشنود ساخت و نمایندگان و واسطه‌های او را عزیز و گرامی داشت، که البته چنین برداشتی با اراده و انتخاب آزاد بشر و اصل پاداش و کیفر در تضاد است.

به نظر بسیاری از متفکرین جهان، زرتشت اولین پیمبری است که برای مشکل بالا به راه حل جالبی دست یافته است. در هات ۳۰ بخشی از این مشکلات مطرح و پاسخ گفته شده است. قبل از بررسی نظر زرتشت باید خود را از هرگونه پیشداوری متأثر از اوستای متأخر آزاد ساخت؛ آنچه

متأسفانه اکثر خاورشناسان به انجامش موفق نگردیده‌اند.

در پیام زرتشت برداشت خیر و شر با شعور و دانایی بشر ارتباط مستقیم دارد، همان‌گونه که اثر اراده خداوند و وظیفه و اختیار بشر نیز با این برداشت هماهنگ گردیده است.

در بحث انتخاب آزاد خواهیم دید که در پیام زرتشت بشر موجودی است صاحب شعور و اراده که انتخاب صحیح او وابستگی مستقیم با درجه دانایی او دارد. در آغاز هات ۳۰ زرتشت از پدیده‌ای بزرگ سخن می‌گوید که برای مرد داناست یا به زبان دیگر برای درک و فهم آن به دانش و معرفت نیاز است. مرد دانا با اندیشه روشن‌بین و یا به قول ویدن گرن عقل درخشان، خودآگاهانه راه خویش برمی‌گزینند. سپس در بند ۳ مسئله احیای این معنی یا خیر و شر مطرح می‌گردد که با وجود صراحت و روشنی کامل متأسفانه موجب برداشتهای مختلف و منحرف گردیده است. حال اگر گاتاها را همان‌طور که هست کاملاً و مستقل از اوستای متأخر که قرنها پس از آن تألیف شده، در نظر بگیریم به واقعیتهای زیر متوجه خواهیم شد:

اولاً کلمه خوافنا[۸۱] با قصد خاص به کار برده شده و باید به آن توجه نمود. این کلمه را اغلب محققین نظیر هینتس، بارتولومه، ویدن گرن، هومباخ، آذرگشسب، پورداود، پروفسور مونا و... مفهومی شبیه خواب و رؤیا ترجمه کرده‌اند. ترجمه گلدمن «به تعبیر خودشان» نه با جمله سازگار است و نه هیچ‌یک از بررسیهای مدرن زبان‌شناسی آن را تأیید می‌کند. مهمتر از همه چارچوب خودگاتاهاست که این جمله را بهتر روشن می‌نماید. اگر به دقت گاتاها را بررسی نماییم در اغلب بندهای آن توجیهی برای آن به‌دست می‌آوریم. زرتشت این دو پدیده را دو عامل اندیشه‌ای یا مینوی می‌نامد. آنها دارای ماهیت منشی هستند نه جسمی و تنی. کلمه مینیو[۸۲] به معنی وابسته به روح (روحانی) است در مقابل گئی‌تیه[۸۳] یا وابسته به گیتی که همان مادی و جسمانی است. منش نیز از همین کلمه است و هر دو از مصدر من[۸۴] یا اندیشه و فکر مشتق گردیده‌اند[۸۵]. پس این دو گوهر منشی در رؤیا، که همان عالم اندیشه و گمان است، ظاهر می‌شوند. (به تعبیر درست آذرگشسب این دو گوهر خیر و شر در عالم خارج دارای واقعیت نبوده و وابسته به اندیشه انسانند) در گیتی خیر وشر مجرد وجود ندارد، بلکه آنکه دارای اندیشه بد و زشت و آنکه دارای اندیشه نیک

---

81. Khvafna
82. mainyu
83. gaethya
84. man

۸۵. مینیو در اوستا به معنی روح، عقل و گوهر است که از ریشه «من» می‌باشد به معنی اندیشیدن. آریامنش به معنی آریا نهاد است و دشمن به معنی بداندیش و بدخواه (دش = دژ مانند دژخیم یا بدخیم، دشنام به معنی نام زشت و ناسزا و...). مینوی به معنی بهشتی که در ادبیات فارسی معمول است از گاتاها اقتباس شده ولی مفهوم آن با گاتاها اختلاف دارد. بعداً خواهیم دید که بهشت در گاتاها روحانی و منشی است. اصطلاح مینوی از این برداشت نتیجه شده است.

و خیر است واقعیت دارد. به همین جهت نیز دنباله این بند آمده است، در اندیشه و گفتار یکی نیکی است (وهیو) و دیگری بدی و زشتی (اکم). دانا راستی را برمی‌گزیند نه نادان. در این بند کوچکترین اشاره‌ای به اهورامزدا و اهریمن و حتی سپنتامینیو و انگره‌مینیو نشده است و من نمی‌دانم چگونه به خود اجازه می‌دهند با اتکاء به اوستای متأخر یکباره از این بند دو موجود ازلی و مستقل اهورامزدا ـ اهریمن، روح‌القدس ـ شیطان، سپنتامینو و انگرمینو استخراج کنند؟؟. جالب است که در این سرود حتی گفته نشده دانا اهورامزدا را برمی‌گزیند و نادان اهریمن. و حتی از پیروی اهورامزدا و اسپنتامینو و پیروی انگره‌مینو (یا اکه‌منه) نیز سخنی نیست. بحث در انتخاب دو راه است. دانا راستی[۸۶] را برمی‌گزیند نه نادان. در ابتدای سرود سخن از دو کیش و دو راه است و در اینجا سخن از انتخاب راه به میان می‌آید که وابستگی به شعور و معرفت انسان داشته و آنکه داناست راه صحیح را برمی‌گزیند و نادان هم دارای انتخاب است ولی به علت نادانی خود راه غلط را انتخاب می‌کند.

نه‌تنها در این سرود، و هیچ سرود دیگر، جنگ اهورامزدا و اهریمن مطرح نشده، که در این هات حتی نام سپنتامینو و انگره‌مینو هم برده نشده است. بحث فقط در چگونگی پدیدار شدن دو پدیده منشی خیر و شر است و انتخاب آن. از دو موجود کوچکترین سخنی نیست. به زبان گاتا دانا با انتخاب راستی به بهترین منش، و نادان با گزینش ناراستی به بدترین منش دست می‌یابد. این واقعیت چنان بدیهی است که بسیاری از اوستاشناسان معتاد به زبان اسرار و اسطوره‌ای دین را به تردید دچار ساخته است به‌طوری که به اجبار به اوستای متأخر پناه برده و از آن ادبیات کمک گرفته‌اند.

دو کلمه انگره‌مینو و اسپنتامینو نه در این سرود و نه در هیچ سرودی از گاتاها به معنی دو موجود به کار برده شده است و فقط در این بند از گاتاها با هم ذکر شده‌اند. به کلمه انگر فقط در سه بند از پیام زرتشت اشاره شده است که عبارتند از بندهای ۴۳/۱۵ و ۴۴/۱۲ و ۴۵/۲ (یسنا اشتودگاتا). در ۴۳/۱۵ به معنی دشمن آمده و در ۴۴/۱۲ نیز به معنی بدکار و در هیچ‌یک از این بندها ارتباطی با بحث ما ندارد. در تنها بندی که کلمات انگرو و اسپنته در ارتباط با هم به کار رفته‌اند ۴۵/۲ است که چنین می‌گوید:

اکنون سخن خواهم گفت از دو مینو در آغاز آفرینش. پاک (سپن‌یاو) چنین گفت به دیگری پلید (انگرم).

پاک و پلید در اینجا صفت است نه اسم خاص. همین صفت پلید در ۴۴/۱۲ بدون ارتباط با «مینیو» به کار برده شده است از این تنها اشاره گاتاها به دو کلمه پاک و پلید، نمی‌توان اوستای نو

86. eresh

را به جای پیام زرتشت پیاده کرد.[۸۷]

مسیحیون، تحت تأثیر کلیسای مسیحیت و روایات جعلی و ساختگی آن، وجودی را به‌نام روح‌القدس به رسمیت شناختند که واسطه بین پدر (خداوند) و پسر (مسیح) بود، و وسیله‌ای نیز برای توجیه افسانه باردار شدن مادر خدا (مریم). محققین غربی با این زمینه فکری و متأثر شدن از اوستای نو در گاتاها نیز سپنتامینو را روح‌القدس ساخته و گاهی نیز پا فراتر گذاشته و او را با اهورامزدا یکسان تصور کردند تا بتوان افسانه جنگ اورمزد و اهریمن را توجیه کرد. فضای تورات و انجیل از یک برداشت انتروپومورفیک اشباع شده است در حالی که در گاتاها به گواهی خود این محققین اثری از این طرز تفکر نیست ولی با وجود این، این اسطوره چندین هزار ساله باید به شکلی در این قالب گنجانده می‌شد که نتیجه آن مقلوب و منحرف ساختن پیام زرتشت است. برای مثال ترجمه گلدنر را بررسی می‌کنیم آنجا که می‌گوید:

«روح‌القدس حقیقت و راستی را برگزید و با او همه آنها که با اعمال پاک و درست مایلند ستایش خود را به پروردگار عرضه کنند، آشکارا مزدا را برمی‌گزینند». گلدنر در ضمن سپنتامینو و اهورامزدا را یک شخصیت معرفی می‌کند. حال اگر دقت کنیم خود گلدنر موافق است که اهورامزدا خالق راستی است (در گاتاها به صراحت بیان شده). اولاً خالق راستی احتیاج به گزیدن راستی ندارد. ثانیاً اگر سپنتامینو همان اهورامزداست چگونه مایل است ستایش خود را به اهورامزدا عرضه کرده و آشکارا او را برگزینند!!

جالب است که حتی یکی از آنهایی که این افسانه‌های اوستایی را مورد استفاده قرار می‌دهند کوچکترین دلیلی از گاتاها برای اثبات ادعای خود ارائه نمی‌نمایند در حالی که در سراسر گاتاها دلایل مخالف فراوان است.

مجدداً تأکید می‌کنم که در هات ۳۰/۳ از دو گوهر منشی سخن گفته می‌شود که یکی منشأ نیکی است و به زبان گاتاها وهیو[۸۸] یا بهتر که در پهلوی وهتر شده است، و دیگری منبع بدی یا اکم[۸۹]. در ۳۰/۲ هر فرد برای خویش یکی از دو راه را برمی‌گزیند. آورنائو[۹۰] را هومباخ دعوت، مونا انتخاب، پوروالا و آذرگشسب و شوشتری راه، و بسیاری هم چون هینتس، ویدن‌گرن، مولتون پورداود و... کیش معنی کرده‌اند، که در هر حال مفهوم مشابهی دارند. نتیجه آن است که به وضوح و صراحت اعلام شده که «با اندیشه روشن و بصیر بین این دو آورنائو را برگزینید، هر فرد برای خویش». این مردمند که برمی‌گزینند نه اهورامزدا و اهریمن و آنها نیز راه خیر و شر را انتخاب

۸۷. اسپنتامینیو نیز خرد پاک الهی است نه یک شخصیت مستقل از خداوند در این باره بحث خواهد شد.
88. Vahyo
89. Akem
90. avarenaw

می‌کنند (بسته به دانش و آگاهی خود) نه خدا و شیطان را.

زرتشت در هات ۳۰ چند مسئله اساسی را طرح و زیرسازی نموده و در فصول بعدی آنها را تکمیل کرده است:

۱ ـ خیر و شر دو عامل منشی و اندیشه‌ای بوده و به اندیشه و فکر انسان وابسته است.

۲ ـ میزان تشخیص خوبی و بدی دانش و فهم انسان است.

۳ ـ بدون اراده و انتخاب آزاد، خیر و شر دارای مفهوم نخواهد بود.

۴ ـ دانای روشن‌ضمیر که با اشا (راستی و نظام حق و قانون طبیعت) هماهنگ است خودآگاه راه صحیح را برمی‌گزیند و خود را با نظام طبیعت هماهنگ می‌سازد و از فریب و دروغ می‌پرهیزد. نادان از راه درست منحرف شده به کژی می‌گراید.

۵ ـ ستایش اهورا در هماهنگی با اندیشه نیک (وهومن) و راستی (اشا) و درستی است که انسان را به بارگاه فروغ هدایت می‌کند.

۶ ـ زندگی و نازندگی، حرکت و سکون، از برخورد خیر و شر شکل می‌گیرد. حیات شکوفا در سایه خیر و نیکی به‌وجود می‌آید و شر و زشتی که مولود دروغ و فریب و ریاست، موجب نازندگی یا سکون خواهد شد. (نازندگی همان‌گونه که میلز توجیه نموده غیر از مرگ است).

۷ ـ پیروان اشا (اشه‌ون) از بهترین منش برخوردارند و پیروان دروغ (درگونت) از بدترین اندیشه.

۸ ـ این اصل تا پایان حیات انسان ادامه خواهد داشت و برخورد خیر و شر مسیر حرکت انسان را مشخص خواهد ساخت.

۹ ـ خشنودی خداوند با کردار درست و راست انجام‌پذیر است.

۱۰ ـ نادانها که به خشم و بدترین منش روی می‌آورند موجب تباهی مردم می‌گردند.

۱۱ ـ آمرزش در دستیابی به وجدان آرام و آسوده است. آنکه منش نیک دارد به سعادت واقعی دست خواهد یافت و آنکه از درون ناآرام و فکر زشت و تیره‌ای برخوردار است درک سعادت را نخواهد نمود.

اگر خوب دقت کنیم درخواهیم یافت که دانایی و خودآگاهی بشر مشخص حیات واقعی و شکوفایی اوست. هرقدر بر درجه دانایی و بیداری و آگاهی اکثریت مردم افزوده شود همان‌قدر امکان ایجاد جامعه‌ای سالم و شکوفا بیشتر خواهد شد، و اراده و اختیار افراد جامعه در انتخاب راه درست و راست بهتر اعمال خواهد گردید. زرتشت در چند جمله ساده به این واقعیت اشاره کرده

است. ارتباط بین راستی و دانایی در سراسر گاتاها مشاهده می‌شود. انسان با معرفت و دانا، که دانش خویش را با اشا همراه ساخته و بر پایه راستی و حق قضاوت نماید، بهترین بنده خداست. او می‌تواند به سعادت واقعی دست یابد و دیگران را نیز به سعادت رهنمایی کند. در هات ۳۱/۲۲ با صراحت زرتشت اعلام می‌کند شخص دانایی که با مراجعه به باطن خود به قانون و نظام خلقت متوجه شده و با ضمیر روشن حقایق را درک می‌کند و بالنتیجه درگفتار و کردارش راستی و درستی ظاهر می‌شود، شایسته‌ترین وفادار به حق و خداوند، و بهترین مددکار مردم خواهد بود.

در هات ۲۸/۱۰ روشن‌بینی، راستی و اندیشه پاک به هم وابسته است و این ارتباط در فصلهای دیگر تکرار می‌شود. در ۴۷/۴ بدکار پیر و دروغ از خرد به دور است. در ۵۰/۲ جایگاه درستکاران مقر دانایان است. در ۴۷/۲ آنکه با دستهایش کارهای نیک انجام می‌دهد در پرتو خرد مقدس به بهترین زندگی رهبری می‌شود...

یکی دیگر از مسائلی که در ارتباط با نبرد اهورامزدا و اهریمن مطرح می‌شود پیروزی خداوند نیکیها بر خالق بدیهاست. در پیام زرتشت نه سخن از پیروزی اهورامزداست و نه اسپنتامینیو، به شکست انگره‌مینیو نیز هیچ‌گونه اشاره‌ای نشده است. و همین واقعیت می‌رساند که اسطوره جنگ اهورامزدا و اهریمن و یا اسپنتامینیو و انگره‌مینیو متعلق به گاتاها نیست و اصولاً در پیام زرتشت اهریمن، انگره‌مینیو، اکمه‌منه به‌صورت یک موجود و یک شخصیت مستقل اثری نیست[۹۱] درگاتاها پیروزی راستی بر پیروان دروغ مطرح گردیده که در بندهای مختلف چنین آمده است:

۴۴/۱۵ زرتشت می‌پرسد: خداوندا به کدام یک از این دو سپاه راستی و دروغ پیروزی می‌بخشی؟. در ترجمه این هات همه متفقند که مقصود پیروزی راستان بر دروغ‌پردازان است و از سپنتامینیو و انگره‌مینیو اثری نیست و گفته آذرگشسب کاملاً صحیح است که در این سرود حتی برای پیروان زرتشت یا اهورامزدا نیز مزیتی درنظر گرفته نشده، بلکه به همه آنها که پیروزی از راستی می‌نمایند وعده پیروزی داده شده است.

در ۴۸/۲ آمده: ای مزدا آیا پرهیزگار بر پیرو دروغ پیروز خواهد شد؟ و پاسخ می‌دهد: این به راستی سرانجام نیک زندگی دانسته شده است.

در ۳۱/۴ می‌گوید: در پرتو اشا، آرمئیتی و بهترین منش و خشتره بر دروغ پیروز شویم. با توجه به بحث امشاسپنته می‌بینیم که به صراحت تأکید شده با پرورش درون و اتکاء به فضایل

۹۱. متأسفانه کمتر محققی به این واقعیت توجه کرده که اصولاً از اهریمن و حتی انگره‌مینیو به‌عنوان یک شخصیت در گاتاها کوچکترین اثری نیست و این هیولای اوستایی چون بختکی بر افکار دانشمندان سایه افکنده و آنها را در داوریهایشان تعقیب می‌کند. در پیام زرتشت زشتی وجود دارد ولی از شخصیت اهریمن به‌صورت مظهر زشتی اثری نیست.

انسانی راستی، فروتنی و پارسایی منش نیک و نیروی اراده بر دروغ پیروز شده و فریب و ریا و خشم و کینه را از جامعه برخواهیم انداخت.

در ۳۰/۱۰: آنگاه که به دروغ شکست و تباهی وارد آمده و به کلی نابود شود راستان به آرزوی قلبی خود خواهند رسید.

در ۳۰/۱۱: «ای مردم هرگاه شادی و رنج را که خداوند مقرر نموده بیاموزید و دریابید که دروغگویان و تبهکاران به کیفر دیرپا دچار و درستکاران و پاکان از سود بی‌پایان خوشبختی بهره‌ور خواهند گردید، آنگاه به راستی در پرتو این اصل به خرسندی و رستگاری خواهید رسید». این بند را به صورتهای مختلف ترجمه کرده‌اند، مثلاً ضعفا دوران طویلی باید تحمل کنند ولی سپس شادی بر همه جا حکمفرما شده و پاکان سعادتمند خواهند شد و یا آن‌گونه که شوشتری برداشت می‌نماید کمال روانی رهنمای راستان بوده و در انجام روشنایی روانی خواهند یافت ولی در هر حال مقصود و مفهوم اختلاف زیادی ندارد.

۴۴/۱۴: این هستی‌بخش یکتا از تو پرسشی دارم. خواستارم حقیقت را بر من آشکار سازی. چگونه باید دروغگو را به دست راستی سپرد تا با آموزش کلام آسمانی روحش از آلودگی پاک گردد. این مزدا با وارد ساختن شکست کامل به هواخواهان دروغ و تباهکاران، فریب و نفرت آنها را ازبین برده و بی‌اثر خواهیم ساخت و پورداود ترجمه می‌کند: از تو می‌پرسم درست به من بگو ای اهورا چگونه دروغ را به دستهای راستی توانم سپرد تا اینکه او آن را برافکند از روی دستور آیین تو. تا اینکه او به دروغپرستان شکست سترگ دهد تا اینکه به آنان رنجها و ستیزها آورد این مزدا.

نکته بسیار قابل توجه آن است که نه‌تنها در تمام این سرودها کوچکترین اشاره‌ای به پیروزی اهورامزدا یا اسپنتامینو بر اهریمن نشده بلکه در هیچ‌یک از سرودهای گاتاها نیز حتی برای یک بار هم از این افسانه اثری دیده نمی‌شود. نه سخنی از پیروزی اهورامزداست، که خداوند خود پیروزی است و نه گفته‌ای درباره شکست اهریمن که شخصیتی به‌نام اهریمن اصولاً در پیام زرتشت وجود ندارد.

وعده پیروزی راستان بر ریاکاران، نیک‌اندیشان بر بداندیشان، ضعیفان بر ستمگران و زورمندان آن‌گونه که در گاتاها مطرح می‌شود به مردم امید خوشبختی عطا می‌کند تا از حرکت باز نایستند و خود را به دست تقدیر و سرنوشت تحمیلی نسپارند. زرتشت از این انگیزه بهره‌برداری کرده و یک واقعیت را بیان داشته است که نتیجه طبیعی طرز تفکر اوست. اختیار و اراده که پایه مکتب زرتشت است، به انسان اجازه می‌دهد تا در راه پیروزی و موفقیت از جنبش باز نایستد.

وعده پیروزی از جانب خداوند نیز به این حرکت کمک می‌کند. این جریان منطقی و ساده و روشن در دین مغان زروا نیست به نبرد بین ایزدان و دیوان و لشکر اهورامزدا و اهریمن مبدل شده

و در طی قرون متمادی فضای اسطوره‌ای و افسانه‌ای اوستای متأخر جانشین واقعیت پیام زرتشت گردیده است، پیامی که در تمام جهات به انگیزه‌ای عملی و واقعی پرداخته و از اوهام و قصه‌پردازی به دور است.

نتیجه

موضوعی که در این بخش مطرح گردید یکی از مهمترین مسائل مورد بحث پیام زرتشت و از مشکلات پایه‌ای ادیان بزرگ است. با کمی دقت در تجزیه و تحلیل گذشته نظر زرتشت به روشنی قابل درک است و احتیاج به نتیجه گیری نیست ولی به علت اهمیت موضوع خلاصه این بخش تکرار می‌گردد.

بنا به گفته گاتاها خداوند انسان را موجودی باشعور و آگاه آفریده و به او قوه ادراک و تمیز برای انتخاب راه و تعیین سرنوشت خویش را عطا کرده است. آنچه در گاتاها بسیار جالب توجه است چگونگی خلقت خداوند است. در تورات که پایه ادیان دیگر قرار گرفته به تبعیت از میتولوژیهای سومری و دیگر مذاهب قدیم، خدایان چون انسان عمل می‌کنند و جریان خلق موجودات به زبان اسطوره بیان می‌شود. ابتدا خدا بدون جهان وجود دارد و سپس شروع به خلق گیتی می‌نماید و به ترتیب هر روز یک بخش از جهان را می‌آفریند و در شش روزکار خود را انجام داده و روز هفتم را به استراحت می‌پردازد. در گاتاها هیچ اثری از این خلقت اسطوره‌ای نیست. به چگونگی خلقت، آغاز و پایان آن، مراحل خلقت... اشاره‌ای نمی‌شود. خدا قدرت محرکه عالم است و از جهان جدا نیست. زمان و مکان به‌صورت مبهمی با هم ترکیب شده که قابل توصیف نمی‌باشد. خلقت انسان نیز صورت کارگاهی ندارد.

مسائلی که مطرح می‌شود همه مربوط به زندگی است و خلقت در حاشیه مطلب قرار گرفته است. برای درک بهتر گاتاها لازم است که به این موضوع مهم توجه کنیم و خود را از برداشت اسطوره‌ای اوستای نو، که از ادیان بدوی و ابتدایی و همچنین مذهب بابلی و سومری متأثر گردیده است، آزاد سازیم. دین زرتشت دستور عملی زندگی است و کمتر با مسائل ماوراءالطبیعه سر و کار دارد. به این واقعیت بسیار مهم کمتر توجه شده است و چون مذاهب و ادیان باستانی همه به متافیزیک تکیه کرده و اصل را تنظیم روابط عالم مافوق و جهان اسرار دانسته‌اند، ناخودآگاه این طرز تفکر به گاتاها نیز منتقل شده است. در مباحث آتیه این حقیقت بهتر روشن خواهد شد.

زرتشت در این سرود، مانند همه سرودهای دیگر، به فکر تنظیم روابط متافیزیکی نیست. او

در زمین محکم واقعیت ایستاده و از انسان و روابط اجتماعی او سخن می‌گوید. پس باید با همین دید نیز به گفته‌های او بنگریم و در عالم خیال به روح‌القدس و شیطان و جنگ در آسمانها بین خدایان و شیاطین و... نیندیشیم تا ناخودآگاه در بیانات زرتشت این صحنه را پیاده نکنیم. زرتشت در این سرود به زبان ساده و شیرین، البته به شیوه و بیان باستانی خود، خواسته است که به بشر بفهماند: اگر با گوش باز و چشم روشن‌بین حقایق را بنگرید به یک واقعیت بسیار بزرگ دست خواهید یافت و درک خواهید کرد که سرنوشت بشر در دست خود اوست. شر و خیر زاییده فکر و منش بشر است و دانایی و معرفت مهمترین عامل تمیز و تشخیص خوبی از بدی است؛ آنکه داناست راه راست و صحیح را برمی‌گزیند و آنکه نادان است به کژی و بدی منحرف می‌شود.

هواخواهان دروغ که همان نادانانند از بدترین منش برخوردارند و پیروان راستی یا دانایان دارای بهترین منشند. راستی و درستی نظام حق ایجاد سازندگی، شکوفایی و حیات می‌کند. دروغ و فریب و زشتی موجب تباهی و نازندگی می‌گردد. آنها که به سوی خشم، که مظهر خودخواهی، غضب، تعصب، قساوت و جنایت، ریا و عدم پارسایی است متوجه شوند حیات جامعه را تباه و فنا خواهند کرد و آنها که به سوی اشا یا راستی و درستی و قانون طبیعت، پارسایی و عمل نیک[92] رو کنند جهان را شاداب و شکوفا خواهند ساخت. خشنودی خداوند نیز در همین عمل اشایی مؤمنین به حق است.

اگر فقط به گاتاها توجه کنیم و درنظر بگیریم که این یک مجموعه سرودهایی است که در سه هزار و پانصد سال قبل تنظیم گردیده و به زبان شعر آن روز راه زندگی شایسته در آن مطرح شده است و ذهن خود را به کلی از غیر گاتاها خالی نماییم هیچ مسئله اسرارآمیز و متافیزیکی در سرود ۳۰ زرتشت نخواهیم یافت و هرچه نیز تاکنون در این مقوله به پیام زرتشت نسبت داده شده است فاقد پایه گاتایی است و به هیچ وجه نمی‌توان آن را با اتکاء به گفتار زرتشت به اثبات رساند، مگر آنکه به پیشداوری اوستایی متوسل گردیم.

اصولاً برداشتها و مفاهیم و اصطلاحات در پیام زرتشت با مهارت خاصی انتخاب شده و از فرهنگ جامعه آن روز ریشه و مایه گرفته است، دروغ، راستی، منش نیک، قدرت اراده، پارسایی، رسایی، خرد پاک، خشم، عشق و محبت، تواضع و فروتنی، زشتی، بدمنشی و... از یک جهت مفاهیم ساده اخلاقی و اجتماعیند و از یک سو نیز در دکترین زرتشت به‌صورت انگیزه‌های محرک و عوامل مؤثر شکل مذهبی به خود گرفته‌اند. این مفاهیم که همه با زندگی معمولی مردم ارتباط مستقیم دارند در اوستای نو به موجودات مافوق بشری مبدل شده‌اند که به‌صورت نیمه خدایان

---

۹۲. Aeshma یا خشم و نفرت و کینه و جنایت و... و Asha یا راستی و حق و نظام خلقت و... در قدیم دارای مفاهیم بسیار وسیعتری از امروز بوده‌اند.

اعمال قدرت می‌کنند، جهان از ایزدان و اهریمنان و دیوان پر می‌شود، و جنگ و ستیز این موجودات خیالی و یا دفع و جذب آنها توسط بشر هسته مرکزی دین می‌گردد. متأسفانه چون اوستا بیش از سه هزار سال معرف افکار زرتشت شده و گاتاها در گهواره مرده است، کمتر محقق اوستاشناسی یافت می‌شود که بتواند به کلی ذهن خود را از خرافات اوستایی خالی کرده آنگاه گاتاها را بررسی نماید.[۹۳]

اگر زرتشت مایل به طرح مسائل متافیزیکی و عامل فرشتگان، خدایان و دیوان بود از اسامی و اصطلاحات وداها، که به کمال در آن اعصار رواج داشت، بهره می‌گرفت. این واقعیت که در گاتاها حتی یک بار به نام یکی از موجودات مافوق بشری و خارج از محیط واقعی زندگی انسان که آریاها به آنها آشنا بودند، اشاره نشده است و تمام کلمات و اصطلاحات با حیات اجتماعی و واقعی بشر در ارتباط است، خود بهترین روشنگر پیام زرتشت است و بجاست که در جستجو و بررسی گوشه‌های تاریک از این مشعل روشنی‌بخش بهره گیری کنیم و ذهن خویش را با روح‌القدس مسیحی، میکائیل، اسرافیل ... عهد عتیق زروان و آزمانوی، دیوائشم، اهریمن بدکار، ملائک مقرب وهومنه، آشَه و... و ایزدان اوستایی مشوش و منحرف نسازیم.

بحث درباره آغاز جهان، چگونگی خلقت جهان، رابطه خدا و عالم، چگونگی علم و عدل خدا، جهان پس از مرگ و پایان جهان... یا مباحث اسکولاستیک که جز توهم و تخیل هرگز نتیجه‌ای به بار نخواهد آورد، در پیام زرتشت به هیچ وجه مطرح نشده و اصولاً همان‌گونه که قبلاً اشاره کردم مکتب او بسیار واقعی و عملی است. ولی در عین حال این عرصه نیز برای جولان توسن فکر و خیال عارفان و عاشقان حق نیز محدود نشده است.

۴ ـ امشه‌اسپندان

یکی از ابداعات جالب اوستای متأخر، که به شدت افکار محققین دین زرتشت را متأثر نموده، دستیاران و فرشتگان مقرب دربار اهورامزدا یا امشه اسپندان است. مغان و کاهنین تدوین‌کننده ادبیات زرتشتی‌نما، که کوشیده‌اند دیویسنا را در لباس مزدیسنا به مردم تحمیل کنند، در این مورد نیز با استناده از اصطلاحات گاتایی مذهب ودایی را تبلیغ کرده‌اند. در گاتاها نه چنین نامی وجود دارد و نه از این تجسم شبه انسانی اثری است.

امشه از «ا» و «مشه»[۹۴] ترکیب شده است. «ا» به‌طوری که قبلاً بیان شد علامت نفی است و

---

۹۳. خوشبختانه من ابتدا سالها با گاتاها آشنا بودم و سپس به مطالعه اوستا پرداختم.

94. a–mesha

مشه یا مرته به معنی مرگ می‌باشد، و این کلمه به معنی بی‌مرگ ترجمه شده است.[۹۵] اسپنتا نیز به‌طوری که قبلاً بیان شد به معنی پاک، مقدس و بی‌آلایش است. پس امشه اسپنتا به معنی پاکان جاودان یا مقدسین جاودان تعبیر گردیده است.

کلمهٔ امشه اسپنتا در هیچ یک از سرودهای زرتشت، حتی برای یک بار هم، ذکر نشده است. این اصطلاح اولین‌بار در یسنای هفت فصل به کار برده می‌شود که به‌صورت یک گروه نیمه خدایان دستیار اهورامزدا ستایش می‌شوند.

در مقدمه گاتاها نیز سرودی سه بیتی توسط یکی از پیروان زرتشت به تقلید گاتاها تنظیم گردیده است که طبق تحقیقات اوستاشناسان زمان آن متأخر بر هپتنگ هائیتی است.

به‌طوری که خواهیم دید کجروی در دین زرتشت از همین یسنای هفت بهری آغاز گردیده و به قول زهنر انحراف از تعلیمات زرتشت را از این تاریخ به وضوح در حال شکل گرفتن می‌بینیم.

در اوستای متأخر امشه اسپندان کم‌کم به‌صورت خدایان انسان‌گونه و مافوق ایزدان درمی‌آیند که دارای شخصیتهای مستقلی بوده و گاهی نیز حتی خلاقند، هرچند خود مخلوق اهورامزدا می‌باشند. این موجودات اساطیری که به این شکل هرگز مورد نظر زرتشت نبوده‌اند، در عرش اعلای خداوند مقامی بس رفیع یافته و با محتوای انتروپومورفیک اوستا هماهنگ می‌شوند و چون الهه‌های یونانی و خدایان پانتئون بابلی و سومری که زیردست زئوس و مردوک و انلیل و... به تأثیر می‌پرداختند، در کنار تخت مرصع اهورامزدا به خدمت مشغول می‌شوند. به علت تقدس عدد هفت تعداد این خدایکها نیز در اوستا هفت عدد ذکر شده است که عبارتند از اشا، وهومنه، خشترا، ارمئیتی، هوروتات، ارتات که گاهی با سرفرماندهی اسپنتامینو و یا با سروری اهورامزدا عدد هفت را کامل می‌سازند. در برخی از ادبیات اوستایی سروش یا سراوشه[۹۶] به مجمع این مهین فرشتگان افزوده می‌شود و با آن جمع هفتگانه مقدسین جاودان تکمیل می‌گردد.

در گاتاها این نامها وجود دارند ولی نه به‌صورت یک هپتاد یا دسته هفت تن. معانی که برای آنها انتخاب شده عبارتند از:

۱ ـ اشا یا اشه = ارته پهولی = رته ودایی[۹۷] = پاکی و راستی ـ نظام حق ـ نظم و قانون ـ نظام طبیعت.

۲ ـ وهومنه[۹۸] یا بهمن که از وهو به معنی خوب و منه یا منش ترکیب شده. وهو را در ضمن از وه یا وس سانسکریت به معنی دوست داشتن می‌دانند لذا وهومه را منش و اندیشه نیک و همچنین عشق و محبت به همنوع برداشت کرده‌اند.

---

۹۵. مش از ریشه مر به معنی مردن است. مرت یعنی موجود فناپذیر یا بشر. مرد و مردم از همین کلمه است. در بندهش مشیاو مشیویی به جای آدم و حواست.

96. Seraosha

97. rta, arta, Asha

98. Vohu manah

۳ ـ خشترا[99] یا خشترو ئیریه (شهریور) = فرمانروایی و قدرت الهی ـ نیروی اراده و کوشش و فعالیت.
۴ ـ آرمئیتی[100] یا سپندارمذ پهلوی = فروتنی، تواضع، بردباری، ایمان و پارسایی.
۵ ـ هه‌اروتات[101] (خرداد) = تندرستی، رسایی.
۶ ـ امرتات[102] (امرداد) = جاودانی، رستگاری و خوشبختی. در مورد انسان هومباخ آن را گزندناپذیری و نیروی زندگی نیز تعبیر کرده است و در مورد خدا فناناپذیری.
۷ ـ سراوشه[103] یا سروش = فرمانبری از خداوند، اطاعت از ندای وجدان.

قبل از تجزیه و تحلیل این مفاهیم بهتر است به ذکر نظریات اهل تحقیق پرداخته از داوری آنان اطلاع حاصل کنیم:

دارمستتر از نظریه‌ای که در اواخر قرن نوزدهم شایع شده بود طرفداری نموده و اهورامزدا و شش مقدسین جاودان را یک مجموعه هفت تن یا هپتاد می‌داند که از ادیتی‌های آریایی اقتباس گردیده است. به‌طوری که قبلاً اشاره شد در وداها فرزندان ادیتی خدای نور[104] مطرح شده است. دارمستتر معتقد است که زرتشت نیز امشه اسپنتاها را جانشین ادیتی‌ها[105] ساخته است. قبلاً تذکر داده شد که دارمستتر به ترجمه پهلوی گاتاها که از اوستای متأخر متأثر بوده است دسترسی داشته و برداشتهای او اغلب انحرافی است.

بارتولومه این اصطلاحات را به فرشتگان دین یهود و مسیحیت تشبیه می‌کند و معتقد است همانگونه که ادیان مذکور با وجود این فرشته‌ها جنبه توحیدی خود را از دست نمی‌دهند، دین زرتشت را هم می‌توان توحیدی دانست زیرا در گاتاها تنها خدای داناست که قدرت و عظمت در او متمرکز شده، پدر و حافظ نظام جهان و خالق همه چیز است.

او می‌نویسد «این قدرتها و صفات مجرد الهی که بعدها امشا اسپنتا نامیده شدند، و یا این اهوراها، همانگونه که از نام آنها برمی‌آید، فاقد هرگونه شخصیت خاصی می‌باشند. آنها بدون شکل و رنگ و ترکیب هستند... ولی برعکس وجود خداوند اعلاست که در او عظمت و قدرت متمرکز گردیده است... موعظه‌ها و سرودهای زرتشت واقعاً فقط درباره او سخن می‌گوید».

هرتل معتقد است که در پانتئون زرتشت فقط مفاهیم مجرد وجود دارد. به نظر او خدا را

---

99. Khshathra
100. armaiti
101. haurvatat
102. ameretat
103. Seraosha
۱۰۴. الهه aditi را مادر خدایان deva–matri می‌نامیدند.
105. Aditya

دسته‌ای از ژنیهای خوب مانند وهومنه، اشا، خشترا و... احاطه کرده‌اند و در مقابل آنها برادر دوقلوی خدا، که خدای شر یا روح شریر است، قرارگرفته است. (ژنی = روح و نبوغ)

به نظر میلز او قبلاً اشاره شد که توجیه زرتشت را از الوهیت، عالیترین شکل در کلیه مذاهب مختلف می‌داند و معتقد است که خدای زرتشت واحد و خالص بوده و این مفاهیم صفات او هستند و هرگز اشکال فیزیکی مانند فرشتگان ادیان دیگر نیستند که دارای بالهای فانتزی و صورتهای افسانه‌ای باشند.

نظریه تیل شبیه دارمستتر است و امشا اسپندان را اقتباس از هفت ادیتای هندی می‌داند.

مولتون می‌نویسد «لزومی ندارد ما وقت خود را تلف کنیم و در این مسئله بررسی نماییم که ایده هفت جاودانان از بابل به ایران نفوذ کرده یا از هفت ادیتاهای آریایی سرچشمه گرفته، بلکه باید به نظریه اصلی خود زرتشت تکیه کنیم. باید خرافاتی که بعداً در پارسیسم به‌وجود آمده اکیداً به کناری گذاشته و این واقعیت را بپذیریم که با تمام شواهد معتبری که در دست داریم نمی‌توانیم ثابت کنیم که زرتشت به ابداع یک هکزاد[۱۰۶] (شش تن) دست زده است. و بسیار بعیدتر آن است که یک هپتاد (هفت تن) آفریده و به آنها نام دسته جمعی داده باشد». او معتقد است این مفاهیم نه از وجود اهورامزدا جدا بوده و نه مادون او قرار دارند بلکه بخشی از وجود او را تشکیل می‌دهند، آنها صفات الهی هستند که میزان مبهمی از موجودیت مستقل به آنها عطا می‌شود تا صفتی را که مشخص آنند ارائه دهند. مثلاً مولتون به وهومنه اشاره می‌کند که همه جا نام او برده می‌شود می‌توان جایش را با فکر خداوند عوض کرد.

لومل امشا اسپندان را هوشمندان لایزال ترجمه می‌کند و معتقد است که آنها را باید صفات خداوند توجیه کرد. او می‌نویسد حتی در اوستای متأخر هم می‌توان تأییدی برای این تفسیر به‌دست آورد. در یشت ۱۳/۸۱، اهورامزدا چنین توصیف می‌شود «او صورتهایی به خود می‌گیرد که امشا اسپندان زیبا و بزرگند». با این تعبیر در عین اینکه این هوشمندان لایزال به اهورا مزدا نزدیکی بلافصل یافته وابسته به وجود او می‌شوند، مادون او قرار گرفته و فاقد استقلال می‌گردند.

لومل معتقد است که ما می‌توانیم به زبان دیگری هم این مفاهیم را تعبیر نموده و آنها را جهات مختلف ذات خداوند و اشکال وجود و صورت و نوع تأثیر او بدانیم. او می‌نویسد «وقتی که زرتشت در یسنا ۳۲/۶ می‌گوید ای اهورا تو آگاهی به وسیله بهترین منش (وهیشته منه) باید تأثیر این روح مشخص را که اهورامزدا را کمک می‌نماید به این نحو تعبیر کنیم که چون اهورامزدا درست می‌اندیشد، یا چون نیک‌اندیشی در وجود اوست، پس او آگاهی می‌یابد (به قول آذرگشسب از روی خرد و حکمت خویش به همه چیزی آگاه است). و اگر در یسنا ۳۱/۱۳ آمده که اهورامزدا

106. Hexad

به کمک امشا می‌بیند و یا در ۴۶/۱۷ می‌گوید که اهورامزدا به‌وسیله امشا تصمیم می‌گیرد، در این حال راستی و حقیقت با تفسیر بالا تطبیق نموده و نتیجه دید اوست و مشاوره با خود را می‌رساند (آذرگشسب: در پرتو قانون ازلی خویش دانا را از نادان تمیز می‌دهد).

لومل با اشاره به بندهای مختلف سرودهای گاتاها که وهومنه و امشا در آنها ذکر شده است نشان می‌دهد که چگونه این مفاهیم صفات الهی ـ انسانی می‌باشند. به‌طور خلاصه و به ترتیب فصول این بندها عبارتند از:

در ۲۸/۳ زرتشت از وهومنه می‌خواهد تا به کمک او آید، ۲۸/۲ به وسیله وهومنه زرتشت به خدا نزدیک می‌شود، ۲۸/۵ آنکه دلش روشن شود به وهومنه دست می‌یابد، ۲۸/۱۰ زرتشت تقاضا می‌کند که به پیروانش قدرت وهومنه عطا شود، ۳۱/۸ ، ۴۵/۴ زرتشت وهومنه را در فکر خود داراست که فرزند مزداست، ۳۲/۴ آنها که برعلیه وهومنه رفتار کنند دوستداران دیوند ۳۱/۱۱ ، ۴۴/۱۳ آنان که مشورت وهومنه را نمی‌پذیرند مورد عتاب زرتشتند و سبب می‌شوند که مردم از راه راست به دور شوند و غافلند از ضرر بزرگی که بر خود وارد می‌سازند، ۴۴/۳ آنان که مشورت وهومنه را نمی‌پذیرند مورد عتاب زرتشتند، ۴۵/۱۰ خداوند وعده کرده که کمال و جاودان به وسیله وهومنه به‌دست آید، ۴۴/۶ ، ۳۳/۱۲ آنان که به مزدا مؤمنند به وسیله وهومنه به قدرت و برتری می‌رسند.

رابطه اشا ـ وهومنه: ۲۸/۱۰ آنها که به وهومنه رفتار می‌کنند خداوند به آنها پاداش اشا خواهد داد، ۱۴ ـ ۳۴/۱۲ خداوند به وسیله اشا راه اصیل وهومنه را می‌آموزاند که دین نجات‌یافتگان است، ۳۰/۱۰ اشا و ارمئیتی در قلمرو وهومنه می‌باشند، آشا در مسکن وهومنه خواهد زیست، ۳۴/۹ آنکه اشا را در آغوش نگیرد وهومنه از او دور است، ۳۴/۹ اشا از آنکه به اخطارهای وهومنه گوش فرا ندهد خواهد گریخت، ۴۳/۲ به وسیله اشا رحمت وهومنه نصیب می‌شود، ۲۹/۱۰ خداوند پشتیبان پیروان اشاست و زرتشت از خداوند طلب کمک برای آنها می‌کند، ۳۱/۸ ، ۲۹/۸ ، ۲۹/۷ مزدا اشا را به وسیله دانایی خود آفریده و با او هم‌رأی است، ۳۱/۶ آنکه حیات و زندگی خود را طبق اشا اداره کند شبیه مزدا می‌شود.

لومل این بندها را ترجمه ساده و عادی نموده است و با وجود این اگر دقت کنیم به روشنی درمی‌یابیم که در همه این موارد وهومنه و اشا معنی اندیشه و منش نیک و راستی و درستی و نظام حق را می‌دهد. اگر زبان شعر و اشاره گاتاها را به بیان نثر روشن برگردانیم و آن‌گونه که آذرگشسب در ترجمه آزاد خود به کار برده از معانی تحت‌اللفظی مفاهیم اصلی را استخراج نماییم، خواهیم دید که با چه بیان لطیفی این صفات الهی ـ انسانی توجیه گردیده و ارتباط خدا و انسان با این فضایل و کیفیات برقرار گردیده است. مثلاً لومل ترجمه می‌کند به وسیله وهومنه زرتشت به خدا نزدیک

می‌شود و آذرگشسب بند ۲۸/۲۰ را چنین ترجمه می‌نماید: هنگامی که بشر نیک‌اندیشی را سرلوحه زندگی خود قرار داد و مغز خود را از هرگونه اندیشه پلید پاک ساخت و نسبت به انسان محبت ورزید (دیدیم که وهومنه مهر و محبت به همنوع نیز هست) آنگاه به درک پروردگار نایل خواهد شد.

لومل نیز با تجزیه و تحلیل گاتاها معتقد می‌شود که «با توجه به طرز به کار بردن این مفاهیم، صحیح نیست آنها را با تعابیر مافوق‌الطبیعه مربوط سازیم بلکه اینها مفاهیمی هستند که مستقیماً به زندگی انسان مربوط می‌گردند. در هیچ‌یک از بندهای گاتاها این اصطلاحات به‌صورت یک موجود خارجی درنظرگرفته نشده بلکه در همه جا صفات وابسته به خداوند مورد نظر بوده است».

لومل در ضمن معتقد است که زرتشت در مورد تمام مسائل هم به جنبه روحانی و هم جسمانی توجه می‌نماید و لذا هوشمندان جاودان را نیز با همین دید مطرح ساخته و همه جا اشاره‌ای مخفی به جنبه‌های مادی شده است.

لومل نظریه دارمستتر را در مورد انطباق امشا اسپندان با ادیتی‌های هند به‌کلی مردود می‌داند و ضمن رسالات متعدد این برداشت را رد می‌کند. ازجمله دلایلی که ذکر می‌کند این است که تعداد این ادیتی‌ها مشخص نیست و در وداها ۷، ۸ و ۱۲ ذکر شده و هیچ‌گاه از آنها صورت مشخصی ارائه نگردیده است. عدد هفت در اغلب سرزمینهای قدیم مقدس بوده و از مجموعه خورشیدی اقتباس شده است که در آن زمان عطارد، زهره، زمین، مریخ، زحل، ماه و خورشید بوده است. این اعتقاد به اعصار پس از زرتشت مربوط می‌شود. از طرفی مزدا که خالق امشا اسپندان است نمی‌تواند خود یکی از آنها باشد و به همین دلیل است که برخی سروش را به‌عنوان عضو هفتم مجموعه سبعه نام برده‌اند.

حال اگر سپنتامینو و اشی[۱۰۷] یا پاداش را نیز بر آنها بیفزاییم با اهورامزدا یک مجموعه ده گانه به‌وجود می‌آورند نه هفت تن. بالاخره بزرگترین خدایان گروه ادیتی هند میترا و واروناست. میترا به‌طورمسلم از طرف زرتشت طرد شده است و صفات آن هم با امشا اسپندان تطبیق نمی‌کند.

آلتهیم معتقد است زرتشت به جای خدایان متعدد آریاها یک خدای واحد و مطلق را اعلام کرد که با مفاهیم مجردی مانند فروتنی، تسلیم، قدرت، اندیشه نیک و... و مهمتر از همه حقیقت و راستی و نظام گیتی (اشا) احاطه شده است. این کیفیات در مذهب قدیم آریاها صور انسانی داشتند ولی زرتشت هرگز به آنها شکل مؤنث و مذکر نمی‌دهد و شکل قابل تجسم نمی‌بخشد، بلکه ماهیت مجرد آنها را حفظ می‌نماید.[۱۰۸]

---

107. Ashi

۱۰۸. در وداها برخی از این مفاهیم مانند ریته، ارمتی، وسومن... به کار برده شده، ولی نه به‌صورت خدایان و ←

زرتشت با روحانی کردن کیفیات اطراف اهورامزدا خدایان گذشته را به شیطان و دیو مبدل ساخت و با تکفیر این دیوان و شعائرشان اساطیر را نیز محکوم کرد و زبان اساطیر را از میان برد. او حتی حاضر نشد برای خدا اسطوره خاصی بنیان نهد، آنچه بعدها در اوستای متأخر و مذهب مانی انجام شد. زرتشت به‌طور جدی به تجرد و وحدت خداوند معتقد بود و هرگز در تعبیرهای خود به زبان میتولوژی توسل نجست.

آلتهیم به‌طور مشروح توجیه می‌کند که چگونه زرتشت حتی ازنظر دستوری نیز سعی کرده است مجرد بودن این مفاهیم اطراف خداوند را تأیید نماید و با مهارت فوق‌العاده‌ای در همان چهار مصرع معمول خود نظرش را توجیه کند به‌طوری که غیر از خداوند هیچ‌یک از این مفاهیم حالت فاعلیت به خود نمی‌گیرد و پروردگار مافوق همه تنها وجود فاعل و برتر است. زرتشت به این اکتفا می‌کند که قدرتها و صفات الهی را به حالت غیرمستقیم نام برد؛ مثلاً در ۴۷/۱ می‌گوید «با اسپنته‌مینو پندار نیک، حقیقت در کردار و گفتار به ما اعطا می‌کند اهورامزدا سلامت و زندگی» (در پرتو خرد مقدس و بهترین منش و در پرتو رفتار و گفتار نیک (الهام گرفته) از اشا برای چنین کسی بخشد رسایی و جاودانی را مزدا اهورا از روی نیروی خویش و محبت). در این بند فقط برای خداوند حرف تعریف به کار برده شده و حالت فاعلیت به خود گرفته است، (اهورا او مزدا).

آلتهیم معتقد است زرتشت فرم جدیدی برای مکالمه ابداع کرد تا هرچه بیشتر او را از مخالفینش که با مست کردن و فریادهای شعف‌آلود در قربانیهای شبانه خویش توحش و هیجان می‌آفریدند، دور سازد.

آلتهیم در جای دیگر می‌نویسد:

زرتشت در انتخاب مفاهیم مجرد اطراف اهورامزدا سعی نکرد به آنها شخصیت داده و زن و مردشان سازد، بلکه در مطلقیت آنها از میزانهای آریایی زمان خود بی‌نهایت فراتر رفت... این مجردات فقط ماهیتهای اخلاقی و روحانی داشته و به هیچ وجه از آنچه در مذهب هندوها و بعدها نیز در اوستای متأخر دیده می‌شود، در برداشت زرتشت اثری نیست. آنها اسباب درک و احساس خداوند، مانند چشم و گوش و دست و... نیستند، آن‌گونه که در بین آریاها باور می‌شد، بلکه فقط ایده‌های روحانی و اخلاقیند.

دومزیل[۱۰۹] امشاسپندان را انعکاس خدایان آریایی می‌داند که به نظر او اولین‌بار در قرارداد پادشاهان میتانی (آسیای صغیر) به آنها اشاره شده است. او جدول مقایسه‌ای به شرح زیر طرح

اشکال انسانی مافوق‌الطبیعه، بلکه بیشتر به‌صورت عواملی کمکی در ادعیه و اوراد مقدس. در اوستای متأخر این مفاهیم جای گرفته و به شکل ایزدان درآمدند زیرا در اوستا اصولاً انتروپومورفیسم حاکم بر برداشت کلی بوده و تجسم انسانی در همه عوامل مذهبی رسوخ کرده است.

109. Dumezille

می‌کند:

واروناً = اشه

میترا = وهومنه

ایندرا = خشترا

ناساته دوگانه = هوروتات ـ امرتات

آرمئیتی به نظر دومزیل تجسم آناهیتاست که ریشه آن در وداها بوده و سراواستی[۱۱۰] الهه رودها جایگزین آن می‌باشد. خشترا همان کشاتریای سانسکریت است که خدای جنگاوران بوده و در وداها ایندرا تجسم آن شده است. سپنتامینو و انگره‌مینو طبق برداشت دومزیل تجسم وایوست که باد نیک و باد بد بوده است و بعدها در ادبیات پهلوی نیز نفوذ نموده. دومزیل بالاخره بر پایه این حدسیات جدول مجددی تنظیم می‌نماید و معادل خدایان آریایی و زرتشتی را در آن به شرح زیر ترسیم می‌کند:

۱ ـ یانوس که یانوار و ژانویه از آن گرفته شده[۱۱۱] = خدای زمان در روم با دو صورت وایوی دوگانه = سپنتامینو و انگره‌مینو.

۲ ـ ژوپیتر و دیوس کدیوس[۱۱۲] = وارونا ـ میترا ـ اشه ـ وهومنه

۳ ـ مارس = ارس[۱۱۳] یونان خدای جنگ = ایندرا = خشترا

۴ ـ کرمینوس = ناسایته دوگانه = هوروتات و امرتات

۵ ـ وستا[۱۱۴] = ساراسواتی و آگنی = آرمئیتی و آتر (وستا خدای آتش خانوادگی)

برداشت دومزیل که بر حدس و گمان بنا شده و بر هیچ مدرک و دلیل علمی و منطقی استوار نبود، طرفداری نیافت.

المستد می‌نویسد که زرتشت یک موحد واقعی بود. اگر او از منش نیک، راستی، پارسایی و نظایر این سخن می‌راند فقط از این جهت است که بشر برای درک قراردادها و مفاهیم مطلق و مجرد دارای یک مشکل ذاتی است. در پیام زرتشت این مفهومات در حقیقت صفات و خواص

---

110. Sarolsvati

۱۱۱. January = Januar = Yanus یانوس خدای زمان دارای دو چهره بود که یکی به گذشته می‌نگریست و دیگری به آینده و به همین جهت نیز آن را دو صورت خلقت می‌نامیدند. ژرمنها کلمه یانوار، ماه اول مسیحی را از آن گرفته‌اند.

112. Deus Codius

113. Ares

114. Vesta

خداوند واحد به‌شمار می‌رود.

تیمه[115]، محقق آلمانی معتقد است که زرتشت ابتدا این عوامل را چون مفاهیم مجرد به کار می‌برد. مثلاً به وسیله اشا مایل است خدا را بشناسد. در این حال کمترین دلیلی وجود ندارد که به ما اجازه دهد اشا را چون فرشته‌ای تعبیر نموده و ادعا کنیم پیمبر «به وسیله فرشته اشا» امید شناسایی خداوند را دارد چون با این برداشت مفهوم صریح جمله را مبهم می‌سازیم. یا او از گفتار و کردار منطبق به راستی سخن می‌گوید که معنی واقعی آن گفتار و کردار راست است و اگر آن را گفتار و کردار مطابق فرشته اشا توجیه کنیم بی‌معنی است. این مفاهیم فاقد شخصیت بوده و نمی‌توان آنها را مؤنث و مذکر کرد. در ضمن باید توجه نمود که بدون حقیقت و راستی، اندیشه نیک، قدرت، اطاعت، سلامتی و نیروی حیات و... انسان نمی‌تواند خوشبخت باشد. به عبارت دیگر این مفاهیم در فضای اسطوره به عمل نپرداخته بلکه در حیات روزمره بشر اثر می‌گذارد. زرتشت برای تشدید جلوه و اهمیت این مفاهیم آنها را دائماً با اهورامزدا همراه ساخته، یا وسیله‌ای در خدمت او و یا به‌صورت عطایا و نعمات خداوند بیان می‌کند و در مقابل دروغ، اندیشه زشت، خشم و... قرار می‌دهد. به‌خصوص برای بالا بردن ارزش این مفاهیم آنها را مخلوق اهورامزدا معرفی می‌نماید (و گاهی خدا پدر آنها می‌شود). تیمه معتقد است که اصطلاح روح‌القدس یا فرشته مقرب خداوند (در فرهنگ یهود و مسیحیت چهار فرشته میکائیل، جبرئیل، رفائیل، یورئیل[116]) برای سپنتامینو صحیح نیست و هیچ‌گونه تأیید اوستایی ندارد. پذیرفتن این مفهوم علاوه بر این سبب پیچیدگی مسائل مورد بحث می‌شود.

ویل دورانت معتقد است که امشاسپندان کیفیات الهی می‌باشند. او می‌نویسد «زرتشت برای اهورامزدا هفت صفت یا کیفیت قائل شد: نور، اندیشه پاک، راستی، حکومت، تقوی، خیر، جاودانی. ولی پیروان او که به پولی‌تئیسم عادت کرده بودند این کیفیات را به‌صورت موجوداتی درآورده و آنها را امشه‌اسپندان یا مقدسین جاودان نام نهادند که به فرمان اهورامزدا جهان را خلق و اداره می‌کنند. به این طریق توحید با عظمتی که به وسیله بانی دین عرضه شده بود مانند مسیحیت به چند خدایی مبدل گردید».

رودلف امشاسپنتاها را «صفات اهورامزدا که محتوای وجود او را تشکیل می‌دهند و به

115. Paul Thieme

116. Erzengel = Michael, Gabriel, Raphael, Uriel

وسیله آنها اثر می‌گذارد» تفسیر کرده است که همچنین «به‌صورت رحمت و فضیلت به مؤمنین و معتقدین عطا می‌شود و آنها نیز برای به‌دست آوردن این صفات کوشش می‌کنند».

داوسون[۱۱۷]، محقق انگلیسی معتقد است که به غلط امشااسپندان را فرشته‌هایی تصور کرده‌اند و می‌نویسد «مفهوم اخلاقی عظیم یک چنین برداشتی برای صفات الهی، که در استقرار نیکی و خوبی در بین مردم جهان برای همه آنهایی که با این نامها آشنا می‌باشند فعالانه مؤثر است، جایی برای شک و تردید نمی‌گذارد که چنین انتخابی برای صفاتی که معرف خداوند متعالند واقعاً عالی و برجسته می‌باشد».

هومباخ در این باره به تفصیل بحث نموده و نمونه‌های بسیاری از گاتاها ارائه می‌نماید که همه معرف مجرد بودن این مفاهیم است. ازجمله اشاره می‌کند به یسنا ۳۰/۹ که در آن مزداسکا اهورائوانگهو به کار برده شده است. این اصطلاح را برخی مشخصات و کیفیات الهی و بعضی هم یزدانها و نیمه خدایان ترجمه نموده‌اند. هومباخ می‌نویسد که تعبیر اول بسیار صحیحتر است زیرا بندهای بعد هم اشاره به این واقعیت است که اهورامزدا تنها خالق، پشتیبان، نگهبان، سعادت‌بخش، کمک کار و... است و این مفاهیم صفات او می‌باشند. هومباخ در اثر مشهور خود پیوسته این کلمات را صفات الهی ترجمه می‌کند.

هینتس می‌نویسد پس از زرتشت امشااسپندان را مقدسین جاودان نامگذاری کردند و از آنها الهه‌هایی ساختند که با اهورامزدا یک مجموعه هفتگانه آسمانی به‌وجود آوردند. این عمل یک انحراف شرارت‌بار و تقلب‌آمیز بود که از جانب مغان انجام شد و به‌نام زرتشت در زمان ساسانیان رواج یافت. از زمان اسمیت[۱۱۸] در بین دانشمندان غرب این برداشت رفته رفته تفوق یافت که امشااسپندان موجودات الهی نیستند بلکه صور مختلف اهورامزدا را توجیه می‌نمایند. هینتس معتقد است تصور آنتروپومورفیستی به شکل دیگری موضوع را مغشوش و تیره می‌سازد و می‌نویسد «آنچه زرتشت به آنها روح می‌بخشد و دارای منه می‌باشند فرشتگانی هستند که موجودیت دارند و آنها عبارتند از سپنتامینو و هومینو، و هیشتامینو و انگره‌مینو. بقیه فقط مفاهیم مجرد می‌باشند که دارای منه و روح نیستند. درگاتاها خداوند به‌صورت عالیترین و بزرگترین وجود جلوه می‌کند ۴۵/۶ و از وحدت او در هر مصرع گاتاها شاهدی وجود دارد. تصور زرتشت از خداوند حقیقی، پرعظمت و خالص است. مفهوم خداوند در پیام زرتشت در غنای روحی به

117. M. M. Dawson

118. Maria Wilkins Smith 1923

مذاهب بزرگ جهانی که وجود یک خدای واحد را تعلیم می‌دهند برتری دارد».

دینشاه ایرانی امشااسپندان را درجات عرفانی و روحانی می‌داند که مراحل ششگانه تکامل روحی را مجسم می‌نمایند. او با بحث مشروح و بهره گیری از عرفان ایرانی معتقد است که زرتشت در پیام خود راه دستیابی به سعادت را با تحصیل صفاتی که معرفشان امشااسپندان است، نشان می‌دهد و به زبان او «پس از طی مراحل پارسایی و نیل به اوج کمال در دار بقا شایسته صحبت معشوق بی‌همتا توان شد».

پروفسور لنتس[119]، محقق معاصر آلمانی در رساله‌ای پس از یک تجزیه و تحلیل مفصل که بیشتر به یک تز علمی لابراتوری شباهت دارد تا تفسیر رساله دینی، نتیجه می‌گیرد که در گاتاها سرور دانا محرک اصلی تمام فنومنهاست و همیشه همه چیز از او شروع شده و به او ختم می‌شود. قدرتهای روحانی (ترجمه لنتس برای امشااسپندان) هدف تأثیر و عمل و روش خداوندند، همچنین تضمینی برای پاداش مؤمنین و انتظار و امید به اعمال قدرت خداوند. از تکرار کلمات این سرودها می‌توان موضوع آنها را خلاصه کرد. در «طلب کمک و پشتیبانی از سرور دانا به وسیله راستی و اندیشه نیک».

اشپیگل، ویندیشمان و گیگر می‌نویسند، مفهوم کلمه اهورامزدا در گاتاها اصولاً معرفی‌کننده والاترین ارزشها و تنها خدای آیین زرتشت است، همچنان که یهوه در عهد قدیم (تورات) و الله در مذهب اسلام مظهر قدرت یکتایی هستند. در حالی که در جهت عکس اشا و سایر امشااسپندان که نامشان قبلاً ذکر شد، تنها می‌توانند به یکی از صفات اهورامزدا متصف شده و معرفی گردند.

دکتر کارتر معتقد است بیان اینکه اهورامزدا پدر برخی از امشااسپندان است به هیچ وجه به خلوص و ایدآل بودن ادراک و تصور او خدشه‌ای وارد نمی‌سازد زیرا او همچنین پدر همه خوبیها محسوب می‌شود. شاید از همین پندار است که در دین یهود نیز یهوه شخصیت پدری می‌یابد و بعدها نیز این تصور به عقاید دیگر نفوذ می‌کند (مسیحیت).

زولستر امشااسپندان را مظاهر الهی می‌نامد و معتقد است که در گاتاها چهار مظهر مهم اشا، وهومنه، خشترا و آرمئیتی وجود دارد و در اوستای متأخر هوروتات، امرتات، اشی و سراوشه نیز

119. Prof. W. Lenz

به آنها افزوده شده و همه در شمار مقدسین جاودان درآمده‌اند.

زهنر می‌نویسد «در هیچ جای گاتاها این چنین توجیهی از امشه اسپندان نشده است که در کنار خداوند به‌صورت شش موجود مجرد قرار داشته باشند». او معتقد است اهورامزدا در گاتاها پدر روح‌القدس ۳-۴۷/۲، و پدر اشا و وهومنه ۳۱/۸، ۴۴/۳، ۴۵/۴، ۴۷/۲ است. اما پدر بودن خداوند را نباید با برداشت خام توجیه نمود، زیرا اگر دقت کنیم به وضوح بیان شده که او اشا را با اراده خود خلق کرده است. در برداشتهای زرتشت عالم مادی و معنوی چنان با هم درآمیخته‌اند که بسیاری را به اشتباه دچار می‌نماید. مثلاً اشا، وهومنه، خشترا و... مظاهر الهی، و وابسته به خداوند می‌باشند اما اگر انسان نیز عمل نیک انجام دهد به این مظاهر دست می‌یابد. به عبارت دیگر آنچه الهی و معنوی است بشری می‌شود. همین ارتباط نزدیک بین معنویات و مادیات سبب می‌شود که پس از مرگ پیمبر هر یک از این جاودانان بخشنده (ترجمه زهنر) با یک عضو فیزیکی مشخص شوند: وهومنه با رمه، اشا با آتش، خشترا با فلزات، آرمئیتی با زمین، هوروتات با آب و امرتات با گیاهان.

شدر می‌نویسد خدا در نظر زرتشت وجودی ساکن و منزوی در عالم رحمت و برکت نیست بلکه مؤثر، محرک و عامل دائمی در جهان است. از این جهت خداوند به وسیله نیروهایی خود را به بشر ارائه می‌دهد و سبب می‌شود که بشر در جامعه با توسل به آنها رفعت یافته و نوعی ارتباط و اتحاد بین وجود و عمل تحقق یابد که در آن خدا و انسان به هم پیوسته‌اند. به این سبب این قدرتها را می‌توان مشخصات وجودی خداوند، که انسانها نیز باید به آنها دست یابند، دانست. راستی، اندیشه نیک، قدرت تواضع و فروتنی و... فضایلی است که خداوند در این جهان از بشر طلب می‌نماید تا به‌صورت مواهب شفابخش بشر را در لحظات تصمیم، که در انتظار اوست، به یاری آیند. آنها گاهی به‌صورت عوامل قابل درک و گاهی به‌صورت قدرتهای شکل یافته الهی مجسم می‌شوند زیرا ما زمانی از حق، شرافت، آزادی و... چون عوامل شخصیت یافته در حیات عمومی جامعه سخن می‌گوییم و گاهی نیز از سمبلها و نشانه‌های مجسم این عوامل (مثلاً گاندی تجسم مقاومت منفی، علی تجسم حق و عدالت و...).

شدر در جای دیگر می‌نویسد که این نیروها را می‌توان بیش از همه اشکال تأثیر خداوند و صور مختلف اعمال قدرت او در جهان برداشت نماییم. به عبارت دیگر خدا به وسیله راستی و منش نیک اثر و عمل می‌کند. بالاخره نتیجه می‌گیرد که در گاتاها، نه یک نام دسته‌جمعی برای این نیروها ذکر شده، و نه درجه و رتبه خاصی برای آنها تعیین شده است و آنچه در این باره مطرح

گردیده پس از زرتشت بوده است. هیچ‌یک از این نیروها چون یک فرشته و یا موجود آسمانی بالاستقلال عمل نمی‌کند در حالی که در اوستای متأخر آنها شکل خدایان را به خود می‌گیرند.

بویس ابتدا با اتکاء به اصطلاح اهوراها که در یک بند گاتاها ذکر شده و الهام از اوستای متأخر، معتقد می‌شود که زرتشت غیر از اهورامزدا و هفت بخشنده جاودان به اهوراهای دیگر هم اشاره کرده است و ایزدان رتبه پایینتری مانند سراوشه، اشی، گئوش تشن [۱۲۰] (آفریننده گاو گیتی)، گئوش اورون [۱۲۱] (روح گاو گیتی)، توش‌نامائیتی [۱۲۲] (اندیشه آرام و مراقبه و سکوت) را در سرودهای خود مورد توجه قرار داده است. ولی سپس خود درمی‌یابد که این تصور با آنچه درباره توحیدی بودن دین زرتشت اعلام کرده بود وفق نمی‌دهد و می‌نویسد «توحید ایرانی که به وسیله زرتشت موعظه شد و با وجود همه انحرافاتی که پیروان او به‌وجود آورده‌اند تا قرن نوزدهم حفظ شد چنین است که: در ازل تنها اهورامزدا وجود داشت. تنها وجود قابل پرستش، خداوند تنها و مطلق، عقل کامل، عادل و نیکو، اوست تنها خالقی که هرگز خلق نشده و علت‌العلل همه خوبیهاست، چه آسمانی و چه زمینی (روحانی و مادی)، محسوس و غیرمحسوس. او پس از آنکه مددکاران آسمانی خود را خلق کرد تا به کمک آنها عالم را شکل دهد و آنچه در آن خوب است بیافریند، شیطان را نیز چون وسیله‌ای برای محدود ساختن بشر به‌وجود آورد تا او خود عاقبت به فساد و نیستی گراید».

زرتشت خداوند را خالق زندگی یا داتاانگهئوش [۱۲۳] ۵۰/۱۱ می‌داند و در سراسر ادبیات زرتشتی لقب او «دادوه» و «دادار» یا آفریننده بود و به این نام ستایش می‌شود. بنا به گفته زرتشت خداوند آن وجود ازلی است که با خود اندیشد «بگذار فضای پربرکت نورانی گردد ۳۱/۷ [۱۲۴]»، آنکه راه ستارگان و خورشید را آفرید ۴۴/۳، آنکه نگهدارنده زمین در پایین و سپهر در بالاست ۴۴/۴ ... و بالاخره نتیجه می‌گیرد «از آنجا که خلقت خداوند شامل تمام موجودات بخشنده یا امشه اسپندان، در مرتبه پایینتر از الوهیت می‌باشد، آنها را نمی‌توان خدایان نامید، زیرا این مفهوم معرف موجودات مستقل الهی است که فقط در یک پانتئون مشرکین به آن برخورد می‌کنیم».

بویس معتقد است که قبل از زرتشت هفت خدای جاودانی به‌نام ویشوه امرته [۱۲۵]، که همان ویسوه‌امشه اوستاست، مورد پرستش آریاها بوده‌اند و اوستای متأخر که مجدداً به همان دین

120. Geush Tashan
121. Geush Urvan
122. Tushnamaiti
123. dataangheush
۱۲۴. آنکه در آغاز به آراستن فردوس با روشنایی بیندیشید (پورداود)، نخستین اندیشه گری که با نور خود افلاک را درخشان ساخت (آذرگشسب).
125. Vishva amrta

آریاها بازگشته است این هفت جاودانان را نیز پذیرفته و هفت امشااسپندان را جانشین آنها ساخته است.

شوشتری می‌نویسد «از شش امشاسپندان، اشا و وهومنه و خشترویریا، یعنی حیات و علم و قدرت، مقام ویژه دارند ودردعای مقدس اهنوور با نام اهورامزدا ذکر شده‌اند. سه دیگر گویا امتداد یا مفهوم اینها هستند. از اینها امرتات یا نمیرندگی، متمم یا تأکید مفهوم اشا، و خورتات امتداد وهومنه و سپنتا ارمئیتی به مفهوم تسلیم و گیرنده امتداد خشترویریاست. اینها چون از اهورامزدا جدا ذکر می‌شوند به مفهوم مستقلی درمی‌آیند و هرگاه در ذات اهورامزدا پیوست شوند، فوق ادراک بشر می‌گردند. با گذشت زمان در چگونگی آنها اختلاف پیدا شد و برخی از جنبه عالی صفت ایزدی پایین آورده به مقام فرشته ذکر کردند».

آذرگشسب می‌نویسد «منظور زرتشت از ذکر نام و تکرار امشاسپندان درگاتاها و طلب یاری از آنها متوجه ساختن پرستندگان مزدا و مؤمنین به فروزگان معنوی پروردگار و سعی در پرورش این صفات عالی می‌باشد چنان که در هات ۳۴ یسنا بند ۱۱ می‌فرماید پروردگارا در پرتو نیروی اراده، منش پاک، راستی و پاکی، عشق و ایمان به خدا، زندگی پایدار و نیروی معنوی (خشترا، وهومنه، اشا، آرمئیتی) افزایش خواهد یافت. صفاتی که در این بند ذکر شده است از فروزگان ویژه، چهار امشااسپند وهومنه، اشا، خشترا و ارمئیتی می‌باشند».

نتیجه

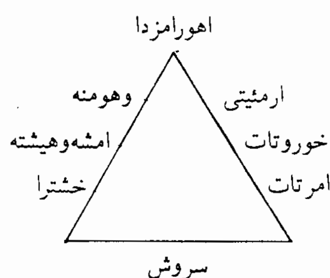
هرچند در بررسی گاتاها بحث درباره امشااسپندان، موضوعی که اصولاً به پیام زرتشت وابستگی نداشته و پیمبر آریایی حتی یک‌بار نیز به آن اشاره نکرده است، ضروری به نظر نمی‌رسد، ولی چون متأسفانه بسیاری از مفاهیم اوستای متأخر و معتقدات مغان و دین درباری ارداویراف ـ تنسری دهها قرن به‌نام زرتشت تبلیغ شده است و مهمتر از همه جمعی از محققین با وجود اعتقاد به انحراف مذهب اوستایی برداشتهای خود را به این منابع متکی می‌نمایند و گاهی حتی از این مرز نیز پا فراتر گذاشته با پیشداوری متأثر از انجیل و تورات و اوستا توأم با هم، به قضاوت می‌پردازند، بجاست که این مبحث نیز به اختصار مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

از بررسی عقاید خاورشناسان به این نتیجه می‌رسیم که اکثریت قریب به اتفاق این دانشمندان

با قبول توحید خالص پیام زرتشت برای امشااسپندان نمی‌توانند شخصیتی مستقل قائل شده و جز کیفیات و صفات الهی توجیه دیگری بپذیرند. معدودی هم که امشااسپندان را به‌صورت فرشتگان و دستیاران اهورامزدا تعبیر می‌کنند شاهد و دلیل قانع‌کننده‌ای ارائه ننموده و بیشتر بر حدس و گمان نظریه خود را اعلام می‌دارند.

به نظر من صحیح آن است که نام امشااسپندان را از فرهنگ مزدیسنایی حذف کنیم و به جای آن نامی را که آذرگشسب انتخاب کرده، یعنی فروزگان معنوی خداوند و یا شبیه به آن، صفات کمالیه، انتخاب نماییم. زیرا اولاً این نام اصولاً به گاتاها و پیام زرتشت مربوط نیست و ثانیاً تا زمانی که یک چنین مفهوم مرکب مانند مقدسین جاودان، هوشمندان بی‌مرگ، جاودانان بخشنده و... به کار گرفته می‌شود، ذهن هر خواننده‌ای ناخودآگاه به موجوداتی متوجه خواهد شد که هرقدر هم به تجرد و روحانیت آنها اشاره شود باز هم در پس آنها ناخودآگاه شخصیتهای مستقل اوستایی خودنمایی می‌کند.

در اوستای متأخر نه تنها این صفات کمالیه بلکه اغلب مفاهیم گاتاها شخصیت می‌یابند و به موجودات مستقلی تبدیل می‌شوند. در بندهش عرش خداوند به‌صورت هرمی مجسم می‌شود که در رأس آن اهورامزدا قرار گرفته و در یک طرف ارمئیتی، خوروتات، امرتات و در طرف دیگر وهومنه، امشه وهیشته و خشترا و در سطح پایین نیز سروش ایستاده است.



این هپتاد را برخی از محققین انعکاس و تجسم هفت قبیله هخامنشی، که سرانشان در مجمع مشاوره سلطنتی به اتفاق شاه کشور را اداره می‌کردند، دانسته‌اند. به نظر من این حدس بجا نیست زیرا یسنای هفت بهری که در آن برای اولین‌بار به این هفت تن اشاره شده است خیلی قدیمیتر از عصر هخامنشیان می‌باشد. احتمال اینکه مجلس هفت نفری هخامنشیان از عدد هفت اوستایی اقتباس گردیده باشد خیلی بیشتر است. همچنین دیدیم که ادیتاهای آریایی و هفت سیاره بابلی را نیز مأخذ این مجموعه حدس زده‌اند. در بابل آسارامـاس بـا هـفت روح خـوب آسـمانی بـه‌نام

ای‌گی‌گی[126] و هفت روح شریر به‌نام انوناکی[127] توأم بوده است. این مجموعه با هفت تن اوستایی بسیار شباهت دارد. گونکل[128] آلمانی معتقد است که امشاسپندان اوستا تحت تأثیر ادیان سامی شکل گرفته‌اند، و گروهی نیز عکس این فرضیه را صادق می‌دانند. به نظر من چون اوستای متأخر در همه مسائل به دین آریاها تکیه کرده است بیشتر می‌توان حدس زد که در این مورد نیز از همان مذاهب بدوی متأثر گردیده باشد. در هر حال موجودات و یا وجودهای مستقلی به‌نام امشااسپنتاها تحت تأثیر هر مذهب و دین به اوستا نفوذ کرده باشد با پیام زرتشت ارتباط ندارد.

باید توجه کرد که برای انسان سه بعدی تمام فنومنهای جهان در قالب و چهارچوب خاصی قابل درک است. زبان و مفاهیم و اصطلاحات متداول در ارتباط با همین قالب و به مقتضای زمان و مکان شکل می‌گیرد. بشر هرگاه درباره خالق سخن می‌گوید، آفریدن را فرایندی نظیر آنچه خود ایجاد می‌کند می‌پندارد و جهان را آن‌گونه که درک و احساس می‌نماید مجسم می‌سازد. حال به هر میزان که قدرت عمل انسان توسعه یابد و مرزهای معرفت و شناساییش از جهان فراتر رود، حوزه تخیل او نسبت به خلق و خالق نیز گسترش می‌یابد. ولی هرگز از آن قالب سه بعدی بشری نمی‌تواند خارج شود. زبان یا وسیله ارتباط فکری و معرفتی انسانها متکی به تجارب عملی و برداشتهای ذهنی بشر و محدود در همان حوزه تجسم و تخیل اوست. در مکاتب فکری مختلف وصف جهان و بیان چگونگی ایجاد و تحول و تکامل معرف حوزه دید آن مکتب است و در مذاهب و ادیان برداشت از خالق و توصیف خلقت و رابطه خالق و مخلوق مشخص شمول آن مذهب. خدا در همه ادیان به وسیله صفاتش مشخص می‌گردد و هیچ زبانی در هیچ زمان قادر نخواهد بود جز با صفاتی که قابل درک برای انسان بوده و در هر حال مایه بشری دارد، وجودی را وصف کند؛ اما چگونگی این توصیف تعیین‌کننده است.

برای آنکه به ارزش کلام زرتشت پی بریم باید جامعه سه هزار سال قبل آریاییان را مجسم نماییم و به برداشتهای بدوی و فضای محدود دید آنها بیندیشیم، آنگاه درخواهیم یافت که این پیمبر آریایی در انتخاب اصطلاحات و مفاهیم از چه مهارت و قدرت جالبی برخوردار بوده است.

در پیام زرتشت، برخلاف معتقدات آن زمان، تنها خالق جهان اهورامزداست که مشخص اصلی او اهورایی و مزدایی است. این دو صفت هرچند برای انسان قابل درک است ولی محدود به قالبهای انسانی نیست. هستی‌بخشی و آفرینش حیات و زندگی مافوق قدرتهای بشری است و دانایی مطلق هم، که به بزرگ دانایی توجیه شده، برتر از دانش محدود انسانهاست.

---

126. Igigi
127. Anunaki
128. Gunkel

پس بزرگ دانای هستی‌بخش مناسبترین نامی است که برای یک وجود مطلق برتر از فهم و گمان بشر می توان انتخاب کرد. اما برای ارائه اعمال قدرت پروردگار و بیان رابطه خالق و مخلوق، زرتشت از مفاهیمی بهره گیری می‌کند که هم به زبان بشری توصیف صفات الهی است و هم توجیه فضایل انسانی. نتیجتاً در پیام زرتشت این فضایل پلی بین خدا و انسان است. به نظر من این هنرمندانه‌ترین، زیباترین و خردمندانه‌ترین انتخابی است که در آن ادوار میسر بوده و اگر به دقت و فارغ از پیشداوریهای تلقینی به این برداشت توجه کنیم با معرفت کنونی و بیان امروزی نیز آن را خردمندانه و ظریف خواهیم یافت. میانجی خدا و انسان در پیام زرتشت نه کاهن است نه حتی پیامبر، نه فرشتگان بالدار و نه ایزدان و نیمه خدایان بلکه فضایل عالی، که توسل به آنها انسان را به کمال هدایت می‌کنند و خداوند نیز جز کمال مطلق چیز دیگری نیست. این فضایل در آن هنگام که به انسان وابسته می‌شوند صفات انسانی می‌گردند و زمانی که به خدا منسوب می‌شوند معنویت الهی می‌یابند (اهورایی) و چون خدا و انسان را به هم مربوط می‌سازند گاهی به‌صورت تجسم فضیلت طرف مکالمه قرار می‌گیرند و زمانی چون الطاف الهی و معنوی به انسان عطا می‌شوند ولی در هیچ حال شخصیت مستقل نمی‌یابند. با این شاهکار زرتشت هم خدای را توجیه می‌کند، بدون آنکه به مطلقیت و الوهیت او لطمه زند، و هم انسان خدای‌گونه را توصیف می‌نماید، بدون آنکه خدای را انسانی سازد یا انسان را الوهیت بخشد. و هم راه وصول به حق یا دستیابی به این ایدآلها را مشخص می‌کند، بدون آنکه از مسیر عملی و واقعی زندگی به دور افتد و گرفتار تخیل شود (تقویت و ترویج این فضایل مستقیماً در زندگی روزمره و شکوفایی مردم مؤثر است). او هم خدای را برای مردم عادی و عامی تشریح می‌کند، بدون آنکه از توصیف عرفانی خالق منحرف شود، و هم سیر و سلوک عرفانی را توصیف می‌نماید، بدون آنکه از برداشتهای مردمی چشم پوشد. زرتشت به زبان مردم شعر عارفانه می‌سراید و به بیان عرفان با مردم ساده و باصفا سخن می‌گوید. زرتشت با طرح فضایل الهی ـ انسانی پرده‌های بین بشر و خدا را از میان برمی‌دارد و به جای خدایان ترسناک و قادر و قاهر، اهورامزدای دوست و یاور و همراه انسان را به آدمیان می‌شناساند. مشخصات این خداوند و کمالات او فضایلی است که اگر بشر به آنها بکمال دست یابد خدای‌گونه شده (اهورایی) و در او محو می‌گردد، همچون جوی کوچکی که اگر در مسیر دریا حرکت کند به دریا پیوسته و دریا گونه می‌شود (نه دریا).

طرح صفات کمالیه به پیام زرشت قدرت تحرک و نفوذ می‌بخشد که هم درون عارف و صوفی را سیراب می‌سازد و هم دل عامی صافی را شاد و مطمئن می‌نماید. اشا، وهومنه، خشترا و... درنظر آنکه معرفت عمیق دارد راستی و درستی و نظام حق، اندیشه نیک و مهر و محبت و خرد وهومنی، قدرت اراده و... جلوه می‌کند و برای توده مردم فرشتگان بی‌شکل و بال و پر که تجسم

فضایل الهی ـ انسانیند و در هنگام اضطراب و درماندگی مایه اطمینان و قوت قلب آنها خواهند بود و یاوری جستن به وسیله آنان از خداوند به حرکت و شکوفایی و صفا وکمال آنان منجر خواهد شد. انسان برای دستیابی به کمال و وصول به حق نیازی به واسطه و دلال و خبره ندارد و واسطه او در خود اوست. در سراسر گاتاها حتی یک بار اشاره نشده که برای تأمین رضایت خداوند باید به شعائر و آداب و رسوم توسل جست و قربانی و نیاز داد، ازکاهن وکشیش و فقیه و روحانی کمک گرفت و حتی پیمبر را واسطه و وسیله ساخت. در همه جا این فروزگان الهی و فضایل انسانی واسطه رسیدن به خداوندند و مهر و عطوفت و رحمت او به وسیله آن فضایل به بشر منتقل گشته و بالاترین عطاهای الهی نیز همین صفات کمالیه و فضایل اخلاقی می‌باشند.

برای شناختن نظر واقعی زرتشت به گاتاها مراجعه می‌کنیم. این شش فروزه و اسپنتامینو فقط در یک بند ازگاتاها با هم ذکر شده‌اند:

در ۴۷/۱ آمده است: در پرتو سپن‌تامینو و وهیشتامنتگها، همچنین در پرتو رفتار نیک و گفتار نیک توأم با اشا، برای چنین کسی اهورامزدا بخشد هواورواتا و امرتاتا به وسیله خشترا و ارمائیتی.

به نظر من این چکیده پیام زرتشت است که در چهار مصرع خلاصه شده است. ترجمه کلمه به کلمه این بند تقریباً در همه برداشتها یکسان است و فقط در تفسیر آن کمی اختلاف وجود دارد.

آذرگشسب این بند را در ترجمه آزاد چنین بیان می‌کند: کسی که در پرتو خرد مقدس و قلبی پاک، اندیشه وگفتار وکردارش نیک و با راستی و درستی هماهنگ باشد مزدا اهورا با توانایی و مهر خویش به او رسایی و جاودانی خواهد بخشید.

مطالب این بند به حدی روشن و صریح است که هرقدر هم جملات را پس و پیش کنیم در نتیجه کلی تغییر اساسی حاصل نمی‌شود.

زرتشت در پیام خود سه اصل بنیادی اندیشه نیک، گفتار نیک وکردار نیک را پایه قرار داده است و اهمیت این سه اصل به حدی است که حتی در سراسر تحولات مذهبی و با وجود تحریفات و خرافاتی که به پیام زرتشت در مدت سه هزار سال تحمیل گردید و آن را به کلی از صورت اصلی و واقعی خارج ساخت، در ارزش این سه اصل تغییری حاصل نگردید. در اوستای پهلوی این سه اصل به سه «بوخت»[۱۲۹] رستگاری‌بخش معروف بوده است. برخی از محققین معتقدند که همین سه اصل پایه همه ادیان بزرگ جهان قرار گرفته است. در این اسکلت بنیانی اندیشه نیک پایه اصلی و اساسی است و دو بازوی قوی دیگر وابسته به این پایه است. آنکه دارای منش و فکر و اندیشه نیک است یقیناً گفتار وکردار او نیز به نیکی خواهد گرایید.

---

۱۲۹. Budj = Bukht گاتاها را پنج بوخت مقدس می‌نامیدند.

نیک اندیشیدن سرچشمه حرکت تکاملی و رمز دستیابی به فضیلت است. اما باید دید که میزان و ترازوی سنجش این نیکی چیست؟ زرتشت سنگ سنجش نیکی را در ترازوی عقل و اندیشه حقیقت و راستی یا اشا بیان می‌کند. به عبارت دیگر عامل تشخیص بشر برای نیکی از بدی خرد و دانش است و وزنه سنجش راستی و درستی. در این بند به روشنی توجیه می‌شود که در پرتو خرد مقدس و به کمک اندیشه نیک، که مسلماً به رفتار نیک و گفتار نیک توأم با راستی و درستی منجر خواهد شد، بشر به سعادت و سلامت دست خواهد یافت و خداوند نیز به دارنده این سه بوخت رستگاری‌بخش به وسیله قدرت اراده و پارسایی نیروی زندگی (هومباخ) و رسایی خواهد بخشید. (و یا به تعبیر پورداود به پاداش این سه بوخت خداوند به او رسایی و نیروی زندگی و توانایی بخشد)[۱۳۰].

هومباخ معتقد است که در بسیاری از سرودهای زرتشت پندار بشر معرف شخصیت اوست و حقیقت‌طلبان آنهایی هستند که به افکار و اندیشه نیک دست می‌یابند و اعتدال پیشه کرده به نیکی سوق داده می‌شوند. پس راه نیک شدن نیک اندیشیدن است. آنچه در همین بند نیز تأکید گردیده است.

مطالب این سرود ما را به این واقعیت هدایت می‌کند که از مفاهیم شش‌گانه به هیچ وجه نمی‌توان موجودات آسمانی و یا نظایر آن را نتیجه گرفت، بلکه این مفاهیم معرف فضایل انسانی می‌باشند. خدا در سایه قدرت و توانایی و محبت خود به بشر راست کردار و نیک منش سعادت و رسایی می‌بخشد و یا به زبان دیگر اهورامزدا انسان نیک‌منش راست کردار را به وسیله اراده و پارسایی او رسا و سعادتمند می‌سازد. همسنگ و همراه قرار دادن کردار و گفتار نیک با اشا، وهومنه، خشترا، ارمئیتی، هوروتات و امرتات مسلم می‌سازد که در اینجا از یک عده صفات عالیه سخن گفته می‌شود نه از ایزدان و فرشتگان. با بررسی بندهای دیگر این سرود بهتر می‌توانیم این برداشت را زیرسازی کنیم. در ۴۷/۲ آمده کسی که در پرتو خرد مقدس به بهترین راه زندگی کند و گفتارش مطابق وهومنه باشد و با دو دستش وظیفه ارمئیتی را انجام دهد در پرتو خرد مقدس به بهترین زندگی رهبری خواهد شد. که می‌توان تعبیر کرد آنکه در پرتو دانایی و خرد به بهترین راه زندگی کند، از روی اندیشه پاک سخن گفته و با دستهایش کارهای نیک و با تقوی انجام دهد سعادتمند خواهد شد. دیده می‌شود که به هیچ وجه نمی‌توان نتیجه گرفت که مطابق ایزد وهومنه گفتار داشت و با دو دست کارهای فرشته ارمئیتی را انجام داد. لومل درباره این بند می‌نویسد با

---

۱۳۰. امرتات را می‌توان چون هومباخ نیروی زندگی و یا مانند بسیاری جاودانی برداشت کرد و به نظر من شکوفایی و حرکت که بی‌مرگی است تعبیر واقعیتری است. امرتات هنگامی که به خداوند تعلق می‌گیرد جاودانی بودن شایسته است و هنگامی که به بشر نسبت داده می‌شود جنبش و حرکت و شکوفایی.

توجه به مضمون آن متوجه می‌شویم که به هیچ وجه لزومی ندارد از خرداد، مرداد، اشا،... معانی مافوق‌الطبیعه استنباط کنیم بلکه به روشنی دیده می‌شود که این مفاهیم مستقیماً به زندگی زمینی مربوط می‌شود. در ۵۱/۷ و ۴۴/۱۸ و دیگر یسناها نیز زرتشت طلب رسایی و سعادت در سایه اشا برای بشر می‌کند. البته این مفاهیم برای زندگی پس از مرگ نیز به کار رفته است ولی در هر حال به‌صورت صفات نه شخصیتهای الهی، زیرا سعادت و رسایی و زندگی طولانی (ترجمه لومل برای امرتات به جای بی‌مرگی) را می‌توان به بشر بخشید نه فرشته و ایزد را. خشتره نیز اشاره به اراده بشر و قدرت بشری است (و در مورد خداوند سلطه و حکمفرمایی) همان‌گونه که در ۳۱/۱۶ آمده: این را از تو می‌پرسم ای اهورامزدا، آن نیک‌اندیشی که به اتکاء قدرت متکی بر راستی به ترقی خان و مان و روستا کوشاست به وصال تو خواهد رسید؟ و یا در ۳۱/۱۵: از تو می‌پرسم ای اهوامزدا چه سزایی برای کسی است که قدرت دروغپرست را فراهم کند؟ و یا در ۴۸/۵ می‌گوید: آنها که با کردارهای نیک فرمانروایی می‌کنند نه آنها که به بدی از قدرت استفاده می‌نمایند. همچنین در ۵۳/۸ ـ ۹ : زرتشت از اهورامزدا طلب می‌کند آنان که به بدی از قدرت سوءاستفاده می‌کنند به مرگ و تباهی دچار شوند و از نابودیشان صلح و صفا و آرامش نصیب مردمان گردد. در ۴۶/۴ آمده: هر که سیادت را از فرماندهان ظالم ستاند و جانش را بگیرد خداوند به او پاداش خواهد داد. در ۳۳/۱۰ نیز چنین است.

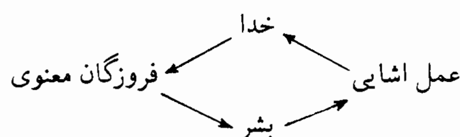
همچنین سپندارمذ یا ارمئیتی نیز در بندهای مختلف به‌صورت کیفیت و صفت مشخص گردیده است. مثلاً در ۲۸/۳ و ۳۴/۱۱ صفتی است که بشر باید به آن دست یابد. لومل معتقد است که یک مثلث اشا، وهومنه، خشترا وجود دارد که در اغلب یسناها آمده است. ارمئیتی نیز در بسیاری از سرودها وابسته به خشتراست. ایمان و بردباری و فروتنی سبب افزایش نیروی اراده می‌شود و برعکس در ۲۸/۳ به وسیله خشترا ارمئیتی تقویت می‌شود (با نیروی اراده پارسایی و فروتنی افزون می‌گردد).

اگر دقت کنیم در سراسر گاتاها و تقریباً در همه سرودهای زرتشت این مفاهیم به‌صورت فضایل انسانی ـ الهی به کار برده شده است.

در سرود ۲۸، که درواقع برنامه و چکیده پیام زرتشت است، به بهترین وجهی صفات کمالیه توجیه شده و بررسی دقیق آن ما را به این واقعیت راهنمایی می‌نماید که این کیفیات فضایل انسانی است نه ایزدان و فرشتگان. زرتشت در این سرود اعلام می‌کند که انسان در سایه اندیشه نیک و پاک به خداوند نزدیک شده و با اتکاء به راستی و درستی به سعادت رهبری می‌گردد و از بزرگ دانای هستی‌بخش طلب می‌کند که به ما توجه نموده و ما را از صفات کمالیه خود برخوردار سازد. در اینجا اصطلاحی به کار رفته که در نظر اول ممکن است ایجاد سوء تفاهم نماید؛ زرتشت از

خداوند می‌خواهد که به سوی ما آید و همچنین فروزگان او. ولی با توجه به بندهای دیگر مسلم می‌شود مقصود آن نیست که خدا در جایی نشسته و از آنجا به سوی ما حرکت کرده و در کنار ما نشیند، بلکه مفهوم آن اشاره آن است که خداوند به ما توجه نموده و ما را از رحمت خود برخوردار سازد که این رحمت همان فضایل معنویند. این اصل اساسی و بنیانی پیام زرتشت است که اولاً سعادت فقط در اثر نیک‌اندیشی و عمل به راستی و درستی میسر است و ثانیاً توجه خداوند نیز در همین جهت بوده و نتیجه لطف و توجه او نیز کمال معنوی بشر است که عمل نیک و راست معرف آن است. ثالثاً آمرزش و توجه خداوند نیز در اثر نماز و نیاز حاصل نشده بلکه با عمل اشایی حاصل خواهد شد. اشا نیز دارای مفهوم بسیار وسیعی است که راستی و درستی و نظام حق جهات اصلی آن می‌باشد.

به عبارت دیگر یک سیکل بسته که از هر جا آغاز کنیم مجدداً به همان جا باز خواهیم گشت. خدا ـ فروزگان الهی ـ بشر ـ عمل نیک اشایی ـ خدا. خداوند به وسیله صفات کمالیه بشر را مجهز نموده که نتیجه آنها عمل اشایی است و با این اعمال انسان خدای‌گونه شده و به خدا نزدیک می‌شود. یا بشر اگر به صفات کمالیه متصف شود به خدا نزدیک شده و عمل اشایی حاصل این حرکت است.



در سراسر گاتاها تقاضای از خداوند همیشه با حرکت و عمل توأم بوده و هدف به‌دست آوردن فضایل انسانی ـ الهی است. مرحمت خداوند نیز تقویت این فضایل است. زرتشت در بند ۴ این سرود می‌گوید که با آگاهی از پاداشی که خداوند برای کارهای نیک مقرر داشته کوشش خواهم کرد تا آنجا که تاب و توان دارم به مردم بیاموزم که برای اشا کوشش کنند (به راستی گروند، درستی پیشه کنند و خود را با نظام حق و قانون گیتی هماهنگ نمایند). وظیفه پیامبر کوشش در گسترش رسالت اوست که به وضوح در این بند «هدایت مردم به عمل اشایی است» در آغاز این بند زرتشت روانش را به بالاترین سرای اندیشه نیک جای می‌دهد و این اشاره روشن به آن است که از خرد وهومنی و اندیشه نیک کمک می‌گیرد تا آماده انجام وظیفه گردد. مجدداً در بند ۶ این سرود مقصود زرتشت از آمدن خدای به سوی ما روشن می‌گردد. در این بند آمده که پروردگارا در سایه اندیشه پاک و راستی به سوی ما آی و به همه ما (جمع راست دینان) نیروی معنوی و شادی درون بخش تا بر نفرت و کینه دشمنان چیره گردیم. در این بند علاوه بر اینکه به صراحت توجه خدای را

در سایه اندیشه نیک و عمل اشایی توجیه نموده به نکته بسیار ظریف دیگری هم اشاره شده است و آن نیروی معنوی است که موجب شادی باطن گشته و چنین انسانی می‌تواند با مهر و محبت بر نفرت و کینه چیره گردد. اهمیت عشق و محبت و مذمت نفرت و کینه‌توزی از اصول بسیار مهم پیام زرتشت است که در آتیه درباره آن سخن گفته خواهد شد.

در ۲۸/۸ آمده: ای برترین، از تو صمیمانه تقاضا می‌کنم بهترین بخشش را که با برترین اشا هماهنگ است برای فرشه اوشتره (فرشوشتر) جوانمرد و برای یارانم و همه آنان که خواهی بخشید نیک‌اندیشی را در همه زمان.

در این بند گذشته بر اینکه موقعیت اشا و وهومنه کاملاً مشخص گردیده چند نکته دیگر نیز قابل توجه است.

اولاً بهترین بخشش با برترین اشا همراه است، آنکه به بهترین وجه به راستی و درستی آراسته گردد سعادت واقعی را به‌دست آورده است. پس این موهبت بهترین بخشش است.

ثانیاً آنان که نیک اندیشند به این بهترین بخشش دست خواهند یافت. رابطه اندیشه نیک و اشا و سعادت قبلاً توجیه شد.

ثالثاً موضوع مهمی که کمتر به آن توجه شده آن است که زرتشت نه‌تنها برای فرشوشتر و دیگر یاران خود به تساوی طلب رحمت می‌کند بلکه همه نیک‌اندیشان را که طبیعتاً با اشا همراه و راست و درست کردارند، شایسته رحمت حق و سعادت می‌داند. در این بند و همه سرودهای دیگر که طلب سعادت و کمال و نزدیکی به خداوند می‌شود هرگز یک گروه خاصی و یا شخص معینی درنظر نیست بلکه همه نیک‌اندیشان و راست‌کرداران درنظر خداوند عزیز بوده و مستحق سعادتند و چه یار زرتشت و چه بی‌خبر از پیام او، به بهشت درون و بخشش برترین اشا دست خواهند یافت. این مسئله بسیار مهمی است که اعتقاد به آن اختلافات خونین بین مذاهب مختلف را از میان خواهد برد و تنها عمل نیک میزان شخصیت معنوی مؤمنین گشته و شعائر و آداب کلیسایی اهمیت خود را از دست خواهد داد.

در بند ۲۸/۱۰ آمده: ای اهورامزدا به درستی می‌شناسی کسانی را که از روی راستی و اندیشه نیک روشن‌بین و درست‌کردارند. در این بند به صراحت رابطه اشا و وهومنه با روشن‌بینی و درست‌کرداری بیان شده و هیچ تفسیری برای اشا و وهومنه جز راستی و اندیشه نیک نمی‌توان پذیرفت. ارت‌ونگه[۱۳۱] را درست‌کردار و داتنگ[۱۳۲] را دانا و روشن‌بین ترجمه نموده‌اند. برخی این دو کلمه را شایسته و عادل نیز تفسیر کرده‌اند (مونا ـ هومباخ) ولی در هر حال این مفاهیم نیز

۱۳۱. درست کردار Erethweng = Rtawan = ashawan

۱۳۲. دانا و دانایی = datheng ⟶ datha

در توجیه اشا و وهومنه تأثیری نداشته و برداشت بالا را تأیید می‌کند.

در سرود ۳۳/۱۴ زرتشت نیازهای خود را به درگاه خداوند «همه جان و تن و برگزیده‌ترین منش پاک و بهترین کردار و گفتار» توجیه می‌کند. به وضوح می‌توان پی برد منش پاک که با جان و تن و بهترین کردار و گفتار همسنگ توجیه شده هرگز نمی‌تواند یک فرشته و یا موجود خداگونه‌ای باشد. این یک کیفیت وابسته به شخصیت انسان است و نه خارج از او در آسمانها. زرتشت فرشته‌ها و ایزدان را به خداوند تقدیم نمی‌کند. ارتباط گفتار نیک و کردار نیک با وهومنه یا منش نیک در سراسر گاتاها تکرار شده است. در این بند به یک واقعیت بسیار مهم و از اصول پایه‌ای پیام زرتشت مجدداً تکیه شده است، نیاز به درگاه حق قربانی و نماز و دعا و رشوه و... نیست بلکه عمل نیک و راستی و درستی در گفتار و کردار است. حتی زرتشت نیز کردار و گفتار راست خود را نیاز می‌کند. لومل می‌نویسد زرتشت برای ارائه آمادگی خود در اعلام دین راستین تسلیم به حق را ضمن منش پاک و انجام عمل و گفتار نیک لازم می‌شمارد و اغلب محققین اشاره به این واقعیت می‌کنند که چگونه زرتشت نیاز و فدیه را عمل درست و جان و تن خویش بیان کرده و به مسائل واقعی و عملی زندگی اهمیت می‌بخشد.

در ۳۰/۹ به «مزداسکا اهورائوانگهو» اشاره شده است که اغلب اوستاشناسان آن را مزدا و امشاسپندان ترجمه کرده‌اند و آذرگشسب و شوشتری مزدای هستی‌بخش ترجمه نموده و هومباخ با مراجعه و مقایسه بندهای دیگر مزدا و صفات او تفسیر کرده است. قلیلی نیز چون بارتولومه مزدا و وجودهای الهی برداشت کرده‌اند که چندان طرفدار نیافته است.

به نظر من این کلمه اهورائوانگهو که در هات ۳۱/۴ نیز یک بار دیگر به‌کار برده شده مشخص اهورایی بودن این فضایل است. به‌طوری که قبلاً توجیه شد نام اصلی خدا، مزداست و اهورا یا هستی‌بخش صفت اوست. به‌این واقعیت کمتر توجه شده است. صفات کمالیه نیز فروزگان الهیند که اگر بشر به آنها دست یابد صفات انسانی می‌شوند. در بند ۳۰/۴ از برخورد دو گوهر مینوی، راستی و ناراستی، سخن گفته می‌شود که زندگی و نازندگی به‌وجود می‌آورند. صفات الهی نیز حیات بخشند و زندگی یا شکوفایی و حرکت ایجاد می‌کنند پس آنها را می‌توان اهورایی نامید. از این بند و این اصطلاح همان‌گونه که هومباخ نیز نتیجه می‌گیرد باید پذیرفت که سخن از فضایل وابسته به مزداست که هستی بخشند. آنها موجودات مافوق‌الطبیعه نبوده بلکه صفاتی هستند که دسترسی به آنها ایجاد حیات واقعی می‌نماید.

در ۴۵/۶ به ترجمه شوشتری:

اکنون فراگویم از او که بر همه برتر است و توسط اشا او را خواهم ستود. آیا او توسط سپنتاماینیو ستایش مرا خواهد شنید؟ و توسط وهومن اخلاص و ایمان خود را نسبت به او ثابت

خواهم کرد. و اهورامزدا با دانش ایزدی خود مرا به سوی نور هدایت خواهد کرد.

هومباخ ترجمه می‌کند:

اکنون سخن می‌دارم از آنکه بزرگترین و عظیمترین است. با راستی و پاکی (اشا) او را ستایش می‌کنم که عطای نیکو برای زندگان است. باشد که با کوشش سلامت‌بخش اهورامزدا آن را بپذیرد. در پرستش و ستایش او من با اندیشه نیک سخن می‌رانم در پرتو سپنتامainیو (خرد پاک) باشد که او مرا به بهترین چیزها نائل گرداند.

آذرگشسب با الهام از پورووالا:

من اکنون از کسی که برتر و بزرگتر از همه است سخن خواهم گفت با راستی و پاکی سرور دانا و امشاسپندانش را ستایش می‌کنیم و آرزو داریم هستی‌بخش یکتا در پرتو خرد مقدس خویش نیایش ما را بشنود.[۱۳۳] بشود که در پرتو منش پاک و محبت و ایمان به او دست یابیم. پروردگارا در پرتو خرد مرا به سوی روشنایی حقیقی رهنمایی فرما. پورداود تقریباً شبیه هومباخ توجیه می‌نماید و به جای عطای نیکو برای زندگان، نیکخواه آفریدگان آورده است.

دیده می‌شود که با وجود اختلاف در ترجمه مفهوم کلی چنین است که: با اتکاء به راستی و پاکی که بهترین رحمت برای بشر است و فعالیت سلامت‌بخش و در پرتو اندیشه نیک کوشش خواهیم کرد که به خداوند نزدیک شویم و او در پرتو خرد پاک ما را به سوی روشنایی حقیقی هدایت نماید. من چند ترجمه را ذکر کردم که توجه شود در هیچ حال نمی‌توان به این صفات شخصیت ایزدان و خدایان و یا حتی فرشتگان داد.

در ۴۵/۱۰ شش صفات کمالیه بدون اسپنتامainیو ذکر می‌شود که به قول هومباخ هدیه نیک به درگاه خداوند راستی و پندار نیک است و خداوند نیز در مقابل به انسان رسایی و جاودانی نوید داده است.

و بالاخره در ۴۹/۳ به یقین می‌توان دریافت که اشا و وهومنه فضایل انسان است و آنها که از دروغ (نه دیو دروغ) بگسلند و با اندیشه نیک در زمره راستان درآیند موفقند. راستی سودبخش و دروغ زیان‌آور است.

سروش یا سراوشه در اوستای متأخر یکی از ایزدان محبوب و مقتدر است و او قاصد اهورامزداست، در حالی که در گاتاها به‌طور مسلم فقط یک صفت و کیفیت است و مانند دیگر فروزگان الهی یکی از فضایل انسانی است که بشر به وسیله آن به اهورامزدا نزدیک خواهد شد.

در ۲۸/۵ و ۳۳/۱۴ فرمانبری از پروردگار، در ۳۳/۵ در خود فرو رفتن و از درون و ندای

۱۳۳. در اینجا هیچ سخنی از امشاسپندان نیست. آذرگشسب فرازی را که خود «آنان که هستند» ترجمه کرده، به امشاسپندان تعبیر کرده است.

وجدان بهره‌گرفتن که به نظر من همان پیروی از حق است. در ۴۳/۱۲ و ۴۴/۱۶ ندای وجدان و در ۴۵/۵ فرمان الهی و در ۴۶/۱۷ نیز وجدان بیدار تفسیر شده است. در هیچ‌یک از این سرودها اشاره‌ای به ایزد و فرشته و نیمه خدا و الهه و نظایر آن نیست (در ارتباط با خداوند اطاعت از او و در ارتباط با انسان ندای وجدان و وجدان بیدار). اغلب محققین کلمه وستا وهمنگ سراوشا[۱۳۴] را که شوشتری قرار دادن سروش در باطن خود و آذرگشسب بیدار شدن سروش در باطن خویش و مونا الهام سروش معنی کرده‌اند، به شکلی با فرمانبری از دستورات الهی مربوط ساخته‌اند. اما در یک سرود خاص اشا و وهومنه به‌صورت یاوران اهورامزدا وارد صحنه می‌شوند و آن سرود ۲۹ است. این هات را همه محققین به یک صحنه تئاتر آسمانی تشبیه کرده‌اند و در بحث رسالت زرتشت به تعبیر این فصل خواهیم پرداخت. اگر از گاتاها فقط همین یک فصل باقی مانده بود اثبات اینکه زرتشت به گروهی وردست اهورامزدا معتقد نبوده است به سادگی میسر نمی‌شد ولی ۱۶ هات دیگر معرف برداشت زرتشت و پرهیز از به‌کار گرفتن میتولوژی و انتروپومورفیسم در پیام خویش است و به این جهت می‌توان هات ۲۹ را نیز با توجه به قالب فکری زرتشت به زبان اشاره و کنایه توجیه کرد.

در خاتمه این بحث باید متذکر شد که در بین این فضایل انسانی ـ الهی مهمترین کیفیتهای مورد نظر زرتشت اشا و وهومنه است که پیام او بر آن پایه بنا شده است. راستی و درستی، نظام حق و قانون طبیعت، و اندیشه پاک و نیک و مهر و محبت تقریباً در تمام سرودهای زرتشت به صورتی تکرار شده‌اند. من تعداد دفعاتی را که به اشکال مختلف کلماتی با ترکیب منش مانند اندیشه نیک، اندیشه زشت، سرای اندیشه نیک، اندیشه پاک، بهترین اندیشه در گاتاها به‌کار برده شده است حساب کرده‌ام که ۱۵۰ بار می‌شود و اشا نیز در حدود ۲۰۰ بار استعمال گردیده است. به عبارت دیگر در اکثریت قریب به اتفاق سرودهای زرتشت به آن دو کیفیت اصلی اشاره شده است. اگر گاتاها را چندین‌بار مطالعه کنیم به این نتیجه می‌رسیم که پیام زرتشت بر پایه اندیشه و خرد پاک و محبت و عشق که بر راستی و درستی متکی است، استوار گردیده و انسان برگزیده ازنظر زرتشت کسی است که بر پایه اندیشه نیک خود را با نظام حق و قانون خلقت هماهنگ ساخته و خدا را به‌صورت کیفیاتش در باطن خود جای دهد و با عمل شایسته و سازنده در پیشرفت بشریت کوشا باشد.[۱۳۵]

134. Vesta Vahmeng Seraosha

۱۳۵. برای دستیابی به گوهر نیک‌منشی آن‌گونه که در آشم‌وهو آمده «نیکی به خاطر نیکی که نیک بودن خود برترین سعادت است» باید درون خود را به این فضایل الهی آراست و خود را نماد این فروزه‌ها ساخت. این پایگاه همان فناءفی‌الله و بقاء بالله عرفای مسلمان، جیون موکتی (Jivan mukti) یا زنده آزاد اوپانیشاد و بُدی سَتوه (bodhi–sattvaq) بودائیان است که در اینجا با آموزش عملی و اجتماعی پیش ←

لنتس معتقد است که گاتاها را می‌توان در «طلب کمک از اهورامزدا به وسیله راستی و اندیشه نیک» خلاصه کرد. راستی و اندیشه نیک به هم وابسته بوده و انسان شایسته کسی است که به این دو فضیلت اساسی دست یابد.

برای آنکه به صفا و سادگی و عمق پیام زرتشت لطمه‌ای وارد نسازیم شایسته است که از برداشت و توجیه کلیسایی پرهیز کرده و مستقیماً به گاتاها پردازیم. در این صورت چه به زبان ساده مردم کوچه و بازار و چه به زبان خردمندان روشن‌بین و عارفان واله و شیدا مطالب آن را تفسیر کنیم به یک تعلیمات عملی، اجتماعی و سازنده و یک فلسفه واقعی و سرچشمه گرفته از حقایق زندگی دست خواهیم یافت. ارزشهای اخلاقی و معنوی در پیام زرتشت مردمی و وابسته به زندگی اجتماعی است و هدف و مقصود نیز تنظیم یک حیات شکوفابخش و سالم و یک جامعه پاک و سعادتمند است.

آنان که می‌کوشند گفتار صاف و بینش این یکتاپرست بلنداندیشه را با اسرار و اوراد و شعائر کلیسایی و عوالم خیالی ماوراءالطبیعه و جهان خدایان و فرشتگان وَ دیوان و شیاطین مربوط سازند یا ساده‌دلان مسحوری هستند که یک میلیون سال ترس و وحشت از قوای مافوق بشری و موجودات عجیب و اسرارآمیز امروز نیز به شکلی با آنها همراه بوده و اعتقاد به این طرز تفکر اجازه رها شدن از این اوهام را به آنان نمی‌دهد و یا دلالان و متولیان کلیسا و معابد که در تاریخ چندین هزار ساله تمدن بشر تحمیق را وسیله زندگی خود قرار داده‌اند و یا حتی دانشمندانی که پایه ادیان را آداب و رسوم و توسل به اوهام و اسرار پنداشته و دین زرتشت را نیز از این قاعده مستثنی نمی‌دانند و چون در متن گاتاها به چنین دین شعائری برخورد نمی‌کنند از اوستای متأخر کمک گرفته و به زبان آن گاتاها را تفسیر می‌نمایند.

۵ـ انتخاب آزاد

یکی از مشخصات بسیار جالب پیام زرتشت، که همه محققین بلااستثناء آن را تأیید می‌کنند، وجود آزادی و اختیار انسان در انتخاب راه خویش است.

در گاتاها انسان آزاد آفریده شده و اوست که به اختیار سرنوشت خود را شکل می‌دهد، حتی

از همه این آیینها اعلام شده است.
راداکریشنا (Radha–Krishna) دانشمند نامدار هندی توجیه ظریفی دارد و این پایگاه را در انجام عمل «بد مردن و به نیکی زاده شدن» می‌نامد. عارف در این پایگاه چنان به نیکی سرشته می‌شود که دیگر زشتی از او برنمی‌آید. در میستی‌سیزم رازور از جامعه کناره گیری می‌کند تا به بدی آلوده نشود. ولی در عرفان حقیقی عارف به جامعه باز می‌گردد تا کمال خود را در خدمت به خلق دریابد؛ این راهی است که زرتشت آموزش داد.

پیروان دروغ نیز آزادانه راه خود را انتخاب می‌کنند.

انتخاب آزاد و اهمیت اختیار در دین زرتشت به حدی روشن و صریح بیان شده است که احتیاج به تشریح و توجیه نیست.

هرتسفلد معتقد است نه‌تنها در مسائل اجتماعی که حتی در عبادت نیز زرتشت به یک پرستش مختار و آزاد معتقد است و در یسنا ۳۰/۵ تأکید می‌کند که مزدا را نیز باید برگزید (او که با اعمال نیک و راست اهورا را خشنود می‌سازد مزدا را برمی‌گزینند) و داوطلبانه و به اختیار از او اطاعت کرد و در یسنا ۵۳/۲ ویشتاسپ و دو عضو خانواده هوگوه، دختر و داماد زرتشت باید به اختیار و با میل اطاعت و پرستش اهورا را بپذیرند.

هومباخ معتقد است که زرتشت حتی برای دیوان هم اراده و آزادی قائل است که راستی را انتخاب کنند ولی آنها چنین نکردند، بلکه با نوشیدن هاائوما و در حال مستی به جای نیاز شیر، گاو را به قربانگاه برده و می‌کشند.

آلتهیم معتقد است موضوعی که زرتشت به نحو بسیار قاطع و روشن مشخص می‌نماید مسئولیت فرد فرد انسانها در مبارزه با دروغ و دستیابی به حقیقت و آمرزش واقعی است. در این راه هر فرد فقط برای خویشتن باید مبارزه کند (رشوه به کلیسا و کشیش بی‌نتیجه است). او می‌نویسد «درباره این تصمیم بزرگ بشر فقط باید متکی به خود باشد. فامیل، قبیله، رابطه و واسطه به هیچ وجه تأثیری ندارد و به حساب نمی‌آید زیرا هیچ‌کس قادر نیست در این تصمیم‌گیری به او کمک کند. مسئولیت شخصی و فردی در مقابل خداوند کشف عظیم زرتشت است».

اشپیگل و ویندیشمان می‌نویسند «فروغی که بر پیشانی مذهب زرتشت می‌تابد آن است که هر شخص ضمن مطالعه گاتاها (و تنها گاتاها) درمی‌یابد که این مذهب با تکیه بر همان حس آزادی انتخاب بشری و پیشنهاد تهذیب پندار و گفتار و کردار، مهمترین تشکیلات و دستگاه روحانیت را در مغز و فکر هر فرد بشر بنیان می‌گذارد». طبق نظریات زرتشت در گاتاها، سرنوشت کوچکترین دخالت و نفوذی در رفتار و آتیه بشر ندارد... مذهب موضوعی است وابسته به درک و قضاوت بشر، در دستی راستی و نیکی و در دست دیگر کژی و دروغ.

گیگر انتخاب آزاد را جالبترین اصول زرتشت می‌داند.

ویل دورانت معتقد است که این برداشت زرتشت به حیات معمولی عظمت و شکوه عطا می‌کند که از هر طرز فکر دیگری عالیتر است. این طرز تفکر بشر را به‌صورت کرم ذلیل قرون وسطی و یا یک ماشین خودکار مکانیکی، به زبان امروز، درنمی‌آورد.

انسانها درنظر زرتشت فقط به‌صورت پیاده‌های شطرنج در این نزاع فلکی برداشت نمی‌شدند بلکه شخصیتهای دارای اراده آزاد و اختیار بودند، چون اهورامزدا می‌خواست که آنها دارای

اصالت باشند.

زهنر می‌نویسد «دین زرتشت مذهب اراده آزاد است به عالیترین وجه. هر انسان دیر یا زود با این واقعیت روبه‌رو می‌شود که بین دروغ و حقیقت یکی را برگزیند».

لومل به تفصیل این موضوع را تجزیه و تحلیل نموده و می‌نویسد که با دقت در گاتاها درمی‌یابیم که از آغاز ظهور خوبی و بدی با انتخاب صورت گرفته است. در ۳۰/۵ دو گوهر منشی، رفتار و کردار بد و نیک را به اختیار برمی‌گزینند. این سرمشقی است برای بشر که آنها نیز طبق این نمونه در انتخاب خوب و بد مختارند. در ۳۰/۲ زرتشت صریحاً تأکید می‌کند که میان دو آیین دروغ و راستی هر کس باید خود تمیز داده و به شخصه و مستقلاً دین خویش را به اختیار برگزیند.

و در ۳۱/۲ می‌گوید چون راه بهتری که باید برگزیده شود به روشنی پدیدار نیست اینکه به سوی شما می‌آیم تا ما برابر دین راستی زندگی کنیم (چون وسوسه‌ها مانع از آن است که راه بهتر را آشکارا دیده و انتخاب کرد، بنابراین خداوند جان و خرد مرا برای رهبری شما برگزید تا زندگی کردن برابر آیین راستی را به هر دو گروه نیکان و بدان بیاموزم). و در ۳۱/۳ زرتشت تصریح می‌کند: بر آن است تا تمام موجودات زنده را به این انتخاب راهنما شود. در ۴۳/۱۶ زرتشت مجدداً تأکید می‌نماید که ای اهورامزدا زرتشت برای خود آن گوهر پاک را که به تو تعلق داشت برگزید و در ۳۳/۱۲ کرپن و پیروانش دروغ را برمی‌گزینند و در ۵۱/۸ جاماسپه آیین راستی را با کمک منش نیک از برای خویش انتخاب می‌کند...

لومل پس از بیان موارد مختلف درباره انتخاب آزاد در دین زرتشت متذکر می‌شود که پیمبر در سراسر گاتاها توجه تأکیدی به انتخاب آزاد داشته است و مهمترین مسئله قابل توجه آن است که حتی در انتخاب دولت و حکومت و قدرت نیز همین انتخاب مورد نظر او بوده است، به‌طوری که در ۳۱/۴ می‌گوید، من به کمک راستی و بردباری و منش نیک طلب قدرت می‌کنم تا به کمک آن بر حکومت دروغ ظفر یابم.

لومل معتقد است خشترا وئیریه [۱۳۶] ترکیب خشترا به معنی حکومت و قدرت است و کلمه «ور» به معنی انتخاب کردن و این کلمه معنی حکومت انتخابی می‌دهد و این قدرتی است برگزیده که به زور بر کسی تحمیل نمی‌شود و باید به آزادی انتخاب گردد. جالب است که حتی حکومت الهی را نیز باید انتخاب کرد. این موضوع در ۵۳/۲ نیز تأکید شده است که اهورامزدا را نیز باید برگزید. یعنی پذیرش وجود باریتعالی نیز بر کسی تحمیل نمی‌شود و با وجدان آزاد بشر باید او را پرستیده با منش و کردار و گفتار نیک وابستگی خود را به درگاهش ارائه نماید (مونا و مفسرین دیگر نیز ور را برگزیدن و وایریه را برگزیده معنی کرده‌اند).

136. Khshathra – Varya

لومل معتقد است که حتی در اوستای متأخر نیز اثر این انتخاب آزاد را مشاهده می‌کنیم به‌خصوص در یسنا ۱۲/۸ که اعلامیه اصول دین است چنین آمده «به‌نام یک مزدیسنایی و یک پیرو زرتشت خواهان آنم چون آن کسی تصمیم بگیرم که پیمان و انتخاب آزاد را برگزید. من با پندار نیک پیمان می‌بندم...[۱۳۷].

جکسون می‌نویسد «یکی از مهمترین عناصر مهم دین زرتشت اختیار و مسئولیت انسان است و در هیچ دین به این صراحت و دقت به ثبت اعمال نیک و بد پرداخته نمی‌شود».

میه یکی از مشخصات جالب گاتاها را تبلیغ آزادی اراده و خلاقیت می‌نامد.

برای توجیه نظر زرتشت کافی است به سه بند از گاتاها که انتخاب آزاد در آنها صراحت بیشتری دارد مراجعه کنیم:

۳۱/۹: از آن توست خرد مینوی جهان آفرین، از توست ارمئیتی. ای خداوند جان و خرد تو به بندگان خویش نیروی اختیار راه نیک و بد بخشیدی تا اینکه راهی برگزینند که راهنما به آن گرویده و یا رهبر غیرواقعی نشان داده است.[۱۳۸]

۱۳۷. لومل کلمه Fravaretas را تصمیم آزاد معنی می‌کند ولی گلدنر اعتراف به دین.

۱۳۸. بسیاری از محققین غربی و همچنین مرحوم پورداود این بند را چنین ترجمه کرده‌اند: از آن تو بود سپندارمذ، از آن تو بود سازنده گاو (جانداران) : آن خرد مینوی. آنگاه که تو ای مزدا اهورا به دو راه آزاد دادی از اینکه به کشاورز گراید یا به کسی که کشاورز نیست.

اختلاف اساسی در ترجمه این بند از تفسیر دو کلمه گئوش تشا و واستریات (واستریو) ناشی می‌شود که آنها را سازنده جانوران یا خالق گاو و کشاورز برداشت کرده‌اند. در مورد کلمه گئوش بعداً بحث خواهد شد ولی اگر به مفهوم آن ترجمه خوب دقت کنیم به روشنی نارسایی آن را درمی‌یابیم. اگر خداوند خالق همه موجودات است پس خالق گاو چه کسی است؟ این برداشت اوستای نو است که ایزدان مختلف را در کار خلقت دخالت می‌دهد. برخی از محققین غربی حتی از کلمه تشا به‌معنی سازنده نیز چشم پوشیده و می‌نویسند به گاو آزادی دادی تا به کشاورز و یا ناکشاورز بگرود! آیا در کدام بخش گاتاها اختیار گاو در گرویدن به رهبر درست یا نادرست مطرح شده است و اصولاً مگر گاو هم به کسی می‌گرود؟ ولی مهمتر از همه در این هات سخن از انسان است و دین و کردار و گفتار او. بندهای قبل و بعد هم در این باره سخن می‌گوید و معلوم نیست که یکباره چرا انسانها فراموش و به گاو پرداخته شده است؟ شروع این هات را در تشریح لومل ذکر کردیم که زرتشت دلیل رسالت خود را بیان می‌کند و تشریح می‌نماید که برای ارائه طریق دین راستی به بشر مأموریت یافته است و بندهای بعد از آن نیز تا بند ۸ سخن از دین و ارشاد و پیروزی بر دروغ و سعادت دانایان و خلقت پروردگار است و چگونگی دست یافتن به راه است. چگونه ممکن است در بند ۹ که راجع به نتیجه و انتخاب آزاد بشر باید سخن گفته شود یکباره زرتشت یادگاو می‌افتد؟ و اختیار و آزادی او در انتخاب رهبر؟! یا کشاورز؟ اگر به بند ۱۱ همین هات مراجعه کنیم می‌بینیم که این برداشت نمی‌تواند حقیقت داشته باشد (بند ۱۱ در بالا ترجمه شده است).

←

در این بند به وضوح تأکید شده است که انسانها با اختیار و انتخاب آزاد باید پیرو رهنمای خویش باشند و راهی که ارائه می‌کند برگزینند. بشر مختار است که راه رهبر دروغی را پیروی کند ولی این خود اوست که نتیجه انتخاب درست و نادرست خویش را آزمایش خواهد کرد.

۳۱/۱۱: آنگاه که از برای ما ای مزدا در آغاز تنها و روانها آفریدی و از منش خویش خرد بخشیدی. آنگاه که به تن جان دادی و نیروی کارکردن و همچنین آموزش تا هرکس پذیرد کیش دلخواه را (ترجمه کلمه به کلمه).

از این صریحتر نمی‌توان در سه هزار و پانصد سال پیش درباره اختیار انسان سخن گفت.

۴۸/۴: کسی که اندیشه‌اش نیک باشد یا بد کردار و گفتار و وجدان او نیز به بدی و نیکی خواهد گرایید. راهی را که اندیشه به آزادی اختیار کند اراده و ایمان نیز از آن پیروی خواهد کرد. سرانجام آنها (بد و خوب) از هم جدا خواهد بود (در دانش تو انجام آنها واضح است. شوشتری)

این بند با کمی اختلاف در ترجمه‌های دیگر رابطه اندیشه را با کردار و ایمان افراد ارائه می‌دهد و اشاره به همان گزینش اولیه است که بدی و خوبی در منش افراد تحقق یافته و در کردار آنها منعکس می‌شود. با توجه به فصل گذشته، دو گوهر نیک و بد اندیشه‌ای، اثر اراده و اختیار را بهتر درمی‌یابیم.

این چند نمونه از سخنان زرتشت درباره اراده آزاد و اختیار بود.

اهمیت اختیار و انتخاب در دین زرتشت مورد تأیید همه خاورشناسان و محققین و مفسرین گاتاهاست. حتی آنها که افراطیترین نظر را درباره ترجمه گاتاها ابراز کرده‌اند در این مسئله با دیگران هم عقیده‌اند که در دین زرتشت بشر موجودی دارای اراده و انتخاب توجیه شده و از نظر این پیمبر هرکس باید راه خویش را به آزادی برگزیند.

کلمه واستریات را که کشاورز ترجمه کرده‌اند اقتباس از واستریوش پهلوی است که نام طبقه کشاورزان بوده است. برای درک صحت این برداشت به بند بعد یا ۳۰/۱۰ مراجعه می‌کنیم که بنا به ترجمه این محققین «ناکشاورز هرچند کوشد از پیام نیک بهره نیابد» است. این برداشت نیز نمی‌تواند صحیح باشد. آنکه کشاورز نیست چه گناهی دارد که هر قدر هم بکوشد باید از پیام نیک بی‌بهره بماند؟ مگر هرکس اختیار در انتخاب نیک و بد ندارد؟ اینکه مخالف همه اصول قبلی است. ولی اگر رهبر و پیمبر دروغین ترجمه کنیم مفهوم درست می‌شود، زیرا آنکه دروغ و فریب و ریا تعلیم می‌دهد هرگز نمی‌تواند برای مردم پیام نیک به ارمغان آورد. نظر پوروالا و شوشتری هم با ترجمه آذرگشسب نزدیک است.

نتیجه

چون در پیام زرتشت به صراحت و روشنی به اراده و انتخاب آزاد اشاره شده است این بحث که درباره مهمترین مسائل دین زرتشت است، مختصرترین فصول این کتاب را به خود اختصاص می‌دهد.

زرتشت پس از اعلام رسالت و بیان پیام خود در فصول ۲۸ و ۲۹ هنگامی که در هات ۳۰ به تشریح پیام خویش می‌پردازد ابتدا از آن پدیده‌ای سخن می‌گوید که در سرنوشت بشر اثر حیاتی داشته و شکل‌دهنده موجودیت اوست و بلافاصله در ۳۰/۴ تأکید می‌کند که بشر به اختیار و از روی دانایی راه خود را باید برگزیند و در سراسر گاتاها این اثر اراده آزاد منعکس گردیده تا جایی که انتخاب خداوند و پیمبر او نیز باید آزادانه انجام پذیرد و حکومت و فرماندهی نیز بر اراده آزاد بشر استوار گردد.[۱۳۹]

در دورانی که رمه‌داران ساده‌دل خرافی هراسان و وحشت‌زده در تارهای عنکبوتی کاویها، کرپن‌ها و اوسیج‌ها یا سران و کاهنین کج‌اندیش آریاها گرفتار بودند و برای جلب رضایت موجودات غول‌پیکر و هوسران آسمانها به خدمت واسطه‌ها و دلالان پرداخته با تقدیم قربانی و نیاز و انجام آداب و رسوم و شعائر بیهوده به رحمت خدایان امیدوار بودند. در اعصار تاریک و سیاهی که ایندرا، وارونا، میترا، آگنی، ناساتیه، آریامن و صدها خدایان دیگر کوچکترین حوادث را تحت نظارت خود داشته و بدون دریافت رشوه و مشاهده عجز و التماس بندگان ذلیل خود آنها را آزاد نمی‌گذاشتند و خوشی و ناخوشی، سعادت و ذلت و زوال و رفعت مردم در دست این خدایان بود و وسیله و واسطه جلب رضایت آنان نیز کاهنان و سوداگران دین یا جادوگران متشخص، صراحت و قاطعیتی که زرتشت در اعلام آزادی انسان برای انتخاب سرنوشت خویش به‌کار می‌برد و با این عمل خط بطلان بر همه واسطه‌ها و رابطه‌ها کشیده، قلدران و سران و فرماندهان را بی‌اعتبار می‌سازد و خدایان را از تخت قدرت به زیر می‌کشد، در زمان خود تحسین‌انگیز و اعجاب‌آور است. بیش از سه هزار سال قبل زرتشت در توجیه خیر و شر، نیکی و بدی، کفر و ایمان، پارسایی و بی‌تقوایی، سعادت و ذلت و تصریح اختیار و اراده آزاد انسان برداشتی را مطرح کرد که هنوز بشر قرن بیستم به آن دست نیافته است. به نظر زرتشت انسان راست

---

۱۳۹. از انتخاب آزاد خداوند مقصود آن است که حتی پرستش خداوند نیز باید خودآگاه صورت گیرد نه موروثی یا به زور شمشیر و تحمیلی. این اصل بسیار مهمی است.

دین هنگامی که از روی دانایی و شعور به وجود بزرگ دانای هستی‌بخش یکتا معرفت یافت و با اختیار و اراده آزاد راه حق پیمود، به صفات کمالیه خداوند متصف شده و تجسم سه اصل عملی پندار، گفتار و کردار نیک خواهد گردید. فقط در اجتماع این اشه‌ونهای نیک منش، آزاد و آزاده، روشن‌ضمیر و پاک درون است که آرامش و آسایش برقرار گشته و بهشت بهترین اشه و بهترین منه برپا خواهد شد. در این سرای نغمه و سرود نه جای کشیش و ملا و کاهن است و نه مکان رهبر و ارباب و سلطان. آنجا مسکن انسانهای آزاده و رها یافته است. رها از زشتی درون و آزاد از حکومت و تحمیل برون. انسان آن‌گونه که باید نه آن‌گونه که هست. مسلماً این راهی است بس دور و دراز که همه مصلحین جهان به آن اندیشیده‌اند و نه در زمان زرتشت که در هیچ دورانی بشر به آن دست نیافته است و تا اکثریت مردم رهرو این راه نگشته و خودآگاه با اشا یا نظام خلقت و راستی هماهنگ نگردند جامعه روی سلامت و آرامش نخواهد دید. در خاتمه ترجمه آزاد بند ۱۱ از سرود ۳۱ از تفسیر آذرگشسب را تکرار می‌نمایم:

ای خداوند خرد. هنگامی که در روز ازل جسم و جان آفریدی و از منش خویش نیروی اندیشیدن و خرد بخشیدی، زمانی که به تن خاکی روان دمیدی و به انسان نیروی کارکردن و سخن گفتن و رهبری کردن عنایت فرمودی خواستی تا هر کس به دلخواه و با کمال آزادی کیش خود برگزیند.

۶ـ مبارزه با پولی‌تئیسم و آثار آن

به‌طوری که قبلاً در تشریح دین آریاها بیان شد چند عامل اصلی، معتقدات این اقوام را مشخص می‌نماید:

۱ ـ اعتقاد به خدایان متعدد و قدرتهای مافوق‌الطبیعه.

۲ ـ قربانی که مهمترین وسیله جلب نظر خدایان برای فرو نشاندن خشم آنان و یا برآوردن حاجات مردم بود.

۳ـ کاهنین تنها واسطه بین خدا و بشر بودند و قربانی که می‌بایستی با خواندن اوراد و ادعیه و مراسم خاص انجام پذیرد جز با کمک این دلالان مورد قبول نبود.

۴ ـ شراب سوما (هااومای اوستایی) وابسته به خدایی بود به همین نام و هر دو تقدیس می‌شدند. (گویش درست هَئومه و سُمَه)

۵ ـ در مراسم مذهبی با نوشیدن از شراب سوما و نیاز آن به خدایان که برخی چون ایندرا در مصرف آن افراط می‌کردند، مراسمی را به‌جا می‌آوردند و در حال مستی به دور آتش چرخیده و عربده‌کشان و پای‌کوبان به جلب رضایت خدایان می‌پرداختند.

۶ـ مراسم و آداب و شعائر و تشریفات خرافی و سرگرم‌کننده، که اثر آن را در اوستای متأخر می‌بینیم، سبب تحجر روح مردم و انسداد شکوفایی جامعه می‌گردید. چون انجام این مراسم به تخصص نیاز داشت و با ذکر اوراد و ادعیه‌ای همراه بود که فقط وظیفه روحانیون به‌شمار می‌رفت، به‌نام رهبری معنوی و روحانی جامعه و متخصصین و خبرگان مذهبی کاویان و کاهنان و ساحران بر جان و مال مردم مسلط گردیده بودند.

۷ـ اساطیر خرافی مردم را از توجه به حقایق زندگی بازمی‌داشت.

۸ـ هراس از خدایان و توسل به دعا و قربانی و رشوه و نیاز مانع ابتکار شخصی و فعالیت توده مردم می‌گردید. مردمی که برای خود هیچ اختیاری قائل نبوده و سرنوشت خویش را وابسته به میل و هوس قدرتهای مافوق‌الطبیعه می‌دانستند به جای سعی و کوشش در بهبود زندگی و رفع مشکلات به دامان واسطه‌ها و دلالان این قدرتها پناه می‌بردند.

مهمترین اقدام زرتشت که مورد گواهی کلیه محققین اوستاشناس است، اعلام بطلان همه خدایان و خدانمایان و دعوت مردم به پرستش خالق یکتا و بزرگ دانای هستی‌بخش بود. با این عمل تمام خدایان آریایی به دیو، که مولود اوهام و تصورات نادرست و مظهر زشتی و ناراستی و گمراهی است، مبدل می‌شوند. با فرو ریختن بارگاه خدایان و غولان آسمانی نه‌تنها بازار واسطه‌های آنان که با سوداگری عقل و شعور مردم حیات ننگین خود را رونق می‌بخشیدند کساد شد، که این دلالان دین نیز به‌نام رهبران دین دروغ رسوا و بی‌آبرو شدند. اگر فقط همین عمل زشت را در آن ادوار سیاه که نسلهای متوالی با دیوپرستی و خرافات آن خو گرفته بودند، با میزان منطق تاریخ بسنجیم، باید بپذیریم که زرتشت تحول عظیمی را پایه‌گذاری کرده بوده است.

زرتشت پیروان دین راستی و راه حق را عاملین به پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک دانست و آنها را نه زرتشتی نامید و حتی نه پیرو خدا. او آنها را اشه‌ون[۱۴۰] یا پیرو اشا و راست دین در مقابل درگونت[۱۴۱] یا پیرو دروغ می‌نامد.

اگر دقت کنیم آثار این تحول بزرگ را حتی در این نامگذاری و توجیه مفهوم متدین و کافر می‌توانیم تشخیص دهیم. مؤمن حقیقی پیرو راه راست و عامل به عمل نیک است و در پندار، گفتار و کردار او این ایمان تحقق می‌یابد، و برعکس کافر آن کژاندیشی است که به دروغ و فریب و کینه و تخریب توسل می‌جوید. نه سخن از ورد و دعا و آداب و رسوم و تشریفات است و نه حتی پیرو امام و رهبر و سرور. همه این عوامل وسیله‌ای برای ایجاد جامعه‌ای است که در آن کوشش و فعالیت و حرکت بر مبنای راستی و نظام حق دارای ارزش است.

راست دین به اتکاء شعور و معرفت خویش راه صحیح را برمی‌گزیند و با پیروی از راستی و

140. (ashauna) ashavan

141. (dregvatam) dregvant

منش نیک به وجدان آرام و درون شاد دست می‌یابد، که سعادت و رسایی است. کژ دین از روی حماقت و نادانی راه منحرف را انتخاب می‌کند و به دنبال رهبران دروغ روان می‌شود و عاقبت نیز در تیرگی درون و ناآرامی وجدان معذب و گرفتار می‌گردد.

بخش دوم انقلاب زرتشت مبارزه با خرافات و آداب و رسوم مضر به حال جامعه بود.

دیدیم که قربانی و آداب و رسوم آن رکن اساسی دین جامعه به‌شمار می‌رفت. ادعیه قربانی چون اجورودا و اترودا و اجرای مراسم قربانی فقط در اختیار کاهنان بود. تأمین غذا و رفاه جامعه رمه‌داران زمان زرتشت به چارپایان اهلی، به‌خصوص گاو، وابسته بود. قربانی این حیوانات فقط یک عمل رسومی بود و نه‌تنها هیچ‌گونه بهره اجتماعی نداشت که بزرگترین لطمه را نیز به اقتصاد جامعه وارد می‌ساخت و علاوه بر این به تثبیت موقعیت گروهی انگل و سربار جامعه کمک می‌کرد. در مراسم فراوان حتی گوشت این حیوانات سوزانده می‌شد تا دود آن به خدایان رسد. علاوه بر این در آداب قربانی نوشیدن مشروب سوما و عربده کشیدن با حرکات وحشیانه و رقصهای خلسه‌آور جز بیدار کردن صفات حیوانی و بدوی نتیجه‌ای نداشت.

زرتشت قربانی را عمل دیوان خواند و با این عمل ضربه شدید دیگری بر کاویان و کاهنان وارد ساخت.

قربانی گاو برای میترا با آداب و رسوم خاص در بین آریاها متداول بود و مراسم آن مقدس شمرده می‌شد. زرتشت با شماتت این رسوم، میتراپرستی را نیز غیرمستقیم طرد نمود.

زرتشت که فقط به رفاه و رشد اجتماعی و روحی مردم می‌اندیشید و خود را موظف می‌دید که در این راه همه نیروی خود را به کار گیرد، بر علیه مهمترین گروهی که سد این رشد و شکوفایی بود، یعنی کاویها و کرپن‌ها، به سختی به مبارزه برخاست و با محکوم ساختن آیین و روش آنان بر این محکمترین دژ فریب و حیله و تحمیق و تحمیل ضربه نابودکننده‌ای وارد ساخت.

جالب است که زرتشت بدون آنکه نامی از خدایان و اصنام خیالی آریاها برد با مهارت همه آنها را ساخته فریب و خیال تلقی کرد و برای آنکه به هیچ‌یک شخصیت ندهد همگی را یکجا به مهر دیو و دروغ باطل ساخت. در سراسر گاتاها حتی یک‌بار نام یکی از خدایان آریایی برده نمی‌شود و حتی در آنجا که باید از مشروب و ایزد هوم سخن گوید با نام مستعار دوراوشا[۱۴۲] یا مرگ‌زدای از آن یاد می‌کند (هات ۳۲) و درباره منع قربانی گاو و مراسم میتراپرستی نیز به اشاره اکتفا می‌نماید. ضربه دیگری که زرتشت به کلیسا و روحانیت انگل جامعه وارد می‌سازد حذف رشوه و نیاز به درگاه خدا برای طلب بخشش یا رحمت است. او بهترین نیاز را عمل نیک و درست معرفی کرد. به قول پورداود زرتشت اعلام کرد که:

142. Duraosha

«مزدااهورا نیازمند قربانی و خون گاو و گوسفند نیست. یگانه پرستش که به پیشگاه وی پذیرفته شود نماز راستی است. هر آنکه زمین آباد کند و به کشت و ورز پردازد و از چارپایان سودمند نگاهداری نماید، خداوند را از خود خشنود سازد و در این جهان و جهان دیگر پاداش یابد».

یکی از شاهکارهای جالب زرتشت «انتخاب واسطه‌های اخلاقی و معنوی بین بشر و خداست». برای نزدیک شدن به خدا به جای توسل به کاهن و کشیش یا قدیسین و رهبران مذهبی باید به صفات الهی و فضایل «الهی ـ بشری» متوسل گردید. اشا، وهومنه، خشترا، ارمئیتی و... پل بین انسان و خدایند که نه معبد و آتشگاهی دارند و نه کاهن و کشیشی و نه آداب و رسوم و حتی نه شکل و قیافه و شخصیت خارجی. آنها فضایلی هستند که خدا را می‌توان به آنها شناخت و با دست یافتن بر آنها به خدا نزدیک شد و اهورایی گشت، که اینها خود اهوراها هستند.

در تمام ادیان توحیدی خدا را خالق همه چیز و حاضر و ناظر در همه جا می‌دانند ولی با وجود این لشکر کشیشان و لاویان و ملایان و موبدان قویترین و عظیمترین سپاه دائمی بوده است که از هزاران سال قبل به بهانه وساطت بین خدا و انسان بر مردم سوار شده و به تحمیق و تضعیف آنان پرداخته است.

زرتشت به این سپاه انسان تباه‌ساز اعلان نبرد خونین داد و آنها را لشکر دروغ و فریب نامید، که هیچ ورد و آداب و رسوم شعائری برای قرب به حق مفید نیست و هیچ واسطه و رابطه‌ای در این سفر، انسان تا خدا، مددکار کسی نمی‌باشد. این خود انسان است که باید از روی شعور و فهم و معرفت به اختیار و آزادانه راه درست را برگزیند و در این طی طریق وسیله حرکت او جز اندیشه نیک، راستی و درستی، نظام حق، قدرت اراده، محبت و ایمان و تقوی، فروتنی، رسایی و جنبش چیز دیگری نیست و توشه راه نیز عمل نیک و کوشش و جد و جهد در سازندگی جامعه است. به جای قربانی حیوانات بی‌گناه و مفید و رشوه دادن به کاهنان و انجام تشریفات، ورد و دعا و ندبه و زاری و تضرع و التماس در درگاه خدایان قلابی باید به خود و عمل خویش متکی بود و صدق پرستش حق را با عمل به حق و ایمان به راستی و درستی به اثبات رساند. انسان‌وار و آزاده در راه حق گام برداشت و مطمئن بود که فروزگان الهی و یاوران بی‌مزد و پاداش به کمک او خواهند آمد و راه او را به نور راستی و نیک‌اندیشی فروزان خواهند ساخت. تاگور می‌نویسد «زرتشت به مردمان تعلیم داد که هیچ ندبه و نیازی جز سپاس و کردار نیک در درگاه اهورامزدا پذیرفته نمی‌شود». این واقعیتی است که سراسر گاتاها مؤید آن است.

پیام زرتشت اگر عالمگیر می‌شد، توده‌های به انسانیت یا خویشتن خویش غریب شده به خود بازمی‌گشتند و از کلیسا و معبد و کشیش و کاهن و کاوی می‌بریدند، که انسانهای واقعی و آزاده

فاقد افسار و لجامند و بی‌نیاز از ملجأ و ملتجا. پناهگاه حقیقی انسانها فضایل معنوی آنها و عمل نیکشان می‌شد که یاوری حق نیز در همین نهفته است.

یک چنین تعلیم و تربیتی حکم نیستی دستگاه کهانت و امارت به‌شمار می‌رفت و به همین جهت نیز کاویان و کاهنان سخت بر زرتشت شوریدند تا آنجا که او مجبور به ترک خانه و کاشانه خویش گردید. همه حق‌پرستان مورد شکنجه و آزار سوداگران دین قرار گرفته‌اند و زمانی منصوروار به بالای دار رفته و هنگامی مسیح‌وار بر صلیب جان داده‌اند.

زرتشت را نمی‌توان فقط یک مصلح نامید. او پیامبری است انقلابی که تحول عظیمی را ازنظر اجتماعی و فکری پایه‌گذارد. شدر محقق شهیرآلمانی می‌نویسد «زرتشت فقط بنیانگذار یک دین جدید نیست بلکه مخالف شدید آیین و رسوم موجود است. قیام‌کننده‌ای که در عین حال به نفع تهیدستان صدای خود را بلند می‌کند».

زرتشت با دفاع از طبقه مولد جامعه و پشتیبانی از تنگدستان و درویشان کم‌مایه و شماتت گروه حاکم کاوی و کرپن و یوسیج، مردمی بودن پیام خود را به ظهور می‌رساند. مخالفت با آثار پولی‌تئیسم و آداب و رسوم مذاهب بدوی در فصول مختلف گاتاها تصریح شده است. برای نمونه به چند بند اشاره می‌نمایم.

هات ۴۸/۱۰ را پورداود چنین ترجمه کرده است:

کی ای مزدا مردان پیام را خواهند شناخت. کی پلیدی این می را برخواهی انداخت که از آن کرپنها از روی کین و از خرد خویش می‌فریبند سران (شهریاران) بد سرزمینها را (کشورها را)[۱۴۳].

پورداود در تعبیر این بند می‌نویسد «در بند چهاردهم از هات ۳۲ دیدیم که پیمبر ایران کشتار گاو و گوسفند راکه دیویسنا در جشنهای دینی از برای خشنودی گروه خدایان خویش می‌کند سخت نکوهیده است و در یادداشت شماره ۱۰ از همان بند گفتیم که صفت دورئوش یا مرگ‌زدای و دوردارنده مرگ، اشاره به فشرده هوم، ناگزیر پیش از پیمبر زرتشت آشامی بوده مستی‌انگیز که دیویسنا از آن نوشیده در مستی خون چارپایان از برای پروردگاران خویش می‌ریختند و از کشتارها جوانمردی و رادی و دهش خود نشان می‌دادند».

آذرگشسب که سعی دارد گاتاها را سراسر یک رساله فلسفی و عرفانی معرفی کند می‌نویسد «آشور زرتشت هیچ‌گاه در مورد خوراکی و پوشاکی و امثال آن سخن بر زبان نیاورده است و بیشتر گفتار آن وخشور جنبه معنوی و اخلاقی دارد، چنان که اینجا منظور از دو واژه موتهر و مدهیا[۱۴۴]

۱۴۳. پورداود شهریار و کشور ترجمه کرده است در حالی که به نظر من به‌طوری که قبلاً اشاره شد در آن زمان نه کشور وجود داشته و نه شاه و شهریار.

144. Muthra Madahya

پلیدی آز و دروغ است که در هرکجا رخنه کند مردم را آسیب‌پذیر ساخته و بیچارگی و بدبختی به‌بار می‌آورد».

آذرگشسب این بند را چنین ترجمه می‌کند «کی این پلیدی دیوانگی را برخواهی انداخت که با آن کرپن‌های بدکار مردم را می‌فریبند، همچنین با آن شهریاران ستمکار با سوء نیت بر کشورها فرمان می‌رانند». به وضوح می‌توان دریافت که جمله «با این پلیدی دیوانگی مردم را فریب دادن» به هیچ وجه مفهوم روشن و صحیحی ندارد. خود آذرگشسب به اجبار در ترجمه آزاد به جای دیوانگی آز و دروغ را به کار برده و می‌نویسد «کی این پلیدی آز و دروغ را برخواهی انداخت». اتفاقاً خود آذرگشسب در هات ۳۴/۱۴ دوره اوشه را هوم ترجمه کرده است. هوم هم نام شراب هستی‌بخش است و هم نام ایزد هوم، که در ادبیات سانسکریت و آریاهای قدیم مرگ‌زدای یا شکست‌ناپذیر نامیده می‌شده است.

اغلب محققین مانند زهنر کلمات موتهر و مدهیا را عصاره مستی‌ساز پلید ترجمه می‌کنند. گیمن می‌نویسد در یسنا ۴۸/۱۰ زرتشت مستقیماً می مستی‌آور را نکوهش کرده است و تأکید کرده «کی این نوشابه پلید را برخواهی انداخت».

هات ۳۲ بند ۱۴ را پورداود چنین ترجمه می‌کند: از برای ستم به زرتشت گرهم و کویها دیرباز است که خرد و ورج (رتبه و پایه) خویش فرو نهادند، چه آنان بر آن شدند که دروغ‌پرستان را یاری کنند و گفته شده که چارپایان از برای کشتن است تا اینکه مرگ‌زدای (هوم) را به یاری برانگیزانند. و در تفسیر آن می‌نویسد گرهم و کویها که از سران و شهریاران دیویسنا هستند پیروانشان را به کشتن چارپایان وادار کنند و گویند که از این پیشکش خونین، هوم، آنکه مرگ از مردمان بزداید، به یاری خواهد شتافت.

ولی آذرگشسب قسمت آخر را ترجمه می‌کند «زندگی را آنها گفته بودند محکوم به مرگ است به امید اینکه شکست‌ناپذیر (هوم) با کمک برانگیخته شود». اگر درست به این جملات توجه کنیم برداشت پورداود را صحیحتر می‌بینیم زیرا جمله «زندگی را گفته بودند محکوم به مرگ است به این امید...» مفهوم درستی ندارد و برداشت پورداود در اینجا علاوه بر آنکه با نظر اکثریت قریب به اتفاق محققین منطبق است، با محتوای گاتاها و مطالب این فصل نیز تطبیق می‌کند. آذرگشسب در این بند نیز ترجمه آزاد خود را مطابق ترجمه کلمه به کلمه تنظیم نمی‌کند زیرا نامفهوم می‌شود. برخلاف نظر آذرگشسب زرتشت بیش از همه چیز به زندگی روزمره مردم پرداخته و عملاً به آنها دستور تربیتی و اجتماعی داده و با آداب مضر و انحرافی جامعه مبارزه کرده است. به‌طوری که دیدیم قربانی و نوشیدن مشروب مستی‌آور یا هوم (هااومه = دوره اوشه = مرگ‌زدای) و پرستش ایزد هوم از رذایل جامعه آریاها بوده است و یکی از شاهکارهای زرتشت مبارزه با این

رسوم فسادانگیز است. در اینجا مقصود زرتشت تحریم شراب نبوده است بلکه شعائر فسادانگیز وابسته به آن را شماتت کرده است.

در ۳۲/۱۲ ترجمه پورداود آمده: چه آنان روگردان کنند با گفتارشان مردم را از بهترکردار. به آنان مزدا نفرین گوید. کسانی که زندگی چارپارا با خروش شادمانی تباه کنند. نزد آنان گرهم و کسانش به راستی برتری داده شدند. همچنین کرپن و شهریاری آنان که دروغ خواستارند.

از این سرود تقریباً همه محققین مخالفت با شراب هوم و رقص و پایکوبی و فریاد و خروش مستی و دور آتش گردیدن، سپس گاو و گوسفند را قربانی کردن را برداشت کرده‌اند. این تشریفات به رهبری گرهم یکی از سران قبایل و کرپن نماینده کاهنان، انجام می‌گرفته است.

زهنر در تفسیر هات ۳۲ می‌نویسد «از این توجیهی که شد برمی‌آید زرتشت به‌طور صریح یک کولت (شعائر) مرسوم را مورد حمله قرار می‌دهد که متعلق به آیین میتراست. در این آیین گاوی را در شب یا نقطه بدون آفتاب به افتخار دئو (میترا) قربانی می‌کنند. این رسم با رسم دیگری همراه بود که عصاره هااوما را نیز به‌صورت مشروب سکرآور می‌نوشیدند».

لومل می‌نویسد که عمق تعلیمات زرتشت در این واقعیت تثبیت و روشن می‌شود که متافیزیک کیهانی و نتایج عملی که از آن برای رفاه انسانها حاصل می‌گردد با هم توافق و تطابق دارند. لومل به‌خصوص اشاره به مخالفت شدید زرتشت با کشتن گاو و قربانی خونین کرده و می‌گوید او برای رفاه و حفظ منافع توده مردم با این عمل مغان و کاهنین، که به بهانه رضایت خدایان احشام رعایا و کشاورزان را نابود می‌کردند و یا از آنها می‌گرفتند، به سختی مخالفت می‌کند چون او مصلحی است که برای نجات ثروت و تأمین رفاه توده مردم قیام کرده و به این مبارزه شدید دست زده است. رمه تنها ثروت مردم روستایی بود و کاهنین و سران به غارت آنها می‌پرداختند. زرتشت بر علیه این نظام قیام کرد تا مانع ادامه این بی‌عدالتی شود.

حال اگر بخواهیم وسعت حرکت زرتشت را دریابیم باید به مخالفت او با بزرگترین و مشهورترین و محبوبترین قهرمان اساطیری آریاییان یعنیییما (جمشید) توجه کنیم. زرتشت با این عمل اساطیر را بی‌اعتبار ساخته و ثابت کرده است که در مبارزه با خرافات و کژدینی از هیچ چیز نمی‌هراسد.

در وداها مانویاما[۱۴۵] نماینده نوع بشر است (من انگلیسی و مان آلمانی از این کلمه است) و اولین بشر نرینه که شوهر همزادش به‌نام یامی[۱۴۶] است. یاما در ضمن فرمانروای عالم مردگان می‌باشد. به‌طوری که قبلاً اشاره شد آریاها خود را فرزندان این حضرت آدم می‌دانستند. در وداها

145. Manuyama
146. Yami

پدر مانویاما وی‌واس‌وات[۱۴۷] است که لقب آگنی نیز می‌باشد و معنی درخشنده می‌دهد. در اوستا یما و یم جانشین یاماست. جمشید همان یم ـ شید یا یم درخشان می‌باشد. جمشید و پدرش ویونگهان[۱۴۸] صدها سال عمر می‌کنند و همیشه چون جوانان ۱۵ ساله به نظر می‌رسند و در دوران فرمانروایی آنها مرگ و پیری، گرما و سرما در جهان وجود ندارد. یم نخستین کسی است که آهن را نرم کرد و سلاح و جوشن ساخت و سیم و زر را از سنگ استخراج کرد.

درگاتاها در سرود ۳۲/۸ زرتشت ییما را محکوم کرده و او راگناهکار می‌نامد. این بند را به صور مختلف ترجمه کرده‌اند. اغلب چنین برداشت کرده‌اند که ییما گناهکاری است که برای خشنودی مردم گوشت خوردن به آنها آموخت و از چارپا و خورشید به زشتی یاد کرد، آنچنان که در دیده توان دید، کسی که کشتزار را بیابان کند. در بندهای قبل سخن از گناهکاران است و همچنین شخص پرگناه که ممکن است حتی دارای شهرت گردد (مانند ییما) وکامیاب شود. سخن از دیوان و پیروان دروغ و گناهکاران است و بالاخره ییما یکی از این گناهکاران پیرو دروغ شناخته می‌شود. محققین غربی معتقدند که در این بندها سخن از آیین میتراست و قربانی گاو در نقطه‌ای که خورشید دیده نمی‌شود. زرتشت برای اینکه این عادت را از اصل و ریشه براندازد به پایه و بن حمله کرده و جمشید را، با آن همه محبوبیت، گناهکار می‌نامد تا مردم دریابند اگر حضرت آدم هم خطاکند گناهکار است. او در ضمن با این عمل با هرچه اسطوره و افسانه است به مبارزه می‌پردازد.

آذرگشسب و برخی دیگر از مفسرین برداشت دیگری دارند و معتقدند که در این بند سخن از گوشت خوردن نیست، بلکه چون ییما اهورامزدا را خوار شمرد از او به بدی یاد می‌شود. این بند را آذرگشسب چنین ترجمه کرده است:

از آن گناهکاران شناخته شده است حتی جمشید پسر ویونگهان که برای خشنودی مردم و خویشتن خداوند جهان را خوار شمرد.

در روایات آمده است که چون جمشید به جاه و جلال خود مغرور شد، شیطان او را وسوسه کرد تا خود را خداوند جهان خواند و مردم را به ستایش خود وادار نماید. در این موقع فره ایزدی از او فرار کرد. در شاهنامه آمده است:

گرایدون که دانید من کردم این — مرا خواند باید جهان آفرین
چو این گفته شد فر یزدان ازوی — گسست و جهان پر شد ازگفتگوی

در هر حال چه برداشت محققین غربی و چه تفسیر آذرگشسب و بسیاری از محققین زرتشتی صحیح باشد، در هر حال زرتشت برای اولین‌بار قهرمان قهرمانان اساطیر آریایی راگناهکار نامیده

---

147. Vivasvat

148. Vivanghan

و محکوم ساخته است و به همین دلیل با وجود مقام خاص ییما در اوستای متأخر او به دست ضحاک کشته می‌شود. در زامیاد یشت سپی توره[۱۴۹] برادر جمشید به کمک اژی دهاک[۱۵۰] ییما را دو نیم می‌سازد. در آبان یشت نیز اژی دهاک از کشور بوری[۱۵۱]، که آن را بابل دانسته‌اند، ییما را به قتل می‌رساند. شدر معتقد است که زرتشت مخصوصاً ییما را محکوم ساخت زیرا او در افکار مردم کسی بوده است که مخترع آداب و رسوم خرافی، مانند قربانی گاو و مصرف سوما به‌شمار می‌رفته است. زرتشت از این نهراسید که برای تثبیت پیام خویش ییما و یواهوانت که هندیان او را خدای مردگان دانسته و ایرانیان او را اولین پادشاهی که به مردم تمدن آموخت و مورد احترام مردم بود، محکوم سازد و در یسنا ۳۲ مستقیماً او را شماتت نماید.

در بندهای قبل و بعد این سرود آموزگار بد و رهبران دروغین که تعلیمات دینی را تحریف می‌کنند، سخت مورد انتقاد قرار گرفته و کاهنین دین میتراپرستی و آیین قربانی شماتت شده‌اند. زرتشت این آموزگاران کج‌اندیش را از بدترین تباهکاران و بزرگترین خطاکاران به‌شمار آورده که مردم را از صلاح و فلاح باز می‌دارند و زندگی آنان را تباه می‌سازند. کویها و کرپن‌ها در کنار جمشید به سخت‌ترین صورت مورد انتقاد قرار گرفته‌اند و اصولاً هات ۳۲ سراسر نکوهش تعلیمات خرافی و ناصواب رهنمایان و پیشوایان و رهبران دینی است که افکار مردم را منحرف می‌سازند. مسلماً وقتی که به بند ۸ این سرود در چهارچوب مطالب فصل توجه کنیم، درمی‌یابیم که نظر شدر کاملاً صحیح است و زرتشت مخصوصاً جمشید را برگزیده است تا از ریشه مبارزه را آغاز کند.

اصولاً برای درک صحیح اصطلاحات و اشارات گاتاها باید مطالب یک یسنای کامل و گاهی همه گاتاها و لااقل چهارچوب اصلی آن را میزان قرار داد و دقیقاً مطالعه کرد. متأسفانه یک چنین بررسی مشروح و تحلیلی در مورد همه مطالب گاتاها از حوصله رساله کنونی ما خارج است و باید به اختصار پرداخت وگرنه مثنوی هفتاد من خواهد شد.

باری وقتی در بندهای قبل سخن از آموزگاران منحرف سازنده و فریبکار است که افکار فاسد را تبلیغ می‌کنند و یک‌باره به جمشید اشاره می‌شود که او هم یکی از این گناهکاران است، یعنی یکی از آن رهبران دروغین که به مردم تعلیمات غلط داده‌اند، باید پذیرفت که برداشت پورداود و شدر در این مورد به حقیقت نزدیکتر است. اگر هم کاملاً حقیقت آنچه زرتشت درنظر داشته، نباشد، ییما آموزنده آداب و رسوم منحرف‌ساز است پس هرقدر هم معروف و مشهور باشد

149. Spityura

۱۵۰. Azidahak آژدهی = مار سه سر

۱۵۱. Baivari (نام دیگر ضحاک Baivaraspa یا هزار اسب است)

(بند ۶ همین هات) پرگناه و مطرود است. برای خشنودی مردم خدا را خوار شمردن نه با بندهای قبل پیوستگی می‌یابد و نه اصولاً دارای مفهوم واقعی است. هیچ‌گاه مردم از خوار شمردن خداوند (اگر او را خداوند بدانند)، خشنود نخواهند شد. آذرگشسب تکیه می‌کند به اوستای متأخر و روایات سنتی در حالی که کدام یک از روایات سنتی کاملاً با حقیقت تطبیق می‌نماید که این یکی چنین باشد. نکات جالب این هات که سراسر مخالفت با رسوم خرافی است چنین است:

بند ۳: ای گمراهان شما همه از تبار سیاه‌دلان و کژمنشانید، پیروان شما هم که به شما احترام می‌گذارند از گناهکارانند.

بند ۴: شما مردم را پریشان کردید تا آنان که بدترین کار را انجام دهند از اندیشه پاک و اشا و اهورامزدا گریزان باشند.

بند ۵: مردم را از زندگی خوب به دور کردید و فریب دادید و با اندیشه زشت و آموزش نادرست آنها را گمراه ساختید.

بند ۶: شخص پرگناه ممکن است کامیاب شده و دارای شهرت گردد ولی خداوند از حقیقت آگاه است (مانند ییما).

بند ۷: از این گناهکاران هیچ‌یک نمی‌فهمند که پیشرفت واقعی با کوشش و کار حاصل می‌شود.

بند ۸: در شمار این گناهکاران ییما و یونگهان است.

بند ۹: آموزگار بد تعلیمات دین را تحریف می‌کند و با آموزش منحرف خود زندگی را تباه می‌سازد و مردم را از راه راست باز داشته از هدف زندگی به دور می‌دارد. ای مزدا و ای مظهر راستی و پاکی به تو شکایت از این نابکاران می‌برم.

بند ۱۰: این رهبران قربانی و مهرپرستی آموزشهای دین را تحریف می‌کنند. نیک‌اندیشان را به هواخواهان دروغ مبدل ساخته، و چمنزارها را ویران و سلاح بر روی پاکان بلند می‌کنند.

آذرگشسب تعبیر دیگری دارد و می‌نویسد «پیشوایان دیویسنا احترام گذاشتن به خورشید و ستایش مادر زمین را ناروا می‌دانند و مردم را گمراه می‌سازند». این برداشت نمی‌تواند صحیح باشد زیرا اگر چنین ترجمه شود مفهوم آن این است که دیوپرستان، یا همان آریاهای ودایی، احترام به زمین و خورشید را گناه می‌دانند در حالی که کاملاً معکوس بوده است. خورشید و زمین در دین آریاهای دیوپرست دارای مقامی ارجمند بوده و خدای زمین و خدای خورشید در همه ادیان پولی‌تئیستی پرستش می‌شده‌اند. با توجه به این تباین باید نظر پورداود و دیگر محققین غربی را پذیرفت که در اینجا سخن از قربانی گاو در نقطه بدون خورشید است که یکی از آیینهای بنیانی میترائیسم به‌شمار می‌رفته است. کرپن‌ها به تأیید خود آذرگشسب کاهنان رسوم قربانی بوده‌اند و

به‌طوری که آذرگشسب هم در تفسیر خود می‌نویسد «آنها طرفدار رسوم مذهبی و قربانیهای خونین بودند ولی زرتشت مخالف با این مراسم بود». این بند به نظر اکثریت محققین، مخالفت با مهرپرستی و آداب و رسوم آن است.[۱۵۲]

بند ۱۱ : به راستی این پیشوایان و روحانیون منحرف زندگی را تباه می‌سازند و انسانهای شریف را از رسیدن به هدف راستی بازمی‌دارند.

بند ۱۲ : آنها مردم را با آموزش نادرست ازکارهای نیک باز داشته و سبب می‌شوند که گرهما[۱۵۳] و کرپن را بر پاکان ترجیح دهند. آنها سروری پیروان دروغ را آرزو می‌کنند.

بند ۱۳ : قدرت این گرگان حریص بالاخره سبب تباهی خود آنان می‌شود.

بند ۱۴ : کاوی و گرهما مدت زمانی است در فکر به دام انداختن زرتشت می‌باشند چه آنان بر آن شدند که دروغپرست را یاری کنند آنها مردم را به انجام قربانی و آداب و رسوم منحرف هدایت می‌کنند (و قبلاً نظر آذرگشسب توجیه شد).

بند ۱۵ : به راستی این کرپن‌ها و کاویها که مردم را از آزادی محروم کرده‌اند بالاخره به سزای اعمال زشتشان خواهند رسید و به وسیله همانها که تحت فشار و محرومیت بوده‌اند تباه خواهند شد.

بند ۱۶ : به راستی که بهترین آموزش واقعی از جانب آموزگار پارسا و خردمند است. سخن از آموزگار و معلم خردمند است که در ضمن پارسا هم باشد. جامعه به معلم احتیاج دارد نه کشیش و کاهن و رهبر. فضیلت و پارسایی باید با خرد و عقل توأم باشد وگرنه ارزشی ندارد.

در سراسر این سرود مخالفت شدید با کاهن و رئیس ـ کاهن مشاهده می‌شود. کهانت و دین معبدی پایه معتقدات آریاهای قدیم بوده و هزاران سال نیز ادامه یافته است. برهمانان هنوز در بین هندوها از قدرت مطلق هدایت روحی و فکری مردم برخوردارند.

به نظر من مبارزه با رهبران اجتماعی ـ مذهبی و روحانیت منحرف و آداب و رسوم خرافی و

---

۱۵۲. زرتشتیهای متأثر از خرافات پهلوی که مهر تیزاسب و قهرمان را پس از هورامزدا بزرگترین ایزد گیتی می‌شناختند نمی‌خواستند که بپذیرند پیغمبرشان میترا را به صراحت مطرود ساخته است، لذا زرتشتیان به این واقعیت کمتر توجه می‌کنند.

۱۵۳. Grehma را اغلب یکی از سران دینی مذهبی دیویسنا معنی کرده‌اند ولی گروهی نیز حریص رشوه‌خوار و برخی شبان دروغی که به جای حفاظت گله به فکر شکم خویش است (آن را با گرازما به معنی حریص و پرخور شبیه دانسته‌اند).

سد سازنده شکوفایی انسان مرکز ثقل تعلیمات زرتشت را تشکیل داده است. زرتشت در گاتاها به‌کرات کرپن و کاوی را مذمت نموده و مردم را از پیروی آنها بر حذر داشته است. غیر از این هات در سرودهای دیگر نیز این فسادآفرینان شماتت شده‌اند که ازجمله:

۴۴/۲۰ : کرپان و اوسیج جهان را به خشم می‌سپارند و کاویها او را به ناله درمی‌آورند (به نظر پورداود و محققین غربی گاو را به خشم می‌سپارند و به ناله درمی‌آورند) و هرگز کوشش نمی‌کنند تا در پناه راستی آن را پیشرفت دهند (در پناه دین راستین گاو را پروراندن و پیشرفت دادن مفهوم جالبی نیست).

۴۶/۱۱ : کرپن و کاوی نیروهای خود را به هم پیوسته‌اند و با کردارهای زشت خود زندگی مردم را تباه می‌کنند. اما وجدان ناآرامشان آنها را عذاب خواهد داد.

۴۸/۱۰ : قبلاً توجیه شد.

۵۱/۱۲ : فریب‌خوردگان مکتب کاوی هیچ‌گاه در دوران زندگی خویش زرتشت را خرسند و خشنود نمی‌سازند (شوشتری: زرتشت از روش فریبکارانه کاوی خشنود نمی‌گردد. پورداود: چاکر فرومایه کوی درگذر زمستان زرتشت را خشنود نساخت).

۵۱/۱۴ : کرپن‌ها شماتت می‌شوند که با کردار و آموزشهای منحرف جهان را به تباهی دچار می‌سازند

شوشتری: از مادرگیتی (گاو) شبانی نمی‌کنند و مردم را می‌فریبند. پورداود به تبعیت از محققین غربی ترجمه می‌کند «برای آزاری که آنان از کردارها و گفتارهای خودشان به چهارپایان می‌رسانند به‌جای آر آن داوری که در پایان درخان و مان دروغ‌خواهی)».

با گفتار خود چگونه می‌توان گاو یا چارپا را آزار داد؟ مگر چارپا هم سخندان است؟ با گفتار منحرف می‌توان جهان و مردم جهان را به تباهی کشید. در اینجا باید قبول کرد که برداشت آذرگشسب، شوشتری، پوروالا و... بهتر قابل توجیه است. (به بحث آتیه درباره گاو مراجعه شود)

کرپن[۱۵۴] ها کاهنین جوامع آریایی بوده‌اند که در وداها نیز کلپه به معنی شعائر و آداب است وکرپن کسی است که در اجرای شعائر و آداب قربانی نظارت می‌نماید. بویس او را کشیش سرمونی یا کاهن[۱۵۵] اجرای آداب و رسوم معنی کرده است.

کوی یا کاوی[۱۵۶] در وداها به معنی شاعر سرودهای مذهبی است که به حافظه سپرده می‌شده. (منترا[۱۵۷] که از همان من و منش و حافظه و فکر مشتق گردیده، یعنی سرودهای حافظه‌ای). او در وداها دارای مقام روحانی است. این اصطلاح را به خدایان و کاهنان خدای

154. Karpan
155. Ceremony or ritual priest
156. Kavi
157. mantra

سوما نیز داده‌اند. بویس معتقد است که وظیفه کوی در آریاهای ودایی بیان اورادی که دارای قدرت سری و رمزی بوده و به‌صورت منظوم سروده می‌شده است، توجیه می‌شد. این سرودها را کاویه می‌نامیدند. به همین دلیل است که زرتشت خود را متران[۱۵۸] که سراینده متراها[۱۵۹] یا سرودهای مقدس است نامیده نه گوینده کاویه.

اما در عهد زرتشت و در جامعه گاتایی کاوی فرمانده عشیره است که در ضمن رئیس مذهبی قوم نیز محسوب می‌گردیده است. به‌طوری که در جلد اول توجیه گردید و از متن گاتاها نیز برمی‌آید، کاویها رئیس ـ کاهن عشایر آریایی بوده‌اند. مقام کاوی از دین نیاپرستی سرچشمه گرفته که فرزند ارشد خانواده و سپس عشیره، حافظ اجاق خانوادگی و عشیره‌ای بوده است. البته رفته رفته کاوی به حاکم و شاه مبدل شده و در زمان ساسانیان کاوی قباد، کاوی خسرو و... یا کی‌قباد و کی‌خسرو و... به معنی شاه استعمال می‌شده است. در زمان زرتشت به‌طوری که قبلاً نیز اشاره شد از سلطنت و شاهی اثری نبود و جوامع عشیره‌ای و قبیله‌ای وجود داشته است و چون جامعه هنوز طبقه‌بندی مشخصی نیافته بوده لذا طبقه خاصی به‌عنوان روحانی با تربیت معین و تعلیمات پیچیده آن گونه که بسیاری از محققین تصور کرده‌اند، شکل نگرفته بوده است. در گاتاها، هم به کرپن برخورد می‌کنیم هم اوسیج و هم کاوی. اینها همه رهبران مذهبی جامعه‌اند و هر کدام وظیفه خاصی دارند ولی هنوز از یک طبقه مشخص با نظام خاص و هیرارشی معین اثری نیست.

آذرگشسب کلمه رتوش[۱۶۰] را که در گاتاها آمده است در یک‌جا رهبر روحانی ترجمه کرده است. خود او به واقعیتی متوجه گردیده و نتیجه گرفته که به‌طور قطع در زمان زرتشت طبقه‌ای مشخص به‌نام روحانی وجود نداشته است. با این برداشت می‌توان پذیرفت که مقصود از رهبر روحانی پیشوای معنوی است نه رهبر یک طبقه روحانی. اکثریت محققین رتو را داور و قاضی و آموزگار ترجمه کرده‌اند که با توجیه قبل نیز بهتر قابل تطبیق است. هینتس، مولتون، هومباخ، بارتولومه، مرحوم پورداود و... همه رتو را داور ترجمه کرده‌اند. حتی خود آذرگشسب نیز در یسنا ۵۱/۵ رتو و رتوش را داور معنی می‌کند. برداشت رهبر روحانی از زمان ساسانیان متأثر گردیده که موبد موبدان را رتو و شاه را اهو می‌نامیده‌اند. پس باید پذیرفت که در جامعه ساده رمه‌داران زمان زرتشت هنوز از کلیسای متشکل خبری نیست. رفته رفته که جامعه وسعت می‌یابد وظایف گروهها نیز مشخص گردیده کاویها به ریاست سیاسی و کرپن‌ها به ریاست مذهبی متمایل می‌گردند و شاه و دربارش در کنار اترونها و مغان و موبدان به تدریج به دو دستگاه مستقل ولی هماهنگ مبدل می‌شوند. در جلد اول دیدیم که چگونه شاه از درون معبد و در کنار معبد رشد کرده و به همین دلیل

---

158. mathran 159. mathras
160. ratush

نیز همیشه ریاست عالیه مذهبی را نیز بر عهده داشته است. با وجود آنکه رهبری سیاسی و مذهبی جامعه مراحل اولیه خود را طی می‌کرده است، زرتشت به مخالفت با هر دو مقام پرداخته و مردم را از اطاعت و پیروی این دیواندیشان و دیوسیرتان بازداشته است.

هرتل می‌نویسد «مکتب زرتشت، کاملاً مانند اوپانیشادهای قدیمی، فلسفی است ولی در عین حال ضد روحانیت و ضد مذهب است (مذهب رایج). در هندوستان و همچنین در ایران روحانیت راه بی‌اثر ساختن این تعالیم را در این دید که آن را به خود وابسته سازد». به عبارت دیگر در لباس تعالیم زرتشت دین او را تحریف نماید.

ادولف راپ[161]، ایران‌شناس آلمانی معتقد است که نفوذ فوق‌العاده روحانیت و دخالت در امور سیاسی که نتیجه‌اش احداث سدهایی در مقابل ترقی و پیشرفت جامعه است و در تاریخ ملل قدیم اثرات سوء آن مشاهده شده است، در مذاهب مزداپرستی به کلی دگرگون شد و از این قدرت در آن اثری دیده نمی‌شود.

پروفسور اشپیگل، گیگر، ویندیشمان در عصر اوستا می‌نویسند «در گاتها حتی یک‌بار برای نمونه کلمه‌ای که دلالت بر کهانت و روحانیت نماید نیامده است. تنها در گاتاها ما شاهد کلمه سئوشینتو[162] هستیم که دارای معنای مشخصی مانند مبلغ و معلم مذهب می‌باشد ولی این کلمه دارای معانی مختلف دیگری مثل اترون (آذربان) می‌باشد که اصولاً در گاتاها به کار نرفته است».

اغلب محققین متوجه این واقعیت شده‌اند که پیام زرتشت ضد روحانیت و کهانت است زیرا نه‌تنها دین بدون واسطه و خبره و طبقه خاص روحانی می‌باشد، بلکه هر جا نیز در گاتاها از کاهن نام برده شده مورد شماتت قرار گرفته است.

کلمه سئوشینتو فقط در سه بند از گاتاها ذکر شده است. در ۴۵/۱۱ و ۵۳/۲ که اغلب آن را خود زرتشت تعبیر کرده‌اند. آذرگشسب این کلمه را در این بندها مردمان مؤمن و یاوران آیین راستی ترجمه کرده است. معنی لغوی این کلمه سود رسان است. از مفهوم کلی جملات نیز چنین برمی‌آید که مقصود شخص وارسته و داناست که با دانش خود به مردم سود رسانده و سبب رستگاری آنان می‌شود. در ۴۸/۱۲ به روشنی این کلمه در متن سرود توجیه می‌شود «کسانی که با منش پاک پیروی می‌کنند وظیفه‌شناسی را و کردارشان با راستی توأم و برابر با آموزشهای مزداست و برای درهم شکستن خشم و نفرت می‌باشند». با توجه به این بند مسلم می‌شود که سئوشیانت نه روحانی است و نه نجات‌دهندگان آتیه، آن‌گونه که در اوستای متأخر آمده و برخی نیز تحت تأثیر آن چنین برداشت کرده‌اند و به غلط برای دین زرتشت نیز امام زمان مطرح ساخته‌اند. آذرگشسب می‌نویسد «هیچ‌گونه اشاره‌ای در گاتاها نشده است که در آینده سئوشیانت خواهد آمد و این تعبیر و

161. Adolf Rapp 162. Saoshyanto

تفسیر در ادبیات متأخر و به‌خصوص در نوشتجات پهلوی آمده است».[۱۶۳]

هرتل معتقد است مغان که مذهب ودایی داشتند (پیرو دیوان بودند) وظیفه روحانیت را در بین ایرانیان به خود اختصاص دادند زیرا «زرتشت نه کاهن بود و نه مکتب کهانت تأسیس کرده. پس از او برای اجرای مراسم مذهبی (که مردم به آن عادت کرده بودند و بدون آن دین را درک نکرده و به رسمیت نمی‌شناختند) مردم مجدداً به مغان وابسته شدند و این طبقه رسوم و آداب مذهبی را طبق دین ودایی خود ادامه دادند. آنها طبیعتاً مؤلف و حافظ متون اوستای متأخر شدند که از دهان زرتشت سخن می‌گفت، سخنانی که به بدترین وجه با مکتب و تعالیم زرتشت مخالفت داشت. آنها در اصل مراسم مذهبی دیوپرستی را به این طریق تأسیس نموده و مردم را به دفاع و اجرای آن واداشتند».

قبلاً به نظر مولتون اشاره شد که معتقد بود دین زرتشت ضد روحانیت است و نوشت «در این دکترین جایی برای وظیفه روحانیگری به‌صورت یک بخش کامل نیست. از آداب و رسوم و تشریفات، سحر و افسون به کمترین حدی که انتظار می‌رود در این مکتب دیده می‌شود. پس از آن که زندگی و کارکرد مصلحین دیگر را در نقاط مختلف جهان مطالعه می‌کنیم به این نتیجه می‌رسیم که ریتوال در دین کم‌کم جای خود را می‌یابد، ولی نه در مراحل تازه و طلوع یک مذهب که حیات خویش را آغاز می‌نماید».

رودلف می‌نویسد: یکی از اقدامات مهم زرتشت نفی و طرد نمایندگان مشاغل رسمی و شعائر و آداب و رسوم دین قدیم ایرانیان است که همان کاویها، کرپن‌ها و اوسیجها بودند. در این مرحله زرتشت چهارچوبی را که تاکنون معمول بود درهم می‌شکند. نتیجه آن هم آواره شدن زرتشت است که مجبوراً به‌صورت یک تهیدست بی‌پناه به اطراف کوچ می‌کند و با طرد و حتی تعقیب روبه‌رو می‌شود.

اغلب محققین به این واقعیت اذعان دارند که زرتشت نه به آداب و رسوم و شعائر دست و پا گیر توجه داشت و نه روحانیت را ضروری می‌دانست، بلکه هدف دین را در اجرای اعمال نیکی که نتایج آنها مستقیماً به خود بشر و جامعه می‌رسید، خلاصه کرد.

شدر می‌نویسد «کوچکترین شکی برای زرتشت نبود، آنکه اخلال نظام حق را می‌پسندد، هر که باشد، ارباب، اشراف، کاهن و حتی خدایان، در خدمت دروغ بوده و سلطه فریب و دروغ را در زمین تثبیت می‌کند. چنین کسی دروغگو و فریبکار است و به درک صحیح باید هدایت شود و یا

۱۶۳. در گاتاها از سئوشیانت‌ها سخن گفته می‌شود نه سئوشیانت و اشاره به همه فرزانگانی است که در زمان زرتشت یا پس از او با آگاه نمودن مردم به جامعه سود می‌رسانند. او خود را نیز یک سئوشیانت نامیده است.

اگر حاضر به این هدایت نیست با او به مبارزه پرداخت... آنکه نظام صحیح و راست را درک کرده و پذیرفته است عاطفه و اراده‌اش پیوسته در خدمت این نظام خواهد بود. او به راستی و حقیقت خدمت می‌نماید و در راه آن مبارزه می‌کند. اوست از راستان و متعلق به خداوند که راستی و حقیقت را در جهان برقرار ساخته و آن را حفظ می‌کند».

او همچنین می‌نویسد «زرتشت از این نهراسید که از اصول مکتب خود بدون قید و شرط نتیجه آخری را اعلام دارد. او به مخالفت با آداب و رسومی که مقدس شمرده می‌شد همان‌گونه قد علم کرد که بر علیه خدایانی که سپر این آداب و رسوم بودند».

با توجه به خلاصه‌ای که در این بخش بیان شد به این نتیجه می‌رسیم که زرتشت برای برانداختن معتقدات، آداب و رسوم و هیئت حاکمه‌ای که به‌نام مذهب از این آداب و رسوم و معتقدات سوءاستفاده نموده و مردم را تحمیق و قدرت و سروری خود را بر آنها تحمیل کرده بود و نظام نامردمی و ستمگرانه‌ای که بر این معتقدات استوار شده بود، قیام کرده است. ولی قیام زرتشت جنبه نظامی نداشت و برای ایجاد انقلاب و کشورگشایی شکل نگرفته بود، بلکه او برای تربیت انسان و ایجاد جامعه راستان و راست‌دینان به اعلام پیام خود پرداخت. نه شرایط زمان و مکان زرتشت آماده یک جنبش عمومی بود و نه پیام زرتشت کیفیت انقلابی داشت. آنچه درباره جنگهای زرتشت گزارش می‌شود هیچ‌گونه پایه تاریخی ندارد و از روایات و قصص زرتشتی اقتباس شده که دارای اعتبار نیست.

پیام زرشت بر پایه خرد و بینش، دانایی و آگاهی بنا شده و با مهر و نیکخواهی و همدردی توأم است و با وجود آنکه آیین عمل و تلاش و ستیز با بدی و کژی بود، از پی‌ورزی و خشونت، جنگ و ستیز و کشتار نشانی نداشت. در سراسر سرودهای زرتشت حتی یک بار کوچکترین دستوری درباره کشتار و خشونت داده نشده است، چون هدف زرتشت چون هر خردمند فرزانه‌ای سعادت و سلامت جامعه است، که به باور زرتشت با آگاهی و دانایی و آزادی می‌توان به آن دست یافت.

۷ـ دین زرتشت مردمی و متکی بر عمل و واقعیت است

پیش از این شرح داده شد که دین در نظر مردم باستان مشتی آداب و رسوم و شعائر برای جلب رضایت خدایان و قدرتهای مافوق بشر بود. به همین جهت رفته رفته گروهی به‌نام روحانی و کاهن که به‌عنوان خبره و رهبر این مراسم بر مردم تحمیل شده بودند، در جامعه قدرت یافته و به‌طوری که در جلد اول نشان داده شد، حکومت و سلطنت را پایه گذاشتند. دین منحرف در سراسر تاریخ تمدن بشر به‌صورت مجموعه‌ای از شعائر و تشریفات وسیله تحمیق مردم توسط معبد و کلیسا

بوده و نه فقط در مسیحیت قرون وسطی کالای دکان روحانیون کلیسایی شده و خرید و فروش بهشت را برای آنان آسان می‌ساخته است، که هنوز هم حتی در اغلب جوامع متمدن همان شعائر کلیسایی که با زندگی واقعی مردم ارتباطی ندارد به‌نام دین به مردم تحمیل می‌شود. متدین کسی است که بنا به دستور خبرگان دعا و نماز و نیایش و نیاز، صدقه و فدیه و مراسم شعائری را به درستی انجام دهد و برای آمرزش روح و وصول به بهشت و فرار از جهنم به وظایفی که کلیسا برای او تعیین نموده عمل نماید. توسل و دخیل و نذر و نیاز، که یادبود انواع رشوه به دستگاه الوهیت از راه متولیان دین است، یکی از مؤثرترین عوامل موفقیت به‌شمار رفته و کشیش و خبره دین مهمترین واسطه انسان و خداست... دنیا محل گذر است و باید به آخرت اندیشید و سعادت ابدی را تأمین کرد... یک چنین اعتقادی علاوه بر اینکه سبب تثبیت یک دستگاه طفیلی می‌شود انسان را نیز از حقایق زندگی به دور داشته یا او را معامله گری می‌سازد که به دنبال کلاه شرعی برای تأمین سعادت این جهان و فرار از عقوبت آن دنیاست، و یا ذلیل و درمانده‌ای که با ترس و وحشت بدون آنکه به واقعیت زندگی پردازد در ترس از آتش سوزان جهنم به دامان خرافات پناه می‌برد. بهترین نمونه برای ارائه اثر معکوس دین انحرافی در زندگی مردم بررسی اجتماعاتی است که به ظاهر متدین بوده و قدرت کلیسا و روحانیت و دین تشریفاتی در آنها قابل توجه است ولی جامعه عقب‌مانده‌تر، فقر و ظلم و تعدی و فساد بیشتر است.

من در جلد اول و دوم این مجموعه شمه‌ای از چگونگی انحراف اجتماعات و نقش روحانیت منحرف را ارائه دادم و احتیاج به تکرار آن نیست، فقط تأکید می‌کنم هنگامی که هدف دین دستیابی به بهشت و دوری از جهنم باشد و رشوه یا انجام شعائر و آداب وسیله‌ای برای رسیدن به این هدف تلقی گردد به جای آنکه دین انسان را به فضایل انسانی و عالی رهنمون گردد او را معامله گر و ریا کار و یا ذلیل و متحجر می‌سازد. هر صاحب اندیشه‌ای اگر کمی به تاریخ و یا حتی به اجتماعات مختلف کنونی توجه کند نمونه جوامع از درون فاسد و پوسیده و متحجر ولی به ظاهر متدین را خواهد یافت. در بحث تمدنهای جهان نمونه‌های فراوانی از این تأثیر تخریبی کلیسا و ادیان کلیسایی را خواهیم دید.

جالبترین مشخصه پیام زرتشت توجیه تقوی و هدف دین است. در جامعه راست‌دینان نه روحانیت منحرف جای خودنمایی دارد و نه تشریفات و شعائر کلیسایی.

در بخش امشه اسپندان یا صفات کمالیه مشاهده کردیم که هدف اساسی از طرح این فضایل ارائه راه کمال و وصول به سعادت و آمرزش حقیقی است. همچنین توضیح داده شد که برای دستیابی به آرامش وجدان و بهشت درون باید بدون واسطه و رابطه با اراده و اختیار و خودآگاه به تقویت این فضایل پرداخت و در راه پیشرفت و تعالی و شکوفایی جامعه کوشش کرد.

در فصل مبارزه با پولی‌تئیسم نیز نبرد بی‌امان زرتشت را با روحانیت منحرف و آداب و رسوم کلیسایی توجیه کردیم و دیدیم که اهورامزدا به قربانی و فدیه و نیاز مادی احتیاج نداشته و شایسته‌ترین قربانی اشه‌ون عمل نیک است. ضمن تشریح فصول گذشته غیرمستقیم به این اصل نیز اشاره شد. به‌خصوص در بخش امشااسپندان بندهای مختلفی از گاتاها ذکر گردید که ارزش عمل و فعالیت مفید در آنها تأکید شده بود. برای آشنایی بیشتر به نظر زرتشت مجدداً از گاتاها بهره گیری می‌کنیم. با برخی از این سرودها آشنا هستیم ولی نه با دیدی که اکنون مورد بررسی قرار می‌گیرد.

سرود ۳۴: ۱ ـ ای مزدا رفتار و گفتار نیک و پرستش بی‌ریایی که در پرتو آنها مردم از بخشایش پارسایی و جاودانی و نیروی معنوی و رسایی برخوردار می‌گردند، همه را نخست به تو ای خداوند هستی‌بخش نیاز می‌کنم.

ترجمه‌های دیگر با این متن زیاد اختلاف ندارد و مفهوم کلی یکی است. قربانی مزداییان به درگاه خداوند رفتار و گفتار نیک است که از پارسایی و نیروی اراده و پرستش بی‌ریای حق نتیجه می‌شود. به‌خصوص اعمال نیکی که به مردم سود رسانده موجب شکوفایی آنها می‌گردد.

۲ ـ پروردگارا مرد نیک‌اندیش پارسایی که روانش با راستی همگام است تنها به تو می‌اندیشد و کردار نیک خود را به تو نثار می‌کند.

شوشتری «برای نزدیک شدن به مزدا» به جای نثار به مزدا ترجمه می‌کند و پورداود «همه آنها را به پیشگاه تو آورد». در این سرود نیز هدیه و نیاز به درگاه پروردگار عمل نیک است.

سرود ۳۳/۱۴: زرتشت همه جسم و جان خود را با گزیده‌ترین منش پاک چون نیازی به خداوند خود تقدیم می‌کند، همچنین بهترین کردار و گفتار و فرمانبری از دستورات الهی و نیروی خود را در راه اشا (همه نیروی خود را در راه گسترش مرام راستی و خیر و صلاح مردم به کار خواهم برد).

در این مفهوم تقریباً هم محققین متفقند. آلتهیم در تفسیر آن می‌نویسد «زرتشت حتی در مورد قربانی برخلاف گذشته از قربانی مادی دوری می‌جوید و به قربانی معنوی می‌پردازد. او در سرودهای تحسین‌آمیز و عجیب خود اعلام می‌کند که برای قربانی حیات و تن خویش را به‌صورت پندار نیک که در گفتار و کردار منعکس می‌شود، تقدیم می‌نماید».

این سرود به‌خصوص مورد تحسین و اعجاب اوستاشناسان قرار گرفته و آن را بهترین نمونه برداشت زرتشت از راه نزدیکی به حق و تقدیم نیاز و فدیه به درگاه اهورامزدا می‌دانند. به نظر من بهتر و صریحتر از این نمی‌توان در سه هزار سال قبل دین را از دید زندگی واقعی و عملی توجیه

نموده و معیارهای نوینی عرضه داشت که امروز نیز نو و تحسین‌آمیز است.

سرود ۲۸/۱ : بشود که با کارهای راست و درست از سراسر خرد و اندیشه پاک برخوردار گردم و به این‌گونه روان آفرینش را خشنود سازم. برخی به جای روان آفرینش روح گاو ترجمه کرده‌اند که رسا نیست و کارهای راست و درست با روان گاو تجانسی ندارد. در این باره در جای خود بحث خواهد شد.

سرود ۲۸/۲ : ای اهورامزدا هر آینه به تو نزدیک خواهم شد با اندیشه پاک. بگذار به من بخشیده شود در هر دو جهان هم مادی و هم معنوی پاداشی که از راستی سرچشمه می‌گیرد و بدان وسیله دینداران را به خوشبختی رهبری می‌کند. «به عبارت دیگر پاداش در سایه راستی حاصل می‌شود و کارهای راست و درست سبب آمرزش و صلاح جامعه می‌گردد».

هات ۳۱/۱۶ : پروردگارا از تو می‌پرسم، هرگاه شخصی نیک‌اندیش و با تاب و توان در راه ترقی خانه و روستا و سرزمین خود و پیشرفت راستی و درستی کوشش کند از وصال تو برخوردار خواهد گردید (پورداود و شوشتری نیز شبیه همین برداشت را دارند) [۱۶۴]
نزدیکی و وصال حق در اثر کار و کوشش مفید و سازنده انسان و بسط فضایل انسانی حاصل می‌گردد. در این بند به صراحت خدمت به خداوند سعی در پیشرفت جامعه و مردم آن و تقویت نظام راستی و رفاه و آرامش‌بخش توجیه گردیده. این برداشت به بهترین زبان عملی بودن پیام زرتشت را ارائه نموده و مفهوم دین را ازنظر زرتشت آشکار می‌سازد.

هات ۴۵/۸ : با اندیشه و گفتار و کردار نیک و در پرتو راستی و درستی اهورا را خواهم شناخت. شناسایی خدا و وصول به حق با کار و عمل و اتکاء به راستی صورت می‌پذیرد.

هات ۱۰ ـ ۴۵/۱ : در ترجمه این دو بند اختلاف نظر وجود دارد. تا بند نهم آذرگشسب و شوشتری نتیجه تقریباً مشترکی می‌گیرند. زرتشت برای بشر نیروی کار و کوشش طلب می‌کند تا در سایه آن مردم را پیشرفت داده و خداوند را خشنود سازند. و پورداود با اتکاء به ۴۴/۱۸ نتیجه می‌گیرد که در نتیجه خشنودی خداوند به ما نیروی کار و کشاورزی داده می‌شود تا از حیات کنونی

---

۱۶۴. آذرگشسب شوایتر (Shoithrahya) را شهر ترجمه کرده ولی خود او متذکر شده که در اوستا به معنی روستا برداشت شده است. چون به اتکاء دلایل بسیار شهر به مفهوم کنونی در زمان زرتشت وجود نداشته بهتر است از استعمال کلمات شهر، شهریار، کشور، شاه، شاهنشاه پرهیز نماییم. خواننده امروزی از آن کلمات مفاهیم خاصی را درک می‌کند که به کلی برای زمان زرتشت ناآشنا بوده است.

بهره گرفته و از زندگی خوش و خرم برخوردار شویم. به عبارت دیگر نباید به امید بهشت از زندگی مرفه و شادی‌آفرین چشم پوشید و با کار و کوشش باید زندگی شاداب و آسوده‌ای برای خود و جامعه فراهم ساخت.

بند ۱۰ را آذرگشسب و شوشتری و پورداود تقریباً به یک نحو برداشت کرده‌اند، خداوند در سایه قانون ازلی اشا، اندیشه رسا و قدرت خود به مردمان رسایی و جاودانی و برخورداری از نیروی تن و پایداری نوید داده است، ولی هومباخ و بسیاری از محققان غربی چنین ترجمه می‌کنند: «تمام هدیه‌های صالح را که نشان خصلت و پندار نیک هستند و کمک می‌کنند که قدرت اسرارآمیز مزدااهورا تجدد شود به پیشگاه خداوند تقدیم می‌کنم و او به همه اینها توجه خواهد کرد». هومباخ نتیجه می‌گیرد که زرتشت به جای قربانی به درگاه خداوند اندیشه نیک و حقیقت‌جویی تقدیم می‌کند. نیکوکاری و نیک‌اندیشی سبب تقویت نیروی حق یا به عبارت دیگر بسط خوبی و رحمت در جهان خواهد شد. هومباخ به هات ۴۴/۷ اشاره نموده و از آن نیز نتیجه می‌گیرد که قربانی و نیاز به درگاه خداوند اندیشه نیک و عمل صالح است.

هات ۴۷/۱: در پرتو خرد مقدس و بهترین منش، همچنین در پرتو رفتار و گفتار نیک (الهام گرفته) از اشا برای چنین کسی بخشد رسایی و جاودانی را مزدااهورا از روی محبت خویش. ترجمه‌های دیگر تقریباً شبیه همین بوده و نتیجه گرفته می‌شود که در سایه رفتار و گفتار نیک متکی بر راستی و نظام حق خداوند به انسان پاداش رسایی و توانایی خواهد بخشید.

هات ۵۱/۲۱: مرد با ایمان و پارسا و خداشناس کسی است که در پرتو دانش، گفتار و کردار و وجدانش به راستی گرایش داشته و در پرتو منش نیک نیروی معنوی بخشد. پورداود نتیجه می‌گیرد که «بهشت به آن پارسا و پرهیزگاری ارزانی خواهد شد که با پندار و گفتار و کردار و نهاد نیک راستی برافزاید و دین راستی را پیش برد». در هر حال رفتار و گفتار و نهاد نیک معیار پارسایی است.

هات ۵۳/۲: همه بکوشید تا با اندیشه و گفتار و کردار نیک مزدا را خشنود سازید و هر یک انجام کار نیک را برای نیایش او بگزینید. به زبان پورداود «برای خشنودی مزدا با پندار و گفتار و کردار نیک راه راست دین رهاننده را بیارایند». نیایش و خشنودی خداوند در سایه عمل نیک انجام می‌پذیرد.

این بود مختصری از بیان زرتشت درباره راه نزدیکی به حق و نیایش و تقدیم فدیه و نیاز به درگاه او. به‌طوری که می‌بینیم علاوه بر آنکه کوچکترین اشاره‌ای به انجام آداب و رسوم و شعائر

خاص نشده است زرتشت پیوسته عمل نیک و سازنده و کرداری را که با راستی و درستی توأم بوده و به پیشرفت و رفاه جامعه کمک کند، بهترین نیاز و هدیه به درگاه خداوند توجیه می‌نماید. میزان تقوا و پارسایی در دین زرتشت نماز و نیاز و گریه و زاری و توسل و انجام شعائر دین نیست. نماز اشه‌ون پندار پاک و کردار نیکی است که بر پایه راستی و درستی و نظام حق استوار می‌باشد. در این واقعیت که دین زرتشت بر امور واقعی و عملی زندگی استوار گردیده تقریباً همه محققین متفقند، قبلاً نمونه‌هایی از این نظریات و برداشتها ارائه شد.

لومل می‌نویسد در آیین زرتشت تقوی و ایمان فقط تظاهر نیست بلکه شخص مؤمن باید منش و کردارش نیک بوده و در خود تحول اساسی به‌وجود آورد و عمیقاً با روح و عمل خود هدیه راستی به درگاه پروردگار تقدیم کند. او اشاره به ۳۱/۲۱ می‌کند که در آن آمده: نیکوکار با روح و وجدان و عمل خود دوست پروردگار می‌شود.

دهالا می‌نویسد «یک روحانی واقعی زرتشتی در اندیشه و کردار به تقوی دست می‌یابد. او کسی است که مأموریتش برای پیشرفت و ترقی جهان وابسته به فعالیت او در جامعه است و دفاع از خواستها و مصائب و آلام افرادی در جامعه بشریت است که نصیب کمتری یافته‌اند».

علاوه بر آنکه ارتباط عمل نیک با تقوی و پارسایی و توجه به این اصل که هدف پیام زرتشت بسط و توسعه جامعه بر مبنای دانش و خرد و راستی و درستی و سه عامل پندار، گفتار و کردار نیک می‌باشد، در سراسر گاتاها تصریح گردیده است، یک به هم پیوستگی روشن و منطقی بین تمام اصول دین زرتشت میزان واقعیت را تأیید می‌نماید. اختلافاتی که در برداشت محققین و ترجمه برخی از اصطلاحاتی که دارای معانی مختلف بوده و به علت قدمت بسیار مفهوم واقعی آنها کاملاً مشخص نیست، به‌وجود می‌آید به نتیجه گیری بالا لطمه‌ای وارد نمی‌سازد، زیرا این واقعیت به حدی در گاتاها تکرار و تأیید شده که جای هیچ‌گونه تردیدی به جای نمی‌گذارد. برداشت اکثریت قریب به اتفاق محققین و زبان‌شناسان و دانشمندان که پس از گذشت دو قرن مطالعه و تحقیق چهارچوبی برای افکار زرتشت پیشنهاد نموده‌اند، هرقدر هم با هم اختلاف داشته باشند، خواننده را به یک دید خاص رهبری می‌نماید و برای او مسلم می‌سازد که زرتشت، از اولین مراحل اعلام پیام خود، هدف و قصد خاصی را دنبال کرده و سرودهایش در یک مسیر مشخص تنظیم گردیده است. او از توجیه نیکی و شر آغاز نموده و با مبنا قرار دادن خرد و اندیشه و فهم و دانایی بشر میزان راستی و درستی را بنا نهاده است و بشر با اراده و انتخاب آزاد را به عمل نیک و سازنده تشویق کرده است. مبارزه با شرک و بت‌پرستی و خرافات معبدی و اسطوره‌های موهوم و حذف کاهن و کشیش و آداب و رسوم و شعائر منحرف سازنده... همه به این هدف توجه داشته است که انسان راست‌کردار و نیک‌منش در جامعه شکوفا گردد. پرستش خداوند و ستایش حق برای خشنودی و

رضایت او نیست، که پروردگار نه احتیاج به نیاز و نماز آفریدگان دارد و نه به معرفی و شناسایی خویش. مقصود و هدف دین پرورش انسان است، انسان عامل و فعال و مفید، انسان با فضیلت و معرفت، انسان مهربان و دلسوز و آگاه.

ارزش پیام زرتشت هنگامی روشن می‌شود که به اجتماعات مذهبی کنونی بنگریم و ببینیم که چگونه در قرن بیستم، قرن اتم و سفر به فضا، هنوز دلالان و رمالان و دجالان، دین را وسیله تخدیر و تحمیق مردم قرار داده وکلیسا را دکان تجارت با دلها و امارت بر مغزها ساخته‌اند. خدا وسیله‌ای برای تحمل ذلت و درماندگی است و بهشت و جهنم عوامل ترس و امید برای تثبیت بساط استحمار و استثمار توده‌های درمانده و تأمین رضای خاطر کلاشانی که با دین به معامله می‌پردازند و از کلاه شرعی آسودگی خاطر به‌دست می‌آورند.

زرتشت در سه هزار سال پیش اعلام کرد ای انسان توکه دارای عقل و شعور و خردی، از این نعمت معنوی بهره گیر و به خویشتن خویش بازگرد و انسان با فضیلت شو و از هر واسطه و دلال و آداب و شعائر ناسودمند و تشریفات بپرهیز و ضمیر روشن خود را رهنمای راه راست ساز که با عمل نیک و سازنده در مسیر راستی و نظام حق و قانون گیتی خداوند را خشنود خواهی ساخت و با دسترسی به فضایل انسانی ـ الهی و متصف شدن به صفات خداوندی، خدای‌گونه خواهی شد. خداوند در نظام گیتی و خوبیهای جهان وجود خود را به تو آشکار می‌نماید و برای دسترسی به او فقط به خودت باید متکی گردی و عملت را وسیله قرار دهی. موضوع دیگری که در پیام زرتشت قابل توجه است، مبارزه با زشتی و حرکت مثبت انسان است. باید از همه خوبیهای زندگی بهره گرفت و در همین جهان به رفاه و آرامش و آسایش خود و دیگران توجه نمود. تنها نیک‌کرداری کافی نیست باید بدکرداران را نیز به راه راست متوجه نمود.

در هات ۳۳/۲ چنین آمده:

کسی که با اندیشه وگفتار وکردار و با زبان خویش با بدکاران پیکارکند و نقشه آنها را عقیم سازد و یا آنان را به راه راست رهبری نماید، به درستی چنین شخصی خواست پروردگار را انجام داده و به خداوند جان و خرد عشق می‌ورزد.

میلز خاتمه این سرود را «از راه دوستی به اهورامزدا بهترین نیاز را تقدیم می‌کند» ترجمه نموده است که در هر حال در مفهوم کلی اختلاف نیست. ولی اگر به بند بعد توجه کنیم چنین آمده: کسی که به پاکان بهترین رفتار کند و با کوشش از آفریدگان پرستاری نماید، چنین کسی در سرای اندیشه نیک با اشا خواهد بود و یا در بهشت وجدان آرام به‌سر خواهد برد (اگر آفریدگان را چون محققین غربی چارپایان سودمند و گاو درنظر گیریم باز هم در اصل موضوع تغییری دیده نمی‌شود). نتیجه این دو بند این است که باید با دست و زبان و فکر و اندیشه و یا به زبان دیگر با

تمام وجود و به هر وسیله در برقراری راستی بکوشید و با بدی و فساد مبارزه کرده گمراهان را به راه راست ارشاد نموده و به مردمان خدمت کرد. و کسی که چنین کند هم رضایت خدا را فراهم آورده و هم خود در بهشت وجدان آرام به‌سر خواهد برد. (خواسته جنگ و کشتار نیست که با اندیشه و گفتار کسی را نمی‌توان کشت)

در ۱۰/۳۳:

همه خوبیهای زندگی از توست. آنچه به راستی بوده است و آنچه که هست و آنچه که خواهد بود. ای مزدا از مهر خودت به ما بخش و به یاری منش پاک و نیروی معنوی و راستی بیفزای خوشبختی را برای تن.

در برخی از ترجمه‌ها به جای خوشیهای تن لذتهای معنوی برداشت کرده‌اند، اما با توضیح آذرگشسب و توجه به ترجمه بارتولومه و هومباخ و تفسیر مونا و دیگر خاورشناسان باید نظر آذرگشسب را پذیرفت و هوچی‌تیو[۱۶۵] را زندگی خوش معنی کرد نه زندگی معنوی، به‌خصوص که در انتهای این بند صریحاً خوشبختی برای تنوم[۱۶۶] یا تن که همان لذات جسمی و بدنی است درخواست شده است. در بندهای ۵/۳۲ و ۸/۴۶ مفهوم هوجی یاتوئیش به روشنی همان زندگی خوب است برای بدن نه عوالم روحانی.

با توجه به این گفتار باید یقین کرد که مکتب زرتشت پیام شادی و فعالیت و سرزندگی است نه رضایت و رهبانیت. باید با کوشش و فعالیت مفید از همه مواهب زندگی بهره گرفت و به دیگران بهره رساند. محققین معتقدند علت آنکه در بین ایرانیان کهن جشن و سرور این همه اهمیت داشته، انعکاس همین طرز تفکر بوده است.

در هات ۴۳ آمده:

بند ۱ ـ خوشبختی برای اوست که از سوی او خوشبختی به دیگران رسد. مزدااهورا که به اراده خویش فرمانرواست چنین مقرر نموده. پورداود و شوشتری ترجمه کرده‌اند: اهورامزدا با اراده روشنایی می‌بخشد به او که روشنایی می‌دهد به دیگری. پورداود تقریباً مفهومی شبیه به آذرگشسب بیان می‌کند و در هر حال مفهوم کلی یکسان است. آنکه دیگری را خوشبخت کند خود خوشبخت خواهد شد آنکه در خوشبختی همنوع بکوشد به آرامش وجدان و رضایت درون دست می‌یابد که بالاترین خوشبختیهاست.

بند ۲ ـ خداوندا در پرتو راستی و پاکی، دانش اندیشه نیک به ما ارزانی دار (خردی که با اندیشه نیک حاصل گردد و باطنی روشن بخشد) تا همه روزه در دوران زندگی دراز از شادی برخوردار گردیم (مفهوم کلی ترجمه دیگران نیز با کمی اختلاف در جملات شبیه همین است).

---

165. hudjitayo

166. tanum

جالب است که در پرتو راستی و پاکی انسان به دانش وهومنی دست می‌یابد که با چنین دانشی می‌تواند زندگی آرام و لذت‌بخشی را تأمین کند. به نظر من مقصود آن است که انسان پاک و راست و نیک‌منش به خویشتن خویش بازگشته و از یک دید درونی و ضمیر آگاه برخوردار می‌شود که بالاتر از علم و دانش معمولی است. باطن روشن هرگاه با دانش همراه گردد دارنده آن می‌تواند راه صحیح زندگی را برگزیند و همان‌گونه که در بند قبل و ابتدای همین بند نیز تأیید شده روشندل خردمند نیک‌اندیش پیرو راستی و پاکی است.

بند ۳ ـ به راستی کسی از بهترین نیکی برخوردار خواهد شد که در جهان مادی راه راستی و خوشبختی به ما آموزد و هم در جهان مینوی جهان راستی آنجاکه جایگاه اهوراست. دلدادگان تو ای مزدا با دانش و پاکی به تو خواهند پیوست.

توجیه بارگاه قدس و جایگاه خداوند به جهان راستی بسیار عالی و برجسته است و با تصورات و تخیلات انسان‌نما در ادیان دیگر، که عرش خدا را در آسمان و با تخت و بارگاه مجسم می‌کنند، قابل مقایسه نمی‌باشد. این توجیه شاعرانه و زیبا و در عین حال پر مفهوم است. هر جا راستی است خدا آنجاست. زرتشت در برداشتها و تعابیر و اشارات خویش و انتخاب نامها و اصطلاحات به حدی مهارت و ظرافت به خرج داده که اگر با دقت کافی به چهارچوب فکری او آشنا نشویم چون دارمستتر به شک خواهیم افتاد که چنین مبانی در سه هزار سال قبل غیرممکن بوده است و شاید در اعصار جدید علما و دانشمندان و فلاسفه‌ای به تنظیم گاتاها پرداخته‌اند!! به‌خصوص وقتی محققی با برداشتها و روایات اوستای متأخر آشنا گردیده، رسوم و آداب و شعائر خرافی کلیسای زرتشتی را مورد توجه قرار دهد به اصالت گاتاها شک می‌کند. ولی هرقدر تحقیقات درباره گاتاها ادامه می‌یابد و هرقدر از زمان دارمستتر دور می‌شویم، اصالت گاتاها بیشتر تثبیت می‌شود، به‌طوری که امروز هیچ محقق دانشمندی در آن کوچکترین شکی ندارد. با وجود آنکه نظریات دارمستتر و برخی دیگر از خاورشناسان افراطی طرفدار نیافته است من برای تکمیل این بررسی در فصل جداگانه به نظر آنها اشاره خواهم کرد.

دارمستتر با اتکاء به اوستای متأخر در اواخر قرن نوزدهم مدعی شد که مفاهیم گاتاها بیشتر مربوط به انجام شعائر و تشریفات مذهبی است و از ذکر کلمات و اشارات مقصود نتایج عملی این جمله است. در وداها بسیاری از اصطلاحات بدون توجه به مفهوم عملی آنها ذکر می‌شد و برای تکمیل اوراد قربانی به کار می‌رفت. در اوستای متأخر نیز که رجعت به ادیان آریایی است، از وداها بسیار اقتباس شده است. اما در گاتاها با دنیای دیگری روبه‌رو هستیم و همان‌گونه که بارها بیان کرده‌ام باید بدون پیشداوری و تأثر از اوستای متأخر و وداها، گاتاها را بررسی نموده و چهارچوب کلی آن را کشف و درک کنیم. همیشه باید به اتکاء این قالب توجیه و تفسیر خود را از هر قسمت

گاتاها طرحریزی نماییم.

لومل درباره اشتباه دارمستتر می‌نویسد «احتیاجی نیست که اشتباه این نظریه را به تفصیل بیان کنیم. این برداشت به غلط بر مضامین اوستای متأخر تکیه می‌نماید که به انحراف شدیدی در جهت بیگانه‌سازی دین زرتشت دچار شده است». لومل اشاره به یسنا ۴۷/۲ می‌کند و آن را چنین ترجمه می‌نماید: از برای پاکتر روان آنچه بهتر است باید به جای آورد، با زبان گفتار از روی منش پاک با دستهای کردار توأم با پارسایی این است تنها شناسایی که اوست پدر راستی (کسی که در پرتو خرد مقدس به بهترین راه زندگی کند و گفتارش با منش پاک توأم باشد و با دو دستش کارهای نیک را از روی پارسایی انجام دهد پروردگار را پدر راستی و سرچشمه حق خواهد شناخت) و نتیجه می‌گیرد که چگونه در این سرود به عمل اهمیت داده شده است. و معتقد است که قدرت و قوت باطنی این بیانات در خود آنها مستتر است. لومل همچنین با اشاره به ۳۱/۱۱ که می‌گوید: آنگاه که به تن جان دادی و همچنین گفتار و نیروی کارکردن، خواستی تا هرکس به دلخواه خود و با آزادی کیش خود پذیرد، و ۳۱/۲۲ که می‌گوید: شخص هوشیار و خردمند کسی است که در گفتار و کردار از راستی و پاکی پشتیبانی کرده و در راه گسترش راستی گام بردارد، و در ۵۱/۱۳ در روز واپسین در گذر جداکننده (پل چین وتو یا پل صراط) روان آنها که در این جهان گفتار و کردار و اندیشه زشت داشته‌اند به هراس می‌افتد و ۵۱/۱۴ ... کرپن‌ها با کردار و گفتار و آموزشهای خود تباهی می‌آفرینند و سرانجام در سرای دروغ پاداش خواهند یافت. نتیجه می‌گیرد که با توجه به این بیانات به وضوح درخواهیم یافت گفتار و کرداری درنظر است که منحصراً در جهان مادی تحقق یابد و مقصود شعائر و ریتوال نیست.

لومل پس از تجزیه و تحلیل مشروح به این نتیجه می‌رسد که سراسر گاتاها پر از نمونه‌هایی است که زرتشت به اعمال همین جهان خاکی توجه داشته و پندار، گفتار و کردار نیک را در این زندگی مورد نظر قرار داده است.

شدر معتقد است که «زرتشت در گاتاها می‌خواسته یک تئولوژی را پایه گذارد. هدف او به‌طور جدانشدنی به یک مبارزه برای برقراری حقیقت و نظام صحیح مربوط می‌شود. در مبارزه‌ای که به آن دست زد و برای پیروزی آن کوشش کرد، خوب و شر، حقیقت و فریب فقط صفات و کیفیات انسانی نبودند که او با بی‌تفاوتی آنها را مشخص سازد، بلکه مسائل اساسی و حیاتی به‌شمار می‌رفتند. برخورد او چون موعظه‌گری نبود که طالب تهذیب اخلاقی است و یا روشن‌بین اسرار آینده، بلکه او مبارزی بود که به خاطر خود قیام نکرده بود و برای برقراری یک نظام نو و صلح‌آمیز... تمام حواس زرتشت به زندگی و شکل دادن آن معطوف می‌شود. به مرگ همان‌قدر کم اهمیت می‌دهد که به معتقدات نیاپرستی و ستایش اجداد که در زمان آریاها با دقت مورد عمل

قرار می‌گرفت و در ایران هم رواج داشت».

پروفسور ویتنی تعلیمات زرتشت را منبع حرکت و فعالیت ایرانیان باستان می‌شمارد.

سرپرسی سایکس نیز در شمار اخلاق حسنه ایرانیان باستان پشت کار و فعالیت را بر پایه راستی و مردانگی ذکر می‌کند که پرتوی از آیین زرتشت بوده است.

پروفسور میه نیز این خصلت ایرانیان قدیم را ستوده و آن را نتیجه تعالیم گاتاها توجیه می‌کند.

هومباخ معتقد است تعالیمی که زرتشت می‌دهد عالیترین آموزشهای اخلاقی را منعکس می‌سازد که در جهت ایجاد یک زندگی پاک و راست و درست بوده و دارای نتایج عملی است.

به نظر من علاوه بر نظر محققان و گفتار صریح زرتشت در گاتاها یکی از دلایل قابل توجه دیگر که مؤید ارزش اساسی عمل و سازندگی در پیام این پیمبر آریایی است، زندگی جوامع زرتشتی در دوران باستان و سراسر تاریخ این مردم و برداشتهایی است که با وجود انحراف شدید و دخالت روحانیت کلیسایی در اوستای متأخر مشاهده می‌شود. نه تنها در ایران قدیم فعالیت و توجه به کشاورزی و کار و کوشش و سازندگی ایرانیان مورد تحسین مورخین مختلف قرار گرفته است بلکه هنوز زرتشتیان ایران و به‌خصوص هندوستان معروف به پشت کار و فعالیت و راستی و درستیند و با وجود گذشت سه هزار و پانصد سال که هر دین و مذهبی را به فساد و انحطاط کامل می‌کشاند و اوستای متأخر و کلیسای منحرف اوستایی نیز به حد کمال از این انحراف و انحطاط برخوردار شده است، هنوز زرتشتیان هندوستان فعالترین اقلیت را در این سرزمین تشکیل می‌دهند. در اوستای متأخر هنوز آثار واقع‌بینی و مذهب عملی زرتشت را مشاهده می‌کنیم و در لابه‌لای آداب و رسوم خرافی و شعائر و تشریفات دست و پا گیر توصیه به کار و کوشش بر پایه راستی و درستی به‌طور برجسته خودنمایی می‌کند.

در وندیداد ۳۱ ـ ۳/۳۰ آمده:

کسی که غله کشت کند پارسایی کاشته است و چنین کسی آیین خدایی را پیشرفت دهد. اهمیت این کار مقابل صد پای مرد کارگر و پستان هزار زن شیرده و ثواب ده هزار قربانی است.

سه اصل پندار، کردار و گفتار نیک که از آغاز ظهور دین زرتشت تا کنون به‌عنوان اصول مقدس سرلوحه معتقدات زرتشتیان و دستورالعمل زندگی آنان بوده است و پیوسته به‌عنوان یک چهارچوب واقعی و عملی و نه یک ورد و طلسم رسومی مورد احترام قرار گرفته است بهترین دلیل برجسته اثر عملی تعلیمات زرتشت است. مشخصه دیگر پیام زرتشت مردمی بودن آن است. زرتشت مانند همه رسولان مردمی برای هدایت و سعادت اکثریت افراد جامعه قیام کرده و پیام او بر پایه تأمین حقوق توده مردم استوار است.

زرتشت در ۳۴/۵ چنین می‌گوید:

ای خداوند خرد آرزو دارم که با کردار نیک و خدمت به بشر و در پرتو راستی و منش نیک و دستگیری از وارستگان و بینوایان به تو پیوندم (پورداود: ای اشا و وهومن خواهشم از شما این است که درماندگان و بیچارگان را دست گیرید).

کلمه دریگئو و یا دریگو[۱۶۷] را اغلب درویش و مستمند ترجمه کرده‌اند و نظر بارتولومه را پذیرفته‌اند. لومل این کلمه را فراری و مهاجر ترجمه می‌کند و آذرگشسب و پوروالا تهیدستی که بر هوای نفس تسلط داشته باشد (که به نظر من یک چنین کسی دیگر احتیاج به دستگیری نخواهد داشت). با توجه به مطالب و چهارچوب اصلی گاتاها صحیحتر است که نظر بارتولومه، هومباخ، مونا و اکثر قریب به اتفاق محققان را میزان قرار داده و این کلمه را تهیدست برداشت کنیم که البته غیر از سائل و فقیر است.

در یسنا ۵۳/۹ آمده:

ای مزدا تنها نیروی معنوی توست که می‌تواند درویشان درست‌کردار را یار و یاور باشد و به آنان نیکوترین بخشد (پورداود: ای مزدا توراست توانایی که به درویشان راست‌کردار بهترین بخشی).

از این سرودها نتیجه می‌شود که دستگیری و کمک به تهیدستان و ضعفا وظیفه مزدیسناییان بوده است و برای نزدیکی به خداوند می‌بایستی به این وظیفه عمل نمود.

میه نتیجه می‌گیرد که در گاتاها یک جنبش مذهبی به طرفداری از مستمندان و ضعفا به چشم می‌خورد و برای نمونه به غیر از بندهای قبل همچنین به یسنا ۲۹/۵ اشاره کرده و آن را چنین ترجمه می‌کند: پروردگارا روا مدار که نیکوکاران دچار زوال شوند و هواخواهان دروغ به کارگران غالب آیند. پورداود و آذرگشسب و لومل، هومباخ، ویدن‌گرن، مولتون و... به جای کارگر، شبان و یا رمه‌چران ترجمه کرده‌اند که قبلاً نیز درباره این کلمه واستروفشیونت که چوپان و شوپای پهلوی از آن است، بحث شده است. به نظر من همین برداشت صحیحتر است چون در زمان زرتشت هنوز طبقه‌ای به‌نام کارگر وجود نداشته است. برخی هم این کلمه را زحمت‌کش و زارع ترجمه کرده‌اند ولی در هرحال چه رمه‌چران و چه شبان و چه زارع، مقصود طبقه ضعیف و توده مردم در آن روز است.

لومل معتقد است که کمک و پشتیبانی از ضعفا و فقرا و مردمی که تحت فشارند وظیفه پیروان زرتشت تعیین شده است و در گاتاها این مسئله به روشنی تأیید شده است.

زرتشت اولین مصلحی است که پیام خود را بر پایه مبارزه عملی با گروههای حاکم و

---

167. drigaove, drigu

سلطه‌طلب و دفاع از حقوق مردم زیر فشار اعلام می‌کند. گذشته بر تذکر صریح به‌طوری که قبلاً نیز اشاره شد اصولاً توسعه دین زرتشت سبب نابودی استثمارگران و استثمار به هر شکل و طریق می‌گردد. بزرگترین و قویترین گروههای مسلط بر مردم کاهنان و کاویان بوده‌اند که دین زرتشت مخالفت با آنها را حتی با زور و شمشیر توصیه کرده است و به ضعفا و زیردستان وعده داده که روزی بر این زبردستان و تحمیلگران که مانع رشد و شکوفایی مردمند، پیروز خواهند شد (هات ۳۲/۱۵). زرتشت تنها دستگیری ضعفا را توصیه نمی‌کند که این عمل به تنهایی گداپروری است، بلکه مبارزه با ستمگران و قدرتمندان را نیز وظیفه می‌شمارد. در ۴۶/۴ پیروان راستی را تشویق می‌کند که قدرتمندان دروغ‌پرست را که مانع پیشرفت مردم و جامعه می‌گردند سرنگون سازند و با همه نیرو و توان با آنها به مبارزه برخیزند و کسی که به این دستور عمل نماید جامعه را به سوی خرد و دانش حقیقی سوق خواهد داد.[۱۶۸]

در ۳۱/۱۸ زرتشت صریحاً اعلام می‌کند که هیچ کس نباید به گفتار و دستور خواهان دروغ (که در ۴۶/۴، قدرتمند فاسد که مردم را از پیشرفت بازمی‌دارد، توجیه شده است) گوش دهد چون چنین شخصی خانه و ده و روستا (شهر و کشور به نظر بسیاری) را به ویرانی و تباهی خواهد کشاند پس بر ماست که در برابر این‌گونه مردان با سلاح پاکدامنی ایستادگی کنیم و آنان را از خود دور سازیم.[۱۶۹]

و در ۳۳/۲ باز هم تأکید می‌کند، کسانی که با اندیشه و گفتار و کردار و با بازوان خویش با خواهان دروغ مبارزه کنند و یا اینکه به پیروانش (که معرف ریاست این خواهان دروغ است که دارای پیرو می‌باشد) نیکی آموزانند و آنها را به راه راست رهبری کنند، خواست مزدا را انجام داده‌اند. (نه‌تنها مبارزه بلکه آموزش و راهنمایی).

در سراسر این سرودها مبارزه با قدرتمندان که مخالف پیشرفت مردم بوده و آنها را استثمار می‌کنند و زیر فشار قرار می‌دهند، وظیفه قرار داده شده است. با دست و زبان باید بر علیه این ستمکاران و بدکاران فاسد مبارزه کرد و پیروان گمراه آنان را به راه راست هدایت نمود. (تنها عمل خراب‌کننده توصیه نشده بلکه سازندگی و رهنمایی هدف آن است).

جالبترین اظهار عقیده در این باره متعلق به نیبرگ است. او که ابتدا زرتشت را یک نیمه ساحر و شمن می‌دانست با بررسی گاتاها نمی‌تواند منکر پیام زرتشت گشته و در ضمن تأیید مسائل

۱۶۸. در این بند کلمات گئو و وژدرنگ موجب اختلاف نظرهایی شده ولی اگر مفهوم آنها را گاو و رهبر، به جای جهان و یاور، به کار بریم در مفهوم و منظور کلی تغییری حاصل نخواهد شد.

۱۶۹. آذرگشسب با سلاح پاکدامنی توجیه می‌کند که با ترجمه خود او از متن گاتاها تطبیق نمی‌نماید، زیرا در ترجمه کلمه‌کلمه سلاح و ساز جنگ به کار رفته و از پاکدامنی سخنی نیست ولی در بندهای دیگر، با زبان شیرین و اندیشه و گفتار، آمده است که نظر آذرگشسب را تأیید می‌کند.

بسیاری که موافق با نظر محققینی چون بارتولومه، مولتون، میه، زودربلوم، لهمان[۱۷۰] و... است می‌نویسد:

«در رفورم زرتشت می‌توان آثار یک تضاد اجتماعی را مشاهده کرد. زرتشت به‌عنوان سخنگو و حامی طبقات پایین قد علم می‌کند و به کمک فقرا می‌شتابد که از طرف ارباب و اشراف و رؤسا و سرکردگان بی‌پروا و بی‌ملاحظه خونشان مکیده می‌شد و تنها وسیله ارتزاقشان را، که احشام بود، با قربانی و برپا داشتن جرگه‌های عیاشی و میگساری ازبین می‌بردند».

نیبرگ از خاورشناسانی است که ابتدا این تضاد طبقاتی را نفی می‌کرد ولی در انتهای تجزیه و تحلیلی که در این باره می‌نماید مجبور است تصدیق کند که هرچند این برخورد بیشتر جنبه مذهبی دارد ولی مسلماً با جنبه‌های اجتماعی و زندگی عمومی مربوط می‌شود. او می‌نویسد: «این مبارزه می‌بایستی در درجه اول دارای مبانی مذهبی باشد که به همان میزان از جنبه‌های اجتماعی برخوردار است. این مذهب سراسر با زندگی اجتماعی به‌صورت تجزیه‌ناپذیری به‌هم بافته شده است، زندگی اجتماعی مذهب است و مذهب انعکاس زندگی اجتماعی... در این واقعیت هیچ شکی نیست، کسی که شب با نوشیدن شراب هااوما مست می‌کرد، مسلماً صبح قادر نبود به درستی به کار برخیزد و کشتن و قربانی کردن بی‌حساب چارپایان نیز طبیعتاً به قیمت از بین رفتن ثروت پرارزش قبیله تمام می‌شد».

هرتسفلد از یسناهای ۵۱/۴۴/۳۲/۳۱ نتیجه می‌گیرد که زرتشت در فکر یک رفورم زراعتی بوده و آرزو داشته است زارعین را از یوغ بردگی نجات دهد و لذا اشراف و کاهنان با او به مخالفت برخاستند و به‌خصوص در یسنا ۴۹ شرح می‌دهد که چگونه بندو، که یکی از اشراف مخالف اوست، سد راه زرتشت می‌گردد، زیرا او مایل است مستمندان و بیچارگان را حمایت کند و بندو آموزنده پیروان دروغ مدتهاست مانع او می‌شود.

رودلف می‌نویسد برای زرتشت دین و اقتصاد و مسائل اجتماعی به شدت با هم مربوطند. او با پیام خود مایل است «خدمتگزار حقیقت زنده و جامعه باشد». رودلف با اشاره به یسنا ۵۳ و توجیه اصطلاح دریگو در گاتاها نتیجه می‌گیرد که زرتشت «برای حمایت زارعین و شبانان تهیدست و محرومان در مقابل رؤسای قوم و اشراف، غارتگران و رمه‌دزدان، کاهنان و روحانیان که با زیر پا گذاشتن نظام صحیح ضعفا را زیر فشار قرار می‌دهند و با تحقیر بی‌پناهان را رها کرده‌اند، بپاخاسته است».

رودلف همچنین با تکیه به ۳۳/۲ و ۳۳/۴ می‌نویسد آنها که زرتشت بر علیه‌شان قیام کرده فریبکاران و دروغ‌صفتان، تجاوزکاران به راستی و حقیقت، گستاخان و عیاشان و تحقیر

170. Lehmann

کنندگانند... زرتشت برای برقراری حقیقت و نظام حق در مقابل دروغ و ناحق و عدم وفای به عهد و فشار و جبر و ظلم و ستم به مبارزه برمی‌خیزد (۳۳/۴، ۳۳/۲، ۴۶/۵، ۵۱/۴، ۵۳/۶). او همچنین از یسناهای مختلف نتیجه می‌گیرد کسانی که زرتشت بر علیه آنها قیام کرده رهبران فریبکار و دروغ‌صفت می‌باشند.

رودلف معتقد است که با تجزیه و تحلیل گاتاها به یک اصل مهم و قاطع برخورد می‌کنیم که زرتشت به کلیه سران رسومی آریایی آن زمان، چه سران مذهبی یا کرپن و اوسیج، و چه سران کشوری چون کوی، مخالفت خود را اعلام کرد (کاوی را رودلف نیز سران وابسته به مذهب که همان امیرکاهن است، توجیه می‌کند). او در ۳۱/۱۵ می‌گوید، ای هستی‌بخش از تو می‌پرسم، کیفر کسی که نیروی دروغگو و زشت‌کردار را که همان رهبران زشتکارند، افزایش دهد چیست؟ این بند تأکیدی بر آن است «آنکه به سران و قدرتمندان کمک کند گناهکار است».

پورداود این بند را چنین ترجمه می‌کند: این را می‌پرسم چه چیز است سزای کسی که برای دروغ‌پرست شهریاری فراهم کند. از برای آن بدکنش، ای اهورا، که مایه زندگی خویش نیابد جز به آزار چارپایان و کارگران کشاورز راست‌کردار.

آذرگشسب کلمه پس‌اوش ویرات [۱۷۱] را به جای رمه و چارپایان گله مردم ترجمه کرده است و انتهای این بند را «هیچ هنری در زندگی نمی‌یابد جز جدا ساختن شبان درستکار از گله مردان» برداشت کرده است که مقصود گروه مردمان می‌باشد.[۱۷۲]

دهالا می‌نویسد: «ایدآل حیات در نظر زرتشت به وسیله مدیتاسیون و خلسه در گوشه جنگل تنها به دست نمی‌آید بلکه آن را باید با کوشش و جد و جهد و تحمل مشکلات زندگی با عمل خود خرید. تجدید حیات جامعه فقط از درون فعالیت و کوشش خودآگاه افراد جامعه حاصل می‌گردد و یا به‌طور کلی هر فرد این خانواده بزرگ بشری باید برای تحقق دستور عملی در بهبود شرایط موجود جامعه مسلح گردد و هر یک از افراد موظف است که به‌طور مداوم عمل رهایی و نجات جهان را با دنبال کردن اراده الهی تعقیب کند».

میلز معتقد است که زرتشت وظیفه اصلی خود را ایجاد نظامی برای برقراری اشا می‌دانست که در آن از رنج‌دیدگان و ستمکشان حمایت شده و به کارگران درستکار و مستمند پناه داده شود.

آدولف راپ نظریات عالی ایرانیان باستان را ستوده و معتقد است این نتیجه معتقدات آنها بوده است که می‌کوشیدند نه تنها مومن به پندار، گفتار، کردار نیک باشند بلکه نتایج نیکو و عملی در

---

171. Paseush Viraat

۱۷۲. در به کار بردن اصطلاح گله مردم و شبان آذرگشسب در اقتباس از تورات و انجیل به اشتباهی دچار شده است که در جای خود بحث خواهد شد.

زندگی از آن به‌دست آورند.

هرتسفلد می‌نویسد آنچه در زندگی چوپانان بسیار اهمیت داشته و به همین جهت موسی در سفر خروج و محمد در قرآن به‌نام مظالم بر علیه آن به مبارزه برخاسته‌اند و در سراسر شرق هزاران سال است مورد تمنا و آرزوی مردم است، همان است که زرتشت نیز بر علیه آن قیام کرده است.

آذرگشسب از هات ۳۴/۵ نتیجه می‌گیرد که «وظیفه هر فرد زرتشتی یا به‌طور کلی وظیفه کلیه افراد بشر کمک به همنوع و دستگیری از اشخاص درویش چه به معنی شخص فروتن و درست و نزدیک به خدا و چه به معنی شخص فقیر و بیچاره و مستمند، می‌باشد».

هرتل می‌نویسد «از لابه‌لای گاتاها یک مرد هوشمند، فعال، مجذوب خیر و نیکی و مهربان سخن می‌گوید که به جانبداری حق و اخلاق گام برمی‌دارد. زراعت و گله‌داری را به‌عنوان پایه رفاه و تمدن توصیه می‌کند. شخصیت او در مقام رفیعی بر فراز خرافاتی که توده‌های آن روز گرفتارش بودند، قرار داشته است. او در نیروهای طبیعت هیچ قدرت و شخصیت خدایی نمی‌شناسد و از آداب دیوان به مناسبت ارتباط با خونریزی و عیش و مستی نفرت دارد و با آن به سختی مبارزه می‌کند. او یک زارع است که چون هزیود[۱۷۳] به مزرعه و حشم خود علاقه‌مند است و امتناع می‌کند از اینکه آنها را به خاطر جنون کاهنان، که به شدت از آنها متنفر است، به قربانگاه برد».

شدر معتقد است که درک و دریافت مذهبی زرتشت از درون زندگی و حیات جامعه مایه گرفته است و او نه به اوهام و تخیلات متوسل گردیده و نه در رؤیا و درونگرایی غرق شده است، بلکه او به احتیاج قوم خود و به نظام صحیح و محافظت و امنیت جامعه فکر می‌کرد. این واقعیتها بود که او را به این مسیر هدایت نمود. او می‌نویسد «میل به اراده زرتشت در اینکه با قدرت به حقیقت و راستی و رفاه جامعه خدمت کند بزرگترین محرک و انگیزه او در انجام رسالتش بوده است».

وزن دونک معتقد است که زرتشت با وجود همه اندیشه‌های عالی به عالم واقعیت متکی و از خیال‌پروری به دور بوده است.

«پیام او از یک بی‌همتایی و یکتایی خاصی برخوردار بود که پس از پیمبر متأسفانه به وسیله پیروانش به کلی از مسیر اصلی منحرف گردید».

شدر همچنین معتقد است که «زرتشت فقط بنیانگذار یک دین جدید نیست بلکه مخالف و ضد آیین و رسوم موجود بوده و برآشفته‌ای است که در عین حال به نفع تهیدستان صدای خود را بلند می‌کند» و «زرتشت به این نتیجه می‌رسد که نظام موجود به صلاح توده تنگدست و رمه و چراگاه و طبیعت نیست. او نظام صحیحتری را می‌شناسد که چنان صاف و روشن و ساده است که

---

۱۷۳. Hesiodes شاعر قرن هشتم ق. م. یونان.

فقط طبایع شرور آن را نمی توانند درک کنند».

نتیجه

مطالب این دو بخش به حدی روشن است که احتیاج به نتیجه گیری نیست. من در تشریح این بخشها فقط به چند سرود قابل توجه اشاره نموده‌ام ولی مطالعه دقیق گاتاها و مقایسه آن با وداها و اوستای متأخر برای ما مسلم می‌سازد که رسالت زرتشت برانداختن معتقدات بدوی و رسوم و شعائر خرافی و زیانبخش و سدکننده‌ای بود که توسط کاویها و کرپن‌ها و یا حکمرانان مذهبی و اجتماعی آریایی‌ها بر آنها تحمیل می‌شد و جایگزین ساختن آن با یک توحید خالص که به دور از تشریفات و رسوم و آداب دست و پاگیر و واسطه و دلال سلطه‌جو بود. زرتشت به زندگی و احتیاجات معنوی و مادی واقعی مردم فکر می‌کرد و تعلیمات او برای برقراری نظامی بود که سعادت و سلامت فکر و روح و جسم و شکوفایی حیات مادی و معنوی و امنیت اجتماعی مردم را تأمین کند. یک پاک‌دین راست‌کردار و نیک‌منش کسی است که در تقویت روح و جسم خود بکوشد و با تقویت فضایل معنوی انسانی ـ الهی به کمال دست یابد. او باید سازنده و فعال باشد و در راه پیشرفت و آبادانی و رفاه جامعه و تربیت انسان و مبارزه با زشتی و دروغ و فتنه و کینه، فریب و ریا همه جسم و جان خود را به کار گیرد. با قدرت ایمان و اراده و پاکی و راستی در مقابل ستمکاران، حیله گران، فریبکاران، سوداگران دین و سردمداران سلطه گر قیام کند و با مهر و محبت و فروتنی و تواضع در هدایت همنوعان خود به حرکت در مسیر کمال و دست یافتن به صفات عالی و فضایل انسانی کوشا باشد. برای راست‌دین شدن نه احتیاج به تشریفات و شعائر و آداب و رسوم خاصی است و نه پیروی از خبره و روحانی و یا کشیش و کاهن. بلکه باید سعی در متصف شدن به صفات و فضایل انسانی ـ الهی کرد و با اتکاء به سه اصل پندار، گفتار، کردار نیک در کمال و شکوفایی خود و جامعه کوشید.

۸ـ پاداش و کیفر بهشت و جهنم و پیام زرتشت

اکثر محققان بهشت و دوزخ گاتاها را روحانی و درونی توجیه کرده‌اند. برخی معتقدند که علاوه بر پاداش روحی و درونی در پیام زرتشت به حیات پس از مرگ و روز حسابرسی نیز اشاره شده و دیگر ادیان روز رستاخیز را از زرتشت اقتباس نموده‌اند.

برای توجیه این مسئله ابتدا به بررسی اصطلاحات گاتاها در مورد بهشت و دوزخ

می‌پردازیم. در گاتاها نامهایی برای این مفاهیم انتخاب شده که معرف واقع‌بینی زرتشت است. این اصطلاحات عبارتند از:

۱ ـ گرودمانه[174] : این کلمه مرکب از گر به معنی سرود و دمان یا مان به معنی خانه است (خان و مان). پس گرودمانه مفهوم خانه نغمه و سرود می‌دهد. در اوستا گرونمان و در ادبیات پهلوی گرزمان یا گرثمان به کار برده شده است.

۲ ـ من گثیر[175] : این کلمه را بالاترین سرای ترجمه کرده‌اند و بعضی هم آن را خانه سرود برداشت نموده‌اند. نکته‌ای که به آن توجه نشده آن است که در گاتاها این کلمه همیشه با اندیشه نیک در ارتباط است و در حقیقت باید آن را بلند سرای اندیشه نیک معنی کرد.

۳ ـ ونگهئوش دمانه و ونگهئوش دمانه مننگهو[176] یا سرای اندیشه نیک.

۴ ـ هوشی تئیش[177] ونگهئوش مننگهو یا سرای آرامش و سرور و سرای پاک‌منشی.

۵ ـ وهیشتم منو[178] یا بهترین منش که در اوستا اشه وهیشته یا بهشت نیز استعمال شده است. این کلمه وجدان راحت نیز معنی شده است.

۶ ـ دروج دمانه[179] یا سرای دروغ که دوزخ و درون تیره نیز معنی شده است.

۷ ـ اچیشته دمانه مننگهو[180] یا سرای بدترین منش

۸ ـ اچیشتم منو[181] یا بدترین منش، بدترین حالت روحی ـ عذاب وجدان.

اگر خوب توجه کنیم می‌بینیم که همه این اصطلاحات به فکر و اندیشه وابسته است و سرای دروغ نیز که مستقیماً با کلمه منش ترکیب نشده علاوه بر آنکه ریشه متنی دارد معرف یک موقعیت درونی است و مکان مشخص خارجی نیست. حال به ترتیب سرودهای گاتاها را بررسی می‌کنیم:

۲۸/۴ (من گثیر): من روانم را به بالاترین سرای اندیشه نیک جای خواهم داد و با آگاهی از پاداش کارهایی که مزدااهورا مقرر نموده تا زمانی که اراده و توانایی دارم به مردم می‌آموزم که برای اشا کوشش کنند (ترجمه کلمه به کلمه از آذرگشسب).

پورداود: من به یاد سپرده‌ام که روانم را با همراهی منش نیک نگهبانی کنم چه از پاداش مزدااهورا برای کردار نیک آگاهم...

شوشتری و پوروالا شبیه آذرگشسب برداشت می‌کنند. لنتس من روانم را بیدار و شکوفا می‌سازم ترجمه کرده است.

---

174. Garo–demana
175. man–gaire
176. Vangheush demana manangho
177. hushitish Vang.
178. Vahishtem manu
179. drujo demana
180. Achishtem demana manangho
181. achishtem manu

به‌طوری که قبلاً بیان شد وهومنه هم به معنی اندیشه نیک و پاک و هم به مفهوم مهر و محبت و ضمیر روشن است. در این سرود اولاً پاداش در مقابل کارهای نیک است و ثانیاً بهترین پاداش نیز بالاترین سرای اندیشه نیک است، آنجا که ضمیر روشن و درون پر مهر و فکر نیکوست. این بهشت مسلماً یک کیفیت معنوی و روحانی است نه یک مکان خاص چون باغ عدن...

۲۸/۸ : بهشت را (وهیشتم) از تو ای بهتر از همه. از تو که با بهترین راستی هم اراده هستی مشتاقانه درخواست می‌کنم برای فرشوشتر دلیر و برای یارانم و برای آنان که بی‌گمان می‌بخشی نیک‌اندیشی را برای همه وقت (پورداود و دیگران تقریباً شبیه همین برداشت را دارند). در اینجا نیز به روشنی دیده می‌شود که اولاً بهشت فقط برای یاران زرتشت و پیروان او نیست بلکه همچنین برای کسانی است که از نیک‌منشی برخوردارند. ثانیاً رابطه بهشت و وهومنه مجدداً تأکید شده است.

۳۰/۴ : هنگامی که این دو گوهر به هم رسیدند نخست پدید آوردند زندگی و نازندگی را. چنین باشد به پایان هستی بدترین منش برای هواخواهان دروغ ولی بهترین منش برای طرفداران راستی.

این بند که قبلاً درباره آن سخن گفته شده بهترین نمونه نظر زرتشت است درباره پاداش و کیفر راستی و زشتی، درستی و نادرستی. در این سرود است که اصولاً آغاز پیدایش شر و خیر و نیک توجیه می‌شود و در آن پاداش نیکوکاران و مجازات بدکاران تعیین می‌گردد به وضوح مشخص می‌شود که سخن از بهشت و جهنم درونی است و نه‌تنها منبع و منشأ خیر و شر در اندیشه و منش ماست بلکه پاداش و کیفر آن هم در ضمیر و خاطر و فکر ماست. نیک‌اندیش خاطری آرام و ضمیری روشن خواهد یافت که بهشت اوست و کژاندیش به فکر و اندیشه تیره و ناآرام دچار می‌شود که جهنم درون اوست. این تعبیر در سرودهای دیگر تأیید می‌گردد. در این بند وهیشتم منو و اچیشتم منو یا بهشت اندیشه آرام و دوزخ منش ناپاک و ناآرام برای پیروان راستی و هواخواهان دروغ وعده داده شده است.

۳۰/۱۰ : آنگاه چون به دروغ فرود آمد شکست و تباهی ایدون درک کنند آرزوی قلبی (ورسند) به سرای نیک پاک‌منشی مزدا و راستی آنان که شناخته شده‌اند به نیک‌نامی. (شوشتری مکان برکت وهومن و اشا و مزدا ترجمه کرده است که در اصل اختلافی ندارد).

در این بند نیز به صراحت از زمانی سخن رانده می‌شود که دروغ از جهان برافتد. در آن حال

برای نیکان بهشت اندیشه پاک و راستی برپا خواهد شد.

۳۰/۱۱: زیان و رنج دیرپا برای پیروان دروغ و سود بی‌پایان برای پیروان راستی است.

در اینجا سخن از بهشت و جهنم نیست بلکه کیفر و پاداش به‌صورت رنج دیرپا و سود بی‌پایان توجیه شده است. برخی نتیجه می‌گیرند که مقصود از رنج دیرپا و سود بی‌پایان اشاره به حیات پس از مرگ است که ابدی است ولی به نظر من این برداشت صحیح نیست زیرا در بندهای دیگر مشخص شده است که درکجا این دو سود و زیان نصیب پیروان دروغ و راستی خواهد گردید، در سرای اندیشه نیک.

آذرگشسب درباره آن بند می‌نویسد «پس از آنکه شخص بدکار مدتی دراز در خانه دروغ، که همین جهان است، ماند و توسط وجدان خود رنج و عذاب کشید، پاک گردیده و راستی را پیشه خود می‌سازد و مانند درستکاران رستگار می‌گردد و چنان که از بند ۱۵ هات ۳۲ یسنا پیداست رسایی و جاودانی گناهکاران را هم به خانه اندیشه نیک خواهد برد و درستکار خواهند شد». این برداشت در گاتاها تأیید نشده و هیچ جا ذکر نشده که گناهکاران قطعاً پشیمان شده و به سرای اندیشه نیک خواهند رفت. مسلماً اگر بدمنشی آگاه شده و به راستی گراید چون راستان دارای منشی نیک بوده و به آرامش وجدان دست می‌یابد.

۲۰ ـ ۳۱/۱۴: در این سرودها زرتشت از خداوند درباره کیفر پیروان دروغ و آنها که به حکومت او کمک می‌کنند و پاداش پیروان اشا و پارسایان که در آبادانی جامعه خود و پیشرفت راستی و درستی می‌کوشند سؤال می‌کند و بالاخره در بند ۲۰ چنین پاسخ داده می‌شود:

کسی که به سوی زندگی پارسایی آید جایگاه او در آینده روشنایی است ولی بدکاران زمانی دراز با شیون و افسوس در تیرگی به سر خواهند برد. به راستی زندگانی بدکاران وجدان آنها را به سوی کردار خودشان خواهد کشاند.

در این بند به صراحت سرای زشت‌کاران تیرگی درون و عذاب وجدان ناآرام توجیه شده و پاداش نیکوکاران جایگاه فروغ و روشنایی، که همان بهشت اندیشه نیک است. وجدان بدکاران به سوی کردارشان کشیده می‌شود یعنی کردار بد آنها وجدانشان را معذب خواهد ساخت. برخی تحت تأثیر اوستای متأخر از این بند نتیجه می‌گیرند که وجدان انسان در روز رستاخیز او را به سوی بهشت یا جهنم خواهد کشاند. در اوستای نو آمده است که روز قیامت وجدان یا دئنای[۱۸۲] نیکوکاران به‌صورت دختری زیباروی و دئنای زشت‌کاران به شکل پیرزنی فرتوت و زشت و پتیاره ظاهر شده

182. Daena

و آنها را در روی پل صراط یا پل چینوات به بهشت یا قعر جهنم هدایت خواهد کرد. این تصورات انتروپومورفیک نتیجه همان مذاهب پولی‌تئیستی بدوی است که به همه فنومنها جان می‌دادند و همه تحولات را به شکل اعمال انسانی توجیه می‌نمودند. در این سرود اشاره‌ای به یک چنین تخیل و تجسم نیست. اغلب محققان این سرود را معرف درونی و روحانی بودن بهشت و جهنم در پیام زرتشت می‌دانند و نتیجه می‌گیرند که وجدان و ضمیر بشر تحت تأثیر اعمالش به تیرگی با روشنی متوجه شده و این واقعیترین پاداش و کیفری است که می‌تواند تحقق یابد (زندگانی بدکاران وجدان آنها را به سوی کردارشان خواهد کشاند نه وجدان آنها).

۱۵ ـ ۳۲/۱۳: گرهما، از سران زشتکار آریایی، آرزوی قدرت در خانه بدترین منش دارد که همان تباه‌کننده زندگی او خواهد بود. به عبارت دیگر اعمال زور برای کسب قدرت با بدمنشی و کج‌اندیشی توأم است که بالاخره موجب انهدام و تباهی سلطه‌گر خواهد شد. این هنر زرتشت و به‌خصوص مشخصه اشعار اوست که در چند جمله کوتاه موضوع مهمی را بیان می‌کند. قدرت و سلطه در این دنیا حاصل می‌شود نه در آن دنیا و همین قدرت‌طلبی است که شخص را در خانه بدترین منش جای می‌دهد. سلطه‌گران جاه‌طلب در ظاهر دارای زندگانی پرشکوه و جلالند ولی در باطن حیات آنها تیره و حیوانی و فاقد لطف و درخشش و رسالت انسانی است. نور باطن از آن نیک‌اندیشان و راست‌کرداران است. این واقعیتها که در بند ۱۳ و ۱۴ طرح شده در بند ۱۵ تأیید می‌شود و می‌گوید: این سان به راستی به تباهی گرایند این کرپان‌ها و کوی‌ها توسط همین مردمی که آنان را روا نمی‌داشتند هیچ‌گاه در زندگی آزادانه فرمان برانند. این کسان را این دو (با اتکاء به بندهای دیگر حدس می‌زنند هوروتات و امرتات) به سرای منش نیک خواهند برد (مقصود آنان که زیر فشارند).

در این سرود به روشنی تأکید می‌شود که اولاً رنجبران و ستمدیدگان بالاخره ستمگران و ریاکاران یا حکمرانان و سوداگران دین و دنیا و دزدان شخصیت و عقیده انسانها را نابود خواهند ساخت و سلطه‌جویان به دست همانهایی که آزادیشان را سلب کرده بودند به نیستی و تباهی سوق داده خواهند شد. بهشت یا سرای منش نیک جای محرومین و مردم زیر ستم است و رسایی و شکوفایی توده مردم بالاخره آنها را به این بهشت رهنما خواهد شد.

به عبارت دیگر بهشت باغ سرسبز و آبهای جاری و عسل و شیر و حوری و غلمان نیست، بلکه جایی است که اندیشه نیک حاکم است و آنکه به نیک‌اندیشی دست یابد درونش روشن و آرام و ضمیرش پاک و صاف خواهد شد و در بهشت درونی خواهد زیست (رسایی و شکوفایی اغلب در گاتاها سبب هدایت مردم به بهشت اندیشه نیک می‌گردد و این واقعیت جالبی است).

۲ ـ ۴۳/۱ : در بند یک این سرود خوشبختی برای کسی است که خوشبختی برای دیگران خواهد و این یک اصل بسیار عالی است که از صفای باطن نتیجه می‌شود. خودخواهی موجب تیرگی درون خواهد شد و چنین کسی به خوشبختی دست نخواهد یافت. در بند ۲ برای چنین کسی که خواهان خوشبختی دیگران است چنین آمده «از آن او بود ویسپ نام وهیشتم، کسی که آرزوی ضمیر روشن دارد، روشنایی به او ارزانی خواهد شد در پرتو خرد مقدس و آگاه تو ای مزدا. در پرتو راستی و پاکی (اشا) دانش وهومنی را به ما ارزانی دار تا همه روزه در زندگی دراز از شادی برخوردار باشیم.»

ویسپ نام وهیشتم را بهترین سعادت و بهترین بخشایش ایزدی ترجمه کرده‌اند که به نظر من همان بهشت درونی است زیرا بلافاصله نیز به روشنایی درون، که پورداود فردوس ترجمه کرده است، اشاره می‌نماید. روشن‌دلی نصیب کسی است که دنبال آن بوده و در این راه تلاش می‌کند زندگی دراز و پر از شادی نیز برای کسی است که به خرد وهومنی دست یافته و آن آگاه و دانایی است که درون پاک و روشن، فکر و اندیشه نیک و دلی پر مهر و صفا دارد. در این بند با ذکر زندگی دراز مسلم می‌شود که مقصود همین جهان است و سعادت در همین دنیا با خرد وهومنی و روشن‌دلی به‌دست می‌آید.

۴۳/۵ : ای مزدااهورا آنگاه تو را پاک شناختم که ازلی و سرآغاز زندگیت یافتم. زمانی که برای کردار و گفتار پاداش مقرر کردی نیکی از برای نیکان و بدی از برای بدان... در این بند به‌طور کلی از پاداش سخن گفته شده است. (غیرمستقیم اشاره به حیات پس از مرگ)

۴۵/۷ : از اوست رستگاری برای خواستارانی که جویای آنند. همه آنان که زنده‌اند و بوده‌اند و خواهند بود. روان راست دین با پیروزی جاودانی خواهد بود. به راستی رنج مردان کژدین پایدار است.

در این بند تأکید شده رستگاری از آن کسی است که جویای آن می‌باشد. باید در راه رستگاری کوشید و خداوند به کسی رستگاری و یا عذاب نخواهد داد، بلکه این نتیجه عمل خود انسان است. ثانیاً راست دین (اشاونو) پیروز خواهد شد و روانش جاودان خواهد بود و کژدینان (درگوتو) به درد و رنج پایدار دچار خواهد شد. در این بند به‌طور سربسته از جاودانی روان (امرتائیتی) سخن گفته شده است ولی چگونگی پیروزی جاودانی و رنج پایدار مشخص نگردیده است. اصولاً زرتشت در پیام خود از عوالم ماوراءالطبیعه و غیرمحسوس یا اصولاً سخنی نمی‌گوید

و یا اگر اشاره نماید سربسته و کلی است. هنگامی که به بهشت و جهنم اشاره می‌کند از روان سخنی نیست و پیوسته به اندیشه نیک و بد و ضمیر روشن و تیره و ناآرامی و آرامش وجدان اشاره می‌شود. روح راست دین به سرای اندیشه نیک جای نمی‌گیرد بلکه خود او بهشت درون را به‌دست می‌آورد. کلمه روان یا اورون در چند سرود ذکر شده است. در ۴۴/۸ آمده که چگونه روان من به شادی دست خواهد یافت، در ۴۶/۱۱ کاویان و کرپانها وقتی به گذر جداکننده (چینوات پل) نزدیک شوند روان و وجدانشان آنها را آزار خواهد داد. در ۴۹/۱۱ فرماندهان ستمگر روانهایشان به تیرگی می‌گراید. آنها ساکنین سرای دروغند. در ۵۰/۱ آیا روان من از یاوری کسی برخوردار خواهد شد. در ۵۱/۱۳ روان دروغ‌پرست بر سر گذر جداکننده او را سرزنش می‌کند. از این اشارات برمی‌آید که در مرحله داوری بین نیکان و بدان این روان آنهاست که معرف بدی و خوبی آنهاست. به نظر من برداشت آنهایی که معتقدند در پیام زرتشت به جاودانی روان و پاداش پس از مرگ تکیه شده است، صحیح بوده و در این سرودها به‌طور کلی و سربسته به این مسئله اشاره شده است ولی آنچه واقعی و قابل درک است و به همین زندگی تعلق دارد به صراحت بیان شده و تأکید گردیده است.

نتیجه: اعمال ما در درون و ضمیر ما منعکس گردیده و آرامش و روشنی باطن و یا تیرگی وجدان و عذاب درونی را سبب خواهد شد. برآیند رفتار ما درد و رنج پایدار یا شادی روان خواهد بود.

نتیجه گیری آذرگشسب و پوروالا از بند ۴۵/۷ به هیچ وجه صحیح نیست و با مفاهیم گاتاها و حتی تفسیر خود آنها منطبق نمی‌باشد. آذرگشسب کلمه اوت‌یوتا[۱۸۳] را که از اوت‌یوایتی[۱۸۴] به معنی پایدار و ماندنی است استثنائاً در این بند «تجدید می‌گردد» ترجمه نموده و نتیجه گرفته که در این سرود به شکلی تناسخ مطرح شده است و می‌نویسد: «روح بدکار باید به این جهان بازگردد و متحمل رنج و عذابهایی شود تا روح تلطیف و پاک و منزه گردیده و اجازه برگشت به عالم بالا و جایگاه اهورا پیدا کند». این برداشت آذرگشسب ازنظر پوروالا متأثر گردیده که او هم از کاهن سورت هندوستان، موبد خورشید، اقتباس کرده است. در اصل این یک عقیده ودایی و بودایی است که در هندوستان سابقه چندین هزار ساله دارد و مسلماً موبد خورشید نیز از آن متأثر گردیده است. در این مذهب همه ارواح به این جهان بازگشته و به قالبهای دیگر درخواهند آمد و در گردونه سامسارا این جریان آن‌قدر تکرار خواهد شد تا روح پاک و صاف شده و به نیروانا بپیوندد (به جلد اول مراجعه شود). مرتبط ساختن آن با پیام زرتشت نشانه نفوذ تلقین است که حتی در صاحبان دانش و علم نیز اثر خود را ارائه می‌دهد. آذرگشسب در بندهای ۳۰/۷، ۳۳/۸، ۳۴/۱۱،

183. Utayata

184. Utayuiti

۴۳/۱۲ ، ۴۵/۱۰ ، ۴۸/۶ ، ۵۱/۷ همه جا بلااستثناء این کلمه را پایدار و پایداری ترجمه کرده است، یعنی همان مفهومی که تقریباً همه زبان‌شناسان و محققین اوستایی آن را تأیید می‌کنند و معلوم نیست به چه دلیل برای تأیید نظر موبد خورشید باید در بند ۴۵/۷ «تجدید می‌گردد» معنی دهد. و چطور می‌توان از این یک کلمه تناسخ را نتیجه گرفت!! جالب است که پوروالا در توجیه بند ۴۹/۱۱ درباره تناسخ می‌نویسد:

«من هم کاملاً به این عقیده معتقد و مؤمنم (تناسخ) ولی اقرار می‌کنم که در هیچ جای دیگر از اوستا و پهلوی و آنچه به زرتشت نسبت داده شده است جز این بند ذکری از تناسخ به میان نیامده است، گو اینکه در دساتیر به‌طور صریح تناسخ را یکی از عقاید زرتشت می‌شمارد ولی چون دساتیر از کتب آسمانی نیست در معتبر بودن آن شک است پس نمی‌توان آن را سند قرار داد». بالاخره آذرگشسب هم ناچار نتیجه می‌گیرد که خود پوروالا هم به این اعتقاد تکیه نمی‌کند، زیرا چنین عقیده‌ای مردم را از کار و کوشش و فعالیت پیگیر باز می‌دارد زیرا وقتی انسان بداند چندین بار باید زندگانی را تجدید کند تا به درجه تکامل رسد. به خود خواهد گفت چه لزومی دارد این‌قدر شتاب درکارها کنیم و فعالیت خستگی‌ناپذیر داشته باشیم و این عقیده او را از رشد معنوی و مادی بازمی‌دارد. اشو زرتشت خواستار است مردم فعال و کوشا باشند و لحظه‌ای غفلت روا ندارند تا هرچه زودتر به رسایی و جاودانی دست یابند به‌طوری که در ۵۱/۱۲ می‌فرماید «برای انسان این امکان وجود دارد که تنها در یک زندگی به درجه کمال و رسایی رسد». یا به عبارت اوستایی «رستگاری را در همین یک زندگی در جهان خاکی می‌توان به‌دست آورد». با این نوشته‌ها آذرگشسب و پوروالا خود نظریاتشان را رد می‌کنند و لازم به بحث اضافی نیست. ولی فقط توجه خواننده را به این مسئله جلب می‌کنم که تلقین و اعتیاد و معتقدات موروثی تا چه حد ممکن است در انحراف عقاید مردم، حتی دانشمندان مؤثر واقع گردد. اگر تناسخ به جای دساتیر در ارداویرافنامه و یا یکی از ادبیات اوستایی تأیید می‌شد برای دکتر پوروالا، که اغلب محققین زرتشتی به شاگردی او افتخار می‌کنند، هیچ شکی باقی نمی‌ماند که آنچه در این کتب آسمانی!!! بیان شده حقیقت مطلق است!! اوستای متأخر مملو از خرافات ادیان بدوی آریایی است که نه‌تنها با پیام زرتشت کوچکترین ارتباطی ندارد بلکه شدیدترین ضربه‌ها را بر دین زرتشت وارد ساخته و آن را با زشت‌ترین لکه‌ها آلوده ساخته است. پیام زرتشت پس از سه هزار سال به زحمت و به‌تدریج از زیر بار این آلودگیها رها شده و درخشندگی خود را ارائه می‌دهد.

جالب است دانشمندانی چون پورداود و دهالا و پوروالا و... هنوز نمی‌توانند بپذیرند که این جعلیات وحی آسمانی نیست و ارداویراف و دیگر افسانه‌پردازان که موجب بدنامی و تخفیف و تحریف پیام صاف و روشن و مردمی زرتشت شده‌اند نه‌تنها «روحانیون مقدس» نیستند که...

۴۶/۱۱ : کاویها و کرپنها نیروی خود را به هم پیوسته با کردار زشت زندگانی مردم را تباه می‌سازند (ولی آنها) خود و وجدانشان را آزار خواهند داد. آنها هنگامی که به پل چینوات (گذرگاه جداکننده) نزدیک شوند، برای همه وقت خواهند ماند در سرای دروغ. برخی نتیجه می‌گیرند که مقصود آخرت است و هنگامی که این دو گروه ستمگر و فریبکار، فرمانروایان و کاهنین، که به یاری هم مردم را در بند کشیده‌اند به پل صراط برسند وجدان ناآرام آنها چنان آزارشان خواهد داد که در قعر جهنم و سرای دروغ یا خانه ابدی این جنایتکاران، سرازیر خواهند شد.

بعضی از محققین نیز معتقدند که روح و روان و وجدان ستمگر و فریبکار در همین جهان در ناآرامی و آزار و ساکن سرای دروغ، که وجدان ناآرام است، خواهد بود. به نظر من از جمع این بیانات زرتشت می‌توان نتیجه گرفت که دئنا یا ضمیر و وجدان انسان موقعیت او را در این جهان و پس از مرگ مشخص می‌کند. این لوح نوشته است که همیشه با انسان است. پاداش هم در این جهان و هم پس از مرگ به میزان اعمال ثبت شده در لوح ضمیر بشر به او بازمی‌گردد. ولی جالب است که درباره چگونگی حیات پس از مرگ و بقای روح و مسائلی از این قبیل فقط به‌طور کلی و سربسته اشاره شده است زیرا اصولاً زرتشت همیشه به جنبه‌های عملی زندگی توجه کرده است.

۴۶/۱۹ ترجمه کلمه به کلمه : کسی که برای من به جای آورد از روی راستی، برای زرتشت، آنچه را که سازگارترین آرزوست. سزد به او پاداش زندگی متعال همراه با همه خواستهای دل از این جهان بارور (پراهو را آذرگشسب زندگی جاودان ترجمه کرده و مونا و هومباخ قدرت زندگی متعال و عالی که به نظر من این مفهوم مناسبتر است. در ضمن برخی از محققین غربی به جای جهان بارور، دو گاو بارور، ترجمه کرده‌اند که با بندهای قبل تطبیق نمی‌کند و سراسر سرود ۴۶ مخالف این برداشت است (درباره گله گاو بحث خواهد شد).

۴۸/۴ : ای مزدا کسی که اندیشه‌اش را بهتر یا بدتر سازد یقیناً وجدان خود را نیز با کردار و گفتار (چنان خواهد کرد). خواهش او پیروی می‌کند از گزینش اختیاری او. سرانجام (این دو گروه) بنا به خرد تو از هم جدا خواهد بود.

در این بند وجدان انسان تابع اندیشه اوست و به روشنی تأکید شده است که وجدان و کردار و گفتار در اثر گزینش اختیاری تابع اندیشه انسان گردیده و شکل می‌گیرد. سرنوشت انسان را همین اندیشه نیک یا بد مشخص می‌سازد.

۴۹/۳ : به درستی مزدا برای همه نهاده است گزینش این آموزش را که راستی سودبخش و دروغ زیان‌آور است. پس من آرزو دارم مردم همه بپیوندند به وهومنه (نیک‌اندیشی) و پیوند خود را با پیروان دروغ (درگوتو) بگسلند.

خداوند به مردم اختیار داده است تا «انتخاب کنند» این آموزش را و معتقد شوند که راستی و دروغ سود و زیانش به خود آنها باز خواهد گشت.

۴۹/۴ : کسی که با کج‌خردی خشم افزاید و رشک، با زبان خویش باز دارد کارگران را. کسانی که زشت‌کردارند و خواست آنها نیکوکاری نیست آنان دیوانی در وجدانشان پدید آورند که به دروغ گراید.

به جای کارگران اغلب شبانان ترجمه کرده‌اند که با این ادوار بیشتر مناسب است. پورداود انتهای این بند را «آنان راست خان و مان دیو که از برای دین دروغپرستان است» ترجمه کرده که خان و مان دیو در این سرود وجود ندارد. گلدنر معتقد است که «چنین کسانی وجدان پیروان دروغ را به‌صورت دیوان درآورند».

در هر صورت از این بند چنین نتیجه گرفته می‌شود که زشت‌کرداران و آنها که از روی نادانی و بی‌خردی بر خشم و رشک می‌افزایند (دو صفت نه دو دیو مانند اوستای متأخر) وجدانشان نیز دیوآسا شده و به زشتی و تیرگی می‌گراید.

۴۹/۵ : ای مزدا، کسی که با خواست درون وجدان را با منش پاک پیوند دهد به آرمئیتی تعلق دارد و در پرتو اشا خردمند است و با همه اینها در کشور تو ای اهورا به سر خواهد برد.

شوشتری قسمت آخر را، با همه آنها ای اهورا با تو در سایه قدرت تو خواهد بود، ترجمه کرده که مناسبتر است. آذرگشسب کشور اهورا را بهشت تفسیر کرده است، ولی به نظر من در این بند زرتشت از وصول به حق و خداگونه شدن سخن می‌راند. آن اشه‌ون که از روی میل و اختیار راه حق برگزیند و به فضایل معنوی دست یابد. آنکه از خرد اشایی و دانش متکی بر راستی و درستی برخوردار است و پارسایی و فروتنی پیشه کند، به کشور اهورا متعلق بوده و به نیرو و قدرت الهی خواهد پیوست و جامعه‌ای اهورایی به‌وجود خواهد آورد که در آن قدرت خدا و حکومت خدا برپاست (حکومت خدا جایی برقرار است که فضایل الهی حاکم است).

۴۹/۱۱ : فرماندهان ستمگر و بدکرداران و زشت‌گفتاران و سیه‌دلان و کج‌اندیشان و پیروان

دروغ، روانهایشان به تیرگی می‌گراید. (آذرگشسب روانهایشان بازمی‌گردد ترجمه کرده که قبلاً درباره آن بحث شد). آنها ساکنین سرای دروغند. پورداود روانهایشان با خورش زشت پذیره شوند ترجمه کرده و از اوستای متأخر متأثر شده است. روان به غذای خوب و بد یا خورش زشت و زیبا احتیاج ندارد و اصولاً همان‌گونه که دکتر پوروالا و آذرگشسب توجیه کرده‌اند کلمه خورتائیش را از همان خوره یا فربه معنی روشنایی (نه خوردنی!) در نظر بگیریم مفهوم جمله بسیار صحیحتر و با چهارچوب گاتاها نیز موافقتر است.

بسیاری از محققین سرای دروغ و یا خان و مان دروغ را در این دنیا برداشت کرده‌اند واشه و هیشته را دنیای پس از مرگ. آذرگشسب دروج دمان یا خانه دروغ و دوزخ را جهان مادی و خاکی تعبیر کرده و می‌نویسد که بازگشت به دروج دمان مقصود بازگشت روح است به دنیای خاکی. ولی باید توجه کرد که راست‌کرداران نیز در همین دنیای مادی زندگی می‌کنند و جهان برونی آنها با جهان بدکاران یکسان است آنها در کنار هم به‌سر می‌برند در حالی که در گاتاها کج‌اندیشان باشندگان خان و مان دروغند و در سرای اندیشه زشت به سر می‌برند و نیکوکاران ساکن بلند سرای نغمه و سرود بوده و در سرای اندیشه نیک زندگی می‌کنند. به عبارت دیگران دنیای درونی آنهاست که با هم متفاوت است نه دنیای برونی. همان‌گونه که قبلاً تذکر دادم زرتشت این دو عالم قبل و پس از مرگ را چنان با هم مربوط ساخته که مجزا کردن آنها از هم میسر نیست.

واقعیت نیز چنین است یک دنیای خارج از این جهان وجود ندارد بلکه دنیای معنوی و مادی با هم درآمیخته‌اند. هرگاه مانند ادیان بدوی بخواهیم جهان را در دستگاه سه بعدی اندیشه خویش منعکس ساخته و مجسم سازیم و دو دنیای مادی و معنوی و مجزا تصور نماییم، به همین نتیجه گبریهای انتروپومورفیک خواهیم رسید. در سراسر گاتاها، و حتی در همین سرود ۴۹/۱۱، به ترجمه و تفسیر خود آذرگشسب کج‌اندیشان باشندگان سرای دروغند، و یا در اثر بداندیشی خود به سرای دروغ درخواهند شد. آنها که خود هم اکنون ساکن این جهان مادی هستند و در اثر تیرگی درونشان به این پاداش رسیده‌اند دیگر باید به کجا بازگردند؟ موضوع تناسخ را هم که، به تصدیق خود پوروالا و آذرگشسب، نمی‌توان به هیچ وجه با پیام زرتشت مربوط ساخت. پس باید نظر اکثریت قریب به اتفاق محققین را پذیرفت که زرتشت به صراحت بهشت و دوزخ درونی را مطرح ساخته و به واقعیت زندگی پرداخته است و به‌طور سربسته از یک حیات روانی نیز سخن گفته که هیچ‌گونه مشخصه‌ای برای آن بیان نکرده است. اگر به فصل دو روح مراجعه کنیم می‌بینیم که نیکوکاران و بدکاران در گفتار و کردار و اندیشه و وجدان از هم جدا هستند ولی در ضمن دوقولو و همزادند و با هم زندگی می‌کنند. این تعبیری بسیار ظریف و استادانه است که با کمی دقت مقصود زرتشت را درمی‌یابیم. او در بین جهان مادی و معنوی و در ضمن در درون هر دوگام برمی‌دارد،

دو جهانی که با هم یکی هستند، در حالی که از هم جدایند، یک ریشه دارند ولی در مقابل هم قرار گرفته‌اند. ساکنین این جهان دوگانه نیز همزادند ولی همراه نیستند. همخانه‌اند ولی همدل نمی‌باشند.

۵۰/۴ : آنکه در راه حق گام نهد سخنان الهام‌بخش اشه ونها را در گرودمان و سرای نغمه و سرود خواهد شنید.

در این بند نیز اشاره به همین جهان است که طالبین حق ندای الهام‌بخش راستان را خواهند شنید و به راه راستی و رستگاری هدایت خواهند شد.

۵۱/۸ : سرنوشت شوم برای زشت‌کاران است، خوشبختی و روشنی درون برای کسی که پایبند راستی است.

۵۱/۱۴

کرپنها که به آیین راستی توجهی نمی‌کنند و زندگی مردم را با کردار و گفتار و آموزشهای منحرف خود تباه می‌سازند بالاخره تعالیم گمراه کننده آنان را در سرای دروغ یا دوزخ قرار خواهد داد.

آذرگشسب نتیجه می‌گیرد که «از دیدگاه اشو زرتشت سرای دروغ و فریب و ریا جایی جز این جهان مادی نمی‌تواند باشد» ولی باید توجه کرد که سرای دروغ در حالی که در همین دنیاست ولی این دنیا نیست، زیرا در این دنیا نیکان هم زندگی می‌کنند در حالی که ساکن سرای دروغ نیستند. به عبارت دیگر این اعمال سیاه و تباه سازنده کرپنهاست که آنها را به سرای دروغ یا نفس تیره و درون فاسد و ناآرام دچار خواهد ساخت. برخی از محققین این بند را چنین ترجمه می‌کنند: برای آزاری که کرپن‌ها از کردار و گفتارهای خودشان به چارپایان می‌رسانند در پایان به خان و مان دروغ می‌روند. همان‌گونه که بار دیگر اشاره شد از گفتار و تعلیمات کرپنها مردم منحرف می‌شوند نه چارپایان و گاوان. گاوان کنونی زبان نمی‌فهمند آن روز هم سخنگو و اوستاخوان نبوده‌اند!

۵۱/۱۵ : مزدی که زرتشت به یاران خود نوید داده گرودمان یا خانه سرور و سرود است، جایی که از روز ازل جایگاه اهورا بوده است. این پاداش را چون بخشش الهی و تنها در پرتو منش پاک و نیک و راستی می‌توان به‌دست آورد.

به صراحت تشریح شده است که دستیابی به خانه سرود و سرور و منزلگه اهورایی فقط در سایه منش نیک و راستی و راست‌کرداری حاصل می‌شود. برخی چون گرودمان جایگاه ازلی

اهورا نامیده شده است آن را بهشت و در جهان پس از مرگ توجیه می‌کنند. شوشتری ترجمه می‌کند گرودمان که از ازل جای رسیدن به اهوراست. به نظر من این توجیه رساتر است. خانه سرود آنجایی است که بشر سعادتمند و از شادی و خوشبختی واقعی برخوردار است، و آن آرامش درون و ضمیر روشن و وجدان آسوده است. و آن زمانی است که انسان اهورایی شده و به صفات خداوند متصف گردد. جایی که از ازل جای رسیدن به اهوراست به همین معنی می‌باشد. با آشنایی که به زبان و بیان زرتشت پیدا کردیم دیدیم که همیشه رسیدن به سعادت واقعی با برخورداری از فضایل انسانی و عمل راست و نیک میسر است و اگر هم بهشتی پس از مرگ وجود داشته باشد با بهشت درون و وجدان انسان پیوند داشته و متصل است. پس در هر حال بدون وجدان پاک و درون آرام هرگز کسی به بهشت، چه درونی و چه برونی، دست نخواهد یافت زیرا شرط رسیدن به بهشت کامل شدن و اهورایی شدن است و این حالت نیز در این دنیا و با عمل راست باید به‌دست آید. اگر به این توجیه به دقت توجه کنیم اشکالِ بهشت قبل از مرگ و پس از مرگ برطرف خواهد شد. بهشت واقعی جایگاه حق و مرحله اعلای کمال انسانی است. سخن از دو دنیای مجزا از هم و مخالف هم نیست، بلکه این دو صورت یک وجود است و دو دیدگاه یک واقعیت (همان‌گونه هم که در ۴۹/۵ نیز ملاحظه شد کشور خداوند جای آنهایی است که به فضایل الهی ـ انسانی دست یابند).

قبل از نتیجه گیری به بیان خلاصه‌ای از برداشت محققین می‌پردازیم.

لومل معتقد است که عملی بودن دین زرتشت در سراسر گاتاها مشخص است و او پیوسته به نتایج همین دنیای مادی نظر داشته است و بهشت او روحانی است.

میلز معتقد است که زرتشت به بهشت و جهنم معنوی معتقد است و مکافات و مجازات را منشی و ذهنی می‌داند. به عبارت دیگر بهشت همان راحتی اندیشه و آسایش وجدان، و جهنم عذاب درون و ناراحتی فکر است. مردم از ترس جهنم در عذاب و وحشت به سر می‌برند. و امید بهشت آنها را شادمان می‌سازد ولی زرتشت در روزگاران کهن این حقیقت را آشکار ساخت که بهشت و جهنم در خود ماست.

زهنر معتقد است که هرچند زرتشت دنیای مادی و روحانی را از هم جدا می‌کند ولی در دکترین او آنها با هم در رابطه بوده و هرگز در مقابل هم قرار ندارند بلکه از تمایل به اختلاف با یکدیگر نیز برخوردارند. او می‌نویسد «در دین زرتشت بهشت و دوزخ خانه افکار و وجدان نیک و مسکن بدترین اندیشه و منش است». یا به‌طور خاص خانه سرود و خانه دروغ. او به ۳۲/۱۰، ۳۲/۱۳، ۱۵ ـ ۵۱/۱۴ اشاره می‌کند و می‌نویسد: برخلاف محمد زرتشت لذات بهشت را با اصطلاحات فیزیکی و مادی وصف نمی‌کند. آمرزیدگان به حیات طویل دست می‌یابند که همان زندگی ابدی است در قلمرو وجدان نیک ۳۰/۱۱، ۳۱/۲۰، ۳۲/۱۵، ۴۵/۷۲. او در ضمن معتقد

است که چون در گاتاها بشر آزادی اراده دارد، این خود اوست که به نجات یا محکومیت خویش اقدام می‌کند.

زودربلوم معتقد است که نه‌تنها درگاتاها که در برخی از یشتها نیز هنوز آخرت روحانی است. او یشت ۴۹/۸۹ را برای مثال ذکر می‌کند.

مولتون می‌نویسد که پاداش عمل خوب هم در این زندگی است و هم پس از مرگ. در یسنا ۴۴ و ۴۶ این برداشت کاملاً تأیید شده است که نتیجه عمل انسان به خود او بازمی‌گردد.

شدر با آنکه خود از تحسین‌کنندگان زرتشت است، برعکس همه محققین که واقع‌بینی زرتشت را ستوده‌اند، به این برداشت زرتشت ایراد می‌گیرد و معتقد است که زندگی پس از مرگ و بهشت و جهنم درگاتاها دارای رنگ و فانتزی نیست و می‌نویسد: «نظریه آغاز جهان و دو جبهه شدن آن در الهیات زرتشتی هماهنگ است با تعلیمات او درباره عاقبت جهان، که هرقدر در شکل‌پذیری و برجستگی خارق‌العاده و جالب است، همان‌قدر در محتوای مذهبی کم‌مایه می‌باشد». او معتقد است که زرتشت به‌طورکلی از قضاوت و کیفر پایان سخن می‌گوید بدون آنکه به زمان وقوع آن اشاره کند. برای او اهمیت نداشت که فانتزی و تخیل پیروانش را با اشکالی از لذات بهشتی و عذابهای جهنمی پر سازد، هرچند او از حیات جسمانی و حیات روحانی سخن می‌گوید، که مسلماً چه درگاتاها و چه در یسنای هفت فصل زندگی این سو و آن سوی مرگ را درنظر دارد. اما تمام فکر و اندیشه او متوجه زندگی حال و شکل دادن صحیح به آن است بدون آنکه چندان به مرگ اهمیت دهد و یا به نیاکان و ستایش آنان توجه کند، که چه در دوران آریاها و چه در زمانهای بعد در ایران و هند با توجه و دقت بسیار به آن پرداخته می‌شد. شدر می‌نویسد: «آنچه زرتشت بیان می‌کند، هنگامی که به آینده می‌نگرد، نه رؤیای اشاتولوژی[۱۸۵] و نه اپوکالیپتیک[۱۸۶] است بلکه اعتقاد به پیروزی و اعتقاد به غلبه مبارزین راه حقیقت می‌باشد».

آذرگشسب می‌نویسد «در ۴۳/۵ آمده اکم اکایی اشم ونگهوه، یعنی از برای بدان بدی و از برای نیکان نیکی، یا آنچه بکاری تو همان بدروی. بهشت و دوزخ زرتشت درونی و منشی است و با راحتی فکر و آرامش وجدان و ناراحتی و عذاب وجدان سر و کار دارد. اشو زرتشت انسان را سازنده بخت و اقبال خویش و بهشت و دوزخ را طرز تفکر او می‌داند. به قول شاعر معروف انگلیسی شکسپیر، اندیشه انسان است که بهشت و دوزخ را به‌وجود می‌آورد».

زولستر می‌نویسد: زرتشت برای اولین‌بار در تاریخ ادیان بهشت و جهنم را مطرح ساخته

۱۸۵. Eschatology اشاتولوژی که به یونانی اسکاتولوگی است نیز بحث مربوط به آخرت است.

۱۸۶. Apocalyptic آپوکالیپتیک، بحث مربوط به پایان رسیدن جهان و آثار و علائم آن است که با مکاشفه به‌دست می‌آید و نمونه آن مکاشفه یوحنا در انجیل و روایات ارداویراف درباره دین زرتشت است.

است و به ۳۰/۴، ۳۱/۲۰، ۴۵/۸، ۴۶/۱۱، ۴۹/۱۱، ۵۰/۴، ۵ ـ ۵۱/۴ اشاره می‌کند و معتقد است که همه ادیان از او اقتباس کرده‌اند. زولستر گرودمان را خانه آخرین معنی می‌کند.

آذرگشسب در تعبیر بند ۳۰/۴ می‌نویسد: «راحتی و آرامش فکر یا بهترین منش پاداش نیکان است و ناراحتی فکر و وجدان و عذاب روحی مجازات بزهکاران و تبهکاران. در حقیقت به استناد این بند می‌توان گفت که بهشت و دوزخ زرتشت جنبه معنوی و منشی دارد نه مادی و جسمی. درواقع ازنظر زرتشت بهشت مکان خرم و سبز و پر از حوری و غلمان، و دوزخ سردابی تاریک و وحشت‌زا و پر از مار و عقرب نیست بلکه حالات مختلف روحی انسان است که با اندیشه و طرز تفکر سر و کار دارد».

نتیجه

در تحلیل مطالب این بخش به چند نکته باید توجه نمود:

۱ ـ در همه ادیان کلیسایی آمرزش و سعادت اخروی و دستیابی به بهشت موعود (به اشکال مختلف که اکنون مطرح نیست) بدون انجام تشریفات و آداب و رسوم و شعائری خاص امکان‌پذیر نیست. اختلاف شعب مختلف یک دین همیشه در چگونگی اجرای این شعائر است نه در اصول دین. مبنای اختلافات خونین و کشتار بی‌رحمانه کاتولیکها و پروتستانها، شیعه‌ها و سنی‌ها و... فروع دین و شعائر و رسوم وابسته به آن است. کینه و دشمنی بین فرق و مذاهب مختلف یک دین گاهی به مراتب عمیقتر از نفرتی بوده است که پیروان دو دین مختلف با هم داشته‌اند. حتی تضاد بین پیروان ادیان توحیدی بیشتر در شعائر و رسوم و فرعیات است تا در مسائل اصلی و همان‌گونه که بارها تذکر داده شد، این شعائر و تشریفات است که وجود کلیساها و روحانیت را توجیه و تثبیت می‌کند و لذا جنگ اصلی هم بین کلیساهاست نه معتقدات اصولی. البته این واقعیت با تشریح ادیان توحیدی و مقایسه آنها روشنتر خواهد شد. در پیام زرتشت موضوع جالب توجه چگونگی توجیه دین و پارسایی و تقوی و پاداش و کیفر است. به‌طوری که دیدیم مؤمن درنظر زرتشت کسی است که به راستی و درستی ایمان داشته و عمل نیک انجام دهد. حتی زرتشتیان روشن و آگاه چون آذرگشسب و دهالا و پوروالا و... می‌پذیرند که زرتشت در گاتاها راه وصول به آمرزش را فقط اعتقاد به کلیسای زرتشتی قرار نداده است.

لومل از بررسی گاتاها نتیجه می‌گیرد که بنابر پیام زرتشت به هرکس چه مؤمن و چه بی‌دین و چه اشه‌ون و چه درگونت، می‌بایستی مزد و پاداش به نسبت کردار و گفتار او داده شود. او معتقد

است حتی در اوستای متأخر اثر این تعلیم وجود دارد و اشاره می‌کند به دستوری از نیرنگستان ۴، ۹/۱ که حتی به یک دیوپرست و گناهکار باید در مقابل کاری که می‌کند دستمزد عادلانه داده شود. زرتشت کمک به طبقه ضعیف و گروهی که زیر فشارند را واجب شمرده و شرط آن را اشه‌ون بودن ندانسته است. در ۴۶/۵ به صراحت آمده که نیرومند باید از روی محبت و انساندوستی تقاضای درمانده را اجابت کند هرچند پیرو راستی نباشد و باید که از روی مهر و محبت او را به راه راست هدایت نماید و به نیروی دانش خود (مرد دانا و توانایی که بنا به دستور ایزدی و یا از راه مهر و عواطف انسانی خواستاران کمک را خواه از هواخواهان راستی و یا دروغ به گرمی پذیرا شود. او پیرو راه اشا بوده و زندگیش سرشار از راستی و درستی است. ای هستی‌بخش دانا، او بخردی است که با نیروی دانش گمراه را از تباهی و نیستی رهانیده و او را به خودشناسی و اتکای به نفس رهبری خواهد کرد. ترجمه آذرگشسب).

با توجه به این بند و سرودهای متعددی که زرتشت انسان را به محبت و رأفت و رهنمایی با دانش و معرفت دعوت کرده، نتیجه می‌شود که پیام زرتشت مخالف تعصب است و انسان آزاده و راست‌دین با اراده و خودآگاه راستی را برمی‌گزیند و این کار را برای رضایت کلیسا و حتی خدا نمی‌کند بلکه برای دستیابی به سعادت درونی و به خاطر آنکه چنین راهی کمال‌بخش است انجام می‌دهد. آنچه مورد نظر است اخلاق و رفتار انسان است نه انجام آداب و رسوم و شعائر.[۱۸۷]

راستی و اندیشه نیک پایه و بنیان دین راستی است و آنچه انسان را شایسته پاداش و کیفر می‌نماید پندار و گفتار و کردار نیک است...

دیدیم که در بین آریاها شعائر و انجام آداب و رسوم قربانی تحت نظر کاهن و خواندن سرودهای اجورودا و اترودا با شرایط خاصی که فقط کاهنان شایسته رهبری آن بودند بنیان مذهب جامعه برداشت می‌شد. در بین مذاهب دیگر کلیسایی نیز به‌طوری که تذکر داده شد مشخصه دین، آداب و رسوم و شعائر است. در حالی که در پیام زرتشت هیچ نشانی از شعائر و تشریفات نیست و در گاتاها هیچ‌گاه پرستش و ستایش خداوند به شعائر خاص وابسته نشده است. همان‌گونه که قبلاً

۱۸۷. با تشریح ادیان کلیسایی یهود و... خواهیم دید که اختلاف اساسی بین برداشت گاتاها با تورات و رسالات شبیه به آن وجود دارد.

به‌طوری که در جلد اول توضیح داده شد دین مردم را هیئتهای حاکمه برمی‌گزیدند و مستقیم و غیرمستقیم درانتخاب مذهب رعایای خود سهیم بودند. در اروپا این موضوع به‌صورت یک قانون رسمی درآمد و در مبارزه بین کاتولیکها و پروتستانها حتی قانونی در آوگسبورگ به سال ۱۵۵۵ تصویب شد که به شاهزادگان رسماً اجازه می‌داد دین رعایای خود را برگزینند. در سر فصل این قانون چنین آمده است:

« Cuius regio eius religio »

که به زبان لاتین یعنی به آنکه کشور تعلق دارد دین نیز از اوست.

بیان شد این برداشت زرتشت از دین یکی از مهمترین تحولاتی بود که او به آن دست زد و این اقدام هنوز پس از سه هزار سال برجستگی خود را از دست نداده است. فرض کنیم هم‌اکنون مؤمنین به ادیان مختلف جهان به این حقیقت معتقد شده و ایمان به خداوند را فقط در سایه انجام عمل نیک محقق دانند و بدون توجه به کلیسا و کنیسه و معبد و... و اطاعت از ملا و خاخام و کشیش و مغ و موبد و... از تعصب و کینه و نفرت بریده و با مهر و محبت و عطوفت پیوند خود را تحکیم بخشند. اصول اخلاقی کلی را که مورد تأیید همه آیینها و تصدیق تمام انسانهای روشن‌ضمیر و دانا و درست‌پیشه است، پایه اعمال و رفتار و گفتار خویش قرار داده، همه انسانها را بندگان خدا دانسته و به یک چشم بر همه آنها بنگرند. پرده‌ها و سدهای تلقینی، تحمیلی و موروثی را فرو ریزند و هر کس به تناسب درک و معرفتش ندای درون و وجدان و دل خویش را پاسخ دهد و دین عاطفی خود را در جان و دلش خانه بخشد، بدون آنکه از برداشت خواهران و برادران جهانی رنجش حاصل نماید... در آن حال جهان صورت دیگری به خود می‌گرفت. متدینین مقلد، که اکثریت مردم روی زمین را تشکیل می‌دهند، از عروسکهای بی‌اراده به سوی انسانهای واقعی و آزاده سیر می‌کردند. در چنین جامعه‌ای رهبران و سیاستمداران حرفه‌ای و حکام کج‌اندیشی که در شرق و غرب جهان و در طول تاریخ تمدن بشریت جز فلاکت و بدبختی و استثمار روحی و جسمی، ایجاد جنگ و خونریزی سودی برای جهانیان نداشته‌اند و کلیساها و روحانیت منحرف که بزرگترین منبع سکون و تحجر و تحمیق مردم بوده‌اند، هرگز جای خودنمایی نخواهند داشت. در همه جوامع آنها که مردم را به فساد و نابودی سوق می‌دهند، اقلیت معدودی هستند که از جهل و نادانی اکثریت بهره گیری نموده و به اشکال مختلف آنها را استثمار می‌نمایند. در یک دستگاه حاکم و تشکیلات سلطه گر اعمال زور با استفاده از خدمت کسانی انجام می‌شود که اکثریت قریب به اتفاقشان خود از استثمارشدگانند که نه با سرکوبی ملتها از خدمت در راه حفظ و برآوردن مطامع هیئت حاکم سودی می‌برند و نه از شرکت در جنگهای بین دولتها از پیروزی سردمداران نصیبی به‌دست می‌آورند. آنچه عایدشان می‌شود سقوط به مرتبه حیوانیت و درندگی است، و در بسیاری از موارد فنا و نیستی مردم در طول تاریخ تمدنها چنان قلب ماهیت یافته و با تلقین و تحمیل تغییر شخصیت داده‌اند که هنوز هم پس از این همه تجارب تلخ ناخودآگاه آلت دست هیئتهای حاکمه می‌شوند. هیئتهای حاکمه، که کلیساها و تشکیلات دگم‌سازی و نویسندگان و عقیده‌سازان را در اختیار دارند، در چند هزار سال گذشته مردم را چنان تحمیق کرده‌اند که امروز نیز نه‌تنها زارع و کارگر ساده‌دل که حتی تحصیلکرده‌ها و دانشمندان نیز بی‌اختیار در راه انجام هوسها و خودخواهیهای هیئتهای حاکمه گام برمی‌دارند. برای انواع جنگهای مقدس!! جان می‌دهند و جان می‌گیرند. اگر اکثریت انسانها شکوفا شده از روی خرد و اندیشه نیک، مهر و محبت و همزیستی انسانی را برگزینند و از تقلید و

دنباله‌روی پرهیزکرده تعصب و کوردلی را ترک نمایند، همه مردم جهان را برادر و خواهر دانسته و به این واقعیت ایمان آورند که فقط و فقط عمل اشخاص معرف شخصیت و ارزش آنهاست و هیچ دین و آیین و دکترینی به خودی خود دارای برتری نیست... جهان رفته رفته بهشت راست‌دینان و خانه سور درست‌کرداران می‌شد. این آرزو و هدف همه مصلحین جهان بوده و هست و آرزویی هرچند به ظاهر منطقی ولی در حقیقت بسیار دور از دسترس انسان کنونی است. با وجود این هرقدر بشر به سوی این هدف حرکت کند آرامش بیشتری بر همهٔ جهان حاکم خواهد شد و جامعه به سوی یک مدیریت مردمی و انسانی نزدیکتر خواهد گردید.

مسئله دیگری که در مورد کیفر و پاداش در برداشت زرتشت قابل توجه می‌باشد توجیه بهشت و دوزخ است. گرودمان یا سرای آرامش و سرود و یا خانه منش نیک و در وجودمان یا خانه دروغ و خانه منش زشت را به هر شکل تعبیر کنیم با بهشت و دوزخ مؤمنین به ادیان دیگر شباهت نخواهد داشت. که این بهشت و دوزخ نه دارای شکل است و نه قابل تجسم. هیچ‌گونه وصفی از آن در گاتاها نشده و همان‌گونه که شدر بیان کرد نه به زمان وابسته است و نه به مکان. نه جای آن مشخص است و نه دوران و زمان آن. در بسیاری از سرودها به‌طوری که دیدیم بهشت و دوزخ در همین جهان و در منش و وجدان انسان برپا می‌شود و پاداش و کیفر نیز در همین زندگی به انسان بازمی‌گردد. به همین جهت بسیاری از محققین بهشت و دوزخ گاتاها را اصولاً درونی و معنوی برداشت کرده‌اند ولی گاهی هم به‌طور اشاره از یک عامل پس از مرگ در گاتاها سخن رفته است. در مفهوم پل چینوات، هرچند به معنی گذر جداسازنده و پاداش‌دهنده می‌توان مرحله‌ای در همین جهان را منظور داشت، ولی باز هم اثری از یک فضای پس از مرگ در آن مشاهده می‌کنیم. برای تمام اصطلاحات: سرای سرود که جایگاه اهوراست. سرای اندیشه نیک و اشه و هیشته یا فردوس و بهشت، نیز می‌توان هر دو جنبه این جهانی و جهان پس از مرگ را درنظر گرفت. با توجه به این برداشت برخی از دانشمندان چون زولستر معتقدند که بهشت و دوزخ اولین‌بار در گاتاها مطرح شده و دیگر ادیان از آن بهره گرفته‌اند.

به نظر من همان‌گونه که قبلاً بیان کردم دین زرتشت فاقد متافیزیک به معنی عوالم تخیلی خارج از محدوده قوانین طبیعی می‌باشد زیرا اصولاً او برای طبیعت حدی قائل نمی‌شود و از غیرطبیعی و یا مافوق‌طبیعی سخنی نمی‌گوید. مفاهیم مورد بحث و نظر او همه در حوزه واقعیاتند، هرچند با فضایی بالاتر و برتر رابطه دارند، فضایی که احساس می‌کنیم مافوق محیطی است که ما در آن قرار داریم ولی با وجود این باز هم به شکلی به این محیط وابسته است. این مفاهیم زاییده زندگی و محیط رمه‌داران سه هزار سال پیش بوده، ولی جالب است که هر قدر این فضا وسیعتر می‌شود مانند لکه‌هایی که روی بادکنکی قرارگرفته‌اند آنها نیز وسعت می‌یابند آنها در هیچ زمان از

این فضا خارج نمی‌شوند و همیشه وابسته به فضای اندیشه و گمان ما هستند، هرچند پیوسته در حال افزایش و توسعه‌اند. خرد، دانایی، اختیار، اندیشه نیک، راستی و نظام عالم و قانون طبیعت، قدرت اراده و یا قلمرو قدرت حق و خالق و... سرای سرود، خان و مان دروغ و... همیشه مفاهیمی واقعی و قابل درکند ولی خردی که در سه هزار سال قبل در کنار آمودریا تصور می‌شده است با خردکنونی بسیار متفاوت است و... دین زرتشت برای اسطوره نیز جایی ندارد. ادیان بدوی اصولاً بر اسطوره بنا شده‌اند و در ادیان بزرگ توحیدی نیز اسطوره نقش مهمی بازی می‌کند ولی دین زرتشت فاقد اسطوره است. در میتولوژی عوالم و فضاهای اسرارآمیز مطرح می‌شوند و حوادث حیرت‌انگیز و مافوق قدرت بشر به وسیله خدایان و الهه‌ها شکل می‌گیرند حتی در ادیان توحیدی معجزه‌ها به وقوع می‌پیوندد، موسی دریا را می‌شکافد. عیسی در روی دریا قدم می‌زند به آسمان می‌رود. یونس در شکم ماهی زندگی می‌کند و... ولی درگاتاها هیچ اثری از این‌گونه حوادث نیست و هیچ اسطوره‌ای بیان نمی‌شود. شدر به این فقدان فانتزی و تخیل در دین زرتشت ایراد می‌گیرد در حالی که به نظر من همین واقعی بودنش جالبترین صورت آن است. البته نظر شدر از یک جهت صحیح است. مردم دین را بدون اسطوره و بدون فانتزی نمی‌شناسند. دین انسان بدوی میتولوژیهای ابتدایی بوده است و دین بشر متمدن نیز بر پایه همان میتولوژیها ولی تکامل یافته و مدنی شده، بنا گردیده است و هزاران سال تلقین انسان را با این تخیلات پیوند داده و دین و متافیزیک را لازم و ملزوم هم ساخته است. دین بدون شعائر و تشریفات و بدون تخیل و فانتزی و اسطوره برای مردم قابل درک نیست. به همین دلیل نیز در طول زمان مجدداً به حدی بر پیام زرتشت پیرایه بستند که از اصل دیگر اثری نماند. موبد و کاهن باید مردم را به خود جلب کند و به او دینی تحویل دهد که او طالب آن است. دین ارداویرافی خیلی بیش از ادیان توحیدی دیگر دارای فانتزی است و متافیزیک و اسطوره و رؤیا و تخیل چنان با هم درآمیخته که حد فاصل آنها را نمی‌توان تشخیص داد. جهنم و بهشت زرتشتیان پس از زرتشت نیز کم‌کم رنگ و حدود به خود گرفت.

بهشت و جهنم گاتاها برای هر انسانی به شکلی قابل توجیه است. و هر فردی به صورتی آن را در فکر و اندیشه خویش می‌سازد و هرقدر فکر و اندیشه او تکامل یابد این شکل نیز به کمال نزدیک می‌شود ولی هرکس واقعاً گاتاها را درک کرده باشد می‌داند که بهشت و دوزخ زرتشت در قالب خاصی محدود نیست. زرتشت اندیشمندی واقع‌بین و صلاح‌اندیش است که در درجه اول به رفاه و آسایش مردم جامعه می‌اندیشد و همه مسائل دیگر را فرع بر این اصل می‌داند. از چهارچوب گاتاها پیداست که او راه رسیدن به این هدف را در اصلاح فکر و روش زندگی و اخلاق مردم می‌دانست و معتقد بود که در جامعه راستان و نیک‌اندیشان همه سعادتمند خواهند زیست.

برای او بهشت واقعی در این جهان تحقق می‌یافت و دوزخ مکانی بود که تیره‌دلی و سیاهکاری حکومت می‌کرد. او در جهان واقعیت گام برمی‌دارد و به اوهام و تخیلات کمتر توسل می‌جوید. مسلم است تیره‌روزانی که در زیر شکنجه و درد می‌نالند و یا از گرسنگی و تهیدستی در عذابند نه اندیشه نیک درد آنان را برطرف می‌سازد و نه سرای نغمه و سرود شکم گرسنه آنان را سیر می‌کند.

اما هرگاه در جامعه‌ای بر تعداد نیک‌اندیشان و انسان‌صفتان افزوده شود مسلماً درد و رنج و ظلم و ستم نیز تخفیف خواهد یافت. در یک محیط فاسد و بین مردم کج‌اندیش و بدسگال مسلماً نمی‌توان سعادتمند زیست و حتی فرمانروایان و قدرتمندان چنین جامعه‌ای نیز از درون شاد و آرام محرومند و از سعادت واقعی به دور. هیچ انقلاب و تحولی بدون تحول اخلاقی و فکری موجب بهبود واقعی زندگی مردم نخواهد شد. پس راهی که زرتشت ارائه می‌نماید راهی واقعی و عملی است. او فعالیت و کوشش سازنده، مبارزه با ستمگران، دروغ‌پردازان، ریاکاران، و دفاع از تهیدستان و دردمندان و ضعیفان و دفع زورگویان و متجاوزین را با تحول درونی و اخلاقی و توجه به فضایل انسانی توأم می‌نماید و این واقعیترین برنامه‌ای است که ادامه آن امید بهبود زندگی مردم را افزون می‌سازد. در ضمن زرتشت نظر سربسته‌ای نیز به دنیای دیگر دارد و در انسانها امید را ازمیان نمی‌برد، بدون آنکه بازاری برای فروش کالای متولیان و سوداگران دین به‌وجود آورد. برای دسترسی به بهشت و فرار از جهنم نیازی به خبرگان نیست و در این عرصه معامله‌گر و تاجر راه ندارد. سرای سرود و خانه اندیشه نیک را فقط با اعمال نیک می‌توان به‌دست آورد و هر کس با اختیار و اراده باید در این راه گام برداشته و با سعی و جد و جهد به هدف نزدیک شود. دین زرتشت دین کلاه شرعی و معامله با خدا نیست؛ که اصولاً متاعی به بازار معامله‌گران عرضه نمی‌شود، ولی بشر هنوز به مرحله‌ای نرسیده که بتواند فکر و ذهن خود را از بار قرون و اعصار آزاد ساخته و به واقعیت توجه نماید. اکثریت قریب به اتفاق افراد بشر بیشتر با تخیل و توهم سر و کار دارند و ۹۵ درصد اعمال آنها را انگیزه‌های عاطفی و موروثی هدایت می‌کند. در چنین محیطی مذاهب ابژکتیو خریداری ندارد و قرنها به طول خواهد انجامید تا بازار متولیان و سوداگران دین به کسادی گراید و داد و ستد بهشت و جهنم متوقف گردد.

۹ـ شخصیت زرتشت و رسالت او

مسئله بسیار جالب شخصیت زرتشت و جاذبه تاریخی اوست. در بین بانیان ادیان توحیدی جهان، زرتشت و موسی باستانیترین پیمبران شناخته شده‌اند. دین یهود در طول تاریخ به وسیله نبی‌های بنی‌اسرائیل زنده نگاه داشته شد و چون با ملیت و فرهنگ قوم بنی‌اسرائیل درآمیخت به‌صورت یک یادبود مقدس ملی پایه حیات و پایداری قوم یهود گردید. دین یهود پیام موسی

نیست و به‌طوری که قبلاً اشاره شد میثاق بین یهوه و قوم یهود است. پس تا زمانی که از این قوم اثری باقی است دین یهود نیز زنده مانده و موقعیت موسی نیز در بین آنها پابرجاست. اما موسی از سوی دیگر در ادیان ابراهیمی به حیات معنوی خود ادامه می‌دهد. مسیحیت بر پایه تورات بنا شد و اسلام موسی را به‌عنوان توجیه کننده ادیان توحیدی پیمبر بر حق شناخت و امروز در حدود دو میلیارد مردم مسلمان و مسیحی و یهود در جهان به موسی معتقدند و بزرگش می‌شمارند و یا لااقل در ادبیات خود برای او مقام والایی درنظر گرفته‌اند.

اما دین زرتشت به هیچ وجه تداوم نداشته است. پس از مرگ زرتشت، چنان که در تاریخ ظهور زرتشت توجیه شد، وقفه‌ای هزار ساله در انتشار این آیین به‌وجود آمد به‌طوری که حتی در آغاز دوران سلطنت هخامنشیان نام و پیام زرتشت در ایران تقریباً غریب بود و مورخین یونانی که به ایران مسافرت کرده‌اند از آن بی‌خبر بودند. در دوران ساسانیان یکباره توجه به زرتشت اوج می‌گیرد و شخصیت معنوی او روح ایرانیان را تسخیر می‌کند. بار دیگر پس از تسلط اعراب دین زرتشتی راه زوال پیموده و بانی آن نیز به دست فراموشی سپرده می‌شود و جز گروه اندکی که در گوشه دور افتاده‌ای از جهان به‌نام او آداب و رسومی را انجام می‌دهند، رسماً پیروانی ندارد.

جالب است که حتی پیروان اسمی این پیمبر بزرگ نیز تا یک قرن پیش معتقدات خود را چون اسرار مگو حفظ می‌کردند و به جای تبلیغ و انتشار بر اختفایش می‌کوشیدند. در ایران که سرزمین مذهبی این مصلح آریایی است (نه خاستگاه او) به‌ندرت از او یاد می‌شد و نام او چون شخصیتی افسانه‌ای به شکلی با مذهب آتش‌پرستی مربوط می‌گردید. به‌طوری که دیدیم مورخین مسلمان و ایرانی او را از شاگردان مکتب نبی‌های یهود و پایه‌گذار ثنویت اورمزد و اهریمن و جنگ خدا و شیطان معرفی می‌کردند که رهبر مجوسان آتش‌پرست بوده است.

در حدود دو قرن پیش محققین اروپایی با نام زرتشت آشنایی بیشتری پیداکرده و توجهشان به افکار او جلب شد. در حدود یک قرن پیش پیام واقعی زرتشت یاگاتاها شناسایی شد و از آن زمان افکار او چنان جاذبه‌ای یافت که در محافل اهل تحقیق بی‌سابقه بود. شهرت زرتشت در بین محققین و دانشمندان طالب کشف و درک فلسفه و افکار اندیشمندان کهن خیلی سریع توسعه یافت به‌طوری که در مدت کوتاهی متفکرین بسیاری را به خود مشغول داشته است.

زبانهای عبری و عربی و یونانی و لاتین، که زبان ادیان توحیدی جهانند امروز بدون اشکال قابل تعبیر و تفسیرند زیرا هنوز مردم زیادی به آنها سخن می‌گویند، در حالی که زبان گاتاها حتی برای پیروان ظاهری زرتشت نیز غریب و ناآشناست و با وجود کوششهای بسیار دانشمندان به علت طرز بیان و پیچیدگی مفاهیم و قدمت زیاد هنوز کاملاً کشف نشده و مشکلاتی در راه توجیه آن باقی است. همان‌گونه که قبلاً بیان شد زبان گاتاها زبان شعر و اشارات و استعارات است و با زبان

معمول و مرسوم به کلی متفاوت می‌باشد، هرچند حتی زبان مرسوم زرتشت نیز سه هزار سال است که به دست فراموشی سپرده شده است.

زرتشت در گاتاها خود را یک پیام‌آور و آموزگار مردم معرفی می‌کند.

او در یسنا ۴۴/۱۱ می‌گوید «پروردگارا می‌دانم که تو مرا برای انجام این کار بزرگ به‌عنوان نخستین آموزگار برگزیده‌ای».

و در ۳۱/۱ متذکر می‌شود که «این تعالیم و سخنان شنیده نشده را به شما ای جویندگان دانش آشکار می‌سازم و برای کسانی که به واسطه تعالیم دروغ جهان راستی را تباه کنند، ولی بی‌گمان برای آنان بهترین است که دلداده مزدا هستند.»[۱۸۸]

و در ۳۱/۲ آمده «بنابران من به سوی همه شما آیم چون آموزگاری که مزدا برگزیده و برای هر دو گروه فرستاده تا از روی دین راستی زندگی کنیم».

بنابراین بیانات، اولاً زرتشت یک پیام‌آور است که وظیفه او آموزگاری و رهنمایی مردم می‌باشد.

ثانیاً زرتشت اولین آموزگاری است که از طرف خداوند به رسالت برگزیده شده و تعالیم و سخنان این چنین را هنوز کسی نشنیده بوده است.

ثالثاً رسالت او برای همه مردمان جهان است، هر دو گروه راستان و ناراستان. زرتشت پیمبر یک قوم و گروه خاص نیست و حتی برای کسانی که جهان را بر طبق تعالیم غلط و گمراه‌سازنده به تباهی می‌کشند، وظیفه رهنمایی و آموزگاری دارد.

من یک نتیجه دیگر را نیز مایلم بر این برداشت اضافه کنم و آن این است که به‌طوری که قبلاً در فصول مختلف توضیح داده شد زرتشت همیشه روی سخنش با آنهایی است که جوینده دانش هستند، زیرا او دانایی را کلید معرفت و درک راستی و دین حق می‌داند، او همیشه دانش را میزان تشخیص خیر و شر قرار داده و باید هم روی سخنش با طالبان دانش باشد، همان‌گونه که در سرود ۳۱/۱ نیز به صراحت بیان شده است. پس می‌توان نتیجه گرفت که ازنظر گاتاها او اولین آموزگاری است که از جانب خداوند برای بشر دانشجو برگزیده شده است نه به‌طور کلی نخستین آموزگار و رسول جهان. به عبارت دیگر انسان تا مراحل خاصی دنبال درک حقیقت از طریق علم و دانایی و تحقیق و تدقیق نبوده است و بنابر توجیه گاتاها، زرتشت در مرحله‌ای پیام خود را اعلام می‌نماید

---

۱۸۸. آذرگشسب با اضافه کردن یک جمله «ناگوار است» که در متن وجود ندارد، نتیجه می‌گیرد این پیام برای آنها که از روی تعالیم نادرست جهان را تباه می‌سازند ناگوار است ولی برای دلدادگان مزدا خوشایند. ولی اگر این جمله اضافه نشود مفهوم مناسبتر و صحیحتری به‌دست می‌آید و با بند بعد قابل تطبیق است که می‌گوید: مرا خداوند برای راهنمایی هر دو گروه فرستاده است.

که انسان جوینده دانش گردیده است.[۱۸۹]

در تاریخ باستان ایران و جهان نیز از زرتشت به‌نام یک پیامبر یاد شده و مورد احترام قرار گرفته است.

بشر در طول تاریخ همیشه تقدس را با معجزه همراه دانسته و پیمبران و مقدسین را معجزه‌گران و خالقین خارق عادات پنداشته است. نه‌تنها کاهنین معابد قدیم مصر و کلده و آشور و... برای تثبیت قدرت خویش مجبور به جعل حوادث عجیب و تلقین معجزات چشمگیر از جانب الاه و الهه‌های خود بودند که ملایان و کشیشان و متولیان ادیان توحیدی نیز مردم را با معجزات ساختگی به خود متوجه می‌ساخته‌اند.

در بین بنیانگذاران ادیان بزرگ وجود موسی و عیسی ازنظر تاریخی مشخص نیست و آنچه درباره شخصیت آنها روایت شده است بیشتر اسطوره و افسانه است تا واقعیت. در یک شخصیت اسطوره‌ای قبول خارق عادت و معجزه امری عادی است، به‌خصوص که کتب مقدس این ادیان را که به تلقین دستگاههای روحانی کلام خدا و مقدس توجیه شده، بر معجزه و افسانه بنا نموده‌اند و آنچه مورد پسند مردم بوده در این روایات کلیسایی نیز بازگو شده است.

اما جالب است که حتی اگر خود پایه گذاران دین هم منکر معجزه گردند و تاریخ صحیح نیز از زندگی آنها در دست باشد، باز هم پیروان آنها نمی‌توانند فرستاده خدا را بشری چون خود تصور و تجسم کنند و معجزه گری را کار ساحران و معرکه گیران و به قول معروف هنر تردستی و چشم‌بندی تلقی نمایند.

در قرآن که اعتبار تاریخی آن مورد تأیید عمومی است، بارها از محمد طلب معجزه می‌شود و او کتاب یا پیام خود را تنها معجزه خویش می‌نامد و اعلام می‌کند که من هم بشری چون شما هستم، در وقت معینی خواهم مرد و چون همه افراد بشر از احساسات و عواطف و امیال و احتیاجات انسانی برخوردارم. نه معجزه گرم نه ساحر و غیبگو، که فقط خداوند عالم اسرار غیب است.

اما با وجود این تأکید، مسلمانان حاضر نمی‌شوند از اسطوره‌پردازی درباره پیمبر دست بردارند و نه‌تنها او را معجزه گر می‌دانند، که به‌نام او، نه فقط از امامزاده، که از سنگ و چوب و... معجزه می‌طلبند. حتی در اروپای قرن بیستم و در مرکز علم و دانش جهان سالی نمی‌گذرد که از معجزات و خارق‌عادات گزارش نشود. درست است که متولیان این دستگاهها و مجلس‌داران این روضه‌خوانیها و نواب این مرشدین ومرادهای افسانه‌ای از چنین دکانهایی نان می‌خورند ولی مردم نیز طالب این خارق عادات و خریدار واله این معجزات می‌باشند.

۱۸۹. به جای جویندگان دانش برخی هوشمندان، خواستاران علم، با توجه به فرمان ترجمه کرده‌اند که در صورت صحت مفهوم اخیر برداشت بالا صادق نیست.

درباره زرتشت نیز افسانه‌های زیادی جعل شده است و چون تاریخ و سرگذشت قابل اعتمادی از او در دست نیست عرصه برای این قصه‌پردازیها وسعت یافته است.

برای اینکه گرفتار این دکانداریها، که اغلب هم از روی علاقه و اعتقاد است، نشویم بهتر است که در توجیه شخصیت زرتشت به تنها اثر قابل اعتماد یا گاتاها اکتفا کنیم.

در گاتاها زرتشت بشری است چون دیگران، گرفتاریها و سختیها و مشکلات زندگی او را همان‌گونه به درد می‌آورد که دیگر مردم را. و او به جای اعجاز و اعمال قدرت خارق‌العاده، چون یک انسان با فضیلت از خود عکس‌العمل نشان می‌دهد. در موقع لزوم حتی از مقابله با دشمنان پرهیز می‌کند و زمانی که همراهان و همدلانش زیاد می‌شوند با اتکاء به پروردگار و مدد اندیشه نیک و خرد پاک و قدرت راستی و راست‌پنداری به مبارزه با ستمگران و زورمندان زشتکار می‌پردازد. او در حالی که هرگز خود را از کمک و رحمت حق بی‌نیاز ندانسته و پیوسته از خداوند طلب مدد و راهنمایی می‌کند، هیچ‌گاه جز قدرت اراده و ایمان و شگفتی نیک‌پنداری و راستی و درستی، معجزه دیگری ارائه نمی‌نماید. اشا، وهومن، خشترا و آرمئیتی یا راستی، اندیشه نیک، قدرت اراده، فروتنی و تواضع و پارسایی چهار معجزه‌گر اویند که بالاترین شگفتیها را درباره او و همه راستان و نیک‌اندیشان تحقق می‌بخشند، اعجاز انسان‌سازی، انسانی اهورایی.

زرتشت در هات ۴۶ به درگاه اهورامزدا ناله برآورده از تنگدستی خود گله می‌کند و استطاعت کم و قدرت زیاد دشمنانش را به خداوند عرضه می‌دارد. شکایت می‌کند که او را از خانه و کاشانه‌اش رانده‌اند و به سبب خواسته کم و قلت پیروانش با دشمنان قدرت مقابله ندارد. او چون دوستی عاشق و شیفته از پروردگار طلب کمک می‌کند. از مزدا می‌طلبد جوانمردانی را به یاری فرستد که پیروان دروغ از هر سو بر او تاخته‌اند. کرپنها و کاویها مردم را به راه کژ می‌برند و در جامعه فساد بر پا می‌دارند و با کردار زشت خود زندگانی مردم را تباه می‌سازند... ولی جالب است که با این همه سختیها و دردها و گله و شکایتها باز هم زرتشت به ترس و ضعف و ذلت تن درنمی‌دهد و چون ابرمردی پاکدل و عارفی اندیشمند و روشن‌ضمیر از خداوند به جای ارتش و قدرت و ثروت، طلب قدرت نیک‌اندیشی و آموزش راستی و نظام حق می‌کند تا به آن وسیله مأموریتی را که از جانب خداوند یافته است به نیکی انجام داده مردمان را به راه حق هدایت نماید و آنها را خوشبخت و سعادتمند سازد.[۱۹۰] او نشان می‌دهد که انسانهای اهورایی چگونه‌اند و هدفشان چیست. گله و شکایت او برای محروم شدن از زر و زور نیست بلکه ترس از این است که مبادا در انجام وظیفه انسانی خود ناموفق گشته و مأموریت خداوند را در سعادتمند ساختن مردم و

۱۹۰. از این گفتار می‌توان نتیجه گرفت که زرتشت جنگ و کشتار را دستور نمی‌دهد و با سلاح پندار به مبارزه برمی‌خیزد.

آموزش راه راست به درستی انجام ندهد.

تقاضای او از اهورامزدا چنین است:

۴۶/۱: چگونه تو را ای مزدا خشنود توانم ساخت؟

۴۶/۲: من خواستار آن خوشبختی هستم که دوست به دوست بخشد. بیاموز مرا در پرتو اشا از نیروی وهومن (در پرتو قانون راستی مرا از نیروی نیک‌اندیشی و محبت برخوردار ساز).

۴۶/۳: ای مزدا کی بامداد آن روز نیکبختی فراز آید که مردم جهان به سوی راستی و پاکی روی آورند و رستگاری‌دهندگان بشر با آموزشهای بخردانه و فزاینده و دانش خود مردم را سعادتمند سازند. وهومن (مظهر نیک‌اندیشی و محبت) به چه کسی روی خواهد آورد؟ ای هستی‌بخش من تنها تو را به‌عنوان آموزگار خود برگزیده‌ام.

این سرود را اغلب محققین تقریباً به همین صورت ترجمه نموده‌اند. پورداود می‌نویسد: کی بامداد رستگاری خواهد دمید و مردم دین راستین خواهند شناخت، کی خواهد بود آن روزی که از کوشش رهانندگان، دین و آموزش رواج خواهد گرفت، آن رهانندگانی که منش نیک آنان را در کوشش‌شان در راه دین‌گستری یاری خواهد کرد کیانند؟

شوشتری و پوروالا هم تقریباً ترجمه‌هایی شبیه همین مطالب دارند. کلمه دین را که پورداود به کار برده در متن سرود وجود ندارد و اصولاً پورداود پیوسته اشا را دین راستی ترجمه می‌کند و این تصور را تقویت می‌نماید که مقصود دین زرتشت است. البته اگر دین زرتشت را پاکی و راستی و نیک‌اندیشی توجیه کنیم این برداشت صحیح است ولی باید توجه کرد که پیام زرتشت و افکار و معتقدات زرتشت گاتاها به کلی با دین زرتشتی متفاوت است. پس بهتر است برای احتراز از اشتباه و انحراف در همه سرودها آنچه در متن اصلی است به کاربرده و چون اغلب ترجمه‌های دیگر کلمه دین را حذف کنیم.

در این سرود دو موضوع جلب توجه می‌کند:

اولاً زرتشت خود را معلمی در آغاز حرکت جامعه انسانها به سوی کمال می‌داند نه پیامبری که تا ابد همه جهانیان باید گفتار او را به کار بندند. او از خداوند تقاضا می‌کند که به مردم سعادت وصول به نیک‌اندیشی و مهر و محبت عطا کند تا آموزشهای بخردانه و شکوفاسازنده آنهایی را که اهل دانش و خردند درک کرده و به سوی راستی و پاکی روی آورند. هدف راستی و پاکی مردم است و هر دانشمند و اهل معرفتی که به فروزگان الهی و صفات کمالیه نزدیک گردد آموزگار مناسبی برای تعلیم راه درست زندگی خواهد بود. در این مرحله نیز وهومن یا اندیشه نیک و مهر و محبت است که پایه تعلیمات سعادت‌بخش این خردمندان قرار می‌گیرد.

در این سرود چون اغلب سرودهای گاتاها سخن از سعادت مردم در سایه راستی و پاکی

است و وظیفه معلمین جامعه نیز جز این نیست. از آمرزش پس از مرگ به وسیله ورد و دعا و نماز و نیاز و... و تعلیم شعائر و... کوچکترین اثری نیست.

ثانیاً زرتشت به صراحت تأکید می‌کند که تنها آموزگار او خداوند است. این تصریح خلاف نظر گروهی از محققین است که معتقدند زرتشت تعلیمات خود را در مکتب معلمین دینی و روحانیون کسب کرده است. زرتشت، همان‌گونه که در ابتدای این رساله توجیه شد، مانند همه مصلحین بزرگ مردمی با در خود فرو رفتن و اندیشیدن و به کمک خرد و اشراق و الهام و صفای باطن به این تعلیمات هدایت شده است.

یکی از جالبترین بخشهای گاتاها، که موجب اختلاف نظرهایی نیز گردیده، شرح بعثت زرتشت است. بعضی از محققین هات ۲۹ را که شبیه نمایشنامه‌ای تنظیم شده و برخی به آن کمدی الهی نام داده‌اند، سر فصل گاتاها می‌دانند. در این فصل طی ارائه صحنه جالبی، رسالت زرتشت توجیه می‌شود. چون این هات بسیار بحث‌برانگیز بوده است متن کامل آن را با ترجمه آذرگشسب و مقابله با ترجمه شوشتری و خلاصه‌ای از چند ترجمه محققین غربی، که شبیه برداشت پورداود است، در زیر بیان می‌کنم.

ترجمه کلمه به کلمه آذرگشسب:

۱ ـ روان آفرینش به شما گله کرد برای چه مزدا آفریدی؟ که مرا ساخت؟ مرا خشم و چپاول و زور همچنین گستاخی و تجاوز کاملاً احاطه کرده است. برای من نیست پشتیبان دیگری جز تو. بنابراین نجات‌دهنده شایسته‌ای را به من آشکار ساز.

۲ ـ آنگاه آفریننده جهان پرسید از اشا کیست رهبر روحانی (رتو)[۱۹۱] تو برای جهان تا بتوان به او بخشید توأم با پشتیبانی غیرت ترویج جهان را؟ که را مایلی سرور او باشد که بتواند هواخواهان دروغ و خشم را دفع کند؟

۳ ـ به او اشا پاسخ داد. برای جهان رهبر بیدادگر نیست (بلکه) بی‌آزار است. از آنان در آنجا نمی‌شناسم که درست‌کرداران در برابر تبهکاران (به وسیله او) صف‌آرایی کنند. در میان مردمان او باید نیرومندترین باشد تا به درخواست او به یاریش شتابیم.

۴ ـ مزدا بهتر به یاد دارد کارهایی که بی‌گمان حتی درگذشته دوری انجام شده است به وسیله دیوها و به وسیله مردمان و همچنین (کارهایی) که انجام می‌شود حتی در آینده دوری. اهورا تنها داور است پس آنچه اراده اوست بر ما وارد آید.

۵ ـ آنگاه در حقیقت (ما ـ اشا و روان آفرینش) هر دو با دستهای برافراشته اهورا را ستایش

۱۹۱. رتو = داور یا رهبر معنوی.

می‌کنیم. من و روان جهان بارور (و) از مزدا خواستاریم در خواستمان را (چنین برآورده سازد) هرگز به پارسایان گزندی (نرسد) نه به شبان از سوی بدکاران.

۶ ـ آنگاه گفت اهورامزدای دانا (که) با دانش به تار زندگی (نیرو می‌بخشد). نه یک نفر سردار را می‌شناسی و نه یک داور (رتو) که از پارسایی سرشار باشد؟ به درستی برای این (نبود) که تو را آفریدگار به‌عنوان شبان و نگهبان برگزید؟ (اول سخن با اشاست)

۷ ـ آن کلام مقدس خوشبختی‌افزا را اهورا پدید آورد که با اشا هم‌اراده است. مزدای مقدس خود (آن را) برای بهبودی جهان و برای درستکاران آموخت. کیست از تو ای وهومن که به راستی به مردمان یاری بخشد؟

۸ ـ آن شخص که در اینجا به من شناخته شده (و) یگانه کسی که به فرامین ما گوش داد زرتشت اسپیتامو است. چه تنها او مایل است مزدا و اشا را با سرودهای ستایش آشکار سازد. از این‌رو به او شیرینی بیان داده شود.

۹ ـ اما آنگاه روان آفرینش خروشید که باید قبول کنم پشتیبانی (مرد) بی‌اراده‌ای (ناتوانی) را (و) سخنان مرد ناتوانی را (گوش دهم) در حالی که به راستی آرزو داشتم رهبر نیرومندی را چه وقت خواهد بود که چنین شخصی با بازوان (نیرومند) مرا یاری دهد.

۱۰ ـ شما به اینها ای اهورا و ای اشا نیروی معنوی (و) توانایی بخش ای وهومن آن را (بخش) که آرامش و آسایش بخشد. ای مزدا ما همه او را برترین آفرینش تو شناسیم. (مقصود آن است که وهومن خرد را ببخشاید) (برداشت شوشتری اینها را بهترین آفرینش تو می‌شناسیم به متن نزدیکتر است).

۱۱ ـ اشا وهومن و خشترا کی به سوی من خواهد شتافت (به سوی روان آفرینش). شما ای مزدا آیین انجمن بزرگ مغان را بپذیرید ای اهورا اکنون که برای ما یاوری (رسیده) ما آماده خدمتگزاری شما هستیم.

شوشتری به جای روان آفرینش روان زمین (گاو زمین) ترجمه کرده است و به جای نجات‌دهنده کلمه پاسدار را به کار برده است و آفریننده جهان را سازنده گاو گیتی. در بند ۳ می‌نویسد نیست یاوری که آزار را باز دارد (ازگاو زمین) این برداشت مناسبتر است: در بند ۹ به جای مرد بی‌اراده یاور کم زور آمده است. خود آذرگشسب نیز در شرح واژه‌ها بی‌قدرت و ناتوان را نیز به کار برده است. شوشتری در بند ۱۰ «آن را ببخش» را «دانش عطا کن» ترجمه کرده است. دیده می‌شود که به‌طوری کلی اختلافی اساسی وجود ندارد. پوروالا هم تقریباً همین نظریات را ابراز می‌دارد اما برداشت محققین غربی با شرح بالا چندان تطبیق نمی‌نماید.

برای نمونه من ترجمه میلتون را با درنظر گرفتن ترجمه میلز و ویدن‌گرن و هومباخ و هینتس و پورداود و برخی دیگر از محققین به نظر خوانندگان می‌رسانم.

۱ ـ به شما ناله کرد روح گاو. برای که مرا ساختید، چه کس مرا آفرید. خشم و چپاول مرا مورد تعدی قرار داده‌اند و بی‌داد و زور مرا آزار می‌دهند. من جز شما شبانی ندارم. پس مرا به شبانی نیکوکار رهنمایی کنید. (شما مقصود اهورامزدا و امشااسپندان است)

۲ ـ پس آفریننده گاو از اشا پرسید، آیا برای گاو داوری داری که سعی در مراقبت او نموده و به او علوفه شایسته دهد؟ چه کس را مایلید سرور او سازید که خشم و پیروان دروغ را از او براند؟

۳ ـ به او اشا پاسخ داد: برای گاو مددکاری که آزار را از او بتواند دور سازد نیست. آنها در آنجا آگاهی ندارند چه سان بلند پایه گان با زیردستان رفتار کنند.

(خالق گاو): نیرومندترین در میان کسان آن است که مرا خواند و من به یاری او رسم.

۴ ـ اشا: مزدا به بهترین وجه به خاطر دارد آنچه را که قبلاً از جانب دیوان و فناپذیران (مردم) عمل شده و آنچه پس از آن انجام خواهد شد. او، اهورا، تصمیم‌گیرنده است. آنچنان که او خواهد آنگونه نیز باید.

۵ ـ خالق گاو: به جانب اهورا با دستهای برافراشته نزدیک می‌شویم روان من و گاو ماده باردار و برآنیم تا آفرین خوانیم مزدا را و با استدعا بر آن داریم تا برای راست زندگی‌کننده و شبان نباشد تباهی به دست دروغ‌پرستان.

۶ ـ سپس سخن گفت اهورامزدا با خود: چه کس به قوانین و عقل و خرد آگاه است؟ نه سروری و نه داوری یافت شده هماهنگ با نظام راستی. چون خالق شما را برای شبانی و برزیگری ساخت.

۷ ـ این کلام سحرآمیز درباره پرواری (چربی) را اهورامزدا با اشا هم‌اراده، آفریده است برای رمه (گاو) و شیر را برای آنان که نیازمند خوراکند، به فرمان او آن مقدس.

گاو نر و گاو ماده: ای وهومن، چه کس را در بین مردمان برای محافظت از ما دو همزاد داری؟

۸ ـ وهومن: آن کس را که من اینجا شناخته‌ام، تنها کسی که فرمان ما را شنیده زرتشت اسپیتاماست. او اندیشه ما و اندیشه اشا را بگستراند ای مزدا. پس بگذار که به او شیرینی گفتار ارزانی داریم.

۹ ـ سپس روان گاو بنالید: که من باید به کلام سست مردی ناتوان برای محافظت خود راضی باشم، در حالی که من خواهان آن کسی هستم که با قدرت فرمان راند! کی (چه زمانی) خواهد بود که به او (گاو) نیرومندانه یاری دهد.

۱۰ ـ زرتشت: شما ای اهورا، ای اشا، ای وهومنه به آنان قدرت و حکومت بخشید تا آنکه او

(نگهبان) بتواند برای آنان مسکن نیکو و آرامش به‌وجود آورد. من نیز ای مزدا دریافتم که تویی نخستین پدیدآرنده این.

۱۱ ـ کجاست راستی و منش نیک و حکومت (اشا، وهومن، خشترا) پس شما ای مردم مرا بپذیرید برای رهنمایی، مزدا برای جامعه بزرگ اخوت.

گاو نر و گاو ماده: ای اهورا، اکنون ما راست یاور. ما آماده‌ایم به کسانی چون شما خدمت کنیم.

اختلاف اساسی که در تعبیر این فصل از گاتاها در بین محققین به‌وجود آمده به برداشت و تعبیر کلمه گئوش و گئو[۱۹۲] مربوط می‌گردد. این مشکل بیشتر از آنجا ناشی می‌شود که مفسرین مایلند گاتاها را به زبان زرتشت پهلوی ترجمه کنند نه به بیان زرتشت گاتاها. هرچند ما نمی‌توانیم فضای دوران زرتشت را بازسازی کرده و به مفاهیم واقعی اصطلاحات آن عصر، به آن‌گونه که زرتشت می‌اندیشیده دست یابیم، ولی با مقایسه و تجزیه و تحلیل منطقی خواهیم توانست تا اندازه‌ای به آن برداشتها نزدیک شویم. اما اگر بخواهیم اوستای متأخر را پایه توجیه و تفسیر خود قرار دهیم هرگز واقعیت سرودهای زرتشت را حتی لمس هم نخواهیم کرد. باز هم تکرار می‌کنم که در توجیه اوستای متأخر می‌توان از گاتاها بهره‌گیری کرد و در صورت امکان آنها را با مطالب گاتاها زیرسازی نمود و اگر با چهارچوب و قالب کلی پیام زرتشت منطبق بود آن را زرتشتی خواند ولی معکوس این عمل و پایه قرار دادن اوستا برای توجیه گاتاها کوششی کاملاً نادرست و منحرف‌سازنده است.

در گاتاها کلمات گئوش، گووئی[۱۹۳]، گاوا و... زیاد به کار رفته است. اغلب محققین غربی و مرحوم پورداود همه این کلمات را از گاو مشتق دانسته و آن را نماینده چارپایان سودمند و رمه هم تعبیر کرده‌اند. وابسته به این اصطلاحات، کلمات دیگری نیز مصرف شده است مانند واسترا و واستریا[۱۹۴]، آزوئی‌تی و آزوتوئیش[۱۹۵]، اوروش‌ای‌بیو[۱۹۶]، و... که با توجه به مفهوم قبلی آنها را مرتع، چوپان و کشاورز، چربی و کره، پرواری، نیازمند خورش و تغذیه و... ترجمه نموده‌اند.

برخی از محققین نظیر آذرگشسب، پوروالا، شوشتری، میلز، دینشاه ایرانی و... آفرینش و جهان و گاو زمین را برای اصطلاحات اول انتخاب کرده و کلمات وابسته به آن هم یاوری، رهنما، چوپان مردم، خوشی و خوشبختی، خوشی‌افزای، مردمان درست‌کردار و... معنی یافته است.

192. gau, geush
193. gava, gavoi
194. Vastrya, Vastra
195. azutoish, azuiti
196. Urushaeibyo

خاورشناس دسته اول مبنای برداشت خود را ادبیات اوستایی و پهلوی مانند ونـدیداد و بندهش قرار داده‌اند. در این ادبیات گوشورون روح گاو توجیه شده است. برای آشنایی بیشتر به چگونگی برداشت این محققین به‌طور خلاصه آن را تحلیل می‌نماییم.

لومل که نظریاتش مورد احترام اغلب خاورشناسان است دربـاره ایـن مسئله چـنین نـظر می‌دهد:

(اوگئوش اورون را روح گاو ترجمه می‌کند[۱۹۷]):

روح انسان دارای یک حالت واسطه است که هنگام حیات در بدن انسان به سر برده و پس از مرگ به مبدأ اصلی خود، که وجودی ماوراء جهان خاکی است، می‌پیوندد. ما می‌بینیم که در مرحله اول آفرینش همه موجودات به‌صورت روح خلق شده‌اند (مقصود عالم فره‌وشی است که از اوستای متأخر اقتباس شده و در گاتاها از آن هیچ اثری نیست). با وجود این مشاهده می‌کنیم که هیچ موجودی جز بشر دارای دئنا یا وجدان نیست. واضح است که حیوانات، آتش، فلزات زمین، آب و گیاهان دارای شخصیت نیستند و اگر گاهی به جاودانان هـوشمند (امشـااسـپندان) یک هیل‌کور[۱۹۸] (تشخص روحانی و سلامت‌بخش) نسبت داده می‌شود فقط تکرار مکررات است، زیرا این وجودها خود یک کیفیتهای روحانی هستند. بـرای مـوجودات زمـین، غـیر از انسـان، می‌توانیم برای هر نوع یک روح عمومی اولیه درنظر بگیریم (اشاره به «مثل» اوستای متأخر است که همان فره‌وشی است) و از آنچه تاکنون بیان شد چنین مفهوم می‌شود که صور روحانی اولیه برای آتش، حیوانات، فلزات، زمین و... در خلقت اولیه به‌صورت راستی، اندیشه نیک، قدرت، اطاعت و... خلق شده‌اند (اوستای متأخر).

لومل بالاخره نتیجه می‌گیرد، اما گاو زمین دارای امتیاز خاصی است. همان‌گونه که بشـر به‌صورت نماینده‌ای در جهان روحانی از دو روح اولیه برخوردار می‌شود، به‌طوری که روح دانا (اسپنته‌مینیو) معرف پیروان راستی و روح شر و (انگره‌مینیو) مشخص پیروان دروغ می‌گردد و با وجود این هر فرد انسان دارای دنیای خود می‌باشد، همین‌گونه نیز گاو به خودی خود دارای یک وجود مافوق زمینی است، علاوه بر آنکه در زمره همه حیوانات سودمند به اندیشه نیک تعلق دارد. اما برخلاف انسان هر گاو مستقلاً دارای یک روح نیست بلکه نوع گاو دارای نماینده‌ای در عالم بالاست که نامش دئنا نیست بلکه اورون یا روح نامیده می‌شود. چون تعداد زیادی مـوجودات جسمانی تحت یک مفهوم مجرد ارائه می‌شوند برای آنکه این برداشت وضوح و تجسم بیشتری

197. Seele des Rindes

۱۹۸. Heilkuere در مقابل Wallkuere موجودات روحانی در افسانه‌های ژرمن که مردگان و شهدا را به سوی خدای Odin هدایت می‌کردند.

یابد گاو نر و ماده گاو، یک جفت ارواح اولیه در عالم بالا عرضه می‌نمایند؟!

لومل به منظور تأیید گفته‌های خود به بندهش اشاره می‌کند که چگونه در این رساله آمده است که در ازل و مبدأ خلقت در عرش اعلا مشاوره‌ای بین اورمزد و موجودات روحانی دیگر (ایزدان و فره‌وشی‌ها) صورت گرفت تا درباره خلقت انسان و قالب بخشیدن فره‌وشی او تصمیم بگیرند و معتقد است که در یسنا ۲۹ این جلسه مورد نظر بوده است که در ضمن در آن جلسه در عالم ارواح گفتگویی هم برای ساختن قالب مادی گاو به‌عمل آمده است. اما در این جلسه روح گاو مانند موجودات روحانی دیگر مستقل و آزاد نبوده بلکه در فکر و اراده الهی مستحیل در حال تمنا و تقاضا و شکایت به‌صورت تابع و مطیع خداوند حضور داشته است[۱۹۹].

در بند ۱ این هات گاو ابتدا این سؤال را مطرح می‌سازد که مرا برای که می‌خواهید شکل بدهید (بسازید). همین کلمه «برای که» می‌رساند که او وابستگی داشته و فاقد استقلال است. اما روح گاو که رنج آتیه خود را پیش‌بینی می‌کند (چون هنوز در عالم روحانی است و به‌صورت مادی درنیامده است) به شکایت ناله برمی‌آورد که مرا دیو خشم و زور و خونخواری و گستاخی و سنگدلی به ستوه آورده و جز شما فرشتگان و پروردگار محافظی نیست. اما خلقت گاو مسئله‌ای است که در عالم بالا تصمیم گرفته شده و این به قالب درآوردن روان گاو توسط روحی[۲۰۰] انجام می‌گیرد که گئوش تشن[۲۰۱] یا شکل‌دهنده گاو، نام دارد. آیا این صورت‌ساز گاو همان اندیشه نیک است؟ از متن این فصل چیزی دستگیر نمی‌شود ولی من به علت رابطه نزدیکی که بین حیوانات و وهومن وجود دارد این نظر را می‌پذیریم. این قالب‌دهنده گاو در بند ۲ برای گاو تقاضای یک حامی می‌کند که قراری داده شود تا نه برای کشاورز نه برای گاو در حیات زمینی ناراحتی به‌وجود آید. (بند ۵) این دو روح گاو (ماده و نر) حال فقط به زندگی گاو در زمین فکر می‌کنند و مایلند خداوند را بر آن دارند که در وضع خدمتگزاری آنان تعدیلی به‌وجود آورد. اما خداوند پاسخ

---

۱۹۹. دیدیم که در اوستای متأخر اهورامزدا قبل از آفرینش جهان مادی عالم فره‌وشی‌ها را خلق می‌کند که فروهرهای همه موجودات در آن به‌صورت روحانی وجود دارند و پس از سه هزار سال این جهان فره‌وشی‌ها را قالب داده و به عالم مادی می‌فرستد. آخرین فروهری که به زمین خواهد آمد فروهر سوشیانت یا نجات‌دهنده موعود است که پس از آن آخرالزمان خواهد شد. در آبان‌یشت حتی اهورامزدا و امشه اسپنتاها، آب، آسمان، گیاهان و حیوانات و همه مخلوقات نیک دارای فره‌وشی می‌شوند. و در یشت ۱۳/۵۵ آمده که فقط اشه‌ون دارای فره‌وشی است و مخلوقات اهریمنی دارای فره‌وشی نیستند. فره‌وشی در ضمن یکی از اقوام پنجگانه درون انسان است که با روان همراه و نگهبان انسان می‌باشد. این قوا اهو = اخو = جان و قوه حیات دئنا = دین و وجدان و ضمیر. بئوذ (Baodha) = بوذ پهلوی یا بوی فارسی = قوه دراکه. اورون = روان و مسئول انتخاب و تمیز خوبی از بدی. فروشی = فروهر = قوه حافظ انسان.

200. Genie

201. Geush Tasho

می‌دهد کشاورزی که گاو به او سپرده می‌شود قدرت محافظت مؤثر گاو را ندارد (بند ۶) و در ضمن تأیید می‌شود که مقصود از خلقت گاو تأمین غذا و نوشیدنی برای انسان از شیر اوست (بند ۷) روح گاو از انجام این وظیفه ناراضی است و اشاره می‌کند به وابستگی خویش به وهومن. سپس هر دو روح گاو می‌گویند چه کس باید ما را با اندیشه نیک برای انسانها تربیت کند؟ زیرا فقط هنگامی که بشر با اندیشه نیک احشام را پرورش دهد تحمل این خدمت پرزحمت برای آنها میسر است. در جواب اهورامزدا به زرتشت که در آینده پدیدار خواهد شد اشاره می‌کند که با ظهور او دین مزدیسنا و در نتیجه پرورش گاو با اندیشه نیک تحقق می‌یابد.

اگر به تشریح لومل و ترجمه قبلی از هات ۲۹ توجه کنیم به چند تناقض و اشتباه برخورد می‌نماییم.

۱ ـ لومل بدون آنکه برداشت خود را با بیانات زرتشت و نمونه‌هایی از گاتاها توجیه کند همه مطالب را حدس می‌زند، در حالی که کوچکترین اشاره‌ای به این نتیجه‌گیریها در گاتاها نشده است. جلسه مشاوره در عالم بالا برای قالب دادن به فره‌وشی‌ها و خلقت اولیه همه موجودات در عالم فره‌وشی متعلق به گاتاها نیست و همان‌گونه که خود لومل نیز معترف است از بندهش اقتباس شده است. لومل فقط حدس می‌زند که باید این فضای اسطوره‌ای مبنای تفکر زرتشت قرارگرفته باشد. اگر این گمان به توجیه هات ۲۹ کمک می‌کرد و آن را روشن و قابل تفسیر می‌ساخت عیبی نداشت ولی متأسفانه این فرضیه فقط نامفهوم ساختن و پیچیدگی این فصل را موجب می‌شود.

۲ ـ در این فصل سخن از زمان حال وگذشته است و به تصدیق همه محققین و خود لومل و هینتس و... گئوش اورون ناله می‌کند که مرا برای که «ساختید»؟ چه کسی مرا «آفرید»؟ خشم و... مرا مورد تعدی «قرار داده‌اند» بی‌داد مردم مرا آزار «می‌دهد» سخنی از خواهد آفرید؟، قرار خواهد داد، آن را خواهد داد... نیست. خود لومل هم به این اشکال توجه می‌کند و می‌نویسد چون روان گاو زندگی آتیه خود را پیش‌بینی می‌کند چنین سخن می‌گوید!! این توجیه به هیچ وجه قابل قبول نیست. گذشته بر اینکه گاو نمی‌تواند درباره آتیه خود پیش‌بینی کند جملات نیز این مفهوم را نمی‌رساند. اگر گاو موقعیت آتیه خود را می‌دانست نمی‌پرسید چه کسی مرا آفرید؟ مرا برای که ساختید؟ علاوه بر این سعی نخواهد کرد خداوند وظیفه او را تغییر دهد زیرا او از آتیه معلوم سخن می‌دارد، یعنی آنچه در آتیه یقیناً اتفاق خواهد افتاد. این سؤالات مربوط به زمان حال است و هر که سؤال می‌کند از یک پدیده که برای او نامشخص است در حال سؤال کردن است.

۳ ـ اگر خداوند خالق کل جهان است پس خالق گاو چه کاره است؟ در جهان فقط گاو دارای خالق

مخصوص و مشخص است؟ و بقیه موجودات را خداوند خلق می‌کند؟ این برداشت علاوه بر آنکه مخالف دکترین زرتشت است، که همه این محققین او را یکتاپرست می‌دانند و در کنار اهورامزدا خالق دیگری برای او نمی‌شناسند، در هیچ‌یک از مضامین گاتاها حتی در یک بند از سرودها تأیید نمی‌شود.

۴ - اول روح گاو به شورای روحانی حاضر می‌شود و یکباره در وسط کار روحها یک جفت نر و ماده می‌شوند و مجدداً تنها گاو سخن می‌گوید.

جالب است که خالق گاو و روحین گاو از خداوند تقاضا می‌کنند برای راست زندگی‌کننده تباهی به‌دست دروغ‌پرستان نباشد!! بحث در امور گاوهاست و گاو هنوز کار خودش به جایی نرسیده به فکر مشکلات آدمها می‌افتد؟

۵ - در بند ۳ در آنجا آگاهی ندارند چه سان بلندپایگان با زیردستان رفتار کنند (و یا به زبان پورداود در آنجا نتوانند دریافتن که با زیردستان درست رفتار کنند) به کلی نامربوط است و با مطلب هیچ ارتباطی ندارد. هنوز تکلیف گاو روشن نشده که درباره آدمها بحث شود.

۶ - خالق همه موجودات در بند ۶ از خود می‌پرسد چه کسی به قوانین عقل و خرد آگاه است؟ از همین بند به روشنی و صراحت مشخص می‌شود که سخن از مردمان است نه گاوان زیرا برای هدایت مردمان یک «رتو» یا ردو خردمند و روشن‌ضمیر باید برگزیده شود نه برای گاوان!! این واقعیت در بند بعد یعنی ۷ تأیید شده است. منترا یا کلام مقدس و یا آموزش سعادت‌بخش باید برای مردمان بیان شود و احشام احتیاج به منترا ندارند به‌خصوص که در پایان همین بند آمده که این منترا برای درستکاران است و برای آنکه به مردمان یاری بخشد. کلمه مرتا ای‌بیو[۲۰۲] را همان زبان‌شناسان «به مردمان» ترجمه کرده‌اند (مرتا = فناپذیر یا مردنی ــ مردم ــ مرد) و در این بند یاری به مردم مورد نظر بوده است: اگر به ابتدای همین بند بنگریم جمله «کلام مقدس درباره چربی و پرواری را اهورامزدا برای رمه و گاو آفریده است» به کلی بی‌معنی است. و اگر کلام مقدس را برای بهبود جهانیان درنظر بگیریم انتهای این بند نیز مفهوم صحیح می‌یابد. این واقعیت را بند ۸ تأیید می‌کند که می‌گوید برای این کار به زرتشت کلام شیرینی عطا می‌کنیم. بیان شیرین برای هدایت مردم است نه گاوان که احشام امروز از سخن گفتن و پند شنیدن محرومند و در زمان زرتشت نیز چنین بوده است. در بند بعد روح گاو اعتراض می‌کند که سخنان مرد ناتوانی را چگونه گوش دهد. آیا لازم است گاو به سخنان شیوای زرتشت گوش فرا داده و هدایت شود یا مردمان جهان؟ بالاخره در آخر این فصل سخن از ماگایی یا انجمن بزرگ برادری است و به روشنی بیان می‌شود که «شما ای مردم مرا بپذیرید

202. mareta eibyo

برای راهنمایی و مزدا برای جامعه بزرگ اخوت». این ترجمه را همه پذیرفته‌اند. اگر از آغاز تا انتها سخن از قالب دادن فره‌وشی گاو است و کسی که گاو را محافظت کند پس از برگزیدن زرتشت به او بیان شیرین داده می‌شود که مردم را هدایت کند و او هم به مردم روی کرده و از آنها پذیرش می‌طلبد تا انجمن برادری را به‌وجود آورند. گاو به کلی فراموش می‌شود و دیگر سخنی از شیر و چربی و آیین رمه‌داری و... نیست؟

زرتشت در انتهای این فصل فضایل انسانی و فروزگان الهی اندیشه نیک، راستی و نظام حق و قدرت اراده را به کمک می‌طلبد تا مردم را به راه راست هدایت کند. مسلم است در جامعه راستان از حیوانات نیز به نیکی نگهداری و بهره‌برداری می‌شود ولی رسالت زرتشت برای تعلیم آیین رمه‌داری نیست...

اگر به آغاز همین فصل دقت کنیم به راحتی درمی‌یابیم که سخن از خشم و روحین گاو نیست زیرا غارت و چپاول و اعمال زور و خشونت درباره گاو صدق نمی‌کند. اموال گاو را کسی غارت و چپاول نمی‌کند و به او هم کسی زور نمی‌گوید. روح گاو باید ناله می‌کرد که چرا مرا برای قربانی انتخاب خواهند کرد. نه آنکه شکایت از زورگویی و چپاول نماید...

کلمه گئوش اورون اولین‌بار در سرود ۲۸ بند اول به کار برده شده است و آخرین‌بار نیز در سرود ۲۹ . در سرود ۲۸ می‌توانیم یقین کنیم که از گئوش اورون مقصود روح گاو نیست. به این سرود یک‌بار اشاره شد ولی به علت اهمیت این اصطلاح لازم است مشروحتر درباره آن صحبت کنیم:

پروفسور ولفگانگ لنتس در سالهای اخیر هات ۲۸ را به تفصیل توجیه نموده و رساله‌ای مختص این سرود تنظیم نموده است. لنتس در ترجمه کلمه به کلمه بند ۱ این فصل مانند اغلب خاورشناسان چنین برداشت کرده است (ترجمه کلمه به کلمه):

با ستایش نیروی فکر سلامت‌بخش خواستارم با دستهای افراشته از شما همگی ای سرور دانا پشتیبانی به وسیله راستی و سپس من با عمل نیک می‌خواهم معترف شوم (ایمان آورم) به قدرت روحی پندار نیک و روان گاو

جای شک نیست که روان گاو به هیچ وجه با مضمون این بند تناسب نداشته و به کلی برداشت غلطی است. بین همه قدرتهای جهان زرتشت کوشش می‌کند به وسیله عمل نیک خود ایمان خویش را به روان گاو به اثبات رساند!!؟ ولی لنتس خود به این اشتباه پی برده و برای احتراز از این ناهماهنگی در ترجمه آزاد خود بدون کوچکترین تذکری آن را از قلم انداخته و در تفسیر خود این بند را چنین تصریح می‌کند:

تو ای سرور دانا و با تو تمام ارواح مقدس. از من انتظار دارید که به عمیقترین قدرت معرفت

و نیروی سلامت‌بخش تفکر و پندار نیک معترف گردم (سخن دیگر از روان گاو نیست). مرا بنگرید که در حال احترام و نماز مقابل شما ایستاده‌ام. اما برای اینکه آمادگیم به عمل نیک مبدل شود به کمکی از سوی راستی و درستی محتاجم.

مسلم است که زرتشت از درگاه خداوند با دستهای برافراشته تقاضا نمی‌کند که «با کارهای راست و درست از خرد اندیشه پاک برخوردار گردم تا روان گاو را خرسند سازم!!» آن هم گاوی که هنوز در عالم فره‌وشی است.

حال اگر به بندهای بعد این سرود توجه کنیم به صراحت و روشنی پاسخ خود را خواهیم یافت. زرتشت در این بندها از نزدیک شدن به خداوند یا بـه قـول برخـی از مـحققین غـربی، خدمتگزاری به او، توسط وهومنه، اشا و رهبری انسانهای راست‌کردار و یاران خود به خوشبختی سخن می‌گوید. به اشا و وهومن سرود می‌گوید که خشترا و آرمئیتی به سوی مردمان آیند و آنها را سعادتمند سازند. او در درگاه حق خود را موظف می‌سازد تا آنجایی که تاب و توان دارد به مردم بیاموزد تا در راه اشا کوشش کنند، با زبان و کلام الهام‌بخش گمراهان را راهنمایی کند... و به قول خود لنتس سراسر هات ۲۸ طلب کمک از اهورامزدا به وسیله راسـتی و انـدیشه نـیک است و کوچکترین اشاره‌ای به گاو و گاوداری و مرتع و چمن ... نیست. این سرود بیان برنامه زرتشت است. هدف او رهنمایی بشر با بیان شیوا و سخنان الهام‌بخش متکی به مدد الهی است. حال آیا ممکن است در آغاز این سرود هدف خود را جلب رضایت روان گاو توصیف کند؟

اتفاقاً این دو سرود ۲۸ و ۲۹ که بعثت زرتشت و برنامه و هدف او را مشخص می‌کنند کمتر جای سخن از رمه‌داری و گله‌چرانی دارد. اگر در جای دیگر و به مناسبت دیگـری زرتشت از شکایت گاو و شیر و چربی و مرتع و چراگاه سخن می‌گفت و بشر را به حفظ و تربیت و رشـد حیوانات سودمند نصیحت می‌نمود و آنها را از قربانی کردن و به کار بردن آداب و رسوم خرافی و مضر بازمی‌داشت (چنانکه مستقیم و غیرمستقیم چنین نیز کرده است) جای هیچ‌گونه ایرادی نبود و برعکس آنهایی که فکر می‌کنند اگر زرتشت از ناله گاو سخن گوید، کلام او حقیر می‌شود، بسیار هم زیبا و بجا می‌شود. ولی در این دو بند چنین نیست زیرا مسئله سعادت مردم جهان و سلامت فکر و هدایت آنان به راستی و درستی مطرح است و انتخاب پیمبری که مردم را به این آیین آشنا سازد.

اتفاقاً درباره گئوش‌تشا هم که در بند ۹ به کار رفته است و آن را آفریننده گـاو تـرجـمه کرده‌اند. همین اشکال وارد است.

این کلمه در سه سرود از گاتاها ۲۹/۲، ۳۱/۹ و ۴۶/۹ به کار رفته است. به تأیید همه محققین در گاتاها خالق فقط اهورامزداست و در کنار او هیچ آفریننده دیگری وجود ندارد (بـه فـصل مربوطه مراجعه شود). ایزدگوش که سبب انحراف فکر و برداشت برخی از محققین گردیده است

متعلق به گوش یشت و ادبیات پهلوی است و در گاتاها هیچ‌گونه تأییدی برای آن دیده نمی‌شود. اگر در این بندها گئوش تشا را آفریننده گاو ترجمه کنیم علاوه بر اینکه با این چهارچوب فکری گاتاها تباین دارد مفهوم سرودها نیز نامناسب خواهد گردید. در ۲۹/۲ بحث شد.

در ۳۱/۹ اگر برداشت این گروه از محققین را بپذیریم ترجمه این بند چنین است که به سازنده گاو (یا جانداران) اختیار داده می‌شود به کشاورز گراید یا ناکشاورز، که این برداشت نامناسبی است (قبلاً در این باره اشاره شد).

در این سرود زرتشت به دنبال فصل ۳۰ که منشأ نیکی و بدی و خیر و شر را معرفی می‌کند به معرفی اصول معتقدات خود می‌پردازد و ارشاد مردم را توجیه می‌نماید. او از پیام خود سخن می‌گوید که تاکنون هیچ کس آن را بیان نداشته است و اعلام می‌کند که از سوی اهورامزدا برای راهنمایی همه مردمان و هر دو گروه پیرو خیر و شر به سوی راستی و راست‌دینی برگزیده شده است و از پروردگار می‌خواهد که او را به تمام حقایق آگاه ساخته و خردی به او عطا نماید که حقیقت و راستی را بر او آشکار سازد تا به آن وسیله همه مردم جهان را یاری نماید تا بر دروغ پیروز شوند... تا بند ۹ همه سخن از هدایت مردم به سوی راستی و اندیشه نیک و دانایی است و در بند ۹ سخن از گئوش تشا، و استریات و... به میان می‌آید که اگر به گاو مربوط شود ترجمه این بند چنین خواهد شد.

۹ ـ از آن تو بود آرمئیتی، از آن تو بود سازنده گاو، خرد مینوی. آنگاه که تو ای مزدااهورا به او راه آزاد دادی از اینکه به کشاورز گراید یا به کسی که کشاورز نیست. (پورداود)

اگر تفسیر کنیم که خداوند به آفریننده گاو اختیار داده است تا به کشاورز گراید یا ناکشاورز که به کلی بی‌معنی است و اگر بپذیریم به گاو آزادی داده می‌شود که روستایی را برگزینند و یا آنکه کشاورز نیست، این برداشت نیز مخالف مفهوم گاتاهاست که فقط انسان دارای آزادی برگزیدن راه خویش است. گاو که دارای اراده نیست تا در برگزیدن رهبر مختار باشد. پورداود که این ترجمه را برگزیده است در زیرنویس این بند هیچ اشاره‌ای به چگونگی این انتخاب ننموده و فقط توضیح می‌دهد که «سازنده جاندار یا گئوش تشن که فرشته‌آسا پاسبان چارپایان سودمند است از خود خرد مینوی است» یعنی همان نظر میلز که خرد مقدس اهورامزدا یا سپنتامینیو را با سازنده گاو مترادف و برابر می‌داند. در این حال به‌طور کلی مشخص نمی‌شود به چه کسی اختیار و راه آزاد داده شده است. گئوش تشا که خود خرد مینوی است، چگونه به کشاورز یا ناکشاورز می‌گراید. در بند بعد این اشکال بیشتر می‌شود.

۱۰ ـ پس او از این دو کشاورز گله‌پرور را داور درست‌کردار خویش برگزید. آن پاسبان منش نیک را. ناکشاورز، ای مزدا، هرچندکه کوشد از پیام نیک بهره نیابد.

علاوه بر اینکه باز معلوم نیست چه کسی کشاورز گله‌پرور را داور درست‌کردار خویش برگزید (آیا گاوان هم عمل نیک و بد انجام می‌دهند؟) هیچ معلوم نیست به چه دلیل ناکشاورز هرقدر هم که بکوشد از پیام نیک بهره نیابد؟ گناه ناکشاورز چیست و این چه عدالتی است؟ آن کس که کشاورز نیست چرا باید از پیام نیک بی‌بهره باشد و هر قدر سعی کند به آن دست نیابد؟[۲۰۳]

سرودهای ۲۸ ـ ۳۲ که اهنودگاتا را تشکیل می‌دهند کاملاً به هم مربوطند. درباره سرودهای ۲۸، ۳۰/۲۹ قبلاً سخن گفته شد. در سرود ۳۰ زرتشت اصل مهم آزادی بشر را در انتخاب راه خود بیان کرد و بند ۳۱ نیز به دنبال همان فصل مجدداً این واقعیت بزرگ و جالب را تأیید می‌نماید. ترجمه بندهای ۹، ۱۰ سرود ۳۱ را آذرگشسب چنین انتخاب کرده است:

۹ ـ از آن توست آرمئیتی، از توست خرد مینوی جهان‌آفرین (گئوش تشا ـ خرتوش مینیوش).
ای خداوند جان و خرد تو به بندگان خویش نیروی اختیار راه نیک و بد بخشیدی تا اینکه راهی برگزینند که رهنما بدان گرویده یا آنکه رهبر غیرواقعی (نارهبر) نشان داده است.

۱۰ ـ کلمه به کلمه: آنگاه او از بین آن دو (رهبر) برگزید نگهبان و چوپان برای خودش سروری درست‌کردار و پیشرفت‌دهنده منش پاک. هیچ‌گاه ای مزدا رهبر دروغی با وجود (تظاهر) به پاکی از خاطره نیک بهره نبرد.

در این دو بند مجدداً آزادی انسان در برگزیدن راه خود تصریح می‌شود و اگر بندهای بعد این سرود و سرود ۳۲ را بررسی کنیم می‌بینیم سخن از گمراهان و رهبران آنان است که مردم را گمراه می‌سازند و فریب می‌دهند که قبلاً بحث شده است و احتیاج به توضیح بیشتر نیست.

با مقایسه برداشت پورداود و آنها که گئوش تشا را آفریننده گاو ترجمه کرده‌اند و ترجمه آذرگشسب که شبیه شوشتری و دیگر کسانی است که این کلمه را آفریننده جهان تفسیر نموده‌اند و توجه به سرودهای قبل و بعد می‌توانیم به آسانی تشخیص دهیم که ترجمه آذرگشسب به واقعیت نزدیکتر است، هرچند ممکن است نظر زرتشت را کاملاً بازگو نکند.

گاتاها را باید یک مجموعه به هم پیوسته و مربوط به هم در نظر گرفت تا بتوان تا اندازه‌ای به مفهوم سرودهای آن پی برد. این سرودها وقایع روزمره نیست و مانند بسیاری از کتب مذهبی، مثلاً تورات، در طی سالهای متمادی برای توجیه حوادث مستقل تنظیم نشده است، بیان اسطوره‌ها و روایات و افسانه‌ها و قصه‌های تاریخی هم نیست. ممکن است زرتشت درباره حوادث زندگی خود هم چیزی بیان کرده باشد که در دست نیست ولی در هر حال گاتاها به‌صورت یک پیام متصل و جامع است. اگر بخواهیم یک بند از گاتاها را بدون درنظر گرفتن مجموعه آن توجیه کنیم مسلماً

۲۰۳. بخشی از این سرود قبلاً مورد بحث قرار گرفته است چون ذکر آن برای توجیه این هات ضروری به نظر می‌رسد مجدداً تکرار شد.

به اشکال و اشتباه دچار خواهیم شد. کلمات در آن زمان دارای معانی بسیار مختلفی بوده است و به علت آنکه زبان دوران کودکی خود را طی می‌کرده مسلماً بسط و کمال کنونی را فاقد بوده است.

زرتشت، برای مردم تهران سال ۱۳۶۰ خورشیدی سخن نمی‌گفته بلکه به زبان آریاییان ۳۵۰۰ سال قبل در یک عشیره دورافتاده در جنوب روسیه و برای آن مردم افکار خود را بیان داشته است، آن هم به شعر و اشارات فلسفی و عرفانی.

اما در ۴۶/۹ یا آخرین سرودی که کلمه گئوش‌تشا به کار رفته است:

پورداود: کیست آن رادمردی که نخست بیاموزانید مرا از اینکه ما، تو کارسازتر را بزرگ بداریم. و داور پاک درست‌کردار؟ آنچه اردیبهشت تو و آنچه آفریننده جانداران (گئوش‌تشا) به اردیبهشت گفت. این را خواستار شنیدن‌اند آنان از بهمن تو.

ترجمه کلمه به کلمه شوشتری: کیست بزرگ و رادترین، که بیاموزد ترا چگونه بشناسم، که تویی داور پاک بر اعمال ما، خداوند راستی، از تو هست اشا و از آنچه سازنده گیتی به اشا آشکار ساخت. برای آنچه از تو هست خواهم کوشید به وسیله وهومن بدانم.

ترجمه آزاد آذرگشسب: کیست آن رادمرد بزرگ و نخستین آموزگاری که به ما آموخت تنها تو را ای پروردگار شایسته‌ترین ذات مورد ستایش بشناسیم و تو را داور پاک کردارها و سرور راستی بدانیم؟ پروردگارا ما کوشش خواهیم کرد که در پرتو اندیشه پاک از قانون ازلی اشا و اسرار هستی پرده برداریم و آنچه آفریننده جهان از آیین راستی آشکار ساخته است آگاهی یابیم.

بدون احتیاج به هیچ تعبیر و تفسیری می‌توان دریافت که سازنده گاو یا جانداران با متن سازش دارد یا آفریننده گیتی.

جالب است که در هات ۲۹ بارتولومه گئوش اورون را روح گاو ترجمه نموده ولی گئوش تشا را آفریننده جهان؛ به عبارت دیگر گئوش را جهان برداشت کرده است نه گاو را، زیرا پی برده که در غیر این صورت به مفهوم درستی دست نخواهد یافت. یکی از علل توجه به اوستای متأخر و متأثر شدن از آن، تصور ناصحیحی است که درباره تاریخ ظهور زرتشت رواج داشته و گاهی حتی محققین را هم که به قدمت او معتقد بوده‌اند ناخودآگاه تحت تأثیر قرار داده است.

اگر ظهور زرتشت را، همان‌گونه که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تصور می‌شد، به دورانی نزدیک به تشکیل دولت هخامنشیان حدس بزنیم، به راحتی می‌توان پذیرفت که نویسندگان ادبیات دوران هخامنشی به برداشتهای زرتشت و زبان او آشناتر بوده‌اند تا محققین کنونی. در حالی که این فرضیه به کلی نادرست است. من در این باره توضیح داده‌ام و مجدداً تأکید می‌کنم که در زمان هخامنشیان قرنهای متمادی از مرگ زرتشت می‌گذشته است و حتی زبان و مفاهیم گاتاها به کلی فراموش شده بوده است. کاهنین این جامعه نیز نه‌تنها علاقه‌ای به نظریات

واقعی زرتشت نداشتند، بلکه برای آنها علاوه بر آنکه همان خرافات موروثی موردپسند جامعه سودآور بود، جز آن اطلاعات دیگری هم نداشتند. تحقیق و مطالعه و بررسی سیستماتیک نیز به هیچ وجه مرسوم نبوده و مغان جامعه مادی و هخامنشی از اجداد آریایی و بدوی خود دینی را به ارث برده بودند که به دیویسنا بیشتر شباهت داشت تا به مزدیسنا. هنگامی که محققین به انحراف مسلم ادبیات پهلوی که بنابر روایات بر پایه نوشته‌های باقیمانده و یا در حافظه سپرده شده از زمان هخامنشیان تنظیم شده بوده است، معترف می‌باشند، منطقی نیست که همین ادبیات برای توجیه گاتاها مورد استفاده قرار گیرد. زمانی که حتی مخالفین زرتشت لطافت و عمق کلام او را می‌پذیرند، شایسته است این سرودهای بسیار باستانی و کهن را به زبانی تفسیر کنیم که لااقل دارای مفهوم مرتبط و تا اندازه‌ای منطقی باشد نه نامربوط و بی‌معنی، و از معانی مختلف یک کلمه آن مفهومی را برگزینیم که در قالب فکری زرتشت جای گیرد.

حال بپردازیم به مفهوم دیگر گئوش که جهان و کره زمین است (کره زمین در آن روزگاران جهان و گیتی نامیده می‌شده است). آذرگشسب در این باره می‌نویسد که در وداها مهاگئو[۲۰۴] به مفهوم زمین بزرگ آمده است و در این سرودها هشت مورد دیگر واژه گاو را به معنی مادر زمین به کار برده‌اند. همچنین این کلمه از ریشه گی[۲۰۵] نیز آمده که به معنی مخلوق و آفریده و جاندار است. بنا به گفته بگهوت گیتا[۲۰۶] کتاب فلسفی هندوها «زمانی که بی‌دینی و بی‌ایمانی و فسق و فجور و خیانت و دروغ به شدت خود رسد، آنچنان که عرصه بر مردم پارسا و نیکوکار تنگ گردد، آنگاه نجات‌دهنده‌ای از سوی خداوند مأمور نجات بشر و ارشاد آنها به راه راست خواهد شد». و همچنین اشاره می‌کند به یکی از کتب دیگر مذهبی هندو که در آن آمده است:

«جهان در اثر ستم و بی‌داد اهریمن‌صفتان به تنگ آمده و از درگاه پروردگار استمداد می‌کند و به‌صورت گاوی که اشک از چهره‌اش سرازیر است با ناله و افغان گرفتاریها و شکنجه‌های روانی خود را بازگو می‌نماید. در اثر استغاثه جهان (که منظور مردم جهان است) کریشنا برای نجات بشر از مادر متولد می‌گردد».

شوشتری در تعبیر کلمه گاو می‌نویسد:

کلمه گاو در زبان سانسکریت معانی زیر را دارد: نام حیوان معروف و آنچه به او تعلق دارد چون شیر و گوشت و چرم و غیره ـ ستارگان ـ تازیانه برق ـ شعاع الماس ـ سخن ـ واژه ـ مادر ـ آب چشم ـ موی بدن ـ خورشید ـ ماه ـ خانه و غیره و غیره نامهای زیاد از آن ترکیب شده‌اند. در فارسی گاومیش ـ گوسفند ـ گورنگ ـ گودرز ـ گاوه و غیره و در زبان سانسکریت گوپال ـ گووند و غیره. از

---

204. Maha–gau 205. gi
206. Bhagovad–gita

گیوش اوروا یا روان گاو در این یسنا مقصود جهان تن است. در جهان پدیده، خواه جمادات یا نباتات یا حیوان یا کرات آسمانی و ستارگان چیزی نیست که در تحت شعاع روان گاو یعنی روان جهان نباشد.

در اوستا گائو[۲۰۷] به معنی زمین و جهان هم تعبیر شده است وگائو دایو[۲۰۸] به معنی تکامل و ترویج زمین و جهان آمده است.

در بندهش که ایجاد پیشداوری در بسیاری از محققین نموده، گاو اولین مخلوق اهورامزداست که پس از خلقت آن ۶۵ قسم حیوانات و ۱۲ نوع گیاه از بدنش دمیدن می‌گیرد. همچنین آمده که در نبرد خیر و شر اهریمن به اولین آفریده اهورامزدا دست یافت و او را کشت ولی چون درصدد ازبین بردن نطفه گاو برآمد، آن نطفه به کره ماه انتقال داده شد و از آنجا به‌صورت نسل گیاهان و حیوانات به زمین منتقل شد.

در بحث میترائیسم اشاره شد که گاو دارای موقعیت کلیدی بوده است. در مجسمه‌های قربانی گاو توسط میترا دیده می‌شود که از محل خنجر میترا و خون گاو گیاهان می‌رویند. به عبارت دیگر حتی در اوستای متأخر نیز اگر دقت شود گاو نشانه سمبلیک خلقت است.

در مذاهب اولیه توتمیسم پایه معتقدات مردم بود و در این مذاهب انسان به شکلی با حیوانات مربوط می‌شد و توتم قبیله مورد تقدیس قرار می‌گرفت. تقدیس گاو در بین هندوان و خوک در بین سومریان و اعراب و یهودیان از همین مذهب سرچشمه گرفته بوده است. خدایان مصری اغلب به شکل حیوانات مجسم می‌شده‌اند و گاو در بین آنها مقام بسیار ارجمندی داشته است. فرعون و همچنین هوروس[۲۰۹] خدای بزرگ مصریان را گاو آسمان می‌نامیدند. هاتور[۲۱۰] الهه مادر خدایان به‌صورت گاو مجسم می‌شده است و پرستش گاو نر آپیس[۲۱۱] و منویس[۲۱۲] در مصر مرسوم بوده است. در اغلب ادیان قدیم گاو مفهوم فلسفی و مذهبی خاصی داشته است و گاو آسمان لقب خدایان بزرگ بوده است. پندار گاو زمین که بر روی شاخهایش کره خاک را نگاه می‌دارد که هنوز هم در بین مردم قدیم رایج است. به‌خصوص در بین آریاهای باستانی و هندوان آریایی گاو مظهر آفرینش به‌شمار می‌رفته است.

در یونان و زبان آریاهای قدیم این سرزمین، که مسلماً از زبان آریاهای جنوب آسیای مرکزی متأثر گردیده بوده است، گئو[۲۱۳] به معنی زمین بوده است. کلمات گئولوگی، گئوگرافی، گئودزی، گئومتری، گئوفیزیک و... که همه با کلمه زمین ترکیب شده‌اند از علوم مربوط به زمین

207. gau
208. gao dayo
209. Horus
210. Hator
211. Apis
212. Mnevis
213. geo

حکایت می‌کنند و امروز هم حتی استعمال می‌شوند. در فارسی نیز لغات گیتی و کیهان در رابطه با همین کلمه ترکیب شده که به معنی کره زمین بوده است و کم‌کم به همه عالم اطلاق شده است.

با بررسی توجیه بالا دیده می‌شود در زمان زرتشت که گاو دارای یک چنین مفاهیم و معانی بوده است حتی اگر ما گئوش اوروان را، تحت‌اللفظی، روان گاو ترجمه کنیم باز در اصل همان روان جهان و آفرینش را معنی خواهد داد. مردم آن دوران با این تصور و درک از کلمه گاو آشنا بوده‌اند و از گئوش اورون به راحتی مقصود زرتشت را درک می‌کرده‌اند. ما نیز باید خود را در آن جو گذاشته و این بیان زرتشت را تعبیر کنیم نه آنکه با اصطلاحات امروز و برداشت اوستایی مفاهیم سه هزار و پانصد سال قبل را توجیه نماییم.

گاو به‌صورت حیوان شیرده و منبع پروتئین نه در فقه‌اللغه امروز موجودی مختار و با اراده و دارای روح با شعور و تمیز است و نه در زمان زرتشت. اورون از ریشه ور[214] به معنی برگزیدن است و تشخیص دادن و فقط انسان است که دارای تمیز و تشخیص و اراده و انتخاب است (در مکتب زرتشت) و لذا می‌تواند دارای روح باشد، ولی گاو دارای روح نیست. اما آفرینش و یا مردم و انسانها به‌طور کلی نیز می‌توانند به‌طور سمبلیک دارای روح باشند، به‌طوری که گفته می‌شود روح عالم به عذاب است و... هات ۲۹ یک صحنه نمایشنامه گونه است و در آن همه برداشتها سمبلیک می‌باشد. به‌طوری که قبلاً در مورد صفات کمالیه بیان شد فقط در این هات است که اشا و وهومنه به‌صورت دو شخصیت وارد صحنه می‌شوند پس روح گاو و ناله و زاری او هم سمبلیک است و برای توجیه ضرورت رسالت زرتشت این حادثه به‌صورت یک نمایشنامه منظوم ارائه شده است. اگر به این واقعیت توجه نماییم تضاد بین برداشتهای مختلف برطرف شده عنب و اوزوم هر دو معنی انگور را خواهد یافت. در زبان شعر اصطلاحات و اشارات و ظرایفی به کار می‌رود که در گفتگوی معمولی کمتر مورد استعمال قرار می‌گیرد. سرودهای زرتشت گذشته بر آنکه بر زبان مردم متکی است دارای ظرایف ادبی و فلسفی است که به شکلی برای مردم آن زمان نیز قابل فهم بوده، ولی عمق آنها از این سطح فراتر می‌رفته است. مانند اشعار شعرای معروف ایران که مورد توجه و علاقه مردم بوده است و توده مردم به زبان خاص و درک ساده خویش آنها را درک نموده و برای خود از آن قالبی ساخته‌اند که با مفهوم واقعی یکسان نیست ولی زیاد هم با آن اختلاف ندارد. توده مردم می‌توانند به زبان ساده و عامیانه خود این اشعار را تا حدی توجیه کنند در حالی که یک مهندس آلمانی یا آمریکایی، که سطح معلومات و درکش به مراتب از یک کارگر ساده شرقی بالاتر است، باز هم نخواهد توانست از ترجمه ساده این اشعار به مقصود شاعر پی برد چون با فرهنگ و روح شاعر غریبه است. در توجیه پیام زرتشت نیز باید روح جامعه زرتشت و فرهنگ آن زمان را

214. Var

درنظر داشت، که البته بازسازی آن میسر نیست ولی باید سعی کرد به آن نزدیک شد.

در تفسیر سرودهای ۲۸ و ۲۹ نیز باید روح جامعه زرتشت و قالب کلی پیام او را درنظر داشت.

با قبول اینکه زرتشت پیمبری است که برای رهبری مردم و رهایی آنان از نظام منحرف آن دوران و هدایت به سوی راستی و درستی و عقل و اندیشه نیک، کار و کوشش و فعالت بر پایه پندار، گفتار، کردار نیک و آزادی و آزادگی، قیام کرده است، باید بپذیریم که در این دو فصل آغازی گاتاها نمی‌تواند رسالت زرتشت برای خشنودی روان گاو و نجات او از تعدی و آزار کوچگران توجیه گردیده و منشأ و انگیزه آن نیز ناله و گریه و زاری روح گاو در جلسه مشاوره ارواح آسمانی ارائه شود.

حال که مشخص شد هات ۲۹ بیان بعثت زرتشت است، می‌توانیم از همین سرود بخشی از شخصیت او را بررسی کنیم.

جهان را فساد و تباهی فراگرفته آموزگاری باید مردم را از این ظلم و ستم و دروغ و فریب و ریا نجات دهد و آنها را به راه راست هدایت کند. ولی انسانها را خداوند آزاد آفریده و آنها تنها مخلوقات خدایند که باید راه خویش را شخصاً و خودآگاه برگزینند. پس زرتشت برای تحمیل نظر خود مأموریت نیافته است بلکه فقط برای آگاهی مردم، همانگونه که آموزگار فقط وظیفه روشنگری دارد. اما این آگاهی به ضرر حکام و سران و بهره کشان جامعه است. پس هم آنها سد راه جنبش راستی می‌شوند و با زرتشت به مبارزه می‌پردازند و هم زرتشت مردم را بر علیه این گروه فاسد و چپاولگر و تحمیل و تحمیق‌گرا می‌شوراند و آداب زشت و خرافات و تعلیمات منحرف آنها را برملا ساخته و رسوایشان می‌سازد. تشویق مردم به تمدن و استقرار و پرهیز از چپاول و غارت نیز در لابه‌لای تعلیمات زرتشت مستتر است. در رسالت زرتشت نه نشانی از سخن یهوه تورات است که خدای حسودی است و نمی‌تواند تحمل کند که خدای دیگری را قوم او ستایش کنند، و نه از برداشت کلیسای مسیحیت که خدا فرزندش را برای شناساندن خودش از عرش بالا به زمین می‌فرستد و دوباره به پیش خود بازمی‌گرداند. او چون پیمبر قرآن بشری است نظیر دیگر انسانها و آموزگاری است که برای تذکر و آگاهی مردم رسالت یافته است. پرستش خدای فقط به خاطر خوشامد او هرگز مطرح نیست و ستایش پروردگار فقط در سایه عمل نیک و راست تحقق می‌یابد. زرتشت خواهان قدرت و ریاست و حکومت نیست و همیشه طالب قدرت خرد وهومنی و ضمیر روشن و آگاه اشایی است.

مسئله مهم دیگر آن است که زرتشت از بین مردم برگزیده می‌شود، نه از امیران و کاهنان و برگزیدگان و ارواح مقدسه! دیدیم که اهورامزدا سؤال می‌کند از بین مردم چه کس را برای

آموزگاری سراغ داری؟ مشخصه زرتشت هم فقط این است که خواهان راستی و درستی است حتی در ۲۹/۹ روان آفرینش اعتراض می‌کند که من چگونه به آوای یک مرد ناتوان دل خوش سازم من یک سردار قدرتمند را خواهانم.

به نظر من زرتشت در آن بند به صراحت و ظرافت مقصود اصلی خود را توضیح داده است و این واقعیت را بیان کرده که برای هدایت جهان به رهبری قوی نیاز نیست بلکه به رتو و خردمندی احتیاج است که از قدرت عقل و خرد وهومنی و پاکی و راستی اشایی برخوردار باشد و با بیان شیرین خود مردم را آگاه سازد نه با زور و معجزه. دانایی و آگاهی برای مردم لازم است تا خود از رهبران جابر و کاهنان فاسد و فاجر دوری کرده، راه درست و راست را برگزینند.

درباره شخصیت زرتشت بیش از این سخن نمی‌گویم و ادامه این بحث را به محققین و خاورشناسان می‌سپرم.

صاحب‌نظرانی که گاتاها را به دقت بررسی نموده‌اند همه در شخصیت عالی زرتشت و عمق افکار او توافق دارند، به‌خصوص با درنظرگرفتن محیط ساده و معتقداتی که در آن ادوار حاکم بوده است پیام زرتشت و شخصیت او برجستگی خاصی می‌یابد.

ادوارد مایر می‌نویسد: «تنها شخصیتهای واقعی که شرق باستان می‌شناسد پیمبران و پایه‌گذاران مذاهبند. زرتشت و پیمبران اسرائیلی و همچنین مصلح مصری ایخناتون نیز در این زمره‌اند». (مقصود او شخصیتهایی است که برای عهد خود فرهنگ نوینی به‌وجود آوردند).

بارتولومه: نام زرتشت نه‌تنها در ادبیات و تاریخ ایران موجود است بلکه در آثار سوری، ارمنی، عربی، چینی، یونانی، لاتین و حتی در ادبیات ایسلندی از او سخن گفته شده است. او می‌گوید من هیچ‌گونه شکی ندارم که گاتاها مستقیماً به پیمبر ایرانی وابسته بوده و از جانب او موعظه شده است و بیش از همه می‌توان به وضوح وجود زرتشت را در آن احساس کرد، مخصوصاً هنگامی که مسائل شخصی زرتشت در آنها مطرح می‌گردد. لذا به‌طور مطمئن می‌توان پذیرفت که گوینده‌ای که خود را در این سرودها زرتشت می‌نامد واقعاً هم زرتشت بوده است. ما در پیش خود اوستای متأخر را نداریم که نویسنده‌های غیرباستانی، نظیر اغلب ادبیات مذهبی، برای مهم و رفیع ساختن مرتبه و مقام پیمبر، کلمات را از زبان او بازگو می‌کنند.

لومل: رابطه زرتشت با خدا به نظر می‌رسد که از آن خضوع و بندگی توأم با هراس و خشوع وحشت‌آلود، که در برخورد با الوهیت برای مردم شرق عمومی بوده، به کلی آزاد باشد.

زولستر: با تأیید نظر لومل اضافه می‌کند «زرتشت رابطه خود را با خدایش بیشتر بر پایه رفاقت و دوستی استوار می‌بیند. او از خداوند پشتیبانی می‌طلبد آن‌گونه که دوست به دوست روا می‌دارد (۴۶/۲ ، ۴۳/۱۴) ولی با وجود این در مقابل پروردگار با تواضع روبه‌رو می‌شود و با

اطاعتی که توأم با از خودگذشتگی و صمیمیت است (۳۳/۵، ۳۳/۱۰)

جکسون: «همان مقام و منزلت، احترام و توجه ستوده‌ای که درباره جویندگان نور و روشنایی نظیر بودا، کنفوسیوس، سقراط پذیرفته می‌شود می‌بایستی نسبت به زرتشت روا داشت. حتی برخی از افکار بزرگ مسیحیت را می‌توان درگفتار زرتشت یافت». همچنین: «زرتشت یک شخصیت تاریخی است و یکی از بزرگترین معلمین مذهب شرق».

داوسون: در دین زرتشت قواعد و برداشتهای مذهبی فراوانی یافت می‌شود که نتایج آنها را ما به اشکال مختلف در عقاید مسیحیان و یهودیان مشاهده می‌کنیم. این آثار قرنها قبل از ظهور مسیحیت و یهودیت تظاهر نموده‌اند و در حقیقت آثار مقدس باستانی هستند که از آنها مذاهب یونانیان، رومیان، آلمانها، اسکاندیناوها و... و به‌طور خلاصه کشورهای اروپا، آمریکا، استرالیا و نقاط دیگری که توسط اروپاییان مستعمره گردید، منشعب شده‌اند.

پروفسور س. جی، شاو[۲۱۵] انگلیسی: «زرتشت به هومانیسم خود قاطعانه اعتقاد داشت و بسیار برازنده و پابرجا معرف یک پیمبری واقعی بود. در پیام زرتشت عظمت به‌خوبی مشهود است و او خدا را از خود دور نمی‌بیند. پیمبر ایرانی با چنان اعتمادی از حقیقت صحبت می‌کرد که گویی با اهورامزدا روبه‌روست».

زهنر: «از تمام مذاهب بزرگ جهان دین زرتشت پرستیزه‌ترین مسئله را در زمان خود مطرح می‌سازد. زیرا آن مذهبی بود که به وسیله پیمبری پایه‌گذاری شد که مدعی بوده از جانب یک خدای واحد حقیقی رسالت یافته در حالی که او در جامعه‌ای می‌زیست که ازنظر رسوم و آداب در جوکامل شرک و بت‌پرستی قرار داشت و به هیچ وجه آماده برای دریافت همه جانبه پیام او نبود» (مقصود آن است که مذاهب بزرگ دیگر در جامعه آشنا به توحید ظهور کرده‌اند). و بالاخره می‌نویسد «هنگامی که دین زرتشت مجدداً در یک فرم تعدیل شده از طرف اولین دربار امپراتوران پارس پذیرفته شد، به دست طبقه‌ای از کاهنین کنترل و نظارت می‌شد که به هیچ وجه با این دین در اصل رابطه نداشتند. این واقعیت مورد قبول تقریباً تمام محققین مکتب زرتشت می‌باشد». و نتیجه می‌گیرد «تا کنون افکار هیچ متفکر بزرگ مذهبی بیش از پیام زرتشت به غلط تعبیر و تفسیر نشده است. افکار او به وسیله پیروانش، که از روی اخلاص الهام توحیدی او را به ابهام دچار ساختند، تحریف شد. مغان شرقی که او را در جهان گرگورومن (یونانی ـ رومی) معرفی کردند، از او شکل کاریکاتوری ساختند، نه‌تنها به‌صورت پایه‌گذار یک مذهب غیرقابل انعطاف دوالیستی که نیکی و شر را دو رقیب و دو اصل ازل و جاودانی می‌نماید بلکه همچنین به شکل یک ستاره‌شناس، ساحر و حتی شخصیت کاذب و ساختگی. نیجه که برای او مکتبی اختراع کرد که حتی به طبع خودش هم

215. C. G. Shaw

چندان دلپسند نبود، نظریات او را تحریف کرده (چنین گفت زرتشت) و بالاخره مکرراً در ادبیات روزگاران اخیر به وسیله اشخاصی که نام محقق بر خود نهاده و تصورات گیج‌کننده آنان از زرتشت، یا یک حکیم ساحر ساخته است که با دود حشیش هندی در عالم خلسه فرو می‌رود (نیبرگ)، و یا سیاستمدار فتنه گری که در دربار شاهنشاهان ایران پشت پرده مشغول سیاست‌بازی است (هرتسفلد)... از شکل اصلی خارج شده است». او می‌نویسد زرتشت خود را پیمبری می‌دانست که از جانب خدای بزرگ و دانا مبعوث شده و با راستی و حقیقت همراه (۵۰/۶) و دوست خداوند است ۴۴/۲. رابطه او با خداوند نوکرمآبانه نیست بلکه او از پروردگار چون دوستی تقاضای کمک می‌کند ۴۶/۲.

تاگور متفکر هندی برنده جایزه نوبل می‌نویسد: «زرتشت پس از رسالت خویش از همه مراسم ظاهری و قربانیهای خونین و نثار سوما (هااومه) و غیره که قبل از او در ایران معمول بود روبگردانید و به‌طوری که پلوتارک نیز می‌نویسد مردم را تعلیم داد که هیچ فدیه و نیازی جز سپاس وکردار نیک در درگاه اهورامزدا پذیرفته نمی‌شود. این اقدام زرتشت نه‌تنها نمونه‌ای از شجاعت و اراده قوی است، بلکه درجه معرفت او را به حقیقت کامل نشان می‌دهد». او همچنین می‌گوید «زرتشت بزرگترین پیمبری است که در آغاز تاریخ بشریت ظهور نموده و به وسیله فلسفه خویش انسان را از بار سنگین مراسم ظاهری آزاد ساخته است. او با کمال جدیت در برانداختن این خرافات کوشیده و اساس مذهب خود را بر تعالیم اخلاقی نهاده است... زرتشت حقیقتی را آشکار ساخت که دارای بلندترین درجه فلسفی و اخلاقی است و در عین حال با نوری از سادگی جالب توجهی درخشان است. در زمانی که انسان از اسرار طبیعت و درجات معنوی روح کاملاً مطلع نبود و به این منبع معنوی و پرتو ایزدی که در وجودش ساکن است معرفت نیافته و رابطه خود را با حقیقت نمی‌شناخت. در مرحله‌ای که بیم و امید محرک همه احساسات و عقاید اولیه او بود و این دو احساس او را دیوانه‌وار به پرستش اوهام و خرافات وادار می‌ساخت، زرتشت ظاهر شد و در هنگامه چنین افکاری اساس آیین و تعالیم خود را بر پایه رفیعی بنا نهاد که از هرگونه اوهام به دور و یگانه مجموعه‌ای است که می‌توان آن را بهترین دستور زندگی بشری دانست».

گیگر: می‌نویسد: زرتشت مردی است که از دایره استعداد زمان پا فراتر گذاشته و در آن عهد باستان راه و رسم یکتاپرستی را بنیان نهاده است. استحکام فلسفه، کوشش پیگیر بی‌آلایش سخن و اهمیت اصول اخلاقی او را می‌توان از گاتاها درک کرد.

هورن[۲۱۶]، مستشرق آلمانی: علو مقام و ارزش اخلاقی سراینده گاتها قابل تحسین است.

ویتنی آمریکایی: تعلیمات زرتشت را می‌ستاید و عیسی را پیرو او می‌داند و معتقد است که سه جمله پندار، گفتار، کردار نیک اساس کلیه ادیان بزرگ است و نه‌تنها عیسی جز نتیجه این اصل چیز دیگری بیان نکرده که هیچ مصلح و پیمبر دیگری هم نتوانسته بر آن چیزی بیفزاید.

میلز: «خصوصیات ویژه این آموزگار بزرگ بشریت همانا تعالیم ارزنده‌ای است که در کتاب گاتاها و سرودهای بی‌نظیر این پیمبر گنجانده شده است. در هیچ عصر و زمان و در هیچ نقطه جهان تا آنجا که مدارک و شواهد نشان می‌دهند، شخصیتی وجود نداشته است که چنین اندیشمندانه و پرمغز سخن گوید. گرچه امروز برخی از همان افکار بلند جنبه فلسفه‌های مذهبی و اخلاقی یافته است ولی تا آن زمان هنوز چنین اندیشه‌های شگرف و سخنان گهربار را کسی بر زبان نیاورده بود» (ترجمه از آذرگشسب).

میلز تا آنجا پیش می‌رود که می‌نویسد: اگر آن‌گونه که اغلب ما معتقدیم روح انسان ابدی باشد، روح زرتشت برفراز تمام ارواح نسلهای پس از او، ایرانی و غیرایرانی، هرقدر هم زیاد باشند، درخشش دارد. آنچه بسیار جالب توجه و شگفت‌انگیز است آن است که در این دوران و این محیط ساده و بدوی چنین کلام عالی بیان شده است.

گلدنر می‌نویسد: «شخصیت زرتشتی که ما در این سرودها (گاتاها) با او برخورد می‌کنیم به کلی با زرتشتی که در اوستای متأخر معرفی می‌شود متفاوت است. او کاملاً متضاد با شخصیت معجزه‌گر و شگفت‌انگیزی است که در اسطوره‌های بعدی ارائه می‌شود. او فقط مردی است که پیوسته بر زمین واقعیت ایستاده است. مردی که تنها اسلحه او اعتماد به خدا و متحدین قدرتمند اوست. در بعضی‌اوقات موقعیت او به حد کافی پرمخاطره است. ما در گاتاها از او می‌شنویم که مجبور می‌شود نه فقط با انواع مخالفتهای خارجی روبه‌رو شده و همه بی‌اعتقادیها و بی‌اشتیاقیهای هواخواهان را تحمل کند، بلکه با شبهه‌های درونی خویش درباره حقیقت و موفقیت خود نیز دست و پنجه نرم نماید. گاهی امید و زمانی دلسردی، هنگامی اعتماد کامل و لحظه‌ای شک و تردید. جایی اعتقاد پابرجا به فرا رسیدن سلطنت الهی و جای دیگر فرار و جستجوی پناهگاه. چنین است

216. Horn

دامنه هیجاناتی که در این سرودها تجلی بلاواسطه می‌یابند و تمام این لحظات از یک اصالت واقعی برخوردارند که ازنظر روان‌شناسی آن را می‌توان بجا و دقیق توجیه کرد. آغاز حرکت جدید مذهبی و کودکی جامعه نوین عقیدتی چنان در این سرودها به‌طور طبیعی منعکس شده‌اند که ممکن نیست برای لحظه‌ای به این فکر افتاد که این سرودها در دوران جدیدی توسط روحانیتی تألیف شده باشد که ما می‌دانیم عاری از هرگونه احساس تاریخی بوده و به هیچ وجه قادر نبوده است شرایط روحی زمان زرتشت را دوباره‌سازی کند».

ساموئل لنگ[217] انگلیسی معتقد است: «که عیسویان متجدد بدون آنکه آگاه باشند پرستندگان اهورامزدا هستند و حضرت مسیح را به جای اهورامزدا گرفته‌اند».

لومل قیام زرتشت را یک واقعه بسیار مهم دانسته و معتقد است مبارزه بر علیه تمام معتقدات قدیم آریاها چنان عمیق و عظیم است که حتی ممکن است برای اولین پرستندگان مزدا هم ناگوار بوده باشد. او می‌نویسد «در مذهب قدیم قربانی گاو در مرکز شعائر مذهبی قرار داشت و بسیار بااهمیت بود به‌طوری که آن را با نظام جهان و حوادث عالم مربوط می‌دانستند. مسلماً زرتشت به این اهمیت و مفهومی که روحانیون مبلغ و پایه گذار و مدافع سرسخت آن بودند و مردم را طی قرنها به آن معتاد ساخته آمرزش را در انجام این مراسم و به وسیله آن تلقین می‌کردند واقف بود و می‌دانست که نفی و طرد آن تا چه حد مشکل و خطرناک است. او با این عمل نه‌تنها همه روحانیت که به دنبال آنها همه جامعه معتقد را برعلیه خود می‌شوراند، زیرا در ایام قدیم مذهب و نظام جامعه با هم درآمیخته و قانون و دین یکی بوده است».

شلرات[218] «تمام محققین و متفکرین که درباره زرتشت تحقیق کرده‌اند در این واقعیت هم‌زبانند که زرتشت متفکری دقیق و تیزبین و شخصیتی بزرگ و یک مورالیست (پیرو معنویات و اخلاقیات) و مبارز سرسخت عقاید و نظریات خویش بوده است. شخصیت بزرگ زرتشت چنان در دانشمندان اثر می‌گذارد که پیوسته آنها را تحریک می‌کند تعلیمات و دکترین او را دقیقتر و عمیقتر مطالعه نموده و نکات تازه‌ای را روشن سازند».

پروفسور هـ. گری[219] انگلیسی زرتشت را یکی از بزرگترین رهبران روحانی تمام ادوار

217. Samuel Laing
218. Schlerath
219. H. Gray

جهان می‌داند.

هومباخ می‌نویسد: «آیا این فکر و اندیشه ممتازی که زرتشت را بر تمام مغان رمه‌طلب و برهمانان برتری می‌دهد و او را در شمار یکی از بزرگترین بانیان ادیان جهان درمی‌آورد چیست؟ به درستی باید گفت که این اندیشه آگاهی از فرا رسیدن آغاز آخرین مرحله حیات بشری است که در آن مرحله نیکی و بدی از هم جدا می‌شوند. او به انسانها این معرفت را آموخت که هر فردی این امکان را دارد که به انهدام فریب و ریا کمک کند و قلمرو الهی را برپا دارد که در آن انسانهای گله‌پرور همه برابرند و به این طریق بهشت موعود را که در آن شیر از هر سو سرازیر است در روی زمین به وجود آورند».

پروفسور زودربلوم معتقد است که نام زرتشت با یک رنسانس اجتماعی و روحی به هم پیوسته است و آن حادثه فوق‌العاده‌ای است که در کوهستانهای باختر رخ داد به‌صورت یک فاکتور سازنده و تعیین‌کننده در تحول و تکامل روحی یک ملت و یک قلمرو بزرگ نقش اساسی و بنیانی داشته است.

شدر معتقد است همین مقدار از گاتاها که باقی مانده، در غنا و قوت و صراحت، آن‌قدر جالب است که گفتار هیچ یک از پیمبران دیگران غیر از محمد با آن قابل مقایسه نیست. زرتشت بی‌یاور و تنها و رانده شده از قوم خویش به قدرت کلام و رسالت خود به پیروزی می‌رسد و در زندگی ملت خویش تحول اساسی به‌وجود می‌آورد که تمام ایران را فراگرفته و آنها را از قوم برادر هندی خود به کلی مشخص می‌سازد. همان‌گونه که خداوند در مکاشفه و الهام نظام حتی برای زرتشت تجسم و شخصیت یافته است شخصیت خود او نیز در عقیده‌اش چنان برجستگی یافته که برای ما به تمام معنی در کلامش زنده و نمایان است. شدر می‌گوید که سرودسرایان وداها هرگز برجسته و مشخص نیستند و در هند فقط بوداست که برای اولین‌بار شخصیتی با ماهیت روشن می‌یابد، مانند همر شاعر ایلیاد که بین یونانیان برای اولین‌بار یک شخصیت تاریخی و قابل رؤیت می‌گردد. اما درباره زرتشت که قرنها از هر دو این بزرگان باستانی‌تر است اولین انسان ایندوگرمان قدیم است که با ما سخن گفته و کلام او برایمان قابل درک است. خدا برای زرتشت یک قدرت ساکن نیست بلکه نیروی دائماً فعال و تأثیرگذارنده در جهان است. او خدا را در قدرتهای او که در برخورد با انسان و جامعه تظاهر می‌نمایند، می‌شناسد. در این برخوردها اتحاد انسان و خدا خود را ارائه می‌دهد. او معتقد است «زرتشت یک مبارز سرسخت و حقیقت‌جو بود که به خاطر نظام

عادلانه و صحیح و اجرای روش راستان در مقابل خیل کاهنین و اورادخوانان مستی‌پسند و عربده‌جویان صحنه‌ساز و اشراف و همدستان آنها مردانه قد علم کرده است».

میه: شخصیت زرتشت را ستوده و یکی از مشخصات برجسته پیام او را آزادی و خلاقیت می‌داند.

ویل دورانت می‌نویسد: دین زرتشت دینی باشکوه بود که خیلی کمتر از ادیان دیگر به خرافات و بت‌پرستی و خونریزی تمایل داشت و شایسته نبود که به این زودی ازمیان رود ولی علت اساسی زوال آن تمایلی است که بشر بیشتر به شعر و تخیل دارد تا منطق و بدون اساطیر و افسانه مردم نمی‌توانند به زندگی ادامه دهند. او معتقد است که زرتشت این دستور طلایی را می‌دهد که آنچه را بر خود نمی‌پسندی به دیگران مپسند. وظیفه انسان سه جانبه است، با دشمن چنان رفتار کن که دوست تو گردد. شریر را به راستی و درستی هدایت نما و نادان را به دانایی، بزرگترین فضیلت تقوی است و در مرحله دوم راستگویی و راست‌کرداری.

المستد: «ما نه احتیاج به افسانه‌های مربوط به تولد زرتشت با آثار و علائم آسمانی و الهی داریم و نه به یک حیات پر از معجزه و نه یک مرگ با شهامت به دست نو مادها تا اینکه بتوانیم عظمت او را به اثبات رسانیم. از کلام خود او ما می‌توانیم حیات و تکامل افکار او را ترسیم نماییم. ما عظمت و رفعت روح او را درک کرده و مشخصاتی را در او می‌یابیم که هرچه بیشتر دقت کنیم او را انسانیتر، دوست داشتنی‌تر و عزیزتر جلوه می‌دهند. در دکترین او تأثیری از شرق قدیمتر مشاهده نمی‌شود. افکار او وابسته به سرزمین و تبار او هستند. آنها از عقاید قدیمی آریاها ریشه گرفته ولی بر فراز دین ساده پرستش دیوان آریایی صعود کرده و به چنان مرتبه‌ای از اوج و رفعت رسیده است که دیگر هرگز افکار مذهبی آریایی بدان پایه دست نیافته است».

اشتینر[۲۲۰]، متفکر و محقق آلمانی معتقد است که زرتشت یکی از بزرگترین شخصیتهایی است که در تحول فکری و تمدن بشر نقش پیشقدم داشته است و در شمار کسانی است که در افکار خود به حقایق و حکمتهایی دست یافته‌اند که بی‌اندازه از زمان خود فراتر بوده‌اند.

سرپرسی سایکس درباره تعلیمات عالی زرتشت می‌نویسد «به عقیده من مشکل است کسی

220. Rudolf Steiner

بتواند تعلیماتی عالیتر از این برای نوع بشر پیدا کند.»

بویس می‌نویسد که «سرود ۴۴ زرتشت که به‌صورت یک وحی و الهام است، از یک محتوای ادبی و عرفانی مایه گرفته است که با یک تداوم ناگسستنی به دوران ایندو ـ اروپایی، بسط داده می‌شود. محتوای این سرود را فقط می‌توان با گفتاری الهامی توجیه کرد. زرتشت در درک مذهبی خود مردی یکتا و بی‌نظیر بوده و به نظر می‌رسد که باید او را به یک رشته طولانی از عرفا و روشن‌بینان که کمتر با کهانت و غیبگویی سر و کار دارند نسبت داد که مایه ادبی و روحانی از نسلهای بی‌شماری به آنها انتقال یافته است».

هینتس: «زرتشت به هیچ وجه شخصیتی متعلق به شرق باستان مفقود شده در گرد و خاک تاریخ نیست که فقط جلب توجه شخصیت عتیقه‌شناس را بنماید، بلکه زرتشت یکی از بزرگترین پیمبران روی زمین بود. برای آنکه به این معرفت دست یابیم البته لازم بود که پیام او را از هوار[۲۲۱] ۲۵۰۰ ساله رها سازیم... هر قدر در این عمل پاکسازی، میراث مذهبی و منظوم زرتشت مرتباً درخشش و جلای بیشتری می‌یافت برای آنها که درک می‌کردند، شادی‌بخش‌تر می‌شد. این پیام آن‌گونه که به نظر می‌رسدی در یک شکل کاملاً نوین دقیقاً به وضع کنونی ما مردمان این عصر مربوط می‌شود». او می‌نویسد: «شکل کمتر کسی از بزرگان تاریخ چون زرتشت در آینه دنیای آیندگان خود دستخوش این چنین اعوجاجها و بدشکلیها شده است».

از آنچه تاکنون درباره پیام زرتشت و شخصیت او بیان شد می‌توانیم نتیجه بگیریم که قیام زرتشت بسیار عمیق و مستقیماً هشداری بوده است به سران و کاهنان و قدرتمندان جامعه که در آن زمان کاهن رئیسان یا کاویان و کاهنین یا کرپنهاو اوسیجها بوده‌اند. مخالفت شدید زرتشت با آیین و رسوم و شعائر دیوپرستان و آریاهای پولی‌تئیست و سران این آیین و دفاع از حقوق رمه‌داران و طبقات ضعیف و زیر فشار سبب شد که قدرتمندان بر او تاخته و به نابودیش کوشند. این واقعیت از مطالب گاتاها نیز تأیید می‌شود. در یسنا ۴۶/۱ چنین آمده است:

«به کدام زمین روی آورم (فرار کنم). به کجا پناه برم. خویشانم مرا ترک گفته و دوستانم از من روگردانند. همکاران مرا خرسند نمی‌سازند و فرمانروایان روستا نیز همگی هواخواهان دروغند. ای مزدا چگونه می‌توانم تو را خشنود سازم».

در ترجمه این بند فقط در توجیه سه کلمه خویشان، دوستان و همکاران اختلاف نظر وجود

---

۲۲۱. هوار = بار خاک و خاشاک.

دارد و برخی آن را معرف سه طبقه موجود در جامعه اوستای متأخر یعنی رزمیان، پیشوایان مذهبی و کشاورزان و کارگران می‌دانند، که البته در زمان زرتشت هنوز این طبقه‌بندی به‌وجود نیامده بوده است و نمی‌توان این برداشت را معتبر دانست ولی در هر حال در اصل مطلب و مخالفت سران جامعه و فرار زرتشت اختلافی نیست. به برخی از بندهای این سرود قبلاً در بخشهای دیگر اشاره شده است. به‌خصوص در بند ۴ مجدداً در مقابل هواخواهان دروغ و رهبران فاسد و جابر که مردم را از پیشرفت بازمی‌دارند، توصیه شده است که با تمام وجود ایستادگی نموده و پیکار کنند و در بند ۶ آنکه به دروغ‌پرست یاری کند در گناه او شریک است و پارسا کسی است که به پیشرفت راستی و راست‌کرداری کمک نماید. و بالاخره در بند ۷ آمده:

ای مزدا چه کس مرا پناه خواهد داد هنگامی که پیرو دروغ (رهبران گمراه) قصد آزارم نماید، جز اندیشه تو و فروغ الهی تو. ای اهورا با بیدار شدن این دو در درون ما (خرد وهومنی و ایمان به خدا) آیین راستی رسا خواهد شد. پروردگارا حقیقت را بر من آشکار و وجدانم را به این آموزش بیدار ساز. (خرد نه شمشیر)

این آزاده‌مرد راست دین در سخت‌ترین لحظات نیز جز به خداوند، که او را دوست خود می‌نامد اتکا نمی‌کند و لحظه‌ای نیز از مبارزه و تشویق مردم به پیکار با ستمگران و زشت‌سیرتان باز نمی‌ایستد. او به جای ناله و ندبه و زاری، سربلند و استوار طلب روشن‌ضمیری و دانش و آموزش می‌نماید، نه مال و جاه و زور و قدرت. این یک درس شایسته‌ای است که در سراسر گاتاها تکرار می‌شود و معرف بلندی روح و عظمت اندیشه بیان‌کننده آن است.

رودلف می‌نویسد: «یکی از اقدامات مهم زرتشت نفی و طرد نمایندگان مشاغل رسمی و انجام شعائر و آداب و رسوم مذهبی قدیم ایرانیان است که همان کاویها، کرپنها و اوسیجها بودند. در این مرحله زرتشت چهارچوبی را که تاکنون معمول و مرسوم بود درهم می‌شکند و نتیجه آن هم چنین است که آواره شده و به‌صورت یک تهیدست بی‌پناه به اطراف کوچ نموده و با طرد و حتی تعقیب روبه‌رو می‌شود».

و شدر می‌نویسد «آنچه فتح و پیروزی را نصیب این مرد تنها، بی‌پناه و رانده شده می‌سازد قدرت کلام و ایمان اوست».

این بود بیان مختصری از شخصیت زرتشت به آن‌گونه که در گاتاها معرفی می‌شود. متأسفانه مانند همه ادیان دیگر پس از زرتشت آنان که خود را زرتشتی می‌نامیدند و برای پیمبر این شخصیت گاتاها را کافی نمی‌دانستند از او یک انسان اسطوره‌ای و معجزه‌گر ساختند. او با نیروی خارق‌العاده خود سپاه دیوان را شکست می‌داد، طی‌الارض می‌کرد، به معراج می‌رفت و در عرش خدا با او به مشورت می‌نشست و بر فرشتگان او فرمان می‌راند و... و بالاخره هم موجودی ازلی و

ابدی شد.

در یشت ۱۳/۸۸ زرتشت به‌صورت موجودی آسمانی و الهی درمی‌آید که در تحسین و ستایش او خورشید و فرشتگان (امشاسپندان) هم صدا می‌شوند و با صدای بلند آواز برمی‌آورند. در تولدش آب و نبات شادمان شده فزونی می‌یابند و تمام موجودات جهان به هم تبریک می‌گویند.و در یشت ۱۹/۷۹ او دارای شکوه و جلال و فر شاهی می‌شود و قدرتمندترین، پرشکوه‌ترین، و پیروزمندترین موجود دنیا می‌گردد. در دنیای دیوان با خواندن یک دعای اهونه‌وایریه تمام دیوان در سوراخهای زمین می‌خزند. در یشت ۱۷/۱۹ در تولد او اهریمن فرار می‌کند و می‌نالد که تمام فرشتگان قادر نشدند مرا مجبور به انجام عملی مخالف میلم نمایند ولی این یک نفر مرا فراری داد. در ادبیات پهلوی این افسانه‌ها توسعه می‌یابد وکم‌کم زرتشت به مقام نیمه خدایی می‌رسد. روایات و حکایاتی که درباره زرتشت جعل شده به حدی است که خود به کتابی نیاز دارد و بیان آنها جز مشوش ساختن خاطر خواننده نتیجه‌ای نخواهد داشت.

میلز می‌نویسد «بجز الهام و وحی آسمانی، که در اندیشه و تفکر عمیق به زرتشت دست می‌دهد، درگاتاها از معجزه و کرامات خبری نیست. فعالیت انسان در اطراف تلاش وکوشش و غریزه طبیعی برای زیستن و رنج بردن دور می‌زند. یکنفر اوستاشناس چنانچه اول گاتاها را خوب مطالعه کند و بعد به بررسی یشتها و وندیداد بپردازد، از عالم واقعیت به سرزمین افسانه‌های قدیم گام خواهد گذاشت. درگاتاها پیمبری را می‌بینند که در حال تلاش وکوشش و تحمل سختی و مشقت است در صورتی که در یشتها همین شخص را به‌صورت نیمه خدای افسانه‌ای مشاهده می‌کند».

یکی از مشخصات جالب زرتشت که کمتر به آن توجه شده است آزاداندیشی و آزادمنشی و سعه نظر (تولرانس) اوست. علاوه بر موارد متعددی که در ضمن توجیه پیام زرتشت به آن اشاره شد دو مورد خاص نیز این استنباط را تأیید می‌کند:

اولاً دین و آیینی که زرتشت مروج آن است به‌نام او نامیده نمی‌شود و اصطلاح زرتشتی به غلط در دورانهای بعد مطرح شده است. در سراسرگاتاها هرگز نام زرتشتی برده نشده و جالب است که حتی از مزدیسنا هم به‌نام یک آیین، سخنی نیست بلکه همیشه سخن از اشه‌ون و درگونت است و به‌طوری که قبلاً توضیح داده شد حتی برای آنهاکه پیرو پیام زرتشت و اهورامزدا نیستند در صورتی که عمل نیک انجام دهند، آمرزش و بهشت وعده شده است و این معقولترین برداشتی است که توجه دقیق به آن ممکن بود به جنگ میان هفتاد و دو ملت خاتمه دهد. فرض کنیم همه مذاهب دنیا اگر به پیروان خود می‌آموختند اصل اعمال افراد است و مهم نیست که اسماً پیرو زرتشت بود یا بودا، موسی یا عیسی و... و همه مردمان خوب جهان مؤمنین بحق هستند، اگر مردم ایران، هند،

عربستان، فلسطین، روم و... به این واقعیت پی می‌برند که ظهور پیمبری در سرزمین آنها حق میلیاردها ساکنین نقاط دیگر جهان را از آرامش و سعادت سلب نمی‌کند و در این جهان عظیم که ممکن است در میلیاردها ستاره دیگرش موجودات متفکری زندگی کنند و همه دارای معتقدات و آداب و رسومی هستند که به توارث و تواتر و در اثر گذشت و تکامل میلیونها و حتی میلیاردها سال شکل گرفته است. نه هیچ شخص یا گروهی مالک و صاحب اختیار است و نه برگزیده و صاحب امتیاز که اتفاقاً او به کلیه اسرار و منبع آمرزش دست یافته و دیگران محروم گردند، اگر... دنیای امروز شکل دیگری می‌داشت.

لومل نیز به این موضوع توجه کرده و می‌نویسد نام خود را بر دینی نگذاشت و زرتشتی اصطلاح بعدی است.

ثانیاً در گاتاها زرتشت هیچ‌گونه امتیاز خاصی برای خود و بستگان و یارانش در نظر نمی‌گیرد و همه جا در حد یک پیرو پایدار راستی از او یاد می‌شود. این طرز برخورد با پیمبر برای کسانی که از راه کلیسای زرتشتی بلکه از مسیر گاتاها به آیین زرتشت آشنا می‌شوند بسیار آموزنده و مشوق تولرانس و نفی تعصب است. در گاتاها پانزده بار از زرتشت نام برده شده است که عبارتند از:

۲۸/۶ ـ از خداوند زرتشت طلب شادی و آرامش ضمیر می‌نماید و برای همه مردم این آرزو را تکرار می‌کند.

۲۹/۸ ـ زرتشت به تنهایی آماده تلاش در راه اشاست.

۳۳/۴ ـ زرتشت همه جان و تن و کردار نیک خود را تقدیم مزدا می‌کند.

۴۳/۸ ـ زرتشت می‌گوید: منم زرتشت دشمن دروغ و دروغگویان و دوست نیکی و نیکوکاران.

۴۳/۱۶ ـ زرتشت برای رهنمایی خود پاکترین خرد را برگزیده که از مزداست.

۴۶/۱۴ ـ گشتاسب پیرو راستی (اشه‌وا) و دوست زرتشت است (نه پیرو زرتشت!! زیرا اصل هواخواهی از راستی است. آذرگشسب بحق اشه‌وا را هواخواه راستی ترجمه کرده و می‌نویسد که منظور سراینده این سرود هر کس پیرو راستی و درستی باشد بوده است نه فقط پیروان دین راستین یا پیام زرتشت).

۴۶/۱۹ ـ آنکه از روی راستی و درستی عمل کند بهترین آرزوهای زرتشت را برآورده سازد.

۴۹/۲ ـ زرتشت در سایه خرد و اندیشه نیک از کمک الهی برخوردار می‌شود.

۵۰/۶ ـ زرتشت دوست اشا از خداوند تقاضا می‌کند همیشه زبان او را با خرد همراه سازد.

۵۱/۱۱ ـ دوست زرتشت کسی است که دلباخته راستی و با منش پاک است و تقوی و فروتنی (آرمئیتی) به او روی می‌کند.

۵۱/۱۲ ـ آنکه پیرو آموزش فریبکارانه کاوی است زرتشت را خشنود نمی‌سازد.
۵۱/۱۵ ـ مزدی که زرتشت به برادران دینی خود وعده داده خانه سرود و منزلگاه ازلی خداوند است که در سایه منش پاک و راستی حاصل می‌شود.
۵۳/۱ ـ بهترین آرزوهای زرتشت برآورده شده زیرا به او در پرتو اشا یک زندگی خوب و پاک عطا شده است.
۵۳/۲، ۵۳/۳ ـ سخن از دختر و پسر زرتشت است که هیچ امتیاز خاصی برایشان درنظر گرفته نشده است.

به‌طوری که ملاحظه می‌شود زرتشت در همه این سرودها چون یک پیرو راستی و منش پاک ظاهر می‌شود و پیوسته مردم را به عمل نیک و راستی دعوت می‌کند. جالب است که در هیچیک از این فصول پیروی از زرتشت و حتی پیام او مطرح نمی‌شود. آنچه اصل و هدف واقعی است بسط راستی و راست‌کرداری و پرهیز از ریا و دروغ و فریب است.

اصل دیگری که در گاتاها جلب توجه می‌نماید آن است که سرودهای زرتشت بیان و سروده خود اوست نه کلام خدا. به او خداوند موهبت شیرینی کلام و خرد پاک و اندیشه نیک عطا کرده است و او با بهره گیری از این عطایا، تعالیم و سخنانی برای جهانیان بیان کرده که تا آن روز نشنیده بوده‌اند (هات ۳۱/۱). زرتشت هیچ‌گاه حتی برای یک‌بار مدعی نمی‌شود که گاتاها کلام خداست و سرودهای او وحی الهی است. از برخی سرودهای زرتشت من‌غیرمستقیم استنباط می‌شود که او از وحی و اشراق بهره گرفته ولی آنچه بیان می‌کند کلام شیرین اوست نه گفتار خداوند.

مؤمنین به مذاهب مختلف کتب و رسالات دینی خود را کلام و دستورات مستقیم خداوند برداشت کرده و آنها را مو به مو واجب‌الاطاعه دانسته‌اند.

این اعتقاد از یک سو سبب تثبیت و تقویت دستگاه و تشکیلات دینی شده ولی از سویی نیز برخوردها و اختلافات زیادی را موجب گردیده که اغلب فلاکت‌زا و جنایت‌بار بوده است. کلیساها سعی می‌کنند به رسالات مذهبی ریشه مافوق بشری دهند تا به‌صورت کلام الهی تحمیل بی‌چون و چرای آنها را میسر سازند. مسلماً آنچه در سه هزار سال قبل بیان شده رنگ شرایط و مختصات آن دوران را به خود گرفته و به‌خصوص آنچه با زندگی عملی و روزانه مردم سر و کار داشته و از آداب و رسوم و روابط اجتماعی سرچشمه گرفته است در آن شرایط قابل درک و اجرا بوده است. حال پس از گذشت چندین هزار سال و تحول اساسی در امکانات و شکل زندگی، همه آن برداشتهای اعصار قدیم، هرقدر هم عالی و برجسته، نمی‌تواند اعتبار گذشته را حفظ نماید و اگر با عقل و منطق در آنها غور و بررسی گردد غیر عملی بودن بسیاری از این دستورات مشخص خواهد شد. پس کانن کلیسا باید از جانب خدا اعلام شود تا قاطعیت و ابدیت داشته باشد کلام خدا قابل تفسیر و تبدیل و تأویل

نیست و تا بشر و جامعه بشری پابرجاست این دستورات نیز معتبر و بی‌چون و چرا متبع است.

پس از تشریح ادیان یهود و مسیحیت خواهیم دید که تورات و انجیل حتی سخنان پیمبران این ادیان هم نیست چه رسد به کلام خدا. گذشته از اسطوره‌ای بودن شخصیت موسی و عیسی، عهد عتیق به گفته خود عهد عتیق، در طول قرنهای متمادی شکل گرفته و اغلب افسانه‌ها و اسطوره‌ها و روایاتی است که در زمانهای مختلف پس از موسی تنظیم گردیده و هیچ‌یک از آنها مسلماً تحریر و تقریر موسی نیست. جالب است که حتی نویسنده این روایات مشخص نیست و هیچ کس نمی‌داند که کتاب قضات را چه کسی نوشته است و کتاب پادشاهان به وسیله کدام یک از نویسندگان تنظیم گردیده و سفر خروج رشحات قلم چه هنرمندی است؟ انجیل نیز به بیان خود انجیل شرح حال زمان بسیار محدودی است از حوادثی که به عیسی نسبت داده می‌شود. این روایات از زبان حواریون او در بیش از یک قرن پس از مرگ فرضی مسیح و از طرف نویسندگان نامعلومی تنظیم شده است. سراسر این روایات شرح برخوردهای عیسی، شفای این دیوانه و علاج آن جن زده، خروج یک لژیون اجنه از بدن یک مسحور و دخول در یک گله خوک، شفای کوران، علاج قوز پیران و معالجه استسقا و... در مدت کوتاه چندین ماهی است که عیسای فرزند یوسف نجار به مسیح یا خداوند نجات‌دهنده (گفته کلیسا) تبدیل شد. این قصص به چهار روایت نقل شده است که چهار انجیل لوقا، متی، مرقس و یوحنا را به‌وجود آورده‌اند. علاوه بر آنکه متون این اناجیل صددرصد معرف ماهیت آنهاست، در هیچ جای این کتب نیز ذکر نشده که خداوند مشغول قصه‌پردازی است و این کلمات و جملات را خداوند به آنها ابلاغ نموده و نویسندگان ثبت کرده‌اند. جالب است که حتی متن این چهار انجیل نیز با هم متفاوت است. حال چگونه می‌توان انجیل و تورات را کلام خدا دانست؟ در همان انجیل آمده است که «یقین بدانید که تا آسمان و زمین بر جای هستند هیچ حرف و نقطه‌ای از تورات ازبین نخواهد رفت تا همه آن تحقق یابد. پس کسی هرگاه حتی کوچکترین احکام شریعت تورات را بشکند و به دیگران چنین تعلیم دهد در پادشاهی آسمانی پست‌ترین فرد محسوب خواهد شد» (متی ۵/۱۷). جالب است همان کلیسای پیرو تورات و انجیل پس از گذشت زمان هنگامی که پی برد شریعت تورات قابل اجرا نیست بدون سر و صدا آن را کنار گذاشت و حتی جالبتر آنکه شریعت و دستور انجیل را هم در بعضی موارد نادیده گرفت و همه کشورهای مسیحی قوانین خود را بر پایه ضرورت زمان تنظیم کردند.

زرتشتیان نیز در طول تاریخ کوشیده‌اند اوستا را کلام خدا و پیام اهورامزدا معرفی کنند و حتی محققین و دانشمندان زرتشتی نمی‌توانند بپذیرند که ناله و شکایت زرتشت از تنگدستی و بی‌یاوری، گله از بندوه و لعنت به کرپانها و کاویها، طلب آمرزش برای فرش اوشتره و ویشتاسپه و جاماسپه و... که بخشی از گاتاها را تشکیل می‌دهند نمی‌تواند کلام خدا باشد. سرودهای زرتشت،

همان‌گونه که قبلاً توجه داده شد، بیان زرتشت است و مونولوگی است که گوینده آنها زرتشت می‌باشد و هرگز از سخن خدا با زرتشت در آن اثری نیست. در سراسر گاتاها این زرتشت است که سخن می‌گوید و او خود نیز هرگز مرتکب چنین گناهی نشده است که گفتار خویش را به اهورامزدا نسبت دهد.

خدای سرودگو و شعرخوان زاییده فکر شاعر و سرودپرداز است نه دادار هستی‌بخش و جهان‌ساز. سرود خدا را می‌توان در نظام خلقت و پدیده‌های گیتی شنید، رویش را در کهکشانها و جهان بی‌پایان دید و به جایگاه و عرش او با فضایل انسانی رسید. خدایانی که فقط به زبان گاتایی و ودایی، عبری و... گوش فرا می‌دهند سروران خیالی زرتشتیان، هندوها، یهودیان و... می‌باشند. زبان خدا زبان خلقت و طبیعت است همه موجودات جهان به زبان او سخن می‌گویند که او خود خالق جسم و جان و کلام و زبان است. زرتشتی که در گاتاها ارائه می‌شود، عشق و محبت، خرد و اندیشه نیک، تولرانس و تفاهم را پایه تعلیمات خود قرار می‌دهد و چنین تعلیماتی نمی‌تواند پشتیبان تعصب و تحجری باشد که از الهی ساختن گاتاها و کلام خدا دانستن سرودهای آن حاصل می‌گردد، چه رسد به مقدس دانستن اوستای متأخر و وندیداد و بندهش و ارداویرافنامه... که سراسر ناحق بر ضد خداست. جالب است که بسیاری از زرتشتیان اهل دانش و معرفت بنا به عادت و توارث نه‌تنها همان ناله‌ها و گله‌ها و بیانات زرتشت را به‌عنوان بیان خداوند و کلمات مقدس به‌صورت ورد و دعا مورد استفاده قرار می‌دهند بلکه حتی بسیاری از خرافات اوستای نو را در شمار کتب آسمانی و کلام الهی و مقدس می‌شمارند. متأسفانه زرتشتیان در این توهم تلقینی و موروثی تنها نیستند و اغلب مؤمنین ادیان دیگر گرفتار آنند و با این تحجر خلقی را نیز گرفتار ساخته‌اند.

فصل چهارم

تحولات دین زرتشت

۱ ـ تأثیر متقابل دین زرتشت در ادیان دیگر

در قرن نوزدهم به علت اشتباهی که محققین در مکان و زمان ظهور زرتشت می‌نمودند و برداشت غلطی که درباره قدمت تورات داشتند، این نظریه بیشتر رواج داشت که ادیان بابلی و عبری در شکل گرفتن دین زرتشت مؤثر بوده است. به نظریه دارمستتر اشاره شد که او حتی معتقد بود گاتاها تحت تأثیر فیلون یهودی در قرن اول مسیحی تنظیم گردیده است. اگر ظهور زرتشت و تنظیم گاتاها را در کنار بابل، یعنی آذربایجان غربی و حدود قرن ششم ق. م. تصور کنیم مسلماً می‌بایستی تحت تأثیر فرهنگ بابلیان و آشوریان و افکار پیمبران بنی‌اسرائیل قرار گرفته باشد.

قبلاً توضیح داده شد که به تأیید عمومی کوچکترین تأثیری از این فرهنگ و عقاید در گاتاها مشاهده نمی‌شود. ظهور زرتشت، به‌طوری که بیان شد، در منطقه بسیار دوری از تمدن بابلی و قبل از هزاره اول ق. م. رخ داده است (۱۵۰۰ ـ ۱۴۰۰ ق. م.) و در زمانی که زرتشت پیام خود را اعلام کرد نه رابطه‌ای بین خاور نزدیک و خوارزم وجود داشت و نه تورات به‌وجود آمده بود. عهد عتیق به گواهی محققین و دانشمندان پیرو نظریات متفاوت و به اتکاء بررسیهایی که در قرن بیستم تکامل یافته است، پس از تبعید یهودیان به‌صورت یک کتاب منظم شکل گرفت و مهمترین بخشهای آن توسط نویسندگان دوران تبعید و پس از آن تنظیم گردیده است در حالی که در این ادوار مؤلفین و روحانیون یهودی به تکمیل و ترسیم و اصلاح و تنظیم تورات مشغول بوده‌اند قرنها

از تدوین سرودهای زرتشت می‌گذشته است. گذشته براین اصولاً مبانی فکری و میتولوژی تورات با برداشتهای زرتشت به هیچ وجه منطبق نیست. تورات مراحل اولیه میتولوژی تشکیل یک امت را بیان می‌کند و یهوه خدای حافظ قوم بنی‌اسرائیل است و دین یهود میثاقی است که فقط بین قوم یهوه یا اسرائیلیان و خدایشان منعقد می‌گردد. در این مراحل برداشتهای تورات بسیار انتروپومورفیک و اساطیری است. خدا دارای شخصیتی کاملاً انسانی است و از کیفیات بشری برخوردار است. یهوه خدایی است حسود و عصبانی و قهرآلود. باید برای او قربانی برد و با آداب و رسوم و شعائر خاص به ستایشش پرداخت. اوست مالک سرنوشت قوم خویش و آنها اراده‌ای در مقابل او ندارند. اگر به میثاق خود به شایستگی عمل نکنند به آتش غضبش خواهند سوخت و به نابودی و هلاک دچار خواهند شد. در حالی که دیدیم گاتاها با اسطوره‌های تورات بیگانه است و اهورامزدا خدای جهان است نه خدای قوم آریاییان. انسانها در نظر زرتشت آزاد آفریده شده و با اختیار باید راه خویش برگزینند. سرنوشت انسان به دست خود اوست و افکار و اندیشه و عملش بهشت و جهنم او را برپا می‌دارد. وجدان آرام بالاترین پاداش و درون تیره و ناآرام شایسته‌ترین کیفر است.

پس از تشریح دین یهود و تورات بهتر پی‌خواهیم برد که بین پیام زرتشت و تورات هیچ‌گونه قرابتی نیست و آنچه روحانیت یهود به‌نام موسی در تورات بیان داشته است متأثر از فرهنگی به کلی غریبه با فرهنگ گاتاها است.

اما با بررسیهای دقیقی که در قرن بیستم به‌عمل آمده مسلم شده است که پیام زرتشت غیرمستقیم در ادیان دیگر مؤثر واقع شده است. به‌طوری که بارها تذکر داده شد در اوستای متأخر که مذهب جامعه هخامنشیان و ساسانیان بر آن بنا شده است، از پیام زرتشت اثر بسیار کمی وجود دارد. هنگامی که بابل به تصرف ایرانیان درآمد و با یهودیان تبعیدی برخورد نمودند، دین اوستایی در عقاید یهودیان تأثیر شدیدی نمود. در بخشهای تورات که پس از این برخورد شکل گرفته‌اند تأثیر دین ایرانیان را می‌توان مشاهده کرد.

زهنر معتقد است که نفوذ دین زرتشت در دین یهود به‌خصوص از مطالعه الواح کشف شده در بحرالمیت بهتر روشن می‌شود[1].

در معتقدات این فرقه موارد زیادی یافت می‌شد که با دین زرتشت شباهت داشت. در برداشت شیطان این فرقه تحت تأثیر عقاید ایرانیان قرارگرفته‌اند. در الواح بحرالمیت آمده است که چگونه یهوه دو روح آفرید، روح راستی و روح شر که یکی به نور وابسته است و دیگری به ظلمت. همه شرارتها از فرزندان روح شرورند که سعی می‌کنند فرزندان راستی را منحرف سازند. یهوه از

۱. درباره الواح بحرالمیت و فرقه اسنیان مشروحاً در ادیان یهود و مسیحیت بحث خواهد شد.

روح شر تا ابد متنفر است و از همراهیش منزجر، ولی روح راستی را تا ابد دوست داشته و با او همراه است[۲].

زهنر معتقد است این مطالب که در تورات وجود نداشته مسلماً از اوستا اقتباس شده است ولی برداشت زرتشت خیلی عاقلانه‌تر می‌باشد زیرا روح شریر را او از ابتدا بد نیافرید بلکه او با اختیار زشتی را برگزید. او می‌نویسد با مقایسه دکترین زرتشت در مورد کیفر و پاداش در آخرت با مسیحیت می‌توان به‌طور یقین نتیجه گرفت که مسیحیت از زرتشت متأثر گردیده است هرچند شکل بهشت و جهنم دین مسیح به‌کلی با گاتاها اختلاف دارد. او اشاره می‌کند به تحول در دین یهود پس از برخورد با زرتشتیان و می‌نویسد که ما یکباره در بیانات دانیل می‌بینیم از برخاستن مردگان سخن گفته می‌شود که برخی از آنها حیات جاودان و بعضی مجازات ابدی می‌یابند[۳]. زهنر فریسیان را بسیار متأثر از عقاید ایرانیان دانسته و معتقد است نام آنها نیز به دلیل همین شباهت عقیدتی فریسیان (فارسیان) شده است.

زهنر معتقد است «آنچه در پیام زرتشت زنده و حیات‌بخش بود از جانب یهودیان به مسیحیت منتقل شد در حالی که آنچه بی‌اهمیت بود به وسیله ساسانیان نظامنامه‌وار مدون گردید به‌طوری که دین زرتشت خلوص خود را از دست داد و منجمد و بی‌مغز شد».

زولستر به‌طوری که دیدیم معتقد است در دین زرتشتی برای اولین‌بار بهشت و جهنم مطرح شده و ادیان دیگر از آن اقتباس کرده‌اند[۴].

میلز معتقد است که دین زرتشت در آیین یهود اثر گذاشته است و به‌خصوص در زمان تبعید یهودیان. فریسی‌ها یک طبقه برجسته از یهودیان بودند که بیشتر تحت تأثیر دین ایرانیان قرار گرفته بودند و در معتقداتشان به‌خوبی می‌توان این تأثیر را دریافت. توسط همین فریسیان آیین زرتشت در مسیحیت نفوذ یافته است. (درباره فریسیان به جلد اول مراجعه شود).

دوش‌گیمن به کتاب قضات در تورات باب ۹ آیه ۲۳ استناد می‌نماید که در آنجا روح شرور و خبیث خداوند به شائول حمله می‌کند. به عبارت دیگر یهوه دارای دو روح نیکو و شرور است. او معتقد است که این موضوع از دین ایرانیان اقتباس شده و نمونه آن نیز در طومارهای بحرالمیت دیده می‌شود. او بخشی از این طومارها را که در نیمه دوم قرن اخیر کشف شده است، چنین اقتباس می‌کند:

«همه آنچه موجود است و به‌وجود خواهد آمد از خدای داناست... او آدمی را آفرید تا بر

۲. تورات فقط بخشی از عهد عتیق است.

3. Daniel 12/20

۴. دین زرتشتی غیر از پیام زرتشت است.

جهان فرمانروا باشد و برای او دو روح ساخت تا هنگامی که به سوی خدا رجعت می‌کند با او باشد. آنها ارواح راستی و دروغند. در جایگاه نور سرچشمه راستی است و ریشه دروغ در سرچشمه ظلمت. فرمانروایی بر همه فرزندان راست کرداری با شهریار روشنی است که در راه نور گام برمی‌دارند. گمراهی فرزندان راستی همه در دست ظلمت و فرزندان اوست... از این دو روح همه فرزندان انسان ریشه گرفته‌اند و از جدایی آنها گروههای مردم میراث می‌برند. مردم در راه این دو روح طی طریق می‌کنند. اما خدا در خرد با شکوه خویش دورانی برای ویرانی تعیین کرده و به هنگام معهود به کیفر خطاهای فرزندان ناراستی همه آنها را نابود خواهد کرد و آنگاه راستی در جهان آشکار می‌شود.

فرقه اسنیان به سرنوشت معتقد بودند. زوزفوس مورخ مشهور یهودی نزدیک به زندگی مسیح می‌نویسد «اسنیان برآنند که سرنوشت بر همه چیره است و هیچ واقعه‌ای روی نمی‌دهد مگر آنکه در سرنوشت آمده باشد». گیمن و بسیاری از محققین دیگر معتقدند که پل چینوات یا پل پاداش‌دهنده (جداسازنده) را یهودیان از زرتشتیان اقتباس کرده و بعد نیز به پل صراط مبدل شده است.

ویتنی معتقد است که مذهب ایرانیان در دنیای قدیم پیشرو بوده و حتی یونانیان از آنها درس گرفته‌اند. او می‌نویسد که از مذهب زرتشت یهودیان بهره گرفته و عیسی خواه انسان و خواه خدا، از آن پیروی نموده و همان را موعظه کرده و روی آن ایستادگی نمود تا در بالای صلیب به خاطرش جان داد. البته این افتخار و شرف بزرگی است برای کسی که در عقیده خود پافشاری نموده و در راه آن جان داده است ولی از برای عیسی ممکن نبود آئینی را که زرتشت در سه جمله پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک، بیان کرده است، بهتر و پاکتر از او توجیه نماید. آیا این سه جمله شامل همه چیز نیست و اساس کلیه مذاهب شمرده نمی‌شود؟ آیا ممکن است یکی از مرسلین پارسا چیزی برآن بیفزاید؟ شاید کسی در جواب بگوید آری عشق مسیحا را نیز می‌توان ضمیمه این اصول کرد. اما کسی که دارای اندیشه نیک و پاک است نه‌تنها به عیسی که به سراسر جهان و خالقش عشق می‌ورزد. کسی راکه اندیشه پاک است دلی هم پاک دارد. همیشه اندیشه نیک اساس و بنیان حقیقی گفتار و کردار نیک است (اقتباس از تمدن در ایران باستان).

فیلسین شاله می‌نویسد که «دین زرتشت در آیین جین[5] و بودا هنوز نفوذ و تأثیر نموده و آزادی انتخاب در دین، احتراز از قربانی خونین، و احترام به زندگان از اصول هر سه دین و از اصطلاحات زرتشت است».

آلتهیم معتقد است «نظیر سخن زرتشت را در بین پیمبران یهود می‌توان یافت و این اتفاقی

5. Jaina

نیست بلکه از وحدت خواست مذهبی آنان سرچشمه می‌گیرد. آنها همه در یک چیز شریکند و آن این است که خدا را در یک عمق و ژرفای خاصی، که تا آن روزها ناشناخته مانده بود، درک می‌کردند و سعی در این داشتند به شکلی که از او ساخته شده بود صفا و خلوص بخشند. آنها می‌خواستند الوهیت را از آن جامه رنگارنگ که میتولوژی بر او پوشانده بود، آزاد ساخته و در عظمت پرشکوه خود ارائه دهند[۶].

ویدن‌گرن معتقد است وجود تقاویم هخامنشی در سرزمینهای دیگر که پایه اوستایی داشته و نامهای اوستایی در آنها به کار برده شده است، گواه روشنی است بر نفوذ دین زرتشت در این نواحی البته برخی نیز معتقدند که در این تقاویم مفاهیم اوستایی با دین زروانیان و مغان مخلوط شده است. ویدن‌گرن می‌نویسد که در زمان پارتها نفوذ مذهبی دین زرتشت به خاور نزدیک توسعه می‌یابد. اشاتولوژی و اپوکالیپسی همیشه در مذهب ایرانیان نقش مهمی بازی کرده است ولی در این زمان این معتقدات در بین‌النهرین، فلسطین، سوریه و... منتشر گردید و همه جا به‌خصوص از طرف یهودیان با اشتیاق پذیرفته شد. او معتقد است «اشاتولوژی مزداپرستان و عقاید آنها درباره روح و حیات پس از مرگ و پاداش اخروی در دین یهود مؤثر واقع گردیده و با مکاشفه‌ای که از تورات به ارث برده بودند آمیخته شد».

داوسون یک لیست بیش از صد مورد ذکر می‌کند که در آن مذهب زرتشتیان با آنچه امروز به‌نام دین یهود و مسیح ارائه می‌شود، شباهت دارد. بسیاری از این موارد به‌طور مسلم پس از دوران تبعید در دین یهود پذیرفته شده و سپس به دین مسیح منتقل گردیده است.

کارتر معتقد است که امید قوم یهود به آتیه ارتباط مستقیم داشت با خوشنودی یهوه در روی زمین و افتخارات قوم اسرائیل. «حیات آینده یهودیان بسیار نامشخص بود ولی هنگامی که با ایرانیان تماس حاصل کردند برای اولین‌بار عقیده به جاودان بودن روح شکل قطعی به خود گرفت و امید به حیات آینده در آنها بیدار شد و پاداش نیکوکاران و مجازات بدکاران قوت یافت». او می‌نویسد «تحقیقات دقیق حاکی است که اصول دین زرتشت قبل از تماس با یهودیان شکل گرفته بوده است و به احتمال قوی از جانب دین یهود نفوذی در آن نشده است». به نظر کارتر پس از تبعید یودا یک ناحیه ایرانی شد و تا حمله اسکندر نیز باقی ماند و به عبارت دیگر یهودیان دو قرن تماس مستقیم با ایرانیان داشته‌اند. یهودیان یهوه را به‌صورت خدای قبیله خود تصور می‌کردند و

۶. با بررسی دین موسی خواهیم دید که قبل از برخورد با ایرانیان تورات درباره یهود قضاوت دیگری داشته است.

برخی نیز او را خدای طوفان می‌دانستند. او خدای واحد برای جهانیان نبود بلکه خدای خاص بنی‌اسرائیل بشمار می‌رفت و به همین جهت نیز آنها موظف بودند فقط به او خدمت کرده و به خدایان دیگر خدمت نکنند. کارتر یهودیان را در دوران قبل از اسارت و تماس با ایرانیان هونوتئیسم[۷] در مقابل مونوتئیسم می‌نامد؛ یعنی آنهاکه فقط به یک خدا برای خودشان معتقد بودند نه یک خدای عمومی برای جهان. این برداشتی است که اغلب محققین عهد عتیق بیان داشته‌اند. او می‌نویسد بنی‌اسرائیل همه بدبختیها و موفقیتهای قوم خویش را به یهوه نسبت می‌داد و رضایت و خوشنودی او را عامل تعیین‌کننده می‌دانست. آنها برای تأمین نظر یهوه با تقدیم هدایا و قربانی و بجا آوردن مراسم و آداب و شعائر خاص به یهوه خدمت می‌کردند ولی به مسائل اخلاقی کمتر اهمیت می‌دادند. به عبارت دیگر با اجرای اعمال پسندیده و اخلاقی ایمان کسی به اثبات نمی‌رسید، بلکه فقط انجام آداب و رسوم و شعائر و تشریفات و تقدیم قربانی مناسب شرایط ایمان بود. کم‌کم نبی‌های اسرائیلیان به یهوه صورت کلی و جهانی داده و او را عادل و مهربان خواندند.

پس از قرن هشتم ق. م. به‌تدریج تصور جهانی یهوه پدیدار شد و به‌خصوص پس از تبعید و تماس با ایرانیان این تصور قوت گرفت در حالی که برعکس بین ایرانیان این توحید روحانی و اصیل در همان ادوار رو به زوال رفت. دکتر کارتر معتقد است که یهودیان از این برداشت عالی مزداپرستی هنگام تبعید بسیار متأثر شده و آن را در دین خود وارد ساختند و صفات اهورامزدا را برای یهوه برگزیدند.

ویل دورانت معتقد است که ایده جهنم و بهشت و پاداش و کیفر و نزاع بین نیکی و شر و غلبه نیکی بر بدی را یهودیان از زرتشتیان اقتباس کرده‌اند.

گلازناپ[۸]، محقق آلمانی به تفصیل درباره دین یهود بحث کرده و به‌خصوص صفات یهوه را در تورات تجزیه و تحلیل کرده است که در فصل دین یهود به آن اشاره خواهد شد. او به نکاتی اشاره می‌کند که قبل از متأثر شدن از دین زرتشت در تورات به آنها برخورد می‌کنیم. برخی از این برداشتها حتی پس از تبعید نیز در کتاب عهد عتیق باقی مانده است[۹]. برای مثال به چند نمونه از

---

۷. Honotheism در این باره به‌طور تفصیل در کتاب، دین یهود و حکومت، بحث خواهد شد.

8. Glasenapp

۹. در توجیه دین یهود خواهیم دید که اصولاً مفهوم دین و تقوی و پرستش خداوند در مکتب زرتشت و دکترین تورات به کلی متفاوت است و اگر در پیام زرتشت انسانیت، اخلاق حسنه و فضایل انسانی معرف مزداپرستی، و عمل نیک پایه تقوی و ایمان است، در تورات اصولاً دین مفهوم دیگری داشته و انجام تشریفات و شعائر بدوی و ابتدایی مشخص ایمان به یهوه است. آنچه در تورات اصولاً مورد توجه قرار نگرفته اخلاق حسنه و فضایل و کمالات انسانی و تکامل روحی اوست. پس از تورات به‌تدریج نبی‌های ←

صفات یهوه که گلازناپ از کتاب مقدس یهودیان نقل کرده اشاره می‌کنم.

خدای تورات غضبناک و آتشین مزاج است.

خدای اسرائیلیان به‌غارت و جنگ علاقمند است و قتل عام کودکان و زنان را تأیید می‌کند.

یهوه نژادپرستی را صحه می‌گذارد.

یهوه متعصب و بی‌گذشت است.

حال اگر گاتاها را بررسی کنیم نه‌تنها از این صفات کوچکترین نشانی در اهورامزدا نمی‌بینیم بلکه فروزه‌های او راستی، حقیقت، اندیشه نیک، مهر و محبت و فروتنی و... است. این مقایسه می‌رساند که گاتاها به هیچ وجه نمی‌تواند از تورات متأثر شده باشد (اصولاً با اثبات تقدم گاتاها بر تورات بحث درباره متأثر شدن آن از کتاب مقدس یهودیان غیر ضروری است).

بسیاری از محققین هفت فرشته عرش یهوه، که پس از تبعید در برداشتهای آنها شکل گرفت، یعنی جبرئیل، میکائیل، رفائیل، اسرافیل، عزرائیل، اوهیل [10] و اوریل [11] را انعکاس امشاسپندان زرتشتان و چهار ملک مقرب را اقتباس از چهار فروزه اصلی اشا، وهومنه، خشترا و ارمئیتی می‌دانند.

فون گال [12] نویسنده و مترجم و مفسر تورات عبری سامریان، که دانشمندی آلمانی و مؤمن به کلیسا و تورات یهودیان است، در کتاب مشروح و مفصلی، تأثیر دین زرتشت در دین یهود را بررسی می‌کند. بازگو کردن خلاصه این تجزیه و تحلیل، حتی به اختصار، خود محتاج به بخش کاملی است که از عهده این کتاب خارج است. فقط از نظر اطلاع به برخی از نظریات او اشاره می‌کنیم:

گال می‌نویسد که «اگر نبی‌های قبل از تبعید انتظار مسیح و نجات‌بخشی را نمی‌شناختند، و اگر آنچه از اشاتولوژی در کتب آنها آمده واقعی و ناب نیست بلکه دارای منشأ پس از تبعید می‌باشد، پس علت ظهور یکباره آن چه بوده است؟ این سؤال دائماً مرا به خود مشغول می‌ساخت. علاوه براین اثر فرهنگ ایرانی که در دوران رومی ـ یونانی بر یهودیت اعمال شده و به‌طور عموم مورد قبول واقع شده چگونه توجیه می‌شود؟ ...

یک اشتغال عمیق و دقیق به منابع مذهبی پارسیسم مرا یاری کرد به این واقعیت معرفت یابم که یهودیت از دوران کوروش تحت تأثیر عقاید مذهبی پارسیسم قرار گرفته بوده است».

اسرائیلی به این اصول توجه کرده‌اند ولی هرگز به کمال پیام زرتشت دست نیافته‌اند.

10. Uhiel
11. Uriel
12. August Von Gall

به تحقیق گال همین اعتقاد به منجی وسوشیانت، که از ایرانیان اقتباس شده بود، رفته رفته چنان قوت گرفت که بالاخره در یک گهواره جدید مسیحیت را به‌وجود آورد. به عبارت دیگر حتی مسیحیت من غیرمستقیم زاییده فرهنگ ایرانی است. گال با اشاره به بررسی محقق آلمانی، گ. هولشر [۱۳] درباره کتاب پنجم موسی (دئوترونویوم) که ثابت نمود کتاب قوانین مجدد یهودیان در دوران تبعید شکل گرفته است، و یک تجزیه و تحلیل مفصل نتیجه می‌گیرد که «اگر یهودیت پس از تبعید خود را هرچه بیشتر به‌صورت یک دین وابسته به قانون تحول بخشید، در حقیقت این عملی بود که قبل از آن در دین زرتشت انجام می‌شد. نقاط برخورد و تشابه در این دو دین بسیار وجود داشت». او می‌نویسد که قانون و دستورات مفصلی که در عهد عتیق وارد شده و یهودیان را به‌صورت قومی متعهد و قانونددان معرفی کرد تحت تأثیر مستقیم ایرانیان به‌وجود آمده است به‌طوری که «انسان از خود می‌تواند سؤال کند آیا پارسیسم با شدت و غیرت در تحول دین اسرائیل به یهودیت یا دین مقنن مؤثر نبوده است؟»

گال با تجزیه و تحلیل گاتاها به این نتیجه می‌رسد که «ایجاد یک نظام الهی که در آن بر دروغ پیروزی حاصل شده مهمترین هدف زرتشت بوده و پیمبر پیروان راستی را برای کمک به تکمیل این نظام فرا می‌خواند است». تکمیل این حکومت نیک (وهوخشترا) [۱۴] هدفی است که برای تحول و تکامل جهان لازم است و زرتشت به جدیت آن را دنبال می‌کرده و با تمام قوا در وصول به آن کوشش می‌نموده است. این هدف در نزد زرتشت یک عظمت اشاتولوژی می‌یابد.

همین «مژده فرحبخش [۱۵] است که خداوند به مؤمنین وعده داده است (گاتا ۳۱/۱۰) و در این نظام همه موجودات کمال خواهند یافت (۱۵، ۳۴/۳)» و بالاخره می‌نویسد که «این حکومت خدا در محتوی و مفهوم به نزدیکترین شکل با مفهوم یهودی ـ مسیحی قرابت دارد و در موعظه‌های پیمبر (زرتشت) بزرگترین نقش را به عهده می‌گیرد. این برای اولین بار در تاریخ ادیان است که چنین مفهومی ظاهر می‌شود تا بعدها در امتزاج با تصور یهودی از «سلطنت الهی یهوه» [۱۶] دیگر از آن جدا ناشدنی گردد».

اختلاف برداشتهای تورات قبل از تبعید و پس از آن به حدی است که بعضی از دانشمندان چون سلین [۱۷] به این فرضیه متوسل شده‌اند که اسرائیلیان موسای واقعی را کشته‌اند و دین او را با دین یهوه، که متعلق به اعراب مدیانیت در جنوب فلسطین ناحیه قادش است، آمیخته‌اند. دین واقعی موسی اعتقاد به یک خدای واحد بوده که مظهر عشق و عدالت و نظام است. پس از تبعید یهودیان

13. G. Holscher
14. Vohu Khschathra
۱۵. Prohe Botschaft که همان انجیل مسیحیان است و مژده ظهور مسیح.
16. Koenigsherrschaft Jahwes
17. Ed. Sellin

به این امید متوجه شدند که موسای کشته شده مجدداً از دنیای مردگان برخاسته و رستاخیز کند و آنها را نجات بخشد. این امید سبب شد که مجدداً به همان افکار موسای قدیم بازگشتند و خدای قهار و حسود و تنگ نظر خود را به خالق مهربان و باگذشت و عادل مبدل سازند.

زیگموند فروید[۱۸]، دانشمند شهیر روان‌شناس یهودی‌الاصل نیز یک چنین نظریه‌ای را مطرح ساخته و دو موسی در نظر می‌گیرد که یکی موسای مصری است. او دینی مقتبس از ایخناتون فرعون موحد مصری ارائه کرد و خدای او همان آتون[۱۹] مهربان و رحیم و جهانی بوده است. موسای دوم در مدیانیت و ناحیه قادش می‌زیسته و داماد یترو[۲۰] کاهن اعظم دین یهوه بوده است.

یهودیان افکار این دو موسی را با هم تلفیق کرده‌اند. یهوه مدیانیت خدایی قبیله‌ای، حسود، غضبناک، جابر و خشمناک بوده؛ در حالی که خدای موسای مصری همان آتون بوده است که رحیم و عادل و باگذشت و جهانی است. سرخوردگیهای قوم اسرائیل و شکستهای آنها سبب شد که «بالاخره رفته رفته با نفوذ نبی‌های یهودی یهوه همان صفات آتون را بیابد و جهانی و روحانی شود و به عبارت دیگر خدای واقعی موسی یا آتون بر یهوه مدیانیت غلبه کند».

دانشمندان دیگری چون پ. ولتس[۲۱] آلمانی نیز نظریاتی شبیه همین عقاید اظهارکرده و معتقدند که خدای موسی ابتدا در گفته‌ها و افکار نبی‌ها شکل واقعی خود را ارائه داده است.

تشریحی که از دین یهود در جلدهای آتیه این کتاب به عمل خواهد آمد نشان خواهد داد که تحول دین اسرائیلیان و به قول گال، تبدیل این دین به یهودیت، آن‌گونه که اکنون شاهد آن هستیم، مدیون برخورد با ایرانیان و متأثر شدن از دین و فرهنگ آنان است.

چنانکه دیدیم به تدریج به اثبات می‌رسد که اکثریت قریب به اتفاق رسالات دینی اسرائیلیان و به‌خصوص تورات، در دوران پس از تبعید شکل گرفته و تنظیم شده و یا تکمیل و ترمیم شده است. در آثاری که هنوز از دوران قبل از تبعید باقی است به وضوح قبیله‌ای و قومی بودن دین اسرائیلیان و شباهت آن به ادیان کنعانی و بین‌النهرین مشهود است و خدای قبیله‌ای حسود وحشتناک و انتقامجوی یهوه با مشخصات انسانی وکنعانی ـ اسرائیلی خود جلوه می‌کند، در حالی که اهورامزدای رحیم و عادل و مهربان و باگذشت و جهانی، که دوست انسانهاست، در سراسر تاریخ دین زرتشت، حتی در منحرفترین ادوار آن، از اصول کلی و پایه‌ای این دین بوده است. تحول برداشت کنعانی ـ اسرائیلی یهودیان پس از تبعید بیش از همه مولود برخورد دو فرهنگ مختلف ایران و اسرائیل است نه مولود افسانه‌های موسای مصری و موسای مدیانیت و فرضیات دیگری شبیه آن.

18. Freud
19. Aton
20. Jethro
21. P. Volz

تأثیر افکار زرتشت و به‌خصوص مذهب اوستایی را در متفکرین یونانی، بسیاری از محققین نظیر ایزلر، ریتسن‌اشتین، شدر، یگر[22] و... مسلم می‌دانند و حتی برخی معتقدند که هراکلیت نظریاتش را از دین مغان اقتباس کرده و افلاطون نیز از افکار آنان متأثر شده است. نظریه نزاع اضداد را که در بین حکمای یونان رواج داشته است و متفکرینی چون اناکسیماندر، هراکلیت، فیثاغورثیان، سقراط، هزیود و... به آن معتقد بوده‌اند، اثر دین ایرانیان و نزاع شر و خیر توجیه کرده‌اند. هراکلیت در ضمن معتقد بود که گوهر قانون و نظام جهان یا نوموس و لوکوس[23] آتش است و چون در اوستا آتش معرف اشا یا قانون و نظام خلقت بود، نظر هراکلیت را اقتباس از اوستا حدس می‌زنند. جالب است که این متفکر نیز با قربانی خونین، که در آن ادوار رواج داشت، سخت مخالف بود و تجسم انسانی خدایان یونان را مسخره می‌نمود و با همه شعائر و آداب مذهبی مخالفت می‌کرد و معتقد بود که جسد را نباید به خاک سپرد، که همه این نظریات با اوستای متأخر بسیار شباهت دارد.

هزیود جهان را عرصه پیکار اضداد می‌داند که بالاخره با پیروزی زئوس و چیره شدن داد بر ستم پایان می‌یابد. این برداشت بسیار شبیه نزاع خیر و شر و پیروزی اهورامزداست و غلبه راستی بر دروغ...

در مورد مسیحیت هیچ‌گونه شکی نیست که میتراپرستی یا آیین قدیم آریاییان و ایرانیان در آن بسیار مؤثر بوده و تقریباً همه شعائر و آداب دین مسیح اقتباس از آن است. میترائیسم همان‌گونه که قبلاً بحث شد با دین زرتشتی کلیسایی درآمیخت و به‌صورت یک مذهب جهانی تا قرنها پس از ظهور دین مسیح در اروپا و روم رواج داشت. شعائر دین مسیحیت کاملاً ساخته کلیسا و تشکیلات مذهبی روم می‌باشد که در تماس نزدیک با مذهب ایرانیان و میترائیسم بوده است. از جمله شعائر عاریتی کلیسای مسیحیت عبارتند از:

در مراسم عشاء ربانی به کار بردن نان و شراب (در بین زرتشتیان دراونه[24] وهئومه یا هوم)، غسل تعمید، آب مقدس، اعتراف به گناهان، صعود مسیح به آسمان (صعود میترا به آسمان) عید فصح یا اردیبهشت میترائیسم، ناقوس کلیسا (در پرده‌برداری از مجسمه میترا زنگ به صدا درمی‌آوردند) روز یکشنبه یا روز مهر (که همان زن تاگ و سن‌دی[25] است) رستاخیز و داوری مسیح، اعتقاد به روح، تولد مسیح از مادر باکره، حضور شبانان در تولد مسیح، وساطت عیسی برای گناهان، شمعدان هفت شاخه، اصطلاح پدر و پدر مقدس (استاد مهری دینیان نیز پدر نامیده

22. Jaeger, Schaeder, Ritzenstein, Eisler
23. Logos, Nomos
24. Draona
25. Sunday, Sonntag

می‌شد)، علامت بره، روز تولد مسیح (۲۵ دسامبر تولد میترا بوده است) و...

ولی در ضمن باید تأکید کرد که این شعائر و آداب هیچ‌گونه ارتباطی با پیام زرتشت ندارد. دین زرتشت غیرمستقیم در کلیه مذاهب بزرگ اثر گذاشته است، زیرا همه آنها پس از تنظیم گاتاها شکل گرفته‌اند و به‌خصوص چون دین یهود پایه ادیان ابراهیمی بوده، توسط معتقدات یهودیان در آنها نیز تأثیر نموده است.

قدمت گاتاها اجازه نمی‌دهد که از تأثیر ادیان بزرگ در پیام زرتشت نشانه‌ای بیابیم، ولی مسلماً معتقدات قدیم آریاها در افکار زرتشت مؤثر بوده است. اصولاً زبان و آداب و رسوم و شعائر مذهبی و فرهنگ یک قوم در معتقداتی که در محیط زندگی آنها رشد می‌کند مؤثر است. با یک مطالعه سطحی از وداهای اولیه، که تنها باقیمانده عقاید جامعه زرتشت است و مقایسه آن با گاتاها به این نتیجه می‌رسیم که نشانه‌های بسیار زیادی از آن در پیام زرتشت می‌توان یافت، ولی آنچه بسیار جالب است نحوه برخورداری زرتشت از فرهنگ جامعه است.

زرتشت از اصطلاحات و برداشتهای مذهبی مردم بهره‌گیری کرده ولی در بکار بردن آنها مفهوم این اصطلاحات را با فرهنگ خاص خود تطبیق داده است. زرتشت پایه‌گذار یک فرهنگ نوین است که فقط در ظاهر با فرهنگ قدیم شباهت دارد ولی مغز و هسته اصلی به کلی با آن متفاوت است. در بعضی از جهات حتی در پوسته خارجی نیز با آن اختلاف دارد. زرتشت برای آنکه از ذخیره حافظه‌ای و معنوی مردم بهره‌گیری نماید اصطلاحات آشنا را به کار برد، ولی با مهارت جالب توجهی قیافه‌ای کاملاً نو برای آنها ساخت و گاهی هم مفهومی متضاد. انسان گاتایی کاملاً با انسان ودایی متفاوت و حتی مخالف است. دیو در زبان جامعه ودایی مقدس و موجودی قابل پرستش است ولی در فرهنگ زرتشت مظهر زشتی و انحراف و دروغ است. ییما قهرمانی قابل ستایش است ولی در گاتاها آنکه به ناحق شهرت یافته و مستحق نکوهش است. هوم مائده آسمانی است و شراب خدایان، و در نظر زرتشت مشروب کثیف و شرانگیز. قربانی گاو برای میترا از شعائر مقدس و مورد احترام است ولی زرتشت آن را محکوم و مطرود می‌سازد. از دنیای رنگارنگ و پر از خدایان ودایی در گاتاها اثری نیست و سرنوشت انسان به جای آنکه در مثلث شعائر ـ کاهن ـ خدا تعیین گردد در دست انسان و در اختیار و اراده اوست و مثلث پندار، گفتار، کردار نیک راه او را مشخص می‌سازد. فکر نمی‌کنم لازم باشد همه این مسائل را مجدداً تکرار کنم. تاکنون به قدر کافی در مورد این اصول بحث شده است.

غیر از این اختلافات کلمات و اصطلاحات نیز شکل دیگری می‌یابند. کلمات اشه (رته)، وهومن، خشترا و... در دین ودایی همه اصطلاحات شعائری است که فاقد مفهوم عمیق اخلاقی می‌باشند. عمل به آنها مطرح نیست بلکه در رابطه با شعائر و آداب و رسوم بکار می‌روند، ولی در

گاتاها پایه‌های اخلاقی تربیت انسان گاتایی شده و فضایل اصلی جامعه می‌گردند. این مفاهیم که در حافظه مردم به خواب رفته و سکون یافته بودند، توسط زرتشت به منطقه خودآگاه حافظه منتقل شده و حرکت و جنبش می‌یابند و به‌صورت عالیترین اهداف انسان متجسم و برجسته می‌شوند.

دارمستتر مدعی است که سه اصل بنیانی زرتشت یعنی پندار، گفتار، کردار نیک که در گاتاها، هومته، هووخت، هوورشته[۲۶] است از سه کلمه ودایی سومتی، سوکته، سوکرته[۲۷] که به معنی فکر خوب، کلام خوب و عمل خوب است اقتباس شده.

خود دارمستتر می‌پذیرد که این سه کلمه به‌صورت یک مثلث وابسته به هم هیچگاه در وداها استعمال نشده است و از بکار بردن آنها نیز یک اصل اخلاقی موردنظر نبوده، بلکه به‌صورت کلمات تشریفاتی در دعاها و وردها به کار می‌رفته است. دارمستتر برای توجیه این اشکال اظهار عقیده می‌کند که یقیناً در ادوار بسیار دور این کلمات مفاهیم واقعی و اخلاقی داشته و به‌تدریج در وداها شکل رسومی به خود گرفته است. جالب است که دارمستتر مدعی است گاتاها در زمان مسیح نوشته شده، حال آنکه وداها در حدود هزاره دوم ق. م. تنظیم شده‌اند. اگر این جملات در زمانهای بسیار دورتر از وداها دارای مفاهیم اخلاقی بوده‌اند پس نویسنده گاتاها معنی چند هزار سال قبل از تنظیم این سرودها را دوباره زنده کرده است!!

ولی اصولاً احتیاج به این کوشش ناموفق نیست. زبان گاتاها و وداها همریشه‌اند و نه‌تنها این لغات، که بسیاری از اصطلاحات با هم یکسانند. ما دیدیم که حتی نام خدا ریشه ودایی دارد و در بحث مربوط به زمان زرتشت نیز تعداد بسیار زیادی از اصطلاحات همریشه گاتاها و وداها را نام بردیم. مهم آن است که زرتشت در پیام خود چگونه از آنها بهره گیری کرده و به چه منظوری به کار برده است. یکی از مهمترین اصطلاحات وداها «دو» یا دیو است که در گاتاها دئو می‌باشد. زرتشت هم دیو را به کار گرفته اما آیا به مفهوم وداها. سراسر گاتاها و وداها دارای لغات با ریشه مشترکند. هنر زرتشت همین است که با همین کلمات و اصطلاحات فرهنگ کاملاً نوینی ساخته است.

مثلث تحققی تبدیل اندیشه به عمل در شکل خاصی به کار گرفته شده که با چارچوب فکری و دینی زرتشت مطابقت می‌کند و در آن زمان به کلی فرد و بی‌همتا بوده است. این مثلث نتیجه طرز تفکر توحیدی و فلسفی اوست و در مسیر انسان ـ خدا قابل توجیه است. انسان برای نزدیک شدن به خدا باید به اندیشه نیک و پاک مجهز گردد که نتیجه آن گفتار و کردار نیک است. و انسانی که تجسم این شرایط گردید خدایی می‌شود و در جامعه چنین انسانهایی همه خوشبخت می‌گردند. اما

26. hu–mata, hu–vakhta, hu–varashta

27. Su–mati, Su–kta, Su–kreta

در وداها اولاً این کلمات با هم به‌صورت مرکب استعمال نمی‌شوند و ثانیاً هیچ مفهوم عملی و اخلاقی را نمی‌رسانند.

در وداها پایه عبادات بر تشریفات و آداب و رسوم معبدی و شعائر قربانی متکی است و همه اوراد و ادعیه و اعمال بر این تشریفات دور می‌زند، در حالی که در پیام زرتشت کاملاً عکس آن است و همه برداشتها و معتقدات به عمل و واقعیت زندگی باز می‌گردد و تشریفات به کلی حذف شده است، و اگر اثر کوچکی هم یافت شود جنبه تعلیماتی و پرورشی دارد که هدف آن باز هم عمل می‌باشد.

مولتون هم در پاسخ دارمستتر می‌نویسد که به کار بردن این سه کلمه در کنار هم و مفهومی که از آن حاصل می‌شود بسیار مهم است و این ترکیب یک مثلث[۲۸] ایرانی و متعلق به زرتشت است. او می‌نویسد «در بکار بردن این تریاد از طرف زرتشت می توان به یقین گفت که هیچ نشانی از اینکه او آنها را با آداب و رسوم متحجر ساخته باشد وجود ندارد».

مولتون معتقد است برای شناخت مفاهیم پیام زرتشت باید آن را از زبان خود او توجیه کرد. او دو عامل شر و نیکی را تابع سه پایه اصلی در حیات بشر می‌شناسد که همان پندار، گفتار، کردار است. عملی و تحقیقی فکر کردن زرتشت را تقریباً همه محققین پذیرفته‌اند و این ارتباط عملی ایمان و تقوی با زندگی روزانه مردم و برخورد عملی انسانها با یکدیگر به حدی مهم است که به‌نظر من آن را باید مهمترین هنر زرتشت تلقی کرد. دین ودایی در این مورد بسیار ناقص است و با پیام زرتشت قابل قیاس نیست. در اکثر ادیان جهان اعمال و تشریفات برای رضایت خدا و خدایان است و کمتر به نتایج عملی آن توجه شده است، در حالی که در دین زرتشت کاملاً عکس این برداشت صادق است.

شدر می‌نویسد، همانقدر که زبان گاتاها و سرودهای ودایی به هم نزدیک می‌باشند مفهوم و محتوای آنها از هم دورند. دایره اندیشه و تفکری که زرتشت در آن حرکت می‌کند، با اشعار ودایی هیچ قرابتی ندارد. در وداها قربانی مرکز و محور اصلی مذهب است در حالی که در گاتاها به کلی این عمل ناپدید شده و از آن اثری نیست. همچنین از خدایانی که برای آنها قربانی می‌شد و در وداها اهمیت اساسی دارد، نامی نیست و دنیای مملو از خدایان ودایی در گاتاها به کلی ناپدید گردیده است. زرتشت از تمام این عوامل باخبر بود ولی آگاهانه آنها را مسکوت گذاشته است.

با وجود آنکه مخالفت زرتشت با عقاید و آراء زمان خود مسلم است ولی نباید فراموش کرد که در هر دین و آیینی جنبه‌های پسندیده و مفید به حال جامعه وجود داشته است که از ضروریات و احتیاجات جامعه سرچشمه گرفته، ولی در طول زمان متحجر شده و اثر سازنده خود را از دست

28. Triad

داده است. هر مصلحی برای آنکه بتواند مردم جامعه را به حرکت در آورد مجبور است از خزانه محفوظات و معتقدات آنها بهره گیری کند. زرتشت نیز مسلماً چنین کرده و اگر بخواهیم ادعاکنیم که او یکسره تمام معتقدات مردم را نفی و باطل ساخته، سخنی به واقع نگفته‌ایم. زرتشت در قالب همان معتقدات با شکلی کاملاً نو نظر خود را بیان داشته و این هنر جالب اوست. خراب کردن همه موجودیهای فکری و ذهنی یک جامعه آسان نیست و برپا ساختن بنایی به جای آن، که مورد توجه و پسند مردم قرار گیرد مشکلتر است. در ایجاد بنایی نو به جای ساختمانی کهنه مهم نیست که معمار و سازنده آن از مصالح قدیم بهره گرفته باشد، بلکه چگونگی این بهره گیری قابل اهمیت است. زرتشت همه اصطلاحات و مفاهیم خود را از گنجینه خاطره مردم استخراج می‌نماید ولی با شکل و ترکیب تازه‌ای آنها را پیش هم چیده و مجموعه کاملاً نوینی به‌وجود می‌آورد که به کلی با ترکیب گذشته متفاوت است.

ما زمانی که گاتاها را با دید علمی و فلسفی می‌نگریم و با زبان منطق و عقل توجیه می‌کنیم، آن را کاملاً تحققی و عملی و به دور از برداشتهای انتروپرمورفیک و متافیزیکی می‌یابیم، ولی مسلماً این سرودها برای مردم ساده و به زبان آنها صورتی دیگر داشته است. نکته جالب آن است که اگر گاتاها به زبان ساده و عامیانه نیز تفسیر و توجیه شود لطافت، ظرافت و قدرت خود را از دست نداده و نیروی سازنده و تربیتی خود را حفظ می‌کند.[۲۹] هیچ لطمه‌ای به اصالت پیام زرتشت وارد نخواهد شد اگر شبان ساده‌دل و با صفایی در آن هنگام که با آهنگ موزون نی خویش گوسفندانش را به گرد خود می‌خواند با یاد زرتشت در زیر مهتاب سیمگون به آسمان نگریسته و به زبان دل با فرشتگان راستی، مهر و محبت و اندیشه نیک، خرد و فروتنی، قدرت و نیروی اراده و... سخن گوید و آنها را واسطه طلب رحمت از اهورامزدا سازد. با چشم دل خدا را بنگرد، خدایی که هستی‌بخش و دانای مطلق است، داداری که در مهر و رحمت، عشق و محبت، و راستی و پاکی، خرد وهومنی و اندیشه نیک و... می‌توان او را دید... این پروردگار آسمانها برای آن شبان همانقدر از جلال و عظمت و لطف و کرامت برخوردار است که خدای معبود و معشوق عارفان واله و شیدا. تا زمانی که واسطه و دلال زمینی به امید کاسبی و یا حفظ موقعیت خود از راه تحمیل و تحمیق حرکت و شکوفایی انسانها را سد نکرده و مردم را از لذت درک لطافت اندیشه پاک و عمل نیک محروم نساخته است و با بارکردن مشتی آداب و رسوم و شعائر تشریفاتی مقصد اصلی دین را که تربیت انسانهای با فضیلت و متحرک و نیکوکار است منحرف نکرده، ساده‌ترین برداشت افکار مصلحین حقیقی و به‌خصوص پیام زرتشت، سازنده و مفید خواهد بود. آنچه پیام زرتشت و یا هر

۲۹. مولتون می‌نویسد «اگر هم بپذیریم زرتشت از افکار موجود در جامعه بهره گیری کرده است اصالت با آن کسی است که می‌تواند طلای کهنه را مجدداً ضرب کرده به سکه رایجی مبدل سازد».

مصلح دیگری را فاسد و یا متحجر می‌سازد اعمال قدرت کلیساست، که اتفاقاً زرتشت با آن مخالفت اصولی نموده است. همان‌گونه که بارها اشاره شد خدا به زبان طبیعت است و آثار او قوانین و نظام آفرینش و مسیر او شاهراهی که به سوی فضایل و کمال انسانی امتداد دارد.

ما امروز از حوادث زمان زرتشت آگاه نیستیم. مسلماً او هم با همراهان و مردم جامعه خود به زبان فانتزی و تخیلی نیز سخن گفته و گاه‌گاه مردم را از عالم خشک و عملی واقعیت به جهان رؤیا و خیال برده است ولی از مقایسه گاتاها و وداها می‌توانیم دریابیم که برخلاف وداها زرتشت هرگز اطرافیان را در عالم رؤیا رها نساخته و سعی کرده است بالاخره آنها را به جهان واقعیت باز گرداند و در روی زمین محکم زندگی به آنان تعلیم حیات انسانی و حرکت سازنده و شادی‌بخش دهد. اما متأسفانه اوستای متأخر دارای این اصالت نیست و بیشتر با اوهام و خیالات سروکار دارد تا واقعیات زندگی.

اوستای نو چون در کنار ادیان و تمدنهای دیگر شکل گرفته، از آنها نیز متأثر گردیده، و به‌خصوص به شعائر و تشریفات زائد، که بنیان همه ادیان کلیسایی است، آلوده شده است.

در اصول کلیسای زرتشتی، که طی قرون متمادی شکل گرفته است، مسلماً مذاهب و معتقدات مختلف تأثیر متقابل داشته‌اند به‌طور مثال در بندهش موضوع خلقت شش مرحله‌ای جهان، خلق جفت بشری مشیا و مشیو[۳۰]، وسوسه شیطان و هبوط انسان بسیار با کتاب خلقت[۳۱] تورات شباهت دارد. در وندیداد از دیو بوئیتی[۳۲] سخن گفته شده که در بندهش نیز تأیید گردیده و آن را «بوتاسپ» نام برده است که درون بت جای می‌گیرد و در هند پرستش می‌شود. این دیو را همان بودا تفسیر کرده‌اند. دارمستتر معتقد است که آیین شمنی به وسیله بوتاسپ پایه گذاری شده که همان ساکیامونی‌بودی‌ساتوه است. در فروردین یشت فرگرد ۱۶ اشاره به گوتمه نامی شده که برخی آن را همان گوتاماسیدارتا[۳۳] که نام اصلی بوداست، می‌دانند.

دین بودا به‌خصوص در افکار مانی تأثیر بسزایی داشته است و مسلماً زرتشتیان دوران ساسانی با آن آشنا بوده‌اند.

باید متذکر شوم که فرهنگ و تمدن جوامع بشری به صورت درختانی مجزا و دور از هم در یک صحرای پهناور رشد نمی‌کنند، بلکه به شکل بنای عظیمی که دائماً در حال تحول و تکامل است شکل می‌گیرند و در همه این نوسازیها از مصالح و سنگهای بخشهای قدیمیتر بهره گیری می‌شود. آنچه ممکن است کاملاً نو و یگانه به‌نظر رسد شکل استفاده از این مصالح و طرز تنظیم آنها در یکی از جناحهای این ساختمان است. در ادوار قدیم که ارتباط مردم جهان بسیار محدود

30. Mashya-Mashyoi
31. Genesis
32. Buitit–Buddha
33. Goutama Siddhartha

بوده است، این جناحها با هم ارتباط نداشته و تا اندازه زیادی از هم مجزا بوده‌اند ولی با افزون شدن این ارتباط، پیوستگی و اتصال این شاخه‌ها نیز افزوده شده و کم‌کم به‌صورت یک بنای مرکب و متشکل از واحدهای متنوع درآمده است.

۲ـ زرتشت و ایران

از چه زمان دین زرتشت در ایران پذیرفته شد

در بخش تاریخ ظهور زرتشت به این نتیجه رسیدیم که او هنگامی که هنوز در ایران جامعه متشکل و دولتی به‌وجود نیامده بود، در منطقه‌ای در حدود شمال افغانستان، به تبلیغ دین خود پرداخته است.

تاریخ نوشته‌ای از آن زمان در دست نیست و آثار و علائم به‌دست آمده نیز به هیچ وجه کافی برای دوباره‌سازی فرهنگ و نظام اجتماعی این مردم نمی‌باشد. ما همینقدر از مطالب گاتاها و وداها و آثاری که قبلاً به آن اشاره شد می‌توانیم دریابیم که در این ادوار هنوز دولت و جامعه متمدن و شهرنشینی در آن نواحی شکل نگرفته بوده است. در زمان حیات زرتشت عشیره‌ای که ویشتاسپه سرکرده آن بوده، دین او را پذیرفته است. آثار قابل اعتمادی که جریان پس از مرگ زرتشت و ویشتاسپه را روشن نماید در دست نیست و به افسانه‌های اوستای متأخر نیز نمی‌توان اطمینان کرد. همان‌گونه که دیدیم و در فصل انحراف دین زرتشت نیز تشریح خواهد شد، اوستای متأخر ساخته مغان و موبدانی است که قرنهای متمادی پس از زرتشت به تنظیم رساله‌هایی پرداخته‌اند و اطلاعات آنها در آن زمان حتی کمتر از امروز بوده است، که لااقل با روش علمی واقعیتهایی را روشن ساخته‌اند. هدف آنها نیز تبلیغ پیام واقعی زرتشت نبود و معتقدات آنان نیز با این پیام توافق نداشته است. آنها چون برهمنان هندو در عالم اسطوره و افسانه به‌سر برده و عرصه واقعیت پیام زرتشت نه برای آنها قابل درک، و نه مفید و سودبخش بوده است.

اما آنچه تاریخ و آثار باستانی به ما ارائه می‌دهد وجود آتشکده‌هایی است که برای اولین‌بار در سرزمین مادها یافته‌اند و با آتشکده‌های زرتشتیان ادوار بعد در دوران هخامنشیان شباهت دارند. در مورد معتقدات جامعه مادها آثار نوشته‌ای در دست نیست که زرتشتی بودن آنها را به اثبات رساند و به‌طوری که قبلاً اشاره شد فقط نامهای برخی از سران و پادشاهان مادی نظیر فرااورتی و خشتره این گمان را تقویت می‌کند که فرهنگ زرتشتی در آن مناطق نفوذ کرده باشد.

یشت‌های قدیم نیز آثار دیگری از نفوذ دین زرتشت در ایران باستان است. نام کاهنین و روحانیون جامعه در این نوشته‌ها اترون یا آذربان ذکر شده است که با مغان مادی متفاوتند. این آثار مذهبی ـ ملی در شرق ایران شکل گرفته و به احتمال قوی در مناطق شمال خراسان کنونی یا بلخ و

مرو قدیم تنظیم گردیده‌اند و سپس رفته‌رفته در غرب ایران توسط مغان اخذ و با معتقدات آنها ترکیب شده است. به همین دلیل نیز یسناها و یشتها از اصالت بیشتری برخوردارند.

درباره هخامنشیان اطلاعات خیلی بیشتری موجود است و گذشته بر کتیبه‌های باقی مانده و سینیهای زرین که قبلاً اشاره شد، گزارشهایی نیز از مورخین و نویسندگان یونانی و رومی در دست است که به ما اجازه می‌دهند دقیقتر درباره این ادوار قضاوت کنیم.[۳۴]

الف ـ گزارش نویسندگان باستانی

۱ ـ هرودت

هرودت که از مشهورترین مورخین یونان باستان است و پدر تاریخ جهان نامیده می‌شود در حدود ۴۸۰ ق. م. مشخصاً به ایران سفر کرده و درباره مشاهدات خود گزارش مشروحی داده است. او از جمله درباره مذهب ایرانیان می‌نویسد:

۱۳۱ ـ آنها برپاداشتن معبد و قربانگاه و مجسمه خدایان (بت) را جایز نمی‌شمارند و در حقیقت کسانی را که چنین کنند ابله می‌پندارند. زیرا آنها به‌نظر من خدایان را آن‌گونه که یونانیان تصور می‌کنند تجسم نمی‌نمایند. ولی عادت آنها براین است که بر بلندترین قله‌های کوه رفته و در آنجا به زئوس قربانی تقدیم کنند، در حالی که آنها تمام گنبد آسمان را زئوس می‌پندارند[۳۵]. آنها برای خورشید و ماه و زمین و آب و باد هم قربانی می‌کنند. علاوه براین آنها از اعراب و اسوری‌ها آموخته بودند که برای اورانیا[۳۶] هم قربانی کنند. اسوریها آفرودیت را میلیتا[۳۷] و اعراب آلیتا[۳۸] و ایرانیها میترا[۳۹] می‌نامند.

۱۳۲ ـ اما رسم ایرانیان برای قربانی به خدایانی که قبلاً نامیده شد چنین است. آنها نه محراب و قربانگاه برای خدایان می‌سازند و نه آتش برای قربانی روشن می‌کنند. آنها نه شراب و نه حلقه گل و نه غذا تقدیم می‌نمایند. اما هنگامی که کسی مایل است قربانی به یکی از خدایان تقدیم کند

---

۳۴. متأسفانه به علت فقدان مدارک این مجموعه در دو سال قبل فقط از آنچه در دسترس بوده است بهره گیری شده است.

۳۵. برخی از محققین معتقدند که هرودت اشتباه کرده است. مولتون پس از یک تجزیه و تحلیل مفصل نتیجه می‌گیرد که آسمان در بین آریاهای قدم خدایی بوده به‌نام دیئوس (Dyeus). در وداها دیااوه (Dyauh) در ایران قدیم دیائوس (Dyaus) در بین ایندو اروپاییها دییئوس پیتار (Dyeus Pitar) و در هند دیائوس پیتار (Dyaus Pitar) یا پدر خدایان نامیده می‌شده است. دوه در وداها نام خداست. ایرانیان برای دئوه‌ها قربانی می‌بردند و برای دییئوس پیتار که همان زئوس است.

36. Urania
37. Mylita
38. Alita
39. Mithra

قربانی را به محل پاکی می‌برد و آن خدا را صدا می‌کند، در حالی که بر سر خود حلقه‌ای از گل زده که معمولاً از مورد سبز است. او مجاز نیست از خدا برای خود چیزی بخواهد بلکه باید برای همه ملت و پادشاه از خداوند طلب نیکی کند و او هم در شمار تمام مردم از لطف آن خدا برخوردار خواهد شد. آنگاه که قربانی را سربرید فرشی از علف نرم می‌سازد و تمام گوشت را بر روی آن قرار می‌دهد[۴۰] و در مدتی که او قربانی را مرتب می‌کند مغی در کنارش به خواندن سرود و دعا می‌پردازد که ایرانیان آن را تئوگونی[۴۱] می‌دانند.[۴۲] بدون مغ او اجازه تقدیم قربانی ندارد. پس از آنکه کمی صبر کرد قربانی‌کننده گوشت را با خود برده و آنگونه که مایل است مصرف می‌کند.

۱۳۳ - روزی که مردی بیش از همه روزهای دیگر مورد احترام قرار می‌گیرد روز تولدش است لذا شایسته می‌دانند در این روز جشن و ضیافتی بزرگتر از روزهای دیگر برپا کنند... آنها به نوشیدن شراب رغبت زیاد نشان می‌دهند ولی کسی مجاز نیست در حضور دیگران استفراغ یا ادرار کند... بدترین صفت نزد ایرانیان دروغگویی است و پس از آن مقروض بودن زیرا مقروض مجبور به دروغ گفتن است.

هرودت گزارش می‌دهد که مغان مرده‌های خود را در فضای باز می‌گذارند که پرندگان یا سگها آن را بدرند ولی ایرانیها مرده‌های خود را با ماده موم مانندی پوشانده سپس دفن می‌کنند. او همچنین می‌نویسد که مغان بکلی با کاهنین مصری اختلاف دارند زیرا مصریان سعی می‌کنند که هیچ حیوانی را نکشند مگر برای قربانی ولی برعکس مغان جز آدم و سگ همه حیوانات را با دستهای خود نابود می‌کنند، به‌خصوص حشرات و مار و خزندگان و پرندگان را.

هرودت می‌نویسد در لشکرکشی به یونان خشایارشا دستور داد هزار گاو برای الهه آتن قربانی کنند و هنگامی که همراه او بودند یک اسب سفید را در کنار رود استریمون[۴۳] قربانی کردند و برای خدایان باد و تتیس[۴۴] مادر آشیل و نرایدها[۴۵] حوریان دریا قربانیهایی تقدیم نمودند[۴۶]. حتی هرودت از قربانی انسان نیز سخن گفته و گزارش می‌دهد که زن خشایارشا به‌نام آمس‌تریس[۴۷] دستور می‌دهد که ۱۴ بچه را برای قربانی به خدای زیرزمین زنده دفن کنند!

---

۴۰. برسمن یا برزیش که در وداها barhish بوده است.

41. Theogonie

۴۲. مقصود سرود برای خدایان که همان یشت‌هاست مانند مهریشت، آبان یشت، گوش یشت و...

43. Strymon

44. Thetis

45. Nereids

۴۶. زهنر معتقد است که خدای باد همان وایو است و آتن و تتیس همان اناهیتاست که هلنیزه شده است. خشایارشا برای اناهیتا نیاز می‌کرده است. نرایدها همان اهورانی‌ها هستند که در اوستای متأخر زنان اهورامزدا شدند. هرودت برای این خدایان با مقایسه خدایان یونانی نامهای آشنای یونانی برگزیده است.

47. Amestris

۲ ـ گزنفون[۴۸]

گزنفون که کمی پس از هرودت به ایران سفر کرده است درباره مذهب و اخلاق ایرانیان گزارشی داده که تقریباً با گزارش هرودت تطبیق می‌کند.

گزنفون درباره کوروش نیز می‌نویسد که وقتی به سرزمین آشور رسید فرمان داد که گاوی برای هرمزد، اسبی برای میترا و ستوری برای زمین و چندین قربانی نیاز پروردگاران آشور کنند. او نیز راستی و درستی را در بین ایرانیان می‌ستاید و می‌نویسد که آنها دروغ و دورویی را سخت ناپسند می‌دانستند.

۳ ـ کتزیاس[۴۹] یونانی

کتزیاس طبیب دربار هخامنشی در حدود ۳۹۰ ق. م. می‌نویسد که پادشاهان ایران باده می‌نوشیدند ولی هیچ‌گاه مست نمی‌کردند مگر یک روز در سال که برای میترا قربانی می‌دادند (جشن مهرگان) و آن روز ردای ارغوانی به تن کرده و باده گساری می‌نمودند و در جشنهای عمومی شرکت می‌کردند. این گزارش مؤید آن است که در زمان هخامنشیان قربانی و میترا پرستی مرسوم بوده است.

۴ ـ پلوتارک[۵۰] (قرن اول مسیحی)

پلوتارک از کتاب فیلیپیکا نوشته تئوپومپوس نویسنده یونانی معاصر اسکندر درباره مذهب ایرانیان نقل می‌کند که هرمزد خدای ایرانیان شش پروردگار بیافرید: ایزد منش‌نیک، ایزد راستی، ایزد قانون و نظم، ایزد خرد و دانایی، ایزد ثروت، ایزد خوشبختی و نیکی‌دهنده.

او می‌نویسد: اریمانوس (اهریمن) با اورومازس (اورمزد) در ستیزند و بالاخره اورومازس بر اریمانوس غلبه می‌کند.

پلوتارک در رساله ایزیس و ازیریس می‌نویسد. این نظریه اکثریت و داناترین مردم است. برخی دو خدا می‌شناسند که چون دو رقیبند، یکی خالق خوبیها و دیگری آفریدگار بدیهاست. برخی قدرت بهتر را خدا و دیگری را دیو می‌خوانند. زروآستر مغ که می‌گویند ۵۰۰۰ سال قبل از جنگ تروا کارش رونق گرفته، یکی را هرمازس و دیگری را آرای مانیوس[۵۱] نامید و علاوه براین چنین بیان کرد که اولی شبیه نور است و دیگری چون ظلمت و جهل. واسطه بین آنها متیرس

48. Xenophon
49. Ctesias
50. Plutarch
51. Areimanios

است که ایرانیان او را متیرس میانجی می‌نامند. زروآستر تعلیم داد که برای ارومازس نیاز و نذورات تقدیم و شکرگزاری کنند و به دیگری برای رفع شر و ملالت و تیرگی نیاز دهند. آنها در حالی که در هاونی علفی را به‌نام اومومی[۵۲] آرد می‌کنند، از حادس و ظلمت درخواست می‌کنند سپس این آرد را با خون گرگ مخلوط کرده و آن را به مکانی که خورشید نمی‌درخشد برده و دور می‌ریزند.

در مورد بعضی گیاهان معتقدند که به خدای خوب متعلق است و برخی به شیطان شرور. در بین حیوانات سگ و پرندگان به قدرت نیکو و موش آبی به قدرت شر تعلق دارند و آنکه بیش از همه از حیوانات اخیر نابود کند پاداش بیشتری می‌یابد.

آنها اسطوره‌های بسیار درباره خدایان نقل می‌کنند. مثلاً هرمازس از نور خالص متولد شده و اریمانوس از تاریکی و آنها همیشه با هم در حال جنگند. هرمازس شش خدای خلق می‌کند. اولین آنها اراده نیک...

اریمانوس نیز در مقابل او رقیبان را آفرید به تعداد خدایان خوبی. پس هرمازس خود را سه برابر وسعت داد (افسانه یما). او آسمان را با زیور ستارگان آراست و یک ستاره را در جلوی همه برقرار ساخت برای مراقبت و پیش‌آهنگ که سیریوس بود. او سپس ۲۴ خدای دیگر خلق کرد و آنها را در یک تخم‌مرغ جای داد. در مقابل اریمانوس نیز خدایانی به‌وجود آورد که تخم‌مرغ را سوراخ کرده داخل آنها شدند و به این طریق شر و نیکی با هم آمیخته گردید.

•

۵ ـ استرابو[۵۳] یونانی مقیم روم قرن اول ق. م.

استرابو درباره آداب پارسیان می‌نویسد: پارسیان مجسمه و معبد بنا نمی‌کنند ولی در مکان مرتفعی قربانی می‌کنند و آسمان را مانند زئوس خدا می‌پندارند. آنها همچنین خورشید را ستایش می‌کنند و آن را میترادس می‌نامند و ماه و افرودیت (آناهیتا) و آتش و زمین و باد و آب را می‌پرستند.

ایرانیان در مکانی پاکیزه قربانی تقدیم می‌نمایند. پس از آنکه نیازدهنده در حال خواندن دعا بر قربانی تاج می‌زند، مغ که براین مراسم ریاست دارد اجزاء حیوان را جدا کرده و هریک سهم خود را گرفته و می‌روند. برای خدایان سهمی تخصیص داده نمی‌شود. آنها معتقدند که خدایان روح قربانی را نیاز دارند. ولی بعضی‌ها یک قطعه کوچکی را روی آتش می‌گذارند... در کاپادوکیه که تعداد زیادی از قبیله مغان در آنجا زندگی می‌کنند، کاهنین آتش به آتروانو[۵۴] مشهورند. در آنجا معابد خدایان ایران فراوانند. آنها قربانی را با چاقو سر نمی‌برند بلکه با زدن کنده چوب بر مغز

52. (Haoma.) Omomi
53. Strabo
54. Athravano

قربانی، مانند دسته هاون، او را می‌کشند. این کار را برای احتراز از خونریزی و آلوده شدن زمین می‌کنند. آنجا آتشگاههایی یافت می‌شود، مخوطه حصار کشیده‌ای که در وسط آن محرابی قرار دارد که در روی آن خاکستر است و بر فراز آن مغ آتشی می‌افروزد که محافظت آن را به عهده دارد تا هرگز خاموش نشود و... ایرانیان مردگان خود را با موم می‌پوشانند ولی مغان آنها را دفن نمی‌کنند بلکه می‌گذارند تا پرندگان گوشتهایشان را بخورند و این مغان هستند که با اقربا و حتی محارم خود هم همخوابگی می‌کنند.

استرابو نقل می‌کند که در کاپادوکیه از امانس[۵۵] (وهومنه) مجسمه‌ای ساخته و در مراسم مذهبی حمل می‌کردند و از یزدان‌ها نیز مجسمه‌هایی ساخته بودند.

۶ـ دیوژن لرسیوس Diogenes Laertios نویسنده یونانی سده سوم میلادی

دیوژن گزارش می‌دهد که پس از زرتشت دوران درازی تا فتح اسکندر مغان جانشین او شدند و نامهای آنها را استانس، آستراپسیکوس، گبریاس، پازاتس[۵۶] و... ذکر کرده است.

در بخش تاریخ زرتشت نیز به برخی از نظریات قدما اشاره شد.

ب ـ کتیبه‌های پادشاهان ایران باستان

قبلاً به دو سینی طلائین از آریارامنس و ارسامس اشاره شد که در آنها اهورامزدا را عطا کننده سلطنت خود معرفی کرده‌اند. گو اینکه در اصالت این آثار شک و تردید وجود دارد ولی برای عدم اعتبار آن نیز دلیلی در دست نیست.

اولین اثر مسلم پادشاهان هخامنشی کتیبه‌های کوروش است. او در کتیبه بابل چنین می‌گوید:

من کوروش شاه جهان، شاه بزرگ و... هنگامی که با صلح و آشتی وارد بابل شدم و در میان سرور و عیش مردم کاخ شاهان مسکن شاهی را اشغال کردم، مردوک سلطان کبیر (خدای بابل) قلب نجیب ساکنان بابل را به من متمایل ساخت زیرا من هر روز در اندیشه بزرگداشت وی بودم... اندیشه امور داخلی بابل و معابد متبرکه آن مرا متأثر ساخت. ساکنان بابل انجام امیال خویش را دریافتند و یوغ ناشرافتمندانه از دوش ایشان برداشته شد. من از ویرانی مسکنهای ایشان مانع شدم و از سقوط آنها جلوگیری کردم. مردوک پادشاه کبیر از این کردار نیک من خرسند شد و مرا تقدیس کرد، مرا که شاه کوروش هستم

55. Omanes
56. Astrapsyckus, Ostanes, Pazates, Gobryas

و او را محترم می‌دارم...
خدایان سومر و آکاد را که نبونید[57] علی‌رغم خشم و غضب سلطان خدایان به بابل آورده بود، من به امر مردوک شاه کبیر بدون آنکه صدمه‌ای ببینند درکاخهای «دلخوشی» منزل دادم. همه خدایانی که به شهرهای خود بازگشته بودند هر روز در برابر بل و نانو برای طول عمر من دعا می‌کنند و به مردوک درباره من سخن نیک می‌گویند که عمر پادشاه و کمبوجیه پسر او که تو را محترم می‌دارند دراز باد.

در سند مهمی که در بابل یافت شده چنین آمده است:
نبونید (پادشاه بابل) قربانیهای روزانه را منسوخ کرد و احترام به مردوک شاه خدایان را نقص نمود و... سلطان خدایان از ناله‌های آنان در غضب شد و سرزمینهای ایشان را ترک گفت. خدایانی که در آن سرزمینها به‌سر می‌بردند مساکن خود را ترک گفتند زیرا از انتقال به بابل خشمگین بودند. مردوک به تمام قرارگاههایی که به ویرانه مبدل شده و همه ساکنان سومر و آکاد که مانند جنازه شده بودند، روکرد و به آنها ترحم نمود و... او جویای پادشاه راستکاری آنچنان که دل او گواهی می‌داد بود. این پادشاه کوروش شهریار آنشان بود و مردوک به او اجازه داد که طریق بابل در پیش گیرد و بدون جنگ و پیکار وارد بابل شود.
این سند که قطعاً از کاهنان بابل است، می‌رساند که در اثر اختلاف معبدیان با نبونید آنها در خفا با کوروش کنار آمده و وسیله شکست نبونید را فراهم ساخته‌اند.
کوروش در تورات شبان یهوه و مسیح نامیده شده است. در بابل برگزیده مردوک و در مصر پسر نیت.

پس از کوروش داریوش از خود آثاری به جای گذاشته است. نام داریوش را قبل از تاجگذاری اسپانداتا[58] ذکر کرده‌اند و پس از آن داریاوهوش یا دارایا ـ وهومنه که در فارسی داریوش شده است.

داریوش در نقش رستم چنین گوید:
خدای بزرگ اورمزد که زمین را خلق کرد و آسمان را در بالا به‌وجود آورد و انسان را آفرید، که خوشبختی را برای انسانها ایجاد کرد، که داریوش را شاه کرد، شاهی از شاهان و سرور

---

۵۷. Nebonaid نبونید کاهن معبد Sin الهه ماه در خاران به سال ۵۶۶ ق. م. به سلطنت بابل رسید و برای معبد سین احترام زیادی قائل می‌شد که موجب رنجش کاهنان مردوک و توطئه بر علیه او گردید.
58. Spandata

مردمان بسیار.

منم داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه بر قلمرو قبایل بسیار، شاه براین زمین بزرگ تا نقاط دور، پسر ویشتاسپ، یک هخامنشی، یک پارسی، یک آریایی از تبار آریایی و...

ای بشر آنچه فرمان اورمزد است نباید بر تو گران آید. راه درست را از دست مده و زور و جبر بکار مبر.

همه اعمال و موفقیتهای من مرهون یاری اورمزد است. اورمزد مرا مدد کرد که آنها را به انجام رسانم. اورمزد مرا حفظ نماید و سرزمین و مملکت مرا از زیان نگاهداری کند. همه اینها را من به توجه اورمزد واگذار می‌کنم. بشود که او مرا رستگار سازد. ای مردم احکام اورمزد که به شما رسیده است ترک مکنید. او راه درستی و راستی رو مگردانید.

کتیبه داریوش در بیستون (بهستان = بغستان).

منم داریوش...

داریوش‌شاه گوید. به توفیق اورمزد من پادشاه هستم. اورمزد این سلطنت را به من بخشیده است.

داریوش شاه گوید: این است ممالکی که در تسلط من است. به توفیق اورمزد من برآنها پادشاه شدم. پارس، مد... (۲۳کشور) در سراسر این ۲۳کشور پادشاه هستم.

داریوش شاه‌گوید. اینها هستند ممالکی که بدست من آمده است. به توفیق اورمزد آنها تابع من شدند. آنها خراج به نزد من آرند، هرچه به ایشان امر دادم، در روز یا شب، آن را بجا آورند.

داریوش شاه‌گوید: آنچه را من به انجام رساندم خود به‌تنهایی و بخواست اورمزد بجا آوردم. اورمزد مرا یاری کرد و دیگر ایزدان. زیراکه من خود عهدشکن نبودم و دروغگو و ظالم نبودم. خانواده من کار خود راکامل ساختند بوسیله ملتی قانون‌شناس و بواسطه آنکه دروغ و ظلم را برافکندند.

داریوش شاه‌گوید: تو ای‌کسی که در آتیه در اینجا سلطنت خواهی‌کرد، دروغگو و سرکش را مپرور بلکه آنها را تباه ساز.

میلز این قطعه را چنین ترجمه می‌کند:

آنچه من عمل‌کردم به تنهایی به اراده فیاض اورمزد و دیگر خدایان‌که وجود دارند، انجام دادم. به این جهت اورمزد مرا یاری‌کرد، با دیگر خدایان، زیرا من دشمن او نبودم و نه دشمن سرزمینها. چون من سیاستمدار فریبکار نبودم و دروغگو را تحمل نمی‌کردم، نه حاکم

ستمگر را، نه من و نه فامیل من، من مطابق راستی و درستی حکومت کردم و...

کتیبه پرسپولیس ترجمه میلز:
اورمزد بزرگ که برترین خدایان است، داریوش را پادشاه ساخت. او سلطنت را به او بخشید. به اراده فیاض اورمزد داریوش پادشاه شد. چنین گوید داریوش شاه:
این سرزمین دیوان که اورمزد به من سپرد، سرزمینی که نیکو و زیباست، اسبهای بسیار دارد و جمعیت فراوان. بوسیله رحمت اورمزد و بوسیله من، داریوش شاه از هیچ دشمنی نمی‌هراسد، باشد که اورمزد مرا حمایت کند با خدایان قبایل دیگر باشد که اورمزد این منطقه را حفظ کند، از گروه دشمنان، از سالهای پربلا، از دروغ. باشد که هیچ خصمی به این منطقه نزدیک نگردد و هیچ سال پرمصیبتی و هیچ دروغی. و این رحمت را من از اورمزد و دیگر خدایان درخواست می‌کنم و...

در آرامگاه داریوش هرتسفلد کتیبه‌ای کشف کرد که درآن آمده است:
چنین گفت داریوش شاه...
راستی را دوست داشته‌ام و از ناراستی پرهیز کرده‌ام. اراده من بود که هیچ بی‌عدالتی به یتیم و بیوه‌زنی نشود و هرگاه در موردی بی‌عدالتی به یتیمان و بیوه‌زنان شده باشد اراده من نبوده است. من جداً دروغگو را تنبیه کرده‌ام و او را که زحمت کشیده است به سزا پاداش داده‌ام.

داریوش در نامه‌ای به گاداتاس ساتراپ آسیای صغیر او را تهدید می‌کند که به املاک آپولو دست‌درازی نکرده و خراج از آنها نگیرد. او اگر به خدایان آن سرزمین بی‌احترامی کند گوشمالی داده خواهد شد.
داریوش فرمان کوروش را درباره ساختن معبد بیت‌المقدس برای یهودیان تکرار کرد تا آن را به اتمام رسانند.

کتیبه خشایارشا ترجمه هرتسفلد:
چنین گفت شاه خشایار، چون من به شاهی رسیدم. در این سرزمینها که نام بردم ناامنی و ناآرامی حاکم بود. پس اورمزد به من کمک کرد. بنابه اراده اورمزد این سرزمینها را تنبیه کردم و بجای خود نشاندم. در این سرزمینها مکانهایی بود که قبلاً دیوان پرستش می‌شدند

(دائیودانه[۵۹] = خانه دیو = معبد دیو) من این خانه‌های دیوان را ویران ساختم و فرمان دادم که دیوان دیگر نباید پرستش شوند (در ترجمه دیگر به اراده اورمزد من این آئین دیوپرستی را از ریشه برکندم). آنجا که قبلاً دیو پرستش می‌شد من پرستش اورمزد را اعلام کردم. آنچه به برزمن[۶۰] و ارته (اشه) بد عمل شده بود من درست کردم (ترجمه دیگر من پرستش اهورامزدا را برقرار کردم مطابق با راستی و آداب شایسته). آنچه را من انجام دادم به اراده اورمزد بود. اورمزد به من کمک کرد تا به انجام این کارها موفق شوم.

تو ای فرزند آینده. اگر فکر می‌کنی که می‌خواهی در زندگی خوشبخت و پس از مرگ آمرزیده شوی مطابق قانون اورمزد عمل کن. اورمزد را با ارته و به برزمن پرستش کن. انسانی که طبق قانون اورمزد عمل نموده و او را به برزمن و ارته پرستش نماید در زندگی سعادتمند و پس از مرگ آمرزیده خواهد شد[۶۱].

درکتیبه اردشیر دوم در شوش آمده است (۴۰۴ ـ ۳۵۹ ق. م.)

پادشاه بزرگ اردشیر، شاهنشاه ممالک ... پسر داریوش دوم...گوید. این ایوان (ابدان[۶۲]) را داریوش جد من بنا نهاد. در زمان اردشیر پدربزرگ من داریوش آن را ویران کرد. بنا به خواست اورمزد، آناهیتا و میترا من دوباره این ایوان را ساختم. بشود که اورمزد، آناهیتا و میترا مرا در پناه خود گرفته و از هر کینه و خصومتی حفظ کنند.

در پرسپولیس نیز کتیبه اردشیر دوم چنین می‌گوید:

اورمزد و بغ میژ مرا و این مملکت را و آنچه را که توسط من ساخته شده است نگهداری می‌کند.

درکتیبه همدان نیز شاه ایران از اورمزد و آناهیتا و میترا طلب کمک می‌کند.

طبق نوشته بروسوس بابلی اردشیر در بابل، همدان، شوش، پرس‌پولیس و باکتریا معابدی برای آناهیتا برپا داشت و مجسمه‌هایی از او فرمان داد بسازند.

---

59. Daivadana

۶۰. برزمن (barzaman) را هارتمان از برسمن دانسته و آن را شبیه برهمن می‌داند ولی نیبرگ این کلمه را همان به رسم زرتشتیان و مغان ترجمه می‌کند و آن دسته ترکه‌ای است که هنگام دعا موبدان در دست می‌گرفته‌اند.

۶۱. ارته همان اشه است که در وداها نیز ارته به کار رفته است.

62. Apadana

درکتیبه داریوش برفراز سر او نقش مرد بالداری است که خاورشناسان آن را تجسم اهورامزدا دانسته‌اند. المستد معتقد است که این نقش در بیستون قطعاً تجسم اهورامزداست. معماری زمان هخامنشیان از آسور و بابل بسیار متأثر شده و این علامت نیز از منابع آسوری اقتباس گردیده است. صورت مرد بالدار و شیپورهای الوهیت و صفحه با هشت اشعه منطبق با برداشتهای آسوریان است و همان‌گونه که حمورابی و دیگر پادشاهان بابلی و آسوری زیر نقش خدایان نشان داده می‌شدند، داریوش نیز زیر این نقش اهورامزدا مجسم گردیده است. حتی برخی از محققین به این نقش اشاره کرده و گزارش هرودت را درباره اینکه ایرانیان زمان داریوش صورتی برای خدایان نمی‌ساخته‌اند، اشتباه تلقی کرده‌اند.

اما از طرف دیگر تنها هرودت چنین گزارشی را نداده و همه مورخین و گزارش‌نویسان در این امر متفقند که ایرانیان آن دوران از خدایان شکل نمی‌ساخته‌اند. باید توجه کرد که به اعتقاد کلیسای زرتشتی شاه دارای فر ایزدی است. در گاتاها کلمه فر به این مفهوم وجود ندارد بلکه خوارنه، که بعدها در اوستا به خره و فره مبدل شده است، به معنی شکوه و روشنی آمده است. در حالی که در ادبیات اوستا فره قدرتی است که از طرف خدا به شاه منتقل می‌شده است.

بنابه تعبیر نیبرگ هم درکتیبه‌های کوروش از فرمانه، که به معنی یک نیروی معجزه‌آسای الهی است نام برده شده است. همچنین در این ادبیات اهورامزدا دارای فره‌وشی است (۱۵ ـ ۱۳/۱۰ یشت، ویسنا ۲۳/۲) که فروهر است. به‌نظر من این نقش فروهر اورمزد و یا تجسم همان فر ایزدی است نه شکل خود اورمزد.[۶۳]

این بود مختصری از آثار باستانی که درآنها به معتقدات ایرانیان قدیم اشاره شده است.

قبل از آنکه به تجزیه و تحلیل این آثار بپردازم لازم می‌بینم قضاوت اوستاشناسان و محققین خاورشناس را در این مورد به اختصار بیان کنم.

لومل با توجه به کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی، که همه خود را پرستنده خدایی به‌نام اهورامزدا می‌نامند، این سؤال را مطرح می‌سازد که آیا خدایی به‌نام اهورامزدا قبل از ظهور زرتشت در بین ایرانیان پرستش می‌شده است که این شاهان به‌نام او اشاره کرده باشند؟ به‌طوری که قبلاً شرح داده شد لومل این نظریه را مردود می‌داند و معتقد است که اهورامزدا اولین‌بار توسط زرتشت مطرح شده است.

لومل همچنین با اتکاء به تولرانس و تساهل این پادشاهان و اهمیتی که برای کار و فعالیت و

---

۶۳. برخی از پژوهشگران آن را نماد گاتایی دانسته سر پیرمرد را نشان حکمت، انگشت برافراشته یکتایی خدا، بال سه پلّه نشان سه بوخت.

کشاورزی قائل شده‌اند و توجه خاص کوروش و داریوش به مبانی اخلاقی مطرح شده در گاتاها نتیجه می‌گیرد که این پادشاهان زرتشتی بوده‌اند. به‌خصوص برداشت داریوش در مورد اهورامزدا «خدای بزرگی که زمین را آفرید، که آسمان را آفرید و...» و تأکید شدید به راستگویی و مبارزه با دروغ و دروغگو، اتکاء به رته و راستی و اینکه همه اعمال او اراده اهورامزدا بوده است... شباهتی نزدیک با بیان گاتاها دارد. در نامهای معمولی زمان هخامنشیان نیز ارتباطی خاص با نامهای گاتایی می‌توان مشاهده کرد. اسامی هیستاسپه پدر داریوش، اتوسا (هوته اوسه زن ویشتاسپ) دختر کوروش و زن داریوش... با آئین زرتشت بی‌ارتباط نیست زیرا این اسامی خاص می‌باشند[۶۴]. زرتشتیان خود را مزدیسنا می‌نامیدند و هخامنشیان نیز خود را مزداپرست نام برده‌اند... بالاخره پس از تجزیه و تحلیل لومل معتقد است که هخامنشیان زرتشتی بوده و یا حداقل از این دین متأثر شده بوده‌اند.

در مقابل ایراد محققین دیگر که چرا آنها به نامهای خدایان سرزمینهای تحت تسلط خود اشاره کرده‌اند اظهار می‌دارد که کوروش و داریوش مردانی زیرک و سیاستمدار بودند و برای حفظ قلمرو وسیع و عظیم خود از معتقدات مردم این سرزمینها بهره‌گیری می‌کردند و با تساهل و تولرانس خود آنها را راضی نگه می‌داشتند و به‌خصوص روحانیون این اقوام را، که دارای نفوذی در بین مردم بوده‌اند، از خود خوشنود می‌ساختند.

لومل به کتیبه داریوش اشاره می‌کند که درآن آمده است گوماتا یا بردیای دروغین مکانهای مقدس را ویران ساخته و داریوش مجدداً آنها را ساخته است. این عمل نشانه تساهل اوست.

ادوارد مایر نیز با بررسی کتیبه‌های داریوش و کوروش نتیجه می‌گیرد که آنها زرتشتی بوده‌اند و به‌طوری که قبلاً اشاره شد با اتکاء به‌نام مزدکو در بین مادها معتقد است که درآن جامعه نیز دین زرتشت نفوذ یافته بوده است.

ادوارد مایر با ستودن روش کشورداری کوروش و داریوش معتقد است که آنها تحت تأثیر دین زرتشت چنین برخوردی یافته‌اند. در مورد داریوش می‌نویسد که او با اعتقاد به اهورامزدا وابستگی خود را به دین زرتشت مسلم ساخته و کوروش نیز اگر زرتشتی نمی‌بود می‌بایستی در زمان داریوش مذهب نو به‌عنوان یک تحول ظهور کرده باشد که از این تحول بزرگ اثری نیست.

مولتون به نظریات ادوارد مایر تکیه نموده و معتقد است که ارزش علمی بررسیهای او بیشتر قابل اعتماد است. او نظریه آنهایی را که با مراجعه به استوانه کوروش در بابل و ذکر نام مردوک و

۶۴. اردشیر نیز در حقیقت ارته ـ خشترا یا سلطنت نیک و پاک است.

دیگر خدایان او را پولی‌تئست معرفی کرده‌اند، نادرست دانسته و می‌نویسد همان‌گونه که داریوش به خاطر استمالت تابعین خود از خدایان دیگر نام برده، کوروش هم چنین کرده است، به‌خصوص که کوروش در بابل و برای بابلیان سخن می‌گفته و اصطلاحات آنان را بکار برده است. مولتون کوروش را با داود مقایسه می‌کند که طبق روایات تورات او به الوهیت یهوه معتقد بوده است ولی در خارج از سرزمین یهوه خدمت به خدایان سرزمینهای دیگر را می‌پذیرفت (ساموئل، کتاب اول، بند ۲۶) و همچنین چون الیشا که فکر می‌کرد برای ارضای عقیده نعمان برپا داشتن یک معبد یهوه فقط با آوردن خاک فلسطین میسر است.

مولتون نیز چون لومل به نامهای مشابه گاتاها تکیه نموده و همچنین طرز به خاک سپردن آنها را که مخالف آداب مغان بوده است، دلیل زرتشتی بودن پادشاهان هخامنشی می‌شمارد. او می‌نویسد این ایده که خدا و حقیقت یکی است یک جهش فکری بود که اولین‌بار در جامعه بشری از طرف زرتشت به‌عمل آمد و هنگامی که داریوش در اعلامیه بزرگ عقیدتی خود مزدا را به‌نام خالق آسمان و زمین تجلیل می‌کند، با این ایده زرتشت قرابت خود را به ظهور رسانده و به روشنی هرگونه تشابه ابتدایی را با آسمان تاریک و یا نورانی، انکار می‌نماید. در دین دیویسنا خدای آسمان در مرکز معتقدات مذهبی قرار داشته و آداب و رسوم وابسته به آن حتی در باورهای زرتشتیان ارتودوکس نیز باقی مانده است. ولی در بیان پیمبر ایرانی به‌طور مشخص بر توحید تأکید شده و خداوند خالق همه چیز، حتی آسمان است. داریوش در این برداشت عقیدتی خود مسلماً به همان هات ۴۴ نظر داشته که زرتشت نور و ظلمت و همه موجودات دیگر را مخلوق خداوند ارائه کرده و او را آگاه به همه چیز دانسته است. داریوش در سخنانش هات‌های ۳۱/۲۱ و ۳۳/۱۳ و... را نیز منعکس ساخته است.

در مورد گزارشهای هرودت مولتون معتقد است که با دقت در آنها می‌توانیم پی‌ببریم که این روایات قابل اعتماد نیستند و او چیزهایی شنیده و بعد آنها را به‌صورت تاریخ درآورده است. اینکه زرتشت در کتیبه‌های شاهان هخامنشی نام برده نشده است به هیچ وجه دلیل غیرزرتشتی بودن آنها نیست. حتی پادشاهان بسیار مؤمن قرون وسطی نیز به پایه‌گذار دین مسیح یا پاولوس در اعلامیه‌های خود کوچکترین اشاره‌ای ننموده‌اند.

نیبرگ زرتشتی بودن شاهان هخامنشی را تأیید نمی‌کند و دین آنها را با گاتاها منطبق نمی‌داند. او اشاره به تحقیقات کارل کلمن[۶۵] می‌نماید که تمام مدارک یونانی و لاتین را درباره مذهب ایرانیان جمع‌آوری کرده و به این نتیجه رسیده است که هخامنشیان زرتشتی نبوده‌اند. نیبرگ

65. Carl Clemen

در این مورد چند مسئله را مطرح می‌کند.

۱ ـ مبارزه داریوش با مغها. او می‌پرسد اگر داریوش زرتشتی بوده است پس مغها چه دینی داشتند؟ و اگر مغها زرتشتی بوده‌اند داریوش را نمی‌توان زرتشتی دانست.

۲ ـ نیبرگ اتکاء به گفته هرودت می‌نماید که زن خشایارشا دوبار دستور داد هفت بچه را به‌عنوان قربانی برای خدای زمین زنده دفن کنند. او همچنین اشاره به گزارش دیگر هرودت درباره خشایارشا، که او را مذهبیترین شاهان هخامنشی دانسته‌اند، می‌نماید که در این گزارش آمده است در حمله به یونان پس از گذشتن از رود استریمون در محلی به‌نام نه راه خشایارشا دستور داد نه بچه از آن منطقه را گرفته زنده دفن کنند. نیبرگ می‌نویسد که زرتشتی واقعی اگر این منظره را می‌دید موهایش از خشم بر تنش سیخ می‌شد.

۳ ـ نیبرگ اشاره می‌کند به اصطلاحاتی که کوروش در کتیبه خود به کار برده مانند اروواسته، اوشی، فرامانه[66]. فرامانه به معنی نیروی معجزه‌آسایی است که از طرف خدا به سوی پادشاه سیلان یافته و در او متمرکز می‌شود. او می‌گوید که در گاتاها اثری از یک چنین فکری دیده نمی‌شود.

۴ ـ موضوع تدفین مردگان خلاف معتقدات زرتشتیان است. نیبرگ برخلاف مولتون معتقد است که زرتشتیان مردگان خود را به پرندگان و حیوانات می‌سپردند ولی هخامنشیان پادشاهان را دفن کرده‌اند.

و بالاخره به این مسئله تکیه می‌کند که در کتیبه‌های هخامنشی هرگز نامی از زرتشت نیست.

هرتسفلد چون پدر داریوش را همان ویشتاسپه گاتاها می‌داند در نظر او لااقل از داریوش به بعد همه شاهان هخامنشی مسلماً زرتشتی بوده‌اند. هرتسفلد معتقد است که کوروش دادگاه عالی دادخواهی را طبق ایده زرتشت برپا داشت و داریوش هم در وصیت‌نامه خود کاملاً افکار زرتشت را بازگو نموده است. به‌خصوص در آنجا که می‌گوید «من آنچه را که راست و درست است دوست دارم و از آنچه نادرست است متنفرم، دلخواه من نیست که طبقات ضعیف از طبقات زورمند تحمل بی‌عدالتی کنند.» این اندیشه و تعلیم زرتشت است.

هرتل نیز در برداشت ویشتاسپه با هرتسفلد هم‌نظر است. او معتقد است که نام اهورامزدا اولین‌بار از جانب زرتشت اعلام شده است و با اتکاء به کتیبه‌های داریوش که همه جا اهورامزدا را خالق مطلق نام برده او را به‌طور مسلم زرتشتی می‌داند، به‌خصوص اهورامزدایی که پاسدار حق و راستی و حقیقت است و دروغگویان و مخالفین راستی را مجازات می‌نماید.

66. framana, Ushi, aruvasta

داریوش برعلیه مغان برخاست و این دلیل برآن است که او دین مغان را نیز طرد کرده است (نظری برخلاف نیبرگ).

هرتل از تجزیه و تحلیل گزارش هرودت نتیجه می‌گیرد، در ایامی که هرودت به ایران سفر نموده دین زرتشت پیروان معدودی در ایران داشته به‌طوری که حتی هرودت نیز از آن آگاه نشده است، ولی داریوش مسلماً زرتشتی بوده و همه جا از خدای واحد یا اهورامزدا کمک می‌گیرد، به‌جای آنکه به خدایان مغان توسل جوید. او معتقد است که با تحلیل کتیبه‌های داریوش می‌توانیم به این نتیجه دست یابیم که از زمان او دین نوینی در دربار ایران رواج یافته که همان زرتشتی است. هرتل نظر نیبرگ را در مورد تدفین مردگان ناصحیح دانسته و می‌نویسد که در گاتاها هرگز از اینکه جسد مرده را باید طعمه مرغان کرد سخنی نیست و از نجس شدن در اثر لمس مرده و مقدس بودن آب و آتش و عناصر، که عقاید مغان است، کوچکترین اثری دیده نمی‌شود. تدفین مردگان توسط هخامنشیان برعکس نظر نیبرگ همان‌گونه که مولتون نیز بیان داشت، دلیل زرتشتی بودن آنان است.

گیمن زرتشتی بودن هخامنشیان را مسلم می‌داند و می‌نویسد، ابداً جای تعجب نیست که در کتیبه‌های داریوش نام زرتشت برده نشده است زیرا بنابه گفته مولتون حتی در اعلامیه‌های پادشاهان به ظاهر مؤمن قرون وسطی هم از پاولوس نامی برده نشده است و موفقیتهای خویش را مرهون خداوند دانسته‌اند.

گیمن درباره قربانی خونین که از این پادشاهان گزارش شده می‌نویسد، حتی شاپور اول که در زرتشتی بودن او هیچ گونه شکی نیست و او را شاه مؤمنی نامیده‌اند رسماً دستور قربانی داده است و این می‌رساند که با وجود مخالفت زرتشت چون این رسم بسیار معمول بوده و در بین مردم سخت ریشه داشته است از ابتدا تحقق نیافته است.

او می‌نویسد، ابداً تعجب ندارد که در کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی از خدایان دیگر نیز نام برده شده است. حتی اوستای متأخر قبل از هخامنشیان نیز از ایزدان بسیار نام برده است.

گیمن می‌نویسد، اگر فرض کنیم در زمان هخامنشیان هنوز دین زرتشت ناشناس بوده است باید تاریخی را مشخص کنیم که درآن زمان این دین به رسمیت شناخته شده باشد. تحقیقات هـ. لوی نشان می‌دهد که تقویم زرتشتی در ۴۱۱ ق. م. رواج یافته بوده است. پس اگر این زمان را تاریخ رسمیت یافتن دین زرتشت بشناسیم با کمال تعجب مشاهده می‌کنیم که در این ایام، یعنی سلطنت اردشیر اول، نه‌تنها اثری از یک انقلاب مذهبی در جهت افکار زرتشت دیده نمی‌شود، که برعکس او میترا و آناهیتا را به‌عنوان نوپردازی وارد دین دربار کرده و به عبارت دیگر به کلی از

مذهب زرتشت منحرف گردیده است.

قبلاً شرح داده شد که گیمن با استفاده از نظر تاوادیا مسلم می‌داند که نام اهورامزدا اولین‌بار توسط زرتشت مطرح شده است و چون هخامنشیان مسلماً مزداپرست بوده‌اند باید زرتشتی باشند و دربار ایران دین زرتشت را پذیرفته باشد ولی البته یک دین تجدیدنظر شده. او می‌نویسد:

«اصطلاح اورمزد که در کتیبه‌ها آمده از نام اهورامزدای گاتاها بسیار جدیدتر است و نمی‌توان گفت که مزدا یا اورمزد خدایی بوده است که قبل از زرتشت پرستش می‌شده و داریوش برای اولین‌بار مجدداً از او نام برده است. امروز مسلم گردیده که زرتشت اولین کسی است که برای خدای خویش نام مزدااهورا را به کار برده است و قبل از او دینی به‌نام مزداپرستی وجود نداشته است. زرتشت نام دینِ خود را مزدیسنا یا ستایش مزدا نامید و این خدای زرتشت است که جای همه خدایان را گرفت و خدایان آریایی را به دیو یا دئو مبدل ساخت».

گیمن معتقد است انحراف دین زرتشت در طول ایام به بهترین وجهی در اوستای جدید منعکس گردیده. عقاید ایرانیان غربی، که از مغان مادی گرفته شده بود، با افکار شرقی درهم آمیخت و پولی‌تئیسم و قربانی خونین را در دین زرتشت وارد ساخت. داریوش هم احتمالاً به یک نوع تجدیدنظر شده این دین مؤمن بوده است. او در یک چنین امپراتوری وسیع و رنگارنگ خود به یک دین دگماتیک، که از طرف روحانیون معرفی می‌شود، توجه نداشت و زمان هم برای کلیسای مزدایی، که در زمان ساسانیان قوت گرفت، هنوز آمادگی نیافته بود. این مذهب کلیسایی اصولاً مخالف روش تساهل و تولرانس است که داریوس در مقابل تابعین و رعایای امپراتوری جوان خود مایل به اجرا بود.

انقلاب گوماتای مغ اگرچه دارای یک ریشه سیاسی بود ولی با وجود این جنبه مذهبی نیز داشت که می‌توان آن را سعی طبقه روحانی برای درهم شکستن حد و مرزی دانست که فرمانروایی شاه برای آنها تعیین کرده بود. برای داریوش مفهوم خشاترا یا خشایا چون مفهوم گاتاها یک قلمرو الهی نیست زیرا او می‌خواست که سلطنت خود را تثبیت کرده و همان قلمرو الهی توجیه نماید که خداوند به او عطا کرده و لذا قدرت خدا نیز درآن متجلی است. بالاخره گیمن پس از تجزیه و تحلیل مشروح نتیجه می‌گیرد:

«خویشتن را ناچار می‌بینم که بپذیریم هخامنشیان از داریوش به بعد زرتشتی بوده‌اند ولی به گونه‌ای خاص. تفاوتهای فاحشی که برشمردیم می‌تواند تا حدی نتیجه تحولاتی باشد که در آئین گاتاها پس از مرگ زرتشت پدید آمد. از طرفی ممکن است این اختلافات نتیجه کوشش داریوش برای وفق دادن دین با نیازهای شاهنشاهی کثیرالمله خود باشد. از پاره‌های جدید اوستا معلوم است که آئین زرتشت در قرون و اعصار دست نخورده نمانده است. این آئین پیش از آنکه از شرق،

شاید به دست مغان مادی، به فارس رسیده باشد، احتمالاً تا حدودی با صورت اوستایی آن موافقت یافته بوده است».

هینتس معتقد است با آثاری که از کوروش باقی‌مانده به‌خوبی می‌توان درباره نظریات او قضاوت کرد و آنها را بازسازی نمود. این مدارک به ما نشان می‌دهند که «تا چه حد عمیقی تعلیمات زرتشت در شخصیت این فرمانروای قلمرو جهانی اثر گذاشته است».

با در دست داشتن این شواهد که دنبال کردن آنها از جالبترین وظایف یک مورخ به شمار می‌رود، چگونه می‌توان ادعا کرد که کوروش به هیچ وجه زرتشتی نبوده است؟ کتیبه‌های این شاهنشاه از یک روح نوین و تازه برخوردار است. آنها معرف یک شخصیت معنوی هستند که برای قدرتمداران سومری و عیلامی، آسوری و بابلی به کلی غریب بوده است.

هینتس با توجیه کتیبه‌های داریوش و مقایسه آنها با پیام زرتشت نتیجه می‌گیرد که مسلماً داریوش زرتشتی بوده است. «تعلیمات زرتشت در کوروش و داریوش اثر اساسی گذاشته بوده است. این تعلیمات به آنها شخصیت داد و به‌وسیله آنها جهان آن روز را به درجه‌ای از عظمت اخلاقی آشنا ساخت که تا آن زمان هرگز شناخته نشده بود. برای اولین‌بار در قلمرو ایرانیان مردم پی‌بردند که تولرانس مذهبی چه مفهومی دارد».

شدر معتقد است که از روی کتیبه‌های کوروش و داریوش نمی‌توان به مذهب آنها پی‌برد. در زمان این دو پادشاه مدتها از رواج مذهب زرتشت می‌گذشته است. ولی هر دو این پادشاهان مردان سیاست بوده‌اند و برای حفظ امپراتوری عظیم خود بسیار زیرکانه عمل می‌نموده‌اند. کتیبه‌های آنها نیز اعلامیه سیاسی است نه توجیه دین و معتقدات شخصی آنها. حتی داریوش که خود را مزداپرست نامیده و همه موفقیتهای خود را مرهون مزدا می‌داند، نمی‌توان به اتکاء این کتیبه‌ها درباره دینش قضاوت کرد. داریوش طبق این نوشته‌ها به همه ادیان مناطق زیرسلطه‌اش احترام می‌گذاشته و سعی در ترویج آنها می‌نموده است. به همین دلیل نیز مغان را، که در ایران طبقه روحانیون بودند، مانند تمام روحانیون سرزمینهای دیگر مورد پشتیبانی و تأیید قرار داده است، همان‌گونه که از روحانیون نیت در سائیس مصر و یهوه در بیت‌المقدس، آپولون در ماگنزیا، مردوک در بابل و... حمایت کرده است. مغان را هم که نماینده مذهبی یک ملت بودند از نظر مذهبی آزادی داده و آنها را تأیید کرده است به شرط آنکه آنها نیز در خدمت دربار درآیند. در حقیقت مغان هم موقعیتی شبیه کاهنین مردوک داشتند نه بیشتر. آنها در دوران سلطنت مادها روحانیون جامعه بوده‌اند و در زمان هخامنشیان نیز برای آنکه آنها را به طرف دربار جلب کنند

همان مقام را یافتند. حتی کامبوجیه برای پاسداری قبر پدر خود مغی را گماشته بود که تا زمان اسکندر مغان به این کار ادامه دادند.

در لشکرکشی به مصر یک مغ را به سمت نایب‌السلطنه تعیین کرد. این همان سیاست هخامنشیان بود و ادامه سیاست متمایل به مغان کوروش. اگر داریوش مغی را که به جای بردیا سلطنت کرد کشت دلیل مخالفت او با مغان نبود. مغان بعداً نیز در دربار هخامنشی و جامعه مقام و قدرت یافتند.

شدر معتقد است که سیاست این پادشاهان براین بود که مردم به مذهب متوجه شده و در کار سیاست دخالت نکنند لذا ادیان جوامع را محترم داشته و کاهنین را تأیید می‌کردند و حتی در همه سرزمینها قانون آن جامعه را، که همان کتاب مذهبی آنان بود، مورد تأیید قرار می‌دادند. جالب است که در زمان داریوش قوانین همه سرزمینها مجدداً تنظیم شد ولی اثری از قانون ایران قدیم تاکنون نیافته‌اند، یعنی قوانینی که در همه امپراتوری ایران قابل اجرا باشد. دلیل آن این است که داریوش مایل بود هر سرزمینی به قوانین خود متکی باشد. طبق یک پاپیروس مصری داریوش دستور داد در سال سوم سلطنتش (۵۱۹ ق. م.) دانایان، جنگاوران، روحانیون، نویسندگان مصری جمع شوند تا قوانین قدیم مصر را تنظیم و تحریر کنند. ده سال این اقدام به طول انجامید و بالاخره این مجموعه قوانین در یک طغری پاپیروس ضبط گردید. همچنین در سال ۴۵۸ کاهنی به‌نام عزرا در فلسطین از جانب خشایارشای اول مأمور شد تا قانون موسی یا پنج کتاب پنتاتویخ[67] را برای جامعه یهود تنظیم نماید. تأسیس جامعه یهود اصولاً نتیجه یک سیاست مذهبی دولت ایران بود. حتی امروز مسلم شده که وضع و تنظیم این قوانین به دستور پادشاه ایران انجام شده است.

همان‌گونه که برای تمام سرزمینها و جمعیتها پادشاهان هخامنشی تنظیم کتاب قانون را برپایه آداب و رسوم مذهبی آنان تبلیغ و تأیید می‌کردند، مسلماً می‌بایست برای ایرانیان سرزمین اصلی نیز کتاب قانون تنظیم شده باشد. شدر معتقد است که به مغان در این‌باره مأموریت داده شده و آنها نیز چنین کتابی تنظیم کرده‌اند که همان ویدئودات یا وندیداد است که خشایارشا مستقیماً در کتیبه بیستون خود به آن اشاره کرده و به همین دلیل نیز این کتیبه را کتیبه دیوان[68] می‌خوانند. او در این کتیبه افتخار می‌کند که دیوپرستان را نابود کرده و برطبق قانونی که اهورامزدا برپا داشت عمل نموده است. این قانون مسلماً همان قانون ضد دیوان یا وندیداد است (وی ـ دئو ـ دات).

شدر در جای دیگر می‌نویسد، کوروش و داریوش با این سیاست متوجه ساختن مردم به مذاهب خود و عدم دخالت در سیاست، محیطی ایجاد کردند که دویست سال آرامش نسبی در این امپراتوری عظیم برقرار گردید. پس از آنکه یونانیان جای ایرانیان را گرفته و نظریات جدیدی

---

67. Pentateuch

68. Daiva-inscription

درباره اخلاق و میتولوژی و فلسفه به شرق وارد شد در این جوامع ناامنی وحشتناک و یأس و ناامیدی برقرار گردید که قرنها به طول انجامید و بین فتح رومیها بر انتیوخوس سلوکیدی و پیروزی اکتاویان بر آنتونیوس این آشوب ادامه یافت تا بالاخره مسیحیت مجدداً آرامش را برقرار ساخت.

میلز کوروش را یک زرتشتی معتقد دانسته و می‌نویسد: «او یکی از پرستندگان بزرگ مزدا بود که در سایهٔ مشیت الهی سراسر تاریخ متأخر قوم یهود را تعیین کرد. زیرا اگر کوروش مزداپرست این قوم را به سرزمین اصلی بازپس نمی‌فرستاد، نه نبی‌های بعدی در بیت‌المقدس به رهنمایی مردم می‌پرداختند و نه عیسی در بیت‌اللحم به دنیا می‌آمد و نه در این منطقه به موعظه می‌پرداخت. واقعاً تأثیر این اعاده‌دهنده بزرگ و جانشین او (داریوش) برای بیت‌المقدس به قدری مثبت بود که در نظر برخی از نویسندگان، این شهر پس از این واقعه مدت درازی در بسیاری جهات شهری ایرانی محسوب می‌شد».

میلز درباره کتیبه‌های کوروش، داریوش و خشایارشا می‌نویسد، در این کتیبه‌ها می‌بینیم که همه مزایا به رحمت و اراده اورمزد نسبت داده می‌شود، هرچند به خدایان عشایر نیز اشاره شده است. ولی بی‌شک این عمل فقط برای احترام به حساسیتهای مذهبی ملل مختلفی که در حوزه‌های امپراتوری و زیر فرمان برپا دارندگان این کتیبه‌ها قرار داشتند، انجام شده است. هدف از این تذکر به هیچ وجه لطمه وارد ساختن به تفوق و رفعت اورمزد نبوده است و این واقعیت را می‌توان از اوستا نتیجه گیری کرد که مکرراً گریز زده می‌شود اهورامزدا خالق همه ایزدان و جاودانان بخشنده (مقدس) است و در این مفهوم مونوتئیسم عامل غالب می‌باشد. در این کتیبه‌ها نیز مرتباً تکرار می‌شود، آن کس که این زمین و آسمان را خلق کرده، آنکه انسان را آفریده... و همه این تأکیدها نوید این واقعیت است که خدایان درجه دوم موردنظر نیستند.

دکتر گری به یک کتیبه مصری اشاره می‌کند که درآن داریوش خود را پسر الهه نیت مصری می‌خواند و همچنین به نقل از گزارش هرودت درباره قربانی دادن خشایارشا و ریختن نیازی به دریا و ستایش خورشید و... نتیجه می‌گیرد که این اعمال موافق با پیام زرتشت نیست و این پادشاهان را نمی‌توان زرتشتی خواند.

المستد درباره داریوش می‌نویسد که او در درون خود مسلماً مونوتئیست بوده است و در همه کتیبه‌های خود جز نام اهورامزدا نام خدای دیگری را ذکر نکرده است. او تقریباً در هر موقعیتی به تحسین و ستایش خالق بزرگ و توانا و قانونگذار پرداخته و عاجزانه به کمک و یاری او توسل

جسته و یا از خداوند طلب حمایت برای فامیل و اقوامش کرده است. او ممکن است از اینکه رعایای بت‌پرست و پولی‌تئیست او به پرستش دیوان می‌پرداخته‌اند به همان حد متنفر بوده است که معلم بزرگش زرتشت، ولی در حالی که زرتشت پیمبری بود با این هدف که برای دین راستی پیروانی به دست آورد، داریوش می‌بایستی بر یک امپراتوری عظیمی که یکباره بدست آورده بود، حکومت کند. اکثریت مردم این امپراتوری را اصنام‌پرستان تشکیل می‌دادند. مصالح دولت او حکم می‌کرد که با معابد و کاهنین قدرتمند آنها رفتاری غیردوستانه پیش نگیرد پس مجبور بود در آن راه احساسات شخصی خود را پنهان دارد. او حتی مجبور بود برای متقاعد ساختن آنان به زبان اشاره‌ای به خدایانشان کرده و از «اهورامزدا و دیگر خدایان نام برد. شاید این برداشت درباره او غلو نباشد اگر بپذیریم هنگام دیکته کردن این جمله در زیر لب نجوا می‌کرده: اما این خدایان بت‌پرستان فقط موجودات واهی هستند».

زهنر معتقد است که پادشاهان هخامنشی لااقل از زمان داریوش فقط اهورا تکشا[۶۹] یا پیرو اهورا بوده‌اند و مزدیسنی (مزداپرست)، زیرا آنان رسماً خود را اهورامزداپرست اعلام می‌کردند و داریوش و خشایارشا از خدای دیگری هم نام نبرده‌اند. خشایارشاه مسلماً وی ـ دئو[۷۰] یا مخالف دیوان هم بوده است، و به نظر می‌رسد که مراسم پرستیدن دیوان را در سراسر کشور تحریم کرده است. آنچه مورد سؤال است آن است که آیا آنان زرتشتی هم بوده‌اند؟

این واقعیت که در هیچ یک از نوشته‌های باقی‌مانده از این زمان نام زرتشت ذکر نشده، چیزی را ثابت نمی‌کند، همان‌طور که حتی امپراتور مشهور هند آشوکا که یک بودایی دیندار و شاه مذهبی مسلم بود، نام بودا را فقط یک بار ذکر کرده است. علاوه براین ما می‌توانیم به‌طور یقین بیان کنیم که شکل کاتولیک دین (دینی که دارای تشکیلات و کاهن شده بود) از دین اولیه و اصلی زرتشتی بسیار منحرف گشته و این انحراف به حدی بود که ما نمی‌توانیم جلوی این احساس را بگیریم که بپذیریم تعلیمات ریشه‌ای مردم چنان تغییر یافته بود که در مسیر مذهب عمومی توده‌های ایرانی افتاده و از بالا (دربار) برآن فشار وارد می‌شد. این فشار از طرف دربار هخامنشیان اعمال می‌گردید، که فقط آنها آیین زرتشتی را به کار می‌گرفتند. در زمان خشایارشا (۴۴۱ ق. م.) تقویم امپراتوری ایران تحولی یافت و درآن نام ماههای سال ریشه اوستایی گرفت. از آنجا که خشایارشا پرستش دواها (دیوان) را ممنوع کرد می‌توان پذیرفت که او و متعاقبینش در بعضی جهات به تعلیمات زرتشت پایبند بوده‌اند.

به‌طوری که دیده می‌شود اکثریت قریب به اتفاق محققین هخامنشیان را زرتشتی و یا لااقل

69. ahura tkaesha
70. Vi-Daeva

متأثر از دین زرتشت دانسته‌اند. در عین حال اغلب نیز به تضادهایی که در برداشتهای این پادشاهان با دین زرتشت و پیام گاتاها وجود دارد اشاره کرده‌اند و همین اختلاف سبب شده که آنها مذهب هخامنشیان را یک شکل خاص از دین زرتشت توجیه کنند.

تقویم زرتشتی

ماههای پهلوی	پارسی قدیم	اوستایی	مقایسه با تقویم مسیحی
فرورتین	فرورتی	فروشی	۲۱ مارس
ارته وهیشت	ارته وهیشته	اشه وهیشته	۲۰ آوریل
هورودات	هروتات	هواوروتات	۱۹ مه
تیر	تیرا	تیشتریه	۱۹ ژوئن
امرودات	امرتات	امرتات	۱۸ اوت
ست وئیرو	خشتروریه	خشتروئیریه	۱۷ سپتامبر
میترد	میترا	میثرا	۱۷ اکتبر
آوان	آپی	آپ(آپام‌نپات=ناهید)	۱۶ نوامبر
آترو	آتر	آتر	۱۶ دسامبر
دین	دئینیا	دئنا	۱۵ ژانویه
وهومن	وهومنش	وهومنه	۱۴ فوریه
اسپندارمت	اسپندار متی	سپنته آرمئیتی	

نتیجه

ازگزارشهای مورخین یونانی چنین برمی‌آیدکه در زمان هرودت یا عصر کوروش و داریوش در جامعه ایران هنوز نامی از آیین زرتشت به‌طور عمومی و رسمی برده نمی‌شده است. آنچه هرودت درباره مذهب ایرانیان گزارش می‌دهد بیشتر شبیه به دیویسناست که مزدیسنا.

حتی زمانی که نویسندگان و دانشمندان یونانی به‌نام زرتشت آشنا شده و در جامعه ایران نیز دینی تحت نام زرتشتی رواج یافته بوده است، از تعلیمات حقیقی گاتاها اثر زیادی گزارش نمی‌شود. در اواخر سلطنت هخامنشیان پرستش آناهیتا و میترا نیز رسمیت یافته و برای آنان معبد و پرستشگاه هم بنا شده است، هرچند حتی در دوران داریوش نیز در جامعه پرستش ایزدان آب و

آتش و باد و زمین و آسمان و... بنا به روایت هرودت و دیگران، رواج داشته است.

در کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی نیز نامی از زرتشت نیست و از اصطلاحات گاتاها بسیار کم بهره گیری شده و جز نام رته از صفات کمالیه و یا به قول اوستای متأخر، امشا ـ اسپندان، نامی برده نشده است[۷۱]. اما از طرف دیگر به‌خصوص در کتیبه داریوش علائم بسیار مشخصی وجود دارد که او به پیام زرتشت کاملاً آشنا بوده و در بسیاری از موارد عقاید مذهبیش از این سرچشمه سیراب شده است. در مذاهب پولی‌تئیستی آن روزگاران برداشتی آنچنان که داریوش در کتیبه‌های خود ارائه داده، سابقه ندارد. حتی دین یهود آن دوران نیز دارای این چنین مشخصاتی نبوده است. اهمیت زیادی که به راستی و به‌خصوص نظام راستی و رته داده شده مبارزه شدید برعلیه دروغ و سستی و حیله و فریب، ایمان کامل به اهورامزدا و احکام او، توجه به یتیمان و بیوه‌زنان و شماتت ستم و بی‌عدالتی... و به‌خصوص بیانی درباره خلقت شبیه هات ۴۴ گاتاها فقط از پیام زرتشت می‌توانسته متأثر شده باشد.

داریوش علت توجه و مرحمت اهورامزدا را دعا خواندن و تقدیم قربانی و اجرای مراسم مخصوص نمی‌داند بلکه صریحاً می‌نویسد، زیرا عهدشکن، دروغگو و ستمگر و فریبکار نبودم. نه دروغگو را تحمل کردم و نه حاکم ستمگر را. من و فامیلم مطابق راستی و درستی حکومت کردیم... و در جای دیگر، راستی را دوست داشته‌ام و از ناراستی پرهیز کرده‌ام. اراده من بود که هیچ بی‌عدالتی به بیوه‌زنی و یتیمی نشود...

اینها فقط برداشت کسی می‌تواند باشد که درآن ادوار تاریک با پیام زرتشت آشنایی یافته است. تا دو هزار سال پس ازکوروش و داریوش هم ما به شاهانی نظیر داریوش وکوروش برخورد نمی‌کنیم. تولرانس و رفتار مردمی کوروش و داریوش نمی‌تواند از راه ادیان آن دوران و از معتقدات آن زمان ریشه گرفته باشد. من در جلد اول و دوم این مجموعه درباره تأثیر مذهب در امور اجتماعی و آداب و رسوم و اخلاقیات جامعه و حتی قوانین و نظامها مشروحاً مدارکی ارائه داده‌ام. در آن ادوار تعصب مذهبی، قتل و کشتار به‌نام خدایان، غارت و چپاول و به اسارت و غلامی و بندگی گرفتن مغلوبین، حتی در دین نیمه توحیدی یهود نیز رسم و معمول بوده است. اسرا حتی در ادیان توحیدی نیز به غلامی و کنیزی مجبور بودند. تولرانس و برخورد مردمی و انسانی کوروش و داریوش با مغلوبین در هیچ یک از ادیان آن دوران سابقه ندارد و در دولتهای همزمان آنها بی‌نظیر است.

من در جلد اول مقایسه‌ای بین برداشت شاهان بابلی و آسوری باکوروش و داریوش کردم و

---

۷۱. نام دارا یا وهومنه یا داریوش نیز از وهومن مشتق گردیده است.

در زیر یک قسمت از کتیبه سناخریب[۷۲] پادشاه آسوری را درباره تصرف بابل نقل می‌کنم:

«شهرها و خانه‌ها را از سنگ اول تا سقف ویران ساختم، زیر و رو کردم و با آتش سوزاندم. دیوارها و حصارها و معابد خدایان و مناره‌های معابد را از آجر و گل هرچه بود از جا کندم و در نهر آراختو[۷۳] سرازیر نمودم. در وسط شهر نهرهایی کندم و در آنها آب سرازیر کردم و سراسر شهر را ویران ساختم. ویرانی کاملی که به دست من انجام شد از یک سیل به مراتب بدتر بود».

اصلاً کشتار و تخریب و سوزاندن و ویران کردن در شمار افتخارات بزرگ این شاهان به‌شمار می‌رفت. اعتقاد به خدایان خشمناک و خودخواه که به‌وسیله کاهنین سوداگر و فریبکار بر جامعه تحمیل می‌شدند در فرهنگ مردم تأثیر مستقیم داشت و مکر و حیله و قساوت ثمره آن بود.

در بین آریاها نیز پولی‌تئیسم و کاهن امیری توأم با قربانی و اعتقاد به خدایان متلون و هوسران رواج داشت و اجازه رشد طرز تفکری چون افکار کوروش و داریوش را نمی‌داد.

اما اگر این پادشاهان زرتشتی بوده‌اند پس پاسخ ایرادات قبلی را چگونه باید داد؟ برخی از این ایرادات را خود محققین پاسخ داده‌اند. اما قبل از اینکه به آنها بپردازیم باید خوانندگان را به دو نکته اساسی که کمتر مورد توجه قرار گرفته است آشنا سازم.

اولاً در زمان داریوش و کوروش ادیان دارای کانن شکل گرفته و مشخصی نبودند و مهمترین مشخص مذاهب مختلف خدا یا خدایان آنها، معابد و دستگاه کهانت و آداب و رسوم قربانی بود. ادیان دارای پایه گذار و پیمبری نبودند و دین به‌نام خدای بزرگ و معبد آن نامیده می‌شد. حتی دین یهود نیز به‌نام موسی مشخص نمی‌گردید، بلکه دین یهوه نامیده می‌شد. سلاطین بابلی و آشوری هم‌عصر کوروش همیشه نام خدایان خود را ذکر می‌کردند و اغلب نام خدای بزرگ و یا خدای معبدی که پادشاه به آن وابسته بود در کتیبه‌ها نام برده می‌شد و یا شکل او بر فراز سر پادشاه نقش می‌گردید.

هخامنشیان و مادها کتیبه یسی را از بابلیان و آشوریان اقتباس کردند و به همان شکل و همان شیوه از اعمال خود نام برده‌اند. آنها نیز نام خدایان خود را ذکر کرده و ارادت و پیوستگی خویش را به او متذکر می‌شدند. امروز مسلم شده که خشایارشا زرتشتی بوده و وندیداد در زمان او تنظیم گردیده است. جالب است که نه در کتیبه‌های او و نه در کتیبه‌های شاهان بعد نامی از زرتشت برده نشده است، چون اصولاً چنین رسمی شناخته نمی‌شد. حتی در ادواری که دین زرتشت در ایران رواج رسمی یافته باز هم شاهان به‌نام اورمزد کتیبه‌های خود را آغاز می‌کرده‌اند. متأسفانه اغلب محققین همیشه با برداشتهای زمان خود به بررسی می‌پردازند، در حالی که حادثه در زمانهای

72. Senherib

73. Arachtu

بسیار دور رخ داده و باید به زبان و مفاهیم آن زمان به توجیه مسائل پرداخت. اغلب آنهایی که در تاریخ دین زرتشت تحقیق نموده‌اند به این نکته کوچک ولی بسیار مهم توجه نکرده‌اند که در آن ادوار پیمبر به مفهوم امروز وجود نداشته است. نام پیمبر در اسم خدای او مستتر بوده و با ذکر نام خدا غیرمستقیم از او هم نام برده می‌شده است، گواینکه در قرون بعد نیز که پیمبر مفهوم کنونی را یافت ذکر نام او درکتیبه‌ها مرسوم نگردیده است. از پادشاهان و فرمانروایان یهودی نیز آثاری در دست نیست که به موسی اشاره شده باشد زیرا همیشه نام یهوه تعیین‌کننده بوده است. زرتشت در گاتاها آن عظمت و منزلت کاذب ادبیات متأخر را ندارد بلکه همه بزرگی و قدرت از اهورامزداست و زرتشت چون بشری مانند دیگر افراد معرفی شده است که از جانب خداوند به او کلامی شیرین و خردی پاک عطا گردیده تا مردم را به راستی و درستی دعوت کند. او با دیگران در پیشگاه اهورامزدا به ستایش می‌ایستد و در سراسر گاتاها درکلمات این بزرگمرد مزداپرست فروتنی و تواضع آشکار است. گاتاها بیان عظمت اهورامزدا و راه اتحاد با این سرچشمه رحمت است. از زرتشت بسیار کم سخن گفته می‌شود و آنجا هم که به زرتشت اشاره شده شخصیتش محو در وجود اهورامزداست. پس با توجه به این مراتب نباید انتظار داشت که داریوش و کوروش و دیگر شاهان هخامنشی درکتیبه‌های خود نام زرتشت را ببرند، به‌خصوص که در حدود ده قرن از ظهور زرتشت نیز گذشته بوده است. پادشاهان هخامنشی با ذکر اهورامزدا غیرمستقیم به‌نام زرتشت نیز اشاره نموده‌اند.

نکته دوم آن است که در اعصار باستان کشورها دارای دین رسمی نبودند، زیرا اصلاً دین مفهوم کنونی را نیافته بوده است. اگر به سرزمین مصر و سومر و کلده و عیلام و... بنگریم خواهیم دید که خدایان بی‌شماری، که اغلب از توتمهای قبایل و عشایر و یا جد خانواده‌ها و فامیلها ریشه گرفته بوده‌اند، پرستش می‌شدند. هرگاه دربار به قبیله یا عشیره‌ای وابستگی می‌یافت خدای آن قبیله و معبد وابسته به آن اهمیت بیشتری پیدا می‌کرد و شاه در تحت حمایت آن خدا قرار می‌گرفت. هنگامی که سرزمین وسعت یافته و سلطنت از صورت فامیلی خارج شد باز هم یک خدای مهم و معبد او معرف شخصیت مذهبی دربار و سرزمین زیرسلطه او بود، همان‌گونه که بعل یا انلیل درکنار خدایان بسیار، نشاندهنده مذهبی بابل یا سومر شده بودند. من فرضیه کسانی را که اهورامزدا را خدای عشیره هخامنش دانسته و آنها را زرتشتی توجیه کرده‌اند به حقیقت نزدیکتر می‌پندارم. درگزارش هرودت و نویسندگان هم‌عصر هخامنشیان هیچ سخنی از اهورامزدا نیست و این دلیل برآن است که در جامعه مردم مزداپرست نبوده‌اند. اما درکتیبه داریوش با قاطعیت تمام سخن از اورمزد است. به عقیده من این بهترین دلیل برآن است که اورمزد خدای مورد پرستش داریوش بوده است، نه خدای جامعه. کوروش و داریوش هنوز پیوستگی خود را به عشیره‌شان حفظ

کرده و شورای هفت سرکردگان خانواده‌های هخامنش بهترین نمونه این وابستگی است. داریوش نیز در کتیبه‌هایش از خدای عشیره خود به قاطعیت و روشنی سخن گفته و به دیگر خدایان جامعه به‌صورت عوامل بسیار فرعی و غیرقابل توجه بدون ذکر نام، فقط اشاره کرده است. اگر توضیح قبل را متوجه شده باشیم این برخورد را بسیار منطقی و قابل توجیه می‌یابیم. برخورد شدید داریوش را با مغان نیز باید با همین دید توجیه کرد و پذیرفت که دین او و مغان یکسان نبوده و آنها در نظر داریوش افراد مقدس و روحانیون دین عشیره‌اش محسوب نمی‌شده‌اند.

اختلاف نظر پادشاهان هخامنشی و مغان در مراسم تدفین نیز یکی از دلایل بسیار برجسته عدم هماهنگی باورهای مذهبی آنان است. به‌طوری که قبلاً بیان شد آداب و رسوم تدفین و طرز محافظت جسد انسان یکی از اصول مذاهب قدیم بوده و با اعتقادات دینی مردم رابطه مستقیم داشته است. در این‌باره به تفصیل در تمدنهای مختلف بحث خواهد شد. این واقعیت مسلم است که هخامنشیان مردگان خود را دفن می‌کرده‌اند و مغان آنها را طعمه سگان و پرندگان می‌ساختند. گذشته بر اخبار فراوان نویسندگان باستانی هنوز در هندوستان از این محوطه‌های ویژه اجساد که متعلق به زرتشتیان مغ دین بوده است، یافت می‌شود. این اختلاف اساسی در برداشت مذهبی مغان و هخامنشیان معرف یکسان نبودن معتقدات آنان است. مغان به‌تدریج بر جامعه مسلط شده و دین خود را به‌نام زرتشت بر جامعه تحمیل کرده‌اند ولی مدارک موجود معرف آن است که به‌خصوص معتقدات مذهبی داریوش به دین زرتشت حتی بسیار نزدیکتر از پادشاهان به ظاهر متدین ساسانی بوده است. به نظر من اصولاً داریوش در بین همه پادشاهان ایرانی تا انقراض ساسانیان از همه آنها زرتشتی‌تر[۷۴] و به پیام واقعی زرتشت آشناتر بوده است.

به وضوح و روشنی دیده می‌شود که رفته‌رفته هر قدر از زمان داریوش دور می‌شویم مذهب دربار ایران نیز بیشتر رنگ دین جامعه را به خود گرفته و از پیام زرتشت دورتر می‌شود. افکار مذهبی داریوش حتی از آنچه در یشتها آمده است خالصتر بوده و ارتباطش به منبع اصلی بیشتر است: ما حتی در یسنا هفت فصل آثار پولی‌تئیسم و انتروپومورفیسم را به وضوح مشاهده می‌کنیم، آنچه که در کتیبه‌های داریوش وجود ندارد. جالب است که هیچ اشاره‌ای هم به قربانی توسط داریوش نشده است، در حالی که درباره همه پادشاهان دیگر روایاتی موجود است علاوه برآنکه در یشتها نیز فراوان از قربانی خونین سخن رفته است. شخصیت داریوش و بیان و معتقدات و اعمال او نمونه بارز تأثیر پیام زرتشت است که از یک شاه مطلق‌العنان، انسانی تا اندازه شایسته ساخته است؛ عملی که تاریخ آن را در حد عجایب روزگار ثبت کرده است. سلطنت به‌خودی خود مخالف انسانیت و آزادگی است و انسان واقعی و با فضیلت هرگز نمی‌تواند سلطه خود را بر مردم

۷۴. زرتشتی به معنی پیرو دین راستین و پیام زرتشت.

تحمیل کند. در فصل حکومت خواهیم دید که حتی داریوش مزداپرست نیز تحت تأثیر سلطنت تنزل روح می‌یابد.

اما چرا پادشاهان دیگر هخامنشی پس از داریوش به ایزدان میترا و آناهیتا تکیه کرده و یا قربانی خونین به ایزدان و فنومن‌های طبیعت که الوهیت یافته بودند، تقدیم کرده‌اند؟ بهتر است به وندیداد و حتی قبل از آن یشتها و یسناها مراجعه کنیم و پاسخ سؤال خود را در آنها بیابیم.

درباره قربانی انسان که هرودت اشاره کرده و دفن زنده بچه‌ها، بسیاری از محققین معتقدند که او غلو کرده و روایاتی را که انتخاب نموده در جهت تضعیف رقیب درجه یک کشورش یونان بوده است و خود او شاهد چنین حوادثی نبوده است.

اما محققین در این مورد نیز اغلب با واقعیت روبه‌رو نیستند. در تاریخ جهان کدام شاهی واقعاً متدین حقیقی بوده است؟ خشایارشا همان‌قدر زرتشتی بوده است که پطرکبیر و هانری هشتم و لوئی چهاردهم و... مسیحی، و یزید و المستعصم و حجاج و هارون و سلطان سنجر و سلطان سلیم... ابن سعود، رضاشاه و... مسلمان، سلیمان، رحبعام، هرودس و... یهودی. فرمانداران قدرتمدار دین را در خدمت امیال و هوسهای خود می‌خواهند و اگر هم تظاهر به دینداری کرده‌اند برای تحمیق و استثمار توده‌های مردم بوده است، که در آن حال نیز دین کلیسا را برگزیده‌اند که پیوسته ضد دین است و وسیله تحمیق و تحجر.

کوروش و داریوش نیز مسلماً برای تقویت امپراتوری و قدرت خویش از وجود کاهنین و روحانی‌نمایان جامعه بهره‌گیری نموده‌اند. فتح بابل یک نمونه جالب این سازش است. آثار به‌دست آمده حاکی است که بین پادشاه بابل و کاهنان در سر تقسیم قدرت برخوردهایی به‌وجود آمده و این خادمین راه خدا !! که قدرت و سود خود را بر همه چیز دیگر ترجیح می‌دهند با یک فرمانروای خارجی کنار آمده تا با سقوط فرمانروای یکه‌تاز دست آنها برای استثمار توده‌ها باز گردد. کاهنین در زیر پرچم مردوک مردم را تشویق می‌کنند تا مقدم کوروش را گرامی دارند. مسلم است که کوروش هم مجبور بوده است به این لاشخوران حق‌السکوت پردازد. او به ظاهر سر بر آستان مردوک خم می‌کند ولی درواقع به کاهنین دستگاه او رشوه می‌دهد، همان‌گونه که به روحانیون سرزمینهای دیگر حق‌السکوت می‌پردازد. انتظار اینکه کوروش و داریوش همه نظریات و اهداف زرتشت را که مسلماً بیشتر آنها در این دوران ناشناخته بوده‌اند، پیاده کنند، انتظاری است بسیار دور از واقع‌بینی.

اما در مقایسه با دیگر سلاطین و حکمرانان آن دوران و حتی قرنهای متمادی پس ازآن باید اعتراف کنیم که برداشتها و اعمالشان، به آن‌گونه که به ما رسیده است، به پیام راستین زرتشت از همه حکمروایان تاریخ نزدیکتر بوده است.

در خاتمه این بحث لازم می‌بینم برداشت آلتهیم را نیز مورد تجزیه و تحلیل قرار دهم زیرا در صورت صحت نظر او مغان زرتشتیان واقعی بوده و داریوش مخالف دین.

دیدیم که به اتکاء نظریه کزانتوس لیدیایی نویسنده قرن پنجم ق. م. آلتهیم معتقد شد که گوماتا زرتشتی بوده و برعلیه داریوش که مخالف دین زرتشت بوده است قیام کرده. بنابه نظریه کزانتوس، گوماتا اهورامزدا را تنها خدای خویش می‌دانسته است. آلتهیم معتقد است پس «او چون زرتشتی بوده وظیفه خود می‌دانسته است معابد خدایان دیگر را که معلم او دیوان و شیاطین نامیده بود ویران سازد». او می‌نویسد مقامی که شاه برای خود تصور می‌کرد برفراز همه بود و چنین قدرتی تحمل وجود پیمبری را در کنار خود نداشت. او می‌خواست که بلافاصله پس از خدا قرار گرفته باشد و تصور می‌کرد یک انسان پیام‌آور را می‌تواند حذف کند. او خود را از طرف خدا منصوب می‌دانست و دیگری را که او نیز خویشتن را رسول خدا بداند در جوار خود نمی‌توانست تحمل کند. این تناقض فقط پس از سقوط مقام سلطنت از بین می‌رفت. به درجه خصومت هیئت حاکمه از این عمل مغان از جشنی که هر سال به خاطر روز مغ‌کشان گرفته می‌شد می‌توان پی‌برد (ماگوفونیا[۷۵]). این تجدید خاطره‌ها برای آن بود که مبادا مردم به تأیید این اقدام فکر کنند. داریوش در کتیبه بیستون خود از خرابکاری مغ سخن می‌راند که چگونه مکانهای مقدس را ویران کرده و رمه و گله‌ها و مراتع را از صاحبانشان گرفته است. داریوش به خود می‌بالد که این بی‌عدالتی را تلافی کرده است و معابد ویران شده را مجدداً برپاداشته. مسلماً غلام و رمه متعلق به طبقه اشراف و درباری بوده است که از ثروتهای فراوان برخوردار بودند. دین زرتشت نیز دارای معبد و مکان مقدس نیست و مسلماً این خدایان قدیم آریایی‌ها می‌باشند که توسط زرتشت مهر باطل دیو خورده بوده‌اند و پس از او مجدداً در جامعه پرستش آنها رواج یافته بوده است. مغ که زرتشتی بوده دستور خراب کردن این معابد را داده است.

اطلاعات درباره گوماتای مغ و قیام او بسیار کم است و این گزارش کزانتوس نیز قابل اعتماد نمی‌باشد و اصولاً در شمار منابع اصیل نام‌برده نشده است. از اخبار مختصری که در دست است برمی‌آید که گوماتا در مدت کوتاه سلطنت خود، خراج کشورهای زیردست را بخشید و اموال بزرگان را ضبط کرد. نظر آلتهیم در این مورد که گوماتای مغ از روی ایمان به پیام زرتشت برعلیه سلطنت قیام کرده است قابل قبول نیست مگر آنکه این مغ با دیگر مغان اختلاف اساسی داشته باشد. با اطلاعاتی که در دست است معتقدات مغان با پیام زرتشت منطبق نبوده است و آنها به خدایان و ایزدان متعدد اعتقاد داشته‌اند. منطقی نیست بپذیریم که گوماتا برای خراب کردن معابد این دیوان، که همان ایزدان آریایی بوده‌اند، قیام کرده باشد؛ همان دیوانی که در عقاید مغان دارای

75. Magophonia

مقام شایسته‌ای بوده‌اند. گزارشهای باستانی از مذهب آنان شکلی به‌دست می‌دهد که با مطالب وندیداد هماهنگی دارد. بنابه روایت هرودت و دیگران در روز ماگوفونیا تنها به کشتن گوماتا قناعت نشده، بلکه مردم تا شب آن‌قدر از مغان کشته‌اند که اگر تاریکی شب فرا نمی‌رسید همه آنها نابود می‌شدند. به عبارت دیگر حرکت گوماتا فردی نبوده بلکه قیام روحانیت برعلیه دربار بوده است. روحانیت که به دلیل نفوذ و قدرت سلطنت کوروش موقعیت خود را در خطر می‌دید برعلیه سلطنت قیام کرده است و گوماتای مغ را به سلطنت برگزیده تا کهانت و حکومت متمرکز شود. اینکه مردم هم در کشتن مغان همراهی کرده‌اند دلیل برآن است که هنوز مذهب جامعه در نظارت یک کلیسای مشخص درنیامده بوده و مغان به ایجادکانن مذهبی در جامعه ایران سخن می‌گویند و برخی از شعائر ایرانیان را با آداب و رسوم مغان متفاوت روایت می‌کنند.

اعتقاد به الوهیت سلطنت و همان برداشتی که نیبرگ درباره «فرمانه» توضیح داد و فرشاهی که در ادبیات اوستایی و پهلوی نیز فراوان از آن سخن گفته شده و در کتیبه‌های پادشاهان برآن تکیه شده است، جایی برای تسلط روحانیت بر دربار باقی نمی‌گذاشت. مبارزه و برخورد روحانیت و دربار مسئله‌ای بسیار قدیمی است. همان‌گونه که در جلد اول توجیه شد سلطنت از روحانیت منشعب شده و معبد پایه دربار بوده است. پس از آنکه دربار به‌عنوان دستگاه مستقلی در جامعه قدرت گرفت برای ادامه سیادت خویش به‌وجود معبد وکلیسا احتیاج داشت و مجبور به تقویت آنها بود. گاهی در تقسیم قدرت بین این دو دستگاه حاکم، مبارزه در می‌گرفت و در این نزاع همیشه از دین به‌عنوان یک وسیله مؤثر از جانب کلیسا بهره‌برداری می‌شد.

در پارس و سرزمینی که زیر تسلط کوروش درآمد، شاهنشاهی تازه شکل می‌گرفت و روحانیت به‌صورت یک تشکیلات حاکم هنوز به‌وجود نیامده بود. از طرفی کوروش نیز پادشاهی مقتدر و مسلط بود و روحانیت در مقابل یک چنین فرمانروایی قدرت خود را به مقدار زیاد از دست می‌داد. کامبیز پادشاهی بود مریض و ضعیف. مرگ کوروش سبب شد که روحانیون به فکر استفاده از موقعیت و فرصت مناسب افتاده و به کسب قدرت از دست رفته بپردازند. پس از داریوش مجدداً مغان درکنار خشایارشا تقویت شده و مقام خود را به دست می‌آورند.

از این تجزیه و تحلیل مختصر برمی‌آید که از زمان هخامنشیان دینی به‌نام زرتشت در ایران رواج یافت و مذهب دربار ایران شد. اما در بخش انحراف دین زرتشت خواهیم دید که آنچه به‌نام زرتشت اعمال می‌شد کمتر با افکار او قرابت داشت و به‌خصوص هرچه از زمان زرتشت دور می‌شویم اثر این انحراف را روشنتر می‌یابیم. ما از زندگی داریوش اطلاعات دقیقی در دست نداریم ولی اگر او را واقعاً تجسم گفتارش در چند کتیبه‌ای که از او به‌جای مانده بدانیم، باید بپذیریم که او از تمام شاهان ایران زرتشتی‌تر بوده و افکارش، اگر صادقانه بیان کرده باشد، به پیام زرتشت

نزدیکتر از دیگر فرمانروایان تاریخ ایران است. اعمال کوروش نیز با رفتار داریوش بسیار شباهت دارد و می‌توان گفت که او نیز از پیام زرتشت متأثر گردیده بوده است. چون اطلاعات مشروحی از افکار کوروش به ما نرسیده ما فقط می‌توانیم به قضاوت کلی اکتفا کنیم، ولی با توجه به ادیان و افکاری که آن اعصار در ایران و اطراف این سرزمین وجود داشته می‌توانیم با اطمینان بپذیریم که اعمال کوروش و داریوش و برخوردها و برداشتهای آنها فقط از پیام زرتشت می‌توانسته متأثر شده باشد.

۳ـ انحراف دین زرتشت

سرود ۳۲/۹

آموزگار بد تعالیم مذهبی را تحریف کرده و با آموزشهای نادرست خود انسان را گمراه و از هدف اصلی زندگی منحرف می‌سازد. او انسان را از توجه به راستی و درستی و اندیشه نیک و پاک باز می‌دارد. ای خداوند خرد و ای مظهر پاکی و راستی با سخنانی که از قلب و روحم تراوش می‌کند به درگاهت گله کرده و پناه می‌جویم... (آذرگشسب، ترجمه آزاد)

سرود ۳۲/۱۰

به راستی او کسی است که آموزشهای دین را منحرف می‌سازد، هرگاه می‌گوید که دیدن خورشید و زمین گناه بزرگ است و او نیک‌اندیشان را به هواخواهان دروغ مبدل می‌سازد (با تحریف دین)... (قبلاً این بند توجیه شده است).

در بندهای بعد نیز از بدکاری آموزگاران بد و منحرف ساختن زنان و مردان شریف سخن می‌گوید و به مکافاتی اشاره می‌نماید که مزدا برای این منحرف‌کنندگان، که با آموزش نادرست مردم را از بهترین کار باز می‌دارند، وعده داده است. و بالاخره کرپنها و کاویها را که در شمار این منحرف سازندگانند، شماتت می‌نماید.

از این سرود زرتشت چنین برمی‌آید که حتی در زمان خود او نیز کاهنین و معلمین کج‌اندیش به تحریف دین می‌پرداخته و مردم را از راه راست منحرف می‌ساخته‌اند. انحراف دین زرتشت پس از او به حدی روشن و واضح است که نه‌تنها همه محققین که مؤمنین به کلیسا و کانن زرتشتی نیز نمی‌توانند منکر آن گردند. اوستاشناسان معتقدند که آنچه در طول تاریخ به‌نام زرتشت تبلیغ می‌شده کمتر با پیام واقعی او قرابت داشته است و پس از زرتشت روحانیون مذاهب آریایی اکثر معتقدات قدیم را با لباس زرتشتی به‌جای دین زرتشت به مردم ارائه داده‌اند. قبل از اینکه به شرح چگونگی انحراف دین زرتشت بپردازیم چند نمونه از نظر محققین را در این‌باره بازگو می‌نمایم.

نیبرگ معتقد است، به این علت مغان توانسته‌اند بر جامعه مذهبی ایران حکومت کنند و دین

را به‌صورتی که خود مایل بوده‌اند تعبیر نمایند که در بین ایرانیان نوشته و کتاب ترویج نمی‌شد و پیروان دین به بیانات مغان متکی بوده‌اند. این طبقه نیز با تمرینهای بسیار سخت که از کودکی آغاز می‌کردند طوری تربیت می‌شدند که همه دستورات و متون مذهبی را بتوانند از حفظ کنند. فقط این طبقه بود که از سواد بهره داشته و به قوانین و دستورات مذهبی آگاهی داشت و تنها مرجع دینی مردم به‌شمار می‌رفت.

نیبرگ خود شواهدی ارائه می‌دهد و از آبه‌نو، کشیش فرانسوی هم نقل می‌کند. او با اتکاء به مدارک سومری زمان ساسانیان نشان داده است که زرتشتیان درآن دوران اصولاً به کتابی اشاره نمی‌کرده و حتی در مباحث خود با مسیحیون هرگز به کتاب خود متکی نمی‌شده‌اند. نیبرگ تشریح می‌کند چگونه شاگردان مدارس مذهبی که برای موبدی تربیت می‌شدند سالها با زمزمه کردن اشعار و دستورات مذهبی آنها را در خاطر می‌سپرده‌اند به‌طوری که حتی اعراب بعدها اوستا را به‌نام «زمزمه» نامیده‌اند. بالاخره نیبرگ به این نتیجه می‌رسد که جامعه زرتشتیان به حد بسیار وسیعی از ایدئولوژی مغان تبعیت کرده که روح و باطن آن از مذهب میتراپرستی سرچشمه می‌گرفته است.

بارتولومه می‌نویسد: دین اصلی آریاهای قدیم یا ایندو ایرانی به شکلی با انتروپومورفیسم مخلوط و ممزوج شده بود که هرگز میسر نبود. با پیام نوین زرتشت به سادگی این شکل اعتقاد را از مردم گرفت به همین جهت نیز پس از زرتشت مربیان و روحانیون دین مجبور شدند برای آنکه بتوانند این دین را وسعت دهند قسمتی از عقاید مردم را به ظاهر بپذیرند ولی این سکوت و تمکین رفته‌رفته به حدی وسعت یافت که اصولی وارد دین زرتشت شد که در خیلی موارد به‌کلی مخالف با دین زرتشت بود و این اصول همانهایی بودند که زرتشت سرسختانه با آنها به مخالفت برخاسته بود. بارتولومه برای مثال میتراپرستی، پرستش ایزد هااوما و نوشیدن هوم و قربانی را ذکر می‌کند که زرتشت به شدت با آنها مخالفت کرده بود ولی بعدها در بین زرتشتیان رواج یافت

هرتل نیز به انحراف دین زرتشت در جهات مختلف اشاره کرده و در ضمن توجیه مشروح محتوای عالی گاتاها که مخالف معتقدات زرتشتیان متأخر است می‌نویسد، مغها ابتدا کاهنین دین قدیم ایرانیان بوده‌اند ولی به واسطه نفوذ دین زرتشت و حمایت آن از طرف هخامنشیان مجدداً خود را به آن وابسته نشان داده به ظاهر آن را رواج دادند ولی در حقیقت دین خود را منتشر ساختند. به همین دلیل است که در اوستای متأخر این همه عوامل و مطالب غیرزرتشتی وارد شده است. او اشاره می‌کند که در گاتاها هیچ‌گونه اثری از ستایش خدایان و قوای طبیعی مانند باد، آب،

زمین، خورشید، ماه، شفق صبح و... وجود ندارد و هرجا از آنها صحبت شده به‌صورت یک پدیده طبیعی برداشت می‌شود و نه چیز دیگر. از تقدیس سگ که برای ما مسخره به‌نظر می‌رسد و از بقایای معتقدات دوران چادرنشینی است اثری دیده نمی‌شود و همچنین از انهدام جنون‌آمیزی که در اوستای جدید به‌عنوان مبارزه با مخلوقات روح خبیث، توصیه شده است و از طعمه پرندگان و سگها قرار دادن اجساد مردگان... او می‌نویسد:

«از لابلای گاتاها یک مرد هوشمند، فعال، مجذوب خیر و نیکی و رحیم با ما سخن می‌گوید که به جانبداری حق و اخلاق قیام می‌کند. زراعت و گله‌داری را به‌عنوان پایه رفاه توصیه می‌نماید. کسی است که بر فراز تفکر توده‌ها جای داشته و از خرافات بری است. او در نیروهای طبیعت هیچ قدرت و شخصیت الهی نمی‌بیند و از آداب دیوان به مناسبت ارتباط با مستی و خونریزی نفرت دارد و با آن به سختی مبارزه می‌کند...»

بالاخره هرتل به این نتیجه می‌رسد که محال است یک چنین شخصیتی بیان‌کننده برداشتهای زشت و ناهنجار وندیداد و نظایر آن باشد. او درست با همان چیزهایی که به او نسبت دادند به سختی مبارزه و مخالفت کرده بوده است. این دین دیوپرستان است که با اخلاق زرتشتی هیچ‌گونه سازشی نداشته و خدایان آن نیروها و عناصر طبیعی می‌باشند. آنچه هرودت وصف می‌کند همان دین ایندوگرمانهاست که در ریگ‌ودا نیز وجود دارد ولی در گاتاها از آن اثری نیست... هرتل هم به موارد مختلف مانند قربانی، مستی، رفتار با جسد مردگان، پرستش عناصر طبیعت، دستورات مذهبی وندیداد و اوستای متأخر، اشاره نموده و بالاخره نتیجه می‌گیرد که اینها همه متعلق به دین مغان است نه پیام زرتشت. او می‌نویسد «درکنار حفظ نام وداها برای موجودات اهریمنی، یزدانها (یزته) را که مشابه یجته‌های[۷۶] ودایی می‌باشد وارد دین کرده و خدایان فنومنهای طبیعی مانند خورشید، ماه، آتش، باد، زمین، آب، میترا و... را ستایش می‌کردند و به افتخار آنان به تعداد زیاد اسبان و گاوان و گوسفندان را قربانی کرده و از عصاره هااومه، که ایزدش را تا حد خدای بزرگ می‌ستودند، خود را مست می‌ساختند».

شدر می‌نویسد: «بررسی ترجمه گاتاهای زمان ساسانیان به زبان فارسی میانه معرف آن است که ترجمه کننده حتی یک خط از سرودهای قدیمی را به‌طور مربوط و پیوسته به‌هم درک نکرده بوده است. علاوه براین در سعی به تفسیر آن از تحولات تئولوژیک متأخر، که به کلی از افکار زرتشت به دور شده بود، متأثر گردیده است». شدر همچنین معتقد است که نظریات زرتشت از

۷۶. یزته (Yazata) و یجته (Yajata) از Yaz اوستا و Yaj سانسکریت به معنی قربانی است. یزدان در اوستا به معنی وجود قابل ستایش است که از یستن یا یشتن به معنی ستایش کردن مشتق شده است.

طرف پیروانش خیلی کمتر از پیروان پیمبران ادیان بزرگ دیگر درک شده است و می‌نویسد که «رسالت زرتشت دارای یک صورت یکتایی و بی‌نظیری است که پس از او متأسفانه به دست اخلافش کاملاً از مسیر اصلی منحرف شد».

شدر در سرآغاز کوشش خویش برای توجیه کلام زرتشت می‌نویسد «در اوستای جدید ما به مقدار زیادی تعلیمات و دستورات و مطالبی برخورد می‌کنیم که پایه‌گذار دین کوچکترین قرابتی با آنها ندارد. افسانه‌های مذهبی از این پیام‌آور قیافه‌ای ساخت که درآن هیچ اثری از واقعیت تاریخی نمی‌توان یافت. ولی همه این آثار را ما باید به کناری گذاشته و فقط به ۱۶ گاتاهایی که در آنها بدون شک سخنان خود زرتشت را می‌شنویم، تکیه کنیم. البته این سرودها در شمار مشکلترین متون ایندوگرمان قدیمند». شدر اشکال گاتاها را بیشتر در هنر شعری و استیل آنها می‌داند، که برای ما ایرانیان با توجه به ظرافت آثار شعرای بزرگ و عرفای روشندلی چون حافظ، سعدی، عطار، مولوی و... جای تعجب نیست.

لومل معتقد است مغان که وظیفه کهانت را در جامعه مادها به عهده داشته‌اند پس از زرتشت برای حفظ موقعیت خویش معتقدات خود را با دکترین زرتشت تلفیق نموده و در دین زرتشت عناصر بت‌پرستی را، که پایه اعتقادات آنها بود، وارد نمودند.

زهنر می‌نویسد، زرتشت یک پیمبر بود و او همان‌قدر شایسته این نام است که محمد یا موسی، ولی اخلاف او نه هرگز پیام او را به درستی درک کردند و نه خود دارای باورهای معتبر و موثق و زنده‌ای بودند که آنها را به درستی هدایت کنند. در زمان هخامنشیان و پس از آن به‌نظر می‌رسد که در یک تساهل و بی‌تفاوتی که مخالف با روح پیمبر بود (ستایش خدایان دیگر) افراط کردند، در حالی که در عصر ساسانیان به سوی یک تفریطی کشیده شدند و سعی کردند یک خشک دینی تشریعی و تعصب شدیدی را به جامعه تحمیل کنند که کمتر کسی قادر به تحمل آن بود. علاوه براین دین را با یک دوالیسم متحجر، که به قدرت مطلق خداوند خدشه وارد می‌ساخت، همراه نمودند و آن را به کلی از توحید خارج کردند. زهنر معتقد است، حتی زبان اوستا هر قدر از زمان زرتشت دور شده لطافت و جذابیت و غنای خود را از دست داده است. گفتار پیمبر از یک روحانیت و حیات خاص برخوردار است. حتی یشتها به استیل زیبایی نوشته شده‌اند ولی فاقد جذابیت گاتاها می‌باشند، در حالی که وندیداد اصولاً فاقد هرگونه حیات معنوی و روحانی و جذابیت است و حامل دوالیسم پوچ و بیفایده‌ای است که اگر جامه عمل می‌پوشید حتی از طاقت پیروان ساده‌لوح و زودباور نیز خارج بود و آنها را در محک آزمایش قرار می‌داد. او می‌نویسد:

«می‌توان گفت آنچه در پیام زرتشت زنده و حیات‌بخش بود توسط یهودیان به مسیحیان منتقل گردیده و آنچه اهمیت و اصالت نداشت به‌وسیله ساسانیان پذیرفته شد به‌طوری که دین پاکی و حیات خود را از دست داد».

مولتون معتقد است که در دربار هخامنشی یشتها فرم گرفته و زرتشت درآن اعصار چون حکیم الهی برداشت می‌شد، که هزار سال قبل می‌زیسته است. مغان در این زمان هنوز دین خود را کاملاً پیاده نکرده بودند ولی به پولی‌تئیسم قدیم ایرانیان عمل می‌نمودند و برای آنکه جلب‌نظر کنند نام زرتشت را حفظ کرده و در زیر نام او دینی غیر از آنچه نظر پیمبر بود تبلیغ می‌کردند. او می‌نویسد «عناصر جدیدی که در دین وارد شد به زرتشت وابستگی نداشت بلکه تحت تأثیر منابع سامی و یا نفوذ بسیار زیاد روحانیت مغان که قبلاً در صحنه وارد شده بودند، مذهب تغییرشکل می‌داد. روز پیروزی کامل مغان هنوز نرسیده بود».

مولتون معتقد است «بعدها مغان دینی را پایه‌گذاری کردند که نه‌تنها با اصول زرتشت نزدیکی نداشت بلکه از دین قدیم ایرانیان هم که برپایه آن بنا شده بود نیز منحرف گردید». و بالاخره نتیجه می‌گیرد «خدایان پولی‌تئیسم ابتدا به دوزخ روانه می‌شوند. ولی فقط لازم است که نام خاص آنها را تغییر داد برای آنکه مجدداً به بهشت باز گردند، به‌نام همان پیمبری که در سراسر حیات خود با چنان حرارتی صدای خویش را بلند کرد که خدا فقط یکی است».

المستد در پایان تحقیقات خود چنین می‌نویسد:

«اندکی از مرگ زرتشت سپری نشده بود که عکس‌العمل اجتناب‌ناپذیری آغاز گردید. در حین آنکه زرتشت تاریخی هرچه بیشتر در غباری از گذشته پنهان می‌شد، بانی مذهب با سیر تصاعدی صورت خدایی به خود می‌گرفت. گاتهایی که او تصنیف کرد سادگی خود را از دست می‌داد و صورت رموز و اسرار می‌یافت و به نغمه‌های کلیسایی مبدل می‌گردید. به او خدایان متعدد و تشریفاتی نسبت داده شد که از مذهب پاگانیسم (بت‌پرستی و اعتقاد به خدایان متعدد) آریاهای قدیم باقی مانده بود، آدابی که او خود چنان سرسختانه و موکداً آنها را محکوم کرده بود. بعدها پاگانیسم آریایی بخشی به‌وسیله آئین مغان، که باقی‌مانده یک بربریت باستانی بود، مورد عمل قرار گرفت. هرگاه پیروان زرتشت هاوما را مقدس می‌شمردند، همان چیزی که زرتشت آن را «مشروب پلید و مست‌آور» نامیده بود، اگر آنها مجدداً به مراسم میتراپرستی بازگشته و قربانی احشام را، که زرتشت شدیداً به آن اعتراض نموده بود اجرا می‌کردند، اگر آنها دوباره پرستش الهه آناهیتا را مرسوم ساختند و... بالاخره گروهی هم یافت شدند که خود را هم‌مشرب پیام واقعی او

می‌دانند. با انحطاط مذاهب ملی باستانی بهترین مغزها در اصول عقاید او نکاتی چنان تازه و نو و نیروبخش یافتند که می‌توان تأثیر او را در اکثر جنبش‌های دینی بعدی به‌خوبی دریافت. این اتفاقی نیست که گاتهای زرتشت دارای طنینی چون اولین انجیل است».

گیگر ـ اشپیگل ـ ویندیشمان پس از بررسی گاتاها و مقایسه آن با یشتها نتیجه می‌گیرند که تمام یزدانها و فرشته‌ها نظیر آناهیتا، ورترغنا، تیشتریا، میترا، هااوما سراوشه، فره وشیان یا ارواح نیاکان و... همه ساخته‌های پس از زرتشت بوده و دین زرتشت از یک توحید کامل برخوردار است و با وجود آنکه قطعاً زرتشت از وجود میترا، آناهیتا و... کاملاً مطلع بود ولی هرگز آنها را تأیید و تقویت نکرد، بلکه برعکس همه را طرد نمود. در یشتها و دیگر بخشهای اوستای نو نیمه خدایان زیادی به‌صورت انسان درآمده و حتی به شکل حیوانات تجسم می‌یابند. این انتروپومورفیسم برای گاتها کاملاً بیگانه است. آنها می‌نویسند:

«اگر به تاریخ مراجعه کنیم با طبقه‌ای به‌نام مغان برخورد می‌کنیم که در برانداختن مذهب زرتشت و دگرگون نمودن آن نقش اصلی را داشتند زیرا اینان نخست سروده‌های وحی شده به زرتشت را به‌صورت طلسمهایی برای بهبود بیماری و در حقیقت جهت وارد کردن ضربه‌ای مرگبار به دکترین او به کار بردند. سپس زرتشت و آیین مخدوش و منسوب به وی را ازآن اجداد خود دانسته و پس از آنکه بر مردم و دربار مسلط شدند آن را به کناری نهاده و به دست فراموشی سپردند. در حقیقت عکس‌العملی که مخالفین پس از مرگ زرتشت نشان دادند، نفوذ در بقیه اوستا و یکتاپرستی زرتشت بود. کسانی که موارد مشابه اوستا را با مذهب آریاییان قبل از گاتاها مورد بررسی قرار می‌دهند، شاهد یک سازش و آشتی مجدد آریاییان با خدایان مذهب باستانی می‌گردند. زیرا با وجودی که زرتشت این خدایان متعدد و مظاهر نیروهای طبیعی را از بین برده و یکتاپرستی را اشاعه داده بود ما در قرون اولیه قبل از مسیح و پس از آن شاهد رواج و بازارگرمی این خدایان، که به‌صورت خدایان همطراز اهورامزدا درآمده بودند، هستیم».

سرپرسی سایکس معتقد است که نفوذ مغان در دین زرتشت به مرور زمان تعلیمات پاکیزه این دین را آلوده به خرافات و آداب و رسوم بی‌معنی و سخیف نموده است و این امر بخصوص در دوران ساسانیان شدت یافته است.

گیبون می‌نویسد در زمان ساسانیان فقط اثری از نام زرتشت باقی مانده بود و اشکال درک معانی پیام زرتشت سبب شده بود که ۷۲ فرقه مختلف خود را زرتشتی بنامند.

دهالا پس از شرح انحراف دین زرتشت و تبدیل اهداف اصلی و عملی آن به دعا و ورد و طلسم و... می‌نویسد:

«در این تمایل عمومی در جهت کشیده شدن بی‌اراده دین به‌سوی عوامل متحجر و مادی مشخصه زمان و باورهای سراسر اوستای متأخر و همچنین عصر پهلوی متعاقب آن می‌باشد که بخصوص در این ادوار آخر به اوج انحراف خود رسید».

او همچنین می‌نویسد «این واقعیت مورد تأیید همه محققین غربی است که مذهب زرتشت رفورمی بود در عقاید بدوی ایرانیان ولی این رفورم زیاد دوام نیافت و در اثر یک ضد رفورم که پس از مرگ پیمبر رخ داد مجدداً منقلب شد. این عمل باعث تجدید حیات مذهبی گردید که زرتشت برای تحول آن رسالت یافته بود. پیمبر خدایان ایندو ـ ایرانی را از مقام سلطنت عزل کرد و آنها را از قلمرو روحانی اخراج نمود، اما آنها مجدداً تاج و تخت از دست رفته را غصب کرده و به کمک رضایت عمومی خود را به‌صورت ساتراپهای بومی در امپراتوری اهورامزدا برقرار ساختند. رسوم و شعائر آنها عمیقتر از آن ریشه دوانیده بود که به زودی و سادگی از میان رود، پس روحانیون مجبور شدند پس از آنکه شخصیت عالی و فائق زرتشت بعد از مرگش از صحنه خارج شد، آنها را در تئولوژی زرتشتی بپذیرند»[۷۷].

بویس معتقد است که پیروان زرتشت حتی امروز به دین منحرف پایبند بوده و آنچه به‌نام زرتشت عمل می‌شود به هیچ وجه با تعلیمات زرتشت مطابقت نمی‌کند. او می‌نویسد:

«پیمبر ایران باستان حامل یک دین توحیدی عقلانی و اخلاقی بود و به حدی از شعائر و برداشت پیروان خویش دور است که هرچند آنها سعی کردند به تعلیمات او عمل کنند ولی مدت زمان درازی نتوانستند با سادگی به‌سر برند و به زودی از مسیر منحرف شده و به راه و روش و عقاید قدیم خود قبل از زرتشت عودت کردند».

۷۷. البته این کوششی است که همه زرتشتیان روشنفکر برای تبرئه روحانیت به آن توسل می‌جویند ولی واقعیت این است که مردم قبل از زرتشت به‌وسیله روحانیت تحمیق و به قبول این خرافات هدایت شده بودند و پس از زرتشت نیز باز هم این روحانیت بود که مجدداً مردم را به همان جعلیات گذشته بازگرداند بدون آنکه کسانی آنها را مجبور کرده باشند. البته مارکِش (آنکه نقش مار را می‌کشد) همیشه بیشتر از مارنویس مورد قبول مردمی است که بی‌سوادی برآنها تحمیل می‌شود.
اگر روحانیون برای خاطر مردم مجبور شدند ایزدان را به دین زرتشت بازگردانند صدها خرافات زشت دیگر را، که به مراتب از ستایش ایزدان زیان‌آورتر بود، به خاطر چه گروهی در کلیسای زرتشتی وارد ساختند؟

او معتقد است «یکی از مهمترین بخشهای تعلیمات زرتشت اثر زنده‌ای است که در دکترین مسیحایی و مبحث آخرت داشته است و این تعلیمات تأثیر عظیمی در مذاهب بعدی نموده و بودائیسم، مسیحیت و اسلام از آن بهره گیری کرده‌اند».

در جلد اول کتاب مدیریت به تأثیر عمیق دین در اجتماعات مختلف اشاره شد و به‌خصوص یادآوری گردید که دین منحرف تا چه حد در توقف، تحجر و سقوط یک جامعه تأثیر اساسی دارد. متأسفانه هیچ‌یک از ادیان توحیدی جهان از انحراف مصون نمانده و در طول زمان همه آنها از هدف اصلی به دور شده‌اند. یهودیت و مسیحیت به علت عدم دسترسی به منبع اصلی و پیام حقیقی و اثر تحریفی تشکیلات کلیسایی در طول تاریخ به حدی با خرافات و حشو و زواید آلوده شده‌اند که جز تشریفات و شعائر چیزی از آنها باقی نمانده است. در مورد اسلام با وجود آنکه قرآن یا مایه پیام واقعی محمد به‌طور کامل در دست است و از تاریخ حوادث زمان پیمبر نیز اطلاعات قابل اعتمادی وجود دارد ولی اصالت دادن به فرعیات و عدم توجه به هدف واقعی دین و ظهور یک طبقه روحانی قشری، که مانند همه متولیان مذاهب مختلف از مراقبت در اجرای تشریفات و رسوم و آداب و نشر خرافات به حیات خود ادامه می‌دهند، سبب شده که با گذشت زمان باری از شعائر و تشریفات و خرافات ماهیت اصلی و عملی دین را پنهان ساخته و معامله بهشت و جهنم، ورد و دعا، تدلیس و دغا، تحمیق و ریا و... جای کوشش و عمل توأم با سازندگی و پاکی و صفا را بگیرد و جوامع متحجر و دچار وقفه و رکود اسلامی را به ذلت و فلاکت و فقر مادی و معنوی وحشتناکی دچار سازد. چگونگی انحراف این ادیان هر یک در جای خود توجیه خواهد شد.

در مورد انحراف دین مزدیسنا که موضوع مورد بحث این رساله است، به‌طوری که مشاهده شد، قولی است که جملگی برآنند. گاتاها که تنها یادگار زرتشت است فقط بخشی از پیام او را ارائه می‌دهد. برای کسانی که در لباس روحانیت و متولی‌گری دین خواسته‌اند نظریات خود را به‌نام دین بر جامعه تحمیل کنند این واقعیت دستاویز مناسبی فراهم آورده است تا خرافات موروثی یا ابداعی را به افکار مردمی که بنا به عادت دین را فقط مشتی آداب و تشریفات، ورد و دعا و تضرع و التجا و... شناخته‌اند، به‌نام دین زرتشت بار نمایند.

قبلاً توضیح داده شد که در گاتاها اثری از آداب و رسوم و شعائر نیست و برداشت این پیام نیز کاملاً مخالف و متضاد با معتقدات و آداب و رسوم مذهبی جامعه آن روز است. محتوای فلسفی و فکری گاتاها برای مردمی که با مذاهب بدوی و بت‌پرستی و باورهای خرافی موروثی به کلی متحجر شده بودند به حدی نو و غریب و ناآشنا بود که فقط با گذشت زمان امید توسعه آن می‌رفت.

با تشریح دین یهود خواهیم دید که قرنها به طول انجامید تا رفته رفته یهوه از خدای قبیله‌ای

به تنها خدای جهان مبدل گردید. حتی انبیاء بنی‌اسرائیل نیز به تدریج، و شاید هم بیشتر تحت تأثیر دین ایرانیان، به نظریات توحیدی خالص متوجه شدند و تا محیط فکری امت یهود آماده نشد این طرز فکر ثبات نیافت. در مورد زرتشت عوامل نامساعد زیر موجب شد که پیام او پس از مرگش به کلی فراموش گردد:

۱ ـ زرتشت جانشینان برجسته‌ای نداشت که پیام او را حفظ و منتشر ساخته و در توجیه و توسعه آن بکوشند. نقشی را که نبی‌های بنی‌اسرائیل به‌عنوان عامل تذکر و یادآوری میثاق یهوه، به عهده گرفتند، در دوام دین یهود بسیار مؤثر بود. دین زرتشت از وجود چنین عواملی بی‌نصیب ماند.

۲ ـ قبیله ویشتاسپه فاقد موقعیت و تشکیلاتی بود که با توسعه نفوذ و قدرت خود موفق به انتشار سریع دین زرتشت گردد.

۳ ـ زرتشت در منطقه دور افتاده و زمان بسیار قدیمی ظهور کرد و هیچ‌گونه ارتباط با مراکز تمدن و تحرک نداشت لذا تا مدتهای دراز پیام و حتی نام او برای جهان متمدن ناشناس ماند. ارتباط مردم جهان در دوران زرتشت بسیار محدود بود و هنگامی که جوامع متمدن با نام زرتشت آشنا شدند از پیامش فقط نشانی باقی مانده بود و دین مغان به جای مزدیسنا تبلیغ می‌شد.

۴ ـ دین نو و گیرنده که با احتیاجات روحی و مادی مردم توافق دارد سبب تحرک جامعه می‌شود و این جامعه متحرک محملی برای بسط دین می‌گردد. به‌طوری که قبلاً اشاره شد ادیان بزرگ جهان همه به وسیله کشورهای مقتدر و نفوذ کننده در سرزمینهای دیگر منتشر شده‌اند. دین زرتشت در ظهور خود از این عامل نفوذی برخوردار نگردید و تا ظهور دولتهای بزرگ هخامنشی و ساسانی دارای حرکتی بسیار کند و نفوذی بی‌هویت بود. در اینکه اقوام ایرانی قبل از هخامنشیان و به‌خصوص مردمی که در سرزمین پارس می‌زیسته و نشانهایی از آنان در تاریخ وجود دارد، از فرهنگ اوستایی متأثر شده‌اند، هیچ شکی نمی‌توان داشت. اختلاف اساسی ایرانیان و هندوان را، که از یک ریشه و سرچشمه‌اند، فقط در قالب فرهنگ ودایی و فرهنگ اوستایی می‌توان توجیه کرد. هرچند اوستا هرگز بازگوی پیام زرتشت نبوده و نیست ولی مایه و پایه آن دین زرتشت است که به تدریج انحراف و اعوجاج یافته است. تأثیر غیرمستقیم پیام زرتشت سبب شد که اصل و واقعیت آن فراموش شود و بدون توجه به گفتار پایه‌گذار دین، اسطوره‌های قومی رنگ زرتشتی گرفته و فرهنگ نوینی متولد گردد که همان فرهنگ اوستایی است، ولی همین فرهنگ نیز در طول زمان ثابت نمانده و رنگ تحولات جامعه ایران را به خود گرفته است. عدم توجه به گاتاها و فراموش نمودن واقعیت آن دست روحانیون و خبرگان بی‌خبر زرتشتی را در ابداع و ایجاد شعائر و معتقدات جدید بازگذاشت به‌طوری که تا یک قرن پیش که گاتاها جلب نظر خاورشناسان را کرد، اوستای متأخر و ادبیات پهلوی معرف دین زرتشت بود و معتقدات بدوی و مجموعه‌ای از آداب و

رسوم کهنه با آنچه در طول تاریخ بر آن افزوده شده بود به‌نام مزداپرستی برداشت می‌شد. حتی امروز پارسیان هند، که تنها جامعه متشکل زرتشتی را ارائه می‌دهند، همین معتقدات و شعائر خرافی را به‌نام دین زرتشت عمل می‌نمایند.

در تأیید مطالب بالا باید توجه کرد که لهجه گاتایی، که زبان اصلی پیام زرتشت است، به سرعت از میان رفته به‌طوری که حتی چند قرن پس از مرگ زرتشت در ادبیات اوستایی به لهجه و به‌خصوص مفاهیم جدیدی برخورد می‌کنیم که با گاتاها متفاوت است. در دوران مادها و هخامنشیان نه‌تنها لهجه مردم تحول یافته بلکه زبان مذهبی نیز به کلی شکل نوین به خود گرفته است. دین در باطن افرد جای گرفته و از شکل دانشهای اکتسابی خارج و به‌صورت معلومات موروثی درمی‌آید، و پس از تثبیت، هرگز به سادگی فراموش نخواهد شد. زبان دین پایه دین را تشکیل می‌دهد و تا زمانی که از آن دین اثری باقی ماند زبان آن هم پایدار است. از ظهور محمد ۱۴۰۰ سال گذشته است ولی زبان قرآن نه‌تنها از میان نرفته بلکه معیار و میزان برای زبان عربی گشته که به جای گروه اندکی در حجاز ۱۴ قرن قبل، امروز بیش از یکصد میلیون عرب زبان به آن سخن می‌گویند و در جامعه هشتصد میلیونی مسلمان زبانی قابل احترام است.

در حدود دو هزار سال از تاریخ تنظیم اناجیل می‌گذرد ولی زبان آن، که به زبان کلیسا مبدل شد، هنوز زنده است. اگر زبان جوامع مسیحی شکل اناجیل را نگرفت برای آن بود که اولاً این رساله‌ها به زبان عبری که بنا به روایات عیسی به آن سخن می‌گفته تنظیم نشده است و ثانیاً مطالب آنها شرح حال و روایت بوده و قابل ترجمه به همه زبانهای دیگر است، همان‌گونه که اناجیل اولیه اصالت نداشته و ترجمه بوده است. ثالثاً هنگامی که مسیحیت در اروپا توسعه یافت قومی را که به زبان عیسی یا عبری سخن می‌گفت بزرگترین مخالف عیسویان می‌دانستند. زبان تورات نیز پس از سه هزار سال به قوت خود باقی بوده و یکی از عوامل اتحاد و بقای قوم یهود گردیده است.

گاتاها چون انجیل و تورات به زبان معمولی تنظیم نشده، بلکه مجموعه سرودهای پر اشاره و اصطلاح است که ترجمه آن به سادگی میسر نیست. این سرودها در بین پیروان زرتشت بعدها به‌صورت دعا و نماز درآمده است. متن دعا و نماز هرگز تغییرپذیر نیست و از خاطر مؤمنین محو نخواهد شد. نماز مسلمین نه در قرآن و نه در جای دیگر ثبت شده است ولی امروز نیز بدون کوچکترین تغییر به همان زبان و شکل ۱۴۰۰ سال قبل اجرا می‌گردد و تا از اسلام اثری باقی باشد به همین‌گونه برگزار خواهد شد.

دهالا شرحی از ادعیه گاتایی را ذکر می‌کند که در اجرای آنها به کلی جملات و لغات تغییر شکل داده‌اند و اجرا کننده بدون درک مفهوم و معنای جملات آنها را ادا می‌نموده است. این تحول و تغییر فقط در صورتی قابل توجیه است که مذهب برای مدتهای دراز بدون تشکیلات

حمایت‌کننده و انتشاردهنده باشد و حاملین اصلی آن نیز ازمیان رفته باشند. اگر گشتاسپ کمی از اهمیت سیاسی برخوردار بود و دولتی را هدایت می‌کرد، همان تشکیلات حامل پیام زرتشت می‌گردید و مسلماً گاتاها با لهجه و مفهوم اصلی به آیندگان تحویل می‌شد و روزبه‌روز بر وسعت انتشارش می‌افزود. زبان گاتاها که در نظر پیروان زرتشت زبان ادعیه در برخورد با عالم غیب و اسرار است هرگز نمی‌بایستی فراموش شود. در نظر عامه مردم و متدینین این متون مقدسترین و گرانبهاترین یادبود است و نمی‌توان تصور کرد که به این سادگی به دست فراموشی سپرده شود گرچه زبان جامعه تغییر یابد. ولی می‌بینیم که نه‌تنها زبان گاتاها فراموش شده که گوینده آن هم به کلی فراموش شده است. همه محققین در قبول این واقعیت مشترکند که در ادوار بعد خوانندگان گاتاها و مغان و موبدان زرتشتی به درستی معانی آن را درک نمی‌کرده‌اند.

پس باید پذیرفت که پس از مرگ ویشتاسپ و زرتشت، جامعه برادران و انجمن اخوت زرتشتی آن‌قدر قدرت و دوام نیافته است که در عشایر و جوامع دیگر نفوذ کند و خود ویشتاسپ نیز اگر گاتاها نمی‌بود به کلی در شمار فراموش‌شدگان و افراد گمنام تاریخ در می‌آمد، همان‌گونه که تاریخ در برابر هزاران رئیس قبیله و عشیره دیگر سکوت کرده است. در گاتاها نیز ویشتاسپ یک فرمانروای برجسته نیست بلکه در شمار فرش اوشتره و جاماسپه از یاوران زرتشت است. او یک کاوی است مانند همه کاویان دیگر که در اطراف زرتشت فراوان بوده‌اند. این اوستای متأخر و مؤمنین کلیسایی هستند که از ویشتاسپه یک شاه و حتی شاهنشاه!! ساخته‌اند، همان‌گونه که زرتشت را نیز یک نیمه خدا نموده‌اند.

بررسی سیستماتیک اوستای متأخر این واقعیت را مسلم می‌سازد که غیر از گاتاها آنچه به‌نام ادبیات زرتشتی تاکنون به‌دست آمده قابل اعتماد نیست. درجه انحراف این نوشته‌ها از پیام زرتشت رابطه نزدیک با قدمتشان دارد و هرقدر به منبع نزدیکتر و قدیمیترند تقریباً به همان نسبت نیز خالصترند. با پیشرفت دانش بشر و توسعه تمدن و تجارب علمی نه‌تنها از خرافات اوستا کاسته نشده، بلکه دائماً نیز بر آن افزوده شده است، همان‌گونه که ادیان دیگر نیز چنین سرنوشتی داشته‌اند. این جریان معرف چگونگی دین موروثی و عدم ارتباط آن با علم و آگاهی مردم است. پیام زرتشت هنگامی پوسته‌های منجمد تحمیلی را از دست داد که توسط محققین غیر زرتشتی و بدون تعصب و به دور از تلقینات تحمیلی و ناخودآگاه، مورد بررسی علمی قرار گرفت و دانش غیرمذهبی به تجزیه و تحلیل گاتاها پرداخت. هرقدر این تجزیه و تحلیل فارغ از پیشداوری اوستایی باشد نتیجه خالصتر و واقعیتر است به‌طوری که کمترین تأثیر از برداشت اوستایی قضاوت صحیح را به کلی مختل می‌سازد.

اگر به عواملی که بیان شد توجه کنیم به راحتی می توانیم علل انحراف دین زرتشت را به دست

آوریم. عدم توجه بسیاری از محققین به این عوامل سبب شده است که در توجیه انحراف بنیادی پیام زرتشت با اشکال روبه‌رو گردند.

برای تشریح چگونگی انحراف دین زرتشت می‌بایستی همه ادبیات زرتشتی را بررسی و با گاتاها مقایسه کرد، که این عمل خود به دهها رساله نیاز دارد. چنین کاری در این نوشتار نه‌تنها ممکن نیست که اتلاف وقت است. به‌عنوان مشت نمونه خروار کافی است که به چند مورد اشاره کنیم.

قبلاً بیان شد که نزدیکترین اثر به زمان گاتاها یسنای هفت بهری (یسناهای ۳۵-۴۲) یا هپتا هائیتی[۷۸] است. این یسنا به لهجه و سبک گاتاها ولی به نثر می‌باشد. جالب است که در همین نزدیکترین یسنا به زمان زرتشت انحراف مشهود است و اثر دیوپرستی و پولی‌تئیسم را مشاهده می‌نماییم. اتمسفر وداها کم‌کم در این یسنا منعکس می‌گردد و پلی بین گاتاها و وداها در حال شکل گرفتن است. هااومای مورد تنفر و شماتت زرتشت مجدداً مرگ‌زدا و فرشته نجات می‌شود و در وصفش می‌سرایند. «هااومای طلایی رنگ و رشد کرده را تحسین می‌کنیم، هااومای مرگ‌زدا را تحسین می‌کنیم، هااومای حیات‌آفرین را ستایش می‌کنیم»... نیبرگ معتقد است در این زمان انحراف به پایه‌ای می‌رسد که «زشتی این مشروب مستی‌آور، که مبنای نفرت آتشین و تأثر سوزان زرتشت شده بود، به جمعیت زرتشتیان راه یافته و مجدداً تقدس خود را به دست می‌آورد».

در یسنا ۳۸ اهورامزدا زوجه‌های متعدد می‌یابد و زمین و آب و دیگر عناصر به‌صورت الهه‌هایی به حرمسرای خدا درمی‌آیند. در این یسنا از دختران اهورامزدا نیز سخن گفته می‌شود.[۷۹]

در یسنا ۳۶ ستایش آتش ظاهر می‌گردد. در وداها الهه آب زوجه واروناست و در این یسنا نیز الهه آب همسر اهورامزدا می‌شود، در وداها زنان وارونا وارونانی نام دارند، در یسنا هفت بهر نیز زنان اهورامزدا را اهورانی[۸۰] می‌نامند.

در وداها وارونا دارای نیروی اسرارآمیز مایا[۸۱] است و به همین جهت مایین نامیده می‌شود، در هپتاهنگی نیز اهورامزدا دارای مایای خوب یا هومایین[۸۲] است. در وداها وارونا نظام‌دهنده یا رته سیه‌گوپا[۸۳] است و در کنار او رته قرار گرفته و در این یسناها نیز اشه در کنار اهورامزدا به‌صورت فرشته‌ای ظاهر می‌شود. امشاسپندان برای اولین‌بار به‌صورت فرشتگان خدا نام برده می‌شوند.

---

78. hapta haiti

۷۹. زوجه‌های خدا را اوستا Iga (ایژا)، Yaoshti (یئوشتی)، Feroshti (فراشتی)، aramatyo (ارامـاتیو)، Ashi (اشی)، Ish (ایش)، Azuiti (ازوئیتی)، Frasasti (فراسستی)، Parandi (پرندی) نامیده است.

80. Ahurani

81. Maya

82. hu-mayin

83. rata-syagopa

در وداها وارونا سرور نور است و در هفت بهری خورشید و نورکالبد مزداست.

دیده می‌شود که در یسنا هفت بهری کیفیت اهورامزدا کم‌کم به وارونا نزدیک می‌شود به‌طوری که برخی چون زهنر معتقدند در اوستا این دو خدا یک وجودند با دو نام. در این باره قبلاً بحث شد.

با وجود این انحراف که در یسنا هفت بهری مشاهده می‌شود هنوز از لطافت بسیاری برخوردار است و خشکی اوستای نو را نیافته. دهالا می‌نویسد که در یسنا هفت بهری هنوز لطافت روح پیام زرتشت مشهود است و به تدریج یشتها و یسناهای بعد از آن به خشکی و انجماد می‌گرایند و جنبه‌های روحانی و عرفانی گذشته صورت مادی به خود می‌گیرد. امشه‌اسپنته‌ها شکل انسانی می‌یابند و ورد و دعا جانشین مفاهیم روحانی می‌گردد.

در یشتها، که پس از یسنا هفت بهری قسمتهای قدیم آن به زمان زرتشت نزدیکتر است، کم‌کم امشااسپندان به‌صورت ابدان خدا درآمده میترا اردوی (اردوی سورا آناهیتا[۸۴]) دو ایزد قدرتمند و مورد ستایش می‌گردند. فره‌وشی‌ها که همان ارواح نیاکان بوده‌اند و یادبود نیاپرستی آریاهاست، مجدداً ستایش می‌شوند و قربانی و پرستش خدای هوم رواج می‌یابد. انتروپومورفیسم در این یشتها کاملاً منعکس است.

در یشت پنجم اهورامزدا با زرتشت به خلوت می‌نشیند و به او فرمان می‌دهد که اردوی متعلق به خداوند را ستایش کند. اوست که قدرتمند است و در رودها جاری است و سرچشمه‌ها را تغذیه می‌کند، گله‌ها را فراوان می‌سازد و مرغزاران را وسعت می‌بخشد. نطفه تمام مردان را آماده ساخته و رحم زنان را برای زاییدن مهیا می‌نماید... اردوی قوی و پاک و صاف که هزاران آبریز دارد... در مدخل هر آبریز خانه زیبایی با صد پنجره و هزار ستون نیکو آراسته با ده هزار ایوان. در این خانه‌ها اردوی بر رختخوابهای نرم و لطیف می‌آرامد. ای زرتشت او به قامت هزار نفر چون تیری از کمان خارج می‌شود... اردوی به شکل دختر زیبارویی ظاهر می‌شود، زیبا ولی نیرومندتر از صد پهلوان، با اندامی قشنگ، از نسلی والا با لباسی از طلا بافته. گوشوازه‌های زرین بر گوش و گردنبند زیبا برگردن. دسته‌ای از چوب (برسم) بردست. میان سخت بربسته تا پستانهای زیبایش به نیکویی برجستگی یابند. تاجی طلایی هشت گوش دایره‌سان و خوش فرم با هزار ستاره بر سر و پوستینی از پوست سیصد خز بر تن دارد. (میتولوژی هند ـ ایرانی ـ یونانی)

در یشت دهم یا میترایشت (مهریشت) اهورامزدا با زرتشت سخن می‌گوید و به او یادآوری

---

۸۴. آناهیتا در اوستا اردوی سور آناهیت است (Ordavi Sura anahit). آناهیت = پاکی و بی‌نقصی (اهو در فارسی قدیم به معنی نقص و عیب بوده است). اردوی از ارد (ared) = برآمدن و بالیدن سور (Sovra) = قوی پس اردوی سوراناهیت = قوی و بالنده پاک = آب بالنده بی‌آلایش = ایزد آب در ادبیات فارسی ناهید ستاره زهره و ونوس نیز برداشت شده است. ان = علامت نفی اهیت = ناپاک ان ـ اهیت = پاک.

می‌کند که چگونه میترا (مهر) در قدرت و سزاواری به پرستش همسنگ خداست. یزدانها در این یشت به صحنه خلقت وارد می‌شوند. ایزدان سراوشه (سروش) و نیریوسنگه[۸۵] درکنار میترا به اهریمن حمله می‌کنند و او را شکست می‌دهند. ایزد میترا برگردونه‌ای با اسبهای قوی سفید سوار است و سپر سیمین در دست و زره زرین بر تن دارد و با تازیانه‌ای در آسمانها حرکت می‌کند. گرزی با صدگره و صد تیغه از زر ناب به دست گرفته و صدکمان با تیرهای دور زن و نیزه تیز بلند با خود دارد و به جنگ اهریمنان و دیوان بدکار رفته آنان را نابود می‌سازد...

در یسار میترا ایزد رشنو (عدالت) معارض اهریمن و در یمین او ایزد سروش و در جلو ایزد ورت رغن[۸۶] (بهرام) ایزد پیروزی به‌صورت گرازی خشمناک با دندانهای تیز وحشت‌افزا حرکت می‌کند...

اهورامزدا با حالت غضبناک با ده هزار دیده‌بان، ده هزار بار به سپاه اهریمن حمله می‌کند...

میترا سلطان مقتدری است که گاهی هم مرتبه اهورامزدا می‌شود به‌طوری که در کرده ۱۱۳/۲۹ آمده: بشود که هر دو بزرگ، میترا و اهورا، به یاری ما آیند وقتی که از تازیانه صدای بلند برخیزد و از منخرین اسبها خروش برآید و تازیانه‌ها طنین براندازند و از زه کمانها تیرها پرتاب شود. آنگاه پسران کسانی که به سختی زور نیاز نموده کشته شده و سرکنده به خاک در غلتند (اهمیت شعائر و آداب و رشوه به کلیسا و خدا.) و در ۱۱۹/۳۰ آمده: میترا را بستای ای اسپنتمان و پیروان را بیاموز که از برای او مزدیسنان از چارپایان خرد و بزرگ، از مرغهای پرنده که با شهپر پروازکنند، نیاز آورند (سوداگری متولیان و تحمیق و سرکیسه‌کردن مردمان). میترای ودایی و میثر اوستایی دارای صفت تقریباً مشترکند. در وداها میترا حافظ میثاق و رته‌ون است در یشتها نیز میثر حافظ میثاق و اشه‌ون است. در وداها میترا ـ وارونا به هم پیوسته‌اند و در اوستا میثر ـ اهورا نیز با هم اثر می‌کنند. میترا در وج ودا در مقابل میثر ـ درغ اوستاست. میترا در ودا به معنی دوست و دوستی نیز به کار برده می‌شود. مهر نیز دارای مفهوم محبت و دوستی است. در یشتها میثر مردم را به راه اشه هدایت می‌کند و در وداها به راه رته. در اوستا پس از زرتشت آن‌قدر ایزدان و خدایان مختلف ابداع می‌شود که از حساب بیرون است. در ویسپرد[۸۷] کرده ۸۰/۱ و یشت ۶/۱ تعداد ایزدان به صدها هزار بالغ می‌شوند.

نیاپرستی که از مذاهب بدوی اقوام مختلف بشری و با توتم‌پرستی مرتبط است (به جلد اول این مجموعه مراجعه شود) در پیام زرتشت کوچکترین جا و مکانی ندارد و هیچ‌یک از محققین هم

85. Nairyosangha

86. Vereth raghan

۸۷. Visperad = Vispe-ratavo = همه ردان و بزرگان.

این واقعیت را انکار نمی‌کند. اما در یشتها ستایش فره‌وشی‌ها[۸۸] که ارواح نیاکان می‌باشند جای نیاپرستی را می‌گیرد.

در یشت ۱۳ یا فروردین یشت فره‌وشی‌ها به‌صورت فرشتگان نگهبان ظاهر می‌شوند و خداوند شخصاً آنها را به زرتشت توصیه می‌کند، زیرا آنها مددکاران اهورامزدا هستند. مزدا در آسمان مسکن دارد که از فلز درخشان و سخت ساخته شده و لباس خداوند است. جامه‌ای که با ستارگان تزیین شده و ارواح آن را بافته‌اند و به همراهی میترا و رشنو و اسپندارمذ مقدس خداوند این جامه را بر تن می‌کند.

در این یشت آمده: اگر کمک و معاودت این نگهبانان نمی‌بود در زمین اثری از انسان و حیوان وجود نداشت و دروغ بر دنیا حکومت می‌کرد و اهریمن بر اهورامزدا غلبه می‌یافت. آنها (فره‌وشی‌ها) هستند که در نبردهای با اهریمن بیشترین مقاومت را از خود بروز می‌دهند. آنها به کمک سران و شهریاران مطلق‌العنان کشورها خواهند آمد و هرگاه آنها را بخواهند به یاریشان خواهند شتافت (اتحاد معبد و دربار). آنها در هنگام همسپتمدا[۸۹] (ده روز مانده به آخر سال و جشن نوروز) به زمین آمده به نزد خانواده‌های خود می‌روند تا ببینند که آیا آنها به فکرشان بوده و برایشان نیاز می‌دهند و به تحسین و فراخواندنشان می‌پردازند؟ و گوشت و جامه در دست با دعا و ثنا مقدم آنها را گرامی می‌دارند؟ اگر چنین کنند خانه‌شان مسکن احشام خوب، پسران زیبا و اسبان تیزپا خواهد گردید و به پاداش اشه دست خواهند یافت.

جالب است که حتی پدیده‌های جهان به وجود این فروهرها وابسته است: اهورامزدا گوید که از پرتو فروهرهاست که جهان و پدیده‌های آن پابرجاست. آفتاب و ماه و ستارگان راه خود را می‌پیمایند. در اول خلقت مدت زمانی آفتاب و ماه و ستارگان و فروغ بی‌پایان و آب و گیاه هر یک در جای خود بی‌حرکت بودند. از پرتوهای فروهرهای پاکان است که کواکب به جنبش آمده راه خود پیش گرفتند و آب روان گردید و گیاه بالیدن آغاز نمود و... (به عبارت دیگر فروهر پاکان از ابتدا پاک آفریده شده‌اند برخلاف گاتاها که هرکس به اختیار راه خود برمی‌گزینند).

در میدانهای جنگ از فروهرهای پادشاهان طلب کمک می‌شود، آنها، خود بر سر و سپر به دوش و خنجر به میان به همراهی ایزدان مهر و رشن و باد صفوف لشکر دیویسنا را از چپ و راست درهم می‌شکنند. ۹۹۹۹۹ فروهر برای پاسبانی هفتورنگ (مجموعه خرس بزرگ)، ۹۹۹۹۹ فروهر

---

۸۸. فره‌وشی اوستا = فرورتی هخامنشی = فروهر پهلوی که بعدها فرور و فروردهم گفته شده = شکل روحانی و مثل اولیه موجودات و سپس ارواح نیاکان فر = فرا درگاتاها = پرا در سانسکریت = Pro لاتین = Vor آلمانی = Pre فرانسه = fore (be) انگلیسی = مقدم و پیش. ور = حمایت و باور کردن = گرویدن = باور فارسی.

89. Hamaspathmaedaya

برای محافظت از دریای فراخکرات (دریای هند)، ۹۹۹۹۹ برای نگهبانی جسم گرشاسپ[۹۰] و ۹۹۹۹۹ فروهر برای محافظت از نطفه زرتشت.

در این یشت و یسنا ۲۳ حتی اهورامزدا و امشه اسپنتاها دارای فره‌وشی می‌شوند و در فقره‌های ۲۸ و ۲۹ این یشت سپنتامینیو و اهورامزدا وجود واحدی معرفی شده و سپنتامینیو خالق آسمان و آب و زمین و فروهرهای نیرومند، خوب چشم، تند نظر، بلند، کمر به بالا بسته، تیزپرواز، دولتمند و... می‌گردد[۹۱].

در یشتهای ۱۳ و ۱۱ و یسنا ۳ و ۵۷ ایزد سروش مورد ستایش قرار می‌گیرد. منزل او بر یکهزار ستون قرار داردکه داخل آن به نورخود سروش ودرخارج به ستارگان روشن است. ارابه او را چهار اسب نورانی می‌کشند که از باد چابکترند و از باران تندتر و از پرندگان تیزپرتر و از تیزپران سریعتر. اسلحه او اهونا وائیریه و دیگر دعاهاست.

در یسنا ۵۷ او قویترین، فعالترین، خوش‌اندام‌ترین، سریعترین و پرهیبت‌ترین است و بر علیه همه دیوان به مبارزه می‌پردازد... دیوان از دیدن او به هراس افتاده به سرزمین ظلمت فرار می‌کنند. او بزرگترین رقیب دیوائشم (خشم) است.

در یشت ۱۱ سروش مقدس سه بار در شب به زمین می‌آید تا دیوائشم و دیوان گیلان و مازندران را سرکوبی کند. او در نبرد نهایی با چماق خود بر فرق دیو در وج می‌کوبد.

در یسنا ۹ سحرگاهان هااوما شخصاً به نزد زرتشت می‌آید در حالی که اوکنار آتش نشسته و گاتها را می‌سراید. زرتشت از او می‌پرسد کیستی ای مرد که از تمام کسانی که در حیات خویش تاکنون دیده‌ام زیباتری! هااوما با کلامی مرگ‌زدا و باورافزا پاسخ می‌دهد: ای زرتشت منم هااومای مرگ‌زدا و پرهیزگار!! مرا به دست آر ای اسپیتاما و برای نوشیدن آماده‌ام ساز و به تحسین و ستایشم سرود آفرین بسرای، بدانسان که ناجیان آینده چنین کنند. سپس زرتشت آهنگ برآورد:

تعظیم بر هااوما !! کدام بشری تو را اولین‌بار آماده ساخت؟ و چه سرنوشتی نصیب او گردید؟ و از چه رحمتی برخوردار شد؟

---

۹۰. Kresasva = Keresaspa سانسکریت به معنی دارنده اسب لاغر، همان گرشاسب معروف است. در بندهش آمده که او از طرف اهورامزدا در خواب رفته و هنگامی که اژی‌دهاک دگربار زنجیر گسسته و بنای ویرانی گذارد از خواب برخاسته و اژی‌دهاک را هلاک کند. او یکی از جاودانهاست و در آخرالزمان هنگامی که ضحاک از کوه دماوند سرازیر می‌شود به مقابله با او می‌پردازد. او یاور سوشیانت یا زرتشت در روز قیامت است و همراهی می‌نماید تا جهان دوباره پاک شده (Frasho Kriti) و حیات نور بر جان مستولی گردد.

۹۱. مرحوم پورداود برای دفاع از اوستا می‌نویسد که در عهد عتیق کتاب اشعیای نبی ۴۸ / J (Jes) روح‌القدس به جای یهوه به کار رفته است!! ولی یک انحراف را با انحراف دیگر نمی‌توان توجیه کرد.

هاوما پاسخ داد ویونگهوات اولین بشری است که مرا آماده ساخت و این رحمت نصیب او شد که پسری چون یِما یافت، یمای باشکوه و شبان نیک مردم و با افتخارترین مولود بشری. آنکه چشمانش خورشید است (میتولوژی هند). کسی که با سلطنت خود انسان و حیوان را جاودان و آب و گیاه را همیشه تازه ساخت و... در قلمرو این سرور و حکمروا نه از گرما و نه از سرما، نه از پیری و نه از مرگ و نه حسد، که زاده دیوان است، اثری است. تا زمانی که پسر ویونگهوات شبان نیک مردم سلطنت می‌کرد پدران و پسران به شکل مردان پانزده ساله در کنار هم می‌رفتند.

هوم یشت سراسر ستایش هوم زرین بلند قامت و فزاینده است و در یسنا ۱۰ حتی در مراسم قربانی با نوشیدن هاوما سرور و سروش به آسمان برخاسته و در برابر هر قطره هاوما هزار دیو نابود می‌شود[۹۲] (هر قطره اشک هزار گناه پاک می‌کند!). در کنار ستایش مشروب هوم ایزد هوم نیز مورد تعظیم و ستایش قرار می‌گیرد.

قربانی خونین که مسلماً از طرف زرتشت مطرود گشته، و همه محققین زرتشتی و غیر زرتشتی مجبور به قبول این واقعیتند، مجدداً در یشتها معمول می‌گردد. در یسنا هفت بهری هنوز سخن از قربانی نیست ولی در یشتها و یسناها قربانی عمل پسندیده‌ای می‌گردد و نشانه عبادت و ارادت به خداوند و چون مذهب ودایی وسیله انجام تقاضاهاست.

در آبان یشت آمده. فریدون (ترتئونه[۹۳]) از خاندان توانای آثویه در کشور چهارگوشه ورنه صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای قربانی ناهید هدیه نمود و از او درخواست کرد که به اژی‌دهاک سه پوزه ظفر یابد. ناهید حاجت او را برآورده ساخت.

در فقرات ۱۳ و ۱۴ از درواسپه یشت آمده که فریدون برای ایزدگوش (گئوش) قربانی نمود و از او درخواست کرد که بر ضحاک غلبه کند. و در فقرات ۳۲ ـ ۳۵ ارت یشت فریدون برای

۹۲. برخی از محققین زرتشتی مدعی شده‌اند که مقصود از این هوم آنچه زرتشت منع کرده و موجب مستی می‌شده است نیست در حالی که اگر به شرح این هوم در اوستا توجه کنیم خواهیم دید کاملاً همان هوم مورد نفرت زرتشت است. در وصف آن آمده در کوهستان بروید و گیاه طلایی‌رنگ آن دارای شیره زیادی است که مستی می‌آورد و احساس فقر را چنان تقویت می‌کند که چون اغنیا اندیشند و به تمام امیال خود در عالم رؤیا دست یابند: از او طلب می‌شود که یک باره چون شاخ گاو به شکم وارد نشده تا مستی او به‌طور کامل حاصل گردد و ذهن را بیدار سازد و...
کریستنسن می‌نویسد که «لغت هوم نام خداوند گیاه هومه است که آن را با شربت مقدس به‌نام زور می‌آمیزند و در مصرف آن به جذبه مذهبی می‌افتند و دور هم گرد آمده و خدای هوم را پرستش می‌کنند». هاومه یا هوم نام گیاهی است که به احتمال قوی همان ریشه کوکرن است و از شیره آن هم تریاک به دست می‌آورند. شراب پراهوم که در یشتها از آن یاد شده عبارت است از گیاه هوم با شاخه کوچک انار یا اورواروم ... در موقع نوشیدن دعای مخصوص ادا می‌شود در حالی که چند ترکه انار در دست دارند. به این ترکه‌ها برسم می‌گویند که هنگام خواندن دعا موبدان به دست می‌گیرند.

93. Throetaona

ایزدان هوا (ویو) و ثروت (ارت) قربانی می‌دهد.

در آبان یشت هوشنگ پیشدادی در کوه هرا صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی می‌کند، همچنین جمشید، گرشاسب، افراسیاب، کیکاوس، کیخسرو، طوس، پسران ویسه، جاماسب... و در یشت ۵ هوشنگ، اوزه، توزه، فرانواز... پادشاهان افسانه‌ای برای ناهید و دیگر ایزدان قربانی تقدیم می‌کنند در یشت ۹ نیز به همچنین در سراسر اوستا سخن از قربانی است.

در یشتها قربانی با نیاز هاائوما توأم می‌شود، همان‌گونه که در وداها قربانی با آداب سوما همراه است. گاهی نیز هاائومه و شیر را با هم مخلوط نموده شربت مقدس زور[۹۴] را از آنها می‌سازند.

در وداها کاهن قربانی گوشت قربانی را در روی فرشی از علف پهن می‌کرده که به آن برهیش[۹۵] می‌گفتند. این کلمه در اوستا به برزیش و بعد برسمن[۹۶] تبدیل شده و در ادبیات پهلوی برسم[۹۷] گردیده است.

مولتون با استفاده از روایات هزقل[۹۸] در اوایل قرن ششم ق. م. و پس از بررسی مشروحی به این نتیجه می‌رسد که برسم یا دسته ترکه‌ای که موبدان هنگام دعا در دست می‌گیرند و همان برزیش و برسمن است که مغان هنگام قربانی در دست می‌گرفته‌اند و یادبود برهیش ودایی است که پس از زرتشت با تجدید آداب قربانی این رسم نیز معمول شده است.

در آداب قربانی ودایی شراب شما نیز نیاز می‌شده است و در بخشهای گذشته به آن اشاره شد. در آداب قربانی اوستایی نیز شراب پراهوم یا مشروب مقدس زور نیاز می‌شده است. مثلاً در آبان‌یشت «نیایش ناهید مقدس باید با نیاز زور آمیخته به شیر طبق دستور مخصوص انجام گیرد تا به استغاثه نیایش‌کنندگان پاسخ داده، فریادرس آنان گردد».

قبلاً بیان شد که در وداها آداب و رسوم بسیار اهمیت داشته و اصل دین به‌شمار می‌رفته است. قربانی که پایه اساسی مذهب ودایی است می‌بایستی با آداب خاص و تحت نظر کاهن انجام گیرد وگرنه به خدایان نمی‌رسد و به گفته براهمانان به شیاطین خواهد رسید. در یشتها نیز نه‌تنها قربانی اهمیت اساسی می‌یابد بلکه آداب و رسوم آن نیز شبیه مذهب ودایی می‌شود. در یشت ۵ زرتشت از اردویسورا (ناهید) سؤال می‌کند که چگونه باید قربانی به او تقدیم شود و او پاسخ می‌دهد که «فقط بین طلوع و غروب آفتاب و اگر این نیاز در شب انجام شود به من نخواهد رسید و دیوان فریادزنان آن را درخواهند ربود و این قربانی به دیوان می‌رسد».

---

۹۴. Zvar = Zobar = Zaothra زور نام آب مقدسی که مخلوط هوم و شیر و آب است و در آداب مذهبی به کار می‌رود.

95. barhish

96. baresman, barzish

97. barsom

98. Ezekiel

ایزدان که جانشین خدایان ودایی گشته‌اند مانند آنان انسان‌وار به میل و هوس و احتیاج دچارند و در انتظار تقدیم قربانی از طرف بشر متقاضی و ملتمس تعظیم و تکریم و زاری و استغاثه آنانند. در نیرنگستان آمده که نیاز باید با دعای خاص و مراسم مخصوص انجام پذیرد تا به خدایان رسد. هرودت از آیین قربانی و حضور مغ و انجام تشریفات خاص گزارش داد؛ در اوستا نیز این مراسم تأیید می‌شود. رضایت خدایان و جلب نظر آنان با تقدیم رشوه و نیاز با واسطه دلالان آنها که همان مغان، مغ‌پتان و موبدان زرتشتی‌اند، و ذکر و ورد و دعا هسته مرکزی دین منحرف می‌شود و مذهب شعائری جای دین عملی و مردمی را می‌گیرد. به‌خصوص تقدیم قربانی و نیاز که زشت‌ترین یادبود آداب و رسوم سفیهانه بدوی است، با همه تشریفات نامردمیش مجدداً معمول می‌گردد و دین وسیله کاسبی و دکان سوداگری روحانیون می‌شود.

برخی از نویسندگان زرتشتی سعی می‌کنند به صورتی این رسم زشت تقدیم قربانی را توجیه کنند. مرحوم دینشاه ایرانی می‌نویسد اگر در یشتها برخورد می‌کنیم که سلاطین هزارها اسبان و گاوان را قربانی اهورامزدا و ایزدانش نموده‌اند مقصود واقعاً کشتن و قتل صد هزار گاو نیست زیرا این عمل بی‌فایده و غیرعملی است، بلکه مقصود آزاد ساختن این حیوانات است و یا بخشیدن آن به رعایا و این امر در روزهای جشن و اعیاد مرسوم بوده است. او برای ارائه دلیل به آیین مزدیسنا تکیه می‌کند که این عمل مخالف معتقدات مزدیسنا و گناه است و لذا پادشاهان آن را انجام نمی‌داده‌اند!!! همچنین اشاره می‌کند به گفته استرابون که می‌نویسد «در جشن مهرگان خشتروپاون (فرماندار) ارمنستان بیست هزار کره اسب به رسم ارمغان به دربار شاهنشاه هخامنشی فرستاد».

اولاً کدام شاهی است که به گناه فکر کند. سلطنت این پادشاهان که پر از فساد و جنایت، پدرکشی، برادرکشی، شهوترانی و خودخواهی بوده است، خود بالاترین گناه است.

ثانیاً فرمانداری برای حفظ موقعیت خود مال مردم را غارت کرده و بیست هزار!! اسب به شاه رشوه دهد، تأیید ادعای ایشان نیست. در هیچ گزارشی یاد نشده که شاهان هخامنشی در اعیاد صد هزار گاو را به مردم بخشیده و یا آزاد کرده باشند. این گاوهای آزاد شده به کجا می‌رفتند؟

ثالثاً طبق نوشته همان استرابون و تمام مورخین باستانی این قربانی عمل می‌شده است که من به چند نمونه آن قبلاً اشاره کرده بودم. مرحوم پورداود که مؤمن به کلیسای زرتشتی بود و خیلی سعی می‌کرد اوستای متأخر را تطهیر کرده و حتی از ارداویراف مقدس!! سخن می‌گوید، می‌نویسد:

«در کتب مورخین روم و یونان اخبار بسیاری درباره قربانی کردن برای فرشتگان دیده می‌شود و می‌توان نتیجه گرفت که ایرانیان دوره هخامنشی معتقد به فرشتگانی (ایزدانی) بوده‌اند که پرستاری زمین، آب، گیاه، آتش و چارپایان و غیره را سپرده به آنان می‌دانستند و از برای آنها فدیه می‌آورده‌اند». قربانی نه‌تنها در یشتها که در زمان پادشاهان متعصب ساسانی نیز مرسوم و معمول

بوده و تاریخ گواه و شاهد آن است.

رابعاً تنها قربانی مخالف دین مزدیسنا نیست در سراسر اوستای نو و کانن زرتشتی کمتر بخشی موافق دین مزدیسناست.

خامساً در یشتها به صراحت از قربانی و نیاز به ایزدان سخن گفته شده است و آداب و رسوم و شعائر آن مطرح گردیده. در بسیاری از یشتها مانند مهریشت تأکید می‌شود که باید شعائر و آداب و رسوم به دقت و زیر نظر روحانی و کاهن انجام گرفته و قربانی و نیاز طبق شرایط و با کمک کاهن آدابدان صورت پذیرد. آیا مقصود آن است که هدیه خشترپاون به شاه با آداب مخصوص صورت پذیرد؟. جالب است که در یشتهای ۱۹ ـ ۵/۱۷، ۱۰/۱۲۳، ۱۵/۲۰۴ حتی اهورامزدا برای میترا، اردوی سوراناهیت و وایو قربانی تقدیم می‌نماید!! و ابتذال به جایی می‌رسد که وایو به اورمزد لطف می‌کند!! (یشت ۱۵/۴۴) و اورمزد از وایو تقاضا می‌نماید که در نابود ساختن مخلوقات اهریمنی یاور او باشد. آیا این خرافات زهرآگین موافق مزدیسناست؟

ذکر اعداد نجومی برای قربانی چارپایان به هیچ وجه غیرعادی نیست. یشتها انعکاس میتولوژی آریایی‌هاست و ایزدان و دیوانی که از آنها سخن گفته می‌شود موجودات اسطوره‌ای هستند نه شخصیتهای واقعی. همان‌گونه که درباره مذهب ودایی و آرییان ابتدایی بیان شد، خدایان انسانهایی هستند غول‌آسا و قدرتمند و عظیم که همه امیال و شهوات آنها به همان نسبت عظیم و بزرگ است. ایزدان اوستایی نیز دارای همین کیفیات می‌باشند خانه آنها هزار پنجره دارد و هزار ستون، هزار کمان در دست می‌گیرند و هزار چشم دارند و... شاهان نیز مردان بزرگی هستند که دارای فر ایزدیند. به‌خصوص شاهان اسطوره‌ای مانند فریدون و جمشید، اوزه، توزه و... انسان معمولی یک یا چند چارپا قربانی می‌کند ولی شاهان اسطوره‌ای به ایزدان هزاران چارپا قربانی و نیاز تقدیم می‌کنند.

موضوع دیگری که با انحراف دین و شعائری شدن آن بستگی دارد ظهور و تقویت روحانیت و کلیساست. در پیام زرشت روحانیت جای تظاهر ندارد و اهمیت اصول عملی و فضایل انسانی به جای شعائر و آداب و رسوم تشریفاتی، به کاهن و کشیش فرصت خودنمایی نمی‌دهد. اما در مذهب اوستایی مجدداً کاهن و روحانی قوت می‌گیرد و با اصالت یافتن شعائر و رسوم اصول عملی و مردمی تقلیل یافته و نقش اترون و مغ و موبد افزون می‌شود. بالاخره با گذشت زمان رفته رفته کانن و کلیسای زرتشتی شکل می‌گیرد و تعصب و تحجر بر جامعه حاکم می‌شود. در یشتها آغاز این حرکت را مشاهد می‌کنیم. در آبان یشت از زبان ایزد ناهید «اتربانان که کلام مقدس در آنها حلول کرده است» مورد تأیید قرار می‌گیرند و در مهریشت چنانچه ذکر شد وجود کاهن برای انجام مراسم و شعائر ضروری تشخیص داده می‌شود. در این یشت آمده: نیایش بدون وجود کاهن مورد

قبول نیست و اگر چنین نباشد «هرچندکه نیاز و فدیه فراوان نثار کنند و شربت مقدس به مقادیر زیاد بر سر سفره نهند اهورامزدا را خوش نمی‌آید و مهر به یاریشان نمی‌شتابد و ایزدانی چون رشنووارشتات و امشااسپندان از آنان روگردان می‌شوند» و حتی در جای دیگر آمده که اگر این نیاز به درستی انجام نپذیرد ایزد مهر برسرشان فرود آمده و زار و نزار بر خاکشان درمی‌کشد!! یعنی اگر به شایستگی رشوه روحانی را نپرداخته و به درستی تحمیق نشده، آداب و رسوم انحرافی و خرافی را نپذیرند، هر قدر هم دعا و ثناگویند و نیازکنند به جای پاداش به چماق مهر مخکوب خواهند شد تا هرگز مغز خود را به کار نگیرند.

در دین ودایی برای آنکه قدرت کاهنان تثبیت شده و موقعیت آنها محفوظ بماند اولاً وداخوانی را فقط وظیفه کاهنان ساختند و حتی گوش دادن آن هم فقط برای هیئت حاکمه و عوامل و خادمینشان جایز شد. خواندن و نوشتن فقط مختص روحانیون و معدودی از درباریان گردید تا هیچ کس جز کاهنان با اسرار وداها آگاه نگردند. جامعه اوستایی نیز کم‌کم با این برداشت ودایی همگام گردید. در وداها کوتمه فرزند رگوگنه سرودگوی معروف بندهای ۷۴ تا ۹۳ ماندالای یکم که حتی در فروردین یشت فرگرد ۱۶ از او سخن رفته است، می‌نویسد «اگر کارگری به عمد تلاوت وداها را گوش کند باید سرب گداخته در گوشهایش ریخت!! اگر وداها را تلاوت کند باید زبانش را از بیخ بیرون کشید!! و اگر آنها را به یاد دارد باید بدنش را به دو نیم کرد!!! (عجب سرودگوی عارف و وارسته‌ای و عجب سرود سعادت‌بخشی!!)

در صد درکرده ۱۹ هم چنین آمده «اینکه موبدان و دستوران و مردان و هیربدان را نشاید که همه کس را پهلوی آموزند، که زرتشت از هورمزد پرسید پهلوی آموختن مرکسان را شاید؟ هورمزد به افزونی پاسخ داد، هرکس که از تخمه تو باشد، موبد و دستور و هیربدی که خردمند باشد، دیگر هیچکس را نشاید. جز اینکه گفتم اگر دیگران را آموزد او راگناه بزرگ باشد. اگر هم بسیارکارکرفه باشد، فرجام او را به دوزخ بود».

به‌نام پیمبری که جز راستی و درستی و عمل نیک نیازی در درگاه خداوند نمی‌شناخت و بر علیه قربانی و آداب و رسوم و شعائر بدوی به شدت به مبارزه برخاسته بود نه‌تنها تمام شعائر بت‌پرستی و ستایش دیوان را رواج دادند که کاهنین و سوداگران دین نیز چنانکه دیدیم مجدداً به دکانداری خود پرداختند و تحمیق و تحمیل را وسیله تثبیت مقام خود و تحجر توده مردم ساختند. به مهریشت (۱۱۳/۲۹) اشاره شد که نیاز را باید به اشتیاق تمام تقدیم کرد وگرنه پسران آنها که با بی‌میلی نیاز و رشوه تقدیم می‌کنند کشته و سرکنده بر خاک و خون در غلتند! در مهریشت ۳۰/۱۱۹ همچنین آمده «مهر را بستای ای اسپیتمان. پیروان را بیاموز که از برای او مزدیسنان از چارپای خرد و بزرگ از مرغهای پرنده که با شهپر پرواز کنند فدیه آورند». در وندیداد آمده اگر کسی در راه

خدا خروس (پرودارش[۹۹]) و یا مرغی هدیه کند مانند این است که خانه‌ای با صد ستون و هزار ایوان و ده هزار پرده و ده هزار پنجره به خدا هدیه کرده است!! و اگر کسی خروس ندارد به اندازه آن قطعه گوشتی هدیه نماید بدون سؤال و جواب مستقیماً به بهشت خواهد رفت!! در ونديداد مجازاتهای شدیدی پیش‌بینی شده که همه قابل تبدیل به پرداخت وجه به موبدان است. بویس با توجه به این مطلب می‌نویسد «این سیستم خرید گناه شبیه همان خرید و فروش بهشت و خرید گناهان بود که در قرون وسطی توسط کلیسای مسیحیت عمل می‌شد و تطبیق آن با تعلیمات اخلاقی اصیل پیمبر ایرانی بسیار عجیب به نظر می‌رسد».

در اوستای نو و به‌خصوص در ادبیات پهلوی اهورامزدا تجرد و توحید گاتاها را به کلی از دست می‌دهد و به‌طوری که دیدیم در کنار او هزاران ایزدان، که برخی حتی همپایه او می‌شوند، به‌وجود می‌آید. خداوند و یارانش به پادشاه و سرداران او می‌مانند که در عرش و بارگاه آسمانی خود حرکات و اعمالی شبیه درباریان زمین دارند با معیارهای بزرگتر. گاهی حتی به شکل انسان ظاهر می‌شوند و اسطوره‌های بدوی را زنده می‌کنند. در ذات سپرم آمده که در رستاخیز اورمزد و مقدسین جاودان و تمام ایزدان دیگر با انسانهای از قبر برخاسته در یک جا جمع می‌شوند. بلافاصله ماه و ستارگان نیز قیافه بشری به خود گرفته و با انسانها قدم می‌زنند!! خدا به‌صورت انسان درمی‌آید و دیگر جاودانان مقدس به‌صورت حیوانات، آتش، فلزات، زمین و آب و نباتات درمی‌آیند، آنچه قبلاً معرفشان بودند، همچنین در جای دیگر آمده که وقتی در جنگ نهایی قوای اورمزد بر لشکر اهریمن پیروز می‌شود، اورمزد به این دنیا وارد شده و به شکل موبد موبدان درمی‌آید و به کمک سروش و در مقام یک کاهن قربانی یک تشریفات مذهبی به جای می‌آورند!! جنگ اهورامزدا و اهریمن محور ادبیات پهلوی را تشکیل می‌دهد و حتی در بندهش آمده «اورمزد به اهریمن گفت زمانی را معین کن تا با آن پیمان بتوانیم پیکار را تا نه هزار سال تمدید کنیم زیرا می‌دانست که با گذشت زمان اهریمن بی‌قوت و ضعیف می‌شود». درباره افسانه‌های خرافی مکتب زروانیسم قبلاً اشاراتی شد.

آتش‌پرستی و تقدس آتش در تاریخ حیات بشر سابقه‌ای بسیار قدیم دارد. حفظ آتش در ایامی که بشر هنوز به آتش‌زنه سهل‌الاستعمال آشنا نشده بود، از وظایف مهم خانواده و قبیله به‌شمار می‌رفت. در دین نیاپرستی حفظ اجاق خانواده با پسر ارشد بود که رئیس مذهبی و سرپرست خانواده محسوب می‌شد. در بین آریاهای زمان زرتشت نیز ستایش آتش مرسوم بود. در وداها آگنی الهه آتش یکی از خدایان بسیار محبوب به‌شمار می‌رفت.

به‌طوری که خاطرنشان شد یکی از جالبترین مشخصات تعلیمات زرتشت بی‌اعتبار ساختن

---

99. Parodarsh

تمام بتهای ذهنی و عینی و قدرتهای اسرارآمیز مافوق‌الطبیعه بود که به‌صورت الهه‌ها و خدایان بر سرنوشت افراد بشر حکومت می‌کردند. در بین افرادی که اراده و اختیار انتخاب راه و سرنوشت خود را داشتند مسلماً جا برای اعمال نظر خدایان و ایزدان و نیمه خدایان نبود، به‌خصوص که همه این قدرتها، وجودهای خیالی زاده دروغ و دیوان گمراه‌سازنده باشند.

جامعه ابتدایی آن دوران ظرفیت قبول این طرز تفکر عالی را نداشت، همان‌گونه که پس از سه هزار و پانصد سال در عصر فضا و اتم هنوز به هضم کامل مفهوم آزادی و آزادگی و طرد بتهای مختلف موفق نگردیده است.

گاتاها با آتش به‌عنوان یک عنصر ساده طبیعی برخورد می‌کند و برای بهره گرفتن از ذخیره ذهنی مردم نور و حرارتِ آن را به مفهوم فروغ و نور الهی به کار گرفته است. در تمام شش سرودی که از آتش سخن رفته (۳۱، ۵۱/۴۷/۴۶/۴۲/۳۴) کوچکترین اثری از این عنصر به‌عنوان یک شخصیت قابل ستایش نیست و حتی اشاره‌ای به تقدس آن نیز نشده است. از خدای آتش و ایزد آذر نیز به طریق اولی نشانی در گاتاها نیست و آگنی نیز مانند تمام دئوها و ایزدان آریایی مطرود شده است. لومل معتقد است آنچه ما درباره نظر زرتشت درباره آتش می‌دانیم آن است که او آتش را در مراسم مذهبی خود نگاه داشت ولی فقط به‌صورت یک سمبل که در مراسم عبادت توجه را به حقیقت جلب نماید.

در یسنا هفت بهری هنوز از آتش اثری نیست ولی در یشتها رفته رفته آتش موقعیت قبل از زرتشت را می‌یابد و ایزد آتش وارد پانتئون اوستا می‌شود. در آتش نیایش، آتش تجسم محسوس خداوند و پسر اوست که با دستهای خویش از آنان که به او آسیب رسانند انتقام خواهد گرفت.

در خانه آتش حافظ خانواده می‌گردد (اجاق خانوادگی) و بچه‌ها را در شکم مادران حفظ می‌کند. در اسپندنسک مادر زرتشت دوغدو هنگامی که زرتشت را حامله بود هر شب یک دیو با ۱۵۰ همراه برای کشتن زرتشت در شکم مادرش حمله کرده ولی آتش از او دفاع می‌کند. در وندیداد آتش به صدا درمی‌آید و اطرافیان را بیدار می‌کند که برای او غذا آورند، همان‌گونه که در ریگ‌وداها آمده و یادبود عهد نگهداری دائمی آتش است. در آتش نیایش به‌طوری که بیان شد آذر شکل خدایی به خود می‌گیرد و پسر اهورامزدا می‌شود و ستایش‌کننده آتش مقدس پسر اهورامزدا به سلامت، موفقیت، تیزهوشی، دانش و... دست می‌یابد.

در یسنا ۱۱ بند ۱۷ آمده: تو را ای آذر پسر اهورامزدا می‌ستاییم. آذر برزی سونگهه را می‌ستاییم،آذر سپنیشته را می‌ستاییم (آتش سونگهه یا آتش بهرام همان است که در آتشکده برپا می‌شود و آذرسپنیشته آتش مقدس عرش خداست).

دهالا می‌نویسد «ستایش آتش قبل از زرتشت در ایران مرسوم بوده است و زرتشت شکل

بدوی آن را تغییر داده و خالص کرد و آن را از حالت جسمانی خارج نمود و بین همه عناصر به آتش به‌عنوان نماینده روشنایی و نور مکان برجسته‌ای داد». در وندیداد دیو اسپنجقره دشمن ایزد آذر است.

در یشت ۱۰ ایزد آتش در دنبال میترا با دیگر ایزدان حرکت می‌کند، در یشت ۱۳ ایزد آتر در مقابل اهریمن به مقابله می‌پردازد و در یشت ۱۹ در مقابل اژی‌دهاک می‌ایستد و مانع آن می‌شود که فر ایزدی که از بیما رخت بربسته به دست او افتد. در اوستا به آتشهای مقدس اشاره شده است که عبارتند از آذر فرنبغ[۱۰۰] (فربنگ یا خوارنوبگ[۱۰۱] یا جلال الهی) آن را به جمشید نسبت می‌دهند که توسط ویشتاسپ به داراب جرد منتقل شده است.

آذر برزین مهر[۱۰۲] یا میترم برزانتم آتش نماینده طبقه کارگر و کشاورز در کنار دریاچه سوار و یا طبق بندهش در طوس کنار کوه راوند جای داشته است. جکسون آن را آتش دست ورزان می‌نامد.

آذرگشسب[۱۰۳] کنار ارومیه نماینده طبقه جنگاوران. آن را به کیخسرو نسبت می‌دهند. (گشسب = اسب ماده[۱۰۴])

جالب است که هرودت و دیگر گزارشگران باستانی به آتشکده در ایران اشاره نکرده‌اند و ابتدا در شروع مسیحیت استرابو گزارش داده که در کاپادوکیه با این آتشکده‌ها برخورد کرده است. آثار موجود نشان می‌دهد که آتشکده‌هایی از قرون قبل از هرودت در ایران وجود داشته است. گزارش نویسندگان باستانی دلیل بر آن است که دین مغان و مذهب یشتها هنوز در ایران عمومی نشده بوده است و به تدریج بنای آتشکده‌ها عمومی گردیده است.

در کتیبه‌های پادشاهان ایران نیز هرقدر از داریوش دور می‌شویم آثار مذاهب ابتدایی و آنچه در یشتها و یسناها ارائه شده روشنتر می‌گردد. دیدیم که اردشیر دوم برای اولین‌بار میترا و آناهیتا را به‌نام ایزدان همردیف اهورامزدا در کتیبه‌های خود نام می‌برد و برای آناهیتا حتی به ساختن مجسمه و معبد اقدام می‌نماید. اردشیر دوم حتی زن برادر خود را به‌نام اسپاسیا به راهبگی یا کهانت معبد آناهیتا در همدان منصوب می‌نماید. در اوستای متأخر برای چهار عنصر آتش، هوا، زمین و خاک و آب، چهار ایزد آتش، رام، سپندارمذ و ناهید در شمار ایزدان بلندمرتبه برگزیده شد. این چهار ایزد در جامعه ایرانیان نفوذ زیادی یافته و در آثاری باقی مانده از آنها یاد شده است. در کتیبه نقش رستم نرسی پادشاه ساسانی حک شده که دست راست او مردی با لباس سلاطین حلقه

100. Atur Farnbag
101. Hvareno-baga
102. Atur Burzhin Mitro
103. Atur Gushasp
۱۰۴. Varshan-aspa = سانسکریت Varsan-asva لقب آگنی خدای آتش.

اقتدار را به پادشاه می‌دهد. این شکل تجسم ایزد ناهید است و نشانه انتروپومورفیسمی است که در دوران ساسانیان به شدت در آیین مذهبی ایرانیان منعکس گردیده بود. در طاق‌بستان نیز ایزد مهر به شکل انسان با سری خورشیدگون درکنار اردشیر دوم ایستاده و در طرف راست اردشیر اهورامزدا به شکل پادشاهی قرار گرفته است!!

تحمیق دیگری که برای ملت ایران بسیار گران تمام شد و ۲۵۰۰ سال تاوان انحراف از پیام زرتشت را پرداخت قدرت شاه و حکمروا بود. در بحث زرتشت و حکومت خواهیم دید که در پیام این پیمبر آریایی شاه و حکمروا و قدرتمدار سلطه‌گر هیچ جایی ندارد و اشه‌ونهای آزاد و آزاده هرگز جز در درگاه مزدا یا دانایی مطلق در مقابل هیچ قلدر و فرمانروایی سر فرود نخواهند آورد. هیچ رهبر و پیشوایی جز دانایی و عقل وهومنی نخواهند پذیرفت و قصه شاهنشاه ویشتاسپه نیز چنانکه دیدیم، زاییده اذهان منقلب و ارواح به اطاعت معتاد است و در دوران زرتشت و در فضای گاتاها حتی جا برای تظاهر یک فرماندار شهرکی نیز وجود ندارد چه رسد شاهنشاه یک امپراتوری وسیع!

قدرت شاه و شاهنشاه از زمان مادها و به تقلید از سلاطین آشوری و بابلی به مردم تحمیل می‌شود و هنگامی که ایرانیان مذهب زرتشت را می‌پذیرند، قرنها از تحمیل سلطنت به‌عنوان یک نیروی الهی می‌گذرد و ادبیات زرتشتی ساخته کهانت و روحانیت مدتهای مدیدی است این محصول معبد و مذهب منحرف را در دین وارد ساخته است. در جلد اول این مجموعه مشروحاً درباره ظهور سلطنت در ایران بحث شده است و در بخش زرتشت و حکومت نیز تأثیر این تحریف مختصراً توجیه خواهد شد.

در توجیه مبارزه زرتشت با پولی‌تئیسم از ییما و شماتت او توسط زرتشت سخن گفته شد و دیدیم که چگونه پیمبر آریایی نبرد با اسطوره‌پردازی را با طرد ییما آغاز کرد. در اوستای متأخر مجدداً ییما ارزش و مقام سابق را یافت. قبلاً در یسنا ۹ اشاره به ییما شد. در وندیداد اورمزد به زرتشت چنین می‌گوید: اولین کسی که خدا با او به مشورت پرداخت ییماست، به او نیز اولین‌بار دین اهورایی آموخته شده است، سپس اهورامزدا سرپرستی جهان را به او واگذار کرد که از آن محافظت نماید.

خدا به او یک سیخ زرین و یک شلاق مطلا می‌دهد و او سیصد سال بر جهان حکمروایی می‌نماید و در این مدت جهان از انسان و حیوان به‌طوری پر می‌شود که دیگر جایی باقی نمی‌ماند. ییما با سیخ زرین (برخی هم نیزه زرین ترجمه کرده‌اند) و شلاق طلایین جهان را می‌راند و به مقدار یک سوم توسعه می‌دهد. ششصد سال دیگر می‌گذرد و باز عمل سابق تکرار می‌شود و چندین‌بار سیخ و شلاق ییما به کار افتاده و جهان را توسعه می‌بخشد. بالاخره اهورامزدا یزدانها را فرا می‌خواند

و در حضور ییما با آنها به مشورت می‌نشیند. عاقبت تصمیم می‌گیرند که زمستان سختی را بر زمین فرستاده تا موجودات زنده را نابود کند و جهان را از این ازدحام رها بخشد و به ییما مأموریت داده می‌شود مکانی را بسازد و آتش روشن نموده آب و علوفه انبار کند و خانه‌ها بنا نماید و دور آن دیوار کشد و در آنجا تخمه مردان و زمان زیبا و بزرگ را جمع نماید و همچنین از بهترین و زیباترین حیوانات و نباتات فراهم کند. در این جایگاه نباید گوژپشت و دیوانه و بی‌دندان، جذامی، بدهیکل و... راه داده شود[۱۰۵]... این افسانه به عقیده من اقتباس ناقصی است از توفان نوح و سفر آفرینش تورات که در دوران خشایارشا و پس از فتح بابل مغان به آن آشنا شده بوده‌اند. در بندهش برای آنکه عاقبت ییما با شماتت گاتاها تطبیق داده شود چنین آمده که وقتی سعادت از ییما رخت بربست ترس او را فراگرفت و برای محافظت خود یک عفریته را به زنی اختیار کرد و خواهر خود را نیز به دیوی به زنی داد و از آنها میمون و خرس و مردان جنگلی دم‌دار به دنیا آمدند!! در افسانه دیگری چون او دروغ می‌گوید و نسبت به خدا نمک‌نشناسی می‌کند فر ایزدی از او دور می‌شود و اژی‌دهاک او را به دو نیم می‌سازد.

اگر به این افسانه دقت کنیم گذشته بر خرافات ابتدایی آنچه جلب توجه می‌کند بیان بدوی و ساده‌لوحانه آنهاست که در مقایسه با گاتاها دو عالم کاملاً مجزا از یکدیگرند. حتی در یسنا هفت بهری و یشتهای قدیم به یک چنین خرافات مبتذل برخورد نمی‌کنیم و با وجود آنکه بندهش در حدود دو هزار سال پس از گاتاها تنظیم شده به میزان چند هزار سال فضای فکری آن ابتدایی‌تر می‌باشد.

موضوع دیگری که در اوستای متأخر تحریف شده بهشت و جهنم و مسائل وابسته به آن است. نظر گاتاها را درباره کیفر و پاداش قبلاً شرح دادیم. در اوستا اثری از این برداشت نیست و به جای آن از افسانه‌های ابتدایی استفاده شده است.

در وندیداد آمده که پس از مرگ روان به راهی رسد که در آنجا چینود پل برافراشته شده در سر این پل دئنا یا وجدان به پیکر آدمی به روان رو می‌کند. نمودار پاکدین دختر زیباروی و خوش‌اندامی است که پیرو دین راستی را روی پل چینود همراهی کرده او را به کنار ایزدان مینوی می‌رساند و درگرزمان از بخشایش اهورامزدا و امشاسپندان برخوردار می‌سازد و روان گناهکار و نادرست با دین خود به پیکر زنی زشت و پتیاره برخورد می‌نماید که به دوزخ می‌کشاندش. این پل برای پاکان به پهنای نه تیره (هر تیره سه نای) فراخ گردد و برای گناهکاران چون لبه استره شود

۱۰۵. باغی که ییما یا جم ساخت ور (Vara) نامیده می‌شود و در پهلوی ورجمکرت یا ور ساخت جم (باغ جم) بنا به نوشته وندیداد ۳۲/۵ محل این باغ در ایران وج بوده است.

(استره یا استرک[۱۰۶] پهلوی به معنی تیغ). بنا به روایت وندیداد چینود پل یک سرش به چکات دایتیک و سر دیگرش به البرز پیوسته است. در بندهش درباره پل چینواد چنین آمده: گفته می‌شود که قله‌ای است به ارتفاع ۲۰۰ مرد و در وسط جهان قرار دارد و نام آن را قله دائیتی می‌نامند. این مکانی است که ترازوی ایزدرشن در آنجا برقرار است. یک سر آن در پایه کوه البرز و سر دیگر آن بر بالای کوه البرز و وسط آن روی قله دائیتی قرار دارد... در آنجا موجودات آسمانی ایستاده‌اند و یزدانها که ارواح تبرئه‌شدگان را پاک می‌کنند. سگهای آسمانی نیز در سر پل وجود دارند و جهنم زیر پل واقع شده است... هنگامی که انسان می‌میرد روح سه روز در نزدیک بدن می‌نشیند، در محلی که سر مرده قرار داشت. در این شبها دیو ویزرش[۱۰۷] و همراهانش مرده را به کرات مشاهده می‌کنند و پیوسته پشت خود را به آتشی که در آنجا روشن است می‌نمایند. به این جهت باید سه شب تا برآمدن روز آتش در آنجایی که سر مرده قرار داشت روشن کرد...

جالبتر از این گزارشات سفر ارداویراف مقدس!! به عالم بالا و معراج اوست! در بخش اوستا از مقدمات این معراج سخن گفته شد. دیدیم که دین در نظر کلیسای زرتشتی فقط انجام آداب و رسوم و شعائر و تقدیم نیاز و قربانی به شایستگی بود تا به خدایان رسد نه به اهریمنان و دیوان و به زبان ارداویراف چون زرتشتیان نمی‌دانستند «مراسم دینی و ادعیه آنان در آسمان به یزدانها و ارواح مینوی می‌رسد یا اهریمن و دیوان از آن بهره می‌برند» او از طرف جامعه روحانیت مأمور این معراج می‌گردد تا شخصاً از اهورامزدا و زرتشت سؤال کند!! در ارداویراف نامه[۱۰۸] آمده است که چون ارداویراف به پل چینوات می‌رسد این پل دوباره به نه تیره پهن می‌شود و او به همراهی سروش و ایزد آتش از پل می‌گذرد، به آسودگی و فراخی با دلیری و پیروزمندانه، در پناه یزدان مهر و رشن مستقیم، و ایوی نیک و یزدان ورهرام نیرومند، اشتات ترقی‌دهنده جهان... ابتدا فره‌وشیهای صالحین و دیگر ارواح مینوی به اردایی ویراژ تقدیم احترام می‌کنند و سپس سروش و یزدان آتور (آذر) دست او را گرفته می‌گویند بیا تا بهشت و جهنم را به تو ارائه دهیم، نور، آرامش، فراخی، زیبایی، شادی، بوی خوش بهشت که پاداش نیکوکاران است و تاریکی، تنگی، رنج، بدحالی، غم، بلا، درد، بیماری، وحشت و تعفن یا جهنم که مکان شیطان، ساحران و گناهکاران می‌باشد...

در بخش چهارم آمده. من به جایی رسیدم و ارواح مختلف را دیدم که همه به یک حالت ایستاده‌اند. از سروش پیروزمند صالح و یزدان آذر پرسیدم اینها چه کسانند و چرا اینجا ایستاده‌اند؟ آنها پاسخ دادند این مکان را هم استکان (همه ایستادگان) می‌نامند و این ارواح در این مکان

106. Ostorak-Ostorah
107. Vizarsh
108. Arda Virage Namok

می‌ایستند به انتظار بدن آینده خود و این ارواح کسانی است که اعمال خوب و بد آنها یکسان است...

و در بخش ۷، پس اولین قدم را به صحنه ستارگان گذاشتم، به سوی هومته (پندار نیک) در آنجاکه پندار نیک مهمان‌نوازی می‌کند. من ارواح صالح را دیدم که نور از خود پراکنده می‌ساختند، درخشان مانند ستارگان. تختها و جایگاههای آنها نورانی بود و باشکوه. من از سروش عادل و یزدان اتور پرسیدم اینجا چه مکانی است؟ آنها پاسخ دادند این مکان صحنه ستارگان است و این ارواح کسانی است که در جهان نه نمازی به جای آوردند و نه گاتاها خواندند، نه ازدواج با نزدیکان (ازدواج با محارم در بین مغان صواب داشت)، نه سلطنت کردند نه امارت و نه ریاست. آنها به وسیله فضایل دیگر صالح شدند (ازدواج با محارم و سلطنت، امارت و ریاست در شمار فضایل انسان است!!)...

بالاخره پس از آنکه به تخت طلایی وهومنه می‌رسد وهومنه دست او را گرفته و به دربار اهورامزدا می‌برد که دورادور او را خدایان و فره‌وشیان و ارواح دیگر گرفته‌اند و زرتشت نیز حضور دارد. اورمزد را به او معرفی می‌کنند!! و اورمزد پس از ستایش و خوش‌آمدگویی به او!!! امر می‌کند تا قسمتهای دیگر را به ارداویراف ارائه دهند...

سپس یک رود تاریک و وحشتناک را می‌نگرد که فره‌وشی‌های زیادی در آن سرگردانند و این رود اشکهای بازماندگان است که در سوگ مردگان ریخته‌اند. و بالاخره به دوزخ می‌رسد که در عمق یک چاه ترسناک قرار دارد که هرچه پایینتر می‌رود تاریکتر و به تعفن تهوع‌آور اغمابرانگیز و حشرات موذی آلوده‌تر می‌شود... در این مکان هر سه روز به نظر ساکنین آن ۹۰۰۰ سال می‌آید...

دیده می‌شود که برداشتها چقدر بدوی است. بیشتر شبیه مکاشفه یوحناست که در کتاب مقدس مسیحیان از آن یاد شده است و هنوز در قرن بیستم در حدود یک میلیارد انسان آن را کلام خدا می‌دانند. البته خدایی که یوحنا و ارداویراف با او روبه‌رو شده‌اند و او با آنها سخن گفته است باید چنین کلامی هم داشته باشد. در سراسر گاتاها اثری از این افسانه‌های مبتذل نیست.

همان‌گونه که حفظ آتش و تقدس آن نشان دوران بدویت است، احترام و تقدس سگ نیز از دوران نومادی و کوچگری و چادرنشینی آریاییان به دین زرتشتیان نفوذ کرده است.

هرتل می‌نویسد «مراسم و آداب مربوط به سگ[۱۰۹] که در اوستای جدید دیده می‌شود و برای درک امرزی مسخره به نظر می‌رسد از دوران نومادهای چادرنشین باقی مانده است و در گاتاها نه از آن اثری است و نه به نام سگ اشاره‌ای شده است».

در وندیداد سگ دارای وجدان و روح می‌شود (برخلاف حیوانات دیگر) و پس از مرگ در

109. Hundekult

آب چشمه‌ها رفته و از آن سگ آبی به‌وجود می‌آید. اگر کسی سگ آبی را بکشد خشکسالی فجیعی رخ خواهد داد. سلامتی و رشد و نمو و ازدیاد نسل از جامعه رخت خواهد بست و تا زمانی که کشنده سگ آبی به قتل نرسد و یا آنکه برای روح مقدس!! او سه روز و سه شب در مقابل آتش با برسم و شراب هااوما دعای مخصوص نخوانند، سلامتی و رشد به این سرزمین باز نخواهد گشت. در وندیداد فقط ۵ گناه کبیره ذکر می‌شود که دوتای آن یکی زدن سگ باردار و دیگری استخوان خورد نشده به سگ خوراندن است. حتی سگ را با انسان برابر دانسته و در طبقه‌بندی جامعه از: روحانیون، جنگجویان، کشاورزان سگ گرگی، سگ نگهبان، سگ شکاری و... نام برده می‌شود. مجازات کسی که سگ خارپشتی را بکشد ۲۰۰۰ ضربه است، یک هزار ضربه با شلاق، و یک هزار ضربه با تسمه، و اگر در این میان گناهکار بمیرد باید بقیه ضربات را به مرده او زد. اگر کسی سگ نگهبان را مجروح کند باید او را مجروح کرد و اگر سگ از این جراحت مرد، ۸۰۰ ضربه با شلاق اسب و ۸۰۰ ضربه با تسمه بر قاتل سگ زد. برای کشتن سگ خانگی و بچه سگ و سگ شکاری مقصر دوبار ۷۰۰ ضربه و دوبار ۵۰۰ ضربه و دوبار... حتی برای کسی که به سگ نگهبان سگ گرگی غذای با استخوان درشت دهد مجازات اعدام درنظر گرفته شده است...به کفاره کشتن سگ آبی باید ده هزار مار و خزنده‌ای که بر روی شکم می‌خزد، ده هزار مار خرپوما، ده هزار قورباغه، ده هزار وزغ آبی، ده هزار مورچه بدبو، ده هزار پزدو (کرم)، ده هزار مگس و... (به عبارت دیگر تمام عمر به کشتن پردازد!!)

لاک‌پشت دیوی است که هر صبح هزار مخلوق را می‌کشد و هر که آن را بکشد تمام گناهانش، کرداری و گفتاری، پاک می‌شود. درکنار پل چینوات دو سگ نگاهبان ایستاده‌اند و روح گناهکاران با شیون و زاری از آنها طلب کمک می‌کنند.

در مراسم سگ دید دو سگ چهار چشم (سگی که بالای چشمهایش لکه‌ای است) در اتاق مرده می‌آورند و نظر آنها شیطان را طلسم می‌کند. در وندیداد آمده دو سگ چهار چشم در آن جهان وجود دارند که مردگان باید از کنارشان عبور کنند و آنها قاصدان خدای مرگند که در بین مردم رفته و جان بعضیها را می‌گیرند. کشتن صدها هزار حیوانات موذی چون مار و مارمولک و لاک‌پشت و قورباغه و... سبب پاک کردن گناهان می‌شود...

هرتل معتقد است «نویسنده وندیداد جز زاده همان کاهنین دیوپرست، که زرتشت جنگ با آنها را اعلام کرد، کس دیگر نمی‌تواند باشد، کسی که دستورات زرتشت را به‌صورت کاملاً مخالف و متضاد با اصل آن در این کتاب منعکس ساخته است. مسلماً چنین کسی را هیچ کس بیش از خود زرتشت لعن نمی‌کرد».

هرتل معتقد است با مطالعه وندیداد به این نتیجه می‌رسیم که سگها از انسانها دارای اهمیت

بیشتری هستند.

در وندیداد طرز از بین بردن مردگان، که عادت مغان بود، به حساب زرتشت گذاشته شده است و در آن آمده اهورامزدا دستور می‌دهد جسد مردگان را در بالاترین نقاط بگذارند تا به راحتی در اختیار سگان و مرغان قرار گیرد ولی باید پا و سر آنها به‌طوری بسته شود که حیوانات نتوانند استخوان آنها را در میان آبها و گیاهها برده و آنها را آلوده سازند. اگر کسی چنین نکند باید صد ضربه شلاق اسب و صد ضربه ترکه دریافت کند. اگر کسی جسد مرده را دو سال در خاک گذارد و آن را خارج نکند دو هزار شلاق مجازات دارد.

در وندیداد آمده که در وج ناسو دیو خطرناکی است و در جسد مرده آدمی وارد شود و جسد را ناپاک کند. برای راندن آن دیو باید سگی سفید با گونه‌های زرد در نزدیک جسد حاضر شود. در این حال دیو به شکل سگی خشمناک به حالتی که زانو به جلو و دم به عقب خم کرده است از جسد فرار می‌کند!!

آداب تطهیر در دین منحرف یکی از نکات تاریک و ناپسند آن است. مسلماً در ادوار بسیار قدیم و بین رمه‌داران استفاده از شاش گاو که دارای آمونیاک زیاد است، برای ضدعفونی مرسوم بوده است و در ادواری که هنوز داروی ضدعفونی شناخته نشده بود این وسیله مفید واقع می‌شده است. همان‌گونه که تذکر دادم در اغلب معتقدات و رسوم مذهبی بدوی یک ریشه اجتماعی مفید وجود داشته است که به مرور زمان در دست کشیش و کلیسا صورت ظاهری آن حفظ و هدف اصلی فراموش می‌گردد و به‌صورت آداب و رسوم تشریفاتی درمی‌آید. در همه ادیان و مذاهب جهان نکاتی وجود دارد که برای زمان پیدایش آن مفید واقع می‌شده است، ولی با گذشت زمان این برداشتها که متحجر شده و با پیشرفت تمدن و دانش انسان همگام نمی‌گردد، سدی در مقابل اجتماعات مذهبی به‌وجود می‌آورد.

اصولاً کیفیت برداشتهای مذهبی ثابت ماندن و موروثی شدن آن است که بدون تفکر و تعقل پذیرفته و به نسلهای بعد تحویل می‌شود. متأسفانه در این انتقال اغلب هدف اولیه از بین رفته و تشریفات و ظواهر باقی می‌ماند.

مصرف شاش گاو برای پاک‌سازی بدون توجه وارد دین منحرف زرتشتی گردیده و شاش‌شویی یکی از شعائر خرافی آن شده است و برای تطهیر ناپاکان که در اثر غفلت و گناه آلوده شده‌اند از مایع مقدس!! نیرنگ[110]، که مخلوط شاش گاو و خاکستر است، استفاده می‌کنند.

تشریفات شاش‌شویی را برشنم[111] و محلی که این تطهیر انجام می‌شود برشنم‌گاه می‌نامند. شخصی که نجس و ناپاک می‌شد، که البته این نجاست ارتباط به میکرب و آلودگی خارجی نداشت،

110. Nirang

111. barashnom

بلکه مقصود ناپاکی درون بود و در اثر عملی اهریمنی انسان دیوی درون او خانه می‌کرد، باید به موبد مراجعه نماید تا با انجام تشریفات خاص مجدداً پاک گردد. شاش گاو یا ماده اصلی پاک‌کننده گومیز[112] یا پادیاب[113] نامیده می‌شد و شخص ناپاک را ریمن[114] می‌نامیدند.

برای تطهیر ریمن او را به برشنم‌گاه برده و سی شور می‌کردند که در نه مرحله و هر مرحله سه بار با گومیز و آب شستشو می‌شد و سه بار هم با آب که روی هم سی بار می‌گردید. در محل شستشو ۹ سنگ در ۹ چاله قرار داشت که ریمن در هر مرحله روی یکی از این چاله‌ها می‌ایستاد و سطلی را به نوک یک نی هفت بند آویزان می‌کردند که در آن سطل یک بار شاش گاو، یک بار ماسه و یک بار آب داخل می‌شد و از دور بر سر ریمن می‌ریختند که روی هم ۲۷ بار شاش ـ ماسه ـ آب بر فرق او ریخته شده بود و بالاخره سه بار هم آب خالص بر سر او ریخته که عمل سی شوری به انجام می‌رسید. در هنگام شاش‌پاشی باید متراها یا دعاهایی خوانده شود که وظیفه موبد بود.

در وندیداد آمده (۱۷ ـ ۳/۱۵، ۹/۲۶) که اول سه بار گومیز بر سر ناپاک ریخته می‌شود و با این عمل دیوی که در بدن او خانه کرده بود به طرف بینی ناپاک فرار می‌کند. سپس سه بار به بینی او گومیز و آب می‌ریزند و دیو از آنجا فرار کرده به گردن او می‌رود این عمل تا ۲۷ بار تکرار می‌شود و دیو را از نقاط مختلف بدن فراری داده آن‌قدر به پایین رانده می‌شود که از انگشت سبابه پای چپ خارج می‌گردد و پس از شاش‌پاشی شست پای چپ «دیو چون کثیفترین خزندگان به شمال جایگاه رانده می‌شود». پس از انجام این تشریفات ریمن تطهیر شده را به جایگاه مخصوصی در برشنم خانه می‌برند و پیراهنی سفید بر تن او کرده نه روز و نه شب با خواندن دعا و انجام مراسم در آنجا به‌سر می‌برد تا کاملاً پاک شود.

اگر کسی به خودکشی دست زند و بخواهد در آب یا آتش خود را از بین ببرد به گناه بسیار بزرگی آلوده شده که دیگر نباید وجود نجس او با آب که عنصر پاک است، در تماس آید. پس هنگام سی‌شوران باید فقط از گومیز یا شاش گاو و خاکستر استفاده کرد و آب به کار نبرد!!

در وندیداد آمده زن دشتان (زنی که در دوران قاعدگی است) و زنی که کودک مرده به دنیا آورد باید سه روز و سه شب از همه جدا و مجزا بسر برد (در آرامشتگاه) و چیزی را لمس نکند سپس خود را با گومیز شستشو داده و از نیرنگ بنوشد تا پاک شود. نوشیدن نیرنگ (شاش گاو و خاکستر) یکی از اعمال اصلی پاکسازی روح به‌شمار می‌رفت.

دهالا می‌نویسد در روایات زرتشتی آمده که نوشیدن شاش گاو که به آب زرین نامیده می‌شود، به انسان جلال و شکوه آسمانی می‌بخشد و درون انسان را چون خورشید درخشان و پاک

112. gomez-gaomaeza
113. Padyab
114. riman

می‌سازد و این مایع مقدس حیات واقعی دین است. نیرنگ در بین زرتشتیان مایع مقدسی بود که برای راندن دیوان، غلبه بر شیطان، راندن ارواح شریر از بدن جن‌زده و دفع امراض و... به کار می‌رفت و با دعاخوانی و ذکر اوراد و فرمولهای خاص همراهی می‌شد.

هنگامی که اولین‌بار انکتیل دوپرون وندیداد را جزء اصول دین زرتشت در اروپا منتشر ساخت، دانشمندی انگلیسی به‌نام جونز به او سخت حمله کرد و نوشت «معقول نیست زرتشت از این مهملات گفته باشد. با این ترتیب یا زرتشت شما از عقل سلیم محروم بوده است و یا کتابی که شما ترجمه کرده‌اید به زرتشت تعلق ندارد. چگونه ممکن است مردی که ازنظر یک ملت بزرگ به رسالت از طرف خدا پذیرفته شده مصرف شاش گاو را برای علاج بیماریها و تطهیر روح واجب سازد؟».

متأسفانه بسیاری از این خرافات هنوز در بین پارسیان هند به‌عنوان اصول دین زرتشت باور می‌شود و موبدان زرتشتی در حفظ این به قول جونز «مهملات» نقش اساسی دارند. دهالا محقق و دانشمند هندی که از همین جامعه پارسیان است می‌نویسد «برای یک پارسی اولین عملی که پس از برخاستن از تختخواب باید انجام می‌داد آن بود که یک مشت از شاش گاو یا بز ماده بر صورت و دست و سر خود بمالد، در حالی که دعایی از پازند زمزمه می‌کرد. با این عمل دیوان که شب در بدن او خانه کرده بودند از آن خارج می‌شدند».

این بود مختصری از انحرافات اوستای متأخر و مذهب زرتشتی دوران پهلوی که بحث مشروح آن احتیاج به رسالات متعدد دارد. با دقت در مطالب گاتاها و مقایسه با این خرافات مسلم می‌شود که فضای فکری این دو تعلیمات کاملاً با هم مخالف و از هم متمایز است. اوستای متأخر بر پایه مذاهب شرک و بت‌پرستی و ستایش عناصر طبیعی و آداب و رسوم و شعائر بدوی و ابتدایی آریاها بنا شده است و بیشتر به وداها شباهت دارد تا گاتاها. از پیام زرتشت فقط اثر بسیار کمی درآن مشاهده می‌کنیم که اتفاقاً همان اثر محدود سبب رجحان فرهنگ اوستایی بر فرهنگ ودایی گردیده جامعه ایران باستان را از یک تحرک و شکوفایی اولیه برخوردار کرده است که جامعه هند فاقد آن بوده است.

لومل درباره انحراف دین زرتشت می‌نویسد «زرتشت حتی یک کلمه درباره شعائر تدفین و اعمال و تشریفات مربوطه، که اوستای نو با چنین وسعت و شکل پیچیده و چندش‌آور به آن پرداخته است، سخن گفته و در مورد مسائل نظیر آن نیز اشاره‌ای نکرده است. هیاکلی چون ساحره نارویی (آفت محصول) که در مزارع می‌لولد و دیو خشکی، که به شکل اسب سیاه لخت و بی‌مو در کشتزارها ظاهر می‌گردد، ... تا آنجا که ما می‌توانیم قضاوت کنیم زاده فانتزی محلی و بومی است که هرچند پیمبر از جهات مختلف در اطراف خویش قطعاً با آنها سر و کار داشته و گرفتار چنین

طرز فکری بوده است ولی با وجود این مشاهده می‌کنیم که مکتب و پیام او به نحو تعجب‌آوری از این تصورات و توهمات بری است. در توجیه این امر می‌توان چنین استدلال کرد محیطهایی که در این‌گونه تظاهرات و ریتوالیسم سفیهانه دست و پا زده و از آن لذت می‌بردند، و مغزهایی که مملو از لشکرهای ارواح خوب یا شیاطین کج و معوج شده بودند، نمی‌توانستند موجد تکامل علم‌الاخلاق زرتشت شده باشند و توسط آنها این بنای عظیم شکل گرفته باشد. بلکه باید بیشتر این نظر را بپذیریم سیستمی که در عظمت و بی‌آلایشی و قدرت همه جانبه به‌صورت یک اسطوره عمیق خلقت در کنار نظامهای فکری بزرگ و جهان‌بینی‌های فلسفی عالی عرض اندام می‌کند از وحی بزرگی سرچشمه گرفته است که با چنین قدرت پیام او در عمق روح بشری نفوذ نموده و با اعتماد نزدیکی به الوهیت ابلاغ گردیده است، و زمانی هم که برای ما قابل احساس شده سرکلام و دوری و غربت آن مانع از این است که به‌طور کامل آن را درک کنیم».

آنها که تاریخ ایران را به دقت مطالعه نموده‌اند اختلاف روشنی بین جامعه هخامنشی و ساسانی احساس می‌نمایند. متأسفانه در ایران قدیم تاریخ‌نویسی مرسوم نبوده است و به‌خصوص تاریخ فرهنگ این مردم هرگز به درستی به ما نرسیده است. گزارشهایی که توسط مورخین و نویسندگان یونانی موجود است اغلب ناقص است و نمی‌توان با اطمینان کامل از آنها نتیجه گیری کرد. یونانیها قرنهای متمادی رقیب سرسخت ایرانیان بوده و از امپراتوری ایران لطمه‌ها دیده‌اند. به همین جهت انتقادهای آنان بدون نظر شخصی نمی‌تواند باشد. با وجود این در آثار همین نویسندگان هم فرهنگ عالی و فضایل انسانی جامعه ایران باستان ستوده شده است. در عهد هخامنشی، به‌خصوص در دوران کوروش و داریوش، تحرک و شکوفایی خاصی در بین مردم ایران مشاهده می‌شود که ریشه آن مسلماً در ادوار گذشته‌ای که ما از آنها خبری نداریم، بوده است. به نظر من این تحرک و سازندگی نتیجه نفوذ فرهنگ اوستایی است که در آغاز از فرهنگ گاتایی بهره بیشتری داشته است. همان‌گونه که بیان شد یسنا هفت بهری و یشتها دارای لطافت و خلوص بیشتری است و آنها نمونه فرهنگ ایرانیان قبل از سلطنت هخامنشیان است. این تصور که یک کوروش یا داریوش بتواند جامعه عظیمی را به تنهایی به حرکت درآورد بسیار خام و غیرمنطقی است. حرکت یک ملت همیشه به تدریج آغاز شده و تحول رفته رفته شکل می‌گیرد. تحول عمیق و واقعی اجتماعی بدون تحول روحی و فکری و اخلاقی میسر نیست (در رسالات دیگر بحث و تحلیل خواهد شد). در ایران نیز فرهنگ اوستایی، هرچند ناخالص و آلوده به خرافات بدوی، سرچشمه این تحول بوده و جامعه را برای حرکت آماده کرده است. در تاریخ ملتها به فتوحات و کشورگشاییهای زیادی برخورد می‌کنیم که با شکوفایی جامعه همراه نبوده و فقط به آرایش ظاهر و نمای دولت غالب کمک کرده است. امپراتوریهای بزرگی را مشاهده می‌کنیم که از نظر فرهنگی و

اجتماعی از یک دولت و حتی دولت شهر کوچک ضعیفتر بوده‌اند. وسعت منطقه تحت نفوذ یک دولت و عظمت یک امپراتوری هرگز نشانه قدرت باطنی و اجتماعی آن نیست و بیشتر این حکومتهای کشورگشا از درون پوسیده و متزلزل بوده‌اند.

تنها فتوحات کوروش و داریوش نشانه قدرت جامعه ایران در عهد این فرمانروایان نیست. در مقایسه جامعه ایران و فضایل اخلاقی ایرانیان در این دوران با دولتهای بزرگ باستانی دیگر می‌توانیم به قدرت باطنی آن پی ببریم. حتی داریوش و کوروش نیز زاییده فرهنگ مردم ایرانند نه برعکس. البته منکر اثر شخصیت فردی هیچ‌یک از مردان حرکت‌زا چون کوروش و داریوش نمی‌توان شد، ولی کیفیت روحی یک انسان یکی از عوامل تحول است نه همه آن، هرقدر هم این عامل قوی و مؤثر باشد. تحول ماهیت جامعه ایران از مدتها قبل از ظهور کوروش آغاز شده بود و در دوران کوروش و داریوش به نقطه اوج خود رسیده بوده است به‌طوری که در سلطنت خشایارشا شاهد افول این منحنی می‌باشیم و با وجود آنکه تا پیروزی اسکندر بیش از یک قرن دیگر پس از خشایارشا دربار هخامنشیان پابرجا می‌ماند ولی فساد در آن نفوذ یافته و جامعه و کیفیت فرهنگی و روحی آن راه زوال می‌پیماید. ساسانیان مجدداً عظمت ظاهری هخامنشیان را ایجاد می‌کنند ولی جامعه ایران هرگز قدرت شکوفایی و سازندگی دوران کوروش و داریوش را نمی‌یابد، هرچند تحولات بزرگی در جهان به پیشرفت تمدنها کمک می‌کرده است.

در قرنهای قبل از کوروش فرهنگ اوستایی به تأثیر در جامعه ایران پرداخته است و هرچند این فرهنگ از اسطوره‌ها و باورهای بدوی آریایی آزاد نشده و انعکاس کامل واقعیت فرهنگ گاتایی نبوده است ولی از آن بهره داشته است. در اوستای متأخر درکنار انحرافاتی که به شمه‌ای از آنها اشاره شد به نکات سازنده انگیزه‌های حرکت‌دهنده زیادی برخورد می‌کنیم و پیوسته سخن از راستی و درستی و پاکی و پاکدینی است. در یشتها به راستی و پاکی ارزش بسیار داده می‌شود و اندیشه، گفتار و کردار نیک منزلت خاصی دارد. اغلب تأکید شده «راستی بهترین نعمت و هم مایه سعادت است» و یا «سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است». این قدرت معنوی و صفا و لطافت اخلاقی در هیچ‌یک از فرهنگهای باستانی مشاهده نمی‌شود. به‌خصوص در مقایسه این افکار با فرهنگ بین‌النهرین و مصر، که مهمترین جوامع متمدن باستانی می‌باشند، اختلاف عظیم آنها مشخص می‌گردد. در هرمزدیشت به صراحت وهومن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد، مرداد آفریدگان اهورامزدا خوانده می‌شوند که پاداش پاکانی است که به سرای دیگر درآیند (هرمزدیشت ۲۵) و این همان توجیه گاتاهاست. این کیفیات فروزگان الهیند وگرنه انسان نمی‌توانست مالک آنها شود. خدایان را نمی‌توان به‌صورت پاداش دریافت کرد. در اینجا سخن از قصر و باغ بهشت و حوری و غلمان و... نیست بلکه پاداش نیکان فضایل انسانی است و

انسان با نیک‌کرداری به فضایل انسانی ـ الهی دست می‌یابد و اهورایی می‌شود. گیبون معتقد است که زرتشتیهای روشنفکر هیچ‌گاه ایزدان را به‌صورت خدایان پرستش نمی‌کردند و به‌خصوص عناصر هرگز پرستش نمی‌شدند، بلکه آنها را به‌صورت خالصترین سمبل و شریفترین و عالیترین نشانه قدرت الهی و طبیعت می‌دانستند. آنها به‌خصوص به زمین بسیار اهمیت می‌دادند و آنکه زمین را آباد می‌کرد مورد تحسین و ستایش قرار می‌گرفت، زیرا این کار در پیشرفت و آبادانی جامعه مؤثر واقع می‌شد. در اوستای قدیمتر وظیفه انسان را تحقق حقوق الهی در روی زمین دانسته تا اجتماع انسانی نیز نمونه‌ای از نظام مینوی گردد. انسانی که مطابق نظام خلقت رفتار کند اشه‌ون است و اوست دنبال عدالت و نیکی. پروفسور هیپل[۱۱۵] آلمانی نیز معتقد است که زرتشتیان برای تبدیل جامعه به باغ عدن عدالت و انسانیت و نیکی را پایه قرار می‌دادند و معتقد بودند که در غیر این صورت جهان به بیابان خشک و سوزان تبدیل می‌گردد. اشه‌ون به زراعت و گله‌داری احترام می‌گذارد و در آبیاری زمین کوشاست و از آزار حیوانات اهلی پرهیز می‌کند و با روشن داشتن آتش پاک سرور دانا را ستایش می‌نماید. آتشی که گرم‌کننده و حیات‌آفرین و روشنی‌بخش جهان است. اشه‌ون همیشه بیدار و هوشیار است که در مقابل اهریمن آماده دفاع باشد و با نابودی او به لشکر اهورامزدا کمک کند.

در دعای ایویثرم تیرگاه (سر شب تا نیمه‌شب یکی از دعاهای پنجگانه) آمده گله‌پرور و برزیگر اشو و جوان نیک‌کردار و نیک‌وجدان و نیک‌گفتار را می‌ستاییم. (به‌طوری که دیده می‌شود نه سخن از زرتشتی است و نه مزدیسناست بلکه جوان نیک‌کردار و نیک‌وجدان و نیک‌گفتار و... هرچند دعاها و نمازها همه به عادت تبدیل شده و مفهوم واقعی خود را از دست می‌دهند و به همین جهت اثر آنها نیز به کلی از میان می‌رود ولی در ابتدا که طرح شده توجه به اصول موردنظر بوده است).

در یسنا ۱۲ که اعلامیه یک مزدیسنایی است آمده: من دیوپرستی را تحقیر می‌کنم. من یک پرستنده مزدا هستم چون یک زرتشتی، یک دشمن دیوان، معترف به ذات پروردگار، تحسین‌کننده مقدسین لایزال (مهین فرشتگان). با خداوند دانا عهد می‌کنم آنچه نیک است بجای آورم، برای او که نیکی است، مهربان و عادل و شکوهمند و با فرّ است همه آنچه بهترین است (انجام دهم). به آنکه گاو، قانون و انوار آسمانی از اوست و با فروغ آسمانیش شادمانی و سعادت همراه است. سپندارمذ مقدس و نیک را برمی‌گزینیم. او باید که از آن من باشد. من سوگند می‌خورم که هرگز مرتکب دزدی و غارت چارپایان و چپاول و ویران ساختن قریه‌های پرستندگان مزدا نگردم. برای ساکنین خانه طلب می‌کنم آزادی رفتار و عمل (گلدنر این جمله را مبارزه با بردگی تعبیر می‌کند) و

115. Prof. Hippel

آزادی انتخاب مسکن، تا به آزادی با حیوانات خانگی در روی زمین بیاسایند ... با احترام باطنی و با آب تقدیس شده در حضور اشا چنین عهد می‌کنم از این زمان هرگز نه به غارت و نه به ویرانی قراء مزداپرستان دست خود آلوده سازم و نه به حیات و بدن خود بیش از اندازه اهمیت قائل شوم، من از نزدیکی با دیوان شرور، بد، قانون‌شکن و بدکار احتراز می‌کنم و از فریبکارترین، فاسدترین، بدترین دیوان و پیروان دیوان، ساحران، پیروان ساحران، از هرکس باشد، در افکار، گفتار و کردار، اتحاد خود را با این فاسدین کژباور به کلی گسسته اعلام می‌دارم.

من پیمان می‌بندم با پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک. من عهد می‌کنم با دین مزداپرستان، کسانی که شمشیر را رها می‌کنند و سلاح را بر زمین می‌گذارند... با خداوند دانا پیمان می‌بندم تا به همه خوبیها عمل کنم. (نشان پرهیز از جنگ. تفکر گاتایی)

گلدنر درباره این اعلامیه می‌نویسد به‌خوبی دیده می‌شود که چگونه دین جدید برای یک تربیت والاتر و فرهنگ عالیتر به صحنه وارد شده و چه‌سان سعی می‌کند از اقوام چادرنشین یک قوم کشاورز به‌وجود آورد.

به نظر من این مطالب به وضوح مؤید این واقعیت است که یسنا ۱۲ خیلی قبل از شاهنشاهی هخامنشی تنظیم گردیده است. زمانی که هنوز حمله نومادها به قراء و زارعین مستقر عمومیت داشته است.

در هرمزدیشت ۲۳ آمده «اشا بهترین نعمت و هم مایه سعادت است. سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است». به عبارت دیگر اشا یک فضیلت است نه یک الاه و الهه.

در هر مزدیشت ۲۷ آمده «با یاری سپندارمذ خصومت دیو را از هم پاشیده و پریشان کنید. گوشهایش را بدرید. دستهایش را به هم ببندید و... او را به زنجیر کشید تا همواره در بند باشد». به عبارت دیگر دیوان درون یا صفات زشت را با کمک فروتنی و محبت و تقوی می‌توان در بند کرد.

در یسنا ۲۷ انعکاس گاتاها را به‌خوبی مشاهده می‌کنم: در بندهای ۱۳، ۱۵/۱۴ که سه دعای معروف زرتشتی به‌نام اهونه وایریه، اشم‌وهو و ینگه‌هاتام، از آن اخذ شده است ارزش اعمالی که از روی عشق به خداوند با راستی و درستی انجام شود بسیار ستوده شده و زنان و مردانی که به راستی بپیوندند بهترین مردمان نامیده شده‌اند و آنها رهبران واقعی بشریتند (سخن از شاه و فرمانروا نیست) آنکه به برادر خود با صفا و صداقت خدمت کند از مدد وهومن نصیب خواهد یافت...

در هفت تن یشت بزرگ (یسنا هفت بهری) «فرمانروایی از آن کسی است که برای اهورامزدا و اشه‌وهیشته حکمروایی کند». در یسنا ۳۵ (هفت تن یشت بزرگ کرده ۱ فقره ۷ ـ ۶) آمده.

۶ ـ آنچه را مرد یا زنی دانست که درست و خوب است باید با غیرت از برای خود به جای

آورده و به دیگران نیز بفهماند تا آن‌طوری که بایست به آن عمل کند.

۷ ـ پس ما از برای شما ای اهورامزدا ستایش و نیایش را بهترین چیز می‌پنداریم و علوفه را برای ستوران، ما خواستاریم که آن را برای شما به عمل آوریم و به اندازه‌ای که در قوه داریم به دیگران بفهمانیم.

در کرده‌های بعد مصاحبت و رفاقت با راستی و بهترین اندیشه و عمل نیک را ستایش پروردگار توجیه می‌کند. مثلاً در یسنا ۳۶ آمده: تو را ثناخوان سپاسگزاریم ای اهورامزدا با سراسر پندار نیک، سراسر گفتار نیک و سراسر کردار نیک. ما می‌خواهیم به تو نزدیک شویم... با اندیشه پاک و آیین نیک و راستی.

و در ۳۸/۱: آن زنانی که از آن تو هستند و از پرتو راستی ممتازند، ما می‌ستاییم زنان پاک همدوش مردان پاک در بندهای مختلف ستایش شده‌اند. (ارزش والای زن)

در یسنا ۳۸ شیر به‌عنوان بهترین و نیکوترین مشروبات ستوده می‌شود (نه هااوما).

در بسیاری از یسناها و یشتهای قدیم تشویق و وفای عهد، راستی و درستی و پاکی، صداقت و سلامت فکر و پرهیز از دروغ و ناپاکی و ظلم و ستم و غارت و... به چشم می‌خورد و عمل نیک بزرگترین عامل نزدیکی به خداوند است به‌خصوص در هفت تن یشت بزرگ یا همان هپتا هائیتی این سلامت فکر بیشتر مشهود است.

حتی در وندیداد که در زمان هخامنشیان تنظیم شده و مملو از خرافات است هنوز اثری از فرهنگ اوستایی وجود دارد. درباره زمین در وندیداد آمده: «آیا چه وقت زمین بیشتر مسرور و مشعوف می‌شود؟ وقتی که یک انسان پاک نزدیک آمده برای تقدیم قربانی، وقتی انسانی پاک برای خود خانه می‌سازد و در آن آتش می‌افروزد و در آن خانه رمه و دواب جمع می‌کند و زن و اطفال می‌آورد. دور آن خانه از روی درستکاری سگها و علوفه و غله و سایر لوازم یک زندگی خوب را فراهم می‌نماید... وقتی که یک زراعتی به واسطه مراقبت به حد وفور حاصل می‌دهد و سبزیها و درختان میوه با مواظبت ثمر فراوان دهند و آبها با حسن اراده اراضی خشک را حاصلخیز و باتلاقها را سخت و محکم نماید».

و باز هم در وندیداد آمده: «زمین محترم ومقدس و محبوب سخن می‌گوید: ای انسانی که از بازوی راست به چپ و از بازوی چپ به طرف راست مرا شخم می‌کنی. همیشه توجه و زحمت تو را تلافی و جبران می‌کنم. برای تو همیشه حاصلخیز خواهم بود... اما تو ای انسانی که از بازوی راست به طرف چپ... مرا شخم نمی‌کنی تو عمر خود را به در خانه دیگران ایستاده خواهی گذراند در حالی که برای قوت لایموت خود عجز و لابه می‌کنی و از درون خانه برای تو التماس‌کننده کاهل و بیکاره، از پس‌مانده دیگران به بیرون خواهند انداخت».

همچنین در وندیداد آمده (۳۱ ـ ۳/۳۰) کسی که غله کشت کند پارسایی کاشته است و چنین

کسی آیین خدایی را پیشرفت دهد. اهمیت این کار مقابل پاس صد مرد کارگر و پستان هزار زن شیرده و ثواب ده هزار قربانی است.

درکتاب نهم دینکرد فصل ۳۰/۱۹ آمده «بدترین پادشاه آن بد دین و بدکنشی است که از برای پارک (رشوه) هم نیکی نکند. کسی است که کشنده بی‌گناه است. پادافره (سزای) گران دوزخ برای کسی است که چنین دروند (ناپاک) را پادشاه کند». (تاریخ جهان مملو از این دروندان بوده است و به‌خصوص سراسر تاریخ ایران)

در آخر این مبحث اشم‌وهو، یکی از ادعیه مشهور زرتشتی را، بازگو می‌نمایم:

اشم‌وهو و هیشتم استی اوشتا استی

اوشتای اهمایی هیت اشایی و هیشتایی اشم

راستی بهترین نعمت و هم مایه سعادت از آن کسی است که راست می‌زید تنها به خـاطر راستی.

صفا و خلوص و عمق مفاهیم عالی گاتاها، که به قول لومل درکنار نظامهای فکری و فلسفی بزرگ جهان به عظمت خودنمایی می‌کند، در اوستای متأخر به انحراف گرایـید و اسـطوره‌های بدوی و آداب و رسوم بت‌پرستی پایه‌های مذهب اوستایی را آلوده ساخت ولی با وجود این در مقایسه با مذاهب آن دوران از یک تحرک و صفا و استحکام نسبی برخوردار بود که در فرهنگ ملت ایران هنوز آثاری از آن باقی است . پیام زرتشت با آن واقع‌بینی و ژرف‌نگری نه‌تنها برای دوران رمه‌داری و محیط ساده عشیره‌ای زمان زرتشت که در قرن بیستم نیز زمینه کافی نیافته است. مردمی که در طول هزاره‌های تاریخ تحمیل و تحمیق کاهنان، مغان، موبدان، ملایان، کشیشان، لاویان و... را بر خود هموار ساخته و دین موروثی را بدون شعائر و آداب و رسوم و تشریفات به رسمیت نشناخته و بلکه جز آن نمی‌دانند، پیام گاتاها را به‌عنوان یک رسالت نمی‌توانند هضم کنند و به‌صورت یک مکتب فلسفی نیز در طول این سه هزار و پانصد سال زبان و اصطلاحات کاملتری برای توجیه این مسائل شکل گرفته است. اصولاً مذهب پیشرو ابدی یک آرزوست. هر دین نو و متحرک در جامعه ایجاد جنبشی می‌کند و دارای عواملی است که برای زمان خود سازنده است. با گذشت زمان هم این عوامل تحرک خود را از دست می‌دهند و هم با شعائری و تشریفاتی شدن و نفوذ عوامل سدسازنده دین به تحجر می‌گراید. دین اوستایی نیز با اتکاء به فرهنگ مردم ایران و پیام زرتشت شکل گرفت و در آغاز ظهور در حرکت و شکوفایی جامعه ایرانی بسیار مؤثر واقع شد ولی به‌تدریج چنان اسیر تشریفات و خرافات گردید که با تحجر خود جامعه را نیز خشک و بی‌روح و متوقف ساخت.

به‌طوری که دیدیم در اوستا به مکانی اشاره می‌شود[116] که در صحنه ستارگان قرار دارد و ارواح صالح در آنجا در تختهای باشکوه خود به‌سر می‌برند در حالی که نور از آنها ساطع است. اینها کسانی هستند که در حیات خویش نه نمازی به جای آورده‌اند و نه گاتاها خوانده‌اند و با وجود این پس از مرگ روحشان در شمار مردم صالح درآمده است، به عبارت دیگر حتی اوستای منحرف نیز غیرمستقیم شعائر و آداب را تنها وسیله آمرزش ندانسته است.

۴ـ اشتباه محققین

از دویست سال پیش که اروپاییان با دین زرتشت آشنا شدند تاکنون محققین و دانشمندان بسیاری درباره زرتشت و دکترین او به تحقیقات جامعی پرداخته‌اند. تا اواخر قرن نوزدهم هنوز پیام واقعی زرتشت از بقیه آثار اوستایی و پهلوی تمیز داده نمی‌شد و به همین جهت نیز برداشتهای این دوران بسیار درهم و غیرواقعی بود. پس از آنکه در اواخر قرن نوزدهم گاتاها به‌عنوان تنها یادبود پیام زرتشت از بقیه ادبیات اوستایی مجزا شد[117]، بررسیها شکل مشخصتری به خود گرفت و واقعیت دین زرتشت بهتر خودنمایی کرد. گاتاها چون مجموعه سرودهایی به زبان بسیار قدیم است که هم درک و کشف زبان آن با مشکلات زیادی همراه بوده است و هم مطالب این سرودها بسیار پیچیده و معماگونه بیان شده و هم اصولاً بیان منظوم و اشاره‌ای با زبان معمولی مردم همیشه دارای اختلاف است، تعبیر و تفسیر پیام زرتشت به سادگی میسر نگردیده و هنوز پس از یک قرن کوشش اشکالاتی در توجیه گاتاها وجود دارد.

چون درک اوستای متأخر و زبان پهلوی و فارسی میانه برای محققین بسیار ساده‌تر بوده است هر جا در تفسیر گاتاها درمانده‌اند به همان ذخیره اوستایی خود چنگ زده و از آن کمک گرفته‌اند و برخی حتی از قبل با یک پیشداوری متأثر از اوستای نو و ادبیات پهلوی به تعبیر پیام زرتشت پرداخته‌اند که متأسفانه در هر دو حالت به جای آنکه به واقعیت نزدیک شوند پیوسته از آن دوری جسته و به انحراف دچار گردیده‌اند. به همین دلیل ما به تفاسیری برخورد می‌کنیم که دارای جنبه‌های افراطی و تفریطی است. در بخش گذشته مختصراً چگونگی تحریف پیام زرتشت ارائه شد و دیدیم که به‌گواهی اکثریت قریب به اتفاق محققین، اوستای نو از معتقدات زرتشت تقریباً در تمام موارد منحرف گردیده است.

حال که این واقعیت مورد قبول است به حکم منطق عقلی باید از تفسیر گاتاها به زبان و

---

۱۱۶. پس از آشنا شدن به فرهنگ مردم بابل، آسور و... که با ایرانیان در تماس بودند و به‌خصوص آگاهی از فرهنگ بنی‌اسرائیل که نمونه آن در اعراب جاهلیت دیده می‌شود، ارزش فرهنگ اوستایی دوران کوروش و داریوش آشکارتر می‌گردد.

۱۱۷. قبلاً دیدیم مارتین هاوگ، خاورشناس آلمانی را در این اقدام پیشقدم می‌دانند.

مفاهیم اوستای نو قاطعانه پرهیز کرد و هر موضوعی به اشکال اساسی برخورد می‌شود سعی کرد با استفاده از چهارچوب فکری خود گاتاها آن را حل نمود و در صورت عدم موفقیت شایسته‌تر آن است که این معما لاینحل باقی ماند تا آنکه پیام واقعی زرتشت مخدوش گردد.

ما در برداشت همه آنهایی که با گاتاها سر و کار داشته و درباره آن تحقیق کرده‌اند، حتی آنهایی که افکار زرتشت را تخطئه نموده‌اند، به این اصل برخورد می‌کنیم که سراینده گاتاها مردی متفکر، بلند اندیشه و عمیق بوده است. جالب است همان دانشمندانی که این نظر را بارها تکرار کرده‌اند یکباره با استفاده از اوستای نو خرافاتی از گاتاها کشف می‌کنند که بیشتر شباهت به هذیانهای حکیم ساحران آفریقایی دارد تا یک بزرگمرد اندیشمند! ساده سخن گفتن و به زبان مردم موعظه کردن و حتی به گاو و گوسفند و مرتع و چمنزار و آب و آتش... و زندگی عادی جامعه اشاره نمودن، هرگز پیامی را که در اعصار اولیه تمدن بیان شده سبک و کم ارج نمی‌سازد که این پیام برای مردم و هدایت و ایجاد حرکت و جنبش در آنان اعلام شده و باید به زندگی مردم ارتباط داشته باشد. ولی در یک تفسیر علمی باید به مقصود و هدف واقعی که در چهارچوب فکری این مصلح قابل درک است اندیشید و آن‌گونه که ذهن ساده و خرافی و بار شده با تحمیقات روحانیت کلیسایی برداشت می‌نماید، نتیجه گیری نکرد. اوستای نو سراسر با همین برداشت و نتیجه گیری پی‌ریزی شده و لذا به انحراف کامل گراییده است. اگر ما هم امروز بخواهیم از همان روش اترون‌ها و مغها و موبدان بهره گیری کنیم مسلماً زبان واقعی زرتشت را هرگز نخواهیم فهمید. در قرون گذشته، چون با این نظر به گاتاها می‌نگریستند، دین زرتشت مجموعه‌ای از اوراد و فورمولهای رمزی و سری و شعائر بدوی گردید.

مهمترین اصلی که دکترین زرتشت را مشخص می‌کرد جنگ بین اورمزد و اهریمن بود که پرتوی از اضداد جهانی به‌شمار می‌رفت. گاتاها به زبان اوستا نظیر همان سرودهای ودا می‌شد و زرتشت چون یک کاهن ساحر قدرتمند که مردم را به ستایش آتش و خواندن اوراد و ادعیه در مقابل آن دعوت می‌کرد. جالب است که حتی مورخین اسلامی از زرتشت یک سردسته مجوسان آتش‌پرست ساخته بوده‌اند. حتی طبری مورخ مشهور اسلامی زرتشت را موجد دین آتش‌پرستی معرفی کرد و او را شاگرد پیمبری به‌نام عزیز یهودی خواند. به گفته طبری زرتشت اهل فلسطین بوده است و بنی‌اسرائیل او را از بین خود رانده‌اند و او به بیت‌المقدس و عراق گریخته و از آنجا به بلخ نزد گشتاسپ آمده است!! این چنین برداشتهای مجعول نتیجه پیشداوری است که وندیداد و بندهش و دینکرد و... در خواننده ایجاد می‌کند و اگر ما بخواهیم دچار این انحرافات نشویم باید سعی کنیم در برداشت از زرتشت و پیام او خود را به کلی از پیشداوریهای اوستایی رها سازیم.

در اروپا هنگامی که دانشمندان با ادبیات اوستایی آشنایی نداشتند از گزارش نویسندگان

قدیم یونانی و رومی و آنچه توسط روحانیون مسیحی به اروپا رسیده بود بهره گرفته و با وجود همه خرافاتی که به زرتشت نسبت داده می‌شد ارزش خاصی برای این پیامبر آریایی قائل بودند. به‌خصوص سه اصل مشهور زرتشت پندار، گفتار و کردار نیک و فعالیت و کوششی که زرتشتی در آبادانی زمین و کشور خود باید به کار برد و ارزش راستی و راستگویی در دین زرتشتی، عواملی بود که به زرتشت و افکار او جذابیت خاصی عطا می‌کرد.

ولتر، نویسنده شهیر فرانسوی در اواسط قرن هیجدهم به تحسین زرتشت پرداخت و نوشت که او پیمبری است که خیلی قبل از مسیح به اصلاح اخلاق و روابط انسانی پرداخته است. توماس هاید انگلیسی در ۱۷۰۰ میلادی کتابی درباره زرتشت منتشر کرد و هرچند به غلط او را پیمبری دانست که از تعلیمات نبی‌های یهود بهره گرفته، ولی زرتشت را بسیار ستود و حتی نوشت که خداوند ایرانیان قدیم را از میان ملتهای دیگر برای چنین رسالت مهمی برگزیده بود زیرا آنها از یک آگاهی حقیقی نسبت به خداوند برخوردار بودند.

انتشار کتاب انکتیل دوپرون در ۱۸۷۲ ضربه سختی بر شخصیت زرتشت و اصالت پیام او وارد ساخت زیرا در این کتاب زرتشت از نظر اوستای نو و کانن زرتشتی پهلوی معرفی می‌شد. این بدبینی تا جایی شدت یافت که ولتر ستایشگر زرتشت را به تحقیرکننده او مبدل ساخت و درباره دین او نوشت «آنچه که به‌نام دین زرتشت ارائه شده ارزش آشغال و خاکروبه را دارد»!

گوته، دانشمند و نابغه مشهور آلمانی با انتشار دیوان شرقی در ۱۸۱۹ ارادت خود را به فلسفه و ادبیات شرق به اثبات رساند ولی در همین دیوان به زرتشت شخصیت یک جادوگر و ساحر داده شده که با اوهام و اوراد اسرارآمیز در مقابل آتش به خوردن گوشت قربانی و نوشیدن هااوما می‌پرداخته است. گو اینکه در ضمن پاکیزگی و سعی و کوشش، حفظ و توجه به طبیعت و انجام امور مفید اجتماعی را در دین زرتشت می‌ستاید.

تا زمانی که گاتاها از دیگر ادبیات اوستایی مجزا و ممتاز نشده بود همه قضاوتها با برداشت گوته شباهت داشت و پس از آنکه دانشمندان و پژوهشگران چون مولتون، میلز، لومل و... از اوایل قرن بیستم عظمت پیام زرتشت را آشکار ساخته و کوشیدند گاتاها را بدون ارتباط به اوستای متأخر توجیه کنند، این پیگیری با شور و هیجان جالبی دنبال شد. هرچند امروز هنوز این بررسی با همان کشش ادامه دارد ولی مشکلاتی که قبلاً به آنها اشاره شد مانع از این است که محققین به کلی از اوستای نو بریده و در برداشتهای خود دو فصل کاملاً جداگانه برای پیام زرتشت و دین زرتشتی باز کنند. متأسفانه در برداشتهای واقع‌بین‌ترین دانشمندان نیز گاهی به این پیشداوریهای اوستایی برخورد می‌کنیم. تذکر این نقایص نباید در خواننده ایجاد این اشتباه را نماید که من برداشت خود را واقعیتر از این پژوهشگران دانشمند می‌دانم! من فقط برای ارائه یک راه حل نظر خود را عرضه

می‌دارم و این اوستاشناسان بی‌نظرند که باید آن را سنجیده و قضاوت نمایند. باز هم تکرار می‌کنم که به عقیده من در توجیه پیام زرتشت باید در درجه اول چهارچوب فکری خود او را مورد استفاده قرار داد و اگر در بعضی موارد مشکلاتی در تعبیر و تفسیر جمله یا سرودی وجود دارد تا قبل از آنکه به مفهوم آن، چنانکه مورد تأیید گاتاهاست، پی نبرده‌ایم، بهتر است آن را نامفهوم حفظ کنیم، تا آنکه به کمک اوستای متأخر معنی و تعبیری از آن مخالف محتوا و قالب اصلی ارائه نماییم. برای نمونه به ذکر چند مثال از اشتباه محققین می‌پردازیم.

در فصول گذشته به برداشتهای هرتسفلد و دومزیل اشاره شد که اولی زرتشت را شاهزاده‌ای معرفی کرد که از دو سو با مادها و هخامنشیان قرابت دارد و این اشتباه روشن و مسلم سبب شد که اغلب برداشتهای او خدشه‌دار گردد، و دیگری از امشه‌اسپندان یک پانتئون خدایان آریایی ساخت و در نتیجه زرتشت را که به تأیید اکثریت قریب به اتفاق محققین پایه‌گذار یک دین توحیدی است و به صراحت تمام خدایان آریایی را مطرود ساخته و به همه آنها مهر باطل دیو زده است، مجدداً میتراپرست و پیرو آناهیتا و وارونا و... ساخت! نظر این خاورشناسان چون در همان فصل تحلیل شده دیگر به آن نخواهم پرداخت و همین‌قدر اشاره می‌کنم که هر دو این برداشتها کاملاً مخالف با قالب فکری گاتاها می‌باشد و دلیل بطلانشان در خود آنها مستتر است.

همچنین در صفحات قبل به نظر دانشمندانی اشاره شد که ویشتاسپه را به نام یک شاه و شاهنشاه می‌نامند و از شهریار و شهر و کشور و دولت در زمان زرتشت سخن می‌گویند. مسلم است که با این اشتباه امکان برداشت انحرافی در جهات دیگر نیز به‌وجود خواهد آمد. جالب است آذرگشسب که دارای درک پیشرفته و منطقی است از یک سو ظهور زرتشت را سه هزار و پانصد سال قبل از میلاد ذکر می‌کند (و در جایی حتی هشت هزار سال قبل) و از سوی دیگر ویشتاسپ را شاهنشاه نامیده در تفسیر خود از شهر و کشور و دربار سخن می‌گوید. این اشتباه را بسیاری از محققین غربی و یا زرتشتی نیز نموده‌اند. هنگامی که به دلایل بحث شده در قبل تا قرن هشتم ق. م. حتی از شهری هم در این نواحی اثری نبوده و فضای گاتاها به تصدیق همین محققین کاملاً مخالف یک جامعه متشکل شهری است، چنین برداشتی که به اوستای متأخر متکی است ایجاد اشتباهات دیگری را نیز ممکن می‌سازد.

در بخش رسالت زرتشت گله گئوش و گئوش اورون مورد بحث قرار گرفت و دیدیم که برداشت مخالف قالب گاتاها چگونه ممکن است همه مسائل دیگر را تحت‌الشعاع قرار دهد و به نتیجه گیری انحرافی منجر شود.

درباره فره‌وشی نیز سخن گفته شد که پیام زرتشت با نیاپرستی بیگانه است. حال برای توجیه مسئله‌ای که ارتباطی با عالم فره‌وشی ندارد مشورت اهورامزدا با ایزدان و ارواح آسمانی در عالم

فره‌وشی را مطرح سازیم و زرتشتی را که قبول کرده‌ایم رسالتش نفی ایزدان بود، مجدداً پولی‌تئیست کنیم، به کوششی نابجا و منحرف‌سازنده متوسل شده‌ایم. جالب است دانشمندانی به این داوری اوستایی متوسل می‌شوند که خود بیش از همه در بطلان ستایش ایزدان و فره‌وشی‌ها و ارواح مقدسه توسط زرتشت استدلال کرده‌اند!!

یکی از خاورشناسان مشهوری که در اواخر قرن نوزدهم نظریه خاصی را مطرح کرد دارمستتر فرانسوی بود. این دانشمند که هنوز غرق در فضای زند و پازند انکتیل دوپرون و تفسیر پهلوی گاتاها بود ادعا کرد که اصولاً گاتاها و اوستای قدیم متعلق به زرتشت نیست، بلکه دانشمندان زرتشتی که با افکار فلاسفه یونان آشنا شده بودند در اوایل مسیحیت با استفاده از مکتب نوافلاطونیان و به‌خصوص فیلون[118] این رساله‌ها را تنظیم کرده‌اند. او در سال ۱۸۹۲ بر پایه تفسیر پهلوی اوستا، گاتاها را ترجمه نمود که در نتیجه به اشتباهات فراوان و انحرافات اوستایی دچار گردید زیرا امروز ثابت شده که این تفسیر به هیچ وجه با مضامین اصلی گاتاها منطبق نیست و مغانی که به زبان گاتاها آشنا بوده‌اند اغلب بخشهای آن را با درک اوستایی خود توجیه کرده‌اند.

دارمستتر که زند اوستای را متعلق به زرشت می‌دانست هنگامی که با مطالب عالی گاتاها برخورد کرد، هرچند آنچه او در اختیار داشت با گاتاهای اصیل منطبق نبود، نتوانست بپذیرد که این نوشته‌ها از زرتشت باقی مانده باشد و به همین دلیل منکر تعلق آن به زرتشت شد. فیلون پایه گذار نظریه لوگوس[119] به‌عنوان واسطه خدا و مخلوق است. او معتقد بود که خداوند قبل از خلق جهان آن را در عالم روحانی و یا در اندیشه خود ترسیم کرده است. به زبان او خداوند ابتدا لوگوس یا کلام ایزدی را آفرید که مثال خلقت است و یا ایده آفرینش.

به نظر دارمستتر در گاتا وهومنه همان موقعیت لوگوس را دارد و به منزله وسیله و ابزار خلقت است در جهان مادی. و به همین دلیل است که زرتشت در یسنا ۴۲/۷ درخواست خود را به بهمن امشاسپند عرضه می‌دارد و از وی پاسخ دریافت کرده و تعلیمات می‌گیرد. وهومنه واسطه میان خدا و آدمیان به‌شمار می‌رود.[120] او برای اثبات این مدعا به یسنا ۲۱ و ۲۷ (اوستای متأخر)

---

۱۱۸. Philon فیلسوف یهودی‌الاصل که در ۲۵ ق. م. تا ۵۰ ب. م. در اسکندریه می‌زیسته است.

۱۱۹. نظریه فیلون که به‌نام او معروف شده در حقیقت اقتباس از معتقدات مصریان و به‌خصوص اسطوره ممفیت است. در جلد اول در این باره بحث شد که چگونه بنابراین اسطوره پتاه آنچه را بر زبان می‌آورد تحقق می‌یافت و خلق می‌شد و به عبارت دیگر کلام پتاه واسطه خلقت بود. این نظریه سه هزار سال بر فیلون قدمت دارد هرچند او پس از دوران ظهور فلاسفه بزرگ از اصطلاحات آنان بهره گرفته و به‌صورت دیگری لوگوس را مطرح ساخته است.

۱۲۰. به بحث امشاسپندان مراجعه شود. همه فضایل انسانی رابط انسان و خدایند ولی نه به زبان و تفسیر دارمستتر و نه آن‌گونه که فیلون تخیل می‌نمود.

اشاره می‌کند که چگونه اهورامزدا در خلقت موجودات از وهومنه کمک گرفته و به وسیله آن موجودات را خلق می‌کند. او می‌نویسد که یسنا ۲۸ بازتاب مطالب دو یسنای گذشته است.

دکتر موسی جوان مترجم گاتاهای دارمستتر به زبان پارسی، که خود را یک محقق بزرگ و صاحب‌نظر می‌داند و نوشته دارمستتر را که متعلق به قرن نوزدهم است عالیترین منبع دسترسی به افکار زرتشت معرفی می‌کند با استفاده از نظر دارمستتر می‌نویسد «نویسنده وندیداد یک مرد خرافاتی و موهوماتی بوده و مندرجات آن با زمان زرتشت در سده ششم ق. م. و با تمدن بابلیان و آشوریان و هندوان تناسب دارد و از دیو و عفریت و جن و پری سخن گفته است. اما مطالب گاتاها و یسناها به‌طورکلی به وسیله اشخاص دانشمند و حکیم نگاشته شده است و این قبیل افکار در سده یکم میلادی که لااقل سیصد سال پس از عصر امثال ارسطو و افلاطون است، به حکمت یونان بیشتر شباهت دارند». دکتر جوان نتیجه می‌گیرد چون مطالب گاتاها و یسناها بسیار عالی است نوشته شاگردان ایرانی افلاطون و ارسطوست و وندیداد، چون خرافی و موهوماتی است، نوشته زرتشت!!!

یکی از دلایل دارمستتر برای آنکه اوستا در قرن اول میلادی تنظیم شده آن است که در اوستا از شاهنشاه سخن رفته و عالیترین واحد سیاسی داهیو[121] است و داهیوپائیتی (داخیوپت یا دهبد) به معنی فرماندار می‌باشد. پس باید پذیرفت که اوستا (گاتاها یسناها و یشتها) پس از دوران هخامنشی و مادها و قبل از ساسانیان، زمانی که شاهنشاه وجود نداشته، و فقط فرماندهان و شاهان کوچک به‌صورت ملوک‌الطوایفی حکومت می‌کرده‌اند، نوشته شده است. این دوران با سلطنت پارتها و اشکانیان منطبق است!! دارمستتر در ضمن به قدمت زبان گاتاها معتقد بود و آن را بسیار قدیمی می‌دانست و برای توجیه این تناقض می‌نویسد که مغان برای آنکه گاتاها را باستانی و متعلق به زرتشت جلوه دهند به‌خصوص از این زبان استفاده کرده‌اند.

نظریه دارمستتر از طرف هیچ محقق صاحب نامی مورد تأیید قرار نگرفت. پروفسور میلز پس از انتشار زند اوستای دارمستتر ترجمه گاتاهای خود را منتشر کرد و نظریه دارمستتر را سخت به باد انتقاد گرفت. در این ترجمه میلز می‌نویسد:

«یکی از ابداعات نابهنگام به وسیله گروهی از طفیلی‌ها که سعی می‌کنند مبحثی را خراب کنند پیشنهادی بود که دو دهه قبل در ابتدا به وسیله مردی دارای معروفیت بیان شد ولی خود او حرفهایش را اخیراً پس گرفته است. این پیشنهاد عبارت از این بود که اوستا، حتی بخشهای بسیار قدیمی آن از زمان تولد مسیح قدیمیتر نبوده است و یکی از امشااسپندان (وهومنه) همان لوگوس فیلون است این ادعا آن‌قدر ارزش ندارد که کلمات خود را برای آن هدر داد. لوگوس یونانی

121. Dahyu

به‌صورت واسطه بین خدا و تمام موجودات دیگر ابداع شد، ایده‌ای که یک تضاد اصلی بین دو اصل کاملاً مخالف با دین زرتشت را از پیش فرض شده می‌گیرد. میلز می‌نویسد فکر نمی‌کند این نظر از طرف هیچ شخصیت علمی مورد قبول قرارگیرد. یکسانی آداب و رسوم و زبان ایرانیان و هندیان قدیم می‌رساند که آنها از یک ریشه‌اند و گاتاها مسلماً در زمان همجواری این دو قوم به‌وجود آمده و همزمان ریگ‌وداست... این گمان که گاتاها ممکن است در زبان محلی بسیار قدیم ولی در سالهای نزدیک به حیات مسیح نوشته شده باشد به کلی بی‌معنی است زیرا زبان گاتایی برای قرون متمادی مرده و پهلوی جای آن را گرفته بود و تصور اینکه به زبان مرده‌ای که قرنها پیش ازبین رفته است کاهنان چنان کتابی را تألیف کرده باشند غیر قابل قبول است. هیچ شاعر و ادیبی هنگام یک بحران ملی به زبان ناشناسی سخن نمی‌گوید.

مولتون درباره نظر دارمستتر می‌نویسد «کره دارمستتر در روی یک فیل قرارگرفته که آن هم روی یک لاک‌پشت ایستاده است. حال اگر از دارمستتر سؤال شود لاک‌پشت روی چیست (جواب خواهد داد) اوه آنکه مهم نیست!!»

همان‌گونه که گفته شد نظریه دارمستتر خریداری نیافت و در قرن بیستم در شمار بسیاری از نظریات قرن نوزدهم فراموش شد. جالب است یکی از منتقدین سرسخت دارمستتر که همزمان او بوده است، یعنی میلز، در همان سال که گاتاها را ترجمه می‌کند و به دارمستتر سخت انتقاد می‌نماید، ترجمه‌اش مورد تأیید و تحسین دارمستتر قرار می‌گیرد و او در مجله رووکریتیک [۱۲۲]، شماره ۱۸، سپتامبر ۱۸۹۳، هم میلز را می‌ستاید و هم ترجمه‌اش را یک شاهکار علمی بزرگ و آموزنده می‌خواند. بنا به گفته میلز دارمستتر در اواخر عمر خودش نیز این نظریه را ترک گفته بوده ولی جالب است که در ایران پس از ۵۰ سال تعصب مذهبی سبب می‌شود که به‌عنوان بزرگترین و معتبرترین نظریه درباره زرتشت مجدداً مطرح شود! تا بتوان زرتشت را با مغ خرافه‌گوی و نویسنده وندیداد یکسان دانست!!

فون‌کال، دانشمند آلمانی می‌نویسد «دارمستتر این فرضیه را بیان کرد که اوستا در دوران ساسانیان و زمان پیدایش مسیحیت بر پایه یک رفورماسیون روحانی و کلیسایی دین قدیم مزدیسنا پدیدار شد و عناصر قدیمی معتقدات ایرانی با افکار فلسفی ـ مذهبی یهودی اسکندریه‌ای به شدت آمیزش یافت و تأثیر فیلون در این ادبیات به‌خوبی مشهود است. این نظریه و برداشت دارمستتر را اکنون می‌توان مردود دانست، به‌خصوص با رساله شایسته‌ای که اشتاو [۱۲۳] در این باره تنظیم کرد و قبلاً به آن اشاره شد. همچنین بررسی و تجزیه و تحلیل ما نیز بی‌پایگی و بی‌ثباتی یک چنین فرضیه‌ای را به اثبات رساند. مذهب پارسیان همان‌گونه که در موعظه‌های واقعی زرتشت یا گاتاها

122. Revue critique

123. E. Stave

و همچنین در اوستای متأخر و حتی منابعی که از زمان مسیحیت از دین پارسی باقی مانده و مخالف و در مقابل ادبیات پهلوی قرار دارد، در نظریات اشاتولوژی خود، لااقل در اصول اساسی، بسیار قدیمیتر از تصورات یهودیان در دوران پس از تبعید (قرن ششم ق. م.) است. به این دلیل هیچ راهی باقی نمی‌ماند جز اینکه بپذیریم یهودیت پس از تبعید تحت تأثیر دین پارسیان قرار گرفته نه برعکس».

نظریه دارمستتر اعتبار نیافت و بحث درباره آن ضروری به نظر نمی‌رسد ولی برای آنکه یک علامه مسلمان‌نمای دیگری تدین خود را نیازماید فهرست‌وار چند نکته ذکر می‌شود.

۱ ـ مثل این است که بگوییم چون قرآن دارای سبکی بسیار زیبا و استحکام ادبی است و حتی امروز نیز به‌عنوانِ زیباترین بیان ادبی در زبان عرب شناخته شده و مطالب آن از سطح فکر اعراب دوران جاهلیت بسیار عالیتر است لذا توسط محمد در ۱۴۰۰ سال قبل اعلام نشده است بلکه بعدها به‌کمک دانشمندانی چون خواجه نصیرالدین طوسی و شیخ بها... به‌کمک ابن مسکویه و دیگر ادبای زبان عرب تنظیم و به نام محمد منتشر شده است!!

قدرت و عظمت یک پیام در همان برتری نسبت به زمان و مکان ارائه آن است، هر چند به زبان مردم آن زمان بیان شده باشد، وگرنه بین زرتشت و دارمستتر و موسی جوان فرقی نبود. همان‌طور که دیدیم فلاسفه و متفکرین یونان از افکار زرتشت متأثر شده بودند، هرچند که از اصل و حقیقت آن آگاهی نداشتند. رابطه لوگوس و خداوند و خلق جهان در عالم اندیشه و ارواح هیچ‌گونه ارتباطی با پیام گاتاها ندارد ولی با یسناها و یشتها دارای نزدیکی است، همان ادبیاتی که افکار دانشمندان یونان نیز از آن متأثر شده بوده است. ما می‌توانیم بپذیریم که اوستا در فیلون اثر گذاشته است ولی عکس آن قابل قبول نیست. دارمستتر چون اوستای متأخر را با گاتاها یک‌کاسه کرده است به این اشتباه دچار گردیده است.

۲ ـ دینکرد، بندهش، خورده اوستا... و همه ادبیات پهلوی که برخی از آنها پس از ظهور اسلام نوشته شده‌اند، در حدود یک هزار سال پس از ظهور فلاسفه بزرگ و زمانی که علم و دانش بشری از دوران اشکانیان بسیار پیشرفته‌تر بوده است تنظیم شده‌اند و با وجود این به مراتب از یشتها و یسناها در استحکام فکری عقبترند و به طریق اولی با گاتاها به هیچ وجه قابل مقایسه نیستند. اتفاقاً دوران اشکانیان در تاریخ ایران باستان از ادوار بسیار آشفته و نامتعادل است که امکان تنظیم چنین آثار ادبی از ادوار دیگر بسیار کمتر است.

۳ ـ یک مفهوم قهقرایی در مفهوم پیام و زبان اوستا می‌توانیم مشاهده کنیم و به تدریج هرقدر منابع اوستایی از زمان گاتاها به دور می‌شوند انحراف و فساد در آنها بیشتر می‌گردد. مغان زمان اشکانی و ساسانی اصولاً به زبان گاتاها آشنایی درستی نداشتند و به همین دلیل تفسیرهای پهلوی

که همان زند باشد، همه تحریف شده و نادرست می‌باشند. این مغان که زبان گاتاها را به درستی نمی‌دانستند چگونه می‌توانستند سرودهای زیبایی به آن زبان تنظیم کنند که با افکار و مذهب و عقایدشان هم مخالف باشد!!

۴ ـ زبان گاتاها و یسناها و یشتها و سبک نویسندگی آنها به تصدیق دانشمندان زبان‌شناس دارای یک تداوم و به هم پیوستگی است و حتی این تداوم را در فضای تاریخی آنها نیز می‌توانیم مشاهده کنیم. آغاز این حرکت از گاتاها شروع می‌شود و هرقدر به زمان هخامنشیان و سپس ساسانیان نزدیکتر می‌شویم آثار خستگی و تحجر مولود زمان و تأثیر روحانیت و فزونی بار خرافات بیشتر می‌گردد. بررسیهای زبان‌شناسی اخیر این تحول را در زبان گاتایی تا پهلوی نیز به اثبات رسانده است. این جریان از زمان زرتشت به دوران ساسانیان کاملاً قابل توجیه است و نه برعکس.

۵ ـ فقدان نام شاه و شاهنشاه در گاتاها دلیلی درست معکوس آن است که دارمستتر ارائه کرده. اگر گاتاها در زمان اشکانیان و پارتها تنظیم شده بود، نویسنده با تاریخ شاهنشاهی در ایران و کشورهای همسایه آشنایی داشت و نام و مقام شاه و شاهنشاه برای او غریب نبود. او که به قول دارمستتر در قرن اول میلادی شرح حال دوران هخامنشیان را می‌نوشت مسلماً از سلطنت نام می‌برد. حتی در دوران اشکانیان نیز شاه وجود داشته و مفهوم شاه در جامعه غریب نبوده است. فقط وقتی بپذیریم گاتاها قبل از مادها و در جایی که مردم حتی با تمدن بابلی و آسوری آشنایی نداشته‌اند، سروده شده است، فضای گاتاها را می‌توانیم توجیه نماییم. همان‌گونه که همه محققین قرن بیستم تأیید کرده‌اند فضای گاتاها دارای اصالت و بداعتی است که به‌طور یقین می‌توان آن را به دوران زرتشت مربوط ساخت و به هیچ وجه در این سرودها آثار ساختگی و مصنوعی بودن را نمی‌توان یافت. اشتباه اساسی دارمستتر آن است که به کلی اوستای متأخر را با پیام زرتشت با هم مخلوط کرده و ترکیبی ساخته است که با هیچ‌یک قابل تطبیق کامل نیست، مثلاً او می‌نویسد «در کتاب زرتشت سی عدد خدا به‌نام ایزد و ایزدان و گاهی بغ برای سی روزه ماه تعیین شده و این خدایان در حوادث و رویدادها نظارت دارند و همچنین دوازده خدای دیگر برای دوازده ماه سال برگزیده شده است و گاهنامه مزدیسنا خلاصه‌ای از این ایزدان و خدایان را تشکیل می‌دهند. اما داریوش و شاهان دیگر هخامنشی از این خدایان که در اوستا درج است آگاهی نداشتند و حال اینکه درآن زمان نیز تاریخ روز و ماه و سال را در صورت محلی و شرح رویدادها و مراسم دینی قید کرده‌اند و از نام ایزدان و خدایان نامبرده ذکری به میان نیامده است» (ترجمه دکتر جوان).

دارمستتر که مقصودش از کتاب زرتشت همان وندیداد و نظیر آن است هیچ توجه نمی‌کند که اگر او قبل از هخامنشیان به ایزدان معتقد بوده و هخامنشیان نیز به قول خود او زرتشتی بوده‌اند چه

شده که آنها از این ایزدان هیچ اطلاعی نداشته و در گاتاهای زمان اشکانیان!! نیز از آنها اثری نیست و یکباره در زمان ساسانیان مجدداً ظهور می‌کنند؟ (هرچند به‌طوری که دیدیم پس از خشایارشا ایزدان میترا و آناهیتا مورد ستایش قرار می‌گیرند).

پورداود درباره دارمستتر می‌نویسد «ترجمه گاتهای دارمستتر به زبان فرانسه که مانند ترجمه بخشهای دیگر اوستا از روی گزارش پهلوی (زند) انجام یافته است، ترجمه‌ای است نادرست. می‌توان گفت در میان دویست و سی و هشت بند گاتها در ترجمه دارمستتر، آنچنان که نگارنده هر یک را سنجیده، کمتر بندی است که به معنی پی برده باشد، چه بنیاد آن ترجمه گزارش پهلوی گاتهاست».

میه فرانسوی نیز همین نظر پورداود را بیان می‌کند.

همین اشتباه دارمستتر را ویل دورانت، که یکی از تحسین‌کنندگان زرتشت است، در ابعاد کوچکتری نسبت به برداشت پیام زرتشت مرتکب شده است. او افکار زرتشت را با اوستای متأخر مخلوط نموده و از آن در بعضی موارد شکل منحرفی ترسیم می‌نماید[۱۲۴].

یکی از محققینی که نظریات افراطی او مدتها مورد بحث خاورشناسان بود و بالاخره هم خود او این برداشتها را تعدیل نمود و هم بررسیهای قرن بیستم آن را از خاطرها محو کرد، پروفسور نیبرگ سوئدی است که در فصول گذشته به برخی از نظریات او اشاره کردم. نیبرگ ابتدا زرتشت را وابسته به قبایل بدوی و بسیار قدیمی آسیای میانی دانست که نقش یک شمن یا شبیه جاودگران قبایل وحشی را به عهده داشته است. نیبرگ مدعی بود که مذهب این قبایل توأم با آداب و رسوم خاصی بوده است که ماگا[۱۲۵] نامیده می‌شده است و در این مراسم افراد قبیله به رهبری شمن با ادای حرکات و رقصهای شبیه بدویان آفریقایی توأم با آوازها و آهنگهای سحرآمیز به دور آتش می‌چرخیدند و شمن آن‌قدر به این حرکات ادامه می‌داده تا به حالت خلسه و اغما فرو می‌رفته است و در آن حالت پیروان او تصور می‌کرده‌اند که در حالت جذبه با خدا و وهومنه در یک وحدت عرفانی درآمده و در این حالت روحش از بدن جدا شده و به ارواح دیگر که آزادند، می‌پیوندد. شمن در این حالت جذبه و خلسه سخنانی به زبان می‌آورد که پیروانش آنها را اوراد اسرارآمیز تلقی می‌کردند.

گاتاها از نظر نیبرگ این فریادها و هذیانها بود که حکیم ساحری در حال خلسه و رؤیا از گلو

---

۱۲۴. هاشم رضی در کتاب آیین مهر خود که به تازگی منتشر شده می‌نویسد «اصلاحی که زرتشت در آیین روا داشت میترا را از مقام بلندش در ردیف یکی از ایزدان کوچک پایین آورد». دیدیم که در پیام زرتشت کوچکترین نامی از ایزدان نیست که کوچک آن میترا باشد. درباره میترا برعکس بدون ذکر نام او، آیینش را طرد کرد. زرتشت اغلب از پیروان حود خیلی بیشتر لطمه دیده است تا مخالفان.

125. maga

خارج ساخته است! او معتقد بود علت اینکه محققین به درستی مفهوم این سرودها را درک نمی‌کنند همین است که اصولاً فاقد معنی مشخصی است! نیبرگ کلمه مگه در گاتاها را، که اغلب محققین آن را مجمع پیروان زرتشت ترجمه کرده‌اند، معرف همین جامعه اسرارآمیز با رسوم ماگا می‌دانست و معتقد است زرتشت نیز به همین جامعه اشاره کرده است. همچنین اصطلاح گرودمانه یا خانه آواز، که قبلاً درباره آن بحث شد، اشاره به همان آوازهای رسومی است که پیروان زرتشت را به عالم خلسه وارد می‌ساخته است. اعضاء این مجمع اسرارآمیز برای آنکه بهتر به خلسه و جذبه دست یابند مواد مخدر و حشیش مصرف می‌کرده‌اند و این همان بنگ است که در اوستا منگ[۱۲۶] ذکر شده است. در اوستا (یشتها) به شخصی به‌نام پوروبنگ[۱۲۷] اشاره شد که به مفهوم آنکه بنگ زیاد دارد می‌باشد.

در آداب ماگا، به قول نیبرگ، قضاوت به وسیله ریختن فلز مذاب بر روی بدن متهمین نیز مرسوم بوده است که مقصر و گنهکار می‌سوخته و بی‌گناه بی‌آسیب می‌مانده است. این همان اردآل[۱۲۸] است که در اجتماعات بدوی عمل می‌شده و در دوران ساسانیان هم به آن اشاره شده است. نیبرگ کلمه خوافنا را، که در بحث دو روح به آن اشاره شد، خلسه و رؤیا برداشت می‌کرد و معتقد است این همان حالتی است که در اثر رقص و آواز و استعمال حشیش و بنگ حاصل می‌شده است.

نیبرگ کشف دیگری هم می‌کند و آن این است که زرتشت ابتدا زروانیست بوده و این مذهب را از اجداد خود به ارث برده بوده است. ابتدا اهورامزدا در نظر زرتشت موقعیت زروان را داشته است که پس از خلق جهان به کناری نشسته و کار جهان را به دو روح پلید و نیک سپرده است. ولی در اثر حادثه‌ای در وجود او انقلابی ایجاد می‌شود و به خدای خود اهورامزدا متوسل می‌گردد و به مکاشفه‌ای دست یافته و پی می‌برد که مذهب موروثی غلط و نادرست است. اهورامزدا از کار جهان کناره نگرفته بلکه خدای فعال است که پیوسته به سوی مبارزین در راه حقیقت و راستی دست دراز می‌کند (شروع مرحله رسالت). روح شیطانی را نیز او خلق نکرده بلکه اهریمن و همه مخلوقات او جدا از خدا بوده‌اند. از این زمان زرتشت زروانیست به یک دوآلیست تبدیل می‌شود. حمله او به میترائیسم و قربانی خونین و نوشیدن هااوما از این زمان آغاز می‌شود و در نتیجه پیروان گذشته خود را از دست می‌دهد و مجبور به مهاجرت از وطن خود می‌شود و بالاخره در قبیله ویشتاسپه تحت حمایت او درمی‌آید. اما زرتشت وقتی به این قبیله وارد می‌شود مجبور به یک مصالحه می‌گردد. ویشتاسپ و همراهانش زرتشت را به‌عنوان رهبر مذهبی

126. mang
127. Puru banga
128. Ordeals

می‌پذیرند و اهورامزدا و دوآلیسم و امشاسپندان و آداب ماگا را قبول می‌کنند به شرطی که زرتشت هم در مقابل میترا و آناهیتا و دیگر رسوم میترائیسم یعنی نوشیدن شراب هااوما و قربانی را بپذیرد. زرتشت با این قرارداد موافقت می‌کند ولی در ضمن شرط می‌کند که طرز آماده کردن هااوما را تغییر داده و آن را با آب و شیر و عصاره نباتات مخلوط کنند. به عبارت دیگر زرتشت با سه شخصیت وجود داشته است. زرتشت ساحر قبیله یا شمن زروانیست، زرتشت مزداپرست و مخالف همه آداب و رسوم میترائیسم و پرستش ایزدان و بالاخره زرتشت پایه گذار اوستای قدیم.

جالب است نیبرگ که گاتاها را کلمات نامفهوم توجیه کرد به قدری از این کلمات مفاهیم مختلف و روایات و حکایات استخراج می‌کند که هیچ محقق اوستاشناس و دانشمند متخصص زبانهای شرقی تاکنون نتوانسته است با او رقابت نماید. نیبرگ برای بسط معلومات خود به اوستای متأخر مراجعه می‌کند و فصولی از وندیداد را به کمک می‌گیرد. او معتقد است که مگه گاتاها همان مگهه وداهاست که به معنی پاداش و هدیه بوده است و در اوستای متأخر مایا شده است که با مراسم پاکسازی برشنم همراه است و به‌طوری که قبلاً گفته شد مقصود از آن در گاتها ذکر یک مراسم خاص و سری و جامعه سری وابسته به آن است. نیبرگ برای جالب ساختن قصه خود بخشهای مختلف وندیداد را بازگو کرده و نقشه برشنم‌گاه را به دقت بررسی می‌کند و اورادی که در حال تطهیر مغ بر زبان می‌آورد تکرار می‌نماید مانند: دور شو، دور شو دروغ دیوآسا. دور شو دور شو مخلوق دروغ. دور شو دور شو زاده دروغ... و با این بررسیهای هنرمندانه مایل است غیرمستقیم ثابت کند که گاتاها نیز شرح یک چنین اوراد و مراسمی است. از درویشان ایرانی و رقص و آواز و مصرف حشیش و خلسه آنها سخن می‌گوید. اشاره به محمد می‌کند که او هم در حال خلسه هذیان می‌گفته است و زرتشت هم به او شباهت دارد. نیبرگ به روایتی از هرودت اشاره می‌کند که در بین اسکیتها مصرف شاهدانه بسیار زیاد بوده است و آنها گاهی دانه‌های آن را روی سنگ داغ ریخته و در بخار و دودی که بر می‌خاسته حمام بخار می‌گرفته‌اند. به نظر نیبرگ این شاه‌دانه به آتش ریختن یک آیین شمنی بوده است برای آنکه به حالت وجد و خلسه درآمده و فریاد و سرودهای وردمانند را بر زبان آرند. نیبرگ مدعی است که در مسافرتهای خود به شرق به این افرادی که بنگ مصرف می‌کردند زیاد برخورد کرده است و حشیش و بنگ هر دو از یک نوع شاهدانه به‌دست می‌آید!!

او مجدداً به فروردین یشت (۱۳/۱۲۴) به پوروبنگه اشاره می‌کند و می‌نویسد که در وندیداد هم به بنگ اشاره شده، ولی در اینجا صورت شیطانی به خود گرفته است و در انداختن بچه از آن استفاده می‌کنند. در ۱۵/۱۴ و ۱۹/۴۱ در ارتباط با دیوکوند[۱۲۹] و در ۱۹/۲۰ اهورامزدا را آبنگه و آخوافنا[۱۳۰] یعنی بدون بنگ و بدون خواب (فارغ از رؤیا و بنگ) نامیده‌اند.

---

129. Kund

130. a-khvafna, a-banga

نیبرگ می‌نویسد که در اوستای متأخر آداب و رسوم جرگه اولیه (مقصود زرتشت و پیروانش) و خلسه بنگ‌آلود آنها را شیطانی برداشت کرده‌اند. در وندیداد بر علیه آداب و رسوم قدیم جمعیت زرتشتیان بحث و جدلی به موازات محکوم ساختن شاه‌دانه قابل احساس است. مظهر قدیمی نشئه به‌نام بوشی یاسته[۱۳۱] به دیو خواب مبدل می‌گردد (۱۸/۱۶ و ۱/۱۹). نیبرگ چنان از لرزه‌ها و حرکات بی‌اختیار افرادی که در عالم خلسه فرو رفته‌اند و فریادهای نامفهوم از خود خارج می‌کنند، جشنهای توأم با می‌گساری و حرکات مستانه و... جمع اولیه زرتشتیان سخن می‌گوید که گویی خود در این جلسات شرکت داشته است. نیبرگ کشف بزرگ دیگری می‌کند و آن این است که همه این حرکات و رسوم پیروان راستی شبیه پیروان دروغ بوده است فقط آنها به خلسه نیک و وجد و حال وهو داخل می‌شده‌اند و دسته دیگر به خلسه بد و زشت! این دو حالت را اوروگ[۱۳۲] می‌نامیده‌اند که کاوی به آن دست می‌زند و اورودویاته که از اوردویانت[۱۳۳] است، که در یشت به کار برده شده، مقصود یک ناله و فریادکننده در حال خلسه و جذبه است (در گاتاها ۴۴/۲۰ نیز اوروویاته به کار رفته که به معنی به ناله در آوردن و ضجه کردن است و به ناله درآوردن گاو هنگام قربانی معنی کرده‌اند).

نیبرگ یسنا ۴۶ را مثال می‌زند که در آن زرتشت، شبیه ارداویراف که به عالم بالا سفر کرد! در پیشاپیش پیروانش از پل چینوات عبور می‌کند و می‌نویسد «اینکه در قسمت اول بند ۱۰ از حالت خلسه صحبت می‌شود جای هیچ‌گونه تردید نیست! و حرکت از روی پل چینوات باید در ارتباط بسیار نزدیک با این حالت بوده باشد. در بند ۱۰ زرتشت خود را چون یک پسیکوپمپوس (رهبر روحانی باشکوه و پر دبدبه و کبکبه) به پیروانش ارائه می‌دهد. او در رأس جمع ماگا که به حالت خلسه وهومنه فرو رفته و با وجد و سرور و جذبه و لرزشهای حاصله از سرودهای مقدس در حرکتند از پل چینوات عبور می‌کند».

نیبرگ با استفاده از چند اصطلاح که در وندیداد و یشتها آمده و یک کلمه که در گاتاها ذکر شده یک رمان مطلب ابداع می‌کند، که بزرگترین زبان‌شناسان پس از دو قرن تحقیق حتی یک جمله آن را نتوانسته‌اند تأیید نمایند. در جای دیگر می‌نویسد «جمله بخشد آن چیزی را که تو در زندگانی بهترین می‌شناسی» مقصود همان اکستاز است (خلسه و غش) و هیچ شکی در آن نیست.

نیبرگ برای اثبات برداشت خود از یسنا ۴۶ به وندیداد مراجعه می‌کند و معتقد است جمله: با ... به مشورت نشستن (مثلاً با وهومنه به مشورت پرداختن) مفهوم کهن و باستانی خلسه است و واسطه این خلسه در وندیداد خرتو یا خرد است که جای وهومنه گاتاها را گرفته همان‌گونه که در

131. Bushyasta
132. Urvag
133. Urudoyant

۵۳/۳ مشورت با خرتو مطرح شده که در آنجا نیز همین مفهوم را دارد. این بود خلاصه‌ای از نظریات نیبرگ که بعدها خود او هم، چنین سفت و سخت، آنها را باور نمی‌کند.

در رد نظریات نیبرگ هرتسفلد رساله‌ای نوشت که هشتصد صفحه را شامل می‌شد و علاوه بر او اغلب محققین نیز اشاراتی به نظریات او کرده و آنها را مورد انتقاد قرار داده‌اند.

پروفسور هنینگ معتقد است که برداشت هرتسفلد و نیبرگ هر دو افراطی بوده و با وجود آنکه سخت مخالف یکدیگرند دقیقاً در آنچه با هم مخالفند مورد اعتراض و انتقاد همه محققین قرار گرفته‌اند. برداشت این دو نه‌تنها به توجیه دین زرتشت کمک نمی‌کند بلکه آن را به مراتب پیچیده‌تر می‌سازد. هر دو نویسنده معتقدند که کلام زرتشت را بسیار خوب فهمیده‌اند و این موضوع را بارها تأکید می‌کنند، در حالی که آنچه اظهار می‌دارند چون دخمه پر پیچ و خمی از مسائل مشکوک و نامطمئن است. علاوه بر این آنها هر دو نظریه خود را بر پایه این اصل گذاشته‌اند که از کلمات زرتشت تعبیر جدیدی را ارائه می‌دهند و حتی برای آنکه نظریات خود را تثبیت کنند به تفسیر جملات، به دلخواه خود پرداخته و در صورت لزوم به میل خویش آنها را تغییر می‌دهند. حتی هرتسفلد اغلب می‌نویسد این بند باید چنین و چنان باشد.

این دو به جای هر لغت و کلمه‌ای که به نظرشان نامفهوم و نامعلوم رسد هرچه خودشان مایلند می‌گذارند و کلماتی که دارای معانی مختلف است آن مفهومی که موافق برداشت آنهاست برمی‌گزینند. البته با این روش می‌توان هرچه مورد نظر است از گاتاها استخراج کرد و آن را به هر مفهومی که مایل باشیم تفسیر نمود. مثلاً از کلمه خوافنا، که مشخصاً همان خواب و رؤیاست، نیبرگ خلسه و اغماء می‌سازد که با محیط شمنی او قابل تطبیق باشد و هرتسفلد گاتاها را مملو از اصطلاحات مربوط به اسب و اسب‌سواری و اسب‌دوانی می‌کند تا محیط برای شاهزاده و شوالیه (سوارکار) مورد نظر او آماده گردد. در ضمن یکی از نقاط مشترک هر دو این است که فنومنهای زمانهای بعد را به دورانهای قبل مربوط می‌سازند.

هرتسفلد حوادث زمان زرتشت را با بهره‌گیری از دربار خلفای عباسی توجیه می‌نماید و دربار مأمون یا متوکل را برای تشریح موقعیت زرتشت مورد استفاده قرار می‌دهد و نیبرگ دراویش رقصان دوران بسیار متأخر در زمان اسلام و دراویش ایرانی را برای خویش نمونه می‌سازد. نیبرگ برای توجیه شخصیت زرتشت محمد را مثال می‌آورد ولی نه آن پیمبری که واقعاً وجود داشته بلکه آن محمدی که متعصبین غربی از او ساخته‌اند. همان‌گونه که محمد را این متعصبین یک مریض عصبی و حتی گاهی مجنون و غشی خوانده‌اند، زرتشت هم در حال خماری به حال غش و خلسه فرو می‌رود و هذیان‌گویان کلماتی را بیان می‌کند. محمد از قوم خود رانده شده و به مدینه فرار می‌کند و زرتشت هم از قبیله خود مجبور به فرار می‌شود. محمد پس از هجرت در مدینه به یک

سیاستمدار مذهبی مبدل می‌گردد و زرتشت هم در قبیله ویشتاسپ از یک پیمبر به یک رهبر مذهبی ـ اجتماعی تبدیل می‌شود.

هنینگ می‌نویسد هماهنگی واقعی بین این دو پیمبر فقط در یک چیز مسلم است که هر دو در قبیله خود به سختی و بدبختی دچار می‌گردند ولی در محل هجرت خود با احترام و عزت استقبال می‌شوند. بالاخره هنینگ نتیجه می‌گیرد که مهمترین نکته در برداشت این دو این است که نیبرگ و هرتسفلد شکلی از زرتشت ساخته‌اند که به هیچ وجه با آن مقامی که در تاریخ واقعاً شایسته آن است، شبیه نیست. زرتشت مسلماً پایه‌گذار یکی از بزرگترین مذاهب جهان است و ملتی بزرگ او را به‌نام پیمبر خود ستایش می‌کرد. پس از اینکه ایرانیان مدتها بود که خاطره کوروش و داریوش را به دست فراموشی سپرده بودند حتی تا مرحله الوهیت به ستایش زرتشت ادامه می‌دادند. نه سیاستمدار هرتسفلد و نه حکیم ساحر نیبرگ می‌توانست از یک چنین موقعیت و تشخص روحانی برخوردار گردد... نیبرگ بالاخره مجبور می‌شود پیمبری زرتشت را بپذیرد ولی شخصیتی که شبیه یک حکیم ساحر به این پیمبر می‌دهد بیش از هزاران حکیم ساحر دیگر که در هر نسل و در هر مرحله در آسیای شمالی ظهور کرده‌اند نیست و چنین شخصیتی هرگز در خاطره نسلهای پی‌درپی باقی نمی‌ماند.

نیبرگ معتقد است که زرتشت به یک مصالحه تن در داده که اگر واقعیت می‌داشت قطعاً موجب خوار شدن او در چشم همراهان و پیروانش می‌شد. معروف است که روزی محمد در اثر فشار و آزار بسیار زیاد اعراب کافر مجبور شد سه بت بزرگ آنها را نیز تقدیس کند ولی روز بعد فوراً این گفته را تکذیب کرد و با این عمل احترام بیشتر پیروان و دشمنان خود را خرید زیرا اگر غیر از این عمل می‌کرد اسلام در همان روز قبل از تولد مرده بود. اگر زرتشت هم با پیروانش قرارداد می‌بست و مصالحه می‌کرد و میترا و دیگر خدایان را می‌پذیرفت در نسلهای بعد اثری از زرتشت باقی نمی‌ماند و دیگر کسی امروز از او یاد نمی‌کرد.

هنینگ بالاخره نتیجه می‌گیرد که نیبرگ برای تصورات خود هیچ‌گونه دلیل و مدرکی ارائه نمی‌کند و جز چند کلمه معمولی که خود به آنها مفاهیم شمنی بخشیده، مثلاً خواب را با خلسه، جمعیت و فرقه را با گروه اسرارآمیز صوفیان، دوست را با رفیق اسرار، عمل را با آداب شمنی و... توجیه می‌کند کوچکترین مدرک دیگری مطرح نمی‌سازد. همه این برداشتها خودسرانه و دلبخواه است و هیچ‌گونه پایه و شاهد قابل اعتمادی ندارد.

درباره وجود مذاهب شمنی که در بین ایندوگرمانها وجودش به هیچ وجه تأیید نشده است نیبرگ به گزارشی از یکی از ناخدایان اسکندر به‌نام انسکریتوس[۱۳۴] که استرابو آن را نقل کرده

134. Oneskritus

تکیه می‌کند. خود استرابو این سردار را قصه‌پرداز خوانده و معتقد است که او در حقیقت «ناخدای قصه‌های باورنکردنی است و نه هدایت‌کننده کشتیهای اسکندر» و دروغهای او درباره ملاقات اسکندر با ملکه آمازونها و اسب آبی در هند و مارهای ۶۰ متری و... مشهور است و مورخین نام او را با تمسخر ادا می‌کنند.

در مورد مصرف حشیش هنینگ می‌نویسد نیبرگ با استفاده از یک کلمه پور و بنگه در یشتها یکباره نتیجه می‌گیرد که در زمان زرتشت بنگ مصرف می‌شده است در حالی که در گاتاها اثری از این کلمه نیست و اگر زرتشت به آن اهمیت می‌داد لااقل خودش به آن اشاره می‌کرد و از نام مردی در فرودین یشت نمی‌توان استعمال بنگ را توسط زرتشت استنباط کرد!! جالب است که بنگ حتی در اوستای متأخر هم نه‌تنها تقدیس نشده بلکه تحقیر شده است و آن را به دیوی به‌نام بنگه وی بنگه[۱۳۵] منسوب ساخته‌اند و در وندیداد هم نفی شده و چنانکه دیدیم خداوند فاقد از بنگ نامیده شده. در بندهش نیز آمده که اهورامزدا به اولین گاو مقداری منگ داد تا او را بدون درد بکشد (یعنی ماده کشنده). و در کتاب ارداویراف که نیبرگ آن را با آب و تاب تمام مورد استفاده قرار داده به ارداویراف مخلوطی از شراب و منگ می‌دهند تا به خواب رود ولی او اول از نوشیدن این «نوشابه مرگ‌آور» امتناع می‌کند ولی پس از خوردن آن به حال مرگ افتاده و خوابی شبیه مرگ به او دست می‌دهد و هنگامی که از این خواب مرگ‌آلود بیدار می‌شود یک معجزه به حساب می‌آید. به عبارت دیگر در اینجا نیز ماده سمی و زهر برداشت شده است. استعمال بنگ و چرس و حشیش تا قرن ۱۱ در ایران نه به هیچ وجه معمول بود و نه از آن اطلاعی داشتند و پس از فتح هندوستان، توسط مسلمانان، با آن آشنا شدند و اولین‌بار در کتب طبی ایران در قرن ۱۳ به آن اشاره شده است و به هیچ وجه مشخص نیست بنگ به آن‌گونه که اکنون در ایران شناخته شده با منگ پهلوی یکسان باشد. این بنگ یک علف مخدر است در حالی که آن منگ مسلماً یک سم مهلک و کشنده بوده است. اصولاً کلمه هانف[۱۳۶] که نیبرگ به کار می‌برد در فارسی نه بنگ است و نه منگ بلکه شاهدانه است که با بنگ رابطه‌ای ندارد.

در جمله‌ای که در وندیداد آمده که خدا آبنگه و اخوافناست اگر بنگ را به معنی حشیش معنی کنیم نتیجه خواهد شد که خدا بنگی نیست و این جمله بی‌معنی خواهد شد در حالی که به عقیده هنینگ معنی اصلی این جمله آن است که خداوند نه با خواب آشناست و نه با مرگ، نه خواب او را می‌رباید و نه مرگ. آن‌وقت جمله معنی پیدا می‌کند و با کلمه دوانسه[۱۳۷] سانسکریت به معنی به انتها رسیدن و مردن یکسان می‌شود. هنینگ بالاخره نتیجه می‌گیرد که با وجود اختلاف نظر بین

135. bangha vibangha
136. Hanf
137. dhvansa

محققین در مورد زرتشت و مکتب او، همه جز افراط گران،در اصول متفقند. ما نباید این واقعیتهای اصولی را از نظر دور داشته باشیم و خود را به جزئیات مشغول و سرگرم کنیم. چند نمونه از واقعیتهایی که به تأیید همه رسیده است عبارتند از:

زرتشت دارای شخصیتی بسیار قوی و مورد توجه بود و مردم زمان خود را چنان تحت تأثیر قرار داد که یاد او تا امروز از میان نرفته است. که او یک پیمبر بود؛ پیمبری که قبول می‌شود به او وحی و الهام می‌شد تا برای مردم پیام آورد. که او دارای یک شخصیت اخلاقی برجسته بود، که او به راستی و حقیقت و راستکرداری پند می‌داد و دروغ و فریب و تهمت را زشت می‌شمرد، که او اصول نوینی را مطرح ساخت که ارزش داشت گفته و شنیده شود، که انسانهایی که او رهبری روحی و فکری کرد وحشیها نبوده و انسانهای مسئول و آگاه بوده‌اند و...

رودلف نیز برداشتهای نیبرگ را غیرعلمی و غیرواقعی می‌داند و معتقد است که او نه تنها حد و مرز علم را نادیده گرفته، بلکه در بعضی موارد به وسیله نظریات خود که صورت علم دین به آن داده مفهوم کلی اوستا را نیز مورد تجاوز قرار داده است و می‌نویسد که به همین دلیل گروه بسیار زیادی از محققین و دانشمندان مشهور ایران‌شناس نظیر شدر، هنینگ، شلرات، هرتسفلد، گیمن، تاوادیا و... نظریه نیبرگ را در مورد زرتشت رد کرده‌اند. او نیز نتیجه گیری غلط از یک کلمه بنگ را خاطرنشان ساخته و معتقد است با این کلمه که نه در گاتاها استعمال شده و نه در اوستای قدیم، و متعلق به زمانی است بسیار جدیدتر از آنچه بتوان به زرتشت نسبت داد، نمی‌توان این نتیجه گیری را کرد. رودلف نیز مانند هنینگ در رد نظریات نیبرگ بحث می‌کند.

شلرات نیز معتقد است که نظریه نیبرگ درباره زرتشت خریداری به‌دست نیاورده و به هیچ تجزیه و تحلیل علمی متکی نیست و در بررسیهای علمی مدرن تا امروز (تاریخ رساله ۱۹۷۰) پذیرفته نشده است

آلتهیم در مورد نظریه نیبرگ می‌نویسد «بدانسان که پیمبر ایران بر علیه نوشابه مستی‌بخش و مستانه به خون ریختن و قربانی کردن، برخاست پیام و رسالت او با نشئه و خلسه و از خودبی‌خودی هیچ رابطه و قرابتی نداشت بلکه باید آن را کاملاً قطب مخالف این برداشت دانست».

هینتس در رد نظریه نیبرگ و کسانی که ممکن است زرتشت را با شمنیسم مربوط سازند می‌نویسد که مقام زرتشت برتر از آن است که بتوان چنین نسبتی به او داد زیرا او پیمبری است در حد پیمبران بزرگ چون موسی و محمد. «حالت نشئه و خلسه توأم با غوغا و عربده و خروش شمنهای قبایل آسیایی و آفریقایی، تکانها و لرزشهای آشفته و توأم با غش و بی‌خودی، که در تورات به آن اشاره شده، حرکات مستانه مراسم مذهبی پیروان دیونیزوس در آسیای صغیر و دیگر شعائر مشابه مرسوم در شرق و اعمال و حرکات و شعائری دراویش رقصان و خروشان، همه آنها

اعمالی است که انگیزه خود را از ریشه‌های پست و شیطانی به‌دست می‌آورند و با پیام زرتشت تناسبی ندارد». و بالاخره پس از یک بررسی مفصل نتیجه می‌گیرد که زرتشت پیمبری است حقیقی و گاتاها مجموعه‌ای است از وحی و الهام که به دور از این برداشتهاست.

لومل که مورد احترام و تأیید خود نیبرگ نیز بود شدیداً نظریات افراطی را رد می‌کند و با تجزیه و تحلیل دقیق گاتاها نتیجه می‌گیرد که زرتشت در نهایت شهامت و بی‌پروایی بی‌نظیر علیه آداب و رسوم و معتقدات قدیم جامعه خویش قیام نموده است. جالب است که به مرور زمان خود نیبرگ با نظریات بعدی خود مستقیم و غیرمستقیم برداشتهای قبلی را نقض می‌کند و به‌طوری که برخی از بیانات او در بخشهای دیگر این رساله آشنا شدیم دیگر از شمن قبایل نیمه وحشی و هذیان‌گویی در عالم خلسه اثری در این گفته‌ها نیست. نیبرگ که مدعی بود سخن زرتشت را به‌خوبی درک کرده می‌نویسد «یقیناً پیمبر شاد است با کسی می‌تواند سخن گوید که او را درک کند، این گفته زرتشت است در یسنا هات ۵۱. پس زرتشت در برخورد با امثال ما کمتر شاد خواهد شد زیرا ما در حقیقت کمی از آنچه او می‌گوید دریافت می‌کنیم. هنگامی که ما به خواندن گاتاها می‌پردازیم با عالمی کاملاً مخالف با میترایشت روبه‌رو می‌شویم. همه چیز در اینجا قدیمی، مبهم و نفوذناپذیر است».

این سردرگمی و بهت و حیرت و گاهی پراکنده گویی و تحریف همه نتیجه توجه به اوستای متأخر و ادبیات پهلوی و تداخل آن با گاتاهاست. محققی که مایل است پیام زرتشت را از لابه‌لای یسناها، یشتها، ویسپرد و ناگوارتر از آنها وندیداد، دینکرد، بندهش و دهها رساله پهلوی کشف کند کاملاً سردرگم خواهد شد. از یک سو گاتاها را در پیش دارد که به اعتراف تمام محققین همه چیز در آن اصیل و در عین ارتباط با زندگی و جامعه لطیف و روحانی و معنوی است. از سوی دیگر در ادبیات اوستا به تدریج به عالم دیگری وارد می‌شود که ابتدا اسطوره‌ای و رؤیایی است و هرچند آینه شکوه خلقت است و در آنها همه فنومنها و عناصر گیتی جان گرفته به شکل ایزدان و قهرمانان با زشتیهای اهریمنی در نبردند، ولی بر اصول و پایه‌هایی غیر از گاتاها استوار گردیده و انعکاس وداها در آن به‌خوبی قابل درک است. حال هرقدر به جلو می‌رود از این عالم رؤیایی نیز خارج شده و با زندگی پر از شعائر و دستورات کلیسایی روبه‌رو می‌گردد که روح گاتاها به کلی با آن ناآشنا و غریبه است. در این اوراق نفوذ کلیسا و روحانیت را کاملاً درک می‌کند و چنگال کاهن و دلال دین را به‌صورت شرایع خشک و بازاری بر حلقوم انعام و گوسفندان خدا احساس می‌نماید. دین را به‌صورت معامله با خدا به واسطه روحانیت می‌بیند و ورد و دعا و داد و ستد مذهبی را، در ضمن انجام آداب و رسوم خرافی و بدوی و گاهی چندش‌آور، پایه‌های مذهب زرتشتی می‌شناسد. او در این سردرگمی نمی‌تواند بپذیرد که این همه اختلاف بین پیام زرتشت و آنچه به‌نام زرتشتی عمل

می‌شود وجود داشته باشد. نتیجه آن است که به شک و تردید دچار شده و گاهی چون زهنر فکر می‌کند که، شاید آنچه در گاتاها آمده مخالفت با یک نوع خاص از شعائر و معتقداتی است که آن زمان رایج بوده نه آنچه بعدها به‌نام زرتشت عمل کرده‌اند، و گاهی چون نیبرگ معتقد می‌گردد که گاتاها دارای زبان مخصوصی است که باید آن را با اوستای متأخر کشف کرد و ادبیات زرتشتی را بر آن منعکس ساخت تا قابل درک شود.[۱۳۸]

اما جالب است که همه این محققین به این سردرگمی دچار شده و عظمت پیام زرتشت و خلوص و صفای گاتاها سبب می‌شود که با گفته‌های خود نظریاتشان را نقض کنند.

نیبرگ که با آن حرارت به کشف اوراد و شعائر و آداب شمنی و صحنه‌های خلسه و رقص و بی‌خودی در گاتاها پرداخته بود در نوشته‌های بعد خلاف این نظریات را اظهار می‌دارد و حتی در پاسخی که به هنینگ می‌دهد به کلی منکر آن می‌شود که زرتشت را یک درویش هذیانگو و طالب حشیش و بنگ معرفی کرده باشد و این ادعای هنینگ را یک «اتهام شرارت‌بار و جدل غیرمنصفانه»[۱۳۹] نامیده است. همچنین نیبرگ که به مصالحه زرتشت با جامعه ویشتاسب درباره پذیرفتن آداب و رسوم آنان تکیه می‌کرد در کتابی که سالها پس از این نظریات منتشر می‌سازد «مذهب ایران قدیم چاپ آلمان ۱۹۶۶) از انحراف شدید مغان پس از زرتشت سخن می‌گوید و قیام زرتشت را برای بهبود طبقات ضعیف و مبارزه با آداب و رسوم میترائیسم، قربانی، پولی‌تئیسم برداشت کرده و مخالفت شدید او را با کرپن‌ها و کاویان تأیید می‌نماید. برای مثال او یسنا ۴۸/۱۰ را چنین معنی می‌کند:

ای مزدا. کی مردان آماده درک این اخطار خواهند شد. کی تو پلیدی این مستی و زشتی این می مستی‌آفرین را درهم خواهی کوفت، که از آن کرپنها با شرارت خود فرمانروایان بد

---

۱۳۸. من در این رساله مخصوصاً به نظریات بیشتر دانشمندانی که درباره زرتشت تحقیق کرده‌اند منحصراً اشاره کرده‌ام و در فصول مختلف از آنها یاد نموده‌ام تا خوانندگان یک تصویر کلی به دست آورده، خود به قضاوت پردازند و در مطالعات آتیه درباره پیام زرتشت تحت تأثیر گفته دیگران و به‌خصوص نام و شهرت قرار نگیرند. متأسفانه نه در این کتاب جای بحث بیش از این است و نه اصولاً امکان بحث تنها در یک رساله وجود دارد. برای ادای حق مطلب باید به تفصیل نظریات مختلف را توجیه کرد و به‌خصوص ادبیات پس از زرتشت را بررسی و مشروحاً با گاتاها مقایسه نمود و اثر دین آریاییان قدیم و وداها را در آنها ارائه داد. چنین کاری احتیاج به تنظیم چندین رساله دارد و من در این قسمت از بحث دین و حکومت کوشیده‌ام به اختصار پردازم و حتی آنچه قبلاً تنظیم شده بود چندبار خلاصه کنم تا فرصت برای بحث درباره دیگر ادیان و مذاهب باقی ماند. به این جهت معترفم که به شایستگی حق این مطلب را ادا نکرده‌ام و با پوزش از خوانندگان گرامی انتظار دارم خود آن را دنبال کنند. شاید هم بعدها عمری باقی باشد و فرصتی به دست آید تا مجدداً به جای تلخیص به تفصیل پردازم.

139. Boshafte Verleumdung und unfaire Polemik

سیرت کشورها را به خواستها و تجاوزات خویش می‌فریبند؟

و در بند ۱۱:

کی آرمئیتی با قدرت خود فرا رسد و چه کس مردم را از ظلم بندگان دروغ رها خواهد ساخت؟

و نتیجه می‌گیرد که در این ادبیات زرتشت حمله شدید خویش را بر علیه کاهنین و فرمانروایان شریر که طرفدار شعائر هااوما هستند اعلام می‌کند. نیبرگ معتقد است که در ابتدای این سرود زرتشت دست رد به سینه همه پیروان دروغ زده شده همان‌گونه که محمد در سوره نهم آیه سوم چنین کرده است (دیگر سخن از هذیان‌گویی هیچ‌یک از این پیمبران نیست).

نیبرگ در بحث مربوط به یسنای هفت بهری و آیین هوم می‌نویسد «تلفیق عقاید به حدی وسعت می‌یابد که حتی زشتی این مشروب مستی‌آور، که بنای نفرت آتشین و تأثر سوزان زرتشت شده بود، به جمعیت زرتشتیان راه یافته و مجدداً تقدس خود را به دست می‌آورد» و بالاخره هم نتیجه می‌گیرد که اصولاً جامعه زرتشتیان به حد وسیعی از ایدئولوژی مغان تبعیت می‌کردند که روح و باطن آن از مذاهب میترائیسم سرچشمه می‌گرفته است. حتی در فروردین‌یشت مغان به تحسین و تجلیل فره‌وشی‌ها که همان ارواح اجداد و پهلوانان قدیمند، می‌پردازند که ریشه‌اش در نیاپرستی قدیم آریاهاست. همچنین کاویها که مورد شماتت زرتشت بودند مجدداً مورد احترام قرار گرفته و به‌عنوان پهلوانان جامعه تحسین و ستایش می‌شوند. نیبرگ می‌نویسد «همان‌گونه که اغلب رودهای شرق ایران در شنهای صحرا فرو می‌روند یا در باتلاقها گم می‌شوند، به نظر می‌رسد که دین زرتشت نیز به همان گونه در سینکرتیسم [۱۴۰] (تلفیق مذاهب) مغان ناپدید گردید».

نیبرگ در مقدمه چاپ جدید کتاب خود غیرمستقیم همه نظریات گذشته خود را تعدیل می‌کند و این مقدمه را می‌توان گواه بر آن دانست که خود او نیز در طول زمان برداشت نوینی یافته است.

ویدن گرن، یکی از شاگردان معروف او برای آنکه بدون رد کردن نظر استاد آن را تعدیل نماید از یک سو گفته نیبرگ را درمورد حالت خلسه زرتشت و پیروانش نفی نمی‌کند ولی این خلسه را یک حالت در خود فرو رفتن توجیه می‌نماید که برای کشف حقایق و بهره گرفتن از الهام و روشن‌بینی بوده است و می‌نویسد این حالت را با شمنیسم مقایسه کردن (نظر قدیم نیبرگ) به زبان علمی فقط یک تقارب است و تنها ازنظر خارجی و حدود تأثیرش این تشابه در نظر گرفته می‌شود ولی «برای هر مورخی بدیهی است که حتی بزرگترین شخصیتهای تاریخ هم ابتدا پیوسته در فضایی که عوامل قبلی مسلط بوده‌اند به تأثیر پرداخته‌اند. همچنین بنیانگذاران بزرگ ادیان جهان. این امر

140. Syncretism

هرگز به اهمیت تاریخی آنان کوچکترین لطمه‌ای وارد نمی‌سازد». به عبارت دیگر این حالت خلسه یک عادت اجتماعی بوده که زرتشت به بهره گیری از آن برای هدایت مردم پرداخته است. ویدن‌گرن در ضمن می‌پذیرد که در گاتها به هیچ وجه اثری از شاهدانه و خماری نیست و نمی‌توان پذیرفت که او برای دست یافتن به این حالت جذبه از مواد مخدر بهره می‌گرفته است ولی آنچه نه استاد و نه شاگرد فاش کرده‌اند این سر است که از کجا به این نتیجه گیری دست یافته و چگونه از گاتاها کشف کرده‌اند که زرتشت و پیروانش از حالت خلسه بهره می‌گرفته‌اند؟ حالت جذبه برای خود زرتشت امری واقعی است و مسلم است که در آن ادوار تاریک برای بیان آن مفاهیم عالی، گذشته بر خردمندی و فکر بلند احتیاج به در خود فرو رفتن و جذبه بوده است. وقایع را باید با زمان و فضای وقوع آن مقایسه کرد و همان‌گونه که در بحث شخصیت زرتشت اشاره شد تربیت مدرسه‌ای هرگز موجد این عروج و تعالی نخواهد گردید و همان‌گونه که در مورد محمد امّی این علوم تجربی موجب تجلی نشد، درباره زرتشت نیز مسلماً عوامل دیگری مؤثر در قیام و پیامش گردیده است. از یک کلمه مگایی که در گاتاها آمده یک دانشمند مجاز نیست چنین افسانه‌پردازی کند، گویی که خود در آن دوران ناظر بر حوادث بوده و با زرتشت به دور آتش به رقص می‌پرداخته و در عالم خلسه فرو می‌رفته است!

کلمه مزویی - مگایی در ۲۹/۱۱ و ۴۶/۱۴ و کلمه مگه نیز در ۵۱/۱۱، ۵۳/۷ آمده است.

درباره کلمه مَز که قبلاً صحبت شد به معنی بزرگ است و مزویی - مگایی را برخی از زبان‌شناسان و محققین انجمن بزرگ برادری یا گروه زرتشت و پیروانش معنی کرده‌اند و برخی هم شاهکار بزرگ و کار بزرگ، هدیه و بخشش بزرگ، پیمان بزرگ. و مقصود از آن هدیه بزرگی است که از جانب اهورامزدا به‌صورت دین راستی به زرتشت و پیروانش عطا شده است.

در سانسکریت مگه به معنی پاداش و بخشش آمده است. ولی از این کلمه هیچ کس یک جلسه سری و مجمع اسرارآمیز که با ذکر اوراد و رقصهای هیجان‌انگیز به خلسه فرو روند، برداشت نکرده است، زیرا نه چنین اخباری از آن زمان وجود دارد و نه در جایی به آن اشاره شده است. حتی در اوستای متأخر نیز از چنین جلسات سری دراویش رقصان خبری نیست و حتی در پهلوی نیز از آن خلوص و نیکی برداشت کرده‌اند. کلمه مگَه‌وَن در گاتاها شبیه کلمه مگاوُنْ[141] سانسکریت است که به معنی ثروت است و در دو بندی که به آن اشاره شده (۳۳/۷ و ۵۱/۱۵) به مفهوم دارنده مگه است.

ضمن این بحث لازم می‌بینم به برداشت آذرگشسب و پورداود اشاره کنم که به نظر آنها مقصود از این کلمه اشاره به مغان زرتشتی است. او می‌نویسد «زرتشت یاران و پیروان خود را مغ

141. magaono, magavan

نامیده و انجمن برادری و یگانگی یا انجمان مغان، ویژه زرتشت و یاران اوست. زرتشت خود بنیانگذار این انجمن بود و همین مغان بودند که در گسترش دین زرتشت کوششها کردند و نمی‌توان نظر برخی از خاورشناسان، که آلودگیهای کیش زرتشت را به مغان نسبت می‌دهند، پذیرفت» و همچنین «در زمان تدوین گاتاها مغ مقام بسیار والایی داشت ولی قرنها بعد از آن سقوط کرد به‌طوری که در زمان هخامنشیان مغها نمی‌توانستند عرض اندام کنند».

مورخین قدیم از روحانیون جامعه مادها گزارش می‌دهند که آنها را مگو[۱۴۲] نامیده‌اند. به هیچ وجه معلوم نیست این مگو که همان مغان اوستای نو و موبدان پهلوی هستند نامشان از همان کلمه مگه مشتق شده باشد پروفیروس این روحانیون را ماکوس نامیده است و آن را کسی که در مسائل مربوط به خدا داناست و در امور الهی خدمت می‌کند معنی کرده. کلمه ماژیک یا ماگی (سحر و جادو) از همین کلمه است و جادوگر را در زبانهای لاتین ماژیسین یا ماگیر می‌نامند. اما موضوعی که مسلم است مغان مادی همان مگه‌ون گاتاها نیستند.

دیدیم که برای مگه‌ون معانی مختلفی شده که اغلب بر انجمن زرتشتیان ترجیح دارد زیرا مگه‌ون یعنی آنکه دارای مگه است، مانند اشه‌ون. و در این صورت مگه باید چیزی شبیه به همان هدیه الهی و یا دین راستی باشد که به پیروان زرتشت عطا شده است. اما اگر همان مفهوم مورد نظر آذرگشسب و دیگر محققین زرتشتی که این کلمه را با مغ مربوط می‌سازند، یعنی انجمن برادری، بپذیریم باز باید قبول کنیم که این نام یک مجمع است نه یک فرد، همه پیروان زرتشت و خود او مگه‌ون هستند. علاوه بر این مسلماً در زمانی که خود زرتشت حضور داشته وجود یک روحانی و خبره دین به هیچ وجه قابل توجیه نیست، علاوه بر آنکه زرتشت کاهنین را جملگی طرد کرد و به قول اغلب محققین همه اشه‌ونهای راست دین را که از دانش و فهم و شعور برخوردارند، روحانی دانسته است. دلیل روشن دیگر آن است که اگر این مغان پس از زرتشت مبلغ دین زرتشت بوده‌اند باید در یشتها و یسناها نامی از آنها برده شده باشد، در حالی که چنین نیست، و قبلاً تذکر داده شد که در این نوشته‌ها اترون کاهن و روحانی است. از ظهور مغان در جامعه مادها در حدود قرن هفتم ق. م. به‌صورت گروهی که کهانت را به ارث می‌برده‌اند (مانند برهمن‌ها)، گزارش شده است. در جامعه هخامنشیان و زمان داریوش هنوز تسلط کامل بر مردم نیافته بوده‌اند ولی به‌تدریج موقعیت آنان تثبیت شد در حالی که در زمان ساسانیان کاملاً بر جامعه ایران مسلط شده‌اند. پس این ادعا که

---

۱۴۲. طبق برداشت مسینا (G-Messina)، ایران‌شناس مشهور، ماگو کسی است که از مگه (Maga) یا هدیه الهی بهره‌مند شود. در اوستا مگه را همان دین راستی تعبیر کرده‌اند که توسط اهورامزدا به زرتشت الهام شده است. پس طبق این برداشت هم مزداپرستی یک ماگوست و به همین جهت نیز زرتشت را اولین ماگو نامیده‌اند. شاید مغان نیز به اعتبار این توجه خود را ماگو نامیده‌اند. موبد در اصل ماگوپت بوده که پت یا سر و رئیس در پهلوی به بد تبدیل شده است و ماگو به مغ و موبد (ماگوبد ـ مغ‌بد ـ موبد)

مغان در زمان گاتاها مقام والایی داشته و سپس مقام آنها سقوط کرده است، صحیح نیست. نویسنده دیگری که در برداشت افکار زرتشت به انحراف و اشتباه دچار شده موله[۱۴۳] فرانسوی است که هرچند نظریات او مورد توجه قرار نگرفته است ولی ازنظر تکمیل این بخش مختصراً به تشریح آن می‌پردازم.

موله با توجه به آداب و رسوم پارسیان و هندوان و اهمیت قربانی در آیین ودایی و آریاهای قدیم چنان در این تصورات غرق شده که سراسر گاتاها را انعکاس این آداب و رسوم برداشت کرده است. موله گاتاها را مجموعه‌ای از سرودهای قربانی می‌داند که یک بیان عادی و دعاگونه در یک ریتوال معبدی است و تا جایی پیش می‌رود که حتی از اسامی اشخاص و نامهای متن آن سرودها، علائم و اشارات خاص برای آداب و دعاهای قربانی و محل انجام مراسم و وردهای مربوطه برای دور ساختن شیاطین، استنباط می‌نماید. او حتی از این نیز قدم فراتر می‌گذارد و بخشهای مشخص و روش گاتاها را که افراطی‌ترین منتقدین نیز در آن شک نکرده‌اند، به صحنه‌های قربانی و مراسم معبدی مبدل می‌سازد.

جالب است که موله از یک سو می‌پذیرد که زرتشت با آداب و رسوم و کاهنین آریاها به سختی به مخالفت برخاسته و خدایان آنها را مطرود نموده است و بر علیه قربانی خونین و مستی و سایر شعائر و آداب وابسته به میترائیسم قیام کرده و پندار، گفتار، کردار نیک را پایه دین قرار داده است، و به حدی به حقیقت و راستی توجه داشته که پیرو راستی را آمرزیده و پیرو دروغ را گناهکار معرفی کرده است. ولی از سوی دیگر سعی می‌کند زرتشت را در حد یک ریشی سرودگوی هندو معرفی نماید. اگر فقط همان واقعیتهایی را که موله بالاجبار[۱۴۴] برای زرتشت و پیام او پذیرفته است درنظر بگیریم باید یقین کنیم که اختلاف بسیار زیادی بین زرتشت و گاتاها با ریشی‌های ودایی و سرودهای آنان است. موله برای توجیه این تناقض و ارتباط گاتاها با وداها می‌نویسد «در هند نیز دواها و اسوراها دو گروه مقابل و مخالف هم بودند. در مقابل اسورا وارونا حافظ رته (نظام) دِوا ایندرا قرار گرفته بود که عنصر بی‌نظمی و تحول مایا[۱۴۵] را مجسم می‌سازد. این تضاد نظیر همان اختلافی است که بین دئو (دیو) و اهورامزدا در گاتاها وجود دارد. در اوستای غیرگاتایی و دین زرتشت دوران میانی، ایندرا نقش خاص مقابله با اشه را به دست می‌آورد. پس با توجه به این قرابت هیچ‌گونه تغییر اساسی و خاص حاصل نشده بوده است که لازم باشد بپذیریم یک رفورم و تحول به وقوع پیوسته است».

---

143. Mole

۱۴۴. تذکر بالاجبار برای این است که این جهات گاتاها غیر قابل انکار است.

145. maya

او نتیجه می‌گیرد که تبدیل خدایان آریایی به دیوان فقط یک جابه‌جایی است که اسوراها جای دواها را گرفته‌اند. موله می‌نویسد «تنها اختلافی که بین دین هندوان و ایرانیان وجود داشت آن است که هندوان پیروزی دواها را بر آسوراها تحسین می‌کنند ولی گاتها غلبه اهورامزدا را بر دئوها انتظار دارند». برداشت موله درباره وارونا جالب است. او می‌نویسد اینکه نام وارونا یا بزرگترین اسوراها هرگز در ادبیات زرتشتی نمی‌آید و اهورامزدا جای او را گرفته است مسئله غیر قابل حلی نیست. شاید در این مورد ما با یک تابو روبه‌رو هستیم. قطعاً نام اعلاترین خدایان به حدی مقدس بوده است که ذکر آن را زرتشت مجاز نشمرده و تابو ساخته است!!

او می‌نویسد «امشه اسپنته‌ها دارای موقعیت دیگری هستند زیرا در گاتاها آنها را کمتر می‌توان به‌صورت خدایان ممتاز و مستقل برداشت کرد تا عواملی که در مراسم قربانی نقشهایی به عهده دارند». او در ضمن تصدیق می‌کند که درگاتاها، ما با یک خدا روبه‌رو هستیم که تنها خالق است و امشه‌اسپنته‌ها کیفیات و صفاتی هستند که معرف عوامل شعائری می‌باشند.

کشف دیگر موله آن است که زرتشت مانند ریشی‌های ودایی معتقد بوده است که بشر فقط با دعا و اوراد و انجام مراسم و شعائر و تقدیم نیاز به آمرزش دست می‌یافته است و با این عمل جهان فرشه[۱۴۶] می‌گردد. از این جهت گاتاها سراسر از این اوراد است و به قول او «زرتشت با اجرای این کلمات و اعمال و رسوم مذهبی بالاخره جهان را فرشه خواهد کرد». موله می‌نویسد «به همین جهت اولین فصل گاتاها با این تقاضا و تمنا به پایان می‌رسد که به او اوراد بهتر و مراسم شایسته‌تر الهام شود تا برای انسانها این امکان را فراهم سازد که به فرشه‌کردن جهان دست یابند».

درباره اشخاص و نامهای گاتاها موله معتقد است که زرتشت آنها را فقط چون سمبلهایی برای رنگین ساختن آداب قربانی و افزایش تأثیر آنها به‌کار گرفته است. او می‌نویسد «حتی اگر ویشتاسپه و کاوینا و ایپیو... را شخصیتهای تاریخی بدانیم درگاتاهای چهارم فقط از این جهت نام برده شده‌اند که آنها در مقابل کاهن قربانی با پاداش شایسته‌ای خود را با سخاوت نشان داده‌اند. اما از این تعبیر به هیچ وجه نمی‌توانیم فراتر رویم». او د رجای دیگر درباره یسنا ۵۱ و ذکر نامهای کاوی ویشتاسپه و کاوی و ایپیو می‌نویسد «در هر دو حالت سخن از دو مدل است، مثل یا طرح اولیه، برای حاضران در مجلس دعاخوانی همه چیز درگذشته رخ می‌دهد. وضع و حالت شخصی حاضران با اشخاص نام برده شده مقایسه می‌شود».

در جای دیگر درباره تعبیر عمومی یسنا ۲۸/۵ که «بیایید تا با زبان کافران را برانیم

۱۴۶. فرشه یعنی پاک و درخشان و نو. شوشتری می‌نویسد «ایرانیها گفته‌اند که در آخر زمان ستاره‌ای دنباله‌دار به‌نام گوچهر بر زمین می‌افتد. زمین آتش گرفته گداخته می‌شود پس از آن اهریمنان از سپاه اورمزدی شکست خورده به تاریکی فرو خواهند رفت و جهان از پلیدی آنها پاک خواهد شد و این‌گونه پاک شدن جهان را به زبان اوستایی Frasho Keriti و به زبان پهلوی فرش‌کرت گفته‌اند».

(آذرگشسب: با این کلام مقدس رهبری خواهم کرد گمراهان را به برترین راه با زبان خویش، و پورداود: از این مهین‌تر گفتار بگروانیم زیانکاران را با زبان) می‌نویسد «به هیچ وجه در متن به این موضوع اشاره نشده است که مقصود از خرفستر انسانهای مخالف باشند. امکان دارد که یک متافور (استعاره) مورد نظر باشد... باید توجه کرد که در ضمن سخن از وهومنه و مکان اهوراهاست که به وسیله آن ورد ریتوال (دعا) یا مانتره، مکان اهوراها می‌توان به‌دست آورد و زبان است که به کمک آن خرفسترها رانده می‌شوند. این منظره کاملاً آشنایی است. در اینجا سخن از پاک کردن محل قربانی است از حیوانات ناپاک به وسیله اورادی که حاضران بر زبان می‌آورند».

موله در تعبیر یسنا ۲۸ و ۲۹ متوسل به افسانه‌ای می‌شود که اورمزد هنگامی که روان گاو به ناله درمی‌آید فره‌ور زرتشت را که هنوز صورت بشری نیافته بود به او ارائه می‌دهد. این فروهر در هوم (شراب) جای داشته است. پس از این صحنه زرتشت از مخلوط شیر و هوم متولد می‌شود. موله معتقد است که مفهوم یسنا ۲۹ بیان تولد زرتشت است از هوم!! و زرتشت در طول اهنودگات (۲۸ ـ ۳۴) از هااوما متولد می‌گردد!!!

موله بالاخره در پایان تحقیقات عمیق خویش!! خوشحال است که با توجه به ادبیات سنتی و افسانه‌ها و روایات پهلوی و اوستای نو و بهره‌گیری از وداها توانسته است گاتاها را به زبانی کاملاً نوین تفسیر کند!

نظریات موله را زیاد قابل بحث ندانسته‌اند و فقط شلرات درباره آن اظهارنظر کرده است. با شرحی که تاکنون از تفسیر محققین و اوستاشناسان داده شده است، می‌توان دریافت که چنین ابداعات افراطی مورد توجه و قبول دانشمندان قرار نخواهد گرفت و حتی بحث درباره آن را زائد می‌دانند. برداشتهایی که بر هیچ پایه علمی استوار نیست و بدون بهره‌گرفتن از مدارک قابل اعتماد و اصول علم زبان‌شناسی، به اتکاء روایات و افسانه‌های عامیانه و ادبیات کلیسایی، ابداع و اختراع شود، در محافل علمی مورد توجه قرار نخواهد گرفت. با وجود این من بیجا نمی‌بینم که به اختصار چند نکته از نظریات موله را بررسی نماییم.

همان‌گونه که قبلاً توضیح داده شد، اهمیت کار و کوشش و سازندگی و توجه به راستی و پاکی در پیام زرتشت به حدی است که حتی در اوستای متأخر نیز تأثیر خود را ارائه می‌دهد و حتی خود موله نیز نتوانسته است این واقعیت را انکار نماید. پیمبری که به قول خود موله پندار، گفتار، کردار نیک و راستی و درستی را پایه دین خود قرار دهد و با آداب و رسوم کاهنین آریاها به مخالفت برخاسته باشد، معقول نیست پیام او سراسر ورد و دعای قربانی و رسوم معبدی باشد!! به‌خصوص که نتوانیم هیچ‌گونه دلیل معقولی هم برای اثبات این برداشت و یا رد نظریات مخالف آن را ارائه دهیم. اما درباره اشتباهات موله:

اولاً اسوره‌ها و دواها هر دو لقب خدایانند و فقط وارونا به‌نام اسوره نامیده نمی‌شده است و به‌طوری که دیدیم تمام خدایان آدیتی اسوره بوده‌اند و حتی کریشنا و ویشنو. جالب است که ایندرا نیز گاهی اسورا مهت بوده است[۱۴۷]. این خدایان رقیب هم نبودند و هرگز میترا و آریامن و ویشنو و... رقیب دوه‌ها نبوده و خود آنها نیز در شماره دوه‌ها و فروغمندان آسمانی نامیده می‌شده‌اند. در وداها ماندالا یکم سوکتای ۵۵ حتی «از بین دوه‌ها اسوره بزرگ و یکتاست» به عبارت دیگر اسوره خود از دوه‌ها بوده است. در پانتئون خدایان آریایی، مانند تمام اقوام پولی‌تئیست، خدایان دارای مراتب و وظایفی بودند ولی در ضمن همه خدا به حساب آمده و دارای شعائر و آداب خاص خود بوده‌اند. حتی امروز پس از سه هزار سال در هندوستان ایندرا وارونا و میترا و آگنی و ویشنو و کریشنا و شیوا و... به‌صورت خدایان درکنار هم ستایش می‌شوند و با هم جنگ و نزاع ندارند، و هر یک در منطقه‌ای دارای نفوذ بیشتری هستند. دیدیم که در وداها چگونه این تحول انجام شد و اسوره که فقط لقب و کنیه خدایان به‌شمار می‌رفت و به برداشت محققین تشخص روحانی خدایان بود، به ضد خدا مبدل شد. موله یا از روی عدم اطلاع و یا به عمد فراموش می‌کند که وارونا و میترا و... یا اسوره‌ها در مقابل ایندرا و به مخالفت با او برنخاستند بلکه مفهوم اسوره در مقابل مفهوم دوه قرارگرفت. از ویشنو و شیوا و ایندرا که خود لقب اسوره داشته‌اند تقاضا می‌شود لشکر اسوره را در هم شکنند و پیروان اسوره با پیروان دوه به جنگ می‌پردازند. علت آن را هم به وضوح بررسی کردیم. اما در پیام زرتشت به هیچ وجه سخن از دوگروه خدایان نیست که در مقابل هم قرار گیرند. اهورامزدا تنها خدای گاتاهاست و همه خدایان دیگر بلااستثناء به دیو مبدل شده‌اند، که در حقیقت خدایان دروغ و به عبارت دیگر نا ـ خدا می‌باشند. دیوان خدایان مقابل اهورامزدا نیستند و از ایندرا، میترا، ناساتیه و... سخنی نیست و این اوستای متأخر است که مجدداً برخی از آنها را به‌صورت ایزدان و برخی را به شکل دیو و عفریت ساخته است. زرتشت همه خدایان آریایی و بتهای عینی و ذهنی را مطرود ساخت و آنها را محصول فریب نامید و جالب است که حتی نام خدایان دروغ و زشتی هم بر آنها گذاشت و از خدای دروغ و راستی هم سخن نگفت، بلکه او فقط از خدا به نام اهورامزدا یاد کرد که همه جهان مخلوق اوست و دیگر هیچ. دیوان محصول خیال و ساخته کاهنانند که پیروان دروغند، زیرا وجود خدایان آنها بر دروغ بنا شده است. این بزرگترین شاهکار زرتشت است که حتی امروز نیز باعث تحسین و اعجاب می‌گردد. بین این دو سیستم فکری، گاتاها و وداها، کوچکترین شباهتی نیست، بلکه دو سیستم فکری متضاد است.

۱۴۷. درباره ویشنو و کریشنا به ماندالای ششم ریگ‌ودا، و درباره ایندرا به ریگ‌ودا و گاتاها نوشته کاشیاپ، نویسنده هندی مراجعه شود.

نکته دیگر که قبلاً نیز اشاره شد آن است که میترا، یکی از بزرگترین اسوره‌های ودایی نیز در شمار دیگر دئوها و با اشاره غیرمستقیم در گاتاها طرد شده و به‌خصوص بر شعائر او مهر باطل خورده است. به عبارت دیگر گاتاها انعکاس مبارزه دئوه‌ها و اسوره‌ها نیست.

اشتباه دیگر موله آن است که مانند تمام برداشتهایش به اوستای نو تکیه کرده و معتقد است که در وداها، دوه‌ها بر اسوره‌ها پیروز می‌شوند ولی گاتاها به انتظار پیروزی اهورامزدا بر دئوهاست! در گاتاها اهورامزدا احتیاج ندارد زیرا خالق است و تنها خالق. هرگز خالق به انتظار پیروزی بر مخلوق نخواهد بود که او خود پیروزی است. روایات و اسطوره‌های پهلوی را به جای گاتاها به کار گرفتن نه‌تنها نظریه‌ای را اثبات نمی‌کند که آن را بی‌پایه می‌سازد. حتی در یسناها و یشتهای قدیم که انحراف آنها از گاتاها مسلم است، هنوز اهورامزدا تنها خالق است و او خالق یزدان نیز هست، و اهریمن در مقابل اهورامزدا نیست. این برداشت موله از مذهب زرتشتی پهلوی است، که قبلاً هم به آن اشاره شد، نه گاتاها:

اشتباه یگر موله درباره مایاست. به‌طوری که دیدیم این واروناست که دارای مایا بوده و او را مایین می‌خواندند نه ایندرا و اصولاً مبارزه‌ای بین ایندرا و وارونا در وداها به چشم نمی‌خورد و هر یک مظهر یک عده از قدرتها می‌باشند. در دین ودایی خدایان موجوداتی پرقدرتند که بر سرنوشت بشر مسلط می‌باشند. خوبی و بدی آنها مطرح نیست و بین آنها همه گونه خدا با مظاهر مختلف وجود دارد. اغلب آنها خشمناک، خودخواه، مستی‌جو، حریص، کشنده، غران چون رعد و تیز و پران چون بادند... خدایان همیشه موجب سعادت و سلامت بشر نمی‌شوند، بلکه اغلب خشم آنها می‌سوزاند و درهم می‌ریزد و بدون رشوه و عجز و لابه نمی‌توان آنها را آرام ساخت. در حالی که در گاتاها ما به کلی با فضای دیگری روبه‌رو هستیم. این دو را با هم مقایسه کردن و آنها را یکسان دانستن، فقط زمانی قابل توجیه است که ندانسته و یا به عمد ادبیات پهلوی را به جای گاتاها به کار گیریم، کاری که موله نیز به آن توسل جسته است. (حتی در این مورد نیز نه‌تنها یشتها و یسناها دارای فضای دیگری هستند بلکه اوستای متأخر نیز همیشه با وداها قابل تطبیق نیست).

اما برداشت موله درباره وارونا بسیار جالب است. از یک طرف توجیه گاتاها را می‌پذیرد و از طرف دیگر یک خدای برتر (مانند زروان) در پشت اهورامزدا کشف می‌کند که آن‌قدر از اهمیت و ارزش برخوردار است که حتی پیمبر او هم اجازه ذکر نامش را ندارد! معلوم نیست پیروان زرتشت ازکجا باید به این خدا پی برند و موله چگونه به چنین کشف بزرگی دست یافته است؟ این افکار زروانیستی بود که اهریمن و اهورامزدا را فرزندان دوقولوی زروان معرفی کرد. موله نیز در همان فضای ساسانیان به‌سر می‌برد و وارونا را جانشین زروان می‌سازد با این اختلاف که نام او تابو می‌شود و در طول هزاران سال هیچ کس از آن آگاه نمی‌گردد تا قرن بیستم موله آن را مجدداً کشف

نماید!

علاوه بر این همان‌گونه که قبلاً تذکر داده شد غیر از وارونا خدایان دیگری نیز نام اسوره داشته‌اند. از آنها چرا در گاتاها نام برده نشده است. نام آنها نیز تابو شده است؟

درباره ادعاهای دیگر موله، که زرتشت چون ریشی‌های هند و فقط با ورد و دعا مایل بود جهان را فرشه سازد و گاتاها سراسر از این اوراد معبدی است، کافی است که به ترجمه زبان‌شناسان معتبر، که موله خود نیز مدعی این تخصص نیست، مراجعه کنیم و ببینیم حتی افراطی‌ترین اوستاشناسان این ادعا را تأیید نکرده بلکه عکس آن را اظهار می‌دارند. بیش از یک قرن است که بزرگترین خاورشناسان متخصص زبانهای شرقی در یک کوشش پیگیر سعی به کشف و تفسیر سرودهای زرتشت نموده‌اند. هرچند هنوز اختلافاتی در توجیه برخی از مطالب گاتاها وجود دارد ولی در یک اصولی همه به توافق رسیده‌اند که بهتر است افرادی چون من غیرمتخصص تا زمانی که با استدلال منطقی خلاف آنها به اثبات نرسیده است به این اصول تکیه کرده و بی‌پایه و دلیل به ابداع دست نزنیم. با استفاده از افسانه‌های خرافی چون تولد زرتشت از هوم و شیر!! پس از تصویب گاو!! در حضور اهورامزدا، نمی‌توان گاتاها را تفسیر کرد. اتکاء به اسطوره‌ها و افسانه و روایات زرتشتی، به‌طوری که مکرراً مشاهده کردیم جز انحراف و اشتباه نتیجه‌ای نخواهد داشت.

شلرات، محقق معاصر آلمانی بدون آنکه وارد جزئیات شود درباره نظر موله می‌نویسد که با زبان و اصطلاحات و مفاهیم اوستای متأخر و ترادیسیون زرتشتی نمی‌توان گاتاها را توجیه کرد زیرا در این مورد روایات سنتی مردود و به کلی قاصر شناخته شده است. یقیناً حتی زبان زرتشت برای تنظیم‌کنندگان این ادبیات قابل درک نبوده است به همین دلیل بسیاری از عناصر بت‌پرستی آریاهای قبل از زرتشت در اوستا وارد شد. «برای همه محققین در مورد گاتاها روشن و بدیهی است که با کمک زبانهای متأخر ایرانی و سنت زرتشتی حتی مفهوم یک جمله از گاتاها را نمی‌توان کشف کرد». او همچنین در این باره می‌نویسد «ارزش والای مذهب زرتشت برای دانشمندان محقق ادیان قابل کتمان و تردید نیست. این اصل هم برای پدیده‌گرایانی (فنومنولوگ[148]) که در گاتاها نمونه رسالتی را می‌بینند که در حال تشکل است و هم برای اصل‌گرایانی (سیستماتیکر[149]) که در آن با نمونه‌ای از یک جهان‌بینی نظام‌دهنده محیط و دربرگیرنده، آشنا می‌شوند، صادق است و طبیعتاً هم برای تاریخ‌شناس محقق ادیان ایرانی که برای او گاتاها بنا و پایه نبوده بلکه قدیمیترین مرحله‌ای است که در یک تحول و تکامل غنی جریانهای مذهبی در ایران به روشنی قابل درک است». شلرات بالاخره نتیجه می‌گیرد که هرتل برای مکتب آتش‌گرایی آریایی خود هیچ طرفداری نیافت، همان‌گونه که نیبرگ در نظریه خود که می‌کوشید زرتشت را

148. Phenomenolog

149. Systematiker

نمونه‌ای از دراویش ایرانی و عارفان بدوی که به خلسه و نشئه متوسل می‌شوند معرفی کند، خریداری به دست نیاورد و همچنین هرتسفلد که از زرتشت یک سیاستمدار شاهزاده و عضو خانواده سلطنتی ساخت و دومزیل که امشه اسپندان را خدایان آریایی مجسم نمود و موله که گاتاها را اوراد قربانی معرفی کرد و... تحسین‌کنندگانی نیافتند. به عبارت دیگر متاع افراط و تفریط در این بازار خریداری ندارد.

لومل که مورد احترام محققین ادبیات آریایی قدیم است شدیداً نظریات افراطی را رد می‌کند و معتقد است که زرتشت بر علیه همه آداب و رسوم قدیم به مبارزه برخاسته و لذا به اتکاء این معتقدات نمی‌توان نظریات او را توجیه کرد.

متأسفانه این پند لومل را خیلی از نویسندگان به کار نبسته و دچار اشتباه و انحراف گشته‌اند که به برخی از آنها اشاره کردیم.

فونگال دانشمند آلمانی با طرح نمونه‌هایی نشان می‌دهد که چگونه گلدنر و به‌خصوص ادوارد مایر در توجیه افکار زرتشت اشتباهاً به مطالبی متکی می‌شوند که از اوستای متأخر اخذ شده و در گاتاها اثری از آنها نیست. مسلم است که با این عمل به نتیجه گیریهای ناصحیح دست می‌یابند. او می‌نویسد:

چون در اوستای متأخر میتولوژی و لیتولوژی (علم‌العبادات) و شعائر و سزمونی‌هایی وارد شد که گاتاها به کلی فاقد آن بوده، باید در برداشتهای خود و اتکاء به این ادبیات بسیار احتیاط کرد. و در توجیه و تفسیر گاتاها از بهره‌برداری اوستای متأخر چشم پوشید.

گیبون [۱۵۰] مورخ شهیر اواخر قرن هیجدهم که زند ـ اوستای انکتیل دوپرون را مأخذ قضاوت قرار می‌دهد با تذکر اصول اخلاقی زرتشت می‌نویسد «زرتشت اگر در تمام دستورات خویش از این مشخصه متعالی پشتیبانی می‌کرد جای داشت که نام او در شمار نوما و کنفوسیوس جا بگیرد و نظام او مستحق آن بود که تمام تحسین و تعریفی، که برخی از بزرگان دین و حتی برخی از فلاسفه بزرگ شایسته آنند، دریافت کند. اما آن ترکیب رنگارنگ که بر عقل و احساسات و عواطف، بر شوق و صفا و حقایق عالی بنا شده، با مخلوطی از پست‌ترین و خطرناکترین خرافات لکه‌دار گردیده است».

گیبون برای ارائه خرافات منتسب به زرتشت که افکار عالی او را لکه‌دار ساخته است به شرحی از سددر (صددر) اشاره کرده، از قول پیمبر!! نقل می‌کند «اگر اعمال نیک شما از برگهای درختان افزون باشد، تا زمانی که از جانب دستور (مغ) پذیرفته نشود، مفید به حال شما نخواهد بود. برای به‌دست آوردن این پذیرش و رهنمای آموزش باید شما از روی خلوص عشریه تمام

150. E. Gibbon

مایملک خود را به دستور تقدیم کنید. اگر دستور راضی باشد روح شما از عذاب دوزخ رهایی خواهد یافت و در این حال در این جهان ستایش و در آن جهان سعادت و آسایش را برای خود خواهید خرید، زیرا دستوران خبرگان دینند. آنها به همه چیز واقفند و به همه مردم دانش خود را ارزانی می‌دارند».

در این اظهارنظر گیبون احتیاج به توجیه اشتباه روشن او نیست. اما دیده می‌شود وقتی خرافات و اباطیلی که ساخته خبرگان!! دلال پیشه و معامله گر دین جعلی است حقایق پیام زرتشت را آلوده سازد چگونه موجب تحمیق اذهان ساده و حتی اشتباه دانشمندان می‌گردد. یک مشت سوداگر به‌نام روحانی برای بسط کاسبی و رونق دکان خویش دین را به شکل فجیعی منحرف می‌سازند و با این انحراف سد پیشرفت و شکوفایی جامعه می‌گردند. این دستگاه طفیلی خود را حافظ تعلیمات پیمبر به مردم تحمیل می‌کنند و آنها را از درک حقایق باز می‌دارند. ضربه‌هایی که ادیان مختلف و جوامع وابسته به آنها از روحانیت کلیسایی خورده‌اند هرگز از بزرگترین دشمنان و مخالفین خویش دریافت نکرده‌اند. روحانیت کلیسایی برای تثبیت و حفظ موقعیت خویش مجبور است به شعائر اصالت بخشیده و در توسعه و تنوع آن بکوشد و واقعیت اخلاقی و عملی دین را با ابداعات و جعلیات خود بپوشاند و یا آن را شعائری سازد تا مردم استقلال خود را از دست داده وابسته و نیازمند به کلیسا گردند. رفته رفته کلیسا و کانن و ادبیات کلیسایی جانشین هسته اصلی و عملی دین شده و روحانی نیز به‌عنوان خبره و معلم آگاه از این تعلیمات به سرکیسه کردن و گوش‌بری مردم می‌پردازد و سهم امام، عشریه، رد مظالم، حق واگذاری بهشت، و... از آنها طلب می‌کند. باید از روی خلوص عشریه او را پرداخت وگرنه اگر اعمال نیکش از برگهای درختان فزونی یابد بی‌فایده است!! قطره‌ای اشک در منبر روضه‌خوان، خروسی به موبد، گاوی به برهمن، صدقه‌ای به کلیسا و جلب رضایت خبره آداب‌دان در بهشت را به روی گوسفندان خدا باز خواهد کرد. زرتشت، موسی، عیسی، بودا و... همه شبانانی هستند که به امر خداوند برای هدایت گاو و گوسفندان آدم‌نما به بهشت بی‌خبران، مأمور شده‌اند و پس از ایشان روحانیون این رسالت را به وکالت از آنان دنبال می‌کنند تا این رمه در ظاهر پر سر و صدا و در باطن بی‌زبان را به سوی قلمرو سلطنت خداوند راهنمایی نمایند. پس اطاعت از این خبرگان اولی‌الامر وظیفه اصلی مؤمنین است و رضایت آنان خشنودی خدا و ارواح مطهرین.

متأسفانه حتی اغلب محققین که به عظمت پیام زرتشت معترفند و ادبیات اوستایی و پهلوی را انحرافی می‌خوانند گاهی سعی می‌کنند در تعبیر گاتاها از همان ادبیات انحرافی، که ساخته روحانیت کلیسایی است، بهره گیری نمایند و در همین جاست که به اشتباه و انحراف دچار می‌شوند.

یکی دیگر از عواملی که سبب برداشتهای انحرافی از پیام زرتشت شده است شووینیسم یا تعصب بی‌منطق و ملی‌گرایی افراطی است.[۱۵۱]

فرهنگ و معتقدات هر قوم در زمانی خاص موجب شکوفایی حیات اجتماعی او گردیده است و چون جامعه مانند خود انسان در حرکت و تکامل است، فرهنگی می‌تواند این اثر حیات‌بخش خود را حفظ کند که در این تحول با زندگی همگام گردد. هر فرهنگ پیشرو زمانی که متحجر شد و با گذشت زمان زیر بار سنگینی از شعائر و آداب و رسوم ثابت که به تدریج کهنه و میان‌تهی می‌شوند، از حرکت باز ماند، در مقابل جریان تاریخ و حرکت جامعه سدی به‌وجود خواهد آورد که یا جامعه را در سیلاب مجتمع پست این سد غرق خواهد ساخت و یا خود در مقابل این فشار تاب مقاومت نیاورده فرو خواهد ریخت. فرهنگ جامعه مانند درختی است که دائماً در حال رشد و بالیدن است. اگر این درخت کهن شد و طفیلی‌هایی در طول زمان بر تنه و شاخه‌هایش پنجه انداخت، برای ادامه حیات آن ناچار باید شاخه‌های خشک شده و پژمرده و پوسیده را برید و به‌خصوص طفیلی‌هایی که از بدنه اصیل این درخت تغذیه می‌کنند و به کلی آن را پوشانده‌اند، کند و به دور انداخت تا مجدداً جوانه زده و سر به بالا کشد. گاهی این طفیلی‌ها چنان بر جان درخت پنجه می‌زنند و بر آن می‌پیچند که دیگر اثری از ماهیت اصلی محسوس نیست و اگر به موقع آنها را به دور نیندازند چنان رشد می‌کنند که نبات اصلی را به کلی خفه و منهدم ساخته و از آن فقط تفاله‌ای باقی می‌گذارند که خود بر آن جای گرفته‌اند. هر فکر نو و حرکت‌زایی در فضای کهن و بر افکار کهن برپا می‌شود. مانند بوته گل سرخ که بر ریشه تیغ بی‌خاصیت و تن‌خراشی پیوند می‌گردد. اگر هر ساله بوته گل سرخ را نیاراسته و شاخه‌هایی که از ریشه تیغ بیرون می‌زند نبریم رفته رفته بوته گل از میان رفته و مجدداً تیغهایی که از بن کهنه جوانه می‌زنند و رشد می‌کنند جای آن را می‌گیرند.

دین زرتشت نیز در جامعه قدیم آریایی و بر ریشه عقاید باستانی آنان پیوند زده شد. برای اینکه این گل رشد کند زرتشت همه شاخه‌های بوته کهنه را از ته برید ولی پس از او برای آنکه این بوته گل سرخ باقی بماند می‌بایستی از رشد جوانه تیغهایی که از بن تیغ سبز می‌شدند جلوگیری کرد، که متأسفانه در همه ادیان جهان کلیسا نه‌تنها مانع این تصفیه می‌شود بلکه در رشد و تقویت این خارها نیز کوشاست. در ایران نیز این تیغها به سرعت بوته گل سرخ را خشک کرده و بر تفاله آن خود به نمو پرداختند و در دوران ساسانیان آنچه باقی مانده بود تیغ بود نه گل. مسلم است که این خارهای اندیشه‌ای فقط روح‌خراشند و از بو و زیبایی و طراوت بوته گل پندارهای گذشته اثری

---

۱۵۱. کنت دوگوبینو، مورخ راسیست فرانسوی برای تجلیل اوستا مدعی می‌شود که تنها شعبه منحصر به فرد نوع انسان که کار کردن را یک فضیلت دانسته نژاد آریایی است و این نتیجه افکار عالی آنها بوده است. در حالی که نژاد سامی فاقد این فضیلت است!! معلوم نیست کنت گوبینو تحجر جامعه آریایی هند را چگونه توجیه می‌کند؟ در هر حال این‌گونه افکار نژادپرستانه بیشتر موجب فساد خواهد شد.

ندارند. و با این خارها نمی‌توان گلستانی برپا داشت. امروز نیز اگر ما بخواهیم از روی تعصب به همان آداب و رسوم و شعائر متحجر چنگ زنیم یقیناً جز خارهای پرخراش و روح‌آزار بهره‌ای نخواهیم برد.

نالیدن در مرگ کلیسای زرتشتی و دربار مغ‌نواز عملی عاقلانه نیست و ما را به گل خوشبو هدایت نخواهد کرد. این همان آفتی است که گیاه بالنده و زیبای پیام زرتشت را خشکاند. در این اواخر در مقابل سفاهت مشتی متعصب مذهبی که به خیال دفاع از اسلام فرهنگ عرب را بر مردم ایران تحمیل می‌کنند و بر مردم ایران تهاجم بی‌رحمانه‌ای می‌نمایند گروهی نیز به شیون و زاری برای تجدید سلطنت هخامنشیان و ساسانیان و دین بت‌پرستی و خرافی ساسانی و پهلوی پرداخته‌اند که این هر دو نابودی هویت مردم را سبب خواهد شد.

یکی از دانشمندان و محققین نیک‌اندیش فقید زرتشتی که بحق مورد احترام محافل دانشگاهی بود درباره زرتشت چکامه‌ای طولانی سروده که در آن از قول زرتشت چنین آغاز می‌کند: دستور مینو بارگاه آرم سوی گشتاسپ شاه باشد مرا بخشد پناه آن شاه با تاج و نگین آیا می‌توان گفت که با این سخن از زرتشت و فرهنگ زرتشتی حمایت شده است؟ زرتشت که در برابر خدا چون دوست ظاهر می‌شود، در بارگاه شاه با تاج و نگین! چون سائل مستمندی به طلب حمایت، پناه می‌جوید؟

چند نویسنده دیگر هم از ویشتاسپه یک شاهنشاه (با تاج و نگین!!) می‌سازند که با دربار باشکوه و ملکه پرجلال خود هوتوسه، در ترویج دین زرتشت کوشیده است و آن را در عالم منتشر ساخته. در حالی که در زمان زرتشت حتی همسایه‌های قبیله ویشتاسپه نیز به درستی از دین زرتشت اطلاع نداشتند، معلوم نیست این عالم که ویشتاسپه در آن به تبلیغ پرداخته کجا بوده و این نویسندگان از کجا به دربار پرشکوه ویشتاسپه و ملکه پرجلال هوته اوسه پی برده‌اند.

نویسنده دیگری افسوس می‌خورد که میترائیسم و یا به قول او مهری دینی از میان رفته است و از عظمت این آیین، که در حقیقت بر بت‌پرستی و نیاپرستی بنا شده بوده است، سخن می‌راند و برای تأکید نظر خود به حافظ اشاره می‌کند که او هم مهری دینی بوده است. حافظی که با چهارده قرائت حافظ قرآن بوده و خود می‌گوید ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد، لطایف حکمی با نکات قرآنی، ولی با وجود این بر هر چه آداب و رسوم و تشریفات و شیخ و زاهد و مفتی و... است لعنت فرستاده. حافظی که از چشمه عشق وضو ساخته و بر هر چه رهبر مذهبی و تقلید از اوست چهار تکبیر زده و از اطاعت و پیمان گریخته است... نوشیدن خون گاو و تطهیر با شاش گاو و زانو زدن در مقابل استاد مهری دین و تقلید و اطاعت از او و اجرای آداب و رسوم خشک و بی‌مغز و شلاق خوردن در غارها و تحمل ریاضتهای شعائری و قربانی برای میترا و... را بر عرفان و

صفا و حق‌پرستی و ستایش خداوند (با اطلاع کامل از مراسم میتراپرستی) ترجیح داده و به پرستش مهر تیز اسب پرداخته است!! گو اینکه یک عارف بی‌ریا هرگز تا این حد سقوط نخواهد کرد ولی اگر واقعاً چنین باشد، او هم از منزلت انسانهای آزاده و خداگونه به مرتبه انعام خداوند تنزل کرده است. افکار او که کاملاً خلاف این ادعا را به اثبات می‌رساند. حافظ آن پیر باریک‌بین ممکن است در اظهار نفرت از شیخ و محتسب یا روحانیت و دربار آن زمان پیر مغان را به‌عنوان مظهر راستی و صفا وسیله قرار داده باشد، همان‌گونه که برای سد جوع و فرار از زندان و چماق تکفیر به قوام‌الدین محمد و شاه شجاع پناه برده است[۱۵۲]. در هر حال این بحث را باید به صاحب‌نظران سپرد. ولی آنچه در هفتصد سال پیش حافظ برگزیده و یا در قرن بیستم اینشتاین به آن معتقد شده است عقیده حافظ و اینشتاین است و هر انسان صاحب شعور باید راه خود را با فکر و اندیشه خویش برگزیند.

در ادبیات فارسی کتاب مقدس یهودیان را تورات می‌نامند، در حالی که تورات تنها پنج کتاب موسی می‌باشد (پنتا تویخ) که بخشی از عهد عتیق است. برخی کتاب یوشع را نیز در شمار این بخش می‌دانند و تورات را مرکب از شش کتاب می‌شمرند (هگزا تویخ). در پژوهش آینده، دین یهود، این موضوع روشنتر خواهد شد، برای درک شایسته آیینها و کیشهای گوناگون، که بسیاری وابسته به هم می‌باشند، باید به بررسی کلی این مذاهب پرداخت و نگرش یک سویه، به‌ویژه اگر با پی‌ورزی همراه باشد، موجب داوری گمراه‌کننده خواهد شد. در بسیاری از پژوهشهایی که درباره کیشهای گوناگون انجام گرفته، متأسفانه به این‌گونه نگرشها برخورد می‌کنیم.

ملت ایران در طول تاریخ تمدن چند هزار ساله خود به فرهنگ خاصی دست یافته است که از فرهنگهای مختلف متأثر گردیده. آنچه امروز هویت ایرانی را مشخص می‌کند نه فرهنگ اوستایی است، نه فرهنگ سامی و نه... نه سنن و آداب آریایی نه عرب، نه مغول... بلکه از اغلب آنها آثاری کم یا زیاد در جامعه کنونی ایران مشاهده می‌شود. ما حتی نمی‌توانیم ادعا کنیم که همه مردم ایران دارای یک هویت واحد و مشخصند.

برای ایجاد حرکت و شکوفایی در جامعه پژمرده و ایستای ایران که در سطح پرجوش و خروش است و در عمق متحجر، باید به کمک بررسی و تحقیق عوامل حرکت‌زا و کمال‌بخش فرهنگ کنونی را که مردم با آن خو گرفته‌اند دریافت و با تقویت و رشد آنها بالندگی و شکوفایی جامعه را تحقق بخشید. تحمیل یک فرهنگ بیگانه جز ویران ساختن هویت مردم و تشدید

---

۱۵۲. جالب است در همان قصیده مدح قوام می‌گوید:

بیار باده رنگین که یک حکایت راست — بگویم و نکنم رخنه در مسلمانی
به خاک پای صبوحی‌کشان که تا من مست — ستاده بر در میخانه‌ام به دربانی
به هیچ زاهد ظاهرپرست نگذشتم — که زیر خرقه نه زنار داشت پنهانی

فرهنگ بی‌فرهنگی نتیجه‌ای نخواهد داشت. در بررسی تمدن ایران خواهیم دید که در طول دو هزار سال گذشته فرهنگ این ملت مورد تجاوز و حمله بسیاری قرار گرفته و به‌خصوص در هزاره اخیر بر این فشار بسیار افزوده شده است. با وجود این هنوز آثاری از فرهنگ اصیل و سازنده اوستای قدیم در این محیط می‌توان یافت و یا لااقل ایجاد فضای مساعدی برای آن ممکن به نظر می‌رسد، بدون آنکه از فرهنگ اسلامی، که خود بسیار تحت تأثیر ایرانیان باستان قرار گرفته و بیشتر مدیون ایرانیان است تا اعراب، چشم پوشید. نتیجه تحمیل قالبهای اروپایی و آمریکایی را بر جامعه ایران دیدیم و فسادی که از این سفاهت حاصل شد به تجربه دریافتیم. اگر به اتکاء تعصب ملی یا مذهبی امروز هم بخواهیم فرهنگهای ناهنجاری بر این جامعه تحمیل کنیم جز نابود ساختن هویت این مردم نتیجه‌ای حاصل نخواهیم کرد. البته تعصب به هر شکل راه را برای تحمیق و تحمیل هموار خواهد ساخت، ولی هویت جامعه چیزی نیست که بتوان آن را در چند سال متحول ساخت. نتیجه این ناهماهنگی بین فرهنگ تحمیلی و هویت تاریخی ظهور فرهنگ بی‌فرهنگی و فساد و زوال سریع هویت جامعه است. این عامل فسادزا درگذشته به شکلی در مردم تزریق شد و موجب انحطاط روحی و اخلاقی گردید و امروز هم متأسفانه به شکل دیگری تحمیل می‌شود.

در خاتمه لازم می‌بینیم این بخش را با موضوعی پایان بخشم که کمتر مورد توجه محققین قرار گرفته است:

تورات پایه سه دین بزرگ جهانی است و کلیساهای پرقدرت گیتی آن را وحی الهی و حقایق مسلم توجیه می‌کنند. اما مکتب زرتشت مذهبی فراموش شده و تقریباً از بین رفته است. متأسفانه هنوز اثر قدرت نظامی و اقتصادی و تبلیغات اجتماعی در برداشتها و تحلیل مسائل عقیدتی بسیار زیاد است به‌طوری که در این عرصه واقعیتها اغلب در پشت پرده تحمیلات مفقود می‌شوند. کمتر دانشمندی زحمت مقایسه علمی گاتاها و تورات را تقبل می‌نماید و حاضر است در یک تجزیه و تحلیل دقیق و مشروح این دو را با میزان حقایق سنجیده و در صورت لزوم با کلیساهای قدرتمند به مقابله پردازد. حتی بزرگان علم و دانش در توجیه تورات گاهی اشتباهاتی را مرتکب می‌شوند که اغلب ناخودآگاه نفی حقایق گاتاهاست. برای نمونه به گفتار دانشمند معاصر پروفسور لئوبک[۱۵۳] اشاره می‌کنم. او در فصل یهودیت یا انقلاب و تولد نو می‌نویسد:

«به‌صورت یک چنین انقلابی دین اسرائیلیان وارد جهان شد. این انقلاب بزرگ بشریت بوده است که هنوز نیز برقرار است. یعنی در مقابل توقف گاتاها، نقطه‌نظرها و اصولی که تا آن زمان معتبر بودند، یک اصل کاملاً نوی مطرح گردید. در مقابل تقسیم جهان به زمان قدیم و عرصه خدایان، یک دنیا، که یک خدا آن را خلق کرده است. در مقابل پولی‌تئیسم اخلاقی، یعنی اخلاق

۱۵۳. Leo Baeck یکی از شخصیتهای برجسته جامعه یهودیان انگلستان و آلمان.

خاصی برای بزرگان و اخلاقی برای حقیران، اخلاق خاصی برای اقویا و اخلاقی برای ضعفا، فقط یک اخلاق برقرار شد که برای همه اعتبار داشت. در مقابل این اصلی که تا آن روز ارزش داشت یعنی فاتح نویسنده و دیکته کننده قانون است و یا به عبارت دیگر قانون از دیدگاه قدرتمندان و فاتحین و اقویا باید تدوین شود، اصل جدیدی جایگزین شد که قانون باید از نظرگاه حقیران، ضعفا، مستمندان، محتاجان، بیوه‌ها، یتیمان و غربا تدوین گردد. آنجا که پیوسته پیروزمندان تاریخ می‌نوشتند و القا می‌کردند که در تاریخ چه چیز حق است، در اینجا برای اولین‌بار تاریخ ازنظر مغلوبین و زیردستان نوشته شده است: این است یک انقلاب».

در حقیقت نظیر لئو بک، دانشمندان زیادی یک چنین نظریه‌ای را تبلیغ می‌کنند، که در جای خود و در بحث دین یهود به آنها اشاره خواهد شد. این نظریه چون در جهت تأیید کلیساهای ادیان بزرگ است، با شدت و قدرت منتشر می‌شود. متأسفانه باید گفت که این برداشت به کلی بی‌پایه بوده و به هیچ وجه با دین اسرائیلیان و مطالب تورات، که مایه اصلی این دین است، تطبیق نمی‌کند.

اولاً در تورات، که آن را پنتا تویخ یا پنج کتاب موسی می‌نامند، ما با یک مونوتئیسم روبه‌رو نبوده و خدایان متعددی به تعداد اقوام (۷۰ خدا برای ۷۰ قوم) وجود دارند که سهم یهوه نیز قوم اسرائیل است (دویترونومیوم[۱۵۴] ۳۲/۸ و این واقعیت که یهوه خدای بنی‌اسرائیل بوده ولی اقوام دیگر نیز دارای خدایان دیگرند در سراسر تورات و ادبیات وابسته تأیید شده و در اینجا فرصت اشاره به همه آنها نیست).

ثانیاً در تورات آنچه اصولاً زیاد مورد توجه نیست اخلاق است. (در مراحل اولیه) یهوه خدای حسودی است و مایل نیست که قوم برگزیده او غیر از او به خدای دیگری سر فرود آورد. رضایت یهوه با انجام عمل نیک و اخلاقی حاصل نمی‌شود، بلکه با انجام شعائر و به‌خصوص تقدیم قربانی حاصل می‌گردد که صدها گاو و گوسفند و بز را باید سر برید و در روی محراب سوزاند تا دود آن به مشام یهوه رسد و او را آرامش بخشد. (سراسر تورات به‌خصوص در کتاب لویتیکوس[۱۵۵] و کتاب دویترونومیوم)

ثالثاً قانون را نیز فقط فاتحین باید بنویسند و نه مغلوبین. یهوه اقوام دیگر را به اسرائیلیان سپرده تا آنها را به غلامی یا بیگاری مجبور کنند و در صورت لزوم بدون آنکه کوششی برای ایجاد صلح و همزیستی گردد، تمام جانداران شهرها، حتی سگ و گربه و انعام و احشام را، از دم تیغ بگذرانند و شهرها را به تل خاک مبدل سازند. (کتاب نومری[۱۵۶] ۱۸ ـ ۳۱/۱۴)

نه‌تنها در سراسر تورات از این مناظر فراوان دیده می‌شود بلکه این یک وظیفه مذهبی است

154. Deuteronomium
155. Leviticus
156. Numeri

که یهوه فرمان داده است. (کتاب یوشع نمونه برجسته این قهرمانیهاست)

ببینید یهوه چه دستور انسانی!! و اخلاقی!! برای برخورد با اقوام دیگر می‌دهد. در دویترونومیوم ۱۸ ـ ۲۰/۱۰ از قول یهوه آمد:

هنگامی که مایلی به شهری حمله کنی اول به آنها یک پیشنهاد صلح‌آمیز کن. اگر پذیرفتند و دروازه شهر را به روی تو بازکردند پس باید تمام ساکنین این شهر را به بیگاری مجبور کرده و آنها باید همه مطیع تو گردند (قانون را مغلوبین می‌نویسند!!!؟) ولی اگر توافق صلح‌طلبانه!! تو را نپذیرفتند تو اجازه داری آنها را محاصره کنی و هنگامی که یهوه خدای تو آنها را در دست تو گرفتار ساخت اجازه داری تمام مردان را با شمشیر بران بکشی؛ همچنین زنها و بچه‌ها و پیروان و چارپایان و آنچه در شهر یافت می‌شود. آنچه قابل غارت کردن است اجازه داری به‌عنوان غنیمت برای خویش ضبط کنی ... یهوه خدای تو اینها را به تو هدیه کرده است. همین‌گونه تو باید با همه شهرهای دیگر که از تو دورند و به اقوام این منطقه تعلق ندارد، رفتار کنی. اما در شهرهایی که یهوه به‌عنوان میراث به تو واگذار کرده است (مقصود شهرهایی است که ۱۲ قبیله اسرائیل باید در آنها مستقر شوند) اجازه نداری آنچه را نفس می‌کشد زنده گذاری بلکه باید همه هتیت‌ها، آموریت‌ها، کنعانی‌ها، پری‌زیترها، هیویت‌ها، یبوزیت‌ها[۱۵۷] را نابود سازی (دیگر توافق صلح‌آمیز!! قبول نوکری و بیگاری مغلوبین هم اجازه نیست مطرح شود، بلکه حکم یهوه است که باید تمام جانداران و هر چه نفس می‌کشد نابود شوند. این است تاریخی که مغلوبین می‌نویسند و قانونی که اسیران و زیردستان تهیه و تدوین می‌کنند!!؟).

در جای دیگر بک برای توجیه وظیفه و شخصیت پیمبران و به‌خصوص ارائه برتری نبی‌های یهودی بر بزرگان عالم، زرتشت را مطرح می‌کند و او را نه به‌عنوان یک پیمبر بلکه به نام یک متفکر مطرح ساخته و می‌نویسد:

«زرتشت یکی از بزرگان جهان فقط به این اکتفا می‌کند که خود را در فضای کیهانی جای دهد: نور و ظلمت با هم نبرد می‌کنند و انسان فقط می‌تواند کمک کند. اما اینکه وظیفه انسانی است تا حق را پایه گذارد و ناحق را برطرف سازد، او این واقعیت را درک نکرده بود». او نتیجه می‌گیرد که در جهان فقط پیمبران اسرائیلی به این حقیقت پی برده بودند و تمام بزرگان جهان قدیم، حتی متفکرین بزرگان یونان از درک آن محروم بودند.

مقایسه افکار زرتشت و مکاتب و ادیان دیگر زمانی میسر خواهد بود که این ادیان را بررسی کرده باشیم و در جای خود این وظیفه انجام خواهد شد.

اما در مورد توجیه اشتباه پروفسور بک کافی است به آنچه تاکنون درباره پیام زرتشت بیان

157. Hiwiter, Amoriter, Canaoniter, Perisiter, Hetiter, Jebusiter.

شد مراجعه کنیم. به‌طوری که دیدیم اشا یا حق و راستی و نظام صحیح پایه دین زرتشت است و مبارزه با ناحق و پیروان دروغ، که ستمگران و فریبکارانند، وظیفه اصلی اشه‌ون می‌باشد. کردار نیک بر پایه راستی و درستی مهمترین مشخصه یک خداپرست است و اصولاً در هیچ دینی تا این حد به اصول عملی و اجتماعی تکیه نشده است. پسندیده‌ترین عبادت در نظر زرتشت انجام عمل نیک و مبارزه با بدی و کژی و نیرنگ و فریب است. و این تحققی‌ترین روش مبارزه با ناحق و برقراری حق است. در حالی که در تورات کوچکترین اثری از این فضای تحرک و جنبش سالم و دستور عملی و سازنده دیده نمی‌شود.

درست است که موسای تورات[۱۵۸] برای رهایی اسرائیلیان از بندگی قیام می‌کند ولی حرکت او قومی است و به‌طوری که دیدیم حق همه اقوام دیگر را پایمال ساخته و بشریت را به خاطر اسرائیل فدا می‌کند و عملاً و علناً به پیروان خود ظلم و ستم و غارت و چپاول و قتل و جنایت را دستور می‌دهد. با توجه به این برداشت بدوی و غیرانسانی، که در بررسی تورات بهتر به آن آشنا خواهیم شد، می‌توانیم دریابیم تا چه حد بک و دانشمندان نظیر او در اشتباه بوده و یا دانسته خود را بی‌خبر نشان می‌دهند[۱۵۹]. جالب است که حتی اگر ما اوستای متأخر و منحرف را، که در مقایسه با پیام زرتشت بسیار آلوده شده است، با تورات مقایسه کنیم و یا اگر به رفتار و برخورد کوروش و داریوش با ملل مغلوب که یهودیان نیز در شمار آنها بوده‌اند، توجه نماییم خواهیم دید که نه‌تنها دستورهای اوستای پهلوی که رفتار فرمانروایان نیمه زرتشتی، که از تعالیم زرتشت بهره بسیار اندکی داشته‌اند، از دستورهای تورات انسانی‌تر بوده است. ما در تورات به فضایل فرمانروایان آشور و کلده برخورد می‌کنیم و آنچه درباره تشویق به کشتار و سوزاندن و غارت و... در آن می‌یابیم ما را به یاد کتیبه‌های فتح عیلام و بابل... پادشاهان بین‌النهرین می‌اندازد. مقایسه فضاهای تورات و گاتاها اختلاف بزرگ این دو فرهنگ را به‌خوبی آشکار می‌سازد.

مسئله دیگری که در برداشت بک جالب است نظر او درباره نبی‌های اسرائیلی است. او می‌نویسد پیمبر انسانی است که دارای یک نبوغ مذهبی می‌باشد. بک معتقد است که با این تعریف همه نبی‌های بنی‌اسرائیل پیمبرانی در زمره این نوابغند ولی پایه‌گذاران ادیان دیگر چون بودا و

---

۱۵۸. من اغلب به موسای تورات، عیسای انجیل و... اشاره می‌کنم زیرا معتقدم آنچه به‌نام همه پیمبران و مصلحین جهان توسط روحانیت وابسته و کلیساهای مختلف اعلام می‌شود اغلب رنگ فرهنگ هیئت حاکمه، که کلیسا نیز خود در آن سهیم بوده است، دارد و با گفته‌های خود آنان منطبق نیست.

۱۵۹. تورات نیز در جای خود حاوی نکات عالی و برجسته‌ای است که در فصل دین یهود به آن اشاره خواهد شد. دین موسی نیز با آنچه در تورات آمده یکسان نیست و آیین واقعی او نیز بسیار عالی است که پس از او چون پیام زرتشت منحرف شده است.

به‌خصوص زرتشت را در شمار بزرگان می‌خواند. حال اگر به روایات عهد عتیق، که تنها مدرک ارائه شخصیتهای نبی‌های بنی‌اسرائیل است مراجعه کنیم، خواهیم دید که در همین روایات نیز افرادی چون یوشع دبورا، شموئیل، عاد، ناتان و... هیچ یک موجد یک حرکت نوین مذهبی نبوده‌اند و بلکه شایسته‌ترین و معروفترین آنها فقط کوشیده‌اند تا شاید قوم اسرائیل را از انحراف حفظ کنند و آنها را در خط موسی نگاه دارند، و اغلب قریب به اتفاق نیز موفق نشده‌اند و در تورات و سپس کتب وابسته سخنی از خطاها، گناهها، انحرافات و کجرویهای اسرائیلیان است که می‌رساند دم این نبی‌ها آن‌قدر گرم نبوده است که در آهن سرد قوم برگزیده یهوه اثر بخشد. آنها فقط نصیحت گویان صادقی بوده‌اند که سعی کرده‌اند مانع ستایش خدایان دیگر از جانب بنی‌اسرائیل گردند تا حسادت یهوه تحریک نگردد.

اما از سوی دیگر حتی ناباورترین محققین، نظیر نیبرگ، نیز پذیرفته‌اند که زرتشت منشأ یک تحول عظیم مذهبی در جامعه خویش بوده است. او کسی است که همه باورهای دینی مردم زمان خود را دگرگون ساخته و با نظام جامعه و فرمانروایان آن به مبارزه برخاسته است. حال آیا صحیح است که ما ناتان و عاد و... را پیمبر دانسته و زرتشت را حتی یک مصلح نیز ننامیم؟ متأسفانه تعصب مذهبی نه‌تنها مردم عادی که دانشمندان را نیز فلج نموده و قضاوت صحیح را برای آنان ناممکن می‌سازد.

در بررسی ادیان دیگر با این‌گونه کج‌اندیشها درباره همه مصلحین جهان زیاد برخورد خواهیم کرد.

فصل پنجم

زرتشت و حکومت

با شرحی که قبلاً بیان شد در زمان زرتشت هنوز نه از حکومت و دولت متشکل اثری دیده می‌شود و نه سلطنت فرماندهی به‌وجود آمده بوده است. به همین جهت نمی‌توان انتظار داشت که صریحاً در این باره طرحی در گاتاها یافت. اصولاً در هیچ یک از ادیان بزرگ مستقیماً درباره حکومت طرحی ارائه نشده است و فقط از چهارچوب فکری آن ادیان می‌توان اصولی برای اداره جامعه استنباط کرد.

در مورد زرتشت نیز می‌توان، با درنظر گرفتن اصول فکری او و ایده کلی که از گاتاها به‌دست می‌آید، تشکیل دولت و حکومت را ازنظر زرتشت توجیه نمود.

به نظر من اولین و مهمترین عاملی که در یک مکتب فکری شکل اداره یک جامعه را مشخص می‌نماید برداشتی است که از نقش انسان و شخصیت و موقعیت او در جامعه، ارائه می‌شود. در جلد اول این مجموعه نشان داده شد که چگونه مذاهب معبدی که بر پرستش خدایان متعدد و قبول اختیار و نفوذ نماینده و کاهنین آنها متکی بود، سلطنت و حکومت فردی این واسطه‌ها را تثبیت کرد. در این مذاهب فرد نقش اساسی بر عهده نداشت بلکه این خدایان بودند که به وسیله نمایندگان خود جهان را اداره می‌کردند و یا در حقیقت این کاهنین بودند که به نمایندگی خدایان بر جامعه سلطه خود را تحمیل می‌نمودند.

در دین یهود ابتدا یهوه تنها ملک و سلطان بنی‌اسرائیل به‌شمار می‌رفت و همه مردان

بنی‌اسرائیل در نظر او مساوی بودند، به همین دلیل نیز تا زمانی که بر این عقیده استوار بودند یک دموکراسی قبیله‌ای بین آنها برقرار بود و مردان قبیله در تحت رهبری شیخ قبیله که جنبه مدیریت و سرپرستی داشت، نه حکومت و فرماندهی، از حقوق مساوی برخوردار بودند. و هنگامی که تحت رهبری روحانیت به قدرت و حکومت فرمانده به نمایندگی از جانب خدا معتقد شدند آنها نیز شاه و ملک زمین را جانشین ملک آسمانی ساختند.

در دین مسیحیت بسیار زود قلمرو سلطنت خداوند به سلطنت زمین مبدل شد. در بین آباء مسیحی که مساوات همه افراد بشر موعظه می‌شد جوامع کمونیستی اولیه شکل گرفت ولی حتی در نامه‌های پاولوس اطاعت برده از ارباب و رعیت از سلطان توصیه شد و مساوات به عالم دیگر حواله گردید. در بین مسیحیون نیز شاه به نمایندگی خدا بر مردم حکومت کرد و کلیسا برای تثبیت خود با حکومت و سلطنت موجود و غالب کنار آمد و موقعیت و قدرت خود را با او تقسیم کرد. در این مکتب نیز انسانها گوسفندان و انعام خدا بودند که به رهبری کلیسا برای حیات پس از مرگ آماده می‌شدند. و در آن زندگی فقط مسیح که هم خدا و هم نماینده خداست، حکومت می‌کرد و اختلافات از میان رفت.

در دین اسلام نیز حاکم فقط خدا بود و همه مردم با هم مساوی خلق شده و هیچ کس را بر کسی برتری نبود. در چنین طرز فکری جا برای قائد و پیشوا و سلطان وجود نداشت. ولی هنگامی که با استفاده از یک کلمه اولی‌الامر که یک‌بار در توجیه یک حادثه اجتماعی بیان شده بود، اطاعت از شاه و رهبر و حاکم را به‌صورت امری واجب و عقیدتی جعل کردند، دوران بسیار کوتاه دموکراسی اولیه اسلام به سرعت سرآمد و خلافت سلطنتی و سپس سلطنت جانشین آن شد.[1]

اما اطلاع ما از چگونگی اداره جامعه زمان زرتشت بسیار ناقص است و همان‌گونه که بارها توجیه و تشریح شده است فقط حدس می‌زنیم که در جامعه عشیره‌ای رمه‌داران آن زمان رؤسای مذهبی ـ سیاسی یا کاویها رهبری عشیره و قبیله را به عهده داشته‌اند و اینکه پس از پیوستن زرتشت به قبیله ویشتاسپه چه تحولاتی ازنظر مدیریت در این جامعه به‌وجود آمده است، مشخص نیست. اولین مشخصه جالب توجه در پیام زرتشت، شخصیت کامل و تمام‌عیار انسان در آفرینش و بالطبیعه در جامعه است. به انتخاب آزاد و اراده فردی در دکترین زرتشت مهمترین مقام اختصاص داده می‌شود. بشر نه‌تنها از روی اراده باید راه خود که حتی خدای خویش را برگزینند. یعنی فقط به اختیار و خودآگاه مزداپرست گردد. دانایی پایه دین است و فقط دانایان راه خود را به درستی

---

۱. در مورد پیدایش حکومت مشروحاً در جلد اول بحث شده است. و در اینجا فقط فهرست‌وار اشاره می‌شود. از خوانندگانی که مایل به اطلاع از این بحث می‌باشند تمنا می‌شود به جلد اول رساله مدیریت نه حکومت مراجعه نمایند.

برمی‌گزینند. پس اختیار و آزادی بدون دانایی و خودآگاهی دارای ارزش نیست، زیرا واقعیت آن است که خودآگاهی لازمه آزادی است. در این باره قبلاً مفصلاً بحث شد.

مسلماً با چنین برداشتی نمی‌توان حکومت و سلطنت و حتی رهبری یک فرد یا کلیسایی را بر مردم تحمیل کرد. در جامعه مردمان آزاد، آزاده و خودآگاه حتی هیچ دین و مذهبی نمی‌تواند حکومت کند و وابستگان به هیچ دین و ملیت و طبقه‌ای دارای برتری نیستند.[۲] در جامعه مزدیسناییان واقعی ادارهٔ جامعه باید با انتخاب آزاد و خودآگاه مردم صورت پذیرد و از دید چنین مکتبی تمام حکومتهایی که در سراسر تاریخ بر ایرانیان تحمیل شده است خلاف اصول پیام زرتشت بوده است. مشخصه دیگر پیام زرتشت برابری همه انسانهاست. زن و مرد بر هم دارای هیچ‌گونه امتیازی نیستند و در هیچ یک از سرودهای خود زرتشت مزیتی برای مردان یا زنان یا گروه خاص کاهن و روحانی و ارباب و رهبر و... قائل نشده است. اشه‌ون یا پیرو راستی، زن و مرد، عالم و عامی و... رهروان راه حق و کمالند.

جامعه ایدال در برداشت گاتاها، آن است که همه افراد آن از دروغ پرهیز کرده به راستی پیوندند، و برای ایجاد نظام حق با خلوص و پاکی و مهر و محبت به جامعه خدمت کنند و در راه پیشرفت و کمال خانواده، شهر و سرزمین کوشا باشند.

تعصب و کینه و نفرت از رذایل پیروان دروغ است و در جامعه مردمی که با اشا همراه و با وهومنه همدلند و فروتنی و پارسایی را پیشه می‌کنند از کینه و تعصب و نفرت به دورند... البته یک چنین جامعه‌ای ایدال است ولی باید در مسیر این ایدال حرکت کرد.

سومین مشخصه پیام زرتشت نفی کرپن و کاوی و حکام ستمگر است و مبارزه با آنها وظیفه هر انسان راست‌کرداری است.

چهارمین مشخصه مزدیسناییان طرفداری از طبقات ضعیف و زیردست و مخالفت با زورگویان است.

پنجمین مشخصه دین مزدیسنا ایجاد امید در زیردستان است که بالاخره بر زورگویان و اقویا و حکام دروغ‌پرست غالب شده و آنها را تباه خواهند ساخت.

---

۲. تحمیل یک دولت به‌نام زرتشتی، مسیحی، یهودی و... یک بهره‌برداری انحرافی از دین است. دولت بر حق باید نماینده واقعی همه مردم جامعه باشد که اگر بپذیریم افراد جامعه باید به اختیار و خودآگاه راه و مذهب خویش را برگزینند و آنچه از پدران خود به ارث برده‌اند کورکورانه تبعیت ننمایند، مسلماً همه در معتقدات دین یکسان نخواهند شد زیرا در غیر این صورت همه مقلد خواهند بود. در محیطی که آزادی عقیده تبلیغ شود و خودآگاهی و دانایی سنگ سنجش قرار گیرد مذاهب موروثی برای همه دارای اعتبار نخواهد بود. تحمیل یک حکومت مذهبی هم مخالف اصل آزادی افراد است و هم مانع خودآگاهی آنان. پس ازنظر گاتاها این چنین حکومتی خلاف مسیر اشا می‌باشد.

درباره مشخصات دین مزدیسنا در فصول مختلف این رساله سخن گفته شده است و لازم به تکرار نیست. از بررسی افکار زرتشت به این نتیجه می‌رسیم که او فقط یک معلم اخلاق نبوده است بلکه اخلاق را در اجتماع و امور اجتماعی منعکس می‌دانسته و وظیفه اصلی خود را قیام بر علیه نظام موجود و نادرست تشخیص داده است. زرتشت چون عیسای کلیسا فقط برای تنظیم امور بهشت و جهنم رسالت نیافته و مدیریت صحیح جامعه را به قلمرو الهی و حکومت خدا در عالم دیگر موکول نساخته است، بلکه او برای ایجاد یک نظام صحیح و انسانی در همین زندگی قیام کرده، و این یکی از مشخصات بسیار برجسته رسالت زرتشت است. من مجدداً گفته شدر را تکرار می‌کنم که:

«زرتشت فقط بنیانگذار یک دین جدید نیست بلکه او مخالف و ضد آیین و رسوم موجود جامعه است و قیام‌کننده‌ای است که در عین حال صدای خود را به نفع تهیدستان بلند می‌کند... زرتشت به این نتیجه می‌رسد که نظام موجود به صلاح توده تنگدست و رمه و چراگاه و طبیعت نیست. او نظام صحیحتری را می‌شناسد که چنان صاف و روشن و ساده است که فقط طبایع شرور نمی‌توانند آن را درک کنند. آنکه بر هم زدن این نظام را بخواهد، چه کاهن و چه نجیب‌زاده و حتی خدایان، به دروغ خدمت می‌کند و حکومت او را تقویت می‌نماید. او دروغ‌پرور و فریبکار است و باید به بصیرت و آگاهی هدایت شود و اگر خود را در مقابل حقیقت قرار دهد باید با او به مبارزه پرداخت. هرکس که یک‌بار بصیرت درک نظام حق را یافت همیشه به خدمت راستی پرداخته و در راه آن مبارزه می‌کند و عقل و اراده‌اش او را به حقیقت هدایت می‌نماید. او با راستی همراه و متعلق به خداست. زرتشت از آن نمی‌هراسد که بر علیه عادات زشت و خدایانی که این آداب را حمایت می‌کنند سرسختانه به مبارزه پردازد».

آنچه در پیام زرتشت یکتاست اهمیت فراوان دانش و معرفت و انتخاب آزاد بر پایه آن است. زرتشت در آغاز پیام خود راهی راکه با علم و آگاهی و عقل و اراده در جهت راستی انتخاب شود حیات‌بخش می‌نامد و نادانی راکه به شر و زشتی و دروغ هدایت می‌کند فسادانگیز و عامل نازندگی و فنا توجیه می‌نماید. وظیفه راستان کوشش در ایجاد نظام حق است که با آگاهی برگزیده می‌شود و مبارزه با تبهکارانی که سد راه پیشرفت وکمال انسان و جامعه هستند. سرود ۴۶/۴ در کمال ظرافت و زیبایی راستان را تشویق می‌کند که «دروغ‌پرست کوشش دارد پیروان راستی و جامعه را از پیشرفت وکمال باز دارد. کسی که با زندگی خویش (با تمام نیرو و توان) او را از قدرت بی‌بهره کند و یا بر علیه او پیکار نماید، جهان را به راه خرد و بینش نیک پیش خواهد برد».

پیکار بر علیه ستمگر و قدرتمدار نه برای برقراری حکومت گروه دیگری است بلکه برای آن است که جهان در راه خرد و بینش نیک پیش رود. هدف همیشه آن است که خرد وهومنی پیروز

گردد و عقل و اندیشه نیک بر جامعه مسلط شود، نه تعصب و تحجر شووینیسم، نه کلیسا و دگم و کانن دین، نه رهبر و سرور و پیشوا و... مبارزه و حرکت و جنبش در سراسر گاتاها به چشم می‌خورد ولی این یک انقلاب کور نیست، کشتار و تخریب و چپاول و غارت نیست، که جنبشی سازنده و معقول و خردمندانه است با دانش و برای استقرار دانایی نیک، با اختیار و آزادی برای استقرار آزادگی و آزادی، بر مبنای راستی و دوستی و مهر و محبت به منظور تحکیم پایه‌های راستی و وداد... اولین وظیفه یک مدیریت راست‌دین آن است که به شکوفایی و فهم و دانش مردم کمک کند تا بتوانند آزادانه و از روی دانش و خرد راه خود را برگزینند. به نام دین، میهن، استقلال و... مردم را به زنجیر کشیدن و تحمیق و مسحور کردن و از آنان رمه و گله‌هایی ساختن که به فرمان شبان و چوپان خویش در حرکتند، هرگز موافق با آیین مزدیسنا نیست. دیکتاتوری سلطنت و حکومت فردی به هیچ شکلی با پیام زرتشت سازش ندارد. یکی از شواهد و دلایل انحراف دین زرتشت ظهور سلطنت مطلقه در جامعه ایران و به‌خصوص هماهنگی کامل کلیسای زرتشتی با این نظام نامردمی و متکی بر ناراستی و تخفیف و تحقیر شخصیت مردم است.

به‌طوری که در جلد اول تشریح شد اولین دولت متشکل در ایران تحت نفوذ فرهنگ و نظام سلطنتی بابل و آشور به‌وجود آمد. خدا شاهی و کاهن شاهی که پایه نظام کشورهای همسایه ایران بود، به این سرزمین نیز نفوذ یافت و دولت ماد بر روال دولتهای آسوری شکل گرفت.

دربار آسوریان یکی از بی‌هویت‌ترین دول قدیم به‌شمار می‌رفت که با جنگ و خونریزی و غارت و تخریب قدرت خود را بر مردم منطقه حفظ می‌نمود. آنها هیچ‌گونه تمدن مستقل و شکوفایی از خود به جای نگذاشته و قساوت، تجاوز و توحش را با تشریفات و شکوه و جلال ظاهری دربارهای خود به دیگران منتقل ساختند. متأسفانه دولت ماد از این فساد و زوال جامعه همسایه بهره زیادی یافت.

سایکس می‌نویسد «شرحی که از دربار ماد نقل شده است، تشریفات مفصل و هزاران خادم، البسه سرخ و ارغوانی درباریان و زنجیرها و گردنبندهای طلا و تجملات وافر آنها معلوم می‌سازد که ترتیباتی به تقلید دربار آسوریان داده بودند».

هنگامی که دولت ماد توسعه و قدرت می‌یافت هنوز دین زرتشت در ایران پایه نگرفته و شاید به‌صورت منحرف از سوی مغان مادی جذب شده بوده است.

با شرحی که درباره هخامنشیان داده شد باید پذیرفت که در قبیله هخامنش دین یشتها، که انعکاس دین مزدیسنا در آن دیده می‌شود، نفوذ یافته بوده است ولی از رسمیت یافتن آن در جامعه هنوز اثری نیست. در جلد اول مدیریت نه‌حکومت نشان داده شد که چگونه فرهنگ اوستایی سبب امتیاز خاص حکومت کوروش و داریوش و اخلاق و آداب و رسوم اجتماعی پارسیان گردید.

اختلاف اخلاقی و شیوه حکومت مادها و هخامنشیان یا دو جامعه همریشه و وابسته به هم را فقط به اتکاء اختلاف معتقدات آنها می‌توان توجیه کرد. اثر فرهنگ اوستای قدیم در جامعه هخامنشیان و دربار و حکومت هخامنشی، به‌خصوص در اوایل تشکیل آن، خیلی آشکار است و گزارشهای مورخین و نویسندگان باستانی درباره اخلاق و صفات و آداب و رسوم جامعه پارسیان دربار کوروش و داریوش مؤید این تأثیر است. ولی آنچه مسلم است نظام سلطنتی در ایران به هیچ وجه بر پایه دین مزدیسنا شکل نگرفته و حتی صورت منحرف این دین نیز در ظهور سلطنت مؤثر نبوده است (به جلد اول مراجعه شود). تحول حکومت در ایران و تبدیل آن به یک خداشاهی که ۲۵۰۰ سال مردم ایران را به بندگی معتاد ساخت و به جای رفعت و کمال روح انسان آن را به پستی و زوال کشاند. ابتدا تحمیل و تقلید نظام و نفوذ فرهنگ بابلی و آشوری و سپس هماهنگی مغان یا روحانیت جامعه با دربار و انتشار دین درباری است.

ممکن است این سؤال پیش آید که اگر پیام زرتشت با این شدت مخالف خدا شاهی و تباهی روح انسان و محو آزادی و آزادگی است، چگونه پس از او سلطنت در بین مردم ایران ریشه گرفت؟

این سؤال هم مانند پرسش زهنر است که تعجب می‌کند چگونه پس از زرتشت که مخالف آیین و آداب و رسوم و شعائر بت‌پرستی بوده است، همه آن آداب مجدداً به‌نام زرتشت مرسوم و معمول می‌گردد؟

اگرچه تاریخ نوشته‌ای از این ایام در دست نیست و ما نمی‌دانیم تحول جامعه‌ای که زرتشت در آن می‌زیسته پس از او به چه صورت شکل گرفته است، ولی اولاً می‌بینیم که در یشتهای قدیم هنوز اثری از خداشاهی و سلطنت مطلقه نیست و این می‌رساند که حتی معتقدات منحرف که از صفای پیام زرتشت هنوز اثری دارد نمی‌تواند پایه شاهنشاهی و حکومت مطلقه گشته باشد؛ ثانیاً زمانی که سلطنت در ایران برقرار گردیده به‌تدریج معتقدات مذهبی نیز به سوی توجیه و تأثیر این نوع حکومت منحرف گشته و هرچه از ظهور سلطنت دور می‌شویم دین کلیسایی بیشتر به دربار نزدیک می‌شود و بالاخره با دربار وصلت کامل می‌نماید. علاوه بر این در تاریخ نیز به نمونه‌هایی از این انحراف برخورد می‌کنیم که در جلد اول مدیریت نه‌حکومت به آن اشاره شده است. دین یهود نیز در ابتدا با سلطنت و حکومت توافق نداشت ولی در برخورد با اجتماعات دیگر، یهودیان هم سلطنت را پذیرفتند و هم دین را درباری ساختند. تعلیمات اسلام نیز مخالف هرگونه سلطنت بود ولی مسلمانان در برخورد با تمدن ایران و روم فرهنگ شاهنشاهی را بر دین تحمیل کردند و کم‌کم همه جوامع اسلامی به اطاعت معتاد شده و دربار و روحانیت با هم پیوند یافتند.

در جامعه پس از زرتشت نیز به دلایلی که در بحث گذشته به آن اشاره شد رفته رفته روحانیت مجدداً قدرت گرفت و دین را کلیسایی کرد. دستگاه کلیسا برای حیات خود به دنبال قدرت است و

برای تثبیت آن یا خود حکومت را در اختیار می‌گیرد و یا با حاکم کنار آمده به تقسیم قدرت تن درمی‌دهد. و به‌تدریج که مردم معتاد به اطاعت می‌شوند حکومت الهی، فر یزدانی شاه، حکومت شاه به نمایندگی خدا و... نیز درکانن دین پذیرفته می‌شود.

دین مزدیسنا هنگامی که از دشتهای جنوب دریاچه آرال به فلات ایران رسیده و در این سرزمین مستقر می‌شود قرنهاست رنگ اصلی خود را از دست داده و شرک و بت‌پرستی و کهانت ماهیت اصیل آن را تغییر داده است. برای زرتشتیهای ایرانی اطاعت از سلطان و ایمان به فرایزدی او در دین و آیینشان پایه‌هایی دارد که با آنچه زرتشت بیان کرد غریبه است. مردمی که می‌بایستی خدا را دوست خود دانسته و با اختیار و اراده آزاد نظام خویش برگزینند و در درگاه هیچ خدا و خدایگانی سر فرود نیاورده و با قلدران و خدایان دروغ با همه نیرو نبرد کنند، نه‌تنها غلام و نوکر شاهان که ذلیل و خوار غلامان آنان شدند و در درگاه خدایگانها که چون کرمهای طفیلی در لجنزار دربارها رشد می‌کردند به سجده افتادند و در حضور لاشخوران که به‌نام موبد و مغ و روحانی بند ذلت و زنجیر اسارت را بر دست و پایشان می‌پیچیدند، سر تعظیم فرود آوردند.

آزادی و آزادگی، شعور و عقل بزرگترین و شریفترین نعمتهایی است که به بشر شخصیت انسانی داده و او را از حیوان متمایز می‌سازد. این حقیقت درخشان در سرآغاز گاتاها اعلام گردیده و زرتشت به صدای رسا چنین گفته است:

ای مردم با گوشهای باز و از روی خرد و معرفت و با چشمهای روشن‌بین به این حقیقت بزرگ توجه کنید تا به چگونگی پرستش خداوند جان و خرد آگاه شوید و به بارگاه فروغ و بهشت آرامش دست یابید، بهشتی که در درون شما و در وجدان و جامعه شما برپا خواهد شد. ای مردم از خواب غفلت بیدار شوید و نسیم دلپذیر انسانیت را احساس کنید و آهنگ دلنواز حریت را بشنوید تا به صفات کمالیه دست یافته خدایی شوید. تو ای فرزند آدم، آزاد آفریده شده‌ای تا درگزینش راه خویش نیز آزاد باشی. به اسلحه دانش و راستی و اندیشه نیک خود را بیارای تا درست و راست برگزینی. نازندگی و نیستی در حماقت و نادانی است که به پیروزی زشتی و توسعه قدرت دروغ‌منش ستمگر انجامد. حیات و زندگی واقعی در آزادی و آزادگی است که بر دانش و معرفت بنا شده. انسان آزاد و دانا زنده است و انسان‌نمایی که گرفتار تحمیق، تحمیل و اسیر زنجیرهای جهل و فریب و زشتی و دروغ است از حیات واقعی محروم است، پس گوهر زشتی و دروغ نازندگی به‌بار آورد و گوهر پاکی و راستی حیات. خشنودی مزدا نیز در آن است که تو ای انسان به راستی و اشا پیوندی و آزاد و آزاده در راه پاک و انسانی گام برداری. دیوسیرتان که حریت مردم را قربانی هوسهای زشت و پست خود می‌سازند دیوانند که به‌صورت انسانها بر مردم حکومت می‌کنند. به قدرت منش

نیک سلطه این اهریمنان را درهم شکن و دست آنها را از جامعه کوتاه کن و دروغ را به دستهای راستی سپار تا مردم بتوانند شکوفا شوند و حیات انسانی یافته جهانی نو بسازند. آنها که با تعالیم دروغ به‌نام دین جامعه را منحرف و جهان را تباه می‌کنند این سخنان به‌گوششان ناگوار است، زیراکه مانع تحمیق و ادامه تحمیل قدرت آنان می‌گردد.

این خلاصه بخشی از هات ۳۰ و ۳۱ گاتاهاست که به هر زبان آن را ترجمه و تفسیر کنیم هدف همین خواهد بود. پیامی که برای آزادی و دانایی چنین ارج و قدری قائل است، هرگز انسانیت را در آستان قلدران جاه‌طلب و رهبران خودرأی و مستبد و کاهنان فاسد قربانی نخواهد ساخت تا زور و فشار و تحمیل را به پاداش گیرد. علت تسلط شاه بر جامعه ایران دین نبود بلکه بی‌دینی بود. آنچه قرنها قبل از ایجاد دولت در ایران مشخص مذهب مردم گردید دین مزدیسنا نبود بلکه انحراف از آن بود. و همین دین منحرف است که کم‌کم موجب تحکیم پایه‌های سلطنت می‌شود و در طول تاریخ به بدترین شکلی پیام زرتشت را لکه‌دار می‌سازد که زشت‌ترین آن تأیید شاهنشاهی است. اعتیاد و وراثت چنان بر ضمیر ناخودآگاه مردم ایران سایه انداخت که تأیید سلطنت را از طرف زرتشت یک واقعیت پنداشته تا جایی که حتی ایرانیان و به‌خصوص زرتشتیان اهل علم و تحقیق نیز به این اشتباه دچار شدند و هنوز نیز گرفتارند.

تجزیه و تحلیل تمدن ایران در رساله‌ای جداگانه که به شرح تمدنهای مختلف اختصاص داده می‌شود، به‌عمل خواهد آمد. در این فصل مختصراً مظاهری از حکومت و سلطنت در ایران را توجیه کرده و به مقایسه آن با اصول پیام زرتشت خواهم پرداخت تا تضاد نظام جامعه با دین مزدیسنا مشخص گشته و این گفته تأیید شود که «تمام حکومتهایی که در سراسر تاریخ به‌نام دین بر ایرانیان تحمیل شده خلاف اصول فکری زرتشت بوده است».

درباره سلاطین ماد گزارش قابل اعتماد زیادی در دست نیست. بنابر روایات مورخین یونانی، دربار مادها تحت سلطه آشوریان و با اقتباس از دربارهای سلاطین بین‌النهرین، شکل گرفت و تمدن اوستایی در ظهور آن حکومت نقشی بر عهده نداشته است. برای نمونه گزارشی از هرودت نقل می‌شود که معرف کاراکتر سلطنت در بین مادهاست.

او می‌نویسد که استیاگس [۳] پادشاه مادی خواب دید از شکم دخترش درختی بیرون آمد که تمام آسیا را فراگرفت. پس امر کرد بچه نوزاد دخترش را بکشند و او را به سردار خود هارپاگوس [۴] سپرد تا این وظیفه را انجام دهد. هارپاگوس بچه را به چوپانی داد تا دستور شاه را انجام دهد. زن چوپان که بچه‌اش در سر زا مرده بود بچه را برای خود نگاه داشت و بچه مرده را به فرستادگان شاه نشان داد. ولی بعد که کوروش بزرگ شد و استیاگس او را دید خوشحال شد اما برای گوشمالی

3. Astyages

4. Harpagos

هارپاگوس که در اجرای فرمان شاه تسامح به خرج داده بود او را به شام دعوت کرد. این سردار پسری داشت که به فرمان شاه او را کشتند و از گوشتش غذایی پخته و بدون آنکه هارپاگوس بفهمد پیش او گذاشتند. در بین غذا وقتی هارپاگوس مشغول خوردن بود سبدی که کله و دست و پای بچه‌اش در آن بود به او ارائه دادند تا ببیند در حال خوردن گوشت چه کسی است! البته صحت این روایت کاملاً مشخص نیست ولی نمونه‌ای از طبیعت سلطنت در آن ادوار است...

بنا به گزارش هرودت، دیاکوس[5] اولین پادشاه مادی است که رؤسای قبایل ماد را زیر فرمان خود آورد و مهمترین اثر او این بود که سعی کرد دربار آشوریان را در بین مردمی چادرنشین و کوچگر برقرار سازد. به تدریج این نظام سبب شد که مردم از شاه و دربارش جدا شده و نزدیکی افراد عشیره و سران آنها که اصل نظام نومادی بود ازمیان رفته و شاه دارای شخصیت موهومی شود که در سراسر تاریخ ایران به آن برخورد می‌کنیم. دیاکوس فرمان داد که هیچ کس اجازه آمدن به حضور شاه را ندارد بلکه باید تقاضای خود را به واسطه پیغام به عرض او رساند!! در حضور او خندیدن و دهان باز کردن ممنوع بود و مسلماً بستن دهان در مقابل شاه از زمان او رسم شده است. دیده می‌شود که چگونه تقلید و نفوذ فرهنگ شاهنشاهی آشوریان از یک عده قبایل کوچگر و آزاد، گروهی بنده و فرمانبر می‌سازد. در این تحول اجتماعی دین مزدیسنا هیچ‌گونه نقشی به‌عهده ندارد.

هخامنشیان چون وارث سلطنت مادها بودند، و کوروش اولین شاهنشاه هخامنشی از سوی مادر یک شاهزاده مادی بود، شکل حکومت و دربار آنها را حفظ کردند ولی همان‌گونه که قبلاً تذکر داده شد نفوذ فرهنگ اوستایی را در آن اقوام به مراتب بیشتر مشاهده می‌کنیم.

از کوروش آثار زیادی در دست نیست ولی از کتیبه‌های او و روایات مختصری که در دست است چنین برمی‌آید که او پادشاهی مقتدر ولی دارای صفات حسنه بسیاری بوده است. تربیت در دربار مادها و وابستگی به آنها سبب می‌شود که کوروش خشونت و قدرت سلطان را از آنها به ارث برد، هرچند عواملی که کاملاً برای ما روشن نیست، و به نظر من همان اثر فرهنگ اوستایی است، سبب شده که به‌خصوص در اوایل سلطنت روشی مردمی‌تر از پادشاهان ماد به کار برد. استفاده از شورای مشورتی هفت سران خانواده که در اداره کشوری ذی‌نظر بوده است، نمونه‌ای از این نظام است.

پروفسور هیپل[6]، محقق معاصر آلمانی می‌نویسد که دربار هخامنشیان به اقتباس از نظام خلقت اداره می‌شده و همان‌گونه که به دور خورشید شش سیاره وجود دارد که با آن یک مجموعه هفت‌گانه را تشکیل می‌دهند، هیئت مشاوره سلطنتی نیز از هفت شاهزاده تشکیل می‌شد که

5. Deioces
6. Hippel

کوروش در بین آنها سمت پریموس اینتر پارس[7] یا فرد اول در بین همگنان، را داشته است، همان‌گونه که اهورامزدا را نیز فناناپذیران احاطه کرده‌اند. به عبارت دیگر نفوذ فرهنگ اوستایی سبب شده بوده است که نظام پادشاهی پارسها شکل خاصی به خود گرفته و از نظام مادها متمایز گردد. در جلد اول رساله مدیریت نه‌حکومت نیز به این شکل حکومت هخامنشیان اشاره شده است که به احتمال قوی در دوران کوروش و داریوش به آن عمل می‌شده است. حتی قیام داریوش را بر علیه گوماتای مغ به اتفاق این شش شاهزاده گزارش داده‌اند.

حکومت سلطنتی و قدرت مطلقه شاه که در آن ادوار به اعتقاد مردم سرزمینهای شرق از قدرت و اختیار خدا و خدایان منشعب می‌شد، واقعیتی عمومی بود و مسلماً در ایران نیز نفوذ همین اعتیادها، به‌خصوص از ملل همسایه، سبب تقویت دربار و نظام سلطنتی می‌گردید و نمی‌توان انتظار داشت که کوروش راهی کاملاً مخالف با آن را برگزیند. ولی همان‌گونه که تذکر داده شد تعدیلی در اخلاق و برخوردهای شخصی این پادشاه دیده می‌شود. پروفسور هیپل و بسیاری دیگر از محققین معتقدند که رفته رفته خداشاهی در دربار ایران نیز نفوذ یافته و به اتکاء همین اعتقاد کوروش توانسته است قدرت و حکومت خود را تثبیت نماید. در جلد اول نیز به نظریه فرانکفورت و دیگران اشاره شد.

آنچه به‌خصوص حکومت کوروش را لکه‌دار ساخت انتخاب ولیعهدی است که پس از او سلطنت کوتاهش نمونه‌ای از یک جنایت جنون‌آمیز بوده است.

کامبیز یا کامبوجیه گذشته بر آنکه برادر خود بردیا و بسیاری از اقوامش را کشت در لشکرکشی به مصر برخلاف پدرش به خرابکاری و آزار مردم پرداخت.

ویل دورانت می‌نویسد: «برای ارائه مجدد دردسرهای ناشی از سلطنت، کامبیز در حالی که یک آشوب ناپلئونی در دل داشت، خواهر و زن خود رکسانه[8] را کشت و پسر خود پرکساسپ[9] را با تبر به قتل رساند و ۱۲ نفر از بزرگان پارسی را زنده به گور کرد و فرمان قتل کرزوس مشاور پدر خود را داد».

جالب است که در مقابل این جنایات وحشتناک عکس‌العملی از جانب مردم و درباریان ظاهر نمی‌شود و این واقعیت مؤید آن است که در زمان کوروش اعتیاد به اطاعت و قبول قدرت الهی شاه در جامعه تثبیت شده بوده است، به‌طوری که خود را بنده و رعیت شاه دانسته و اطاعت از ولیعهد دیوانه او را واجب می‌شمردند.

از داریوش کتیبه‌ها و آثار بیشتری در دست است. او نیز سلطنت را به واسطه کوروش و از

---

7. Primus inter paares

8. Roxana

9. Prexaspes

مادها به ارث برده است و مسلماً دربار او نیز با همان قدرت کوروش به حکومت پرداخته است. در بحث گذشته از صفات ممتاز و برجسته این شاه کم‌نظیر سخن گفته شد و به‌طوری که دیدیم در برداشتهای انسانی و اخلاقی او را می‌توان شایسته‌ترین فرمانروای ایران باستان دانست. با وجود برخوردار بودن از این مشخصات عالی و فضایل اخلاقی، داریوش نیز به رذایل سلطنت آلوده شده است و غیرمستقیم خداشاهی را تأیید کرده است.

شدر درباره داریوش می‌نویسد:

«هر که شرح اعمال داریوش را در کتیبه بزرگ بیستون می‌خواند به شور و هیجان دچار می‌شود. ولی هر بار که شاه اشاره به وفاداران و همراهان خود می‌نماید، سپهسالارانی که نبردهای او را رهبری کرده و به او یاری نموده‌اند تا به این سرزمینها دست یابد، و آنها را بدون استثناء غلامان من [۱۰] یا بندکه می‌خواند، یک چندش و لرزشی سراپای وجودش را فرا می‌گیرد. اعمال و حرکات شاه همه از یک عظمت نشانی دارند و فقط یک چیز را فاقدند: درک آزادی و ارزشی که لایق آن انسان آزاده‌ای است که به آزادی خود می‌اندیشد». [۱۱]

پروفسور بنگستن آلمانی می‌نویسد: «جای تعجب است که در هیچ یک از کتیبه‌های باقیمانده از داریوش نقشی از همکاران و یاران او دیده نمی‌شود زیرا برای پادشاهان تمام رعایای آنها در بی‌ارزشی یکسان محسوب می‌شدند و همه را به چشم غلامان و بندگان خود می‌نگریستند... شاهان بزرگ می‌خواستند که از مردم و ملت جدا زندگی کنند و فقط قدرتمندان و بزرگان قوم اجازه شرفیابی داشته و می‌توانستند از دور به آنها نظر افکنند».

در کتیبه تخت جمشید داریوش و خشایارشا خیلی بزرگتر و برجسته‌تر از دیگران نقش شده‌اند و آن نشانه شدت این اعتیاد است که شاه با همه مردم اختلاف دارد. همچنین در همین کتیبه دیده می‌شود آنها که با شاه صحبت می‌کنند دهان خود را بسته‌اند. پرسی‌سایکس می‌نویسد: «هر یک از رعایا که به حضور شاه شرفیاب می‌شد در وقت ورود به خاک می‌افتاد و در تمام مدت حضور باید دستهای خود را پنهان کند این عادت هنوز هم جاری است». [۱۲]

---

۱۰. mana bandaka. پروفسور فرای (R. Frye) می‌نویسد که در ایران قدیم بندک به معنی بنده بوده است و در کتیبه‌های هخامنشی نیز این کلمه ذکر شده است و آنها غلامان ایرانی‌الاصل هستند. اما بردگان خارجی که از غنایم جنگی به‌شمار می‌رفتند به‌نام آنشهریک (anshahrik) نامیده می‌شدند. به‌طوری که از کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی برمی‌آید شاه غیر از فامیل خود همه مردم را بندکه می‌دانسته است.

۱۱. همان‌گونه که در بخش گذشته اشاره شد فرهنگ اوستایی دارای آثار بیشتری از پیام زرتشت بوده که در زمان ساسانیان تحریف شده است و مسلماً همین زمینه است که در دوران هخامنشیان، و به‌خصوص اوایل این دوران، اثر گذاشته و به ملت ایران شخصیت برجسته‌ای داده است.

۱۲. با وجود قدرت زیاد شاه و فسادی که هر دربار و هر قدرت مطلقه به آن دوچار می‌شود، حکومت داریوش و به‌خصوص فرهنگ حاکم آن زمان از یک درخشش معنوی خاص برخوردار است که نظیر آن ←

داریوش نیز همان خطای کوروش را تکرار کرد و ولیعهد او خشایارشای فاسد و بی‌لیاقت جانشین مردی چنان برجسته و فرماندهی لایق گردید. در دربار خشایارشا تجمل و شکوه ظاهری جانشین عظمت درونی گردید و او که فقط به زیبایی جمال و رعنایی قامتش مورد تحسین مورخین قرار گرفته، رذایل سلطنت را به کمال ارائه می‌داد. خشایارشا به حدی خود را مقدس و برتر از دیگران می‌داند که کسی را اجازه نزدیک شدن به او نیست و حتی در بارعام شاه درباریان و رعایا بایستی به وسیلهٔ پرده‌ای از او مجزا گردند.

پروفسور هنینگ درباره خشایارشا می‌نویسد: «طبق فرمانی هیچ‌کس اجازه نداشت مستقیماً به شاه نزدیک شده و با او تماس گیرد زیرا او مقدس است. او در جنگها جدای از دیگران در ارابه‌ای خورشیدسان جای می‌گرفت و از دور جنگ را هدایت می‌کرد. او حتی از اسب‌سواری با دیگران امتناع می‌کرد زیرا به مقام مقدسش توهین می‌شد. در حالی که در کتیبه‌های داریوش آمده است که او در جنگها شرکت می‌کرد و اسب‌سواری و تیراندازی و... از مهارتها و افتخارات او بود».

به‌طوری که می‌نویسند خشایارشا حرمسرای مفصلی داشت که او قهرمان این عرصه به‌شمار می‌رفت و به جای لیاقت و کفایت کشورداری، که از آن بی‌نصیب بود، در این میدان به آزمایش استعداد خود می‌پرداخت. ویل دورانت می‌نویسد «پدر پنج پسر، چهار پسر خود را برای جنگ به میدان نبرد فرستاده بود. از شاه تقاضا شد اجازه دهد پسر پنجم او به نزد پدر مانده به او کمک کند. به فرمان شاه پسرش را به دو نیمه کرده و دو طرف جاده‌ای که سپاهیان می‌گذشتند آویزان کردند که عبرت دیگران شود».

ویل دورانت می‌نویسد «یک امپراتوری تا زمانی پایدار است که قدرت عالی خود را برای کشتن حفظ کند» ولی اتفاقاً همین قدرت کشتن نیز سبب جدایی مردم از دربار شده و به نابودی سلطنت کمک می‌نماید. بدون جهت نبود که سپاه عظیم خشایارشا در یونان در مقابل نیرویی بسیار کوچکتر شکست خورده و او مفتضحانه مجبور به فرار می‌شود. در این جنگ به روایت هرودت فرستاده اسپارت به هیدرانس[۱۳] سردار و فرمانده سپاه مخصوص و معروف محافظ شاهنشان ایران به‌نام جاودانان در تنگه ترموپیل که یونانیان را به تسلیم تشویق می‌کرد چنین می‌گوید:

«آری تو به‌خوبی می‌دانی که چه‌سان بندگی کنی زیرا طعم آزادی را هرگز نچشیده‌ای و از شیرینی آن آگاه نیستی. هرگاه تو از آن آگاه بودی خود یقیناً به ما پند می‌دادی برای حفظ آن

را در آن ادوار به هیچ وجه نمی‌یابیم. حوادث را باید با شرایط زمان مورد بررسی قرار داد و از این دید باید پذیرفت که فرهنگ اوستای قدیم هرچند از پیام زرتشت به دور شده بود، دارای قدرت معنوی و سازندگی جامعی بوده است.

13. Hydranes

بجنگیم، نه فقط با نیزه‌های خود که همچنین با تبرهای خویش» (برخی از مورخین این گفته را به جمعی از یونانیان نسبت می‌دهند که به ساتراپ آسیای صغیر چنین پاسخ داده‌اند).

بنابر نوشته هنینگ خشایارشا به زوجه برادر خود ماسیس[14] خیال تجاوز داشت و چون او امتناع کرد به برادرزاده خود چشم دوخت و بالاخره این مادر و دختر فدای حسادت زن خشایارشا آمتیس شدند و برادر که از جنایات خشایارشا آگاه شد بر علیه او شورید ولی خشایارشا برادر را کشت.

پروفسور بنگستن درباره دربار هخامنشیان می‌نویسد «یونانیها رابطه پادشاهان ایران را نسبت به رعایا، بی‌روحترین حکومت مطلقه تعبیر نموده و رابطه مردان قوم را به حکمرانان اطاعت کورکورانه می‌دانستند و برای رعایای ایران کوچکترین خودنمایی تصور نمی‌کردند». او همچنین با مقایسه مشروح جوامع ایران و یونان در این اعصار می‌نویسد «در حالی که در یونان فرد در سیاست و حیات روحی و فکری به میزان توجه و استعدادش تظاهر نموده و شکوفا می‌شد، ما از دوران هخامنشیان جز نام شهنشهان حتی از نام نزدیکترین همقطارانشان هم کمتر خبری داریم و اگر هم اطلاع مختصری در دست است از گزارشهایی است که یونانیها برای ما به‌جا گذاشته‌اند».

پروفسور فرای با مقایسه یونانیها و ایرانیان در این ادوار و مقایسه ارزش و اهمیت آزادی در جامعه یونان و حکومت مطلقه و اعتیاد به اطاعت در ایران نتیجه می‌گیرد که «با مطالعه این مشخصات و صفات یونانیها و ایرانیها می‌توانیم به حقایقی که سبب اعتلای یونانیها و شکست ایرانیها شد پی بریم».

بالاخره در اثر فساد و فشار دربار خشایارشا و تحول معنوی و اخلاقی که در بین مردم ایران گزارش شده است، و به نظر من مولود تحول فرهنگ اوستایی است که به‌تدریج در اثر نفوذ دین مغان به تحجر و انحراف بیشتر گراییده بود، جامعه ایران متزلزل گردید، به‌طوری که یک امپراتوری عظیم نتوانست در مقابل جامعه کوچک یونان و بلکه شهر آتن، تاب مقاومت آورد و حتی خشایارشا پس از فرار از آتن به دربار خود پناه برد و بیشتر مجزا شد، ولی بالاخره فساد دربار گریبانگیر خود او شد و در سال ۴۶۵ ق. م. به دست یکی از سرداران گارد سلطنتی خود به‌نام ارتابانوس[15] یا اردوان کشته شد (اردوان را رئیس گردان هزار نفری به‌نام هزارپت نام برده‌اند).

سایکس که خود سرباز است و خیلی به پادشاهان ایران ارادت ورزیده و به آریایی بودن خویش افتخار نموده و سعی می‌کند فقط محاسن این شاهان آریایی را بیان کند، مجبور می‌شود درباره خشایارشا چنین قضاوت کند: «بی‌کفایتی و فساد اخلاق خشایارشا مکافات خود را همراه آورد و پس از بیست سال سلطنت مصیبت‌بار به دست ارتابونوس رئیس پاسبانان خود به قتل

14. Massistes

15. Artabanus

رسید... او وقتی که به سلطنت رسید مقتدرترین دولتی را که تا آن زمان در دنیا دیده شده بود دارا بود. علاوه بر لشکری عظیم، وسایل و قوای بی‌نهایتی در اختیار داشت. با وجود این میراث باشکوه همین که در دریا لطمه‌ای از یونانیان خورد ترسید و به جای آنکه به جنگ ادامه دهد تا این لکه را از خود محو سازد از یونان آشفته به آسیا فرار کرد و در آنجا بقیه سلطنت خود را به عیاشی و هوسرانی به‌سر برده زمام امور را به خواجه‌سرایان سپرد».

در نظام دیکتاتوری و رهبری و سلطنت فردی همه نیروی دولت به کارگرفته می‌شود تا یک رهبر و فرمانروا جلوه کند. پس همه مردم باید از رشد بازمانند تا عرصه برای خودنمایی دیکتاتور آماده شود. نور یک شمع در سردابی تاریک می‌تواند منبع روشنایی گردد. اغلب این رهبران نیز بیش از یک شمع لرزان قدرت درخشش نداشته‌اند. در درخشش خورشید نور هزاران شمع نیز بی‌مقدار است. اگر اکثریت مردم جامعه شخصیت یافته شکوفا و درخشان شوند، آفتاب تابنده‌ای همه جا را فرا می‌گیرد. در این حال درخشش شمع‌سان یک فرمانروا در این محیط نورانی جلوه نخواهد داشت و جمع شمعهای مردم است که شب تیره را به روز روشن مبدل می‌سازد و درخشش هر رهبر و بزرگمردی در ارتباط با همه منابع نور دارای ارزش و اهمیت خواهد شد. خلیفه عباسی که برمکیان را به دلیل شخصیت برجسته آنها گرامی می‌دارد، چون احساس می‌کند که ممکن است جلوه آنها مانع خودنمایی امیرالمؤمنین گشته و بی‌قدری کوره چراغ او را نمایان سازد، نه‌تنها وزیر خود که همه برمکیان را قتل‌عام می‌کند. این برخورد در سراسر تاریخ معرف فضای وحشتناک دیکتاتورپروری است. دیکتاتورهایی که به‌نام شاه، فرمانده، رهبر، پیشوا، سردار و... حیات روحی مردم را چون موریانه خورده و نابود می‌سازند و برای کبیر شدن جامعه صغیران را به‌وجود می‌آورند.

پس از داریوش فساد سلطنت و روحانیت رفته رفته به تخریب بقایای فرهنگ اصیل مزدیسنایی پرداخت، و به‌طوری که قبلاً بیان شد خرافات مغان به‌نام زرتشت دین دربار هخامنشیان گردید. وندیداد را محصول این هماهنگی دربار و روحانیت در زمان خشایارشا می‌دانند. شدر می‌نویسد که در زمان پادشاهان باستانی ایران، دین مغان که به‌نام زرتشت تبلیغ می‌شد، دین هیئت حاکمه و دربار بود نه دین مردم. این سرنوشت همه ادیان مردمی بوده است که در بین مردم ظهور کرده ولی پس از مدت کوتاهی کلیسا و روحانیت کلیسایی به‌نام متولی دین رنگ فرهنگ هیئت حاکمه به آن داده است. کلیسا برای حفظ موقعیت خود پیوسته از پیوند با هیئت حاکمه بهره می‌گیرد و به‌ندرت نیز برای به‌دست آوردن قدرت بر علیه حکومت می‌شورد. شورش مغان را در سلطنت کامبیز می‌توان یکی از این موارد دانست.

جالب است که با وجود مغ‌کشی در زمان داریوش مجدداً مغان در دربار هخامنشیان قدرت

گرفته و حتی در دربار خشایارشا نفوذ می‌کنند. از شرح مختصر درباره سلطنت مادها و سپس حکومت کوروش ـ کامبیز ـ داریوش ـ خشایارشا نتایج به دست آمده را فهرست‌وار تکرار می‌کنیم:

سلطنت مستقل از فرهنگ اوستایی در اثر نفوذ فرهنگ سامی و تقلید از دربارهای ملل همسایه در ایران مستقر گردید. در حکومت مادها از فرهنگ اوستایی اثری دیده نمی‌شود. در دولت هخامنشیان آثار روشنی از نفوذ فرهنگ اوستایی مشاهده می‌گردد. کوروش از این تأثیر بی‌نصیب نبوده ولی نسبت و ارتباط نزدیک با دربار مادها او را یک شاهزاده بار آورده است. او در کتیبه‌های خود اشاره‌ای به اهورامزدا نمی‌نماید ولی اعمال او نشانی از فرهنگ اوستایی دارد که قرنهای پیش در نواحی شمال شرقی و شرق ایران نفوذ نموده و قبیله هخامنشی نیز به شکلی که ما از آن بی‌اطلاع هستیم با آن آشنا شده‌اند. نماینده این فرهنگ در این ادوار یشتها و یسناهای قدیم بوده است که با وجود انحراف به پیام زرتشت بسیار نزدیکتر از معتقدات ادوار بعد است. کامبیز یک شاهزاده است که در دربار تربیت می‌شود و کمتر اتفاق افتاده که تربیت در مرکز قدرت و تشریفات و رشد در محیط دربار شاهزاده‌ای را فاسد نسازد. کامبیز را علاوه بر این مریض روحی نیز توجیه کرده‌اند که اغلب این شاهزادگان برای چنین بیماریهایی زمینه مساعد می‌یابند.

داریوش یک هخامنش کامل است که هنوز به فساد دربار آلوده نشده و ارتباط مستقیم نیز با مادها نداشته است. در معتقدات او به صراحت فرهنگ اوستایی را منعکس می‌بینیم که به مراتب از عقاید جامعه به پیام زرتشت آشناتر است و این بیشتر به ما اجازه می‌دهد که حدس بزنیم او زمینه این معتقدات را از قبیله خود به ارث برده نه از مغان، که در آن زمان به‌نام زرتشت مذهب و آداب و رسومی را پیروی می‌کردند. آنچه به‌نام مذهب پس از داریوش در وندیداد ارائه می‌شود شباهت خود را با پیام زرتشت تقریباً به کلی از دست داده است در حالی که بیانات داریوش کاملاً با چهارچوب یشتها قابل تطبیق است و حتی در بعضی موارد از آنها نیز پیشرفته‌تر می‌باشد.

خشایارشا نیز ازنظر تربیت درباری همان موقعیت کامبیز را دارد با این اختلاف که مغان در دربار او قدرت بیشتری یافته و او را به سوی یک دین انحرافی متوجه ساخته‌اند و او که در ضمن زمینه مذهبی را از پدرش به ارث برده است به‌صورت یک شاه متدین خودنمایی می‌کند، ولی به وضوح برداشتهای او از طرز فکر زرتشت دوری می‌جوید.

آنچه در تمام این جریان قابل توجه است آن است که حکومت هیچ یک از این پادشاهان با پیام زرتشت قابل تطبیق نیست و حتی داریوش نیز که از همه پادشاهان سراسر تاریخ ایران خود را به دین زرتشت نزدیکتر نشان داده است، حکومتش مطابق آنچه ما از پیام زرتشت استنباط می‌کنیم، نمی‌باشد.

پس از خشایارشا بر فساد دربار ایران افزوده می‌شود. گیرشمن می‌نویسد پس از داریوش

آن‌قدر رقابت و توطئه و دسیسه در دربار سلطنتی رایج شد و قتل و ترور افراد خانواده سلطنتی معمول گردید که به علت این همه خونریزی، پس از مرگ پسر اردشیر سوم مجبور شدند یک منسوب بسیار دور او را نام داریوش دهند و به سلطنت منصوب سازند. او تنها باقیمانده از فامیل هخامنشی بود که زمانی چنان قدرتمندانه بر عالم حکومت داشتند.

به‌طوری که قبلاً بیان شد تاریخ قدیم اغلب توسط درباریان و کاسه‌لیسان و جیره‌خواران سلاطین به رشته تحریر درآمده و فساد و رذایل سلطنت کمتر در جامعه علنی شده است. ولی با وجود این گزارشهایی که از اخلاف داریوش باقی است نشانه انحراف و فساد وحشتناکی است که تقریباً همه دربارهای جهان در سراسر تاریخ به آن آلوده شده‌اند.

دیدیم که خشایارشا برادر خود را کشت و خود به دست اردوان کشته شد. اردوان به دست اردشیر اول کشته شد. اردشیر اول در تاریخ به اردشیر پیر معروف است و گویند که او صد پسر داشته است که همه جز چهار پسر قبل از مرگ او فوت کرده و یا با دسیسه به قتل رسیده بودند. پس از اردشیر پسرش به‌نام خشایارشای دوم جانشین او شد که پس از چند هفته سلطنت به دست برادرش صغدیانس[16] به قتل رسید. پس از شش ماه برادر صغدیانس به‌نام اخس[17] او را در خاکستر خفه کرد و به جایش نشست و نام داریوش دوم بر خود گذاشت. او با خواهر خود به‌نام پریزاد (پریزاتیس) ازدواج کرد و برادر دیگر خود را به‌نام ارسی‌تس نیز در خاکستر خفه کرد.

داماد شاه به‌نام تری‌توخمس[18] عاشق خواهر خود رکسانه (روشنک) شد و برای جدایی از دختر شاه به دسیسه پرداخت. ولی شاه او را کشت و به دستور پریزاد رکسانه را قطعه قطعه کردند و تمام خانواده تری‌توخمس ازجمله مادر و خواهر او را زنده به گور کردند... این حیواناتی که بدتر از ببر و پلنگ و درنده‌تر از هر حیوان وحشی یکدیگر را می‌دریدند مسلماً به بیگانگان رحم نمی‌کردند. آنها جان و مال مردم را در اختیار داشتند و برای ادامه سلطنت آلوده و خون‌آلود خویش از فدا کردن آن ابا نمی‌نمودند.

ویل‌دورانت درباره این پادشاهان با استفاده از گزارش هرودت و تحقیقات راولینسون می‌نویسد «قدرت شاه نامحدود بود و او می‌توانست با یک کلمه بدون محاکمه و دلیل هر که را بکشد، مانند روش بعضی از دیکتاتورهای مدرن، و گاهی نیز امتیاز این قتلهای بوالهوسانه را به مادر یا زن سوگلی و اصلی خود وگذار می‌کرد. حتی به‌ندرت از مهمترین اشراف قوم کسی جرأت انتقاد یا توبیخ را به خود می‌داد. افکار عمومی نیز به کلی بی‌اثر بود. پدری که پسر بی‌گناهش در مقابل چشمانش توسط شاه با تیر به قتل می‌رسید فقط شاه را برای تیراندازی عالیش می‌ستود و

16. Soghdianes
17. Ochos
18. Terituchmes

متخلفین که با امر شاه فلک می‌شدند از اعلیحضرت شاهنشاه تشکر می‌کردند که آنها را در خاطر داشته است!!»

قتل و کشتار چنان خانواده هخامنشی را فرا گرفت که گزارشهای موجود به کلی درهم شده و برخی با هم اختلاف دارد. ولی در هر حال پس از اخس نیز این حیوان خویی ادامه یافت. جانشین داریوش دوم اردشیر دوم شد که در جنگ کوناکس[19] برادر خود کوروش را کشت و سپس پسر خود را به بهانه توطئه به قتل رساند. علت این واقعه چنین بود که در جنگ کوناکس پس از کشتن برادرش معشوقه یونانی او به‌نام آسپازیا[20] به دست اردشیر افتاد. روزی که اردشیر پسر خود داریوش را ولیعهد ساخت بنا به رسم قدیم می‌بایستی هرچه تقاضا می‌کند به او دهد. داریوش آسپازیا را از پدر تقاضا کرد و او با اکراه و اجبار خواهش او را انجام داد، ولی برای آنکه او را از پسرش جدا کند فرمان داد اسپازیا به همدان رفته کاهنه معبد آناهیتا گردد. ولیعهد از این حرکت پدر آزرده گشت و به فکر قتل پدر افتاد ولی او به فرمان پدر به دار آویخته شد.

جانشین اردشیر دوم اردشیر سوم شد که او هم به دست خواجه حرمش به قتل رسید. این خواجه که باگس[21] نام داشت تمام فرزندان شاه را کشت و این زمان بود که دیگر از خاندان هخامنشی کسی باقی نمانده بود و بالاخره شخصی به‌نام کدمان[22] درازدست را که از اقوام دور دربار بود و برخی از مورخین در هخامنشی بودن او شک می‌کنند به‌نام داریوش سوم به سلطنت رساندند، که سلطنت او هم به دست اسکندر مضمحل گردید.

پلوتارک می‌نویسد در دربار هخامنشیان تجمل و خودپرستی و تزلزل فکری و عقیدتی، به‌خصوص در طبقات بالا ثبات دولت را از بین برد تا جایی که بالاخره با وجود ارتش عظیمی در مقابل سپاه اندک اسکندر شکست خورده از میان رفتند و سربازان پارسی که به شکست‌ناپذیری معروف بودند به آسانی مضمحل شدند.

کتسیا طبیب یونانی مخصوص دربار اردشیر دوم (۴۰۵ ـ ۳۵۹ ق. م.) که در ضمن مورخ نیز بود، درباره دربار شاهان هخامنشی شرح مفصلی به تحریر درآورده که جنایت و دسیسه درباریان، چپاول و غارت اموال مردم برای سیر کردن درباریان، قساوت و اعمال زور دستگاه هیئت حاکمه از مشخصات اصلی این گزارش است.

ویل دورانت درباره انحطاط هخامنشیان می‌نویسد «انحطاط و زوال ایران شباهت تام با روم دارد. فساد اخلاق و انحطاط در بین مردم، توأم با اعمال زور و لاابالی‌گری و لاقیدی دربار شد. شرح مفصلی که درباره افراط طبقه اشراف از خوش‌گذرانی، پرخوری، اسراف و لاقیدی آنها داده

---

19. Cunax
20. Aspasia
21. Bagos
22. Codomanus

می‌شود انسان را به وحشت می‌اندازد. این انحطاط در روم هم به‌وجود آمد، هنگامی که روش استوایک[۲۳] جمهوری به سلطنت و سزاریسم مبدل گردید».

در تاریخ آمده که وقتی اسکندر استخر پایتخت هخامنشیان را فتح کرد ۱۲۰۰۰۰ تالان طلا و از شوش ۲۰۰۰۰ تالان طلا به اضافه غنایم بی‌شمار دیگر به دست آوردند. پلوتارک می‌نویسد که ده هزار گاری و پنج هزار شتر برای حمل خزائن استخر لازم شد و برخی از مورخین معتقدند که این سرمایه عظیم چون در بین سرداران اسکندر پخش شد تحولی در اقتصاد آن روز جهان به‌وجود آورد. این روایات می‌رساند که تا چه حد دربار هخامنشی بر دوش مردم مولد و کارگر ایران سنگینی می‌کرد و چگونه در مقابل این همه غارت و چپاول اموال مردم، شهوترانی، جنایت، خودپرستی و تجمل به جامعه بهره می‌داده‌اند.

شدر دلیل اضمحلال هخامنشیان و سقوط ایران را روابط نامتناسب شاه با رعایای خود و جلال و شکوه، اختلاف طبقاتی بی‌اندازه زیادی که وجود داشت، زندگی پراسراف و تشریفاتی، قصر و حرمسرا و خواجگان حرم ... برخورد غلام‌واری که شاه از زیردستان انتظار داشت، می‌داند و اتفاقاً در بین این بندگان و درباریان غلام صفت، دروغ و تزویر و دسیسه به مراتب بیشتر توسعه می‌یافت تا در بین آزادگان.

به‌طوری که گزارش می‌دهند تملق و چاکری و بندگی چنان در ایران ریشه دوانید که حتی در خانواده‌های اشراف و اعیان و سرمایه‌داران سعی می‌شد آداب دربار را با مقیاسی کوچکتر تقلید کنند. آنها در دربار غلام و بندک شاه بودند و در خانه ارباب و سرور بندگان و زیردستان خود و همین فساد رفته رفته جامعه ایران را به تباهی کشاند و فرهنگ شرک و فردپرستی را چنان در میان مردم تثبیت کرد که امروز هم هنوز دچار آنیم و به صور مختلف بت‌پرست و فردپرست باقی مانده‌ایم. فرهنگ شرک و بت‌پرستی به حدی در محیط ایران نفوذ یافته که تا یک تحول اساسی در روح و فکر این مردم به‌وجود نیاید، از سنگ و درخت و امام و امامزاده، شاه و ارباب و رهبر و... بت خواهند ساخت.

همه محققینی که درباره جامعه ایران به بررسی پرداخته‌اند هرگز از خود سؤال نکرده‌اند که چرا در بین مردمی که دین اولیه آنان مزدیسنا آزادی را پایه و اصل دین قرار داد و دین کنونی اسلام، شرک را زشت‌ترین گناه دانسته و طرد ارباب و رهبر و سرور و خدایگان را شرط اول مسلمانی اعلام می‌کند، مردمی که در آغاز تاریخ حرکت بزرگ خود از صفات برجسته‌ای برخوردار بوده و نسبت به ملل دیگر آن دوران کاملاً ممتاز و مشخص بوده‌اند این چنین بندگی و پستی را پذیرفته و بیش از هر جامعه دیگر به فردپرستی و تقلید و اطاعت تن در داده‌اند؟

23. Stoic

این پستی نتیجه تأثیر دو عامل فاسدسازنده حکومت و روحانیت است. روحانیت کلیسایی هرگز تعلیمات اصیل را پایه تربیت مذهبی مردم قرار نداد و علاوه بر آنکه اصول آن را منحرف ساخت دین را شعائری کرد و آداب و رسوم و شعائر را بر عمل و حرکت سازنده برتری داد و خرافات را وسیله سوداگری خود نمود. حکومت نیز به‌صورت سلطنت خودکامه با کلیسا اتحاد و اتفاق برقرار ساخت و بندگی و اطاعت را بر مردم تحمیل کرد. دربار دست کلیسا را در تحمیق جامعه بازگذاشت و کلیسا با تحمیق و تضعیف مردم آنها را برای اطاعت و بندگی آماده ساخت. دنباله‌روی و تقلید کورکورانه از کلیسا پایه‌ای برای اطاعت از حاکم و فرمانروا شد و اعتیاد به اطاعت زمینه‌ای برای تقلید گوسفندوار از کلیسا. آنچه به مردم ایران در طول تاریخ دو هزار و پانصد ساله خود تلقین شد نه گفتار زرتشت بوده است و نه عقاید محمد. و جامعه ایران نیز هیچ‌گاه نه مزدیسنایی بوده است و نه مسلمان. در این باره به تفصیل در شرح تمدن ایران بحث خواهد شد.

همه محققین و مورخین شخصیت بزرگ کوروش و داریوش را ستوده و نشان برجستگی فرهنگ ایران باستان می‌دانند و محققین ایرانی به این دو شخصیت برجسته بحق افتخار می‌کنند. من گو اینکه چه در رساله‌های گذشته و چه در این کتاب بارها شخصیت این دو فرمانروا را در مقایسه با شاهان دیگر ستوده‌ام، وجود این دو مرد هوشمند و مقتدر و دو سردار کشورگشای سیاستمدار و پسندیده‌خو را که در بین تمام سلاطین جهان از برجستگی خاصی برخوردارند، دلیل جالبی برای ارائه فساد و زیان نظام دیکتاتوری و قدرت فردی می‌شمارم.

این دو فرمانروا در بین مردمی ظهور کردند که استعداد و آمادگی و فضایل انسانی آنها در ادوار باستان مورد تأیید کلی است. پیام زرتشت، هرچند به صورت یشتهای منحرف، حرکت‌زا و سازنده و پرجلا بود و با معتقدات ذلت‌بخش و روح‌خراش ملل متمدن آن دوران و به‌خصوص همسایه‌های بزرگ غربی کاملاً تفاوت داشت. این دو فرمانده توانا از صفات بسیار عالی برخوردار بودند که در بین پادشاهان آن ادوار بی‌نظیر است و هر دو برخلاف اغلب فرمانروایان از عقل و اندیشه روشن نصیب کافی داشتند. یک چنین آغاز پرشکوه و مناسبی در شروع حرکت یک ملت می‌بایستی برای مدتهای مدید عظمت واقعی و درونی جامعه ایران را تضمین کند. ولی تاریخ گواه بر آن است که بلافاصله پس از مرگ این دو سردار بزرگ خلأ محسوسی جامعه ایران را فرامی‌گیرد و به سرعت عجیبی به زوال و فساد می‌گراید. اگر دقت کنیم خواهیم دید تنها نقص بزرگی که حکومت این دو نامدار را لکه‌دار ساخته و موجب انحراف حرکت جامعه می‌شود دیکتاتوری و اختیار مطلق آنان است که به تربیت انسان و ایجاد جامعه انسانی اهمیت نمی‌دادند، بلکه خواهان درباری از بندگها و جامعه‌ای از شه‌پرستان بودند. درکنار چنین شخصیتهایی جا برای رشد مردانی بزرگ نیست و به همین دلیل نیز جانشین هردو آنان فرزندان مجنون یا خودخواه و فاسدشان

می‌گردند و از همان آغاز تشکیل دولت دیکتاتوری و حکومت مطلقه حرکت واقعی و معنوی جامعه را منحرف می‌سازد. روح مردم در حکومت فردی پژمرده شده و می‌میرد و حیات جامعه بدون آزادی از شکوفایی بازمی‌ایستد. در جامعه مقلدین و سرسپردگان و فضای بندگان و چاکران از حرکت سازنده کمتر اثری یافت می‌شود و مردمی که به اطاعت معتاد شده‌اند در مقابل هر رهبری سر فرود می‌آورند، هر قدر هم فاسد و جابر و فریبکار باشد. مردم ایران که به اطاعت از کوروش و داریوش خو گرفته بودند، در بارگاه کامبیز و خشایارشای مجنون و فاسد نیز فرمانبردارند. این خاصیت نظام بنده‌پرور است که بندگی و اطاعت را در جامعه تزریق و تلقین و تثبیت می‌کنند و در چنین جامعه‌ای رشد انسانیت متوقف می‌شود و عظمت و شکوه ظاهری جانشین کمال و جلال روحی می‌گردد.

من در جلد اول مقایسه‌ای بین جامعه یونان و ایران را در همین ادوار مطرح ساختم و این مثال را از این جهت برگزیدم که زمان ظهور کوروش و داریوش منطبق با جنبش فرهنگی و روحی یونانیان شده بود.

آیا هیچ‌گاه از خود سؤال کرده‌ایم که چرا ایران با آن همه عظمت و قدرت و امپراتوری عظیمی که بیش از نیمی از دنیای آن روز را در برمی‌گرفت، تأثیرش در تمدن جهان از یک شهر کوچک آتن کمتر است؟ در حالی که استعداد و قدرت روحی ایرانیان، که با یونانیها از یک ریشه‌اند، بر آنها برتری دارد؟ شهامت و راستگویی و درستکرداری ایرانیان را همه مورخین باستان ستوده‌اند و محاسن اخلاقی و روحی آنان را بر یونانیان ترجیح داده‌اند.

آتن در مدت کوتاهی چنان می‌درخشد که تا دو هزار سال بعد نیز به جهان نور و حیات فکری می‌بخشد. آنها در عرصه فکر و اندیشه به حدی شکوفا می‌شوند که تا امروز هیچ قومی نتوانسته است در چنان شرایطی حرکتی چنین تحسین‌برانگیز به‌وجود آورد. ارزش آثار هنری، علمی و فلسفی و... جالبی که از این جامعه کوچک باقی مانده از جمع تمام آثار باستانی ملل هم عهد آنها افزونتر است. در حالی که امپراتوری عظیم ایران جز شرح کشورگیریها و فتوحات و شکوه و جلال دربار ایران، اثر بزرگی از خود به جای نگذاشته است. یونان در مدت کوتاهی هزاران دانشمند، نقاش، مجسمه‌ساز، نویسنده، تئاترنویس، آرشیتکت، مهندس، شاعر، فیلسوف و... تقدیم جهان می‌کند ولی در ایران از هیچ کس جز شاه و شاهزادگان خبری نیست و جالب است که حتی آثار هنری باقیمانده نیز فاقد نام خالق آن است. در ایران فقط یک نفر دارای شخصیت است و آن شاه است و همان‌گونه که بنگستن و شدر ... نیز به آن اشاره کردند حتی از نام سرداران شاه اثری جز «من بندکه» نیست!!

عجیب است حتی در عرصهٔ لشکرکشی و جنگ هم که معمولاً این دولتهای مقتدر و

دیکتاتوری به جای علم و دانش در آن رشته ذی‌فن و ذوالقدر می‌گردند، امپراتوری عظیم ایران و یادبود فرمانروای کم‌نظیری چون داریوش ضعف خود را ارائه نموده و در مقابل همین جامعه کوچک به شکست مفتضحانه تن درمی‌دهد.

الکساندر روستو[۲۴]، مورخ آلمانی معتقد است که این واقعه یکی از عجایب تاریخ جهان است که با وجود یک موقعیت ناامیدکننده مردمی به خاطر آزادی به این مخاطره عظیم تن درمی‌دهند و هرگونه خطر را به جان می‌خرند و بالاخره هم با وضع غیرقابل باوری پیروز می‌گردند.

او معتقد است «این نشانه‌ای است از فداکاری در راه ایدآل و اثر معجزه‌آسای اتکاء به آن. در یک سو فرماندهی عظیم با اقتدار مطلق و فرمانبری که با بندگی توأم است و فدا شدن در راه یک فرد را در پی دارد، و در طرف دیگر نیرویی بسیار کمتر که از عشق به آزادی و ابتکار فردی و فداکاری در راه هدف و ایدال قدرت می‌گرفت. پس آن لشکر عظیم در مقابل این گروه اندک مؤمن به آزادی شکست خورد و میدان را به حریف بسیار ضعیفتر سپرد».

در همه نبردها دیسیپلین نظامی و تجهیزات و فرماندهی قوی عامل اساسی پیروزی است و تاریخ نیز شواهد بسیار فراوانی در تأیید این واقعیت ارائه می‌دهد، به‌خصوص در آن ادوار که در نبردها آرایش جنگی و تعداد نفرات بسیار مؤثر بوده است. اما گاه در تاریخ به نمونه‌هایی برخورد می‌کنیم که ایمان و اعتقاد و ابتکار فردی جنگجویان عامل تعیین‌کننده می‌شوند.

بین مردمی که به بندگی خوگرفته و اطاعت و فرمانبری دین آنها شده است، شخصیت واقعی انسانها نابود می‌شود، به‌خصوص که فساد از بالا، چه روحانیت و چه دربار، بیشتر به این انحطاط روحی کمک کنند. مسلماً چنین مردمی در مقابل گروهی که آزاد زیسته و آزادگی آموخته و لذت آزادی را چشیده‌اند، تاب مقاومت نخواهد داشت، همان سخن تاریخی که یونانیان به هیدرانس بیان داشتند.

یونانیها نه‌تنها در زمان خشایارشا که در سپاه اسکندر نیز مجدداً همین درس را به ایرانیان دادند و سپاه عظیم داریوش سوم را درهم کوفته و سلطنت ایران را مضمحل ساختند.

در آثاری که از یونانیان باقی مانده سخن همه از مردم است. آنها نه شاهی دارند و نه حتی قائد عظیم‌الشأن و رهبر کبیری! همه آثار هنری، علمی، فلسفی، ادبی و... که بر جای مانده به‌نام مردم یونان یا فلاسفه، هنرمندان، متفکرین و دانشمندان یونانی است. این یونانیها هستند که عظمت می‌آفرینند و شکوه آنان در قصرهای مجلل سلطنتی ارائه نمی‌شود، بلکه در صحنه‌های تئاتر و نمایش و در فضای علم و دانش و... به قدرت‌نمایی می‌پردازند. ولی در آثار باقی‌مانده از ایران همه جا فقط شاه به نمایش گذاشته می‌شود، شاه سخن می‌گوید و شاه هنرنمایی می‌کند. حتی

24. A. Ruestow

آثار معماری باقیمانده نیز دارای کاراکتر قلدری است بی‌نام و نشان تا مبادا به عظمت شاه لطمه‌ای وارد گردد. همین مشخصه است که این دو جامعه هم‌ریشه ولی کاملاً متفاوت را از هم متمایز می‌سازد.

جالب است تأیید این واقعیت تاریخی را، که قلدری و سلطنت، هر قدر هم چون حکومت داریوش و کوروش برجسته باشد، به اضمحلال شخصیت جامعه می‌انجامد، در خود جامعه یونان نیز به دست می‌آوریم، همان مردمی که سرنوشت‌ساز بودند و با ابتکار و شخصیت فردی خود هنرآفرینی می‌کردند در زیر سلطه یک نظام سلطنتی و حکومت فردی محو و نابود شدند. اسکندر که ابتدا به‌صورت یک سردار و رهبر جنگ خودنمایی کرد، در اثر فتوحات خود به غرور دچار شد و مقام امپراتوری و سلطنت خداگونه او جامعه یونان راکه قبلاً مقدمات انحطاط آن فراهم شده بود به سراشیب زوال سرازیر کرد.

متأسفانه جلال و شکوه و فتح و پیروزی سرداران تاریخ بسیاری از مورخین و حتی محققین را مسحور ساخته و از این درخشش ظاهری عظمت و بزرگی واقعی برداشت کرده‌اند. درباره اسکندر کبیر!! نیز این اشتباه خیلی تکرار شده و از او یک نابغه عظیم ساخته‌اند. نیبرگ که قبلاً به افکار او آشنا شدیم، در حالی که یک محقق است نه مورخ، زمانی که هنینگ اسکندر را در مورد اعمالش در پرسپولیس مورد انتقاد قرار می‌دهد، برآشفته و معتقد است این ایراد به چنین نابغه بزرگ توهین به ملت اروپا و فرهنگ غرب است!![۲۵]

یوزف گرگور[۲۶]، مؤلف و بیوگراف‌نویس معاصر آلمانی درکتاب خود به‌نام اسکندرکبیر او را یک نابغه اروپایی دانسته و چنان می‌ستاید که گویی با بزرگترین انسان روزگار روبه‌رو شده است. او اسکندر را ازنظر انسانی و اجتماعی نه‌تنها «تاج عصر خود» می‌نامد بلکه معتقد است که تظاهر و عظمت شخصیت او ازنظر اخلاقی و فرهنگی و سیاسی در سراسر تاریخ بشریت منعکس است!! و در تمام این مظاهر چنان یگانه است که شخصیت او به دوران خودش تعلق نداشت بلکه در زمان و تاریخ جریان دارد!!

جای انکار نیست که اسکندر نبوغی نظامی در لشکرکشی داشت، همان‌گونه که سزار یا ناپلئون در این زمینه از مزایایی برخوردار بوده‌اند. ولی در بررسی تمدنهای مختلف خواهیم دید که اولاً شخصیت و موفقیت این افراد مولود عوامل بسیاری است که یکی از آنها شخصیت خود آنهاست و ثانیاً اثر سازنده و انسانی آنها منفی بوده است نه مثبت. درباره سزار مختصری در جلد

---

۲۵. معلوم نیست اسکندر مقدونی فقط به دلیل آنکه در جنوب اروپا می‌زیسته چگونه معرف ملت اروپا شده است.

26. Josefh Gregor

دوم این مجموعه بیان شد. اسکندر نیز اگر به جای یک حکومت فاسد و منحط در حال انقراض، و مردمی بنده‌صفت با حریفی تازه نفس و مردمی صاحب اراده و علاقه‌مند به سرنوشت دولت خود در ایران روبه‌رو می‌شد امروز اسکندر نیز چون هزاران سردار و سپهدار دیگر در تاریخ فراموش شده بود. زیرا همان‌گونه که در بحث شخصیت در تاریخ نشان داده شد قهرمانان کشورگشا شخصیتهایی کاذبند که اغلب خلأ موجود سبب برجستگی آنان می‌شود، و فتح و پیروزی و کشورگشایی نیز یک فضیلت انسانی نیست. جای تعجب است که گرگور برای اثبات شخصیت عظیم!! اسکندر به مجسمه او اشاره می‌کند و حالت چشم و چانه او را تحسین می‌نماید، از پوست سفید او سخن می‌راند و لبهای موزون و گونه سرخ و جعد گیسوانش را می‌ستاید!!... مهمترین عاملی که گرگور در افکار اسکندر مستحق تمجید می‌داند ایده «دولت جهانی» اوست. این مورخین ابداً توجه نمی‌کنند که قلدران تاریخ نظیر اسکندر برای ایده نبرد نمی‌کنند، بلکه به منظور بسط قدرت خویش و ایجاد یک امپراتوری عظیم در تحت سلطه خود به کشتار و جنگ می‌پردازند. با شمشیر و زور و تحمیل هزگز نمی‌توان یک دولت جهانی به‌وجود آورد، همان‌گونه که اسکندر موفق نشد و سزار و ناپلئون و هیتلر هم کامیاب نگردیدند. پس از مرگ اسکندر دولت جهانیش چون بنای کاغذی درهم ریخت و در اندک مدتی پاره پاره شد.[۲۷]

گیرشمن معتقد است که فتوحات اسکندر فقط مرهون استعداد شخص او به‌عنوان یک استراتژ با شهامت، و شجاعت سربازان مقدونی نبود، بلکه عدم لیاقت امرای هخامنشی که پس از داریوش سلطنت کردند به مقدار زیاد کمک کرد تا مقدونیان بر عالم مسلط شوند. آنها کمک به شکست و نابودی خود می‌نمودند. خودخواهی، فقدان آینده‌بینی و شم سیاسی و فساد آنها سبب شد که خود معمار تخریب و انحطاط خویش گردند.

گیرشمن شرح می‌دهد که چگونه تمام حکمروایان فقط به فکر قدرت و حفظ اموال و طلاهای به غنیمت گرفته خود بودند و آنچه از مردم غارت می‌کردند فقط در راه فساد و تباهی به کار می‌گرفتند و در حالی که امپراتوری از بیرون بسیار مقتدر و ثابت به نظر می‌رسید از درون در حال نابودی و انحطاط بود و با اولین توفان، سراسر این کاخ به نظر رفیع و از درون پوسیده، فرو ریخت. او بالاخره نتیجه می‌گیرد:

«مردم ایران که با اشتیاق از دو رهبر اولیه خود تبعیت کرده بودند (کوروش و داریوش) سعی می‌کردند تحرک و انرژی و فعالیت خود را حفظ کنند و چون ملتی جوان بودند هنوز بسیار قابلیت شکوفایی و انجام شاهکارهای بزرگ را داشتند ولی آنها رهبرانی را پیدا نکردند که قادر باشند آنها

۲۷. اشاره مختصر به اسکندر برای این انتخاب شد چون معرف فساد دربار هخامنشیان بود. بحث درباره تحول تمدنها در رساله جداگانه به‌عمل خواهد آمد. در این کتاب جا برای بیان تاریخ نیست.

را به انجام پیروزیهای تازه الهام بخشد».

این نقص دیکتاتوریست که مردم باید به انتظار رهبر کبیر و فرمانده عظیم‌الشأن باشند تا آنها را به پیروزی و انجام شاهکارهای بزرگ هدایت کند. اکثریت قریب به اتفاق این رهبران کبیر هم موجب انحطاط شده‌اند نه حرکت و جنبش. مردم ایران که در چند هزار سال تاریخ خود هرگاه فرصتی به دست آمده استعداد و شخصیت و لیاقت خود را به ظهور رسانده است متأسفانه به دلیل نفوذ همین نظام اطاعت و تقلید از رهبر هرگز نتوانسته است به خودفرازی، شخصیت واقعی خویش را بروز داده و به درستی شکوفا شود. نظام شخصیت‌کش و نامردمی این کبیرهای تاریخ همیشه سبب اضمحلال روح آنها گردیده و هرگاه خواسته‌اند به درستی سر بلند کنند فشاری از بالا مانع شده است. روح ایرانی گاه‌گاه چون گل‌سنگ که به زور و فشار از لابه‌لای صخره‌ای سر به بیرون می‌کشد، به خودنمایی پرداخته ولی به زودی در زیر فشار چکمه قلدران و قداره‌بندان و هوس و خودخواهی رهبران کبیر و در زیر شلاقهای نوکران غلام‌پرور و شمشیر خونین جلادانشان از رشد و حرکت باز ایستاده و پژمرده شده است.

زور و تحمیل و تحمیق که قرنهاست از طرف هیئت حاکمه و روحانیت روح فرزندان اصیل این سرزمین را فلج ساخته و به آنها فرصتی برای تظاهر و شکوفایی واقعی نداده است، یکی از مهمترین عوامل سکون و عقب‌ماندگی جامعه ایران است.

مورخین و محققین به اهرام ثلاثه با اعجاب و تحسین نظاره می‌کنند، قصور باشکوه سلطنتی، برج بابل، دربار فرعون، بنای پرسپولیس، قلعه سرخ را می‌ستایند، ولی جای تعجب است که کمتر به این واقعیت توجه می‌نماید که این آثار معرف خودخواهیها، جنایتها، زجرها، گرسنگیها... دستهای بسته، اندام استخوانی درهم شکسته، بدنهای زیر ارابه‌ها و تنه‌های درخت و سنگهای عظیم له و با شلاقهای جلادان پاره پاره شده، اشک یتیمانی که در مرگ پدران و مادرانشان نالیده‌اند و خون بی‌گناهانی که قربانی حرص و آز و شهوت ناکسان حیوان‌صفت شده‌اند... می‌باشند. اینها همه آثار بارهایی است که بر جامعه بشریت تحمیل شده و ننگی است که دامن انسانیت را لکه‌دار ساخته و سدهایی است که در مقابل شکوفایی و رشد واقعی مردم برپا شده‌اند. ارزش انسانی همه این آثار عظیم چون یک اثر زیبای هنری که هنرمندی از روی میل و کشش شخصی آزادانه خلق نموده و نمایشنامه‌ای که موجب حرکت و شعف و سرور مردم کوچه و بازار شده است، جزوه‌ای که از پهلوانیهای فکری امثال سقراط و گاندی و... در عالم فکر و اندیشه سخن گفته... و آیاتی که به مردم حیات فکری و روحی و شکوفایی می‌بخشد نیست. دیکتاتوری به هر شکل روح انسانها را در بند می‌کشد و آنها را حقیر و ذلیل و زبون و فرمانبر و مقلد می‌سازد. آن انسانهایی که روحشان در بند است غلامان واقعی هستند. چه بسیار بردگانی که در بند آزاد و آزاده‌اند و بسا آزاد نمایانی که در

بردگی فکری از هر بنده‌ای گرفتارترند.

در این کتاب اکنون جا برای ارائه فلاکتهای اجتماعی مولود دیکتاتوری و حکومت فردی نیست و در بحث تمدنهای مختلف برای پرداختن به این موضوع فرصت بیشتری خواهد بود.

باری حکومت هخامنشیان به دلیل آمادگی اولیه مردم ایران و نفوذ فرهنگ اوستایی و شخصیت کوروش و داریوش آغازی بسیار درخشان داشت ولی فساد حکومت و انحطاط فکری و اجتماعی پایانی اسف‌انگیز نصیب آنان ساخت.

المستد با اشاره به دو دعای معروف زرتشتی اهوناویرایه و اشم‌وهو[۲۸] معتقد است که در این ادعیه هنوز صفا و سادگی و درخشش یک آیین راستی و دین پاک هویداست، به‌خصوص در آنجا که پس از حمد و ثنای باریتعالی و طلب راستی، نیکی و پاکی آیین برادری را چنین بیان می‌کند: بگذارید برادری عزیز به یاری مردان و زنان زرتشتی آید، برای مدد و یاری به منش نیک.[۲۹]

المستد می‌نویسد با توجه به آن دعا زرتشتیان باید چشمداشت به پاداش سلطان و شاه نداشته باشند و فقط مجدانه بکوشند که اندرزهای زرتشت را به‌جا آورده و در مقابل آن پاداش دریافت کنند.

المستد همچنین یسنا ۳۵ (از هپتاهائیتی) را به گواه می‌گیرد که در آن آمده ما برمی‌گزینیم اهورامزدا و منش نیک زیبا را و برمی‌گزینیم پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک را و به بهترین کار عمل می‌نماییم برای هر دو دنیای خویش برای پاداش اعمال نیکی که به آن کوشا هستیم باشد که برای احشام و علوفه امنیت حاصل گردد. اگر نادان یا دانا باشیم، اگر حکمران یا تابع باشیم. به راستی پادشاهی برای بهترین حکمروایان است. چون ما سلطنت را از آن اهورامزدا می‌دانیم و بهترین دین راستی... (ترجمه المستد از یسنا ۳۵)

المستد بالاخره نتیجه می‌گیرد که در این سرود هم کوچکترین اثری از سلطنت شاهنشاهی چون کوروش و داریوش نیست و سلطنت فقط از اهورامزداست.

دیدیم که یشتها علت منفور شدن جمشید یاییمای درخشنده را غرور و دیکتاتوری او بیان

---

28. Ahuna Vairya, Ashem Vohu.

۲۹. دعای اشم‌وهو قبلاً بیان شد. این قسمت از دعای اهونا ویرایه را که یسنا ۲۷/۱۳ است پوروالا چنین تعبیر کرده است:

موهبتهای وهومن چون پاداش برای اعمالی که از روی عشق به خداوند هستی‌بخش انجام شود.
خشترای اهورا یقیناً نصیب آن خواهد شد که به برادر خود با شوق و محبت خدمت کند.

و در بند ۱۵ دعای ینگه‌هاتام زنان و مردانی که عبادت را با خدمت عملی و اشا همراه می‌سازند ستایش شده و آنها به‌نام بهترین و شریفترین مردم که شایستگی رهبری بشریت را دارند، تحسین شده‌اند.

می‌کند و می‌نویسد «جمشید پس از آنکه چندین سال سلطنت کرد گرفتار غرور و نخوت گردید و بنای جور و بیداد گذاشت و ادعای الوهیت نمود» که البته این سرنوشت همه دیکتاتورهای جهان است. حتی ییما که روزی در شمار قدیسین بود هنگامی که قدرت مطلقه یافت به فساد گرایید. به عبارت دیگر حتی قدیسین نیز هنگامی که به حکومت و اختیار و قدرت مطلق آلوده شدند منحرف گشته و موجب فساد جامعه خواهند گردید. با این توجیه می‌بینیم که اگر سلطنت و نظام ارباب و بندگی و حکومت فردی در جامعه ایران نفوذ نمی‌یافت زمینه فکری مردم برای شکوفایی بسیار آمادگی داشت ولی دیکتاتوری و شاهنشاهی که از بابل و آشور به ایران منتقل شد، سد حرکت مردم گردید و ایران هرگز روی شکوفایی واقعی به خود ندید.

پس از هخامنشیان در حکومت پارتها و اشکانیان نیز این رابطه غلامی و اربابی ادامه یافت. مذهب این پادشاهان را بسیاری زرتشتی حدس زده‌اند که البته مقصود همان دین مغان است. به‌طوری که دیدیم تنظیم اوستا را اولین‌بار در سلطنت ولخش (بلاش) روایت نموده‌اند. پایه‌گذار سلطنت اشکانیان اشک یا آرساس [۳۰] بود (۲۵۰ ق. م.) نامهای سلاطین این سلسله برخی زرتشتی است مانند تیردات و ارتابانوس میترادات (مهرداد). از روایات قدیم برمی‌آید که مغان در دربار اشکانیان نفوذ داشته‌اند. پلینوس [۳۱] و تاسیتوس [۳۲] مورخین رومی تیردات را مؤمن به دین مغ گزارش داده‌اند و تاسیتوس حتی او را یک کاهن می‌خواند. نیبرگ معتقد است که پادشاهان اشکانی به فراته‌دارا [۳۳] یا کاهن آتش ملقب بوده‌اند و اولین پادشاه به خود نام بگه‌کرت [۳۴] داده است که به معنی مأمور خدا یا کاهن است. استرابو گزارش می‌دهد که در این ادوار میسیونهای زرتشتی به همه نقاط جهان پراکنده شدند. در هر حال همه این گزارشها حاکی از آن است که شاهان اشکانی نیز برای تقویت دربار خود از روحانیت و مذهب انحرافی بهره می‌گرفته‌اند.

پروفسور فرای با استفاده از گزارشهای مورخین باستانی می‌نویسد که در سرزمین پارتها فقط تعداد بسیار اندکی آزاد و انبوه کثیری غلامان و بردگان به‌شمار می‌رفتند. آزادگان نیز فقط اعضاء فامیلهای بزرگ و معدود پارتی بودند. او می‌نویسد که علاوه بر پادشاهان بزرگ امرای محلی نیز سعی می‌کردند که از دربار پرتجمل سلاطین پارتی تقلید کنند و همه این مخارج بر دهقانان تحمیل می‌شد که در حد بندگان بودند. از شهرنشیان نیز اگر کسی نمی‌توانست مالیات خود را بپردازد او و فامیلش به‌صورت بنده فروخته می‌شدند. نجبا و کاهنان و جنگجویان از پرداخت مالیات معاف بودند. دربار اشکانیان هرچند بسیار کوچکتر از دربار هخامنشیان ولی با همان دسایس و فساد

30. Arsaces
31. Caius Plinius
32. Cornelius Tacitus
33. Fratadara
34. Bagakert

آلوده بود. پدر و برادرکشی در بین این شاهان نیز رواج داشت و اخبار پراکنده‌ای که از آنان در دست است معرف رذایل همیشگی دربار است. فرهاد به دست پسران خویش کشته می‌شود، میترایدات (مهرداد) به دست برادرش ارد به قتل می‌رسد و ارد به دست پسرش فرهاد کشته می‌شود. ولی در زمان اشکانیان هنوز دستگاه روحانیت و کانن دین زرتشتی تشکل نیافته بود. این تشکل در دوران ساسانیان به‌وجود آمد.

به‌طوری که قبلاً بیان شد اتحاد دربار و روحانیت به حد اعلای خود رسید و شاه ریاست رسمی کلیسای زرتشتی را یافت. اردشیر بابکان موسس سلسله ساسانیان، خود یک مغ‌پت (موبد) بود. نام اردشیر چنانکه قبلاً متذکر شدم در حقیقت ارتخشترا یا ارته-خشترا به معنی سلطنت پاک و نیک و راست و نامی کاملاً زرتشتی است.

اردشیر پس از تثبیت کلیسا و کانن زرتشتی اعلام کرد: روحانیت و سلطنت چون دو خواهر و برادرند که بدون هم پایدار نیستند. آنها چون قطعه‌ای از پارچه زربفت به هم بافته شده‌اند. مسعودی این گفته را به این شکل گزارش می‌دهد «اردشیر چنین گفت، مذهب و سلطنت دو برادرند که هیچ کدام بدون دیگری نمی‌توانند پایدار باشند. دین پایه سلطنت است و سلطنت محافظ دین. پس هر آنچه پایه را از دست دهد محکوم به فناست و آنچه بدون حافظ و حامی باشد از میان رفتنی است».

در مقابل نیز دین درباری زرتشتی هم شاه را به ریاست کلیسا برگزید و دعای به شاهنشاه را وظیفه صبحگاهی زرتشتیان مقرر کرد. در شریعت دوران ساسانیان این اصل تثبیت می‌شود که دین فقط به حمایت سلطنت پایدار خواهد ماند و حتی آمرزش و نجات و پیروزی بر قلمرو اهریمنی با همکاری دین و سلطنت میسر است. تنسر موبد موبدان و وزیر دربار اردشیر در نامه خود به پادشاه طبرستان دین را دارای چهار عنصر می‌خواند که سر آن پادشاه است. طبقات در جامعه ساسانیان شکل گرفت و تغییر شغل از یک طبقه به طبقه دیگر فقط به اجازه شاه و با مشورت موبدان میسر بود، تنسر می‌نویسد «شهنشاه به عقل محض و فیض فضل این اعضاء راکه از هم دور شده بودند با هم اعاده داد و همه را به مقر خویش برد و به مرتبه‌ای فرو داشت و از آن منع داشت که یکی از ایشان به غیر صنفی که خدای جل‌جلاله برای آن آفریده باشد، مشغول گردد. تنسر در ضمن می‌نویسد که موبدان تشکیل جلسه دادند و اعلام کردند که از شاهان و امرای محلی کسانی مجازند مقام خود را حفظ کنند که بوسه بر پای شاهنشاه زده تاج امارت را از دست او دریافت دارند.

به‌طوری که از رساله‌های پهلوی دوران ساسانیان برمی‌آید از آغاز تشکیل کلیسای زرتشتی آنچه پایه و اساس دین جامعه قرار گرفت، مذهب مغان بود که روحانیون تثبیت شده جامعه به‌شمار می‌رفتند و تحت سرپرستی موبدان موبد در هر استان به انجام تشریفات مذهبی می‌پرداختند. نیاپرستی و پولی‌تئیسم به‌صورت ستایش فروهران و ایزدان پایه دین بود و آنتروپومورفیسم و

تجسم انسانی از ایزدان و حتی اهورامزدا، رواج داشت و به‌طوری که دیدیم آناهیتا و اهورامزدا و مهر درکتیبه‌های سلاطین ساسانی تجسم یافته‌اند. حتی گزارشهایی از منابع متعدد در دست است که اردشیر بابکان هنگامی که دشمنان خود را می‌کشت سر آنها را به‌عنوان قربانی به معبد آناهیتا می‌فرستاد!!

در زمان ساسانیان موبدان موبد مانند امام جمعه‌های ایران از طرف شاه در هر استان منصوب می‌گردید. دارمستتر می‌نویسد «مغان در زمان اردشیر مجدداً قدرت گرفتند و او در کارهایش با آنان مشورت می‌کرد و اجرای عدالت را به آنان می‌سپرد. و حتی اردشیر دشمنان خود را شکست می‌داد و به قتل می‌رساند سر آنان را به معبد ناهید می‌فرستاد. به این ترتیب است که اردشیر تاج و تخت را با دین توأم ساخت».

در دینکرد آمده که پادشاه نماینده خدا در روی زمین است و او دارای لقب بگه یا خدایگان می‌باشد. سلطنت زمینی فقط بر پایه مذهب روحانی استوار است و روحانیت نیز هنگامی به بهترین وجه تثبیت می‌شود که با سلطنت زمینی متحد گردد.

در سد در بندهش آمده که شاه مظهر سلطنت الهی و آسمانی در روی زمین است.

ظهور مانی در آغاز حکومت ساسانیان و تقویت او از جانب شاپور اول جانشین اردشیر، نفوذ و قدرت روحانیت را به خطر می‌اندازد ولی آنها که در هیئت حاکمه نفوذ کامل یافته بودند به مبارزه با این آیین پرداخته و خود او نیز به کمک دستور معروف دربار ساسانیان آذربادمهراسپند، که وزیر چهار پادشاه ساسانی بود، به قتل می‌رسد و پیروان او نیز قتل‌عام می‌شوند. موبدان زرتشتی برای اطاعت از شاه تعبیر خاصی داشتند و می‌گفتند که انسان آن‌گونه که خود را دوست دارد باید به دیگران عشق ورزد. اما شاه مرکز عالم وجود و نماینده خداوند در روی زمین است و اگر او خوشحال شود همه مردم خوشحال خواهند شد. شاه نیز فقط اگر خوشحال و خوشبخت باشد می‌تواند به توسعه کشور و برقراری دین در سراسر جهان پردازد. پس لذت و خوشحالی نه‌تنها حق، که وظیفه شاه خوب است و بر هر زرتشتی مؤمن واجب است کاری کند که شاه خوشبخت و مسرور گشته از زندگی لذت برد!! آنها تلقین می‌کردند که خوار (خوارنه) یا فر شاهی منبع عقل و عدالت است. پادشاهان بد دارای یک خوار شیطانی هستند که فرزند آز و شهوت است و ضعیف‌کننده رعایا و کشنده سلطنت.

جالب است در حالی که همه سلاطین از این منبع عقل و عدالت بی‌نصیب و با خوار شیطانی قرین بوده‌اند، هیچ‌گاه اتفاق نیفتاد که موبدان بر علیه شاهان قیام کرده و یا اعمال زشت آنان را نکوهش نمایند، مگر آنکه شاهی چون قباد در صدد تضعیف آنان برآید، که در این حال این عمل در نظر ایشان اهریمنی‌ترین کار بوده است!!

مردمی که به اطاعت معتاد شدند و به زبان فردوسی شاه‌پرستی دین آنان شد دیگر هرگز به خوارنه شیطانی شاه نمی‌اندیشند و اگر هم استثنائاً آزاده‌ای در این تار فریب و تزویر روحانیت گرفتار نشود و رذالت سلطنت را احساس کند زور و قدرت هیئت حاکمه مسلط، به کمک همان افراد زیر فشار که در اثر تحمیق کلیسا مسحور و یا مغلوب شده‌اند، اجازه نخواهد داد زبان به تشریح این خوار اهریمنی پردازد. زبانها بریده و چشمان با میله‌های سرخ کور و دهانها با سرب گداخته پر می‌شد تا گوشهای مردم نادان و مسحور در مقابل هر سخن مخالف شاه کر گردد. گیرشمن می‌نویسد: بدترین گناه در جامعه ساسانیان اقدام بر علیه شاه بود. شکنجه و اعمال قساوت‌آمیز برای گرفتن اعتراف در این زمان بسیار معمول بود و تشریفات و تحمیلات بی‌اندازه چشمگیر و اسراف‌آمیز بر دوش مردم تحمیل می‌شد. دارمستتر از نامه تنسر چنین نقل می‌کند که مردم در عصر اردشیر اول چنان با جبر و زور الفت گرفته بودند که دیگر مفهوم عدالت را فراموش کرده بودند.

در کتیبه شاهان هخامنشی و به‌خصوص در سنگ نوشته‌های شاهنشاه پرقدرتی چون داریوش، شاه هرگز خود را خدایگان نمی‌نامید. داریوش همیشه می‌گوید منم داریوش پسر هیستاسپ... و دیگر شاهان نیز از او پیروی کردند. اما در کتیبه‌های پادشاهان ساسانی آنها خود را خدایگان می‌نامیده‌اند. شاپور در کتیبه نقش رجب می‌گوید:

منم مزداپرست، خداوندگاری، شاپور، شاه شاهان، شاه آریاییان و غیرآریاییان (آریایی و غیرآریایی)، آنکه از خدایان نسبت دارد، پسر مزداپرست خدایگانی اردشیر، شاهنشاه ایرانی، آسمانی نژاد، پورساسان، خدایگانی پور پابک!! مقایسه این کتیبه با کتیبه‌های داریوش معرف تحول سخیف و ناگواری است که آیین ایرانیان به آن دچار شده بوده است. در کتیبه‌های هخامنشیان اثری از موبدان و مغان نیست ولی در کتیبه شاپور موبدان موبد و صدراعظم او که کرتیر نامیده شده است [۳۵] شرح مفصلی از کارهای خود بیان کرده است. او شرح می‌دهد که چگونه به دست او دین زرتشت پابرجا گردیده است و می‌نویسد: به وسیله من آتشگاههای فراوان برپا شد و مغان برای نگاهداری آنها گماشته شدند. و این همه به فرمان خدایان بوده است. کرتیر در ضمن افتخار می‌کند که به کمک او عقد زناشویی بین گروه زیادی از محارم و اقربای بلاواسطه انجام شده است (رسم مغان که در آیین زرتشت وارد شد) و او برای تقویت پایه‌های دین مؤمنین ادیان دیگر را زیر فشار گذاشته و می‌گوید «آنها که پیرو مکتب شیاطین بودند به وسیله من و از ترس من از این دین برگشته و به خدایان!! عقیده‌مند شدند».

او مفتخر است که پیروان دین یهود، سامانا (بوداییان) برهمانان (هندوها)، نصرانیان و زندیقان (طرفدار مانی) را نابود کرده است. کتیبه کرتیر نمونه نفوذ بی‌حد روحانیت و اتحاد آن با

---

۳۵. این نام را به صورتهای مختلف ذکر کرده‌اند. اغلب معتقدند که او همان آذربادمهراسپند است.

دربار است.

پروفسور هنینگ شرح می‌دهد که چگونه در دوران ساسانیان نفوذ موبدان و به‌خصوص موبدان موبد چنان افزایش یافت که در حقیقت آنها کشور را اداره می‌کردند و پادشاهان ساسانی که به خود مقام نیمه الوهیت و خدایگانی داده بودند به اتکاء این کلیسای مقتدر با خیال راحت به تمتع از شکوه و جلال دربار خود می‌پرداختند. دارمستتر شرحی را ذکر می‌کند که معرف فریب و تزویر دستگاه روحانیت و خفقان حاصله از نفوذ آنان است. او می‌نویسد که «شاپور دوم پسر هرمزد که از سال ۳۰۹ تا ۳۹۷ میلادی سلطنت کرد درصدد برآمد اختلافات مذهبی را که در آن زمان شدت داشت از میان بردارد. مجلس بزرگی از پیشوایان دین تشکیل داد و در این مجلس یکی از حاضران موسوم به آذربدمهراسپند پیشقدم شد[۳۶] و درخواست نمود برای اثبات حقانیت دین زرتشت در آزمایش قضایی شرکت کند (آزمایش با فلزگداخته). این آزمایش انجام شد و فلز گداخته بر روی سینه او ریختند و او آسیب ندید و پیروز شد و به همین جهت شاهنشاه اعلام کرد اکنون صحت و درستی دین زرتشت را در این دنیا به چشم دیدیم!! و دیگر برای ادیان باطل و پیروان مذاهب دیگر مجال باقی نخواهد ماند». از این زمان مجدداً دین زرتشت درباری و خرافات موبدان تنها الهامات الهی گردید و پیرو ادیان دیگر به‌نام منافق و مفسد فی‌الارض و مرتد به اعدام محکوم شدند. در اینجا نیز شاپور با همان خیمه شب‌بازی و لوطی‌گری که جدش ارداویراف را به معراج فرستاد تا حقانیت دین درباری را ثابت کند، آذربادمهراسپند، موبدان موبد خود را وسیله این چشم‌بندی قرار داد و به استناد این حقه‌بازی و جعل این حادثه مخالفین روحانیت و دربار را به چوبه دار سپرد.

درباره شاپور نوشته‌اند که او به حدی نخوت و غرور داشت که اگر پادشاه یا سرداری او را خدایگان نمی‌خواند و یا در حضورش به خاک نمی‌افتاد برمی‌آشفت و او را تنبیه می‌کرد. در مهری که از بهرام چهارم به دست آمده نوشته است «واره‌ران پادشاه کرمان پسر پرستنده اورمزد شاپور مقدس، شاهنشاه ایرانی و غیرایرانی، آسمانی‌نژاد و از جانب خدا».

پادشاهان ساسانی به قربانی خونین می‌پرداختند و شاپور در کتیبه زرتشت از آن سخن گفته است و به‌طوری که قبلاً بیان شد حتی اردشیر سر دشمنان خود را برای معبد ناهید می‌فرستاد. قتل و شکنجه نسبت به پیروان ادیان دیگر در دوران ساسانیان رواج کامل یافت به‌طوری که نوشته‌اند در جامعه ساسانی دوگناه کبیره شناخته می‌شد که اقدام بر علیه خدا و شاه بود و این دوگناه با مجازات قطعی مرگ کیفر داده می‌شد که البته گناه بر علیه خدا مقصود مخالفت با روحانیت زرتشتی بود.

مسعودی درباره دربار ساسانیان می‌نویسد که شاه از دیگران با پرده‌ای جدا می‌شد و حتی

۳۶. آذربادمهراسپند همان موبدان صدراعظم دربار ساسانیان است.

بزرگان دربار اجازه حضور نداشتند مگر احضار شوند. درباریان از سه طبقه تشکیل می‌شدند؛ اول افسران ارشد و شاهزادگان بزرگ که در سمت راست تخت شاه به فاصله ده متر دورتر از پرده می‌ایستادند و بعد استانداران و فرمانداران و پادشاهان دست‌نشانده، پشت سر آنها صف می‌بستند و در آخر نوازندگان و مغنیان و بازیگران و رقاصان. گارد شاهی در سمت چپ صف می‌کشیدند. اگر کسی اجازه حضور می‌یافت با دستمال دهان خود را می‌بست تا از دم او مقام مقدس شاهانه آلوده و پلید نشود!! او وقتی که از پرده داخل می‌شد، در هر مقامی بود، فوراً به روی خاک می‌افتاد و سر به خاک داشت تا رخصت برخاستن یابد.

طبری عده زنان حرمسرای پادشاهان ساسانی را تا ۱۲۰۰۰ گزارش داده که متعلق به خسروپرویز بوده است. این عدد هر قدر هم مبالغه باشد باز از یک فساد عظیم حکایت می‌کند. عده اسبان و شتران مخصوص شاه را پنجاه هزار و هزار زنجیر پیل گزارش کرده‌اند.

یکی از حوادث جالب دوران ساسانی ظهور مزدک بود. فشار دربار سلطنتی از یک سو و تحمیل کلیسای زرتشتی از سوی دیگر مردم را به کلی درمانده ساخته بود و فقر و ناتوانی و اختلاف طبقات را دامن می‌زد. از طرفی نفوذ روحانیت زرتشتی روزبه‌روز توسعه می‌یافت به حدی که قدرت شاه را نیز کم‌کم محدود می‌ساخت. در همین زمان مزدک در ایران شروع به تبلیغ نظریات خویش کرد و تحولی را در دین زرتشت مطرح ساخت. او معتقد به یک نوع مذهب اشتراکی بود و یکسانی افراد جامعه را توصیه می‌کرد. در تاریخ آکادمی شوروی از قول مزدک چنین آمده «مال بخشیده‌ای است میان مردم که همه بندگان خدای متعالند و فرزند آدم. و به چه حاجتمند گردند باید که مال یکدیگر خرج کنند تا هیچکس را بی‌برگی نباشد و متساوی‌الحال باشند». پیشنهاد اشتراک زن را نیز به او نسبت می‌دهند ولی بسیاری معتقدند که او بر علیه ممنوعیتی که وجود داشت و ازدواج طبقات بالا را با طبقات پست ناممکن می‌ساخت، قیام کرد و معتقد بود که ازدواج باید آزاد باشد. قباد پادشاه ساسانی که از قدرت و نفوذ روزافزون روحانیون در هراس بود تقویت مزدک را تضعیف روحانیت می‌دانست و از مزدک پشتیبانی کرد. به‌خصوص به کمک او از هیجان عمومی که در اثر فشار و گرسنگی به‌وجود آمده بود جلوگیری کرد و با گشودن انبارها گندم به روی گرسنگان و بینوایان جلو قحطی و مرگ و شاید هم شورش را گرفت. در تاریخ آکادمی شوروی آمده:

«شاه کواد از این نهضت پردامنه خلق پشتیبانی می‌کرد و به هر تقدیر آن را تحمل می‌نمود زیرا درنظر داشت به کمک مزدکیان اعیان و بزرگان را ضعیف سازد و به کاهنان که مداخلاتشان در امور مملکت، به‌ویژه موضوع وراثت سلطنت، زیان‌آور بود، افسار زند». قدرت روحانیت زرتشتی به حدی بود که موبدان بر او شوریده و او را مجبور به فرار از ایران ساختند و جاماسپ را بر جای او

نشاندند (۴۹۶ ب. م.) قباد نیز به نزد آخشونواز پادشاه هیاطله گریخت و بالاخره با کمک او در ۴۹۹ ب. م. به ایران بازگشت، ولی برای جلب رضایت روحانیون از مزدکیان روگرداند. در تواریخ متعدد آمده که تصفیه حساب قطعی و خونین با مزدکیان به خسرو فرزند قباد واگذار گردید. او به کشتار بی‌رحمانه مزدکیان پرداخت. به‌طوری که می‌نویسند ۵۲۳ نفر از سران مزدکیان را به دربار دعوت کرد. آنها که به اعتبار حسن‌نظر شاه به دربار اطمینان داشتند این دعوت را پذیرفتند ولی خسرو در سر سفره دستور داد همه را قتل‌عام کنند.

پروفسور فرای می‌نویسد که خسرو در زمان قباد کشتار و به قول او، قتل و عام و قطعه قطعه کردن مزدکیان را به عهده گرفت و او بود که اصولاً این غائله را برپا ساخت. همین خدمت به روحانیت زرتشتی سبب شد که به کمک آنها به جای پسر ارشد قباد به ولیعهدی انتخاب شود.

خسرو پس از رسیدن به سلطنت نیز از کشتار مزدکیان دست برنداشت و بین سالهای ۵۲۸ - ۵۲۹ ب. م. با قساوت تمام به نابودی کامل آنها پرداخت. گیرشمن می‌نویسد که خسرو در زمان پدرش مأموریت قلع و قمع مزدکیان را یافت و پس از رسیدن به سلطنت آنها را به کلی نابود کرد و از عرصه زندگی و جامعه خارج ساخت. تمام اموال و املاکی که در زمان قباد از اشراف و سرمایه‌داران به نفع تهیدستان ضبط شده بود مجدداً به آنها بازگرداند و موقعیت آنان را تثبیت کرد. برخی از مورخین تعداد مزدکیانی که به دست خسرو به قتل رسیدند از یکصد هزار بیشتر می‌دانند!! خسرو که پس از این شاهکارها و ریختن خون بی‌گناهان و تقدیم رشوه شایسته به قدرتمداران جامعه به لقب انوشه‌روان (ان ـ ااوشه ـ روان[۳۷]) یا جاوید روان از جانب روحانیون زرتشتی و اشراف و بزرگان مفتخر شد، در تقویت موبدان و کلیسای درباری و اشراف کوشید. در تاریخ آکادمی آمده است که «خسرو انوشیروان گوید: آنچه موبدان خواهند همان میل و اراده ماست و این خواست و رحمت خدایان است که به ما نازل می‌شود». کثیفترین و زشت‌ترین جنایات تاریخ قتل و آزار مردم به خاطر عقیده و طرز فکر آنهاست. در جهان هیچ کس دین خود را با بررسی و تحقیق و بر پایه دلایل علمی برنمی‌گزینند، به همین دلیل هیچ کس حق ندارد آنچه به وراثت و عادت و یا از راه عاطفه و تلقین پذیرفته، مبنای محکومیت دیگران قرار دهد. به‌خصوص دولتی که مذهبی را پایه تشخیص صلاحیت یا عدم صلاحیت مردم برمی‌گزینند به یک جنایت عمومی بر علیه بشریت اقدام می‌کند. دولت ساسانی نیز برای تأمین رضایت موبدان و دستگاه فاسد کلیسای زرتشتی به همین اقدام دست زد و ننگ این جنایت تاریخی را برای خود خرید. در بخش بررسی تمدنهای مختلف نشان داده خواهد شد که چگونه ادیان و مذاهب در طول تاریخ انتشار یافته، توسعه پیدا نموده و یا رو به زوال و فراموشی رفته‌اند. در انتشار هیچ‌یک از این مذاهب عقل و

---

۳۷. an–aosha که an علامت نفی است و aosha به معنی مرگ و نیستی یا جاودان و بی‌مرگ.

منطق علمی دلیل توسعه یا زوال آنها نبوده است.

در بررسی دین زرتشت مشاهده کردیم که چگونه این دین از منبع اصلی به دور شد و تا چه حد به خرافات زشت و نامعقول آلوده گردید. با وجود این بسیاری از پارسیان هند و زرتشتیان ایران، که در بین آنها مسلماً مردمان دانشمند فراوان است، هنوز به این آداب و رسوم پایبند بوده و به آنها عمل می‌کنند. آیا آنها که پس از چند هزار سال هنوز این خرافات را وحی الهی تلقی کرده و طهارت با شاش گاو را ثواب و به جملات نامفهوم، برسم به دست ورد خواندن و زور نوشیدن را امر خدا می‌دانند... با معرفت و از روی علم و تحقیق چنین می‌کنند و این اعتقاد را به بچه‌های خود به ارث منتقل می‌نمایند؟ یا آنها را می‌توانیم به خاطر این معتقداتشان خطاکار تلقی کرده و محکومشان سازیم؟ در حالی که اغلب مؤمنین به ادیان دیگری که در اکثریتند پاکتر و راست‌کردارتر و با صفاترند؟ آیا آنچه دیگران معتقدند با عقل و استدلال علمی منطبق است؟ و آیا خرافات و باورهای نامعقول و مخالف شرایط زمان فقط مختص زرتشتیان هند است؟

هنگامی که ادیان مختلف را بررسی کنیم خواهیم دید که ادیان دیگر مانند دین یهود و مسیحیت... نیز به خرافاتی زشت‌تر آلوده شده‌اند و با وجود این همه فیلسوف و عالم و دانشمند یهودی و مسیحی امروز نیز در این جوامع چون هزار سال قبل خرافات به وراثت منتقل می‌شود.

اگر دقت کنیم خواهیم دید که هیچ‌یک از این مذاهب، حتی به‌صورت منحرف، قتل و کشتار همدینان و دزدی و غارت و جنایت و اعمال زور را مجاز ندانسته است. ولی هیچ‌یک از هیئتهای حاکمه نتوانسته‌اند بدون خونریزی و جنایت به حکومت ادامه دهند، به‌خصوص هیئتهای حاکمه‌ای که موقعیت خود را بر پایه دین تثبیت نموده‌اند. نمونه یک چنین سلطه جنایت‌باری را در حکومت ساسانیان به‌خوبی مشاهده می‌کنیم.

مسعودی هم پس از شرح قتل‌عام مزدکیان به دست خسرو می‌نویسد که لقب انوشک‌روان (انوشیروان) پس از این کشتار به او داده شد. او انوشک‌روان را پادشاه جدید معنی می‌کند در حالی که دیدیم به معنی جاوید روان است. از همین جاوید روان عدالت‌گستر!! نقل می‌کنند که بسیار قسی‌القلب و خودخواه بوده است. در تاریخ طبری و تواریخ دیگر شرحی درباره قساوتهای او آمده است. در تاریخ آکادمی شوروی آمده: «خسرو تصمیم گرفت برای تعیین خراج صورت دقیقی تهیه شود و مبنای اخذ مالیات گردد. سپس دستور داد جلسه‌ای از بزرگان و کارمندان دولت و مالکین تشکیل گردد و در آن مجلس در حضور شاه پیام او درباره مالیات و نحوه اخذ آن از زمین مزروعی با در نظر گرفتن تعداد نخل و زیتون و غیره خوانده شد. پس از قرائت این پیام خسرو به حضار تکلیف کرد نظر خود را اظهار دارند. یکی از ایشان جسارت کرد و گفت مبلغ خراج از یک محل معین نمی‌تواند دائم باشد، زیرا جوی آب و قنات ممکن است خشک شود و چشمه آب کور گردد

و تاکستان انگور ندهد. گوینده دبیری بود که حضار را متوجه ضعف روش جدید کرد و لزوم تجدیدنظر در دفاتر جزء جمع و فهرستهای مالیاتی را خاطرنشان ساخت. شاه این تجدیدنظر را پذیرفت ولی در هر حال دبیری که جسارت کرده و در حضور شاه جرأت اظهارنظر نموده بود، شدیداً مجازات شد و به امر شاه فی‌المجلس با دوات آن‌قدر بر سر و رویش کوفتند تا درگذشت[۳۸].

طبری می‌نویسد که پس از اظهارنظر این دبیر نگونبخت، نخست خسرو بر او فریاد زد که ای بی‌شرم و بی‌حیا، تو از چه طبقه هستی؟ او پاسخ داد من از دبیرانم. خسرو به حاضران امر داد او را با قلمدان بکشید. یکباره تمام دبیران با ابزار نوشتن آن‌قدر بر سر او کوفتند که در همان مجلس مرد. سپس یک صدا گفتند ای شاه بزرگ، ما با آنچه به ما خراج بندی پذیراییم. در شرح حال خسرو نوشته‌اند که او برای تثبیت سلطنت خود تعداد زیادی از اقوام و نزدیکان و همچنین دو برادر خود را کشت.

وصیت‌نامه‌ای که به انوشیروان نسبت می‌دهند و به آن افتخار می‌کنند دارای نکته جالب توجهی است که تأیید خودخواهی خسرو است. در این وصیت‌نامه آمده:

مرا به اسپانور[۳۹] برده و به مردم بانگ زده بگویید این همان تن است که تا دیروز از فر و جلال آن کسی نمی‌توانست از سه قدم به او نزدیکتر شود و تا دیروز همواره در ترویج اشویی و نیکی کوشش می‌کرد، امروز همان بدن را بنگرید که از ترس پلید شدن کسی به آن نزدیک نمی‌شود، فقط یک خودخواه سفیه می‌تواند تصور کند که فر و شکوه او به حدی است که کسی جرأت نزدیک شدن به او را ندارد. در حقیقت این وصیت‌نامه تأیید همان گزارش است که کسی به شاهان اجازه نزدیک شدن نداشته است.

هنینگ معتقد است که خسرو اول و نوه او خسرو دوم در خاطره ایرانیان و اعراب ایرانی به‌صورت یک دسپوت ایدال باقی ماندند. صدها حکایت و روایت در اطراف این نمونه‌های قدرت وجود داشت که جمع متضادی از بی‌رحمی، قساوت و عدالت را ارائه می‌داد. در طاق‌بستان نشان داده می‌شود که چگونه این شاهان ساسانی خدایگونه ستایش می‌شده‌اند.

او می‌نویسد «برای تجلیل شاه شاهان» یا «برترین در بین انسانها» و «خدایگان ما» آداب و تشریفات پرشکوه و جلال بسیار سخت به کار می‌رفت. به‌طوری که می‌نویسد خسرو دوم در حدود ۳۰۰۰ همخوابه در حرمسرای خود داشته است. دربار این شاهان به حدی پر زرق و برق و با تشریفات بود که بسیاری معتقدند حتی دربار روم از آنها تقلید می‌کرده است. تاج آنان به قدری

---

۳۸. برخی از طرفداران سلطنت معتقدند که این حکایات را مسلمانان برای خسرو اول جعل کرده‌اند ولی موقعیت کلی و گزارشهای دیگر مؤید یک چنین برداشتهای سلاطین ساسانی است.

۳۹. Aspanvar محلی نزدیک طاق کسری.

سنگین و با جواهرات و سنگهای قیمتی تزیین شده بود که آن را از طاق آویزان می‌کردند و شاه زیر آن می‌نشست. تخت جواهرنشان و زرین آنها با پایه‌های یاقوت یک پارچه معروف است. مخارج دربار و تجملات شاه و شاهزادگان گیج‌کننده و سرسام‌آور بود.

به‌طوری که در تاریخ آکادمی شوروی آمده در سال سی‌ام پادشاهی خسروپرویز موجودی خزانه شاهی پس از وضع مبالغ هنگفتی که برای نگاهداری ارتش لازم بود، بالغ بر یکصد میلیون سکه نقره می‌شد که برای آن زمان مبلغی افسانه‌ای است. اکثر این موجودی صرف دربار شاه می‌گردید.

در سال ۵۹۷ ب. م. هرمز پسر خسرو انوشیروان به سلطنت رسید، که او را بسیار شایسته‌تر از پدرگزارش داده‌اند ولی چون با اشراف و موبدان سازش نداشت چشمانش را کور کرده از سلطنت معزولش ساختند و پسرش خسرو دوم را که روش پدربزرگش را در سازش با آنها دنبال می‌کرد به سلطنت برگزیدند و این فرزند ناخلف نه‌تنها از کور شدن پدر نرنجید که آن را در مقابل سلطنت با میل پذیرفت.

گیرشمن می‌نویسد که در زمان ساسانیان طبقات به‌صورت قشرهای متمایز تثبیت شد و اختلاف طبقات بالا گرفت. انتقال از یک طبقه به طبقه دیگر تقریباً محال بود. شکل جامعه به‌صورت یک هرم سخت و غیرقابل تغییری درآمد که تحول آن تقریباً غیرممکن بود. در رأس هرم شاه شاهان قرار داشت و در زیر او به ترتیب چهار طبقه دیگر که به تدریج هر چه به پایین می‌رفت بر تعدادشان افزوده می‌شد.

من قبول می‌کنم که در برداشتها و تفسیرها باید شرایط زمان را درنظر گرفت و بنای مقایسه و داوری را شرایط زمان بروز حادثه قرار داد. با این توجیه مفهوم عدالت در زمان خسرو انوشیروان با امروز به کلی متفاوت خواهد شد. مردم زیر فشار و معتاد به اطاعت و درباریان فاسد و متملق و طفیلی در طول قرون و اعصار چنان به ظلم و ستم و پستی و نوکری خو گرفته بودند که گردنکشان جبار را به سادگی سایه خداوند و مظهر عدالت می‌پذیرفتند و کمتر به خود اجازه می‌دادند که به خودخواهیها و مفاسد آنها بیندیشند. برای مردم این مثل «هر عیب که سلطان بپسندد حسن است» یک واقعیت شده بود و نه‌تنها در ادبیات که در روح آنها جای گرفته بود. در نامه تنسر می‌بینیم که وزیر و موبد موبدان سلطان خود چگونه این حالت را تشریح می‌کند. این گفته مورخین اسلامی یا مسیحی نیست «مردم با ظلم به صفتی آرام یافته‌اند که از مضرات ظلم به منفعت تفصیل عدل و تحویل از او رای نبرند». این آینه تمام‌نمای آن دوران است. در چنین فضایی یک خنده ملیح سلطان! و یک اظهار تفقد اعلیحضرت شاهنشاهی، که گاهی ممکن بود یک دشنام ظریف باشد!! عطای چند درهم زر و یا برپا داشتن چند مجلس جشن و سرور که مردم کوچه و بازار نیز شکمی از

آن سیر کنند، ممکن است در شمار محاسن وجود اقدس به‌شمار آید و دیدیم که چوب و فلک کردن بندگان باید آنها را شاد می‌ساخت که خدایگان به یادشان بوده است![۴۰]

ما که در فضای سلطنت رشد کرده‌ایم و از زمان سلطان عادل و با خدایی! چون شاه شهید ناصرالدین‌شاه!! چندان دور نیستیم و اعلیحضرت قدر قدرت عدالت پیشه و رعیت‌پروری!! چون رضاشاه را دیده‌ایم و با شاهنشاه بشردوست و طرفدار کارگر، فداکار و دادگستر!! چون نابغه دوران آریامهر زیسته‌ایم، بهتر می‌توانیم مفهوم عدالت انوشیروان دادگر را احساس کنیم.

فرهنگ شرک و نفوذ فلج سازنده کهانت و روحانیت که همیشه با یک بار خرافات زشت و سدسازنده همراه است، سبب شد که دین راستی و درستی و راه آزادی و آزادگی چنان منحرف گردد که نظام بردگی و غلامی را توصیه نماید و سلطه قلدران و جانیان را تثبیت کند. ملتی که استعداد و نبوغش مورد تأیید همه محققین جهان قرارگرفته و در هر فرصت کوتاه اثری از آن ارائه داده است، در زیر فشار زنجیرهای قلدران و شمشیر جنایتکاران و ریا و تزویر سوداگران دین چنان خوار و ذلیل گشت که دانشمندان و بزرگانش به پای‌بوسی این غارتگران افتخار می‌کردند و خاک درگاهشان را زیب دیدگان و زینت سرهایشان می‌ساختند. مدح شاه و شاهکهای جامعه نه‌تنها وظیفه که وسیله عزت و افتخار چاکران دربار بود. چه بسیار شاهان خونخوار و لئیم و پست که به بزرگی و لطف و کرم ستوده شدند و فراوان قصاید و چکامه‌هایی که حتی در تمجید و ستایش سلاطین غارتگر بیگانه و متجاوز سروده شد و نه کرسی فلک را زیر پای گذاشتند تا بوسه بر رکاب جرثومه کثیفی زنند. این بندگی و بنده‌پروری چنان در روح مردم ایران تزریق شد که حتی پس از اضمحلال سلسله ساسانیان بیش از هزار سال به اطاعت سلاطین عرب، ترک و مغول تن در داد که اکثریت آنان در شمار راهزنان و جنایتکاران قطاع‌الطریق به‌شمار می‌رفتند. اعتیاد به اطاعت از این مردم «همه بندگان خسروپرست» ساخت، حال اگر این خسرو هلاکو و چنگیز غارتگر و آدمکش یا مغول یا آغامحمدخان آدمخور و خسیس و لئیم و پست ترک و یا... باشد. در آنجا که شاه و فرمانروا و رهبر حکومت کند مردم با آزادی و آزادگی بیگانه می‌شوند و شکوفایی واقعی متوقف می‌گردد. علم و هنر و صنعت ممکن است در این ادوار پیشرفت کند ولی انسانیت پژمرده می‌شود و حیات روحی جامعه متوقف می‌گردد. در جامعه مردگان نیز از حرکت واقعی خبری نیست. در بررسی تاریخ تمدن همه ملل به این نمونه‌ها برخورد می‌کنیم و در این فصل جا برای شرح بیشتر نیست.

در دوران ساسانیان دین به کلی در خدمت دربار درآمد و هر دو با هم به فساد گراییده و مردم

---

۴۰. روایت متواتری است که اعیان و چاکران دربار شاهان قاجار افتخار می‌کردند که «اعلیحضرت به زبان مبارکشان به آنها گفته است پدرسوخته!!».

را نیز به این تباهی دچار ساختند تا آنکه انحطاط سراسر جامعه ساسانیان را فراگرفت و آنها را به سرنوشتی بدتر از جامعه هخامنشیان گرفتار ساخت. اغلب خاورشناسان نظر نیبرگ را پذیرفته‌اند که انحطاط سریع دین زرتشت را تکیه زیاد بر دولت مطلقه ساسانیان می‌داند. او می‌نویسد «یقین است که چون اسلام ظاهر شد و سلطه ساسانیان درهم فرو ریخت، مزدائیسم که به طور کامل بر قدرت دولت تکیه داشت به یک ضربه مانند میوه‌ای که در اثر کرم خوردگی فاسد شده باشد، درهم ریخت بدون صدا از ردیف مذاهب جهان ناپدید گشت».

ولز می‌نویسد «هم اردشیر ساسانی که در قرن سوم مسیحیت سلسله ساسانیان را پایه گذاشت و هم کنستانتین بزرگ که در قرن چهارم مسیحی دولت روم را مجدداً از نو بنا کرد، تشکیلات دین را به خدمت گرفتند تا از اراده مردم بهره‌برداری نموده و بر آنها حکومت و سلطنت کنند. این هر دو دولت در اواخر قرن چهارم به آنجا رسیدند که اظهار عقیده آزاد و نوآوریها را به شدت مورد تعقیب قرار دادند... علم که قبل از هر چیز به تحریک آزاد ارواح رها یافته از قید و بند احتیاج دارد در این عصر عدم تساهل به کلی در تاریکی افول کرد».

درباری شدن شدید دین در زمان ساسانیان موجب دوری آن از مردم شد و جنبه‌های مردمی و فرهنگ اصیل اوستایی از میان رفت و مشتی خرافات و شعائر بدوی جای آن را گرفت و به‌طوری جامعه را خالی و پوک ساخت که در مقابل حمله اعراب کوچکترین پایداری از خود نشان نداد. شکست ساسانیان در مقابل اعراب به مراتب مفتضحانه‌تر از اضمحلال هخامنشیان است. مسلمانان که با یک ایدال نو و متحرک به ایران حمله کردند، بدون آنکه از تجهیزات لازم برخوردار باشند، با گروهی اندک سلطنت عظیم ساسانیان را به مبارزه طلبیدند. بزرگترین سلاح اعراب سادگی و ایمان و به هم پیوستگی آنان بود و خطرناکترین دشمن ایرانیان فساد شدید هیئت حاکمه و ازهم گسیختگی جامعه و عدم وابستگی کامل آن به دستگاه فرماندهی بود. در جنگ ذات‌السلاسل که خالد سردار عرب ایرانیان را شکست داد سربازان ایرانی را با زنجیر بسته بودند تا فرار نکنند!! این بود نمونه عدالت و تقدیس سلاطین ساسانی که آنها را به کلی با مردم بیگانه ساخته بود. شاهانی که سرور کلیسای دین زرتشتی بودند نیایش آنها وظیفه زرتشتیان بود. این نمونه آن است که نه‌تنها دربار که دین هم با مردم غریبه شده بود.

تعداد سربازان مثنی سردار دیگر عرب را که در سال ۶۳۴ ـ ۶۳۵ شکست قطعی به ایرانیان وارد ساخت، ۹۰۰۰ نفر گزارش داده‌اند و آن هم با ساز و برگ ابتدایی، در مقابل لشکر عظیم و شکوه و جلال چشمگیر دربار ساسانی. سربازان ایرانی یادبودی از همان سپاه جاویدان بودند که زمانی در شهامت و پایداری مورد تحسین دشمنان قرار می‌گرفتند. علاقه و ایمان انبوه سربازان با خود و زره و غرق در اسلحه ایرانی به دولت خود چنان فزونی گرفت که می‌بایستی پایشان را در

زنجیر گذاشت تا از مقابل گروه اندک برهنه‌پای بی‌تجهیزات فرار نکنند!!!

این است نتیجه دین درباری و دربار نامردمی.

زهنر چون اغلب محققین معتقد است که اسلام در ایران تنها به علت فتح و غلبه اعراب انتشار نیافت و نفوذ آن بیشتر به این جهت بود که دین زرتشتی در اثر تحریف بسیار به یک فرم خشک و درباری مبدل و به کلی از مردم جدا شده بود و چنان در پیچ و خم آداب و رسوم منجمد گردید که کاملاً حیات و حرکت خود را از دست داد. ولی زهنر معتقد است نه این شکست و نه انحراف دین زرتشت «نه‌تنها از ارزش خود پیمبر نکاست بلکه او برای تمام اعصار به‌صورت یکی از بزرگترین نوابع مذهبی جهان باقی خواهد ماند».

غرض از شرح فهرست‌وار مظاهر حکومتهای ایران در ادواری که دینی به‌نام زرتشت در این سرزمین رواج داشت، فقط جلب توجه خوانندگان به چگونگی انحراف پیام زرتشت بود.

برای اینکه پی ببریم شکل حکومت در ایران تا چه حد با پیام زرتشت تضاد داشته است بررسی مجدد گاتاها ضروری نیست. کافی است آنچه را در آغاز این بخش در حاشیه هات ۳۰ و ۳۱ یا سرفصل گاتاها بیان شد، مرور کنیم و به روشنی دریابیم تا چه حد این تعلیمات با روش کشورداری در ایران تطبیق می‌نماید.

نظام سلطنتی در ایران بر سه اصل مشخص و مسلم استوار بوده است:

۱ ـ اختلاف طبقات و به رسمیت شناختن حداقل یک طبقه ممتاز درباری و اشرافی،

۲ ـ محروم بودن افراد ملت از آزادی برای تعیین سرنوشت خویش،

۳ ـ پذیرفتن یک فرمانده مختار به‌نام شاه که شخصیت او موروثی، مقدس و غیرقابل خدشه است. همه مردم در برابر شاه مسئولند ولی شاه در برابر هیچ مقامی مسئول نیست.

با تجزیه و تحلیلی که از پیام زرتشت به‌عمل آمد می‌توانیم به‌طور مسلم ادعا کنیم که این اصول هر سه مخالف افکار و معتقدات زرتشتی است که در گاتاها به ما شناسانده می‌شود.

اولاً: در فصول قبل مشاهده کردیم که زرتشت حتی برای یاران نزدیک خود نیز امتیاز خاصی قائل نشد و از هیچ گروه مشخصی جانبداری نکرد. در جامعه مزداپرستان (مزدیسنا) آنکه اشه‌ون و پیرو راستی است دوست زرتشت و از بندگان عزیز خداوند است و درگونت یا پیرو ناراستی و دروغ (دیویسنا) منحرف و فاسد و تباه سازنده جامعه است که باید با زبان و خرد او را به نیکی و نیک‌کرداری هدایت کرد. حتی نزدیکترین یاران زرتشت که بهترین یاوران دین راستی نیز بوده‌اند، چون جاماسپه و فرش‌اوشتره و ویشتاسپه، رجحانی بر دیگران نداشته و مهمترین امتیاز آنها این است که با اعمال شایسته خویش بهشت وجدان پاک و آرام، و رضایت پروردگار، یا خانه نغمه و سرود، را برای خود حاصل کرده‌اند و زرتشت نیز به آنان، در شمار همه نیک مردان، دعای

خیر می‌کند. با چنین برداشتی قبول یک طبقه ممتاز غیر قابل توجیه است.

ثانیاً: آزادی انتخاب پایه دین زرتشت است و جامعه‌ای که در آن مردم از این حق اولیه و اصولی محروم باشند هرگز با پیام زرتشت سازش ندارد.

ثالثاً: در پیام زرتشت حتی خدا دوست انسانهای راست‌کردار است و او نه نماینده‌ای دارد و نه واسطه و متولی. نمایندگان او فضایل عالی انسانی هستند. به هیچ فردی، حتی زرتشت، این اختیار داده نشده که مردم را از آزادی محروم سازد. مزداپرستانی که حتی خدای خود را باید به اختیار برگزینند هرگز بندک موروثی نخواهند شد، بلکه بالاخره فرمانروایان، رهبران، شاهان و حکمرانانی که سد راه آزادی و شکوفاییشان شده‌اند، و متولیان دین و کاهنان را که حکومت این دروغ‌صفتان را تثبیت کرده‌اند، از جامعه خود برخواهند انداخت.

هرگونه دیکتاتوری که بر رهبری و حکومت فردی مانند سلطنت و نظایر آن بر حکومت، گروهی، اشرافی یا حزبی و یا نظامی، متکی باشد و سلطه فرد یا گروه را به اتکاء جذبه مقدس روحانی (چاریسما، فره، خوارنه و...)، دکترین حزبی و یا فشار و قدرت نظامی و شبیه آنها، بر جامعه تحمیل کنند مولد فساد و تباهی مردم است و متأسفانه در تاریخ کمتر جامعه‌ای از آن مصون مانده است. با مطالعه دقیق افکار زرتشت به این نتیجه می‌رسیم که پیام او به‌طور مسلم و یقین با یک چنین حکومت و رهبری نمی‌توانسته موفق باشد.

نتیجه

در فصول مختلف این رساله نظریات زرتشت درباره مسائل متعدد، به آنگونه که از گاتاها برمی‌آید، تجزیه و تحلیل شد. از این بررسی می‌توان نتیجه گرفت که هدف اصلی زرتشت تربیت انسان و رشد فضایل عالی و معنوی در اوست. ازنظر زرتشت فقط در جامعه انسانهای راست‌دین که به کمک منش نیک و خرد مینوی به فضایل عالی دست یافته و سه عامل پندار، گفتار و کردار نیک را سرلوحه زندگی خود قرار داده‌اند، سعادت و آرامش و شکوفایی می‌تواند تحقق یابد. تعالیم زرتشت بر اصولی کاملاً عملی بنا شده و او آموزگاری است واقع‌بین که کمتر به مسائل تخیلی و مشکلاتی می‌پردازد که در توجیه آنها باید به اوهام و ذهن‌گرایی متوسل شد. او به عوالم ماوراءالطبیعه و مافوق احساس فقط به‌طور سربسته و غیرمستقیم اشاره می‌کند و نظر اصلی خود را به زندگی روزمره و روابط حقیقی مردم متوجه می‌سازد. او بر زمین محکم واقعیت حرکت می‌نماید ولی در ضمن نظر خود را از عالم ماوراء نیز قطع نمی‌کند. هرچند گاه‌گاه به نظر می‌رسد که زرتشت

در حال پرواز و جدایی از این جهان حقیقی است ولی توجه او به سوی عالم وهم و خیال فقط به منظور غنی ساختن زندگی روحی و معنوی بشر است بدون آنکه به این عرصه چنان پیوند یابد که از زمین واقعیت جدا شود. محققی که با افکار گاتاها آشنا می‌شود تعجب می‌کند که با وجود این مکتب عالی عملی چگونه جامعه زرتشتیان تا این حد گرفتار اوهامات و تخیلات شده و اثر سازنده پیام زرتشت در بین آنها مدت مدیدی دوام نیافته است.

دلایل این عدم موفقیت را قبلاً ضمن تشریح عقاید زرتشت، به‌خصوص در فصل انحراف دین، بیان کرده‌ام و بحث مجدد در این مورد ضروری نیست. فقط لازم است تکرار کنم هنگامی که دینی به‌نام زرتشت در ایران رواج یافت، قرنهای متمادی از ظهور او می‌گذشت و در این مدت دین واقعی زرتشت به کلی تغییر ماهیت داده بود.

پیام زرتشت مسلماً در شکل گرفتن فرهنگ اوستایی تأثیر بنیانی داشته است و از شرحی که درباره نظام عصر هخامنشیان داده شد می‌توان نتیجه گرفت که این فرهنگ محققاً در سازندگی و شکوفایی جامعه ایران بسیار مؤثر بوده است. اوستای قدیم هرچند از پیام زرتشت منحرف شده بود ولی در مقایسه با تعلیمات مذهبی عصر خود و حتی قرنهای متمادی پس از آن از یک خلوص و استحکام و محتوای سازنده و شکوفابخش و عملی برخوردار بود که اگر قبل از دوران هخامنشیان با خرافات و شعائر و موهومات مغان آلوده نمی‌شد و به سطح وندیداد تنزل نمی‌یافت، محققاً حرکت سازنده‌ای که در تشکیل دولت هخامنشیان کاملاً مشخص بود، با شدت و تأثیر بیشتر و فزاینده‌ای تحقق می‌یافت و پس از مدت کوتاهی به نزول و سکون نمی‌گرایید. اما واقعیت آن چیزی است که اتفاق می‌افتد نه آنچه تخیل و تصور می‌شود. همه ادیان جهان در گذشت زمان زیر بار آداب و رسوم و تشریفات به تحجر گراییده‌اند و با خرافات آلوده شده‌اند و فقط عوامل مختلف موجب تسریع یا کندی این تحول گردیده است.

زرتشت برخلاف آنچه در روایات زرتشتی آمده پایه‌گذار یک جامعه متشکل نبود که نظام و آیین مورد نظر خود را در آن پیاده کند و با دستورات مستقیم او پایه‌ای برای یک حرکت تاریخی گذاشته شود. زرتشت در زمان و مکانی ظهور یافت که هنوز جامعه به مرحله‌ای از تکامل دست نیافته بود که بتواند یک نظام مردمی را هضم کند.

متأسفانه در بررسی تحول و تکامل جامعه آنچه کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد افراد تشکیل‌دهنده این جوامعند که پایه و مایه تحول را تشکیل می‌دهند. معلم، هر قدر برجسته و آگاه، بدون شاگردانی که استعداد کافی برای درک تعلیمات او داشته باشند، موفقیتی حاصل نخواهد کرد. محیط فکری مردم باید آماده جذب و هضم یک نظام مردمی باشد تا به‌تدریج شرایط حرکت و توسعه و پیشرفت آن را فراهم نماید. جامعه یونان با آن همه شکوفایی بی‌نظیر نتوانست مدت

زیادی نظام دموکراسی را حفظ کند. هرچند از ابتدا به واسطه قبول اختلاف طبقات و تأیید بردگی این دموکراسی به‌صورت ناقص رشد کرد ولی به دلایل متعددی که در جای خود بحث خواهد شد جامعه یونان و به‌خصوص آتن چند قرن از نظامی برخوردار بود که نه‌تنها در آن زمان که تا اعصار متمادی پس از آن در تاریخ تمدن جهان بی‌نظیر باقی ماند. ولی شرایط کلی که در ارتباط با جوامع و فرهنگهای دیگر شکل می‌گیرند و همچنین عدم رشد کافی توده مردم، سبب شد که به جای تکامل به تدریج این نظام به فساد و تزلزل گراییده و بالاخره به کلی دگرگون شود.

حتی در قرن بیستم و پس از پیشرفتهای معجزه‌وار دانش و علم بشر اکثریت مردم جوامع متمدن نیز برای پذیرفتن یک نظام مردمی که بدون محدود ساختن آزادیهای اصولی فردی برای همه افراد جامعه به‌طور یکسان شرایط رشد و شکوفایی و بهره‌گیری از امکانات را فراهم سازد، آمادگی نیافته‌اند و در پیشرفته‌ترین سرزمینها نیز عدالت اجتماعی، بدان سان که همه افراد از تجاوز و تعرض مصون مانند، برقرار نشده است. بار عظیم آداب و عادات و باورهای موروثی که از دورانهای بسیار قدیم بر افکار مردم سنگینی می‌کند به سادگی و در مدت کوتاه تعدیل‌پذیر نیست و زمانی بسیار طولانی لازم است تا رفته رفته بشر به مرحله‌ای از تکامل رسد که سلامت و سعادت و آسایش خود را از سعادت دیگر افراد بشر مجزا ندانسته و مؤمن به این اصل گردد که فقط در یک جامعه هماهنگ و سعادتمند می‌توان به سعادت واقعی و پایدار دست یافت و در جهانی خالی از ظلم و تعدی و تجاوز، به هر شکل و صورت، آرامش و شکوفایی و آسایش حقیقی مفهوم می‌یابد.

پیام پیمبرگونه سعدی را که:

«بنی‌آدم اعضاء یک پیکرند — که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار — دگر عضوها را نباشد قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی — نشاید که نامت نهند آدمی»

زیب بنای سازمان ملل ساختند. ولی نه‌تنها اغلب مأمورینی که به‌نام نماینده ملتها در این بناها به‌سر می‌برند که جمله آمرین آنها نیز، نه فقط از محنت دیگران بی‌غمند که محنت‌افزای بنی‌آدمند. قرنها باید بگذرد تا این تالارنشینان جای خود را به نمایندگان واقعی ملتها دهند که مؤمن و معتقد به این پند سعدی باشند و مبارزه با ظلم و فعالیت در راه اجرای عدالت در سراسر جهان را دین خود سازند. تا ایمان به حق و راستی برای اکثریت مردم جهان یک دین و اعتقاد عمومی نشود، برقراری عدالت اجتماعی و نظام حق فقط یک آرزو باقی خواهد ماند.

در اینکه پیام زرتشت ستایش‌آفرین است هیچ شکی نیست. کافی است یک نظر سطحی به گاتاها بیندازیم تا رجحان مسلم آن را بر دیگر معتقدات و مذاهب این منطقه درک نماییم. اگر پیروان زرتشت فقط سه اصل بنیانی و عملی پیام او را، که برنامه زندگی هر راست‌دین باید باشد،

خودآگاه و با ایمان کامل به کار می‌بستند و بنا به دستور زرتشت در تحقق این مثلث معجزه گر همه کوشش خود را به کار می‌بردند و به جای همه این تشریفات و آداب و شعائری که بر افکار آنها بار شد، این سه اصل را سرلوحه تمام حرکات و عکس‌العملهای خود قرار می‌دادند، جامعه زرتشتیان در همان ادوار قدیم به جامعه نمونه مبدل می‌گردید و فصل کاملاً مشخصی در تاریخ تمدن جهان گشوده می‌شد. ایرانیان متأسفانه در سه هزار سال قبل آمادگی درک و هضم این تعلمیات را نداشتند و در تارهای شیادان و کلاشان و مددکاران حریص و سفیه و یا سوداگرشان گرفتار شدند و پس از گذشت قرنهای متمادی اکنون نیز به رشد کافی نائل نگردیده و هنوز در همان تارها به شکل دیگری دست و پا می‌زنند. دین به آن‌گونه که در آغاز ارائه می‌شود با آنچه اجرا می‌گردد به کلی متفاوت است و متأسفانه واقعیت همان است که به مرحله اجرا درمی‌آید. این مردمند که باید مؤمن به دینی گردند و آنها هستند که در اثر اعتیاد، تأثیر ناخودآگاه آداب و رسوم و معتقدات گذشته، زمینه تربیتی و اخلاقی، تمایلات و غرایز طبیعی، درجه رشد و تکامل فکری، از هر دینی آنچه با قالب روحی و اجتماعی آنها سازگار است برمی‌گزینند. در اینکه کشیش و روحانی خرافات و آداب و شعائر را برای رونق دکان خویش بر دین تحمیل می‌کند هیچ شکی نیست، ولی مردم نیز باید زمینه قبول این‌گونه برداشت مذهبی را داشته باشند تا دکانداریهای سوداگران دین، بازار پررونقی بیابد . مردم در اثر یک فرایند چندین هزار ساله با شخصیت یافتن ساحر و جادوگر به دین کلیسایی خوگرفته‌اند و همین اعتیاد است که عرصه نفوذ دین را به احساسات و عواطف و وهم وخیال سپرده و علم و دانش و منطق را از این صحنه خارج نموده است. اثر یک دین زمانی عمقی و واقعی است که در درون و ضمیر انسان ریشه یافته و ناخودآگاه انگیزه اعمال او گردد. به هین دلیل نیز بدون انگیزه عاطفی و تأثیر ضمیر ناخودآگاه نمی‌توان به ایمان دست یافت. پس این انتظارکه در جامعه‌ای مردم با تجزیه و تحلیل علمی مذهب خود را برگزیده و به جنبه‌های عملی یا منطقی آن تکیه کنند بسیار بیجاست. پذیرش منطقی با ایمان مذهبی دو امر کاملاً متفاوت است. فقط به یک فرضیه علمی می‌توان از طریق منطق و تجربه و علم دست یافت و به چنین نظریه‌ای هرگز نمی‌توان مؤمن شد. افراد صاحب معرفت پس از آنکه از طریق وراثت، عادت یا انگیزه‌های عاطفی و احساسی به دین و مذهبی معتقد گردیدند برای توجیه و تأیید عقیده خود ممکن است به علم و منطق متوسل شوند، ولی هرگز از مسیر علم و دانش به دین و مذهب نوین مؤمن و معتقد نمی‌گردند. پس با تمام فضایل و محسنات و اصالتی که پیام زرتشت دارا بود آنچه رشد مردم آن دوران اجازه تحقق می‌داد همان است که در جامعه زرتشتیان شکل گرفت. امروز هرقدر در منطقی و عملی بودن دین زرتشت رساله‌های متعد علمی تنظیم گردد و همه محققین جهان یک صدا آن را تمجید و تحسین کرده و با صدها دلیل عقلی اصالتش را اثبات نمایند، جز توده کوچکی که فقط

ستایشگرند نه مؤمن، هرگز یهودیان، مسیحیان، بوداییان، برهمنان... و حتی پیروان خرافی‌ترین ادیان جهان نیز از مذهب خود دست بر نداشته و مؤمن به دین زرتشت نخواهند شد. بشر دین را به عالم غیب و اسرار مربوط می‌سازد و باید یقین کند که این تعلیمات از آن عالم الهام شده است. در این حال به استدلال و توجیه علمی نیازی ندارد و همان‌گونه که در مقدمه کتاب تذکر دادم حتی دانشمندترین مؤمنین همه علم و معرفت و دانش خود را به کار می‌گیرند تا غیرعلمی‌ترین باورهای مذهبی را به اثبات رسانند.

اما از طرف دیگر باید دید هدف واقعی مصلحین و مرسلین چه بوده است. اگر مقصود و هدف واقعی آنان تحمیل شخصیت خود و جلب توجه مردم به خویش و مجبور ساختن آنها به اجرای مشتی شعائر و آداب و ورد و دعا و آداب و رسوم و مقررات اجتماعی است، و آنها با این خودخواهی تسخیر شده بودند، که تا ابد مردم روی زمین به زبان آنها ورد و دعا بخوانند و با انجام شعائرشان یاد آنها را زنده کنند؟ که باید آنها را در شمار کلاشان و دکانداران خودخواه به حساب آورد که در جهان فراوان یافت شده‌اند و امروز نیز حتی در کشورهای متمدن به دکانداری مشغولند. اما اگر آنها را معلمین صادق و بی‌ریایی بدانیم که برای تربیت روحی و اخلاقی مردم و تعلیم راه رسیدن به کمال اخلاقی و معنوی و بالاخره دست یافتن به آسایش و آرامش و سعادت واقعی، قیام کرده‌اند، و اگر آنها را مردان خدا بنامیم که بشر را به سوی خدا یا کمال مطلق می‌خوانند و از مرحله من و مایی گذشته و به حق و حقیقت متوجه شده‌اند... در آن حال فقط هدف آنان قابل اهمیت است نه راهی که برای رسیدن به این هدف ارائه می‌شود. مسلماً آنچه هندو به زبان ودایی، زرتشتی به زبان اوستایی، یهودی به عبری و... زمزمه می‌کنند و شعائری که به آن عمل می‌نمایند خودبه‌خود کوچکترین تأثیری در تحولات گیتی ندارد بلکه اثری که از اجرای این آداب و رسوم در درون مؤمن ایجاد می‌شود و عکس‌العملی که در افکار و اعمال او به‌وجود می‌آید شایان اهمیت است.

در اینکه هیچ یک از ادیان جهان به آن صورت که تحقق یافته، نه آن‌گونه که ارائه شده است، هدف مرسلین و مصلحین راستین را برآورده نساخته و سعادت و سلامت اجتماعی بشر را تأمین ننموده، بلکه بیشتر موجب تحجر و تعصب شده است، شکی نیست: بهترین دلیل این مدعا وضع کنونی جهان است که در هیچ یک از اجتماعات، به‌خصوص جوامع متدین و مذهبی، از سعادت و سلامت اثری نیست. اتفاقاً هر قدر جامعه‌ای به ظاهر متدین‌تر است (دین کلیسایی) به همان نسبت عقب‌مانده‌تر و درمانده‌تر و با ظلم و ستم و فساد آلوده‌تر می‌باشد. آمریکای جنوبی و اسپانیا و کشتارهای مذهبی... شواهد متعددی به ما ارائه می‌دهند. سرزمین پهناور هندوستان (پاکستان و بنگلادش) با در حدود ۸۰۰ میلیون جمعیت و یک تمدن بسیار قدیم، قرنهای متمادی است که گرفتار فلاکتهای حاصل از تعصبات کور مذهبی است. در اروپای کنونی و آمریکا هرقدر قدرت

کلیسا در کشوری زیادتر است، عقب‌ماندگی و بی‌عدالتی و فساد محسوس‌تر است. اروپای قرون وسطی بیش از هزار سال در سیاهچال وحشتناک دین کلیسایی محبوس بود و تیره‌ترین ادوار تاریخ خود را در زیر نفوذ دین خرافی می‌گذراند. فساد وحشتناکی که در این اعصار بر این جوامع متدین حاکم گردید در تاریخ آنها بی‌نظیر است. این واقعیت به حدی روشن و آشکار است که احتیاج به تفسیر و توجیه ندارد.

اما اگر هسته مرکزی همه ادیان بزرگ جهان را بررسی کرده و تحلیل منطقی نماییم (که برنامه آتیه ما را تشکیل می‌دهد) درخواهیم یافت که همه آنها طالب سعادت و سلامت بشر بوده‌اند و اخلاق و فضایل عالی انسانی را ستوده و تربیت بشر را برای رسیدن به یک مدینه فاضله مورد توجه قرار داده‌اند. ما در طی فصول گذشته این واقعیت را در پیام زرتشت به روشنی مشاهده کردیم. حکومت خدا، که در تمام این ادیان مطرح می‌شود، جز این مدینه فاضله چیز دیگری نیست. سرزمینهای اوتوپیا نیز مایه فکری خود را از همین حکومت خدا گرفته‌اند. در جایی که فقط خدا، یا کمال مطلق و فضایل عالی و معنوی، حکومت کند، سلامت و سعادت برقرار است و این فقط زمانی حاصل می‌شود که بشر به مرحله انسان با فضیلت و کامل رسیده باشد. مسلم است که چنین جامعه‌ای فقط یک ایدال است ولی اگر این ایدال هدف افراد قرار گرفته و به سوی آن حرکت کنند هر قدر به این هدف نزدیکتر شوند جامعه نیز از عدالت و سعادت بیشتری برخوردار خواهد شد.

با وجود آنکه اغلب رساله‌ها و روایات مذهبی در اثر تقلب، تزویر، تحریف و اغلب هم ناخودآگاه و شاید از روی حسن‌نظر، ارزش تربیتی خود را از دست داده‌اند، از لابه‌لای همین آثار منحرف نیز به‌خوبی می‌توانیم هدف واقعی دین را استنباط کنیم که جز هدایت مردم به کمال اخلاقی، و دسترسی به سعادت و سلامت و یا به زبان دیگر تأمین حکومت خدا، چیزی دیگری نیست.

در بررسی پیام زرتشت دریافتیم که هدف او دارای دو جنبه فردی و اجتماعی است. ازنظر فردی هدف زرتشت تربیت انسانهای اشه‌ون و راست‌دین است، کسانی که به اندیشه نیک و ضمیر پاک و آرام دست یافته و با انجام اعمال نیک به شکوفایی و پیشرفت جامعه کمک می‌کنند. در بحث امشا اسپندان و سپس پاداش و کیفر دیدیم که پیروان راستی باید بکوشند تا به فروزگان الهی و یا فضایل معنوی، که پل بین خدا و انسان است، دست یابند. این چنین راست‌دینانی خودبه‌خود نیکوکار و صالح، سازنده و خیرخواه، کوشا و مجاهد راه حق خواهند بود. پاداش این انسانها بهشت اندیشه نیک و آرامش درون و ضمیر پاک و بی‌تزلزل است.

ازنظر اجتماعی فعالیت و کوشش راست‌دینان حکومت خدا را میسر می‌سازد.[۴۱] در ۳۰/۱۰ هنگامی که به دروغ شکست و تباهی رسد، راست‌دینان به آرزوی قلبی خود دست یافته و سرای نیک منشی مزدا و اشا برپا خواهد شد. و یا به قول شوشتری آنجا که مزدا به یاری وهومن و اشا برکت خواهد داد، خدا شاهی نیست که سلطنت کند بلکه سلطه او به معنی حکومت فضایل الهی است که وهومن (اندیشه نیک، مهر و محبت و خرد) و اشا (راستی و پاکی و نظام حق، هماهنگی با نظام خلقت) پایه و بنیان همه این فضایلند. در ۳۲/۱۵ زیردستان و آنان که زیر فشارند پس از برهم زدن حکومت کرپنها و کویها که بر آنها فرمان می‌رانند به کمک رسایی و شکوفایی به سرای منش نیک خواهند رفت و به بهشت مزدا دست خواهند یافت. در اغلب سرودها مانند ۴۳ در پرتو خرد مقدس مزدا تقاضای اشا و وهومن، پاکی و راستی و دانش وهومن می‌شود تا به این وسیله از زندگی شاد و جامعه سعادتمند برخوردار شوند و به عبارت دیگر در سایه اندیشه نیک، خرد وهومن و راستی و نظام حق می‌توان جامعه سعادتمند را برقرار ساخت. در ۴۹/۵ کشور مزدا و جایی که خدا حکومت کند متعلق به راستان است. سرای نغمه و سرود در ۵۱/۱۵ جایی که از روز ازل جایگاه اهورامزدا بوده است معرفی شده و این سرا، که در پرتو منش پاک و نیک و راستی به‌دست می‌آید، چون بخششی از سوی مزدا به راستان داده می‌شود. در بخشهای مختلف و به‌خصوص ثنویت، به چگونگی حکومت خدا و ایجاد جامعه سعادتمند اشاره شده و بحث مجدد آن ضروری نیست.

در تجزیه و تحلیل ادیان دیگر نیز درخواهیم یافت که هدف کلی آنها با دین زرتشت متفاوت نیست و این کلیساها و دستگاههای روحانی‌نمای مذاهب مختلف بوده است که با شعائری ساختن آنها شکاف بین مؤمنین به این مذاهب را وسیعتر ساخته‌اند. با وجود آنکه بشر در اثر تحمیق و تلقین و توارث در طول قرون و اعصار متمادی به دین شعائری معتاد شده است، در جوامع مختلف متدین هر قدر از قدرت کلیسا و دخالت روحانیت منحرف کاسته شده و به جای مذهب شعائری و دین کلاه شرعی، تربیت روحی و معنوی جایگزین گردیده است، جامعه از سلامت نسبی بیشتری برخوردار گردیده، تعصب و تحجر تعدیل پذیرفته است. با شرحی که از پیام زرتشت داده شد

---

۴۱. در بررسی تمدنهای مختلف خواهیم دید که به بهانه حکومت خدا، روحانیت کلیسایی بر مردم حکومت کرده است. این تحمیل و تحمیق از آنجا ناشی شده که متولیان دین خود را نمایندگان خدا و یا جانشینان آنها معرفی کرده و به‌طوری که در جلد اول این مجموعه مشاهده کردیم از راه معبد و کلیسا خود را بر جامعه بار کرده‌اند.

یک چنین سلطه‌ای را باید ضد حکومت خدا دانست. **حکومت خدا، به معنی واقعی، جز حکومت راستی و درستی و پاکی و مهر و محبت و اندیشه پاک و نیک نظام حق و حقیقت چیزی دیگری نیست و در ادیان مختلف نیز هر یک به زبانی همین اصل را بیان داشته‌اند.** تاریخ نشان داده که سلطه روحانیت کلیسایی جز فساد و تباهی نتیجه دیگری نداشته است.

می‌توان نتیجه گرفت که تعصب و کینه و نفرت خلاف دکترین اوست و چنانکه قبلاً تأکید شد در نظر او همه انسانهای با فضیلت و راست‌کردار شایسته احترام و سزاوار دست یافتن به بهشت آرامش و آسایشند (که واقعیت نیز چنین است). برای تبلیغ پیام زرتشت لازم نیست که مردم را تشویق به اجرای تشریفات و آداب سه هزار سال پیش کرد و آنها را به خواندن دعاهای اهومنه و ائیریه، اشم وهو و... به زبان اوستایی واداشت، که مسلماً نه آن را درک کرده و نه کوچکترین تأثیری در تربیت آنها خواهد داشت. اجرای بی‌ریا و با خلوص هر دستور تربیتی مذاهب و ادیان دیگر که به رشد صفات انسانی ـ الهی و فضایل اخلاقی مردم منجر گردد، عمل به دین زرتشت است. زرتشت چون هر مصلح مردمی و راستی و هر رسول بر حق دیگری خواهان افزودن به تعداد احشام و گوسفندان خدا، آن‌گونه که کلیساها برای ادامه حیات خویش به آن محتاجند، نیست. این مصلحین در آرزوی برقراری حکومت حق در جامعه‌ای هستند که افراد آن آزاد و آزاده راه کمال می‌پیمایند و با متصف شدن به صفات الهی به دوستی و اتصال به حق نائل می‌گردند. این روحانیت منحرف است که برای بقای خود هزاران سال است به جای تربیت انسان در پرورش گاو و گوسفند خدا که در حقیقت احشام کلیسا بوده‌اند سعی نموده است و کشیشان و کاهنان چون شبانانی این رمه بی‌زبان را به سوی آغلهای خود رانده‌اند تا یا آنها را بدوشند و یا تحویل قربانگاه دهند. **تحمیل یک کانن متحجر کلیسایی و یا مشتی شعائر و آداب و رسوم تشریفاتی هرگز آدم‌ساز نیست، در حالی که هدف اصلی مبشرین حق تربیت انسانها بوده است.**

امروز که بشر رفته رفته به سوی علم و منطق و معرفت حقیقی متوجه می‌شود باید کوشش همه بشردوستان واقعی و متفکرین و دانشمندان انسان‌صفت، در این جهت متحد گردد که پرده‌ها را از بین مردم برداشته و به آنها کم‌کم بفهمانند که هدف همه ادیان یکسان است و فقط راههای آنها متفاوت است. به خاطر این راهها، که فرع بر مقصد اصلیند، نباید به هدف لطمه وارد ساخت. چه نیکوتر اگر روحانیت و کلیسا نیز تغییر ماهیت داده و در این راه پیشقدم و یا لااقل همگام شوند.

هنوز بشر به آن مرحله از تکامل دست نیافته است که همه افراد جهان به ماوراء شعائر و آداب و فقط به راست‌دینی اندیشند و خدا را در خود جستجو کرده و در فضایل انسانی و الهی دریابند. شاید هم چنین مرحله‌ای هرگز تحقق نیابد. پس هرگاه همه متدینین جهان در جهت اتفاق و وحدت هدف بکوشند، اختلاف راه چندان مهم نیست. در شرایط کنونی یک مسیحی ساده‌دل و مؤمن اگر اتفاقاً روزی در اثر تحولات عاطفی زرتشتی یا مسلمان شود، شعائر و آداب و رسوم نوین را به جای شعائر کلیسای قدیم اجرا خواهد کرد بدون آنکه در ساختمان فکری و ذهنی او تغییری حاصل گردد. باید به تحول و تکامل بشر در مسیر کلی کمک کرد تا در هر دین و آیینی به هدف اصلی متوجه گردد و در راه دستیابی به فضایل انسانی گام بردارد تا به تدریج جنگ هفتاد و دو ملت

از میان رفته و یا به حداقل تقلیل یابد و مسلمان و مسیحی و زرتشتی و... همان‌گونه که هدف پایه گذاران این ادیان بوده است، انسان‌وار عمل نمایند. هرقدر جامعه‌ای به این هدف نزدیکتر شود مسلماً حکومت نیز در آن تغییر ماهیت یافته به مدیریت نزدیکتر می‌شود. در جامعه‌ای که اکثریت افراد آن خودآگاه در راه کمال گام بردارند یقیناً با اختیار نیز نظام شایسته زمان خود را برخواهند گزید که در آن مسلماً کسی بر کسی حکومت نخواهد کرد. در چنین نظامی اداره جامعه بر پایه همگامی و هماهنگی افراد جامعه صورت خواهد گرفت و امنیت اجتماعی و فکری و روحی همه افراد تضمین خواهد شد.

با یک نظر سطحی می‌توان دریافت که امروزه هیچ دینی را نمی‌توان تنها عامل سعادت و یا مذلت یک جامعه دانست. زیرا در جبهه همه ادیان ما به جوامع پیشرفته یا عقب‌مانده برخورد می‌کنیم. آنچه در سرنوشت یک جامعه بسیار مؤثر است برداشت کلی از دین و نفوذ روحانیت کلیسایی است، و متأسفانه در همه جوامع دین شعائری و روحانیت منحرف و متعصب معرف معتقدات آن جامعه گردیده است. حق‌پرستان و مؤمنین راستین باید در هر جامعه‌ای بکوشند تا مردم آگاه و آزاد شوند، آزاد از هرگونه تلقین و تحمیق و تحمیل. کلیسا و روحانیت می‌تواند در این راه یاور و مددکار بسیار مؤثری باشد. اکثریت روحانیون عضو یک کلیسا ناخودآگاه روش و معتقدات موروثی را پیگیری می‌نمایند. اگر این افراد، که مانند همه افراد بشر مستعد برای حق‌طلبی و حقیقت‌جویی هستند، معرفت واقعی یافته برای اتحاد و اتفاق بشریت با توجه به هدف اصلی و مشترک ادیان که تربیت انسان است از تشریفات خشک و غیرضروری چشم پوشیده به حق و انسانیت متوجه گردند، مسلماً تحول عظیمی به وقوع خواهد پیوست.

کلیسا و روحانیت کلیسایی هنوز در جهان از قدرت عظیمی برخوردار است که اگر این نیروی بزرگ را در راه کمال انسان و اتحاد و هماهنگی افراد بشر به کار گیرد، جنبش شگرفی به ظهور خواهد رسید. همان‌گونه که در جلد اول این مجموعه توجیه شد بشر موجودی است مذهبی و جامعه بدون دین و مذهب شاید هیچ‌گاه به‌وجود نیاید. پس برای رسیدن به هدف همه مرسلین و مصلحین جهان و تمام انسانهای حق‌پرست، باید مردم را به واقعیت و هدف دین آشنا ساخت و از تعصب و تنفر و کینه و تفرقه جلوگیری کرد. با این عمل نه‌تنها به هدف همه پیروان حق که به پیشرفت و رشد و شکوفایی و سلامت جامعه بشری خدمت کرده‌ایم.

در پایان این بحث به برداشت یک محقق مزدیسنایی که تعصب و تحجر را رها کرده و به هدف واقعی دین متوسل شده است اشاره می‌نماییم. دهالا دانشمند پارسی از سرزمین هند چنین می‌نویسد:

«دین زرتشت به وسیله حقایق ابدی خود زنده خواهد ماند. با اعتقاد به اورمزد ایمان و

پایداری در مثلث پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک، قانون تسلیم نشدنی راستی و درستی، پاداش و کیفر درونی و در حیات بعد، پیشرفت و ترقی جهان به سوی تکامل، پیروزی نهایی نیکی بر بدی با ظهور حکومت خدا به همکاری بشر... اینها هستند پابرجاترین و بزرگترین واقعیتهای زندگی که همیشه اعتبار خواهند داشت. و اینها هستند عنصر پایدار دین زرتشت.

دگم‌ها و ریتوالها بر احتیاجات زمان بنا شده‌اند و لذا تابع قوانین رشد و زوالند. آنها جای خود را در سیر تکامل و تحول روحی بشر داشته‌اند. با دین همراهند ولی خود دین نیستند. ممکن است انسان از دگم و ریتوال دست بردارد ولی باز هم مؤمن و متدین باقی بماند. راستی و درستی بر تقوای فرد متکی است نه بر مراعات وسواسی آداب و رسوم و شعائر و یا انجام دقیق مراسم تطهیر. باشد که پارسیان و جامعه آنان در راه راستی و درستی پایدار و با استقامت گام بردارند و در این حال زرتشتی راستین باشند».

آذرگشسب که موبدی زرتشتی است، پس از آنکه در سراسر تفسیر گاتاها شبیه به دهالا بیان می‌نماید پیشگفتار جلد دوم این تفسیر را با نقل گفته‌ای از زکلی [42] دانشمند اطریشی پایان می‌دهد. زکلی دین زرتشت را چنین توجیه می‌کند:

«بنا به عقیده زرتشت، دین به معنی هماهنگی انسان با نیروهای موجود در جهان هستی و قانون طبیعت می‌باشد. استفاده از نیروهای مذکور و کوشش صادقانه انسان در شناسایی نفس خویش و ارتباط آن با طبیعت، مذهب حقیقی او را تشکیل می‌دهد. تعلیمات زرتشت ارزش جهانی دارد زیرا در همه اعصار و همه کشورها و برای همه کس دانش بی‌کران قوانین جاودانی طبیعت، که احتیاج به زبان و سرزمین و طبقه و نژاد و مذهب ندارد، به‌وجود می‌آورد.

هرگاه بشر انفراداً یا مجتمعاً از تعالیم زندگانی‌بخش و جاودانی زرتشت پیروی می‌کرد اندیشه دگرگون ساختن این سیاره به فردوسی زیبا و خیال‌انگیز تحقق می‌یافت و در آن بهشت آشتی و سرور با شعار اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک و مفهوم اشم‌وهو، یعنی سازش با قانون هنجار هستی، حکمفرما می‌گشت».

اگر همه متدینین جهان با این دید به دین می‌نگریستند مسلماً هدف واقعی پیمبران و مصلحین راستین، که حرکت تکاملی و شکوفایی و پیشرفت و کمال انسان و بالنتیجه سعادت و سلامت جامعه است، تحقق می‌یافت. در این حال پیروان همه مذاهب به هدف واحدی می‌اندیشیدند و راست‌دینان صادق از زرتشتی، یهودی، مسیحی، بودایی، مسلمان و... در کنار هم و

42. E. B. Zeklly

با هم به نوسازی جامعه و ایجاد محیط صلح و صفا و آرامش می‌پرداختند. کینه و دشمنی و نفرت، جنگ و نفاق و تعصب، جای خود را به مهر و محبت می‌داد و بر جهان آشفته و پریشان سلامت وعافیت روی می‌کرد. در چنین جهانی دروغ، خشم، فریب، ریا و تزویر محکوم، وهومنه حاکم، اشا پیروز و ارمئیتی با خشتره همراه است وعطر جانفزای فروزگان الهی و صفات کمالیه به خاک‌نشینان هوروتات و امرتات می‌بخشد. برای رسیدن به این بهشت واقعی، که تجسم اشه وهیشته یا جایگاه بهترین راستی است، هیچ کس را به چینوات پل نیازی نیست که فضایل الهی ـ انسانی پل بین خدا و بشر را برپا داشته‌اند و گئوش اورون به جای ناله و فریاد از زشتیها و ناپاکیها، به درخشش آترفرنبغ، که جز نور و تلالو فطرت پاک‌دینان نیست، و ترنم سروش، که مظهر هماهنگی قوانین طبیعت و حرکت انسانهاست، به وجد و سرور درآمده و نوای دلنشینش خاطر خاکیان را نوازش می‌دهد. عاکفان حرم سر عفاف ملکوت با خاک‌نشینان باده حق می‌نوشند و سرمست از مستی کمال به وجد و حال دست یافته با وضو ساختن از چشمه عشق بر هر چه آداب و رسوم و تشریفات خشک کلیسایی و تعلیمات تفرقه‌انگیز کرپن و اوسیج و کشیش و کاهن است خط بطلان می‌کشند. جهنم وجدانهای ناپاک و ناآرام رفته رفته رو به خاموشی می‌رود و خانه دروغ و منش بد ساکنین خود را به تدریج از دست می‌دهد... این است آرزوی همه مصلحین جهان. کوردلی و کوته‌فکری است اگر هدف این انسانهای والا و قهرمانان واقعی را فرو نشاندن خشم و غضب خداوندی انسان‌گونه از راه تقدیم رشوه و نیاز دانسته و اجرای آداب و رسوم و شعائر تشریفاتی، ورد و دعا، التماس و التجا را پایه‌های اصلی دین و وسیله تأمین رضایت خداوند توجیه کنیم. فقط یک خدای موهوم که تجسم ترس و وحشت و ضعف و نیاز بشر است می‌تواند دارای چنین رسولان کوته‌بینی باشد. پیمبران راستین و مبشرین جز سعادت حقیقی بشر و سلامت جامعه هیچ مقصودی نداشته و هر راهی نیز ارائه کرده‌اند برای دستیابی به این هدف بوده است. هر یک در زمانی به زبانی مردم را به خیر و نیکی و اتفاق دعوت کرده‌اند و شایسته است که اکنون نیز مؤمنین به بیان امروز و آن‌گونه که واقعیت حکم می‌کند هدف آنان را درک و به سوی آن گام بردارند. هزاران سال است که به‌نام دین و با استفاده از ترس و وحشت انسان، که نتیجه ناآگاهی و جهل اوست، جوامع بشری به جنگ و کشتار و خونریزی سوق داده شده‌اند و کلیساها به جای شکوفایی و تربیت و تقویت روح بشر و کمک به سعادت و سلامت جامعه، مردم را به دام خرافات و تلقینات سوء گرفتار ساخته، مانع رشد و تکامل آنان گردیده‌اند. اکنون که بشر در عصر فضا گام گذاشته و سدهای جهل و ابهام را یکی پس از دیگری درهم می‌شکنند، انتظار می‌رود که کم‌کم با توجه به واقعیت دین به این حقیقت نیز معرفت یابد که فقط در یک جامعه آزاد و در بین مردم آزاده سعادت و سلامت واقعی قابل تحقق است. باورهای مذهبی رایج در جوامع کنونی مولود وراثت و اعتیاد، تلقین و

تحمیل و بسیاری از عوامل خارجی است که طی نسلهای متوالی و بدون شرکت و انتخاب نسل حاضر، تثبیت گردیده است. با حذف کلیسا و متولی دین می‌توان امیدوار شد که تعصب و تحجر از جامعه رخت بربندد و هرکس به اختیار راه خویش برگزیده و بهشت واقعی را در درون خود به‌وجود آورد.

زرتشت

شامان و پیوند آن با فرهنگ ایران

چه نارواها که دربارهٔ زرتشت نوشته‌اند و چه نادرست داوری که دربارهٔ این بی‌همتا بزرگ‌مرد خردمند کرده‌اند، چگونه می‌توان سیمای راستین این انسان بزرگ را درمیان اینهمه‌تصاویر دروغین باز شناخت؟

نوشتار پیوست متن سخنرانی است که قرار بود در **کنفرانس وین** به زبان آلمانی بیان نمایم و بیماری مانع از انجام آن گردید. چون سخن از فرهنگ ایران و نتیجه گیریهای نادرستی است که دست‌آویز برخی از دانشمندان قرار می‌گیرد، ممکن است برای چاپ در پایان کتاب مناسب باشد.

جلال‌الدین آشتیانی

مونیخ ـ امردادماه ۱۳۷۳

تا حدود نیمه قرن بیستم، پژوهش ژرف و پیگیری دربارهٔ **زرتشت** و پیام او انجام نیافته بود، و به همین جهت نیز گزارشهای دانشمندان از هویت و نظریات این بزرگ‌مرد خردمند، بیشتر بر روایات سنتی و مذهبی استوار بود. در دهه‌های اخیر، **گاتاهای زرتشت**، که تنها بازمانده دیدگاه‌های اوست، از نظر زبان‌شناسی، کرنولوژی (تاریخ شماری) و تاریخ و فرهنگ مذهبی، مورد بررسیهای نوینی قرار گرفت و نکات تازه‌ای روشن شد. از مسایلی که کاملاً خلاف برداشتهای

سنتی متعارف مطرح گردید، تاریخ فعالیت، خاستگاه اصول عقاید او را می‌توان نام برد. تجزیه و تحلیل این مسایل در این فرصت کوتاه به هیچ وجه میسر نیست و چون نویسنده دربارهٔ زرتشت و پیام او نوشتار مشروحی منتشر کرده است، مشتاقان را به این رساله متوجه می‌سازد. تنها از نظر آگاهی، فشردهٔ پاره‌ای از این مسایل را فهرست‌وار بیان می‌دارم:

۱ ـ در معتقدات سنتی فعالیت زرتشت بین سده‌های ششم و هفتم پیش از میلاد مطرح می‌گردد. بررسیهای نوین به این نتیجه رسیده که ظهور زرتشت از هزارهٔ اول پیش از میلاد دیرین‌تر است.

۲ ـ زادگاه زرتشت را آذربایجان می‌دانسته‌اند که در حدود قرن هفتم پیش از میلاد از نفوذ شدید فرهنگهای آسوری و بابلی در امان نبوده است. امروز مسلم شده که زرتشت در نواحی دریاچه آرال (جنوب روسیه و خوارزم باستانی) در بین آریاییان این منطقه رشد و فعالیت می‌نموده و در افکار او هیچ‌گونه نشانی از تأثیر فرهنگهای نام‌برده دیده نمی‌شود.

۳ ـ در رسائل مقدس مذهبی، زرتشت با ایزدان و امشه اسپندان، که همه خدایان یاور و زیردست اهورمزدا تصور می‌شوند، در ارتباط است و این ایزدان مستقیماً در سرنوشت انسانها سهیمند. به همین جهت پژوهشگران نیز تحت تأثیر چنین انحرافی پیوسته در جستجوی این ایزدان در گاتها بوده‌اند. حتی در یک بررسی سطحی می‌توان یقین کرد که در گاتاها کوچکترین اثری از این خدایان نمی‌توان یافت. زرتشت بر همه این خدایان آریایی که در وداها به دوَه (Deva) و در اوستا به دَئوَ (Daeva) نام برده شده‌اند به نام دیو مهر باطل زد و به صورت موجودات خیالی و دروغ مطرود ساخت. پیام زرتشت یکتاپرستی ناب بوده و او جز اهورمزدا به هیچ مسبب و موجد و مؤثری معتقد نیست. ستایش ایزدان یادبود دیوپرستی (دیویسنا) آریاییان است در حالی که دین زرتشت مزداپرستی (مزدیسنا) می‌باشد، که پرستش یک خدای واحد است.

۴ ـ ثنویت اهورمزدا ـ اهریمن، که در ادبیات کهن و نوین چون اصل مسلمی به زرتشت منتسب می‌گردید، به هیچ وجه با این یکتا موحد آریایی رابطه‌ای نداشته و در پیام زرتشت اصولاً هویتی به نام اهریمن نام برده نشده است.

۵ ـ سحر و جادو و دیوان و اجنه و نظایر آنها، که در نوشتارهای مذهبی کهن ایرانیان فراوان از آنان نام برده شده است، یادبود مذاهب بدوی بوده و در پیام زرتشت کوچکترین نشانی از این باورهای ابتدایی نمی‌توان یافت. تأکید زرتشت بر اراده و انتخاب آزاد، تعلیم ارزش خردمندی و اندیشمندی، تشویق فعالیت و کوشش و ... پیروان پیام او را از سحر و جادو و طلاسم و اوراد کاملاً بی‌نیاز می‌سازد. در مکتب زرتشت دانای خردمند مزداپرست با اختیار راه راست و درست را برمی‌گزیند و نادان خرافی دیوپرست به کژی و ناراستی می‌گراید و با پیروی از رهنمایان دروغ‌پرداز گمراه‌ساز، که همان ساحران، جادوگران، کاهنان و روحانی نمایان سوداگر و رهبران مرید پرورند، به تباهی خود و جامعه می‌پردازد.

از جمله دانشمندان مشهوری که در اوایل سدهٔ بیستم بدون بررسی واقعگرایانه و ارائه شواهد و دلایل علمی نظریات گمراه‌کننده‌ای دربارهٔ زرتشت و پیام او اعلام داشتند می‌توان **دارمستتر**[۱] پژوهشگر فرانسوی را نام برد. او که چون خاورشناسان آن زمان، ظهور زرتشت را بر پایهٔ اساطیر سنتی و روایات اوستایی در حدود سدهٔ ششم پیش از میلاد و نزدیک به زمان تنظیم رساله وندیداد تصور می‌کرد، چون محتوای گاتاها را بسیار عالیتر از سطح تفکر و باورهای دوران فرضی فعالیت زرتشت می‌دانست، مدعی شد که اصولاً چنین بیانات پرمغز و فلسفی نمی‌تواند به زرتشت تعلق داشته باشد، بلکه دانشمندان و حکمایی پس از دوران **اشکانیان** و شاید هم پس از مسیحیت، گاتاها را به زبان بسیار کهن تنظیم کرده‌اند تا مقام پیمبر خود را تعالی بخشند. نظریات واقعی زرتشت را باید در حدود مطالب **وندیداد** و نظایر آن دانست. او با این ادعا زرتشت را با اوسیج‌ها و کربن‌ها، که نوعی شامان در فضای فرهنگی آن دوران بودند، مشابه ساخت.[۲]

پژوهشگر خاورشناس دیگری که زرتشت را یک شامان باستانی معرفی کرد نیبرگ[۳] سوئدی بود. او برای آنکه تضاد بین برداشتهای شامانی و مفاهیم عالی و پرمایه گاتاها را توجیه کند، اصولاً منکر عمق این مفاهیم شد و ادعا کرد که این سرودها در واقع اوراد و فورمولهای شامانی و اغلب بی‌معنی است که زرتشت پس از استعمال مواد مخدر و دانهٔ شاه‌دانه در حال خلسه و جذبه به صورت جملاتی بر زبان رانده است. گاتاها مجموعه این اوراد است. زرتشت چون شامانها در حال بی‌خودی و نوعی مستی سخنانی هذیان‌گونه بیان می‌داشته است که پیروانش آنها را آیات رمزی تلقی می‌کردند. علت اینکه ترجمه گاتاها بسیار مشکل است همین بی‌معنی بودن آن است. نیبرگ به‌خصوص به کلمه مَگَهَ[۴] گاتاها، که در وداها نیز آمده است، تکیه کرد و آن را نام همین جامعهٔ اسراری زرتشت و پیروانش توجیه نمود. واژه **گرودمانه**[۵] یا **خانه سرود** را نیز اشاره به همین آوازهای مذهبی تعبیر کرد که پیروان زرتشت را به عالم خلسه و نشأه وارد می‌ساخته‌اند. همچنین معتقد بود که در **اوستا** به کلمه **بنگ** اشاره شده است که همان مادهٔ مخدری می‌باشد که زرتشت در نشستهای شامانی خود به کار می‌برده است.[۶]

تحت تأثیر بیانات نیبرگ پژوهشگر معروف دیگری به نام **الیاد**[۷] که رومانی‌الاصل آمریکایی بود، مدعی شد که زرتشت و پیروانش در مَگَهَ یا جایگاه مقدس گرد هم آمده و تحت

---

1. Darmesteter

۲. به کتاب زرتشت اثر نویسنده مراجعه شود

3. S. Nyberg

4. Maga

5. Garo-demana

6. Religion des affer Trans. H. S. Nyberg

7. M. Eliade

تأثیر بنگ و حشیش در حال خلسه شبیه شامانها به اجرای شعایر مذهبی می‌پرداختند.[۸]

جالب است که نیبرگ یا مشهورترین و مهمترین مدعی شامان بودن زرتشت خود به تعدیل این نظریات پرداخت و نه‌تنها در همان زمان خاورشناسان و پژوهشگران شهیر فراوانی نادرست بودن این تخیلات را به اثبات رساندند، که الیاد در همین بخشی که ادعاهای نیبرگ را تأیید کرد متذکر شد که با این تفسیر، نیبرگ اکثریت قریب به اتفاق ایران‌شناسان مخالفند[۹] و نیبرگ هم بعدها به بیاناتی خلاف نظریات گذشته پرداخت و مقام معنوی و اجتماعی زرتشت را ستود.[۱۰]

هنگامی که به تدوین کتاب زرتشت پرداختم (۱۲ سال پیش) تحولی در برداشتهای خاورشناسان نسبت به زرتشت و پیام او به‌وجود آمده و امید این بود که در آینده به ایران‌شناسانی نظیر دارمستتر، نیبرگ، الیاد ... برخورد نکنیم.

متأسفانه پس از انتشار کتاب، نوشتارهایی به دستم رسید که این امید را به یأس مبدل ساخت. برای نمونه به خلاصه چند اظهارنظر اشاره می‌کنم:

در گردهمآیی روم برای بررسی **میترائیسم و مذاهب اسراری**[۱۱] (۱۹۷۹) پروفسور نولی[۱۲] خاورشناس ایتالیایی نظریه‌ای را که پیش از آن در رساله‌ای به نام دشواریها و چشم‌اندازهای پژوهش در ادیان ایرانی[۱۳] بیان کرده بود، مطرح می‌سازد. او با وجود آنکه زرتشت و افکار او را می‌ستاید و پیمبری انقلابی می‌نامد، ولی با مراجعه به نظریات متروک ویکاندر[۱۴] نیبرگ[۱۵] دومزیل[۱۶] و بخصوص ادبیات اوستای متأخر وندیداد، دینکرد، بندهش، و پذیرش تاریخ سنتی ظهور زرتشت در حدود قرن ششم پیش از میلاد، نتیجه می‌گیرد که محال است بتوان پذیرفت پیروان زرتشت بلافاصله پس از او نظریاتش را کاملاً منقلب و وارونه ساخته باشند، به‌خصوص می‌بایستی شباهتی بین وندیداد که نزدیک به زمان گاتاها تدوین شده است[۱۷] با افکار زرتشت وجود داشته باشد.

پس آنچه را در گاتاها می‌بینیم باید همان مطالب اوستا باشد که به اشاره مجاز بیان شده

---

۸. صفحه ۳۶۰ کتاب Shaman und Ekstase

۹. صفحه ۳۷۹ همان کتاب

۱۰. مقدمهٔ چاپ مجدد کتاب نیبرگ Religion des alten سال ۱۹۶۶.

11. Mysteria

۱۲. پروفسور نولی (Gherardo Gnoli)

13. Problems and Prospects of the Stud. of Pers. Religion

14. Wikander

15. Nyberg

16. Dumezile

۱۷. به کتاب زرتشت مراجعه شود.

است. برای مثال اهورمزدا همان اسوره وارونا[۱۸] و آشه[۱۹] همان میترا[۲۰] و خشتره[۲۱] ایندرا ... است. زرتشت به هیچ وجه دِوَهای[۲۲] آریایی را، که به ایزدان اوستایی مبدل شده‌اند، نفی نکرد بلکه امشه اسپندان همان دِوَها می‌باشند ... در ضمن او ادعا می‌کند، چون هیچ دینی بدون شعایر و آداب و مناسک وجود ندارد[۲۳] پس گاتاها را نیز نباید یک پیام فلسفی و عرفانی شامل تعلیمات اخلاق و اجتماعی دانست بلکه سراسر این سرودها توجیه ریتوالها[۲۴] و مراسم تقدیم شعایر هئومَه و تشریح آداب و مناسک مگه و خلسه و نشأه و رقص و شادمانی است! نولی نه‌تنها مجدداً تمام تخیلات و مکاشفات دارمستتر، نیبرگ، الیاد، دومزیل ... را یک جا اعلام می‌کند که گامی فراتر نهاده و مدعی می‌شود اصولاً زرتشتی به‌عنوان پایه‌گذار یک دین وجود نداشته است و به همین جهت هم یونانیان باستان او را ساحر رازدانی توجیه می‌کردند که ۵۰۰۰ سال پیش از جنگ ترویا می‌زیسته است. ولی جالب است که در پایان اعتراف می‌کند:

«آن‌گونه که شواهد کنونی حاکی است به‌طور مسلم اغراق خواهد بود اگر ادعا کنیم زرتشت هرگز وجود نداشته است ولی با وجود این من اعتقاد دارم که شک کردن در تاریخی بودن او اجتناب‌ناپذیر است».[۲۵]

دارمستتر نه‌تنها به تخفیف و ابتذال گاتاها نمی‌پردازد بلکه آن را از نظر فکری و ارزش اجتماعی آن‌قدر برجسته می‌داند که نمی‌تواند باور کند زرتشت همزمان با وندیداد آن را سروده باشد. ولی نولی یکباره مدعی می‌شود همهٔ خاورشناسان اشتباه کرده‌اند و اصولاً زرتشتی وجود نداشته و گاتاها نیز شامل مطالب فلسفی و عرفانی و تعلیمات اجتماعی نیست و مجموعه‌ای از اوراد و مناسک شامانی در حد وندیداد است، و جالبتر از همه آن است که برای همهٔ این ادعاها هیچ‌گونه دلایل زبان‌شناسی تاریخی و تطبیقی ارائه نمی‌دهد بلکه شواهد او در درجه اول اوستای متأخر مروج دیویسنا و نظریات متروک نیم قرن پیش و این استدلال نادرست است که گاتاها و وندیداد همزمانند پس باید مشابه باشند!

پژوهشگر دیگر مارتین هرمانس[۲۶] دانشمند آلمانی است که مدت سی سال در هند و تبت

---

18. Asura–Varund
19. Asha
20. Mithra
21. Khshathra
22. Devas

۲۳. نولی مسیحی توجه نمی‌کند که در آنچه به عیسی و مذهب او نسبت می‌دهند نه‌تنها اثری از شعایر نیست که او حتی شریعت و شعایر عهد عتیق را نسخ کرد. به کتاب **مسیحیت** اثر نویسنده مراجعه شود.

24. Rituals

۲۵. باید توجه کرد که زرتشت گاتاها، یعنی آنکه گاتاها را سروده و یکپارچگی و زبان و محتوای این سرودها بهترین دلیل هویت اوست، با زرتشت اوستا متفاوت است. **در هویت تاریخی زرتشت اوستا می‌توان شک کرد. ولی در وجود پیام‌دهنده‌ای به‌نام زرتشت سراینده گاتاها نمی‌توان تردید داشت.**

26. M. Hermanns

به بررسی شامانیسم و مذاهب اساطیری (میتولوژیک) پرداخته و در سه رساله[27] پژوهشهای خویش را عرضه داشته است. این پژوهشگر سخت‌کوش مرتکب اشتباه بزرگی شده و زرتشت را با ارداویراف یکسان دانسته و می‌نویسد:

«در شیوهٔ نشأه‌ای که به وسیلهٔ مسکّر ایجاد می‌شود ما تاکنون با استعمال مشروب هئومه آشنا شدیم. وسیلهٔ دیگر برای تخدیر مصرف شاه‌دانه است که در ایران بَنگَه نامیده می‌شود. این دانه‌ها را می‌سوزاندند و دود آن را استنشاق می‌کردند و به حال نشأه و خلسه دست می‌یافتند. این دانه‌ها را همچنین در مشروب (هیومه) نیز حل کرده و می‌نوشیدند. این روش تخدیر را ما در مورد زرتشت و شاگردانش به‌خوبی می‌توانیم اثبات کنیم! این مصلح کوشا و جدی هر چند به شدت تمام! آداب مذهب کهن ایرانیان، چون شعایر میتراپرستی، ستایش ییما، قربانی خونین و خوردن گوشت قربانی و به‌خصوص نشأه و خلسه به وسیله مصرف هئومه به مخالفت پرداخت، اما خود او برای شهود جذبه‌ای دانه‌های شاه‌دانه را به‌کار می‌برد تا به این وسیله در حال خلسه و نشأه از خدای برترین اهورمزدا، الهام گیرد و او را ببیند و ندایش را بشنود. به این طریق او از خداوند تعلیمات نوین را درمی‌یافت و به شاگردانش منتقل می‌ساخت. شهود و الهام مهمی را که در خواب عمیق حاصل کرد زرتشت، بنابر یک روایت اوستایی، با به‌کار گرفتن همین شیوهٔ نوشیدن مشروب مسکّر و مخدّر و نشأه و جذبهٔ آن به دست آورد. او پس از نوشیدن مشروب هفت شبانه روز در خواب ژرفی فرو رفت. در این حال نشأه، مکالمه‌ای بین زرتشت و اهورمزدا روی داد و او نتیجه را به شاگردان خود اعلام کرد تا این پیام را بشنوند و دریابند»[28]. هرمانس چند قصهٔ دیگر از اوستای متأخر را در تأیید این برداشت نقل کرده و بالاخره به این نتیجه می‌رسد که زرتشت نیز در حقیقت یک شامان بوده که از جذبه و خلسه شامانی به وسیلهٔ مواد مخدر بهره می‌گرفته است.

اما جالب است که هرمانس نظیر اغلب پژوهشگران دیگری که چنین تخیلاتی را مطرح ساخته‌اند در چند صفحه بعد نظریاتش را به صور مختلف نفی می‌کند. او در جایی می‌نوسید:

«*در مقایسه با نشأه زرتشتی، خلسهٔ شامانی را مطرح ساخته‌اند، که این سنجش قابل قبول نیست. در این روش از شعایر پذیرش شامانی، قطعه قطعه کردن و دوباره ترکیب کردن اسکلت و زنده شدن، اثری نمی‌بینیم. شباهت بسیار زیادتری بین مکاتب روش‌بینی و نوبت (که در آنها مست شدن و مواد مخدر نقشی ندارند) که شیوه‌های جذبه‌ای مشابهی را می‌شناسند، با مکتب زرتشت می‌توان یافت*»[29] و در جایی دیگر:

---

۲۷. ایـن سـه رسـاله عـبارتند از: Shamanen Pseudohamanen, Erloeser und Heilbringer تألیف M. Hermanns

۲۸. کتاب Shamanen صفحه ۳۲

۲۹. همان کتاب صفحه ۳۶

«رفورم پوری‌تانیک (Puritanic مبارزه با سنن شعایری و اصلاح به سوی سادگی و خلوص) زرتشت نتوانست مدت مدیدی ایدال‌های عالی خود را حفظ کند. حتی در زمان حیات زرتشت جنبشهای التقاطی مخالف ظاهر شدند که در آنها مذهب قدیم ایرانیان، به‌خصوص در شکل عوام‌پسندانه، مجدداً به شدت ارزش یافت. مخصوصاً در مورد میترا و ییما، که از قدیم مورد علاقه عامه مردم بودند، پرستش و ستایش آنان و شعایر مربوطه دوباره به قوت معمول گردید... می‌توان پذیرفت آدابی که او به شدت با آنها به مبارزه پرداخته بود، مانند شعایر هئومَه، که در شکل جدید خود دیگر ایجاد نشأه و خلسه نمی‌کرد زیرا با مشروب ملایمی (شیر و ریشه علف) جانشین شده بود، از در عقب وارد شدند. قبلاً یک روش طبیعی برای نشأه و خلسه وجود داشت که با مواد مخدر و محرک حاصل نمی‌گردید و برای شهود و الهام و دیگر تجارب جذبه‌ای به کار می‌رفت». [۳۰]

اگر توجه کنیم خواهیم دید هرمانس آنگاه که دربارهٔ زرتشت به داوری می‌پردازد، چون بر پایه‌های استواری نظریات خود را بنا نمی‌سازد، از همان آغاز به تناقض و خلاف‌گویی دچار می‌گردد. از یک سو تأکید می‌کند که زرتشت با آداب بَدَوی، مخصوصاً مصرف هئومَه و تخدیر و سکر... به مبارزه پرداخته و در چند جمله بعد قصه‌ای را که به ارداویراف نسبت می‌دهند بر زرتشت منطبق و مدعی می‌شود که او با نوشیدن مسکّر و مخدر به خواب رفته و با اهورمزدا ملاقات کرده است و مجدداً اعتراف می‌کند که شهود زرتشت بسان الهام انبیاء بوده و نه با سکر و تخدیر. او برخلاف پژوهشگرانی که چون نولی نمی‌توانند باور کنند چند سده پس از زرتشت مردم به باورهای کهن بازگشته‌اند، معتقد است که حتی در زمان خود زرتشت این افتراق رخ داده است... هرمانس در پایان مجدداً به روش طبیعی برای دست یافتن به حال جذبه و شهود و الهام اشاره کرده و تجربیات شامانی و نظایر آن را در مورد زرتشت نفی می‌نماید.

اصولاً همهٔ این درهم‌گوییهای بی‌پایه و دلیل معتبر، که در بیانات متضاد اغلب منقدین زرتشت و پیام او مشاهده می‌کنیم، از این اشتباه اساسی ریشه می‌گیرند که این دانشمندان مطالب گاتاها و اوستا را با هم ترکیب و متداخل می‌سازند و اغلب برای تفسیر گاتاها از اوستا بهره می‌گیرند. در حالی که اوستای متاخر به گواهی همه این پژوهشگران خلاف تعلیمات زرتشت شکل گرفته و رشد کرده است. [۳۱] کوردلی و خامی است اگر ما وندیداد و گاتاها را هم‌پایه سازیم.

موضوع جالبی که موجب شده برخی از پژوهشگران زرتشت را با شامان برابر سازند، ارتباط فرهنگ ایران و شامانیسم است. پیش از طرح این موضوع لازم می‌دانم سخنی چند درباره شامان و شامانیسم بیان کنم البته شرح جامعه شامانیسم و ریشه‌های آن در این مختصر میسر نیست و من فقط

۳۰. همان کتاب صفحه ۴۲.

۳۱. برای اطلاع از نظریات فراوان به کتاب زرتشت مراجعه شود.

برای خوانندگانی که به موضوع آشنایی ندارند به شرح کوتاهی بسنده می‌نمایم شامان[۳۲] یا شَمَن، اصطلاحی تونگوزی[۳۳] است (دسته‌ای از قبایل اسکیموی مغول نژاد سیبری) این واژه با سامانای پالی[۳۴] (لهجه‌ای در مرکز هند کهن) که سانسکریت آن شراماناست[۳۵] (هندی ـ سرامانا) به مفهوم از درون داغ شدن و رنجی را بر خود تحمل کردن، از یک ریشه است. رهبانان بودایی را نیز سامانا می‌نامیدند.به گزارش پژوهشگرانی چون الیاد[۳۶]، هازه[۳۷]، هرمانس[۳۸]... تونگوزها نام شامان را برای نوعی از ساحران و طلسم‌بندان به کار می‌برند که به اعتقاد آنان با کمک ارواح و موجودات مافوق‌الطبیعه به انجام اعمال غیرعادی و به‌خصوص شفای بیماران و خنثی کردن شرارت دیوان و اجنه موفق می‌گردند. از این دید شامانیسم را می‌توان شکلی از سحر و جادوی بدوی و روش درمان بیماریهای بومی و نفوذ در حوادث به کمک اجنه و ارواح و موجودات غیرعادی بیان کرد که در جوامع اولیه و آرکائیک[۳۹] (بدوی و متعلق به ماقبل تاریخ) به خصوص اقوام شکارچی و دانه جمع‌کن، رایج بوده و هنوز هم در بقایای این تیره‌های ابتدایی معمول است. شامان را می‌توان با حکیم ساحر[۴۰] هم مشابه دانست.

شامان و حکیم ساحر در سرزمینهای فراوان به صور و نامهای مختلف یافت می‌شوند. منشأ تصورات این مردم معتقدات و روایات اساطیری (میتولوژیک) آنان است که وجود دیوان و اجنه و موجودات ماوراء طبیعی و تأثیرشان را واقعیت می‌پندارند. شامانها به این مقام یا به وراثت دست می‌یابند و یا به انتخاب. البته این انتخاب یک گزینش معمولی نیست و ازجمله پیش درآمدهای آن را می‌توان: ندای غیبی از سوی ارواح و خدایان، خواب و رؤیا در حال خلسه و جذبه، صاعقه‌زدگی، نقص عضو و رخدادهای ناگوار... نام برد. حتی گاهی با خریداری نیز این مقام منتقل می‌گردد. شامان از دید مردم این اجتماعات ساده مقامی شبه روحانی و مقدس است (مقدس در اصطلاح پژوهشگران به مفهوم فوق طبیعی است). پذیرفته شدن به مقام شامانی با نوعی محرم راز شدن توأم است (شبیه مذاهب اسراری[۴۱] یونان و روم قدیم) به همین جهت این آداب را آشنایی با آیین[۴۲] (در زبان لاتین به مفهوم آغاز کردن) می‌نامند. در حقیقت شامان پس از دوران نوآموزی محرم راز می‌گردد. این آداب در تیره‌های مختلف به صور گوناگون عمل می‌شوند که شرح آنها

32. Shaman
33. Tuengueze
34. Samana. Pali
35. Shramana
36. M. Eliade
37. E. Hase
38. M. Hermanns
39. Archaic
40. Medicin Man

۴۱. شبیه مذاهب اسراری Mysteria یونان و روم قدیم.
۴۲. از Initiation و Initium لاتین به مفهوم آغاز کردن.

بسیار مفصل و از بحث ما خارج است.

خلسه و جذبه در شامانیسم نقش بنیانی دارد و بیشتر پژوهشگران با الیاد همزبان شده و شامان را استاد جذبه و خلسه می‌خوانند. خلسه توأم با نوعی سکر و تخدیر یا به وسیله رقص‌ها و حرکات شدید و آهنگ‌های تند و یکنواخت و یا اغلب به‌کمک مواد مخدر و موهّم[۴۳] (هذیان و وهم‌آور) و یا توأماً صورت می‌گیرد. اصولاً در این حال است که شامان تحقق همه معتقدات اساطیری و سنتی خود را توهم می‌نماید و با تلقین در ذهن همراهان و شرکت‌کنندگان در نشستهای شامانی Seance، که در برخی از قبایل کاملانی[۴۴] نامیده می‌شوند، یا در مونین به این اساطیر، آنان را در توهمات خویش شریک می‌سازند. مواد وهم‌آور مخدر نیز فراوانند. انواع قارچها، پیچکها و دانه‌های مختلف، که بیشتر آنها دارای مزه نامطبوعی می‌باشند، در شمار این موادند[۴۵]. جالب است که برخی از این مواد را مقدس می‌دانسته‌اند. برای مثال قارچ وهم‌آور پیُوت[۴۶] را که بر کاکتوس خاصی می‌روید، مازاتکهای مکزیک[۴۷] مقدس دانسته‌اند و آن را گوشت خدا[۴۸] می‌نامیده‌اند. و یا آیاهوآسکا[۴۹] به معنای مرگ کوچک را که در ضمن مرگ‌زِدا خوانده می‌شد، نیز مقدس می‌شمردند. در تمام موارد این مواد را اعطاکنندهٔ معرفت و بینش یا تنویرکننده توجیه می‌کردند، همان مشخصاتی که آریاهای هند و ایران برای سومه[۵۰] و هومه[۵۱] تصور می‌نمودند.

پیشینه شامانیسم به زمانهای بسیار دور می‌رسد و تا دوران پارینه سنگی پیگیری شده است. در غارهای متعددی که از اروپا تا آفریقا با آثاری که از کروماگنونهای ماقبل تاریخ[۵۲] (یا کرمانیون، نام غاری در فرانسه) و یا تیره‌های شبیه آنها، کشف شده‌اند نقشهایی بر دیوارها بجای مانده‌اند که کاملاً با شامانهای کنونی شباهت دارند و حتی لباسها، ماسکها، حرکات رقص‌مانند، تا پروازهای ارواح، که یکی از شعایر معروف شامانهاست، در این نقشها به روشنی دیده می‌شوند. برای مصرف مواد مخدر و وهم‌آور نیز اکتشافاتی صورت گرفته و به خصوص در بررسی‌ها و حفریات باستان‌شناسی آمریکای مرکزی و تکزاس شواهدی تا ده هزار سال پیش مشخص گردیده‌اند. شامان و حکیم ساحر هنوز در قبایل بدوی آفریقا، آمریکای جنوبی و مرکزی، شمال روسیه و کانادا، تبت، استرالیا... و حتی در جوامع متمدن کره و چین، فعالیت می‌کنند و تا

---

43. Hallucinogenic

۴۴. از Kam به معنی شامان در ترک زبانان سیبری.

۴۵. مواد مخدر و موهم فراوانند. شرح مفصل‌تر در کتاب شامانیسم به خامهٔ نویسنده آمده است.

46. Peyote
47. Mazatec
48. Teonanactl
49. Ayahuasca
50. Soma
51. Haoma
52. Cromagnon

جایی که معتقدات اساطیری مؤمنین به آنها اجازه می‌دهند، حتی در رفع مشکلات و مداوای بیماریهای خاصی مفید واقع می‌شوند. این بود شرح بسیار فشرده و مجملی از شامانیسم.

هرچند امروز در اروپا و به‌خصوص در آمریکا، که عرصهٔ نمایش هرگونه توهمات فریبا و صحنهٔ آمادهٔ انواع دکان‌داری‌ها و دام‌گستری‌های سوداگران رنگارنگ معتقدات عامه گردیده است، بازار شامانیسم نیز درکنار ئیسم‌های فراوان رونق یافته است، ولی در نظر واقع‌گرایان اهل خرد و اندیشمندان ژرف‌نگر، این باورهای بدوی برای همان جوامع ساده ضروری و نیازی طبیعی بوده است. همان‌گونه که زیگورات‌ها و اهرام، برج بابل و اسب چوبین ترویا... شاهکارهایی وابسته به زمان و مکان خویش بوده‌اند، شامانیسم نیز در همان جوامع بدوی و ساده و یا در بین مردمی که هنوز در همان شرایط بسر می‌برند و از سحر و جادو و اشباح و ارواح مرموز انتظار گشایش و یاوری دارند، جالب و تا اندازه‌ای مفید است.

خردمند نیک‌اندیش تنها به این دلیل که چند استاد دانشگاه و دانشمند مشهور عقایدی بیان داشته‌اند آن باورها را حقایق مطلق و قطعی نمی‌شمارد و خود به بررسی و ژرف‌اندیشی می‌پردازد و چه بسا که در مقابله این نظریات و درک تضادها و نارساییهای آنها به واقعیت پی برد. نظر من از طرح گفتار شامانیسم و زرتشت از یک سو نیز هشدار و ستایشگران گاتاها بوده است تا به این واقعیت توجه کنند که حتی دانشمندان نامدار هم امکان دارد در بسیاری از مسایل با پیشداوریها و باورهای مذهبی و فکری اعتیادی آسیب‌پذیر گردند و در داوریهای خود دچار اشتباهاتی شوند.

در پایان این گفتار نظر هرمانس را دربارهٔ رابطهٔ شامانیسم و فرهنگ ایران مورد بررسی کوتاه قرار می‌دهیم:

هرمانس پس از تحلیل تمدنهای سومر و عیلام قدیم به این نتیجه می‌رسد که در آنها، آثاری از مشخصات برجسته‌ای که شاخص شامانیسم است، وجود نداشته است و در این اجتماعاتی زمینه برای ریشه‌گرفتن شامانها نمی‌توان یافت، هرچند سحر و جادو در آن جوامع پیشرفته است. اما در ایران آثار باستانی، به‌خصوص وجود جمعیتهای سری و رمزی مردانه که قبل از ظهور زرتشت در ایران وجود داشته‌اند و نظایر آنها را در هندوستان و بین اقوام آریایی دیگر هم می‌توان دید، مؤید وجود زمینه‌های در این سرزمین برای ظهور شامانیسم است. در این جمعیتهای هم‌پیمان، که از جنگاوران جوان تشکیل می‌شدند هنگام برپا داشتن جشنهای شعایری، آداب و رسوم خاصی را توأم با مصرف مسکرات و مخدرات و روابط جنسی و شهوی اجرا می‌کردند که به هیجانات جنون‌آمیز منتهی می‌گردید. مصرف بسیار زیاد مشروباتی مانند هئومه، شاید مخلوط با بنگ که از شاه‌دانه تهیه می‌شد، آنها را به یک نشأه و خلسه خاصی وارد می‌ساخت و در پایان پس از قربانی گاو، در مقاربت با جهیکه[۵۳] یا فاحشه‌های خود، که مخصوص این جشنها بودند، یک نوع رسم

53. Jahika

باروری را انجام می‌دادند. همچنین شعایر ذکرپرستی نیز در بین ایرانیان قدیم گزارش شده است. این شعایر رمزی به عنوان تقلید از یک خدا ـ قهرمان که اژدهای اولیه آبها را کشت، انجام می‌شد. این اژدها در مقابل آب سد شده و بی‌آبی موجب قحطی گشت. پس این خدا ـ قهرمان اژدها را کشت... خدای حافظ این شعایر میترا بوده است. این جنگاوران را «گرگان دو پا» می‌نامیدند که هم در جنگ قهرمانیها می‌کردند و هم در زمان صلح موجب هراس مردم می‌شدند. آنها موهای خود را می‌بافتند و کمربندی چرمی به کمر می‌بستند و اغلب سینه‌های خود را عریان می‌ساختند... توأم شدن این گونه شعایر یا آیین نیاپرستی و تقدیم قربانی برای فره‌وشی‌ها و انجام شعایر رمزی و سری شبانه و اجرای مناسک قربانی و آداب رمزی به نام بیما[۵۴] جد اعلای ایرانیان و اولین سر کاهن قربانی، که در شخصیت او می‌توان آثار ساحر ـ شامان را یافت، زمینه را برای ظهور شامانیسم آماده ساخته است.[۵۵] هرمانس پس از شرحی دربارهٔ زرتشت می‌نویسد که تحت تأثیر فرهنگ ایران شامانیسم رشد کرد.

تأثیر قلمرو کاوی‌های شرق ایران به سوی آسیای مرکزی و شمالی توسعه یافت. نیروی توسعهٔ عظیم اقوام ایرانی و تشکیلات دولتی قدرتمند آنان تا یک هزار سال پس از میلاد از ایران به طرف آسیای نزدیک و میانه به شدت تأثیر نمود و حتی بر تبت و چین و مغولستان تأثیر مداوم گذاشت. اسکیت‌ها[۵۶] که تأثیرشان در حدود ۷۰۰ پیش از میلاد تا جنوب روسیه ادامه یافت و همسایگان شرقیشان سارامات‌ها، ساک‌ها، ماساگنات‌ها، پارت‌ها، اشکانیان و سُغدیان به وسیله مواریث ایرانی خود در اقوام آسیای مرکزی و شمالی تأثیر نمودند و سپس ساسانیان بودند که پس از مسیح با فرهنگ و مذهب خویش پیوسته این تأثیر را در چین و آسیا توسعه دادند. پیروان مانی در ترکستان شرقی جوامع بالنده‌ای به‌وجود آوردند و ستاره‌شناسان آنان در دریاهای چین، سینگان[۵۷] و شنسی[۵۸] خوانده می‌شدند. وجود آتشکده‌هایی در قلمرو میانی چین نشان تأثیر مذهب قدیم ایران در این سرزمین است.

یکی از نشانهای تحرک و دینامیسم نیرومند فرهنگ ایران همچنین واژه‌های ایرانی در زبانهای دیگر است، که سهم آنها برای مثال در زبانهای عبری، آرامی، سوری واقعاً جالب توجه می‌باشد. به همین گونه است در زبانهای یونانی و عربی قرآن. بسیاری از واژه‌های ایرانی در چین رونویسی شده‌اند. همچنین در زبانهای تبتی و مغولی...

هرمانس پس از بیان مشروحی در تأثیر فرهنگی و مذهبی ایران و تکیه به وجود نشأه و جذبه

---

54. Yima

۵۵. کتاب Shamanen صفحه ۲۱ ـ ۳۰.

56. Scythians

57. Singan Shensi

۵۸. همان کتاب صفحه ۵۰ به بعد.

و سحر مذهب ایرانی میترائیسم و نیاپرستی و عناصر خاص مذهب مانی نتیجه می‌گیرد که شامانیسم در حقیقت در اثر امتزاج مذاهب هندو فرهنگ ایرانی شکل گرفته است[۵۹]... او در جای دیگر می‌نویسد:

موطن بن ـ پو[۶۰] در منطقه‌ای بین تبت، ایران و چین قرار دارد و در حدود ۳۰۰ پیش از میلاد آیین ایرانی به این منطقه نفوذ کرد و با سحر و جادوی بومی، که در آن ناحیه شدیداً رواج داشت، درآمیخت و این مذهب شامانی را شکل داد. این مذهب بن پو در طول زمان در تبت و کشمیر و ترکستان شرقی با نفوذ اسلام رو به زوال نهاد ولی در تبت هنوز باقی است و با وجود مبارزه هزار ساله لامااییسم بر جای مانده و بهترین نمونه مذهب شامانی قدیم است.[۶۱]

قبلاً به اشتباه نتیجه‌گیری هرمانس دربارهٔ نظر زرتشت اشاره شد. متأسفانه در مورد ریشهٔ شامانیسم نیز هرمانس به استنتاج نادرستی دست یافته است. هرمانس از کتاب قدیمی ویدن گرن[۶۲] که بارها به وسیله محققین دیگر تکمیل شده است و خود نویسنده نیز در آنها تجدیدنظر کرده است. نظریاتی را اقتباس و بعد با فرهنگهای دیگر چون مذاهب باستانی هند مخلوط و نتایجی می‌گیرد که نه‌تنها با واقعیت که با منبع اقتباس نیز تطبیق نمی‌کند.[۶۳] در هند آریاها با بومیان، که خود دارای تمدنی باستانی بودند، امتزاج حاصل کرده و فرهنگ و مذهبی را به‌وجود آوردند که آثار فراوانی از مذهب و فرهنگ بومی را می‌توان در آن یافت. اتفاقاً این مذهب قدیم بومیان هند است که با شامانیسم دارای شباهتهای فراوان است، نه فرهنگ ایران. هرمانس که خود زمان بس درازی دربارهٔ فرهنگ هند از نزدیک به پژوهش پرداخته است می‌نویسد:

در هندوستان مذاهب و فرهنگهای مختلفی با هم آمیخته شده‌اند. موهنجُودارُو ـ هاراپّا[۶۴]، ودا، مذهب دراویدها، مذهب قبایلی که خود را مالک واقعی این سرزمین می‌دانستند. مذهب کشاورزان. در هند مردم بومی از قبایل بدوی تشکیل می‌شدند که به صورت شکارچی و دانه جمع‌کن می‌زیستند. در بین این قبایل، مذهب تقریباً مشترکی حاکم بود. آنها به یک وجود برترین معتقد بودند که ساحران اولیه از آن قدرت سحر و اعجاز دریافت می‌کردند تا انسانها را در مقابل اجنه شرور و بیماریها و مصایب حفظ نمایند... در بین آنان ساحر سفید و سیاه وجود داشت و ساحر سیاه قدرت خود را از هویتی شبیه اهریمن یا ساحر اولیه، دریافت می‌کرد. در هر دو دسته شیوه نشأه و به جای آن خلسه به‌کار گرفته می‌شد و مشروبات مسکّر در تشدید این حالت مصرف

۵۹. Pon–Po شعبه‌ای از مذهب شامانی Boen در تبت که پیش از بودیسم در آن سرزمین پراکنده بوده و هنوز هم وجود دارد.

۶۰. همان کتاب صفحه ۱۵۹.

۶۱. همان کتاب صفحه ۱۵۹.

62. G. Widengren

۶۳. کتاب Iranische Geisteswit از Geo Widengren

64. Mohanjodaro–Harappa

می‌گردید. برخی از این ساحران مانند بَرو[65] خود را به حیوان، مثلاً ببر مبدل می‌ساختند تا ببرهای آدم‌خوار را تسخیر کنند. این ساحران دارای موهای بلند و پیشانی فراخ بودند که با سربند خاص موهای خود را می‌بستند. برای ورود به حال نشأه از آواز طبل و مصرف مشروب مسکر بهره می‌گرفتند. برخی از آنان مانند راوالیا[66] وظیفه ارواح را به قلمرو نیاکان داشتند و در سفرهای آسمانی آنها را همراهی می‌کردند... در مذهب ودایی نیز ساحر و شعایر رمزی و جادویی وجود داشت و به‌خصوص در اتروَاودا[67] اثر مذهب جادویی دیده می‌شود... پژوهشگران معتقدند که بومیان تیره‌پوست یا داسی‌یو[68] دارای فرهنگ و تمدن پیشرفته کهنی بودند و ساحرانشان[69] سالک مجرد[70] دوره گرد مجرد و مو درازان[71] نام داشتند. آنها در ضمن حاملین آتش و نور ابدی و مجذوب یا مونی[72] بودند که روی باد، واته[73] و همراه طوفان وایو[74] حرکت می‌کردند و قادر به پرواز می‌شدند.

خدایان در آنان حلول کرده و معرفت به تنویر داشتند. شفادهنده بوده و مسکنشان هر دو اقیانوس شرق و غرب بود به عبارت دیگر کِشین با نوشیدن مشروب مخدر و اجرای آداب خاصی با صدای طبل به حال جذبه وارد شده و تنویر یافته روشن‌بین می‌شد.[75] او می‌نویسد:

بزرگترین دشنامی که آریاها به داسیوها (بومیان) می‌دادند ذَکَرپرست بود. در آثار باستانی هند به‌طور فراوان لینگا[76] یا نشان آلت رجولیت کشف شده است که از قدیم نماد شیوا بوده است علاوه بر این در اسطورهٔ پیدایش عالم از بدن انسان عظیم اولیه یا پوروشا[77] ریشه قطعه قطعه کردن و به هم پیوستن شامانی را می‌توان یافت...

هرمانس در یک بحث مفصل و مشروح نشان می‌دهد که چگونه بسیاری از عوامل شامانیسم را می‌توان در مذهب قدیم بومیان هند یافت. او بالاخره با اِلیاد هم‌عقیده می‌شود که شعایر مذهبی هند قدیم (بومیان) همبستگی با شامانیسم دارند ولی یوگای کلاسیک هند را نمی‌توان با شامانیسم یکسان دانست.[78]

هرچند سخن به درازا کشیده است، ولی چون نظریات هرمانس دربارهٔ شامانیسم به‌عنوان

65. Barwa
66. Rawaliya
67. Atharva-Veda
68. Dasya
69. Ekavratya
70. Ekarishi
71. Keshin
72. Muni
73. Vata
74. Vayu

۷۵. کلمه مجذوب یا Muni را هرمانس از Men ایندرو ژرمن به معنی مانیا(Mania) یا جذبه و از خودبیخودی و تحریک روانی می‌داند که با Mantis یا روشن‌بینی از یک ریشه است.

76. Linga(m)
77. Purusha

۷۸. کتاب Shamanen صفحه ۵۲ ـ ۷۳.

یک کارشناس مذاهب شامانی، که سی سال از عمر خود را صرف پژوهش در این مسایل کرده است، بسیار مورد مراجعه قرار می‌گیرد، بالاجبار خود را موظف می‌بینم به نقد فشرده‌ای دربارهٔ نظریات این دانشمند سخت‌کوش بپردازم. البته بررسی دقیق نظریات هرمانس و همگنان او نیاز به تحلیل فرهنگ ایران، شامانیسم و ریشه‌های آن و بررسی فرهنگهای بدوی دارد که در این گفتار بخشی از آن هم میسر نیست[۷۹] و تنها می‌توان به کاوشی بسیار کوتاه بسنده کرد.

۱ ـ به گواهی خود هرمانس، شامانیسم در جوامع ابتدایی شکارچی ظهور نموده و در جوامع متمدن که تقسیم کار در آنها برقرار شده است موقعیت شامان تحول می‌یابد.

۲ ـ زمانی را که هرمانس برای نفوذ شامانیسم از ایران به آسیای مرکزی و شمالی در نظر می‌گیرد، ۳۰۰ پیش از میلاد و اوج نظام شهرنشینی ایران بوده است. حتی سه سدهٔ قبل از این دوران، یعنی زمان سلطنت کوروش و داریوش، که با گزارشات مورخین یونانی، به‌خصوص هرودت، آثار مضبوطی از آداب و معتقدات ایرانیان در دست است و کتیبه‌های موجود آثار گویایی را ارائه می‌دهند، نشانی از شامانیسم آسیای مرکزی در فرهنگ ایران دیده نمی‌شود. حتی در یشتها، که برخی از آنها به هزاره اول پیش از میلاد تعلق دارند، آثار این‌گونه شامانیسم وجود ندارد. در بین پارت‌ها، که هرمانس به آنها اشاره می‌کند، کدام مقام را می‌توان شامان نامید؟ وجود سحر و جادو و دیو و اهریمن و ارواح شرور مختص فرهنگ ایران نیست و از هزاران سال پیش در فرهنگهای مختلف وجود داشته و هنوز هم حتی در جوامع متمدن وجود دارند و فقط شکل آنها تغییر یافته است.

۳ ـ آنچه را هرمانس از فرهنگ و مذهب باستانی ایران شرح می‌دهد و معرف وجود ریشه‌های اصلی شامانیسم می‌خواند اولاً به‌طور خاص ارتباطی با شامانیسم ندارند ثانیاً برخی از آنها را در فرهنگهای بسیار کهن‌تر می‌توان یافت و ثالثاً بسیاری از آنها متعلق به فرهنگ آریاهای ایران نیست. او شعایر ذَکَرپرستی، برپا داشتن مجالس عیش و نزدیکی با جهیکه‌ها، انجام رسوم باروری، کشتن اژدهای سدکننده آب به وسیله خدا ـ قهرمان انجام مناسک ییما سرکاهن قربانی یا شامان اولیه، تقدیم قربانی برای فره‌وشی‌ها، انجام شعایر رمزی و جمعیتهای سری مردان، نفوذ سریع و وسیع فرهنگ ایران... را ازجمله شواهد مهم برای خاستگاه شامانیسم در ایران و نفوذ آن از این سرزمین به آسیای میانه می‌داند. اولاً ذَکَرپرستی به گواهی خود هرمانس متعلق به بومیان هند بوده است که پیش از آریاها در آن سرزمین می‌زیسته‌اند و به نوشته او بزرگترین دشنام آریاها به داسیوها «ذَکَرپرست» بوده است. در بین ایرانیان اثری از این مراسم نمی‌توان یافت. در کشفیات باستان‌شناسی نمادها و نشانهایی چون لینگام[۸۰] در ایران به‌دست نیامده است. این باوری است که

---

۷۹. به کتاب‌های زرتشت و شامانیسم نویسنده مراجعه شود.

80. Lingam

در آسیای جنوبی به‌خصوص مرسوم بوده و هنوز هم آثار پرستش آلت رجولیت [۸۱] در این مناطق باقی است. ثانیاً نوشیدن مشروب مسکّر و مخدر و مست شدن و در مجالس عیش و عشرت [۸۲] با فاحشه‌های معبدی شعایر باروری را انجام دادن نه شاهدی بر وجود شامانیسم است و نه اینکه این‌گونه شعایر خاستگاهش ایران بوده است. این‌گونه مراسم پیش از ایران در یونان و بسیار کهن‌تر از آن در بین‌النهرین گزارش شده است. بَنگ نیز به هیچ وجه به پیروان زرتشت تعلق نداشته و شاه‌دانه نیز با بنگ ارتباط ندارد، این اشتباه بدیهی به وسیله نیبرگ مطرح شد و دیگران هم از او پیروی کردند.

ثالثاً چرا ییما (یَم ـ شید یا جمشید، یَم درخشان) نمونه بارز شامان است؟ اگر او اولین کاهن قربانی باشد (که این نظریه نادرست است) باز هم قربانی در هزاران سال پیش مرسوم بوده و ایرانیان مبتکر آن نبوده‌اند، و مهمتر از آن قربانی با شامانیسم رابطه‌ای ندارد. طبق نظریه خود هرمانس و دیگر پژوهشگران، اقوام شکارچی و رمه‌پرور با قربانیهای فراوان موفق نیستند و این شعایر به فرهنگهای کشاورزی تعلق دارد. و بالاخره نفوذ گسترده و سریع فرهنگ ایران ارتباطی با شامانیسم ندارد.

۴ ـ بین مذهب مانی، که یک دین گنوسی و التقاطی و برای زمان خویش دینی پیشرفته بوده است، با شامانیسم پیوندی وجود ندارد. نفوذ مذهب مانی به تبّت و چین در حدود سده پنجم میلادی انجام گرفته است. زمانی که مدت بسیار درازی از نفوذ شامانیسم در این سرزمینها گذشته بوده است.

ولی جالبتر از همه این شواهد نظریات خود هرمانس است. او عوامل بنیادی تفکر شامانی را که همهٔ پژوهشگران و در همین نوشتار خودش و اِلیاد توجیه می‌کنند، در فرهنگ بدویان و بومیان هند ارائه می‌دهد. اسطورهٔ پوروشای عظیم و قطعه قطعه کردن او، مصرف مواد مخدر و مسکر برای دست یافتن به حال خلسه و جذبه، ذَکَرپرستی، پرواز مونی، وابستگی به حرارت و آتش و حاملین نور، شفادهنده و تنویر شده، با صدای طبل و اجرای شعایر خاص به حال جذبه و خلسه دست می‌یابند، ارواح را به قلمرو اموات هدایت می‌کنند، خود را به شکل حیوانات مجسم می‌سازند... که دقیقاً همان عوامل و طرز تفکری است که برای شامان و شامانیسم بیان می‌کنند. از این جالبتر اظهارنظر هرمانس دربارهٔ ایرانیان و آریاهای هند است که همه نتیجه گیریهای خود او را باطل می‌سازد. او می‌نویسد:

«در بین ایرانیان روشنهای تمرکز و در خود فرو رفتن و به حال خلسه در آمدن وجود داشته است ولی برای شامان و شامانیسم نمی‌توان در جامعه ایران قدیم شواهدی یافت [۸۳]. دربارهٔ آریاهای مهاجر به هند نیز دیدیم که تأکید کردند مذاهب بومیان هند با شامانیسم در ارتباط بوده

81. Phallicism

۸۲. کتاب Shamanen صفحات ۳۷ ـ ۳۶.
۸۳. کتاب Shamanen صفحه ۷۲.

ولی دین هندو و یوگای کلاسیک با شامانیسم شباهت ندارد.[۸۴] الیاد نیز در همین بخش نظر هرمانس را تأیید می‌کند.»

واقعیت آن است که شامان و شامانیسم از دوران پارینهٔ سنگی وجود داشته و در تمام فرهنگهای بدوی اثری از آن دیده می‌شده است. در برخی از جوامع باستانی پس از متمدن شدن نیز نشانه‌های شامانیسم از بین نرفته و گاهی حتی به صورتهای برجسته و نوینی متحول شده است. در فرهنگ باستانی آریاهای هند و ایران نشانه‌های ضعیف شامانیسم وجود داشته است، ولی اولاً به هیچ وجه نمی‌توان این فرهنگ را موجد پیدایش شامانیسم کلاسیک آسیای مرکزی، که در آن ادوار در مراحل بدوی به سر می‌برده‌اند و یقیناً پیش از برخورد با آریاهای هند و ایران مستقیم و غیرمستقیم از فرهنگ شامانی برخوردار شده بودند، دانست. ثانیاً فرهنگ گاتایی را نه‌تنها نمی‌توان فرهنگ شامانی و زرتشت را شامان خواند، که پیام زرتشت هیچ‌گونه رابطه‌ای با سحر و جادو و اوراد و طلاسم و تعاویذ، تخیلات و توهمات شامانی بدوی و خرافی، سُکر و تخدیر و بنگ و حشیش و نظایر آن ندارد و اعلام یک طرز تفکر و فلسفه نوین و متعالی می‌باشد که نفی تمام شعایر و آداب شامانی و شبه شامانی است.

---

۸۴. کتاب Shamanen صفحه ۷۳.

فهرست منابع

فهرست مآخذ مورد استفاده برای توجیه دین زرتشت (برای اطلاع از منابع دیگر این رساله به کتاب مدیریت نه حکومت مراجعه شود).

منابع فارسی	مؤلف
گاتها ـ سرودهای زرتشت	آذرگشسب
عصر اوستا، ترجمه رضی	اشپیگل ـ گیگر...
ایرانی در نخستین قرون اسلامی	اشپولر
سیر تمدن و تربیت در ایران باستان	ا. بیژن
اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز	پطروشفسکی
تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز	پیکولوسکایا
گاتاها	پورداود
یشتها (یشت‌ها)	پورداود
ویسپرد	پورداود
یسنا	پورداود
سرودهای زرتشت	پورداود ـ دینشاه ایرانی
زرتشت و جهان غرب	دوشن گیمن
تفسیر اوستا و ترجمه گاتاها	دارمستتر

فلسفه ایران باستان	دینشاه ایرانی
اخلاق ایران باستان	دینشاه ایرانی
تاریخ اجتماعی ایران	راوندی
آیین مهر	رضی هاشم
زروان در قلمرو دین و اساطیر	رضی هاشم
تاریخ ایران، ترجمه فخر داعی گیلانی	سایکس
تاریخ ادیان بزرگ	فیلیسین شاله
گاتها	پروفسور شوشتری
تمدن قدیم، ترجمه نصرالله فلسفی	فوستل دوکولانژ
تاریخ ایران، ترجمه خواجه نوریان	کنت دوگوبینو
زرتشت و همراهان او، ترجمه و تنظیم رشید شهمردان	کاوسجی هدیواله
	شهریار جی باروچه
	جی نث پتی
سیر مهاجرت هند و آریاییان، ترجمه مسعود رجب‌نیا	گیمپرا
ترکیب نژادی بنیادگذاران دره سند، ترجمه مسعود رجب‌نیا	کومار
تاریخچه تحقیقات در مسئله هند و اروپایی، ترجمه مسعود رجب‌نیا	مالوری

فهرست اعلام

آ

الف

ب

پ

ت

ج

چ

ح

ذ

ر

ز

ژ

س

ش

ص

ض

ط

ع

غ

ف

ق

ک

گ

ل

م

ن

و

ی

واژه‌ها با گویشهای مختلف به فارسی نوشته شده‌اند. چون در بسیاری از نوشتارها و پژوهشها در برگردان به زبانهای غربی و رسایل فارسی این واژه‌ها یکنواخت نیامده‌اند، به‌ویژه حرف آ و اَ و ترکیبهای dh ، th ... یکسان برگردانده نشده‌اند، برای آنکه خواننده به این گویشها آشنا گردد به دو یا چند گونه برگردان شده‌اند (چون: یسکه، یاسکه ـ یاجنه والکیا، یجنه والکیا، ...)